مکارم الآثار

در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری

تألیف

مورخ محقق دانشمند

مرحوم میرزا محمدعلی «معلم حبیب‌آبادی»

۱۳۰۸ - ۱۳۹۶ ق

جلد هفتم

وقایع سالهای ۱۲۷۹ - ۱۲۸۵ قمری

مکارم الآثار



جلد هفتم

مانده وقایع سال ۱۲۷۹ ـ پایان ۱۲۸۵ ق

مکارم الآثار

در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری

تألیف

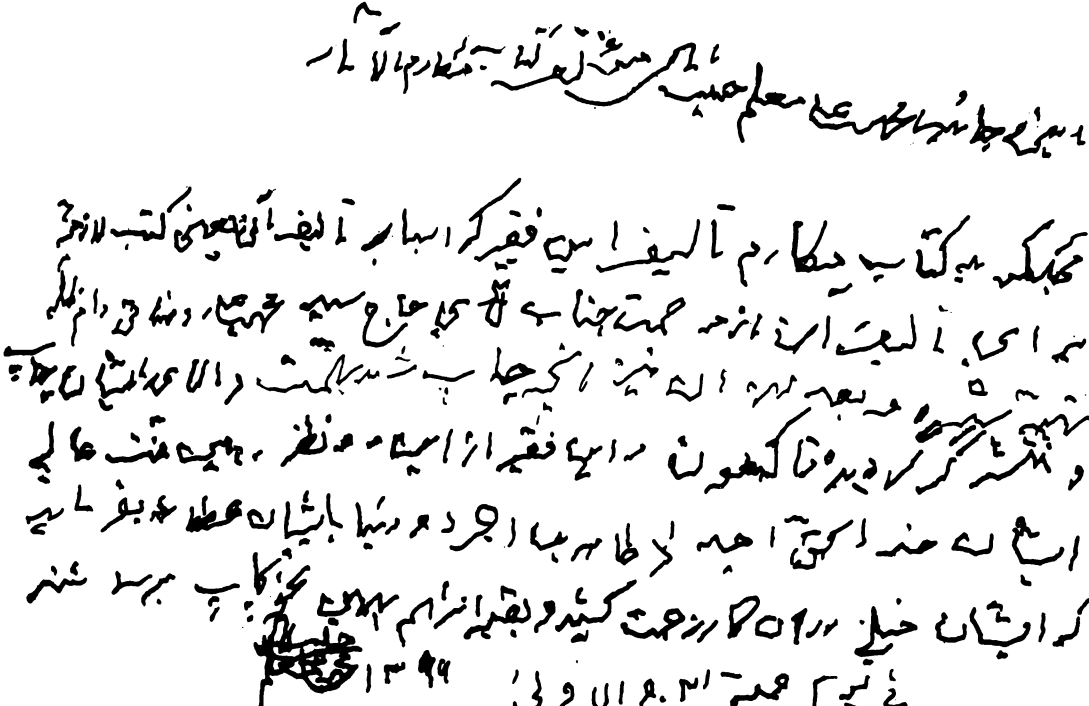
مورّخ محقّق دانشمند

مرحوم میرزا محمّد علی (معلّم حبیب آبادی)

۱۳۰۸ - ۱۳۹۶ ق

جلد هفتم
مؤلف: مرحوم میرزا محمد علی (معلم حبیب آبادی)

سال انتشار: بهار ۱۳۷۴، نوبت چاپ اول
حروفچینی: خدمات فرهنگی اصفهان
لیتوگرافی: حتم
چاپ: نشاط (اصفهان)
ناشر: انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان
خدمات فنی: انتشارات نورین سپاهان
حق چاپ محفوظ



« آخرین دستنوشته مرحوم مؤلف در دو ماه پیش از وفات »

چنان زندگانی کن اندر جهان که گر مرده باشی نگویند مرده

«به نام خدا»

شناخت شخصیّتها و انسانهای برگزیدهٔ هر جامعه‌ای، نشان دهندهٔ اعتلای فرهنگ و اندیشه آن اجتماع است. شرایط و امکاناتی که باعث ترقی و تعالی اشخاص بزرگ و چهره‌های موفق جامعه بشریت می‌شود برای آیندگان ما باید سرمشق باشد. تا حرکتها بر اساس روش شایستگان و رهروان دنبال و حقیقتها نشان داده شود، تلاشهای مردان و زنان پیروز، از گذشته‌های دور تا زمان معاصر همچنان در آسمان تاریخ می‌درخشد و شیفتگان خدمت به مردم را به دنبال خود می‌کشاند.

محققان و پژوهشگران علوم انسانی باید که شباروزشان را صرف مطالعه و بررسی آثار باقیمانده از پیشینیان نمایند تا مبادا نکته‌ای را نگفته بگذارند و یا مطلبی را نانوشته رها کنند، تا تشابه نامها و یا شهرهای مردان تاریخ، باعث تداخل و توارد یادداشتها نشود. چه بسیار باید که در زوایای کتابها جستجو کرد، خاطرات معاصران را بدست آورد. تحقیقات گذشتگان را مورد کنکاش قرار داد تا شرح حال صحیح، آثار شایسته، اندیشه والا، تفکر صائب و بینش درست عالمان و آگاهان را بدست آورد و منتشر کرد.

کار تحقیق با امکانات محدود گذشته بسیار دشوار و در حد فداکاری و از خود گذشتگی بوده است. محققان عموماً زندگی و عمر و خانواده خود را فدای این هدف می‌کردند و بدون آنکه کوچکترین چشمداشتی داشته باشند هزینه‌های مربوطه را نیز با سختی تأمین نموده و اگر برای انتشار نوشته‌های آنها امکاناتی پیدا نمی‌شد، کتابشان همچنان در گوشه خانه‌ها می‌ماند، یا آنکه به مرور زمان تباه می‌شد و امروز نیز که امکانات چاپ و کاغذ فراوان است. متأسفانه هزینه‌هایش آنقدر سنگین است که هیچ محققی را توان پرداختن به آن نیست.

توفیقی شامل احوال گشت که انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان در راستای

فعالیتهای فرهنگی و احیای کتابخانه‌های استان اصفهان، اقدام به چاپ کتب مربوط به این شهر تاریخی بنماید که همه مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است.

از سالهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی پیشینیان این انجمن موفق بوده‌اند که شش جلد از کتاب «مکارم‌الآثار» در احوال رجال قرن سیزده و چهارده هجری را که مورخ و محقق دانشمند مرحوم مغفور میرزا محمد علی معلّم حبیب آبادی (متوفی در سال ۱۳۵۵ شمسی) تألیف فرموده بودند به زیور طبع بیارایند، و ما نیز سنت حسنه آنها را دنبال می‌کنیم.

دوره این کتاب مشتمل بر تراجم و شرح احوال اعیان و رجال علمی زمان قاجاریه به بعد، از علماء، حکماء، عرفاء، شعراء و زمامداران کشورهای اسلامی و مشاهیر مستشرقین می‌باشد.

در حال حاضر زحمت آماده کردن و تکمیل مطالب را محقق دانشمند حضرت آیة‌الله حاج سید محمد علی روضاتی مدظله‌العالی، همچون جلدهای پیشین به عهده گرفتند و کتاب را از هر جهت منقّح نموده و در اختیار انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان قرار دادند.

توفیق روزافزون برای ایشان و رحمت ابدی برای مؤلف را از خدای بزرگ خواستاریم و از درگاهش می‌خواهیم که توفیق چاپ و انتشار مجلدات آینده را به این انجمن عنایت فرماید.

من اللّه التوفیق و علیه التُّکلان

انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان

اسفند ماه ۱۳۷۳

بسم اللّه الرحمٰن الرحیم

و اُفوّضُ امري الی‌اللّه انّ اللّه بصیرٌ بالعِباد

این دفتر، بخشی دیگر از کتاب گرانبار «مکارم‌الآثار» است، فـراگـیر بازماندهٔ وقایع سال (۱۲۷۹) تا پایان (۱۲۸۵) هجری قمری، که بنام جلد هفتم چاپ و منتشر می‌گردد.

از دشواریهای استخراج، ارجاعات، ترتیب، تـنظیم، شمـاره‌گـذاری تراجم، تکمیل کردن ناقصی‌ها، سامان دادن متن، تـهیهٔ فـهرست، تصـاویر، اسناد، تصحیح مکرّر نمونه‌ها و تحمّل دیگر سختی‌هـا سـخن بـیش بمیـان نمی‌آوریم.

اما درباره تحریر تعلیقات کتاب باید بگوییم که همه بـاقتضای حـال و مجال، گاه بتفصیل و گاه به اجمال برگزار شد، و تا آنجا که در توان بود در تصحیح و توضیح و تکمیل متن و آوردن فوائد گوناگون کوتاهی روا نداشتیم.

اینک، هرچه هست اثر کـوشش انـفرادی مسـتمرّ چـهل مـاهه است، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

از درگاه حضرت احدیّت مسئلت دارد که عنایات و افاضات و الطاف عالیه از بندگان دریغ نفرماید و هرگز ما را بحال خود وانگذارد، و نیز رحمت

واسعهٔ بی‌کرانش را بروان پاک معلّم دانشمند مؤسس این اساس متین و بانی این بنای رفیع رصین رزین ارزانی دارد، و توفیق ادامهٔ این خدمت و دیگر خدمات علمیّه بنحو احسن کرامت فرماید، بالنبیّ المصطفی و آله الطاهرین، صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین. فسیکفیکهم اللّه و هو السمیع العلیم.

سیّد محمّدعلی روضاتی

بتاریخ ۱۲ جُمادای دوم ۱۴۱۵
مطابق ۲۵ آبانماه ۱۳۷۳

«فی بیته بیت آبائه الأمجاد»
«رضوان اللّه علیهم، باصفهان»

«نمونه نسخه اصل مکارم‌الآثار»



۱۲۹۶ ق - ۱۲۵۸ ش

«گزارشی از انگیزه و اندیشهٔ نگارش اصل کبیر متروک و کتاب حاضر. بخطّ مؤلّف»

☆ (وفات شیخ قادر بخش اسدی دیری) ☆

شرح احوال او در (۱۲۱۷ ج ۳ ص ۶۳۱ ش ۲۴۵) گذشت.

☆ (۱۴۲۲ ـ تولد سید ماجد قطیفی عوامی) ☆

وی ـ بطوری که در «الذریعه ۹ : ۹۵۱ ش ۶۲۳۶» نوشته ـ فرزند سید هاشم موسوی وخود از علماءِ شعر و ادب بوده، و همانا در این سال متولد شده و أشعاری دارد که بعضی از قطعات آن را استاد محمد مسلم در کتابی که آن را در ترجمهٔ وی بعنوان «ذکری‌السید ماجد» نوشته ذکر کرده. و پس از مدت هشتاد و هشت سال قمری عمر، در سنه ۱۳۶۷ هزار و سیصد و شصت و هفت وفات کرده(۱).

(۱) مرحوم سید ماجد عوامی پس از یک عمل جراحی در هفتم ربیع‌الآخر وفات یافت و در جوار حضرت امام هفتم علیه‌السلام در کاظمین دفن شد. آن مرحوم در قطیف بحرین بدنیا آمده و عمدهٔ تحصیلاتش در نجف اشرف بوده، و از مرحومین آقاسید ابوتراب خوانساری و آقای شریعت اصفهانی و آقاسید محمدکاظم طباطبائی یزدی اجازه گرفت و سپس بقطیف بازگشت و بیش از چهل سال در آنجا بوظائف خود قیام نمود، تا آنکه در ۱۲ ذی‌القعده ۱۳۶۶ بقصد سفر حج از وطن خارج شد، و پس از اداءِ مناسک از راه کویت وبصره به کربلای معلیٰ و سپس کاظمین وارد و بشرحی که گذشت در آنجا وفات یافت. یادنامهٔ مصوّر آن مرحوم باین عنوان چاپ شده است: «ذکری حجة‌الاسلام الامام السید ماجدالعوامی القطیفی، جمعها و ألفها الخطیب محمدحسن الشخص ... المطبعة‌الحیدریة فی‌النجف ۱۳۶۹». محمد سعیدالمسلم شرح حال سیّد ماجد را در سرآغاز همان «ذِکری» نوشته است، و سیّد خطیب در «معجم رجال‌الفکر والأدب فی‌النجف الاشرف : ۲۴۴ : ۹۶۸ ط ۱» عنوان دارد، و ترجمهٔ خود مرحوم سیّد ماجد در نسخهٔ اصل «نقباءالبشر: حرف میم: ص ۲۷ مصوّره نزد این‌جانب» دوسه سطری بیش نیست. م.

☆ (۱۴۲۳ ـ تولد سید محمد ببلاوی مصری) ☆

ببلاو، در (۱۲۵۱ ج ۴ ص ۱۳۹۶ ش ۷۸۷) گذشت. و سیدمحمد از بزرگان علماء اهل سنت است که در اینسال ـ چنانکه در «معجم‌المطبوعات : ۵۲۳» نوشته ـ در قاهره متولد شده و در نزد پدر خود ـ که ظاهرًا همان سیدعلی مذکور در (۱۲۵۱ ص مذکوره) باشد ـ تربیت یافته، تا در سنه ۱۲۹۲ در سلک طلاب‌الأزهر درآمد و سعیی بلیغ در تحصیل علوم در نزد افاضل اساتید بجا آورد، و در أقران خود بذُکاء و فطانت مشهور شد و در میان طلاب آن جامع مبارک حرصی تمام بجمع نفائس کتب عربیّه و ترتیب و بحث در اطراف آنها بهم رسانید. تا اتفاقًا در محرم سنه ۱۳۰۰ بمترجمی کتب کتابخانهٔ خدیویّه تعیین شد و با جدّی هرچه تمام‌تر بتهذیب و ترتیب فنون و تنظیم فهارس و بحث در احوال مؤلفین آنها بکار افتاد و در ترتیب آن کتاب‌خانه مهارتی تمام از خود ابراز داشت.

و از آن پس مانند پدر خود **نقیب سادات** گردید و بسعت خلق ولین جانب و خدمت اهل علم شهرتی وافر بهم رسانید، و مؤلف «معجم» را در تألیف این کتاب شریف باعتراف خود او معاونی مهم گردید، و چندین کتاب برشتهٔ تألیف کشید:

اوّل کتاب «بهجة‌الطلاب و تحفة‌القرّاء والکتّاب» که منظومه‌ئی است در علم رسمِ حروف و اوّل آن این است:

أفضل ما یُرسم بالبنان حمد الإله دائم الاحسان

دویّم کتاب «ضیاءالنیّرین» در خطب مسجد حسین. **سیّم** «فهرست أعلام و أماکن و غیرهٔ جزءِ ۴ و ۵ کتابِ «انتصار لواسطة عقدالأمصار» تألیف ابن‌دقماق حنفی مصری در جغرافیای مصر. **چهارم** فهرست أسماء بلدان واردهٔ در کتاب «التحفة‌السنیّة بأسماء بلاد مصریّة» تألیف ابن‌جیعان مصری، و موسیو موریس فرانسوی مقدمه‌ئی بزبان فرانسه بر آن نوشته. **پنجم** فهرست أسماء واردهٔ در کتاب «بدائع‌الزهور» در وقایع دهور تألیف ابن‌ایاس حنفی. **ششم** «فهرست کتب عربیّه کتابخانهٔ خدیویه» (۱).

(۱) محمدبن علی‌بن محمدبن احمد ببلاوی ادریسی حسنی ـ چنانکه در «الاعلام»

زرکلی است- بسال ۱۳۷۳ یکهزار و سیصد و هفتاد و سه در قاهره وفات یافته و از جملهٔ مآخذ شرح حالش : «تراجم أعیان‌القرن‌الثالث عشر» تیمور پاشا و «الکنزالثمین» و «فهرست‌الکتبخانه ۷: ۴۹۴» می‌باشد، و از اینکه روزنامه‌های مصری در شماره‌های صادره در ۱۹۵۴/۲/۲۳ میلادی «مطابق سه‌شنبه ۱۹ ج ۲- ۷۳ ق ۳۲/۱۲/۴ ش» هر یک شرحی راجع باو نوشته‌اند معلوم می‌شود وفاتش در همان ایّام بوده است. زرکلی دو بار این شخص را عنوان کرده و بار اوّل وفاتش را در ۱۳۵۰ نوشته که اشتباهست. عالم جلیل سید عبدالرزاق کمونه نجفی (اعلی‌اللّه مقامه) در کتاب «مواردالاتحاف فی نقباءالأشراف ۲ : ۱۵۴» نیز مختصری از احوال ببلاوی را بنقل از همین الأعلام نگاشته، و شایان توجه است که این شخص در تألیف کتاب «اکتفاءالقنوع بما هو مطبوع» هم دستگیر و دستیار ادوارد فندیک بوده است. م.

☆ (۱۴۲۴- تولد حاج مشیرالملک ۴۰ نائینی اصفهانی) ☆

وی حاج میرزا محمدباقرخان ۴۰ بن میرزا علی‌محمدخان ۳۹ بن میرزا عبدالوهاب‌خان ۳۸ بن میر سیدمحمدخان ۳۷ بزرگ ابن میرزا معصوم‌خان ۳۶ بن میرزا صفی ۳۵ بن غیاث‌الدین محمد ۳۴ بن سیدمعصوم ۳۳ بن قاضی نورالهدی ۳۲ بن شرف‌الدین علی ۳۱ بن غیاث‌الدین مسعود ۳۰ بن تقی‌الدین محمد ۲۹ بن بهاءالدین حیدر ۲۸ بن غیاث‌الدین محمد ۲۷ بن مرتضی ۲۶ طباطبائی حسنی است.

مرتضی طباطبائی در (۱۱۹۵ ج ۱ ش ۱۳) گذشت. و نورالهدی ۳۲ معروف بقاضی‌نور است چنانکه در «تاریخ نائین ۴ : ۵۸» نوشته و گوید: اینکه حاج سیدسعید در «نسبنامهٔ» خود منضمّ به «قرآنی» که چاپ کرده نورالهدی ۳۵ بن غیاث‌الدین ۳۴ نوادهٔ او را **قاضی‌نور** نوشته غلط است، انتهی.

و همانا نورالهدی ثانی در عمود نسب صاحب عنوان نیامده، بلکه برادر وی میرزا صفی ۳۵ مذکور در اینجا است، و **این قاضی‌نور** نخستین کسی است از این دسته سادات طباطبائی که مدینةالسادات زواره را ترک کرده و در نائین مسکن گزیده (زیراکه سادات طباطبا بشرحی که در ۱۲۱۳ ج ۲ ص ۴۸۰ گفتیم همه در زواره بوده‌اند) **و همان است که** شعبه‌ئی از أعقاب وی خود را بدو منسوب و آنها را **قاضی‌نوری** می‌گویند و در بسیاری

از مواضع موجوداند. و بهرحال، سیدمعصوم ۳۳ فرزند وی در سنه ۱۱۰۶ وفات کرده و در نزدیکی مصلّی جدید نائین مدفون است. فرزندش غیاث‌الدین محمد ۳۴ دو فرزند از او در این کتاب می‌آوریم: یکی میرزا صفی ۳۵ که در عمود این نسب است، و دیگر نورالهدی ۳۵ که گفتیم حاجی سیدسعید وی را قاضی‌نور می‌داند و در (۱۳۳۳) بیاید، و شرح احوال و اعقاب این دو برادر را در «تاریخ نائین ۴ : ۵۹ تا ۱۰۴» و هم‌چنین بعضی را متفرقًا در (ج ۱ و ۳) در صفحات متفرقه ذکر کرده که ما را موجبی در آوردن تمام آنها نیست و فقط در شرح احوال معدودی از آنان ناچاریم چیزی بنویسیم:

و اینک در این عنوان گوئیم که **میرزا صفی** ۳۵ مذکور در عمود این نسب تا سال ۱۱۲۴ زنده بوده، و از دو زن معقوده و یک کنیز پنج پسر داشته، بدین شرح: اول حاج میرزا **رفیع** ۳۶. دویم میرزا معصوم‌خان ۳۶ مذکور در عمود این نسب. سیم حاج‌میرزا محمدعلی ۳۶. چهارم حاج‌میرزا **حبیب‌الله** ۳۶. پنجم میرزا عبدالغفار ۳۶ که مادرِ اول و سیم و چهارم آغا زینب‌بیگم دختر آخوند ملاکاظما و مادر میرزا معصوم‌خان زنی از قریهٔ بافران نائین و مادر پنجم کنیز بوده. و **آخوند ملا کاظمای مرقوم**- بطوری که در «تاریخ امامی: ۲۳۲» و «تاریخ نائین ۴ : ۳۱» نوشته‌اند- فرزند ملاشفیعا است که پدرش از علماء مائه ۱۱ و دارای علوم غریبه از طلسمات و غیره بوده و خود شاگرد علامه مجلسی و هم علاوه بر مقام فقاهت در علوم غریبه مهارت داشته و بأمر مجلسی به نائین آمده و بأمور شرعیه می‌پرداخته و تا حدود ۱۱۳۰ زنده بوده، و در این دو کتاب أولاد و اعقابی چند از او در نائین ذکر کرده‌اند.

و بهرحال، ما، در این کتاب از چهارم و پنجم و اعقاب آنها چیزی نیاوریم، و سیّم را هم در (۱۳۳۳) نوشته، و در این عنوان فقط اول و دویم را ذکر نموده و چنین گوئیم که:

حاج‌میرزا رفیع مرقوم- بطوری که در «تاریخ امامی: ۵۱» و «تاریخ نائین ۴ : ۵» نوشته- از معاریف عصر خود در نائین و معروف بجلوخانی بوده.

جلوخان مرکب از دو کلمه «جلو» بکسر اول و فتح دویم یعنی عنان اسب و «خان» یعنی خانه است و در این مورد مراد مقدمهٔ خانه و نام کوچه‌ئی است در نائین.

و او از اهل ریاضات و باطن و لکن با صوفیه ظاهریّه راهی نداشته، چنانکه در زمان وی نورعلیشاه بنائین آمده و نظر علیشاه را ربوده و مجذوب خود نمود، و در وی تأثیری نکرد، و تعمیر مسجد جلوخان و احداث یا تجدید مزرعهٔ زندوان نائین از او است. و وی در نزدیکی مصلاّی کوچک در نائین مدفون و بعضی عقیدتی از زیارت قبر او در رواشدن حاجات دارند.

و او سه پسر داشته که اعقاب آنها شعبه‌ئی از سادات طباطبائی را در نائین تشکیل داده و آنها را **سادات جلوخانی** می‌گویند و آنها میرزا **عبدالعلی** ۳۷ و حاج‌میرزا **ابوتراب** ۳۷ و میرزا **صفی** ۳۷ معروف بآقا می‌باشند.

و از جملهٔ اعقاب حاج‌میرزا ابوتراب ۳۷ : **حاج میرزا حسین** ابن حاج میرزا سیدحسین ۳۹ (حاج آقا) ابن میرزا جعفر ۳۸ بن حاج‌میرزا ابوتراب ۳۷ مذکور است که از علماء عصر در نجف‌اشرف است. در «تاریخ نائین ۴ : ۶۱» نوشته که وی نخست در نائین تحصیل کرده و بحوزهٔ درس پدر من می‌آمد، آنگاه در سنه ۱۳۴۰ بنجف رفت و بمدرس میرزای نائینی مشرّف شد و اینک از أجلّ تلامذهٔ او بشمار آید و فرزندی ندارد، **انتهیٰ**.

و نیز در «تاریخ امامی: ۱۳۵» وی را عنوان کرده و قریب بهمین مضامین دارد. و چندین نفر میرزا حسین دیگر نیز در این زمانها در نائین بوده‌اند که مشخصات آنها را اینک می‌نویسیم تا با این میرزا حسین مشتبه نشوند:

۱- میرزا حسین خطاط که در «المآثر: ۲۲۶» وی را عنوان کرده و فرماید: در قلم شکسته بمقامی بلند رسیده.

۲- میرزا حسین‌بن حاج‌عبدالمحمد نائینی که در محلهٔ کلوان می‌نشسته و نیز خط شکسته را خوب می‌نوشته، مانند پدرش خط نسخ را، و در «تاریخ نائین ۱ : ۱۰۱» درباره پسر فرماید: من چند ماهی نزد وی تلمّذ نمودم.

۳- میرزا حسین‌بن میرزا ابوطالب (۱۳۴۰) که هر دو در «تاریخ نائین ۱ : ۱۰۱ س ۱» ذکر شده و اینکه هر دو در نائین دفن‌اند.

۴ـ حاج‌میرزا حسین‌بن میرزا محمدباقر که در (۱۳۳۳) در احوال برادرش بیاید.

و اما میرزا معصوم‌خان ۳۶ فرزند میرزا صفی ۳۵، پس وی از معاریف نائین در عصر خود و نخستین کسی است از این سلسلهٔ سادات طباطبائی که کلمهٔ خان در آخر اسم او افزوده شده و قبلاً وی را فقط میرزا معصوم می‌گفته‌اند چنانکه بر فرش زیلوی مسجد جامع نائین که در سنه ۱۱۸۱ بدستور او تهیه شده وی را میرزا معصوم نوشته‌اند، و بعد از آن بطوری که در «تاریخ نائین ۴ : ۶۲» فرموده سبب دفع فتنهٔ گروهی از بلوچ که هماره در آن حدود متعرض زوار مشهد می‌شده‌اند از طرف کریم‌خان‌زند لقب خانی بوی اعطاء و پس از آن اولاد و اعقابش این کلمه را در اواخر اسماء خود افزوده و در نائین بسلسلهٔ خوانین معروف شده‌اند، و او دو پسر داشته:

یکی میرزا سیدعلی خان ۳۷ که مادرش زنی از قریهٔ بافران نائین و خود از معاریف و سالها حاکم آن سرزمین بوده و بمقتضای وقت و حال همواره بخشونت با رعایا رفتار می‌نموده، و در «تاریخ نائین ۴ : ۶۳ تا ۷۱» شرحی از اولاد و اعقاب وی نوشته که ما چند نفر آنها را اینجا می‌آوریم:

اول، سیّدحسین خان ۴۲ سرشار مصطفوی ابن میرزا محمدعلیخان ۴۱ بن میرزا مصطفی‌خان ۴۰ بن میرزا جعفرخان ۳۹ بن میرزا علی‌اکبرخان ۳۸ بن میرزا سیدعلیخان ۳۷ مرقوم، که از اهل علم و ادبِ این روزگار و شاعری شیرین گفتار و متخلّص به **سرشار** است، و در «تاریخ امامی: ۱۴۵ و ۳۱۲» و «تاریخ نائین : ۶۴» او را عنوان کرده‌اند، و خلاصهٔ آنچه دربارهٔ وی نوشته‌اند اینکه: او در حدود ۱۳۳۴ در نائین متولد شده و پس از فراغ از تحصیل بوزارت پیشه و هنر در آمده و بخدمت مشغول شد و چندی روزنامه‌ئی بنام «سرگذشت» انتشار داد، و چون قانون اخیر مطبوعات بتصویب رسید که در آن روزنامه‌نگاری با شغل دولتی ممنوع شده بود ناچار ترک روزنامه را نمود و بهمان خدمت دولتی اکتفاء فرمود، و اینک این اشعار از او نوشته شد:

دلبرم از حال زار من خبر دارد ندارد — هیچ از راه کرم با من نظر دارد ندارد

درگلستانْ سروْ همچون قامتش روید نروید — جلوهٔ رخساره‌اش شمس و قمر دارد ندارد

طرهٔ جانانه‌اش روزی به چنگ آید نیاید — شامِ هجرِ رویِ زیبایش سحر دارد ندارد
تُرکِ‌چشمش غیرخونریزی رهی پوید نپوید — آه سوزانْ در دل سنگش اثر دارد ندارد
دامنِ وصلش به چنگ عاشقان افتد نیفتد — کشتگان را بر سر بالین گذر دارد ندارد
کس ز خوبان نیکی و مهر و وفا دیده ندیده — هیچکس از سروْ امّید ثمر دارد ندارد
کس ز سودای جمالت بهره‌ئی جوید نجوید — وادی عشق و محبت جز خطر دارد ندارد

شعلهٔ‌عشقِ تو جزسرشار را سوزد نسوزد
آتشِ رویت بجز جانم شرر دارد ندارد

در «تاریخ‌امامی: ۱۴۵» فرزندی‌کودک‌برای‌او نوشته بنام میرزا **مسعود** خان ۴۳ (۱).

دویم، میرزا فرج‌اللّه خان ۴۲ مصباح‌السلطان سیف‌پور، ابن میرزا علی‌محمد ۴۱ سیف‌العلماء ابن میرزا نصراللّه ۴۰ بن میرزا محمدصادق‌خان ۳۹ بن میرزا علی‌اکبرخان ۳۸ مذکور که پدرش میرزا علی‌محمد ۴۱ از علماء نائین بوده و در حدود ۱۳۵۴وفات نموده، و خود از معاریف رجال زمان و ملقب بمصباح‌السلطان است و مردی فعال وباهوش و استعداد می‌باشد، و- چنان‌که در «تاریخ امامی: ۱۴۱» نوشته- چندی در ادارهٔ مالیه اصفهان و سپس بدستگاه بختیاری‌ها در آمده و بفقراء دستگیری‌ها می‌کند و در حدود ۴۵ سال دارد، انتهیٰ.

و در «تاریخ نائین ۴ : ۶۶» فرزندانی برای وی ذکورًا و إناثًا نوشته، و مادرش دختر میرزا عبدالوهاب‌خان شجاع‌السلطان است که عنقریب در همین عنوان بیاید. و این میرزا فرج‌اللّه مصباح‌السلطان غیر از میرزا علینقی‌خان ۴۰ مصباح‌الدوله است که در (۱۲۹۰) ذکر میشود.

سیم، برادرش سیدنصراللّه خان ۴۲ سیف‌پور فاطمی ابن میرزا علی‌محمد ۴۱ سیف‌العلماء که از عظماءِ رجال علم و ادب در طهران و وقتی هم نمایندهٔ مجلس شوری بوده. در «تاریخ نائین ۴ : ۶۷» شرح حال او را نوشته و نیز در «تاریخ امامی: ۱۴۱» اجمالی ذکر کرده و خلاصهٔ هر دو این می‌شود که: وی سه سال از مصباح کوچکتر و نخست در اصفهان درس خوانده و در دوره چهاردهم مجلس شوری نمایندهٔ از طرف نجف‌آباد

بوده و تألیفاتی دارد:

اوّل- «مجله و روزنامه باختر» که نخست مجله بمدیریت آقای امینی مدیر «روزنامهٔ اصفهان» و مسئولیت او و در اصفهان منتشر و تاریخ شمارهٔ اول آن «شعبان ۱۳۵۲» است و تا ۸ شماره از سال ۲ بدین نحو منتشر گردید و بعد از آن نام امینی محذوف و خودِ سیف‌پور بعنوان مدیر و مؤسس معرفی و با انتشار شماره (۱۱) اینسال که تاریخ آن رجب سنه ۱۳۵۴ است مجله خاتمه یافته و بجای آن در همین سال «روزنامهٔ باختر» در اصفهان انتشار یافت تا قبل از «شعبان ۱۳۶۰» ادارهٔ آن بطهران منتقل شد.

و همانا در اوائل، این روزنامه بمدیریت سیدنصراللّه بود و پس از چندی که سیدنصراللّه بأمور سیاسی در آمده و در کارهای دولتی وارد شد امور روزنامه چه در اصفهان و چه در طهران در عهدهٔ برادرش سیدحسین‌خان ۴۲که اینک ذکر می‌شود قرار گرفت (۲).

دویم- ترجمهٔ کتاب «تاریخ ادبیات ایران» تألیف ادوارد براون از انگلیسی بفارسی که جزئی از آن شامل شعراء اول صفویه تا اوائل قاجاریّه بعنوان «گلزار ادبیات ایران» مطبوع و منتشر گردیده.

سیم- کتابی در «شرح احوال خواجه حافظ».

و خلاصه، بعد از مدتی سیدنصراللّه بامریکا رفت که هم‌اکنون در یکی از دانشگاههای کلمبیا بتدریس و تدرُّس می‌پردازد و فرزندانی هم دارد(۳).

چهارم- برادر دیگر آنها **سیدحسین‌خان ۴۲** بن میرزا علی‌محمد ۴۱ سیف‌العلماء که گفتیم امور «روزنامهٔ باختر» را بعهده گرفت و او از اهل علم و ادب و قلمی سلیس و روان دارد و پس از تحصیل در اصفهان و طهران برای تکمیل آن بپاریس رفت و روزنامه تعطیل شد، و چون در (ع ۲ - ۱۳۶۸) مجدداً بطهران برگشت روزنامه را بعنوان «باختر امروز» دائر و منتشر نموده که هنوز هم ادامه دارد(۴).

پنجم، حاج‌میرزا ابوالحسن ۳۸ وزیر که فرزند دویم میرزا سیّدعلیخان ۳۷ مرقوم وهماره وزارت حکّام شهرهای مختلف مانند کاشان و غیره را داشته و املاک

و رقبات چندی وقف نموده که در «تاریخ نائین ۴ : ۷۰» گوید: هنوز کم و بیشی از آن باقی و برقرار و به «موقوفات حاجی‌میرزا ابوالحسنی» معروف است، و خود بلاعقب وفات کرده، انتهیٰ.

فرزند دیگر میرزا معصوم‌خان ۳۶: **مرحوم میرزا سیدمحمدخان** ۳۷ بوده که وی را بنسبت با نواده‌اش میرزا سیدمحمدخان ۳۹ (۱۲۹۰) و برای تمیّز و تشخیص «میرزا سیدمحمدخان بزرگ» و او را «میرزا سیدمحمدخان کوچک» ۳۹ می‌گویند، و در «تاریخ نائین ۴ : ۷۰» شرح حال او را عنوان نموده و گوید: دارای ذوق ادبی بوده و گاهی أشعار آبداری می‌سروده، و همواره حکومت نائین را داشته، و قریهٔ تودشک واقع در هشت فرسنگ [فرسنگی. ظ. م] طرف مغرب نائین را که در مسیر نائین باصفهان است احیاء و تجدید آبادی نموده و در حدود (۱۲۵۰) وفات کرده.

آنگاه شرح اولاد و اعقاب او را از آن صفحه تا (ص ۹۲) بتفصیل ذکر کرده که ما باز چند نفر آنها را در این کتاب ذکر می‌کنیم و چنین گوئیم‌که: مرحوم میر سیدمحمدخان ۳۷ چهار پسر داشته که دویم و سیم آنها میرزا **سعید** خان ۳۸ و میرزا **رضا** خان ۳۸ بوده‌اند ودر این کتاب نیایند، و اول حاج‌میرزا حسین‌خان ۳۸ بوده که در (۱۲۹۰) بیاید.

و چهارم میرزا **عبدالوهاب** خان ۳۸ مذکور در عمودِ نسبِ صاحب عنوان است، و مادر این یک نفر فقط دختر آقا محمدبن حاج‌عبدالوهاب (۱۲۱۲ ج ۲ ش ۱۸۳) بوده، زیرا که میر سیدمحمد چون دید همیشه میان طایفهٔ خوانین و اولاد و اعقاب پسری و دختری حاج‌عبدالوهاب نزاع و جدال در کار است دختری از آن طایفه تزویج کرد تا رفع اختلاف و تنازع بشود و از این عمل تا اندازه‌ئی هم موفقیت حاصل کرد، و پس از وی میرزا عبدالوهاب‌خان نیز هماره میان برادران پدری و أخوال خود و اعقاب آنان را اصلاح می‌داد.

و او- بطوری که در «تاریخ نائین ۴ : ۸۲» نوشته- دارای مسلک تصوف بوده و عمارت مصلّیٰ را که مقبرهٔ اجداد اُمّی او است تعمیر و از خرابی جلوگیری نموده و آب انباری در خندق نارنج قلعهٔ نائین ساخته که آنرا انبارِ خان می‌گویند، و سه پسر از او باز

مانده:

اول حاج میرزا رضاقلی‌خان ۳۹ که در جلد و صفحه مرقوم او را عنوان کرده و چهار پسر برایش نوشته: ۱ـ حاج‌میرزا محمدقلیخان ۴۰ که از علماء شیخیه و رؤساء خوانین و مشایخ نائین بوده و در اوائل سنه ۱۳۵۱ در طهران وفات نموده و در امامزاده عبدالله دفن شده. ۲ـ حاج‌میرزا سیدعلیخان ۴۰. ۳ـ حاج‌میرزا حسن خان ۴۰ مشهور بمعصومی که در سنه ۱۳۵۰ آب‌انباری در نائین بنا نهاد و مشغول عملیات آن بود و هنوز تمام نشده که خود در (ذی‌القعده یا ذی‌الحجه) سنه ۱۳۵۲ در اصفهان وفات کرد و پس از آن فرزند بزرگش میرزا اسمعیل خان ۴۱ آنرا تمام نمود در سنه ۱۳۵۶. ۴ـ میرزا حسین خان ۴۱ معصومخانی که از ادباء است و چندی هم قاضی عدلیه بوده.

و از برای هر یک از این چهار نفر پسرِ حاج‌میرزا رضاقلیخان که فرزند اولِ میرزا عبدالوهاب خان است در «تاریخ نائین ۴: ۸۳ و ۸۴» و «تاریخ امامی: ۱۵۳ تا ۱۵۸» اولاد و احفاد چندی نوشته‌اند.

و فرزند سیم او حاج‌میرزا **غلامحسین** خان ۳۹ بوده و فرزند او میرزا **عبدالوهاب** خان ۴۰ شجاع‌السلطان است که از اهل شعر و ادب بوده و گاهی اشعاری می‌گفته و تخلّص طوبیٰ می‌نموده و در حدود ۱۳۵۳ در یکی از شهرها که حکومت داشته از اسب افتاده و بسن پنجاه وپنج سالگی- چنانچه در «تاریخ نائین ۴: ۹۲» نوشته- وفات کرده(۵) و این چند بیت از غزلی است که گفته:

حکایت من وعشق تو خسرو خوبان همان حکایت شیرین و عشق کوهکن است
نگار من! چو زنی شانه بر دو زلف سیاه فتاد چیزی اگر روی خاک جان من است

بگیرش از سر زلف و فکن بحلقه موی
که‌این غریب پرستار و عاشق وطن است

و او برادر مادری میرزا محمودخان ۴۱ ثقةالسلطنه است که وی فرزند میرزا محمدعلی ۴۰ بن میرزاجعفر ۳۹ بن میرزا زین‌العابدین ۳۸ بن میرزاصفی ۳۷ معروف بآقا است که در همین عنوان (ص ۲۲۶۸ س ۱) گذشت و در حدود ۱۳۴۸ وفات کرده.

و بالجمله، فرزند دویم میرزا عبدالوهاب‌خان : مرحوم **میرزا علی‌محمدخان** ۳۹ مذکور در عمود این نسب، یعنی پدر صاحب عنوان است، که مدتی حاکم نائین بوده و در سنه ۱۳۱۴ هم در آن شهر وفات نموده، چنانکه در «مجمع‌الانساب» فرموده، و او دو پسر و چند دختر داشته که دویم آنها **حاجی‌میرزا حسین‌خان** ۴۰ است و در «تاریخ نائین ۴ : ۹۱» او را عنوان نموده و یک پسر و اُحفادی برای او ذکر کرده.

و فرزند اول میرزا علی‌محمدخان : مرحوم حاجی مشیرالملک **میرزا محمدباقرخان** ۴۰ صاحب این عنوان است که از معاریف رجال ایران و در حُسن سیاست و فراست و کیاست قدوهٔ همکنان و هم در علوم ادبیّه و خطّ خوش و انشاءِ دلکش ربطی کامل داشت و در مذهب بروش شیخیّه می‌رفت بلکه در اصفهان پیشوای آن فرقه معدود بود و در نماز جماعت بر آنها امامت می‌نمود.

شرح احوال وی در «تاریخ امامی : ۷۲ و ۱۵۸» و «تاریخ نائین ۱: ۲۰۳ و ۴: ۸۴ تا ۸۹» و «مجمع‌الانساب» آقای خاتون‌آبادی نوشته و نیز خود وی در سنه ۱۳۴۵ که سیّدِ جناب «تاریخ اصفهان» را می‌نوشت به خواهش او برای درج در آن کتاب در مقاله‌ئی شامل چندین صفحه شطری ذکر کرده، و آنچه از همهٔ آنها برمی‌آید اینکه:

وی در اینسال- بنصّ آنچه خود در آن مقاله نوشته- در نائین متولد شده، و در «تاریخ نائین» در (ج ۱ ص ۲۰۴) در سنه ۱۲۷۲ و در (ج ۴ ص ۸۴) در ۱۲۷۶ نوشته که ظاهرًا هر دو اشتباه باشد.

و بهرحال، پس از طیّ مراتب صباوت بتحصیل علوم پرداخته و در همان نائین در نزد میرزا عباس کاشفی (۱۳۳۰) چندی درس خواند، و پس از چهار سال بیزد رفت و آنجا در نزد میرزامحمدحسن نوّاب مدّتی تحصیل کرد، و در حدود هیجده سالگی باصفهان آمد ، زمانی در خدمت میرزاعبدالعلی هرندی و حاج‌میرزا بدیع درب امامی و جهانگیرخان قشقائی و آخوند کاشی در علوم ادبیّه و حکمت و ریاضیات درس خواند.

آنگاه بخدمت دولت درآمده و در دستگاه میرزا حبیب‌اللّه‌خان مشیرالملک انصاری- که در (۱۲۵۷ ج ۵ ص ۱۵۴۴ ش ۹۰۳) گذشت- راه یافت و بمنشی‌گری وی



نشسته بر صندلی در وسط : میرزا حبیب‌الله خان مشیرالملک انصاری. پایین او: حاج میرزا باقرخان نایینی «صاحب عنوان». نفر آخر نشسته بر صندلی: مرحوم حاج میرزا حسنخان جابری مورّخ مشهور (نویسنده اسامی، در جوانی). حدود ۱۳۰۵ ق.

مشغول و ملقب و معروف به **منشی حضور** شد، و بدین وسیله معروفِ ظل‌السلطان گردید، و او خیلی از امانت و کفایت و فعالیتِ حاج‌میرزا محمدباقرخان بشگفت آمده و بمیرزا حبیب‌اللّه‌خان سفارش **وی** را نمود، و مشیرالملک انصاری- برعکس- بناءِ بدرفتاری با وی نهاد که او ترک خدمت نماید و روزی جایگزین وی نشود، چنان که هم‌اکنون نیز بسیاری از کسان برحسب مصالح دنیوی خود؛ اهل فضل و کمال و لیاقت را- برای ادامهٔ مقامات خود- در فشار و گمنامی وامی‌دارند، اما خدا هرچه بخواهد بعمل می‌آید.

و حاج میرزا **محمدباقرخان** از میدان در نرفته و ثبات و استقامت ورزید.

و در سنه ۱۳۰۲ دختر میرزا حسن‌خان معروف بخانباباخان بن شکراللّه‌خان بن حاج محمدحسین‌خان صدر را که مادرش حاجیه طرب‌خانم دختر شاهزاده عباسقلی میرزای (۱۳۰۷) بود تزویج نمود.

تا در سنه ۱۳۰۸ که ظل‌السلطان با میرزا حبیب‌اللّه مشیرالملک بطرفیّت برخاست و مشیر و منشی هر دو را بزندان افکند و پس از دو روز **منشی‌حضور** را احضار نموده و وی را مورد عطوفت خود و ملقب به **منشی‌باشی** گردانید و امر کرد همه روزه مستقیمًا بدفترخانه حکومتی حاضر و بانجام خدمات مرجوعه بپردازد و چیزی نشد که در سنه ۱۳۰۹ مشیر انصاری- چنانکه در (۱۲۵۷ ج ۵ ص ۱۵۴۴ ش ۹۰۳) گذشت- وفات کرد و ظل‌السلطان وی را ملقب به **مشیرالملک** نمود.

و از این تاریخ حاج‌میرزا محمدباقرخان شروع در ترقی نموده و مورد اطمینان کامل ظل‌السلطان گردید و تمام امور حکومت بوی مرجوع و حتّی هر سال وی از طرف ظل‌السلطان بطهران رهسپار و حساب یک‌ساله را بمستوفیان پرداخته و قبض تصفیه می‌گرفت، و از آن راه و انواع و اقسام راه‌های دیگر- بشرحی که در «تاریخ نائین ۴ : ۸۵ و ۸۶» نوشته- در مقام جمع اموال برآمد و تموّلی کامل بدست آورد.

و از حُسن معاشرت و فرط کیاست و علم و عملِ دنیاداری، خود را مورد توجّه عموم مردم قرار داد، و در سنه ۱۳۱۷ در محلّه شهشهان مدرسه‌ئی بنام باقریّه بطرز

مدارس جدیده بساخت که پس از مدتی آن مدرسه منتقل بمحله چهارسو شیرازیان گردید.

و در سنه ۱۳۲۵ که در اثر حدوث مشروطه ظل‌السلطان معزول گردید و بنای افتتاح انجمن‌های ولایتی و ایالتی شد وی بعضویت انجمن برقرار شد.

و در سنه ۱۳۲۶ پس از بروز خلاف بین محمدعلیشاه و ملت، وی از کارها کناره گرفته و در خانه خود بتدریس در حدیث و غیره برای فرقه شیخیه پرداخت.

و در سنه ۱۳۲۸ با جماعتی از خانوادهٔ خود و دیگران بمکّه رفته و پس از ده ماه برگشت و در این وقت پسران خود را که هر یک بنوبت قابل ورود در کارهای دولتی می‌شدند بمقتضای وقت و حال بکار می‌گمارد، و در ایام احمد شاه تا طلوع و سلطنت پهلوی نیز همواره بعزّت و احترام در نزد دولت و ملت می‌زیست و همیشه پشت و پناه مردم ضعیف و بیکس بود و رفع ظلم حکّام و اصلاح امور آنها را می‌نمود، چنانکه هم بأهل نائین ـ خصوص أرحام خویش ـ صلات کثیره بعمل می‌آورد، و در این ...(۶) و چندین مرتبه بمشهد مقدس مشرف شد.

تا آخر در روز یک‌شنبه ششم ماه رجب‌الفرد سنه ۱۳۴۸ هزار وسیصد وچهل وهشت ـ مطابق ۱۷ آذر ماه باستانی ـ در اصفهان وفات کرد و جسدش را در مقبرهٔ صاحب‌ابن‌عبّاد امانت گذارده و پس از چندی بکربلاء نقل و آنجا در رواق پائین پای مقدس حضرت سیدالشهداء «علیه‌السلام» که خود در زمان حیٰوة آنرا آئینه‌کاری نموده بود دفن کردند.

و تاریخ وفات او بدین‌طور از یادداشتهای خود این فقیر است که در همان اوقات ضبط نموده و در مواضع متعدده نوشته‌ام و هنوز هم نیک بخاطر دارم و جای تردیدی نیست، و نیز در «تاریخ امامی: ۷۲ و ۱۵۸» در زمستان ۱۳۰۸ شمسی، و در «تاریخ نائین ۴ : ۸۵» در: سال ۱۳۴۸ ـ آذر ماه ۱۳۰۸ شمسی، نوشته‌اند؛ لکن هم در «تاریخ نائین ۱ : ۲۰۴» در: یکشنبه ششم ماه رجب سال ۱۳۴۷، نوشته(۷) و ظاهرًا ماه و روز آنرا از یادداشت‌های این فقیر گرفته و سال آنرا از «تاریخ اصفهان و ری» تألیف آقای حاج‌میرزا

حسن‌خان انصاری که مشارالیه هماره تواریخ موالید و وفیات را تابع ماده تاریخ‌های خود قرار می‌دهد که هر سالی با ماده‌ئی که خودش گفته مطابق می‌شود آنرا می‌نویسد، چنانکه شواهد کثیره و نظایر وفیره بر آن موجود است و با خود او حضورًا هم در این باره تذکّر و تکلم بعمل آمده.

و بهرحال، مرحوم حاجی‌مشیر شش پسر و سه دختر داشت که شرح احوال واعقاب آنها را در «تاریخ نائین ۴ : ۸۹ تا ۹۱» نقل کرده و از آن جمله: پسر اول او میرزا **مهدی** خان ۴۱ عمادالسلطنه است که در رجب سنه ۱۳۰۷ متولد شده و چندین دوره نماینده مجلس بوده و نیز چندین‌بار بوزارتهای مختلف منصوب شده و آخر در ماه شعبان ۱۳۸۰ وفات کرد(۸).

و چیزی که دربارهٔ مرحوم مشیر صاحب عنوان باید اشاره کنیم یکی اینکه وی چهارم کسی است که ملقب به **مشیرالملک** گردیده و سه نفر دیگر در (۱۲۵۷ ج ۵ ص ۱۵۴۴ ش ۹۰۳) در احوال مشیر انصاری ذکر شدند.

دیگر اینکه او کتاب‌خانه‌ئی مهم از کتب شاهزاده عباسقلی میرزا و نیز از کتابخانه حاج میرزا هاشم امام جمعه برای خود فراهم نموده بود.

و دیگر اینکه در «تاریخ نائین ۴ : ۸۵ تا ۸۹» شرحی از انتقاداتی که در «تاریخ اصفهان و ری» بر أعمال او نوشته نقل کرده و سپس خود هم بنحوی از آنها عذرخواهی نموده.

(۱) برای اطلاع بیشتر از احوال سرشار، رجوع به «چهره مطبوعات معاصر: ۴۰» و«تذکره سخنوران یزد» خاضع و «تذکرهٔ سخنوران نائین: ۵۷» شود.م.

(۲) رجوع به «فهرست مجله‌های فارسی از ابتدا تا سال ۱۳۲۰ شمسی: ۲۰» و «فهرست روزنامه‌های فارسی، سال ۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲ ش : ۳۱» شود. م.

(۳) رجوع به «مؤلفین کتب چاپی ٦ : ۵۸» شود. م.

(۴) مقصود حدود و حوالی ۱۳۳۰ شمسی است، اما دیری نپایید که اوضاع و احوال دگرگون شد و دکتر حسین فاطمی در گوشه‌ئی خود را پنهان کرد، عاقبت او را یافتند و بجرم‌دخالت در سیاست ومخالفت‌با دولت وقت محکوم باعدام شد و سر درآن راه داد. مرحوم مؤلف «قدس سره» در هامش نسخه خود از کتاب «انساب خاندانهای مردم

نائین: ٦٩» گوید: «سیدحسین‌خان در کابینهٔ دکتر مصدق وزیر خارجه گردید و در ۸ ذی‌الحجه ۱۳۷۲ که مردم طهران دور خانه دکتر مصدق را احاطه نموده و بر او شوریدند فاطمی پنهان گردید تا چند ماهی قبل از این او را یافتند و پس از چندین محاکمه حکم اعدام او را صادر نمودند، و چنان که در «روزنامه اطلاعات س ۲۹ ش ۸۵۲٦ صادره در ۱۳ ع ۱» نوشته، در وقت سفیده صبح شب ۴شنبه ۱۳ ع ۱ سنه ۱۳۷۴ او را تیرباران کردند و جسدش را در ابن‌بابویه بامانت نهادند، معلّم». در خرداد ۱۳٦۴ ش کتاب «زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی مدیر روزنامه باختر امروز» بقلم دکتر نصرالله شیفته سردبیر باختر امروز در بیش از ۴۰۰ صفحه با تصاویر فراوان در طهران‌انتشار یافت، و پس‌از آن دومقاله‌متضادّ در «روزنامه کیهان، شماره‌های ۱۲۵۹۱ مورخه ٦۴/۸/۱۹ و ۱۲۵۹۳ مورخه ٦۴/۸/۲۲ ص ۲» منتشر گردید،

تکمله: مطالب روزنامهٔ «اطلاعات ضمیمه ۷۳/۸/۱۹» نیز درباره دکتر فاطمی است. م.

(۵) او چندی رئیس نظمیهٔ یزد و گاهی در شهرهای کوچک حاکم بود و در سال ۱۳۱۳ شمسی مرحوم شد: «تذکره سخنوران نائین: ۸۷»، در آنجا غزل متن را بصورت دیگر و کاملتر نقل کرده و سپس غزل دیگری هم از او آورده است. م.

(٦) در اثر فرسودگی کاغذ، چند کلمه ـ گویا راجع بسفر نجف و کربلای مترجَم ـ بکلی محو شده است. م.

(۷) در تقویمهای آن دو سال است که ششم ماه رجب ۱۳۴۸ یکشنبه ۱۷ آذر ۱۳۰۸ بوده و ششم ماه رجب ۱۳۴۷ چهارشنبه ۲۸ آذر ۱۳۰۷. م.

(۸) وفاتش ماه شعبان ۱۳۸۲ در طهران: نقل از تعلیقه مؤلف بر «تاریخ نائین: ۴۱». این اختلاف در خطّ خود مرحوم معلّم واقع شده، و ناگفته نماند که نویسندهٔ کتابهای «دولتها و دولتمردان ایران در عصر مشروطیّت» در چند جا این شخص را از مردمان فراموشخانه معرّفی کرده است. م.

«تذکر لازم»: در جلد ٦ ص ۲۲٦۱ ش ۱۴۲۰ شرح حال «سیدعلی‌اکبر ۳۷ فتوحی زواره‌ئی» بعنوان تولد او در سال ۱۲۷۹ ق چاپ شد. زمانی که آن جلد منتشر گردید مرحوم میرزا ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی مؤلف «آثار ملی اصفهان» باین جانب نوشتند که آقای فتوحی متولد ۱۲۷۹ ش و هنوز در قید حیاتند. پس اشتباه مرحوم معلّم بدان جهت بوده که صاحب تاریخ نائین تاریخ تولد را بدون قید شمسی نوشته و ایشان قمری پنداشته‌اند. لذا آن شرح حال جایش در آن موضع نیست. م.

☆ (وفات شیخ محمدحسین مجنون شاعر تویسرکانی) ☆

شرح احوال او در (۱۲۱۴ ج ۲ ش ۲۰۸) گذشت.

☆ (۱۴۲۵ ـ تولد حاجی میرزا محمدشفیع میثمی عراقی) ☆

وی فرزند محمد سمیع بن محمدجعفر عراقی است.

محمد جعفر در (۱۲۴۰ ج ۴ ص ۱۱۱۴ ش ۵۷۵) گذشت. نواده‌اش حاجی میرزا محمد شفیع از علماءِ این عصر بود و او در اینسال متولد شده و کتب چندی تألیف کرده، از آن جمله: کتاب «تنزیه‌القلوب» از پلیدی‌های عیوب، در حِکم و مواعظ ائمه(ع) و غیره بنظم و نثر، انجام تألیف آن سنه ۱۳۵۰.

و پس از مدت هفتاد و چهار سال قمری عمر، در سنه ۱۳۵۳ هزار و سیصد و پنجاه وسه در سلطان‌آباد وفات کرد، چنانکه در جلد چهارم «الذریعه : ش ۲۰۴۱» نوشته، و در جلد دویم (در شماره ۱۴۴۲) در سنه ۱۳۵۴ فرموده (۱).

(۱) رجوع به «نقباء البشر: ش ۱۳۵۵» و «مؤلفین مشار ۳ : ۴۳۲» شود. م.

☆ (۱۴۲۶ ـ تولد شیخ مهدی جُرموقی کاظمینی) ☆

وی فرزند حاج‌ابراهیم بن حاج‌هاشم دُجَیْلي، و خود از أجلهٔ علماءِ فقه و اصول و ماهر در فنون عربیت و ادبیت و معقول بود و شعر را نیکو می‌سرود، و او در این سال در کاظمین متولد شده و کتب چندی تألیف کرده از آن جمله: «شرح کتاب کفایهٔ» ملا محمدکاظم خراسانی.

و در چاشت روز چهارشنبه دوازدهم ماه ذی‌الحجةالحرام سنه ۱۳۳۹ هزار وسیصد وسی نه ـ مطابق ۲۵ اسد ماه برجی ـ در کاظمین بفُجئه وفات کرد و نعش او را با اتومبیل بنجف‌اشرف نقل و در وادی‌السلام دفن نمودند (۱).

(۱) این شرح حال برگرفته از «احسن‌الودیعه ۱ : ۱۸۴ ط ۱» می‌باشد و در «۱۳:۲»

نیز نامی از او هست. مؤلفان «الذریعه» و «زندگانی آخوند خراسانی: مرکّی در نور» هم تنها «شرح کفایهٔ» او را نوشته‌اند ، و در «نقباءالبشر: ص ۱۹۸ مصوّرهٔ نسخهٔ اصل» فرماید که او شاگرد شیخ عباس جصّانی و شیخ محمدحسن آل یس و شریک درس و بحث شیخ راضی و شیخ مهدی فرزندان شیخ حسین بن شیخ عزیز خالصی کاظمی بود، جُز اینکه او گرفتار امور دنیوی و ثقل سامعه شد و از تکمیل باز ماند، از آثار او «رساله در تنجیس بتنجّس» است در ردّ بر شیخ مهدی خالصی و نیز «شرح‌الفیهٔ ابن مالک» و «حاشیه کفایةالاصول» و جز اینها. انتهی. و ترجمهٔ خالصی در «ج ٦ ش ۱۳۴۹» گذشت. م.

☆ (۱۴۲۷ ـ تولد سید نجم‌الحسن لکهنوی) ☆

وی ـ بطوری که در «الذریعه ۲۰ : ۱۲۳ ش ۲۲۱۶» نوشته ـ فرزند سیداکبرحسین نقوی است که در اینسال متولد شده و کتابی بنام «المحاسن» بزبان اردو، در حرمت ریش‌تراشی تألیف نموده (۱).

(۱) باز در «الذریعه ۴ : ۴۸۳» بنقل از سیدعلی نقی‌نقوی گوید: کتاب «التوحید» از سیدنجم‌الحسن بن سیداکبرحسین امروهی لکهنوی متوفی (۱۳۵۳). و در «ج ۱۲ : ۱۶۴» گوید: «سرادق عفّت» در وجوب حجاب بر زنان و حرمت نگاه به آنان، تألیف سیدنجم‌الحسن ... متولد ۱۲۷۹ متوفی ۱۳۵۳، بزبان اردو چاپ شده است، الخ. و در (ج ۲۴ : ۴۰) گوید: کتاب «النبوة و الخلافة» در اثبات آن بمعنی ولایت بقلم سیدنجم‌الحسن ... داماد و شاگرد مفتی میرعباس شوشتری. اصل بزبان اردو و ترجمه‌اش به انگلیسی چاپ شده است. و در «ج ۲۳ : ۲۵۳ و ۲۵۵» دو رساله دیگر از آنمرحوم بنامهای «الموحّد» در توحید و «مورث‌النشاط فی ارث‌الاحفاد و الاسباط» ذکر شده که در موضع اخیر باز وفات را در (۱۳۵۳) قید نموده، لکن در شرح حالی که از او بدون ذکر مأخذ در «اعیان‌الشیعه ۴۹ : ۲۱» آمده وفاتش را بسال (۱۳٦۰) نوشته است. ناگفته نماند که شرح حال مفصل صاحب عنوان در «تکمله نجوم‌السماء ۲ : ۳۰۰ ـ ۳۲۲» موجود است، طالبان تفصیل خود بدانجا رجوع فرمایند، تنها اشاره می‌کنیم که عنوان وی در آن کتاب «... السیدنجم‌الحسن الرضوی القمی» است با ذکر عمود نسبش تا حضرت موسی‌المبرقع، و تاریخ ولادتش روز پنجشنبه ششم ذی‌الحجه ۱۲۷۹ ضبط شده و تاریخ وفاتش در پایان شرح حال که خاتمه کتاب است چنین آمده: «عبد مفتاق سعادت حسین

سلطانفوری می‌گوید که وفات حسرت آیات علاّمه مذکورالصدر در هفدهم صفر سنه ۱۳۶۰ هجری در دارالعلم لکهنو واقع شد» انتهی. پس تاریخ فوتی که شیخ‌العلامه صاحب الذریعه قدس‌اللّه روحه مرقوم داشته اشتباه است، لکن در نسخه اصل «نقباءالبشر: ص ۶۲۵ مصوّره» همانند خاتمهٔ تکمِله نوشته‌اند با چند سطری در شرح حال آن مرحوم. م.

☆ (۱۴۲۸ ـ تولد میرزا نصرالله خان صبوری شاعر اصفهانی) ☆

وی فرزند میرزا ابوطالب‌خان اصفهانی است که از طرف پدر نژاد خود را بنوشیروان و از طرف مادر بحضرت جابرانصاری (۱۲۱۴ ج ۲ ش ۲۰۰ ص ۴۹۰) می‌رساند.

و خود میرزا نصراللّه‌خان از شعرا و سخنوران نامی این عصر بود. شرح احوالش در «مجله ارمغان ۱۶ : ۵ : ۳۷۴» نوشته و از آن چنین برآید که:

او در این سال در اصفهان متولد شده و از نخست نامش را **محمّد** نهاده و پس از آن بنصراللّه شهرت گرفته، و در سنه ۱۲۸۸ بتهران رفت، و آنجا علوم مقدماتی و رسم‌الخط را در نزد شیخ محمدرضاء مازندرانی ـ که شاگرد بلاواسطهٔ حکیم قمشه‌ئی بود ـ ونایب‌الصدر ساوجی یاد گرفت و باستعداد ذاتی در بسیاری از علوم راه یافت، وبخصوص در نجوم مهارتی تمام بهم رسانید الاّ این که چون در ایام کودکی به بی‌پدری مبتلا شد کاملاً از تکمیل تحصیل بازماند، و برای امر معاش چند سالی در دستگاه میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم رفت و آنجا بواسطهٔ مدائحی که برای مظفرالدین شاه گفت صلات و جوائزی یافت.

و بعد از چندی بمقتضی طبع بلند سر از آن باز زده و هر چند وقتی را بکاری پرداخت که روحش از قیود خدمات اداری آزاد باشد و از آن جمله مدتی از طرف وزارت معارف مأمور گردآوری اشیاء عتیقه و آثار باستانی شده و سفرها بطرف قزوین و رشت و بندر پهلوی و قم و کاشان و کرمانشاه و غیره نمود، و از آن جمله فارس و در حدود دو سال در شیراز ماند و آنجا در صحبت کمال‌السلطنه پیشکار شعاع‌السلطنه بسر

برد و در آن ایام با شعراءِ آن شهر از آن جمله مرحوم شوریده مصاحباتی شاعرانه بعمل آورد. و پس از عزل شعاع‌السلطنه بتهران آمده و در وزارت عدلیه بعنوان معمارباشی و مصدّقی منصوب شد که تا آخر عمر بهمان سمت باقی ماند.

مرحوم صبوری طبعی بلند و قناعتی بسزا داشت که بهیچ‌وجه از کسی چیزی نمی‌خواست و در اثر همین خصلت پس از مرگ چیزی از خود باقی نگذاشت.

و در عقائد اسلامی و اخلاص بأئمه(ع) کاملاً پابرجا، و در أشعار از اکثر شعراءِ عصرِ خود بهتر و دارای مرتبه رفیعی بود، و چندین کتاب منظوم و منثور تألیف کرد بدین شرح: اول کتاب «افیونیه». دویم کتاب «بهار جاوید». سیم کتاب «خوابنامه» در زیارتِ اساتیدِ سخن بحال مراقبه. چهارم کتاب «دستور شاهنشاهی» در آداب ملوک و صدور، (این دو کتاب نثر است). پنجم «دیوان اشعار» هفتاد هزار بیت مشتمل بر اقسام عدیدهٔ شعر. ششم کتاب «سرود اختران».

و او در روز یک‌شنبه سیم ماه شعبان‌المعظم سنه ۱۳۵۳ هزار وسیصد وپنجاه وسه- مطابق ۲۰ آبانماه ماه باستانی- در تهران وفات کرد. و در «مجله» وفاتش را در ۱شنبه ۲۴ آبان بدون روز ماه قمری نوشته، و ما طبق تقویم موجود دیدیم که ۱شنبه،۲۰ آبان آنسال است نه ۲۴؛ از این جهت ۲۰ را اختیار کرده و با قمری تطبیق نموده و نوشتیم (۱).

و صبوری تخلّص چند نفر دیگر غیر از صاحب عنوان است که اینک بترتیب کلماتِ مضاف‌الیه تخلّص آنها فهرست آن اینجا آورده می‌شود:

۱- صبوری تبریزی، که نامش آقا میرعباس معلّم از شعراء قرن (۱۳) است. ۲-صبوری تبریزی دیگر، که نامش محمدحسین بن قرابیک زرگر، و این دو در «دانشمندان آذربایجان» نوشته. ۳- صبوری حسین‌آبادی، که نامش حاج‌ملا محمدعلی ابن حاج‌محمدحسین و در ذی‌القعده سنه ۱۲۸۴ تا ذی‌الحجه سنه ۱۲۸۵ کتابی بنام «مجمع‌الصفات» بر وزن «شاه‌نامه» در اخلاق بنظم آورده. ۴- صبوری خوانساری، که نامش ملاهاشم و در قرن (۱۱) بوده و در «تذکرهٔ نصرآبادی» نوشته. ۵-صبوری گیلانی،

که نامش میرزا سید باقرخان و در «طرائق ۳ : ۲۸۵» نوشته. ۶ـ صبوری ملک‌ـ الشعراء (۱۳۲۲). و اینک این أشعار از این صبوری صاحب عنوان نوشته شد:

باد أجل وزید و خزان گشت باغ عمر — آخر نهاد بر دل ما مرگ داغ عمر
رفت آن‌چنان که باد بگردش نمیرسد — در حیرتم که از که بگیرم سراغ عمر

※

دنیا پس از وجود من آیا چه می‌شود — بعد از تو خاک بر سر دنیا چه می‌شود
چون دیده‌ئی که از پس پیشینیان چه شد — این خود چه پرسشیست که‌بی‌ماچه می‌شود

(۱) مقاله «صبوری اصفهانی. بقلم امیرفیروز کوهی» مندرج در «مجله ارمغان. س ۱۶ ش ۵ ص ۳۷۳ تا ۳۷۹ بتاریخ مرداد ۱۳۱۴ ش»، در آنجا چنین آمده است: «... در روز یکشنبه ۲۴ آبانماه سنه ۱۳۱۳ شمسی بواسطه عروض کسالت مختصری در ۷۶ سالگی با کمال فقر و نهایت استغناء درگذشته و پاره‌ای از پیکر ادب را با خویش بگور برد». در چند سطر بعد نیز تصریح به «۷۶ سال زندگانی» او شده است. و در ص ۳۷۴ ولادت صبوری را بسال ۱۲۷۹ بدون ذکر روز و ماه نوشته‌اند. پیشتر «ارمغان، سال ۱۲ ش ۷، مهر ماه ۱۳۱۰ ص ۵۰۲ ـ ۵۰۷» مقاله‌ئی بقلم خود وحید دستگردی بعنوان «ملک‌الادب استاد سخن صبوری اصفهانی» انتشار داده و از او تجلیل فراوان نموده و نمونه‌ئی از اشعارش را نیز چاپ کرده و تاریخ ولادتش را در آنجا «در پنجم ماه ذیقعده سنه ۱۲۷۹ قمری» نوشته و گوید: «اینک قریب ۷۱ سال از عمر وی می‌گذرد». انتهی. صبوری از جمله شعرائی است که بمناسبت شصتمین سال تولد ادوارد براون (جلد ۶ ش ۱۳۷۸) چکامهٔ ۲۶ بیتی باین مطلع:

بِرون ای خداوند آموزگار! — که علم از تو آموخته روزگار!

ساخته و همانند دیگر فریب خوردگان غافل، آن مأمور خارجی را بسی نواخته است بتفصیلی که در «مجله ارمغان ۲ : ۵ و ۶ مورخه ۱۳۰۰ ش» ملاحظه می‌شود. صاحب عنوان و صبوری گیلانی (۱۲۶۵ ج ۶ ش ۱۰۸۲) در «مقدّمهٔ دیوان طرب : ۲۵۷ و ۲۵۸» نیز شرح حال دارند. م.

☆ (۱۴۲۹ ـ تولد حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی اصفهانی) ☆

وی فرزند حاج‌میرزا هادی دولت‌آبادی است که در (۱۳۲۲) بیاید، و خود از

جملهٔ ادبا و رجال سیاسی کاردان ایران و از أحفاد قاضی نورالله شوشتری بود و از طرف مادر بمرحوم آخوند ملاعلی نوری(ره) می‌پیوست، و بزبان فارسی و عربی شعر هم می‌گفت.

و همانا در اینسال- چنانکه در «الذریعه ۹ : ۱۳۰۹ ش ۸۳۹۴» فرموده- در قریهٔ دولت‌آباد متولد شده، و در «سخنوران نامی معاصر ۲ : ۲۸۱» در سال ۱۲۴۱ شمسی نوشته که تقریباً همین سال خواهد شد (۱).

و بهرحال، وی پس از طیّ زمان کودکی، در علوم شرعیه و ادبیه تحصیل نموده تا فاضلی نامبردار گردید و خطی خوش بهم رسانید، و در هیجده‌سالگی بطهران رفت، و مدتی هم در سامره در نزد میرزای شیرازی درس خواند و پس از برگشتن از عتبات بتکمیل ادبیات و تحصیل فلسفه پرداخت و چندی در طهران نزد میرزای جلوه درس خواند.

از آن پس سفری ببین‌النهرین و مصر و حجاز کرد، و چند سال در فرانسه ساکن و در قید سفر بود و سپس بایران بازگشت، و در انقلاب مشروطیت در سلک آزادی خواهان در آمد و به پیشرفت مشروطه کمک کرد. آنگاه باز بخارجه رفت و پس از خلع محمدعلیشاه بایران باز آمد، و در حدود سال ۱۳۱۴ بأمور فرهنگی پرداخت و در این راه خدمات شایانی انجام داد و بتأسیس مدارس ادب و سادات فرهنگ جدید ایران را رونقی بسزا بخشیده و پایهٔ آنرا محکم نمود، و در ایام سکونت در فرانسه زبان مردم آن دیار را یاد گرفت چنانکه هم بدان کتاب تألیف کرد و هم از آن ترجمه نمود.

و در کتاب «فتنه باب: ص آخر . س آخر» در احوال میرزا یحیی صبح ازل گوید: جانشینی او برای خود معیّن نکرد و فقط در طهران حاج‌میرزا هادی دولت‌آبادی و بعد حاج میرزایحیی دولت‌آبادی وضع ریاست مانندی داشتند، انتهی.

و اینک صورت تألیفاتش، چنانکه در «شعرای معاصر اصفهان: ۵۴۴» ذکر نموده:

۱-کتاب «آئین در ایران». ۲-کتاب «اردیبهشت» که مجموعهٔ آثار منظوم او است، دو جلد. ۳-کتاب «ارمغان یحیی». ۴-کتاب «اصفهان و بیگانگان». ۵-کتاب «تذکره».

۶ـترجمه کتاب «تربیت اراده». ۷ـترجمهٔ «روان‌نامه». ۸ـ ترجمهٔ «مکتوب بآکادمی» از نوشته‌های فنلن. ۹ـ«تسدیس قصیده خاقانی». ۱۰ـکتاب «چنته». ۱۱ـ کتاب «حیات یحیی» در تاریخ ایران، چهار جلد. ۱۲ـکتاب داستان عشقی «شهرناز». ۱۳ـکتاب «دورهٔ زندگانی». ۱۴ـکتاب «رهنمای انتخاب». ۱۵ـ کتاب «زندگانی علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام» که آخرین تألیف او است. ۱۶ـ کتاب «سرگذشت درویش». ۱۷ـکتاب «شجره طیبه» در حکمت الهی که در بعضی جاها ـ بنابر آنچه در «شعرای معاصر» فرموده ـ بنام او نوشته‌اند. ۱۸ـ «شرح احوال امیرکبیر» که بعضی آنرا «حقایق» خوانده و بعضی آنها را دو کتاب گفته‌اند. ۱۹ـ «شرح احوال قائم‌مقام». ۲۰ـ«کتاب علی» که اولین کتاب درسی است که در ایران تألیف شده. ۲۱ـ کتاب «کنگره نژادی». ۲۲ـکتاب «لاوره‌پرس» که مجموعه خطابه‌های او در سوئد است. ۲۳ـکتاب «لبخند فردوسی». ۲۴ـکتاب «مرگ و نسیان». ۲۵ـ کتاب «نعمتان مجهولتان». ۲۶ـکتاب «نهال ادب».

و اینک این اشعار از او اینجا نوشته شد از یک قصیدهٔ عربی بنقل از «شعرای معاصر»:

سقتنی رحیق‌الراح راحة‌مهجتی فهیّج أشواقی و عجعج لوعتی
له تحت أستارالسوالف وجنة بها لو تجلّی للرواسی لدکّت
بداخدّه والناس منه بنیلهم أصابوا و إنّی قد أصبت بنیلتی
فأظهر نورًا أشرق‌الارض کلها و أوقد نارًا قد أحلّت بمهجتی
و لما رأیت‌الغدر أصبح وجهه و قد بان بین‌الناس أحسن شیمتی
إذًا لغمضت‌العین من کل مقبل و أطویت أقدامی بأذیال عزلتی
و لست براجٍ منیة‌النفس کلها
فما کلُّ نفسٍ أوتیت ما تمنّت

و «عجعج» فی‌البیت‌الاول أی صاح. قال فی «الاقرب» : عجّ‌الرجل من باب ضرب وعلم ـ عجًّا و عجیجًا ـ أی صاح و رفع صوته، و عجعج: بمعناه، و مضاعفته دلیل

علی‌التکریر فیه، انتهی (۲).

حاج‌میرزا یحیی در نزدیکی غروب آفتاب روز جمعه سیزدهم ماه رمضان‌المبارک سنه ۱۳۵۸ هزار وسیصد وپنجاه وهشت ـ مطابق ۴ آبانماه باستانی ـ در تهران وفات کرد. و زوجهٔ او دختر میرزامحمدمحسن‌خان **مظفرالملک** ابن میرزا عبداللطیف طسوجی بوده.

و فرزندش مهندس **علی‌اکبر** دولت‌آبادی در شب شنبه ۴ ج ۲ سنه ۱۳۶۶ـ مطابق ۱۵ اردی‌بهشتماه باستانی ـ چنانکه در «روزنامه عرفان، صادره در ۲۶ ج ۲ اینسال بشماره ۲۶۲۶» نوشته، در بلژیک وفات کرد.

[عبداللطیف طُسوجی]

و میرزا عبداللطیف مذکور مترجم اوّلی و اصلی کتاب «الف لیلة و لیلة» در سنه ۱۲۵۹ بنام محمدشاه است و در «المآثر: ۲۰۲ س ۱» عنوانی دارد، چنانکه در «الذریعه» فرموده و آنجا گوید: ترجمهٔ منثورات این کتاب بنثر پارسی از میرزا عبداللطیف و ترجمه اشعار عربی آن بنظم پارسی از میرزامحمدعلیخان **سروش** است، انتهی. پس اینکه در «المآثر» گوید وی بحکم ناصرالدین‌شاه آنرا از عربی بفارسی نقل کرده اشتباه است. و میرزا عبداللطیف یک پسر دیگر کوچکتر از مظفرالملک داشته بنام میرزا **مهدی‌خان** و او للهٔ اولاد ظل‌السلطان بوده، و نیز یک دختر داشته بنام **نصرت‌خانم** که زن ظل‌السلطان بوده، چنانکه در «مجله یادگار: ۵ : ۸ و ۹ : ۷۰» نوشته. و دختری دیگر از او بعنوان **فروغ شهاب** در «مؤلفین کتب چاپی ۴ : ۸۱۶» ترجمه شده (۳).

(۱) دولت‌آبادی خود در «حیات یحیی ۱:۱۲» نوشته است: «تا این تاریخ که سی سال از عمرم می‌گذرد و شروع بنگارش این شرح حال نموده‌ام پدرم پنج پسر و یک دختر دارد... من پسر دوم هستم که در سنه ۱۲۷۹ هزار و دویست و هفتاد و نه هجری روز چهارشنبه هفدهم ماه رجب در دولت‌آباد متولّد گشته‌ام».

مرحوم استاد همایی نیز در «مقدّمه دیوان طرب ۲۰۷» گوید: «ولادت وی ـ بهمان دلیل خط پدرش پشت کتاب «شرح تجرید» ـ هفدهم رجب ۱۲۷۹ قمری است، و در چهارم آبانماه ۱۳۱۸ ش ـ موافق ۱۳۵۷ ق ـ وفات یافت، از وی اولاد پسر نمانده است».

۱۳۵۷ گویا غلط چاپی است، درست ۱۳۵۸ می‌باشد، چنانکه در متن دیده می‌شود.
ایزد گشسب در «نامه سخنوران ۱۴۹ ط ۱۳۱۶ ش» که چند سطری از دولت‌آبادی و سروده‌هایش آورده ولادتش را (۱۲۴۱ ش) نوشته است.

مرحوم مشار در «مؤلفین ۸۲۸:۶» در (۱۲۸۱ ق)، و مرحوم معلّم نیز پیشتر شرح حال او را در (۱۲۸۲) نوشته بود، بعد آنجا را خط زده و بدلالت «الذریعه» در اینسال آورده است. شاید ارائهٔ (۱۲۸۱ یا ۲) از سوی خود او بوده، شرایط انتخابات مجلس را، یا اشتباه دیگران است. م.

(۲) سراینده در این أشعار عربی أفکار و مقاصد معلوم خود را پنهان کرده است. م.

(۳) پیرامون طسوجی و کتاب او رجوع فرمایند بمجلهٔ «هنر و مردم ۲۳:۱۰ ببعد و ۱۶:۱۱ ببعد، مرداد و شهریور ۱۳۴۲» و «فهرست دیوان‌های خطّی کتابخانه سلطنتی و کتاب هزار ویکشب ۱۳۷۵:۲ تا آخر، اردیبهشت ۱۳۵۵». م.

*

کتاب چهار جلدی «حیات یحیی»، همانند دیگر آثار نظم و نثر این شخص، از جمله بیانیهٔ بلندبالای او «سفر اصفهان در محرّم ۱۳۴۴» چاپ «مطبعه مجلس» همگی حاکی از إنحراف دینی و دشمنی با علماء دین و دینداران و حمایت از منحرفان و ملحدان است، در لفّافه و لابلای سخن و گاه بی‌پروا و آشکارا.

در آن مجموعهٔ «تاریخ معاصر یا حیات یحیی» نسبت بمقام شامخ علاّمهٔ مجلسی و شهید بزرگوار حاج شیخ فضل‌اللّه نوری و بخصوص قامع فرقهٔ ضالّهٔ مضلّه، مرحوم آیة‌اللّه آقا نجفی اصفهانی «رضوان‌اللّه علیهم» بصراحت جسارت و اهانت آشکار نموده، و در حقّ سایر علماء ایران و عتبات عالیات نیز هر زمان فرصتی بدست آورده از هتک و دشنام کینه‌توزانه خودداری نکرده، و تنها- بمنظور دفع تهمت از خود و جلب أنظار و فریب عوام و ظاهربینان- گاه برخی علماء و مراجع را اندکی ستوده است.

نوشتن این سخنان و صرف عُمر عزیز که «ودیعهٔ إلهی» است در مجموع این عنوان، با کراهت قلبی انجام گرفت، «أمِتِ الباطِلَ بِموت ذکره».

چنانچه کسانی طالب بررسی بیشتر باشند بکتابهای «خاطرات احتشام‌السلطنه» که خود نیز از او در «حیات یحیی» یاد کرده و «فتنهٔ باب» و «تاریخ رجال ایران بامداد ۴۳۶:۴-۴۳۸» و «مؤلّفین مشار ۸۲۸:۶ ببعد» و «تذکره شعرای معاصر اصفهان ۵۴۲» و «دانشمندان و بزرگان اصفهان ۵۳۲» و کتب تاریخی مرحوم حاجی‌خان انصاری

و «مجلس اوّل و بحران آزادی، آدمیت : ۳۴۸-۳۴۹» مراجعه فرمایند.

ناگفته نگذاریم که در اوائل سال ۱۳۶۳ ش دفتری نیز از برادر صاحب‌عنوان بنام «خاطرات سیدعلی‌محمد دولت‌آبادی لیدر اعتدالیون» در تهران‌اچاپ و منتشر شد که از سراسر آن آثار و علائم بغض و عناد و اسائه ادب و هتّاکی نسبت بعلماءِ عاملین و فقهاءِ راشدین و مقدسات اسلامی واضح و لائح است و جای هیچ‌گونه حسن ظنّی را درباره نویسنده و نشر دهنده باقی نمی‌گذارد. م.

☆ (۱۴۳۰ ـ تولد میرزا یوسف آقا مجتهد تبریزی) ☆

وی فرزند میرزاعلی‌آقا ابن حاجی میرزا محمدعلی قراچه‌داغی (۱۳۱۰) است که پدرش میرزا علی‌آقا مردی فقیه و عابد، و خود از علماءِ أجلّاء و صاحب زهد و تقوٰی و تارک دنیا بوده و شعر هم می‌گفته، و در اینسال- چنانکه در کتاب «علماءِ معاصرین : ۱۱۵» نوشته- در تبریز متولد شده، و در مدارس علمیّه بتحصیل پرداخته و بعد از دریافت شطری از علوم عربیّت و منطق و ادبیّت و اصول فقه در سنه ۱۲۹۹ بنجف اشرف رفت و در حدود دوازده سال در آن مکان بتکمیل تحصیلات مشغول بود، و در نزد فاضل ایروانی و شیخ هادی طهرانی همی درس خواند، و در سنه ۱۳۱۱ بتبریز بازآمد و آنجا بموعظه و هدایت و ارشاد و تألیف پرداخت، و در بیانات منبری و تأثیرات آن بدرجات سامی رسید، و چندین کتاب در فقه و غیره تألیف کرد، از آن جمله:

اول کتاب «لسان الحق» یا «مظالم المسیحیین» در ردّ نصارٰی(۱). دویم کتابی در «ردّ معتقدات حاجی کریمخانی‌ها». سیم کتابی در اثبات اینکه «ترجمهٔ قرآن بلغات مختلفه» غیرمقدور است. چهارم کتابی در «ابتلاءِ ائمه ع». پنجم «دیوان اشعار» هزار بیت.

و او در سنه ۱۳۳۷ از تبریز بزیارت عتبات بیرون رفت و در راه بیمار شد و همواره بدتر می‌شد تا در شب شانزدهم صفر به کاظمین(ع) رسید و فردای آن که روز پنج‌شنبه شانزدهم ماه صفرالمظفر سنه ۱۳۳۷ هزار وسیصد وسی وهفت بود- مطابق ۲۹ عقرب ماه برجی- هم در آن زمین برین وفات کرد و در رِواق کاظمیّه دفن شد.

(۱) در «مؤلفین کتب چاپی ۶ : ۸۹۶» گوید که «لسان‌الحق» بسال ۱۳۳۶ در تبریز طیّ ۵۳۸ صفحه رقعی چاپ شده است، و در «الذریعه ۱۸ : ۳۰۲» نام پدر صاحب عنوان را میرزا زین‌العابدین نوشته، همچنانکه در نسخهٔ اصل «نقباءالبشر: ص ۶۵۳ مصوّره» فرماید: «الشیخ العالم الفاضل الماهر المیرزا یوسف بن المیرزا زین‌العابدین بن محمدعلی القَره‌داغی‌التبریزی، عالم فاضل متبحّر، له «لسان‌الحقّ» فی‌الردّ علی‌النصاری، المطبوع سنة ۱۳۳۶. و هو ابن عمّ المیرزا محمدصادق صاحب «المقالات الغریّة» و «رسالةالمشتقّ». و تشرّف الی زیارةالعتبات سنة ۱۳۳۷ فتوفّی بالکاظمیّة، رحمه‌اللّه، و دفن بالرواق الشریف. و حدّثنی ولده الفاضل المیرزا علی‌المشتغل فی‌النجف أنّ لوالده مقتل کبیر [کذا] و دیوان المدایح والمراثی عربیًّا، و ینقل عنه الفاضل الخیابانیُّ فی «وقایع‌الأیّام»، انتهی. م.

*

***

سنه ۱۲۸۰ قمری	مطابق	سنه ۱۲۴۲ شمسی
(....) غرّه محرم‌الحرام		(....) جوزا ماه بُرجی

☆ (۱۴۳۱ ـ تولد شیخ غلامعلی، بکائی اصفهانی) ☆

وی فرزند مقصودعلی بن نظرعلی بن مقصودعلی بن حسنعلی، از اهلِ محلهٔ نماورد اصفهان، و مردی است که علاوه بر سواد خواندن و نوشتن فارسی گاهی شعر هم می‌گوید و تخلص بکاء یا بکائی می‌نهد، و خط نسخ و شکسته و نستعلیق را تا دو سه سال پیش از این که در اثر پیری و رعشهٔ دست از کار افتاده خوب می‌نوشت، و در ماه ربیع‌المولود این سال ـ مطابق (اسد ـ سنبله) ماه برجی ـ متولّد شده، و چندین سال است که این فقیر با او آشنائی بهم رسانیده‌ام، و چندین نفر فرزند ذکور و اناث پیدا کرده که برخی وفات نموده و برخی تاکنون مانند خود او زنده‌اند.

مرحوم شیخ بکائی در شب شنبه سیم ماه رمضان‌المبارک سنه ۱۳۶۷ هزار وسیصد وشصت و هفت ـ مطابق ۱۹ تیر ماه باستانی ـ در خانهٔ مسکونی خود در نزدیک مدرسهٔ نم‌آورد وفات کرد و روز شنبه نعش او را برداشته و در تخت‌پولاد در نزدیکی‌های قبر فاضل هندی دفن کردند(۱).

(۱) نمونهٔ احوال و اشعار بکائی در «شعرای معاصر اصفهان: ۹۰» و «دانشمندان و بزرگان اصفهان: ۲۰۱» ذکر شده است. م.

☆ (۱۴۳۲ ـ تولد حاج میرزا محمدعلی ۳۹ شهرستانی، ره) ☆

وی فرزند مرحوم حاجی‌میرزا محمدحسین ۳۸ شهرستانی (ره) است که در

(۱۲۵۶ ج ۵ ص ۱۵۳۶ ش ۸۹۵) گذشت، و خود- که او را حاج‌میرزا سیدعلی هم نوشته‌اند- بطوری که در «فهرست کتابخانه رضویه(ع) ۶ : ۶۵۴ ش ۱۳۰» فرموده با ملاحظه بعضی از مواضع دیگر؛ سلالهٔ خاندان شریف سیادت و علمی است که در شب دوشنبه سیم ماه رجب‌الفرد اینسال- مطابق (...) جدی ماه برجی- در کربلا متولد شده، و علوم متنوعه عقلی و ریاضی را نزد پدرش آموخت و فقه و اصول را نزد فاضل ایروانی و میرزای رشتی و میرزای شیرازی خواند، سپس در کربلا بتدریس و تألیف پرداخت و از مراجع تقلید و أعلام علما گردید، و اینک تألیفات او:

اول کتاب «التبیان» در تفسیر غریب قرآن، دو جلد. دویم کتاب «الدرةالعزیزه» در شرح «الوجیزهٔ» شیخ‌بهائی در درایه. سیم «رسائل اربعه» در مباحثِ: إعراض از مال، لباس مشکوک، معرفت وقت مغرب، ولایت بر باکره.

و آخر در نیم ساعت پیش از غروب آفتاب روز سه‌شنبه یازدهم ماه رجب‌الفرد سنه ۱۳۴۴ هزار وسیصد وچهل وچهار- مطابق ۶ بهمنماه باستانی- وفات کرد و در کربلا در مقبرهٔ خانوادگی واقع در رواق جنوبی روضه مطهره حسینی(ع) دفن شد(۱).

(۱) گویا قدیمترین مأخذ ترجمه صاحب عنوان کتاب «الشجرةالطیبة فی آثارالعلماء المنتخبة» تألیف شیخ محمد قاری کوفی ابن حاج عبودعباچی حائری متوفی ۱۳۴۰ در کربلاست که در تاریخ هفتم ج ۲ / ۱۳۳۶ شرح حال را از زبان خود مرحوم شهرستانی نوشته و او در آن تاریخ نام پنجاه کتاب از تألیفاتش را برای کوفی برشمرده، و مؤلف «اعیان‌الشیعه ۴۶ : ۱۴۵» که ترجمهٔ موصوفه را از همان کتاب نقل نموده نام سی جلد از آنها را آورده، امّا در آنجا تاریخ وفاتش به رقم (۱۳۴۶) چاپ شده است، و لذا این اشتباه در «معجم‌المؤلّفین ۱۱: ۴۹» و «معجم رجال‌الفکر و الادب: ۲۵۸» نیز بعین دیده می‌شود.

نام صاحب عنوان در «اعیان‌الشیعه» سیدمیرزا محمدعلی و در «نقباءالبشر: ۱۴۱۰» سید میرزاعلی و در «ریحانةالادب ۲ : ۳۶۳» و «مؤلفین کتب چاپی ۴ : ۴۱۰» حاج میرزاعلی و حاج میرزا سیدعلی ذکر شده و برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار آنمرحوم بهمین منابع رجوع فرمایند. دو تصویر نیز از ایشان در دو مأخذ اخیر چاپ شده است. م.

☆ (۱۴۳۳ ـ تولد مؤیدالاسلام، مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین) ☆

وی سید جلال‌الدین بن حاجی سیدمحمدرضاء حسینی کاشانی و خود از جملهٔ رجال سیاسی و اهل علم و ادب در عصر ما بود.

شرح احوالش در «روزنامهٔ ایران: س ۱۵ ش ۳۴۳۱ صادره در ۲۴ شعبان ۱۳۴۹ در ص ۳» و کتاب «تاریخ جرائد و مجلات ایران ۲ : ۲۰۵» بنظر رسیده، و آنچه از آنها برمی‌آید اینکه: حاجی سیدمحمدرضا ـ مانند پدرانش ـ از علما و فقهاء کاشان بوده و سه پسر و دو دختر داشته، یکی از دختران **فرخ‌سلطان** بوده که قبل از ازدواج وفات نموده و دیگر **ملک خانم** که فرزند او میرزا خلیل‌اللّه از علماء کاشان است، و سه پسر او:

اول حاجی سید **محمدعلی** معروف به آقا بزرگ که هم از اهل علم بوده و شاید وی همان باشد که در «تاریخ مشروطهٔ ملکزاده ۱ : ۲۵۵» گوید: او از علماء روشن‌فکر! در نجف و ناشر «روزنامه حبل‌المتین» برادرش در آن شهر بود، انتهی.

و سیم میر **سیدحسن** که ساکن طهران و آنجا مدیر «روزنامهٔ یومیهٔ حبل‌المتین» بوده که شماره اول آن در ۲شنبه ۱۵ ع ۱ ـ ۱۳۲۵ منتشر شده و پس از بمباردمان مجلس و تبعید وی از طرف محمدعلی شاه چند ماه در رشت ماند و چند شماره از آن را در آنجا انتشار داد و پس از خلع محمدعلی شاه در اواسط سنه ۱۳۲۷ باز بطهران آمد و مشغول نشر روزنامه گردید، و در این دفعه بواسطه اینکه در شماره ششم صادره در رجب این سال مقاله‌ئی در زیر عنوان «اذا فسدالعالم» درج کرده محکوم بحبس شده و پس از مدتی که محبوس بود از حبس خارج و دیگر آنرا منتشر نکرد، و آخر هم در طهران وفات نمود.

و أوسط آنها مرحوم مؤیدالاسلام صاحب این عنوان بوده، و او در شنبه سیزدهم ماه رجب‌الفرد اینسال ـ چنان که نص «تاریخ جرائد» مذکور است ـ مطابق (...) جدی ماه برجی ـ در محله کلهر کاشان از بطن مخدره خانم سلطان دختر نیک اختر آقای حاجی‌میر محمدعلی کاشانی (۱۲۹۴) متولد شده، و هم در کاشان علوم معمولهٔ فارسی و مقدمات عربی را درس خواند، و بعد از وفات پدر با برادر بزرگ خود برای تکمیل تحصیل

باصفهان رفت و آنجا در نزد مرحوم آقا میرزا ابوالمعالی کرباسی کتب سطوح را یاد گرفت، و بعد از آن چندی در مدرسهٔ صدر بدرس آخوند کاشی و آقای شریعت رفت، و بعد از پنج سال بکاشان برگردید و از آن جا بطهران و مشهد رفت و از مشهد بعتبات عالیات سفر کرد و در سامره چندی بدرس خارج میرزای شیرازی حاضر شد، و در این مسافرت و معاشرت‌ها شطری وافر از علوم فقه و اصول و حکمت و ریاضیات را یادگرفت.

و در سنه ۱۳۰۵ با اجازه از میرزا ببندرعباس رفت و آنجا یک ماه و نیم با سیدجمال‌الدین اسدآبادی معاشر و محشور بود، و از کلمات وی مستفیض و در نتیجه بخط سیاست و ایجاد انقلاب در تمدن جدید ایران افتاد!

آنگاه سیدجمال‌الدین بشیراز و اصفهان و تهران آمد و او بعُمّانات رفت و در آن وقت حکومت آن ولایت با سید ترکی فرزند سیدسعید بود و در آنجا از وضع آن ولایت متأثر شده نامه‌ئی بمیرزا علی‌اصغرخان صدراعظم که مصدر همهٔ امور پادشاه وقت بود نوشت مبنی بر این که هنوز امام مسقط تحت نفوذ کامل انگلستان در نیامده و باندک توجهی ممکن است آب رفته بجوی باز آید. و چون ترتیب‌اثری بر این نامه ندید پس از یک سال و نیم توقف از عمانات بعنوان سیاحت هندوستان در حرکت آمد و در سنه ۱۳۰۸ ببمبئی رسید و بعد از چندی بسمت مشرق آن شهر رو کرد و بمدرس و نگون و سنگاپور و بالاخره بکلکته رفت و بتجارت مشغول شد.

در آن اوقات که مقارن سنه ۱۳۱۱ بود سیدجمال‌الدین در انگلستان و میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله وزیرمختار دولت ایران در لندن بودند، و در اثر مکاتباتی که میان این سه نفر ردّ وبدل شده **رأی هر سه باین قرارگرفت که باید بوسیلهٔ جراید مردم ایران را مهیای انقلاب فکری نمود!** و بدین منظور میرزا ملکم‌خان «روزنامهٔ قانون» را در لندن منتشر و سیدجلال‌الدین در کلکته «روزنامه حبل‌المتین» را تأسیس نمود که شمارهٔ اول آن در ۱۰ ج ۲ سنه ۱۳۱۱ مطبوع و منتشر گردید و تا آخر عمر وی ادامه داشت، و در این مدت قریب چهل سال چهل وسه مرتبه توقیف شده و باز براه افتاده و یک دفعهٔ آن از

سنه ۱۳۳۵ تا سنه ۱۳۴۳ هشت سال طول کشیده، چنان که خود او هم چندین بار از طرف حکومت هند محکوم بتبعید و برعکس ده‌بار هم از هند عازم حرکت بوده و از حکومت هند محجور می‌شد، و چندین بار هم روزنامه‌اش از ورود بایران ممنوع بود، و مدّت ده سال هر هفته‌ئی پنج‌هزار نسخهٔ آنرا از هر شماره‌ئی برای ترغیب عموم مردم بخواندن **میان علماء عتبات و ایران مجاناً توزیع می‌نمود!**

و مختصر، این روزنامه از همهٔ روزنامه‌های آزاد فارسی اقدم و اشهر و در بیدار! کردن مردم ایران أدخل بوده و هر شماره‌ئی در حین انتشار بچندین زبان ترجمه می‌شد، و ما آن را اینجا اول از تألیفات او می‌شماریم. **دویم** «مجله هفتگی مفتاح‌الظفر» انتشار آن سنه ۱۳۱۵. **سیم** «مجله هفتگی آزاد». **چهارم** «روزنامهٔ یومیه کلکته» بزبان اردو، و این دو را در سنه ۱۳۱۶ تأسیس نموده. **پنجم** «مجلهٔ هفتگی ملک و ملت» بانگلیسی، انتشار آن سنه ۱۳۲۱. **ششم** «روزنامه حبل‌المتین» بزبان اردو و بنگاله، غیر از اول که نوشتیم، اشاعهٔ آن در حدود (۱۳۳۰). **هفتم** «روزنامه حبل‌المتینِ» دیگر هفتگی انگلیسی که در حدود (۱۳۳۲) آنرا نشر داده. **هشتم** أشعار چندی که آنها را در ایام جوانی سروده و از آن جمله این سه شعر را در «تاریخ جرائد: ۲۰۷» نقل کرده:

حضرت داود ای مفتاح هوش — از مؤید پند کن آویز گوش
در سیاست اقتضای وقت بین — مَسلک پیغمبران را برگزین
ما نمیخواهیم آخوند و قجر!
در سیاست قطع ید کن زین دو سر

مؤیدالاسلام(۱) در ظهر روز ۱۹ رجب سنه ۱۳۴۹ در موقعی که در دفتر کار خود در کلکته نشسته بود ناگهان مبتلا به حملهٔ قلبی گردید و پس از پنج روز در شب دوشنبه بیست و چهارم ماه رجب‌الفرد اینسال (سنه ۱۳۴۹ هزار وسیصد وچهل ونه)ـ مطابق ۲۴ آذرماه باستانی ـ هم در آن شهر وفات کرد و حسب‌الوصیّه که گفته بود مدفنش در ایران باشد، پس از یک سال جسد او را بایران حمل کرده و در ۶ شعبان سنه ۱۳۵۰ که روز سال شمسی فوت او باشد بمشهد آوردند و آنجا در ایوان عباسی دفن کردند.

و پس از خود یک پسر بنام **سیدجمال‌الدین** که در حین فوت پدر چهارده سال داشت و پنج دختر باز گذاشت، و دختر دویم او **فرخ سلطان** چندی مدیر ثانی «حبل‌المتین» بوده.

(۱) تأیید اسلام، تنها بیَد قدرت خداوند سبحان و بوسیله بیان آیات قرآن مجید و احادیث معصومین صلوات‌اللّه علیهم اجمعین و عمل بر طبق آنهاست بدون تأویل و انحراف، و الاّ این گونه افراد صاحبان اقلام مستأجره بودند که روزنامه‌هایشان جز نشر عقائد إلحادی و خدمت بأجانب هدف دیگری نداشت. لقد صدق‌القائل‌الکریم: شرّالأمور محدثاتها. مرحوم محمود محمود گوید: «از سال ۱۳۰۹ ق **انگلیسیها** زمین و زمان را بر علیه شاه و صدراعظم ایران برانگیخته بودند: روزنامهٔ «قانون» در لندن، روزنامهٔ هفتگی «حبل‌المتین» از کلکته...، تبلیغات سیدجمال‌الدین از استانبول، نطقهای آتشین پرفسور برون در لندن و طبع کتاب «تاریخ نو» میرزاحسین همدانی... و جراید مهمّ لندن... **تمام اینها** تهیهٔ یک مقدّمه بود که از یک انقلاب دامنه‌داری در ایران که عن‌قریب روی خواهد داد خبر میداد...»: «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم ٦: ۲۴۰ و دیگر صفحات همین جلد و جلدهای دیگر».

درباره زادروز صاحب عنوان استدراک پایان کتاب ملاحظه شود. م.

☆ (۱۴۳۴ ـ تولد ملا عبدالرسول مدنی کاشانی) ☆



وی فرزند ملامحمدبن زین‌العابدین ابن ملامحمود شیرازی، و خود از أعلام علماء عصر بود که بنابر آنچه در «فهرست کتابخانه رضویه ۶: ۳۰۳ ش ۲۰۵ و ۲۰۶» فرموده ـ با ملاحظه بعضی از مواضع دیگر ـ در ۵شنبه بیست وهفتم ماه رجب‌الفرد اینسال ـ مطابق (...) جدی ماه برجی ـ متولد شده و نزد پدر زنِ خود ملاحبیب‌اللّه کاشانی و میرزا فخرالدین نراقی و آقا سیدمحمدکاظم یزدی درس خوانده

و چندین کتاب تألیف نموده، از آن جمله: کتاب «آب حیات» در ترجمه و شرح «دعاء سمات» که در سنه ۱۳۵۴ آنرا بانجام رسانیده.

و آخر، پس از مدت هشتاد وپنج سال و شش ماه و یازده روز عمر، در چهارشنبه هشتم ماه صفرالخیر سنه ۱۳۶۶ـ مطابق(۱)... ماه باستانی وفات کرد و در مقبره پنجه شاه کاشان، پهلوی مرقد پدر و نیای خود دفن شده.

(۱) هشتم صفر ٦٦ مطابق ۱۱ دیماه (۱۳۲۵) بوده است. برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار صاحب عنوان بکتابهای «مؤلّفین مشار ۳: ۸۴۹» و «نقباءالبشر: ۱۱۱۹» و «گنجینهٔ دانشمندان ٦: ۲۵۸ـ۲٦۲» رجوع فرمایند. م.

☆ (۱۴۳۵ ـ تولد سید محمد ۳۱ محضار حضرموتی) ☆

وی فرزند احمد ۳۰ بن محمد ۲۹ بن علوی ۲۸ بن محمد ۲۷ بن طالب ۲۶ بن علی ۲۵ بن جعفر ۲۴ بن ابوبکر ۲۳ بن عمر ۲۲ المحضاربن عبدالرحمن ۲۱ سقاف علوی یمنی است.

عبدالرحمن ۲۱ سقاف در (۱۲٦۲ ج ۵ ص ۱۶۷۴ ش ۱۰۰۵) گذشت(۱).

فرزندش عمر ۲۲ المحضار نخستین کسی است که نقیب تریم حضر موت گردید.

و سیدمحمد ۳۱ صاحب این عنوان از علما و فقها و ادبا و محدثین بود، و در ماه رجب‌الفرد این سال ـ مطابق (قوس ـ جدی) ماه برجی ـ در جبیل از أعمال دوغن طرفِ مغربِ حضرموت متولد شده، و پس از تحصیل انواع علوم ادبیه و فقه و سلوک و عرفان و غیره، در ساعت هفتم شب دوشنبه بیستم ماه شوال‌المکرم سنه ۱۳۴۴ هزار وسیصد وچهل وچهار ـ مطابق ۱۲ اردی‌بهشت ماه باستانی ـ وفات کرد و در شهر سورابایاء جاوه در نزدیکی مسجد جامع امفیل درگنبد صهر خود سید محمد عیدروس حبشی دفن شد.

و دو فرزندش سید عبدالله ۳۲ و سید علوی ۳۲ در علم و فضل جانشین وی گردیدند.

(۱) همچنین رجوع شود به (ج ٦ ش ۱۴۰۵ ص ۲۲۴۵). و پدر صاحب عنوان در «الأعلام ۱ : ۲۴۷» ترجمه دارد. م.

☆ (۱۴۳۶ ـ تولد حاجی مخبرالسلطنه تهرانی) ☆

وی مهدی قلیخان فرزند مرحوم علیقلیخان مخبرالدوله است که در (۱۲۴۵ ج ۴ ص ۱۲۲۲ ش ۶۵۱) گذشت.

آقای حاجی مخبرالسلطنه از رجال معروف کاردان ایران و در علم و فضل نیز قدوهٔ أمثال و أقران است، و در هفتم ماه شعبان‌المعظم این سال ـ مطابق (...) جدی ماه برجی ـ در طهران متولد شده و تحصیل علوم معقول و منقول نموده و در ریاضیات تبحّری بهم رسانیده، و کتابی در «نقشه‌کشی و هیئت و جغرافیای قدیم و جدید» تألیف کرده که در آن نصف‌النهار کوه دماوند را مرکز قرار داده و در مقدمه ذکری از مَهَره و مخترعین این علم از مسلمین نموده.

و چندین مرتبه هم بریاست وزرائی و سایر مناصب مناسب نائل گردیده و چندبار نمایندگی مجلس را داشته و شعر هم می‌گوید.

در «مجلهٔ تعلیم و تربیت ۲۲ : ۳ : ۵۵» شرح حال او را عنوان کرده و پس از ذکر تولد او بطوری که نوشتیم کلماتی نوشته، بخلاصهٔ اینکه او در سنه ۱۳۱۵ پس از وفات پدرش از طرف مظفرالدین شاه لقب مخبرالسلطنه یافت و پیش از آن بخان خاقان معروف بود، و در سنه ۱۳۲۰ با میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم بمکه رفت، و در طول مدت عمر چندین کتاب تألیف کرده:

اول کتاب احوالات خویش که شاید کتاب «خاطرات و خطرات» یا همان کتاب «بر من چه گذشت» باشد و از أسناد مهم تاریخ معاصر می‌باشد. دویم کتاب «أفکار أهمّ». سیم کتاب «بستان ادب». چهارم کتاب «تاریخ ایران». پنجم کتاب «تحفة‌الافاق» در جغرافیای اروپا که شاید همان باشد که ذکر شد و گفتیم در نقشه‌کشی است. ششم کتاب «تحفة‌الاریب». هفتم کتاب «تحفة‌الافلاک». هشتم کتاب «تحفهٔ مخبری». نهم کتاب «تعلیم‌الاطفال». دهم کتاب «جبر و مقابله و هندسه و مثلثات». یازدهم کتاب «چنتهٔ مخبری». دوازدهم «رسالهٔ در تصوف». سیزدهم «رسالهٔ در منطق». چهاردهم کتاب

«سفرنامهٔ دور کره». پانزدهم کتاب «فوائدالترجمان» در تعلیم زبان فرانسه. شانزدهم کتاب «مجمع‌الادوار، در موسیقی قدیم و جدید (۱)، و این دو شعر را هم از او آنجا نقل کرده:

پی آرامش کشور فتاده بهر سو همچنان سنگ فلاخن
گهی اندر شمالم جان همی کاست گهی اندر جنوبم سوده شد تن

انتهی. و کتاب «افکار أهمّ» را در «مجله اخگر» «أفکار أمم» در فلسفهٔ شرقی نوشته.

مرحوم حاج‌مخبرالسلطنه- بطوری که در «روزنامهٔ کیهان. س ۱۴ ش ۳۶۷۵ خ ۳۴/۶/۲۲ ص ۱» نوشته- در سه ساعت پیش از ظهر ۴شنبه ۲۶ محرم ۱۳۷۵ در طهران وفات کرد، و در (ص ۵) شرحی از احوال او نوشته که آنچه در متن ذکر نشده اینکه: وی در سنه ۱۲۹۵ برای تحصیل ببرلن رفت، و در اواخر ج ۱ سنه ۱۲۹۶ بایران برگشت و بتحصیل ادبیات فارسی و موسیقی مشغول شد، و وی قدیمترین کسی است که دستور زبان فارسی و کتاب دبستانی را تألیف نموده، و هم او اول کسی است که فنّ گراوُرسازی را آموخته، و در ماه رمضان سنه ۱۳۰۱ بعنوان پیشخدمت خلوت بدربار ناصرالدین شاه رفت، و در دوره مشروطه اولین کس او بود که قانون مطبوعات را تدوین نمود، و در سنه ۱۳۲۶ حاکم آذربایجان و بعد از آن حاکم فارس شد، و در ذی‌الحجه سنه ۱۳۴۵ رئیس‌الوزرا شد و از هفتم آن ماه تا ۲۱ ج ۱ سنه ۱۳۵۲ بدان سمت باقی بود، و پس از انفصال از کارهای دولتی همواره در خانه شخصی خود در دروس بسر می‌برد.

و از تألیفات او با ملاحظه أعداد مذکوره: هفدهم کتاب «دستور سخن».

و در شماره بعد آن «۳۶۷۶ خ ۳۴/۶/۲۳ در ص آخر» نوشته که ۵ ساعت بعدازظهر همان روز جنازهٔ او را برداشته و در دروس در مقبرهٔ خانوادگیشان دفن کردند، انتهی.

(۱) مخبرالسلطنه یک رساله ۲۷ صفحه‌یی نیز در همین زمینه بنثر و نظم نوشته که تاریخ پایان آن «۲۶ تیر ۲۱ ش» است و بخطّ خود او در «گلزار معانی: ۷۳۹-۷۶۵ ط ۲» چاپ شده و پس از آن یک صفحه شرح حال او برگزیده از «تاریخ بامداد» است،

و در «ص ۷۳۸» زیر عکس او تاریخ فوتش را نادرست «صفر ۱۳۷۵» نوشته‌اند.
نویسندهٔ کتابهای «دولتهای ایران و دولتمردان ایران در عصر مشروطیّت» در چندین جا مخبر را از مردم فراموشخانه معرّفی کرده و بخصوص در «دولتمردان: ۳۰۱ و ۳۲۶» سخنانی دارد. مجلّهٔ «یغما ۳۱ : ۴۵۵» و «مؤلّفین مشار ۶ : ۴۵۸» نیز دیده شود. م.

☆ (۱۴۳۷ ـ تولد مرحوم میرزا محمد طاهر تنکابنی، ره) ☆

در «نقباءالبشر: ۹۷۳ ش ۱۴۶۵» شرحی در احوال وی نوشته که با ملاحظه بعضی از مواضع دیگر بخلاصه این است که: وی فرزند میرزا فرج‌اللّه و خود از حکماءِ بزرگ و اهل علم و ادب و فلاسفه عصر حاضر در تهران بود، و از قراری که در «مجلهٔ یادگار ۵ : ۴ و ۵ : ۸۶» نوشته؛ در جمعه هیجدهم ماه رمضان‌المبارک اینسال ـ مطابق (...) حوت ماه برجی ـ در کلاردشت مازندران متولد شده، و در تهران در خدمت آقا محمدرضای قمشه‌ئی و آقا علی مدرّس و میرزای جلوه درس خوانده، و در دورهٔ اول مجلس بوکالت برقرار، و مدت‌ها در مدرسهٔ قنبرعلیخان و مدرسهٔ سپهسالار درس می‌گفت.

و پس از آن در اثر قدرت مطلقهٔ حکّام ناحیهٔ تنکابن که أملاک طایفهٔ ایشان را که به **بنی‌فقیه** معروف بودند غصب کرده بودند(۱) از تدریس در آن محل ممنوع گردید، و پس از آن در خانهٔ خود بتدریس پرداخت و جماعتی کثیره از اهل حکمت و فلسفه و ادب از درس او بهره‌مند شدند.

و ازخصایص اوکتابخانه‌ئی بودکه درآن ازکتب نفیس خطی و چاپی بسیار جمع کرده.

تا آخر پس از مدت هشتاد سال و یک ماه قمری و بیست و شش روز عمر، در بامداد پنج‌شنبه چهاردهم ماه ذی‌القعدةالحرام سنه ۱۳۶۰ هزار وسیصد وشصت ـ مطابق ۱۳ آذر ماه باستانی ـ در تهران وفات کرد، و بر حسب وصیت در روز پانزدهم در جِوار مزار مرحوم جلوه دفن شد. و از جمله شاگردان وی آقای بدیع‌الزمان فروزانفر است(۲).

و تاریخ وفات وی بدین‌طور و اینکه در روز پانزدهم نعش او را برداشتند نص صریح «روزنامهٔ اطلاعات» است، که وقایع را روز بروز می‌نویسد؛ و در «مجله» جمعه را

۱۶ ذی‌القعده گفته که ظاهرًا اشتباه باشد و منشأ آن شاید اختلاف رؤیت هلال و تقاویم باشد، چه جمعه ۱۵ بودن مبنی بر تمامیّت شوال است (۳).

و در کتاب «مازندران ۲ : ۱۱» شرحی در احوال وی نوشته که خلاصهٔ آنچه ما از آن درآوردیم این است که: وی از اهل کلارستاق مازندران از طایفه بنی‌فقیه است و در قریهٔ کردی‌چال کلاردشت متولد شده و تا ۱۱ سالگی در موطن خود و سپس تا ۱۶ سالگی در بلوک لنگای تنکابن تحصیل نمود، و بعد از آن بطهران آمد و بدوًا در مدرسه کاظمیّه و مدرسهٔ قنبرعلیخان و آخر در مدرسه سپهسالار منزل کرد، و آنجا در حکمت نزد آقا محمدرضاء قمشه‌ئی و آقاعلی مدرس و میرزای جلوه، و در هیئت و نجوم نزد میرزا عبداللّه درس خواند و بواسطهٔ ذکاوت فطری و عشق مفرطی که بتحصیل داشت ترقیات کاملی نمود بطوری که میرزای جلوه بفضلش معترف و محصلین را باستفاده از او توصیه می‌فرمود.

و او علاوه بر فلسفه و حکمت در فقه و اصول و علوم ریاضیّه و طبّ تبحّر و تخصّصی تمام داشت و کتاب «قانون» را چندین دوره درس گفت و بر آن «حواشی» مفیده‌یی نوشته که در کتابخانه مجلس موجود است، و خط را خوش می‌نوشت وکتابخانه‌یی مهم برای خود فراهم کرد که، هر چند شماره کتب آن چندان زیاد نبود ولی شامل نسخ بسیار خطی عدیم‌المثل یا قلیل‌المثل بود.

و در دوره مشروطه از طرف طلاّب در دورهٔ اول و سیم مجلس بنمایندگی رفت، و در جنگ بین‌المللی اول در سنه ۱۳۳۴ جزو مهاجرین در آمده بعتبات عالیات هجرت کرد و مدتی در موصل بسر برده و باز بایران آمد.

و در سنه ۱۳۳۹ در اول کودتا از طرف سیدضیاءالدین طباطبائی دستگیر شده و چندی در زندان بود. و نیز در دولت پهلوی چندی در زندان و سپس تبعید بکاشان گردید. و در تشکیلات جدید عدلیه از طرف داور بخدمت دعوت شده و مدتی رئیس محاکم ابتدائی و استیناف و چندی هم مستشار دیوان عالی کشور بود. و بالاخره همه را ترک گفته و در مدرسه سپهسالار و غیره بتدریس علوم عقلیه و فلسفه عالیه پرداخت،

و چندین نفر از بزرگان از برآمدگان مَدرس مبارک وی گردیدند.

افسوس که بعضی از این کتب نفیسه خود را خودش در مرض موت بعلّت احتیاج و بعضی را ورثه‌اش پس از فوت برای اداء قروض وی بکتابخانه مجلس فروختند.

و در «تاریخ مدرسه سپهسالار: ۱۲۵ در پاورقی» فرماید: وی «حاشیه بر کتاب‌الجوهر النضید در شرح منطق تجرید» تألیف علاّمه و «رسائل عدیده در منطق» و غیره تألیف کرده، **انتهی.**

و هم در «مقالات الحُنفا: ۲۶۰» عنوانی مخصوص برای احوال وی منعقد نموده. و دیگر از شاگردانش آقای حاج‌شیخ اسمعیل کلباسی است که در سال (۱۳۲۲) بیاید.

(۱) چنین است «غصب کرده بودند» بصیغهٔ جمع در اصل خطّ مرحوم معلّم و لکن چنان‌که در مأخذ یعنی «وفیات معاصرین قزوینی» چاپ شدهٔ در مجلّهٔ «یادگار» آمده «غصب کرده بود» درست است، بصیغهٔ مفرد، که مقصود شخص پهلوی است. م.

(۲) فروزانفر او را در«سخن و سخنوران: ۳۶۵ ط ۲ در حاشیه» چنین ستوده است: «افضل المتأخرین آقای میرزا محمد طاهر تنکابنی»، و همو در شرح حال خود گوید: «در سال ۱۳۴۲ بتهران آمدم و یک دوره «شرح اشارات» و «شفاء» و کلیّات «قانون» پیش مرحوم میرزا طاهر تنکابنی تلمّذ شد و «نجات» و «تمهیدالقواعد» را هم بر ایشان قِرائت کردم»: «مباحثی از تاریخ ادبیّات ایران: ۲۶۸».

میرزا محمدخان قزوینی نیز در حاشیهٔ ترجمهٔ ۱۴ سطریِ علاّمهٔ تنکابنی گوید: «قسمت عمدهٔ این شرح حال مأخوذ از تقریر کَتبی فاضل دانشمند معروف آقای بدیع‌الزمان فروزانفر- یکی از تلامذهٔ آن مرحوم- است که برحسب خواهش راقم این سطور برای من فرستاده‌اند...».

اضافه کنیم که مرحوم دهخدا در حرف طاء «لغتنامه: ۹۷» بدون اینکه از خود چیزی دربارهٔ صاحب عنوان نوشته باشد، شرح حال وی را بعنوان «طاهر تنکابنی» از چند جا تلفیق کرده است:

۱- همان نوشته قزوینی با همان پاورقی، ۲- از «کتاب مازندران» عبّاس شایان که مأخذ مرحوم معلّم نیز هست، ۳- چند کلمه از «تاریخ مشروطهٔ ایران»، ۴- إرجاع به «الذریعه ٦: ۱۴۱ و ۲۸۵» و حاشیهٔ «غزالی‌نامه: ۱۲۲ ط ۱۳۱۷ ش». این بود مآخذ دهخدا.

اینک توضیح دهیم که تنها در ص ۱۴۱ ذریعه، سخنی از تنکابنی دربارهٔ استادش میرزای جلوه و کتاب الشفاء بوعلی آورده شده، و در ص ۲۸۵ نوشته‌اند که همهٔ مجلّدات «شرح نهج‌البلاغهٔ» گلستانه در کتابخانهٔ او بوده است.

در حاشیهٔ «غزالی‌نامه» هم مرحوم همایی یک نسخه از «فضائل‌الأنام من رسائل حجّة‌الاسلام» را چنین وصف کرده‌اند: «نسختی کهنه از این کتاب... متعلّق بحضرت استاد علاّمه فیلسوف نِحریر آقا میرزا طاهر تنکابنی، دامت إفاداته، بأمانت در دست نگارنده است».

دیگر از جاهایی که مختصر شرح حالی برای فاضل تنکابنی نوشته شده «تاریخ رجال ایران ۲: ۱۸۵-۱۸۶» بقلم بامداد است، و نیز از آن‌رو که وی از وکلاء منتخب دورهٔ اول و سوم مجلس شورای دستوری بود، می‌توان گزارش آن را از روزنامه‌های مجلس و تواریخ مشروطیّت بدست آورد. پیکرهٔ معمّم او هم در همان جاها دیده می‌شود، تا بعد که مجبور بترک زیّ روحانیّت گردید و بیشتر عکسهای او در غیر آن کسوت است. م.

(۳) متأسّفانه تاریخ فوت را مرحوم معلّم اشتباه نقل کرده‌اند، روزنامه «اطلاعات س ۱۶ ش ۴۷۲۸ مورّخه جمعه چهاردهم آذرماه ۱۳۲۰ = پانزدهم ذی‌القعده ۱۳۶۰» که بعدازظهر همان روز جمعه چاپ و منتشر گردیده، در صفحه اوّل چنین نوشته است:

«**فقدان اسفناک.** حکیم دانشمند و فیلسوف بزرگوار حضرت علاّمه آقای میرزا طاهر طبرسی تنکابنی که از مفاخر نامی ایران و عالم اسلام بشمار می‌روند صبح امروز برحمت ایزدی پیوسته‌اند. مراسم تشییع فردا ساعت ده صبح از مدرسهٔ عالی سپهسالار بعمل خواهد آمد. فقدان این مرد دانشمند که سالهای اخیر عمر خود را در زاویهٔ عزلت میگذراندند برای جامعه علم و ادب بسیار تأثّرانگیز است. چون این خبر هنگامی که صفحات روزنامه بسته شده بود رسید شرح حال و خدمات فقید سعید را ببعد موکول می‌نمائیم....».

باز همان روزنامهٔ «اطلاعات شنبه پانزدهم آذر ۱۳۲۰ مطابق ۱۶ ذیقعده ص ۱» نوشت:

«مراسم تشییع جنازهٔ مرحوم میرزا طاهر تنکابنی: ساعت ۱۰ و ربع صبح امروز مراسم تشییع جنازه فیلسوف نامی مرحوم میرزا طاهر تنکابنی از مسجد سپهسالار با تشریفات لازم انجام گردید. جنازه را درحالی که آقای رئیس مجلس شورای ملی (یعنی حسن اسفندیاری) و چند تن از آقایان وزیران و نمایندگان مجلس شورایملّی و چند تن از

آقایان وزیران و نمایندگان مجلس شورایملّی و رئیس دیوان کشور و جمعی از قضات عالی رتبه و عدّه‌ای از آقایان استادان دانشگاه و دبیران دبیرستانها و دانشجویان دانشکده‌ها و جمع کثیری از معاریف گیلانیان و مازندرانی‌ها و تنکابنی‌ها تشییع می‌نمودند، از خیابان نظامیّه روی دست تا سرچشمه آورده و از آنجا جنازه با اتومبیل بابن بابویه حمل شد. در حدود ۱۵۰ اتومبیل، ماشین مخصوص حمل جنازه را تا ابن بابویه تشییع نمودند، و جنازهٔ فقید سعید در آرامگاه مرحوم ابوالحسن جلوه بخاک سپرده شد، و در حدود نیمساعت بعدازظهر تشییع‌کنندگان بتهران مراجعت نمودند. این اوّلین مرتبه‌ای بود که در سالهای اخیر در مرگ دانشمند بزرگواری چنین احساساتی ابراز گردیده است».

با این تفصیل که از عین روزنامهٔ اطلاعات آنزمان نقل کردیم و آنچه پس از این بخطّ مؤلّف دانشمند «گلزار معانی» و همچنین ضبط استاد همایی بیاید، صاحب عنوان در ساعت نه ونیم بامداد آدینه داعی حقّ را لبّیک اجابت گفته و روز بعد یعنی شنبه ۱۵ آذر بخاک رفته است. در کتاب «مقالات الحنفاء: تذکره عرفاء: ۲۶۰» نیز که در متن یاد شده است گوید: «وفاتش در صبح جمعه» امّا چهاردهم آذر را بچهاردهم ذی‌القعده اشتباه کرده است.

چند روزی پس از تحریر مطالب فوق، برحسب اتفاق، برگ یادداشتی بخطّ مرحوم معلّم «مؤلف کتاب علیه‌الرحمه» یافتیم که این عبارت را در آن نوشته بود: «مجلّهٔ راهنمای کتاب سال ۱۷ شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ ص ۱۳۳، میرزا طاهر تنکابنی، تولّد روز ۵ شنبه ۲۸ محرم ۱۲۸۰ در قریه کردیچال از توابع کلاردشت (با شرح حال مفصّل)، وفات در ساعت نه ونیم روز جمعه ۱۴ آذر، در بیمارستان نجمیّه وفات کرد». پایان.

با مراجعهٔ بمجلّدات گرامی «فهرست مقالات فارسی» دانسته شد که در آن مجلّه بسال ۱۳۵۳ ش مقالهٔ «میرزا طاهر تنکابنی، بقلم آقای نصرةاللّه امینی» از ص ۱۳۳ تا ۱۴۰ چاپ شده است، و پیش از آن بسال ۱۳۴۴ مقالهٔ «معراج میرزا طاهر تنکابنی» بقلم آقای نصرةاللّه باستان در مجلّهٔ «یغما ۱۸: ۴۳۷-۴۳۹»، و پس از آنها بسال ۱۳۵۷ مقالهٔ «طاهر تنکابنی» بقلم آقای احمد نیکو همّت در مجلّهٔ «وحید ۲۴۳: ۵۹-۶۱»، که سعی همگان مشکور باد.

لابدّ از اختلاف در تاریخ ولادت علاّمهٔ تنکابنی هم در همان مقالات، گفتگو شده است.

از غرائب اتّفاقات آنکه روزنامهٔ اطلاعات در همان صفحه اوّل مورّخه شنبه که تشییع جنازه و دفن مرحوم فاضل تنکابنی را خبر داده، تلگراف حضوری مالکین مازندران را با وکلای مجلس آنروزی درباره باز پس گرفتن املاک و تهدید مخاطبین چاپ کرده است.

نیز، همان روزنامه در ص ۱ مورّخه دوشنبه هفدهم آذر نوشت:

«ساعت ده صبح امروز مجلس ترحیم مرحوم میرزا طاهر تنکابنی در مسجد مجد برقرار بود و آقای فروغی نخست وزیر، آقای رئیس مجلس شورایملّی، آقای تدیّن وزیر فرهنگ، آقای وزیر دادگستری و عدّه زیادی از محترمین رجال در مجلس ترحیم حضور بهمرسانیدند».

آگهی‌های تسلیت و تجلیل از مقام آنمرحوم نیز در جراید همان ایّام بچشم می‌خورد و این اعلان هم در «اطلاعات پنجشنبه ۱۲ آذر ۲۱ مطابق ۲۴ قعده ٦۱» چاپ شد:

«مجلس تذکّر: بمناسبت تصادف روز جمعه ۱۳ آذرماه جاری با شب سال وفات فیلسوف علاّمه مرحوم میرزا طاهر تنکابنی مجلس تذکّری از ساعت سه بعدازظهر در ابن‌بابویه منعقد خواهد بود».

باری، علاّمهٔ تنکابنی در دو سه ماه آخر عمر خود، پایان‌کار و فرارسیدن دوران نکبت و إدبارِ دیوِ مازندران «بتعبیر مرحوم معلّم» را بچشم دید و عاقبتِ سوء غصبِ اموال و مستغلاّتِ خود و دیگران را که سرنوشت همهٔ غاصبان و ستمگرانست برأی‌العین مشاهده کرد، و زبونی و اضطرار دیو را در کناره‌گیری و استعفاء از سلطنت ظالمانه در روزنامه‌های ۲۵ شهریور همان سال ۱۳۲۰ خواند، و سپس با وجدانی آسوده و عقیده و ایمانی ثابت و راسخ بدیدار حقّ شتافت.

دریغ است چند سطری راکه باز همان روزنامه اطلاعات «ص ۱ یکشنبه ۱٦ آذرماه» بامضای «ج» چاپ کرده است در اینجا نیاوریم:

«مرگ فیلسوف نامی... فیلسوف نامی مرحوم طبری تنکابنی، سپهر فضیلت و حکمت را ستاره درخشانی بود، متأخّرین از حکماء بمرتبهٔ جامعیّت او در علوم ادبی و فلسفی نرسیده بودند. این دانشمند گرامی در ادبیّات و منطق نیز اطلاعات شایانی داشت. در طبِّ بوعلی اوستاد بود، و در فلسفهٔ مشّائی بی‌نظیر، و اگر بگوییم تنها مدرّس فلسفهٔ ارسطو در این دوران بود خطا و نابجا نگفته‌ایم. خصائص روحی و عظمت اخلاقی ویژهٔ این فقید دانشمند بود، بزرگواری او نُقل محفل دانشوران بود و کلام وی وِرد زبان سخن‌سنجان...

آشنا و بیگانه، وی را بمناعت طبع و علوّ همّت می‌ستودند و بنیکی از او یاد می‌کردند. آن خداوند حکمت، خوش‌بین بود و بپیش‌آمدهای ناگوار بدیدهٔ خوش‌بینی می‌نگریست. کیمیای سعادت را در خیرخواهی و یاری افتادگان می‌جست. این حکیم عالی‌مقام دوران عمر را در مطالعه و تعلیم فلسفه و منطق گذرانید. دوستداران فلسفه در محضر وی استفاده‌ها کردند و از أزهارِ پندارش دامنها پر نمودند. مرگ او ضایعهٔ عظیمی است...».

گویا تنها کسی که در اواخر عمر علاّمه تنکابنی مقاله‌یی در تجلیل از آن مرحوم و استمداد از دولت وقت در حمایت و استمالت او نوشت استاد سید محمد محیط طباطبائی «تازه درگذشته بظهر روز سه‌شنبه ۱۸ صفر ۱۴۱۳ مطابق ۷۱/۵/۲۷ در تهران» بود که آن مقاله در «روزنامه اطلاعات، مورّخه ۲۰ شوال ۱۳۶۰ نوزدهم آبان ۱۳۲۰ ص ۱ و ۳» بیست و پنج روز پیش از درگذشت آن مرحوم بچاپ رسید و از تأثیر آن نوشدارو نیز در آن برههٔ از زمان پر هرج و مرج و فلاکت مملکت خبری در دست نیست.

چون مقالهٔ عالی مرحوم محیط را مؤلّف کتاب «تاریخ بیست سالهٔ ایران ۶: ۱۰۵-۱۰۸» طیّ سخنانی دیگر، بی‌کم و زیاد از روزنامه نقل کرده‌اند، حاجتی بآوردن آن در اینجا نمی‌بینیم، و فقط یادآور می‌شویم که در آنجا فروش کتابهای آن مرحوم را «ببهای مناسبی» چاپ کرده‌اند که گویا در اصل مقاله «ببهای نامناسبی» بوده و روزنامه بمصلحت روز و اینکه طرف معامله کتابخانه‌یی دولتی بوده آنرا تحریف کرده است.

از مرحوم آقا میرزا طاهر تنکابنی رسالهٔ بسیار جامع و مفیدی در معرّفی «کتب متداولهٔ بین طلاّب و محصّلین در اکثر از بلاد و ممالک ایران که در مدارس خوانده می‌شود» در دو جزء در دست است که بعنوان «کتب درسی قدیم» در جلد بیستم «فرهنگ ایرانزمین: ۳۹-۸۲» بچاپ رسیده و تاریخ نگارش آن (ج ۱-۲ سال ۱۳۵۸) می‌باشد.

مقاله‌یی نیز بقلم آن مرحوم بعنوان «مختصر شرح احوال میرزای جلوه» بسال ۱۳۰۶ ش در مجلّهٔ «آینده ۲ : ۶۵۴-۶۵۶» چاپ شده است.

ناگفته نگذاریم که چنانکه در «فهرست مقالات فارسی ۳ : ش ۳۱۸۵» آمده، مقاله‌یی هم بعنوان «میرزا طاهر تنکابنی» بقلم دانشمندانهٔ ابراهیم صفائی در نشریّهٔ «انجمن تاریخ ۳: ۳۲-۳۵» در اواخر سال ۱۳۴۹ ش چاپ شده است.

و اینک چند قطعه در رثاء صاحب عنوان که تنها در مأخذ بنظر رسید:

۱ـ سرودهٔ ممتاز حسین مسرور کوپایی «۱۳۰۸ـ۱۳۸۸» بیاد میرزا طاهر تنکابنی حکیم: «کبوتر عرشی».

پرتوی سر زد از دریچهٔ غیب — آمد از عرصهٔ حیات برون
چند روزی فکند سایه بخاک — بست بر تن طرازِ کُن فیَکون
مرغ قُدسی که عرش بودش جای — تنگدل شد از این فَساد و فُسون
پر و بال از غبار خاک افشاند — در حریم صفا گرفت سُکون
میرزا طاهر آن یگانهٔ دهر — فیلسوف همه علوم و فنون
در فصولِ شفا إشاراتش — مشکلات و رُموز را قانون
هم بزندان فتاده چون سقراط — هم کشیده تعَب چو افلاطون
جان بجان آفرین سپرد و برفت — گشت آزاد از این حدود و شُؤون
کِلک مسرور بهر تاریخش — خواست همّت ز طبع ناموزون

«قدّس اللّهُ مَضجَعَ الطّاهر»
گشت با سال فوت او مقرون

این سوگنامهٔ شیوا در کتاب «راز إلهام، یا دیوان أشعار استاد سخن حسین مسرور، سخنیار» بسال ۱۳۳۸ ش چاپ شده است، امّا در سرودن مادّه مسامحتی رفته و باین صورت مطابق ۱۳۸۹ می‌شود که نادرست است، و اگر لفظ جلاله را برخلاف میزان بیک لام هم حساب کنید باز (۱۳۵۹) درمی‌آید، مگر بصورت «إلاه» که از هر جهت اختلال حاصل خواهد شد.

سخنیار، باقتضای فرهنگ إلحادی حاکم زمان، سرودهٔ ناپسندی بعنوان «بایزید بسطامی و صوفی عامی» دارد که از نوع شطحیّات است و شاید موافق مذاق نگارندهٔ «تاریخ قومس: ۳۵۹ ط ۲» واللّه‌العالم.

۲ـ سرودهٔ ۲۵ بیتی مرحوم استاد جلال همایی که در «دیوان سنا: ۱۹۶ـ۱۹۷» چاپ شده و بنقل عنوان و سرآغاز و دو بیت پایانش بسنده می‌کنیم: «در رثاء و مادّه تاریخ وفات دانشمند بزرگوار و فیلسوف نامدار مرحوم **آقامیرزا طاهر تنکابنی طبرسی** که روز جمعه چهاردهم آذر ماه ۱۳۲۰ شمسی هجری مطابق پانزدهم ذی‌القعده ۱۳۶۰ در تهران بدرود زندگانی گفت و بمرگ او حکمت و فلسفهٔ قدیم در تهران بمرد. رحمةاللّه علیه».

ای‌دوصدافسوس کزدست ستمکار أجل — از کف ما رفت یکتا گوهر دانشوری

الغرض چون طاهر از آلایش تن پاک گشت شد بسوی عالم پاکان روان از طاهری

بهر تاریخش سنا پا در میان بنهاد و گفت:

«شد رها جان مجرّد از قیود عنصری»

۳ـ سرودهٔ ۱۶ بیتی صاحب «گلزار معانی: ۲۰۳ ط ۲» که بخط خود چاپ کرده‌اند، و سه بیت آغاز و سه بیت انجام آن چکامه چنین است:

از جهان رفت آن که زد بفلک پایهٔ علم و فضل او پهلو

فیلسوفی که با خضوع زدند فیلسوفان بدرگهش زانو

نیک مردی که داشت در همه عمر طینت پاک و سیرت نیکو

دوش گفتم بعقل کارآگاه کای مرا تا ابد بسوی تو رو

سال فقدانِ آن یگانهٔ دهر چیست گفتا ز دَورِ شمسی گو:

«فیلسوف و یگانهٔ آفاق

میرزا طاهر طبرسی کو»

*

اکنون شایسته است که پس از مدّتی صرف اوقات و قلمفرسایی بسیار در احوال و آثار این دانشمند گرانمایه، با نقل مقالی بس محقّقانه از آن مرحوم؛ دَمی مَشام جان را ببوی خوش عطرآگین ریاحین گلستانِ ولایت مرتضوی معطّر گردانیم و خود را از افاضات معنوی بهره‌ور نماییم، که حکیم خاقانی فرماید:

دل در سخن محمّدی بند ای پور علی ز بوعلی چند!

این مقال گهربار را علاّمه تنکابنی یکسال و نیمی پیش از درگذشتش و در هنگامهٔ طغیانِ دیو مازندران و قدرت مطلقهٔ زمان و بحبوحهٔ سُلطهٔ إنحراف و إلحادِ أبناء مشروطه و در عین پریشانی احوال خود ترتیب داده که حاکی از قوّت ایمان راسخ آن مرحوم می‌باشد. او این رساله مذهبی را در زمانی نگاشته است که عموم دانشی مردان عصر و حتّی شاگردان فراوان خود او بپیروی از دیو و دربار، دست از شعائر دینی برداشته و غرق در أفکار شیطانی وشهوات‌نفسانی‌بودند و در وادی‌گمراهی وضلالت‌گام می‌زدند.

اینک اصل آن مقالهٔ گرامی، بنقل از خطّ عالی و ممتاز خود علاّمه که در کتاب نفیس «گلزار معانی: ۱۹۸ـ۲۰۲ ط ۲» گراور شده است، و باید توضیح دهیم که در نقل حدیثِ «علل» چند افتادگی و اختلاف جزئی دیده می‌شود.

بسم اللّه الرحمٰن الرحیم. اعتصمتُ باللّه و توکّلتُ علی‌اللّه

عليٌّ حبُّه جُنَّه قسيم‌النار والجَنّه وصيُّ‌المصطفى حقّا إمام الإنس والجِنّه

و فی کتاب «علل‌الشرائع» للشیخ‌الصدوق، رحمة‌اللّه علیه، بإسناده المتّصل عن مفضّل ابن عمر، ره، قال: قلت لأبی عبداللّه جعفربن محمّدالصادق، علیهماالسلام: بِما صار علیٌّ‌بن ابیطالب، علیه‌السلم، قسیمَ‌الجَنّة والنار؟ قال: لأنّ حبَّه ایمانٌ و بُغضه کُفر، و إنّما خُلقت‌الجنّة لأهل الإیمان و خُلقت‌النار لأهل الکفر، فهو قسیم‌الجنّة والنار بهذه‌العلّة، والجنّة لایدخلها إلاّ أهل محبّته، والنار لایدخلها إلاّ أهل بُغضه.

قال المفضّل: یابن رسول اللّه! فالأنبیاء والأوصیاءُ هل کانوا یحبّونه؟ و أعدائهم یبغضونه؟ فقال: نعم!

قلت: کیف ذلک؟ قال: أما علمتَ أنّ رسول‌اللّه، صلّی‌اللّه علیه و آله، قال یوم خَیبر: لأُعطینَّ الرایةَ غدًا رجُلاً یحبُّ‌اللّهَ و رسولَه و یحبُّه‌اللّه و رسولُه، ما یرجع حتی یفتح اللّه علی یده؟ قلت: بلٰی!

قال: أما علمتَ أنّ رسول‌اللّه، صلّی‌اللّه علیه و آله، لمّا أُتي بالطائرالمَشویّ قال: اللّهمّ ائْتِني بِأحبّ خلقک الیک یأکل معي هذاالطائر، و عنٰی به علیًّا علیه‌السّلم؟ قلت: بلیٰ!

قال: یجوز أن لا یحبّ انبیآءُاللّه و رُسله و أوصیائُهم، علیهم‌السّلام، رجُلاً یحبُّه‌اللّهُ و رسوله و یحبُّ‌اللّهَ و رسولَه؟ فقلت: لا!

قال: فهل یجوز أن یکون المؤمنون من أُممهم لا یحبّون حبیبَ‌اللّه و حبیبَ رسوله و انبیائه؟ قلت: لا!

قال: فقد ثبت أنّ جمیع انبیاءاللّه و رسله و جمیع المؤمنین کانوا لعلیّ بن أبیطالب، علیه‌السلم، محبّین، و ثبت أنّ‌المخالفین لهم کانوا لهم و لجمیع أهل محبّتهم مُبغِضین. قلت: نعم!

قال: فلایدخل الجنّةَ إلاّ مَن أحبَّه من‌الأوّلین والآخِرین، فهو إذن قسیم الجنّة والنّار.

قال المفضّل بن عمر: فقلتُ له: یابن رسول اللّه! فرّجتَ عنّي، فرّج‌اللّه عنک! فزِدني ممّا علّمک‌اللّه!

فقال: سَلْ یا مفضّل! فقلت: أسئَل، یابن رسول‌اللّه!

فعلیٌّ بن ابیطالب یُدخل محبَّه الجنّةَ و مُبغِضَه‌النارَ أو رضوان و مالک؟

فقال: یا مفضّل! أما علمتَ أنّ اللّه، تبارک و تعالی، بعثَ رسولَ اللّه، صلّی‌اللّه علیه و آله، و هو روح، إلی‌الأنبیاء، و هم أرواح؛ قبلَ خلق‌الخلق بألفي عام؟ قلت: بلٰی!

قال: أما علمتَ أنّه دعاهم الى توحيداللّه و طاعته واتّباع أمره، و وعدَهم الجنّةَ على ذلك، و أوعدَ مَن خالفَ ما أجابوا اليه و أنكره النار؟ قلت: بلٰى!

قال: أفليس النبيُّ، صلّى اللّه عليه و آله، ضامنًا لِما وعد و أوعد عن ربّه، عزّ و جلّ؟ قلت: بلٰى!

قال: أوَليسَ عليُّ بن ابيطالب، عليه‌السلام، خليفتَه و إمامَ أُمّته؟ قلت: بلٰى!

قال: أوَليسَ رضوان و مالكٌ من جملة الملئكة والمستغفِرين لشيعته النّاجين بمحبّته؟ قلت: بلٰى.

قال: فعليّ‌بن ابيطالب إذن قسيم الجنّة والنار عن رسول اللّه، صلّى‌اللّه عليه و آله، و رضوان و مالكٌ صادران عن أمره بأمراللّه، تبارك و تعالى.

يا مفضّل! خُذ هذا، فإنّه [مِن] مخزون العلم و مكنونه، لاتُخرجْه إلاّ إلى أهله.

قيل: قد أفاد مولاناالصادق، عليه‌السلام، فيهذاالحديث الشريف فوائدَ جَمّةً لايذهب على أولي‌النُّهى.

منها: أنّ المراد بمحبّة أميرالمؤمنين، عليه‌السلام، ما يورث‌المعرفة بتمامه، عليه‌السلام، إذ هوالّذي يساوق‌الإيمان و أن ليس المراد بها محبّة شخصه‌الموجود في‌الدنيا مدّة المحسوس بالحواسّ الجزئيّة، بل‌المراد محبّة حقيقته الإلٰهيّة و مقامِه‌العقليّ الكلّي الّذي قبل أن يخلق الخلق، و أنّ نبيّنا أُرسل الى سائرالأنبياء و أوصيائهم، عليهم‌السلام، في مقامه العقلي الكلّي، و بشّرهم و أنذَرهم و هُم يومئذٍ مكلّفون بطاعته و امتثال أمره و اجتناب معصيته تصديقًا لقوله سبحانه: هٰذا نَذِيرٌ مِنَ ٱلنُّذُرِ ٱلأُولٰى، و أنّه الضامن على‌اللّه ما وعد به أهل الإستجابة والطاعة و ما توعّد به أهل‌التكذيب والمعصية، و أنّ أميرالمؤمنين، عليه‌السلام، خليفتُه على ذلك كلّه في سائر أُمّته من‌الأوّلين والآخِرين، سواءٌ الأنبياء والأمم، و أنّ حُكمه جارٍ على سَدَنة‌الجنانِ و على خَزَنة‌النيران، يَصدرون عن أمره و نهيه، و أنّ‌الملائكة متعبّدون‌بالاستغفارلشيعتهم‌كتعبُّدهم‌بالتوحيدوالنبوّة والولاية؛ قال‌اللّه تعالى: ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا.

قال بعضُ الأعلام بعد نقل هذاالكلام: و من هذاالحديث يظهر معنى قول أميرالمؤمنين، عليه‌السلام: أناالصراط الممدود بين الجنّة والنار و أناالميزان، و معنى قول‌الصادق، عليه‌السلام: الصراط في‌الدنيا هوالإمام‌المفترض الطاعة. و قال، عليه‌السلام، في قوله، عزّ و جلّ: وَ نَضَعُ ٱلْمَوٰازِينَ ٱلْقِسْطَ لِيَوْمِ ٱلْقِيٰمَةِ: إنّهم الأنبياءُ والأوصياءُ، عليهم‌السلم، و في روايةٍ أُخرى: نحن الموازين القسط. إلى غير ذلك ممّا في معناه.

فإنّ الصراط هوالطريق إلى معرفةاللّه تعالى والهادي إلى سبيله، جلّ جلاله، قولاً و فعلاً، و كذلك سائرالأنبياء والأئمة، عليهمالسلام. فَمَن عرفهم فىالدنيا و اقتدى بهم واستَنَّ بسُنَّتهم مرّ على صراطهم المستقيم، أي الصراط الذي مرّوا عليه و طريقتِهم الذي كانوا عليها فيالأعمال والأخلاق والمعاشرة معالناس، كما في قوله، عزّ و جلّ، حكايةً عن النبيّ، صلّى اللّه عليه و آله: وَ أَنَّ هٰذا صِراطي مُسْتَقيمًا فَاتَّبِعُوه، فقد مرَّ- لا مُحالة- على الصراط الّذي هو جسر جهنّم فيالاٰخرة، و مَن لم يعرفهم فيالدنيا و لم يهتد إلى طريقتهم و لم يعمل زلّت قدمُه عنالصراط فيالاٰخرة فتردّى في نار جهنّم.

وكذاالقول فىالميزان. فإنّ الميزان هوالمعيارالّذي يُعرف به قدرالشيء، و ارتفاع قدرالعباد و قبول أعمالهم إنّما هو بقدر محبّتهم الأنبياء والأوصياء، عليهمالسلام، و طاعتِهم إيّاهم في أفعالهم و أقوالهم و اقتفائهم لاٰثارهم و استنانِهم بسنّتهم والإعتقاد فيهم بالنبوّة والإمامة وكونِهم علىالحقّ مبعوثين مناللّه تعالى منتجَبين من لدنه، إلى غير ذلك.

فالمقبول الراجح منالأعمال ما وافَق أعمالهم والمرضيُّ منالأخلاق والأقوال ما طابَق أخلاقَهم و أقوالهم، والحقُّ منالعقائد ما اقتبس منهم، والمردود منها ما خالَف ذلك، وكلّما قرب منهم قرب منالحقّ، وكلّما بعُد عنهم بعُد عنه، فهُم إذن موازين الأعمال والعلوم، و بقدر الإعتقاد فيهم يكون اليقين بحقيقتهم، و بقدراليقين بحقيقتهم تكون محبّتهم، و بقدر محبّتهم يكون سلوك طريقتهم و مشايعتهم والصيرورة من شيعتهم، و بقدر سلوك طريقتهم يكون الفوز بلقاءاللّه والجنّة والكون معهم فيالرفيق الأعلى؛ و بقدر أضدادها يكون أضداد ذلك.

و لهذا قالالنبيُّ، صلّى اللّه عليه و آله: ما ثبت حبُّ عليّ في قلب إنسان إلاّ ثبّتاللّهُ قدمَه علىالصراط حتّى يدخل الجنّة، و قال: حبُّ عليّ حسنةٌ لا تضرّ معها سيّئةٌ، و بُغض عليّ سيّئة لاتنفع معها حسنةٌ. و ذلك لأنّ مَن أحبَّ عليًّا فإنّما أحبَّ وليَّاللّه، و مطيعه فهو محبٌّ لِلّه ولطاعةاللّه، و مَن هو كذلك تسوئُهالسيّئةُ لامُحالةَ، لمعرفته بقبحها فيندم عليها ألبتّة، و ذلك توبة منه صادقةٌ، والتائب منالذنب كمن لا ذنب له، و سيّئةٌ تسوءك خير من حسنة تعجبك.

قيل: إنّ رجلاً منالمنافقين قال لمولانالرضا، عليهالسلام: إنّ من شيعتكم مَن يشربالخمر علىالطريق، لا يدعون عنه! واعترضه آخر فقال: إنّ من شيعتكم من يشرب النبيذ، يعنيالخمر! قال: فعرق وجهُهالشريف حياءً ثمّ قال: أللّه أكرمُ أن يجمع بين رسيسالخمر و حبّنا أهلالبيت في قلب المؤمن. ثمّ صبر هُنَيئَةً و قال: و إن فعَلهالمنكوبُ

منهم فإنّه يجدُ ربًّا رؤفًا ونبيًّا عطوفًا و إمامًا على الحوض عروفًا و سادةً له بالشفاعة و قوفًا.

و كذلك من أبغض عليًّا، عليه السلم، فإنّما أبغض وليَّ اللّه، و مطيعه فهو مبغِضٌ لِلّه و لِطاعة اللّه، و من هو كذلك فلا يفعل الحسنةَ لِلّه، بل إن فعَلها فإنّما يفعلها لهواه و لِرياه و دنياه.

نعم! من لم يعرف أنّ عليًّا وليُّ اللّه و مطيعُه في أفعاله و أقواله أمكن ألاّ يحبّه و إن أحبَّ اللّه و أحبَّ طاعةَ اللّه، إلاّ أنّ هذا المسكين لعدم بصيرته في الدين تائِه في بيداء جهالته، كالسائر على غير الطريق لا يزداده كثرة السير إلاّ بُعدًا. فإنّه غفل عن الأصل واشتغل بالفرع و أتعب نفسه في إحكام السقف من دون أن يُحكم الأساس.

روى في «الأمالي» عن مولانا الباقر، عليه السلام، أنّه قال: إنّ رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، قال يومًا: ما بالُ قوم إذا ذُكر إبراهيم و آل إبراهيم استبشروا و إذا ذُكر محمّد و آل محمّد اشمأزّت قلوبهم! فَوالّذي نفسُ محمّد بيده. لو أنّ أحدكم جاءَ بأعمال سبعين نبيًّا و لم يأت بولاية أهل بيتي دخل النار صاغرًا و حُشر في جهنّم خاسرًا. يا أيّها الناس! نحن أهل الدين و أهل الايمان و تمامه و نحن وصيّة اللّه في الأوّلين والآخِرين و نحن قَسم اللّه أقسَم بنا فقال: وَالتِّينِ وَالزَّيتُونِ وَ طُورِ سِينينَ وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ، و لولانا لم يخلق اللّهُ خلقًا و لا جَنّةً و لا نارًا.

انتهى ما أردنا ذكره و تحريره في هذه العجالة بعون اللّه تعالى.

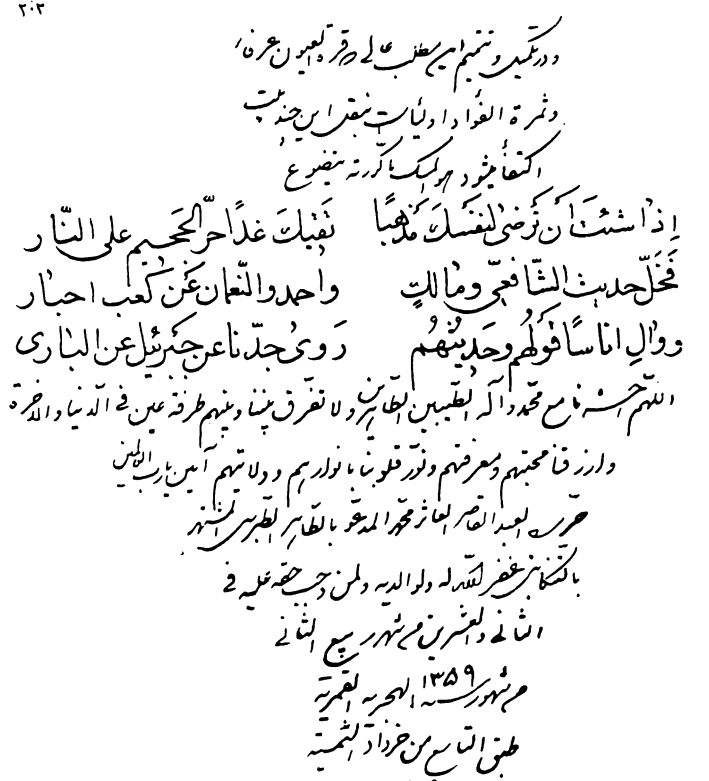
كتاب فضل ترا آب بحر كافى نيست — كه ترکنى سر انگشت و صفحه بشمارى
من آنچه خوانده‌ام همه از یاد من برفت — إلاّ حديث دوست كه تكرار مى‌كنم
هُمُ القَومُ مَن أصفاهُمُ الوُدَّ مخلِصًا — تمسَّك في أُخريٰه بالسبب الأقوى
هُم القوم فاقوا العالمين مآثرا — محاسنُها تُجلى و آياتها تُروى
بِهم عرَفوا النّاسُ الهُدى فهُديهُم — يُضلّ الّذي يعلى و يَهدي الّذي يهوى

مُوالاتُهم فرضٌ و حبّهُم هُدًى
و طاعتُهم قُربى و وُدُّهُم تقوى

و در تكميل و تتميم اين مطلب عالى كه قرّة العيون عرفاء و ثمرة الفؤاد أولياء است بنقل اين چند بيت اكتفاء مى‌شود، هوالمِسك ماكرّرته يتَضوَّع:

إذا شئتَ أن ترضى لنفسك مذهبًا — تقيك غدًا حَرَّ الجحيم على النّار
فخَلّ حديثَ الشافعيّ و مالك — و أحمدَ والنّعمان عن كعب أحبار
و وُالِ أناسًا قولهُم و حديثهُم — روى جدُّنا عن جبرئيل عن الباري

۲۰۳



مرحوم علامه تنکابنی در روز پنجشنبه ۲۸ محرم الحرام سال ۱۲۸۰ هجری قمری در کلاردشت قریه کرزیچال بوجود آمده و در ساعت نه و نیم صبح روز جمعه چهاردهم آذرماه سال ۱۳۲۰ شمسی در تهران زندگانی را بدرود گفت. این رساله را یکسال و نیم قبل از زمان فوت در بستر بیماری نگاشته اند. گلچین

«پایان مقالهٔ علامهٔ تنکابنی»

در پایان این مقال یادآور شویم که مورّخ ادیب فاضل مرحوم محمدعلی صفوت تبریزی نیز در کتاب «داستان دوستان: ۱۱۹-۱۲۱ ط قم ۱۳۲۸ ش» زبدهٔ احوال میرزامحمدطاهر تنکابنی را برشته تحریر کشیده که‌از اعتبار خاصّ برخوردار است. م.

☆ (۱۴۳۸ ـ وفات مرحوم حاج ملا محمدجعفر آباده‌ئی، اعلی‌اللّه مقامه) ☆

مرحوم حاج‌ملا محمدجعفر فرزند محمد صفی صُغادی است.

و صُغاد که آنرا چغاد گویند قریه‌ئی است در یک فرسخ و نیم میانهٔ شمال و مغرب آباده، چنانکه در «فارسنامه» است.

و مرحوم حاج‌ملا محمدجعفر اصلاً از این قریه و متوطن در اصفهان، و از اجلّه و اعاظم علما و فقهاء آن زمان بوده، و علاوه بر فضائل و علوم شرعی؛ در حاضرجوابی و حسن محاضره و لطیفه‌گوئی و شوخی‌های ملیح نظیری در علما برای او دیده و شنیده نشده، و بطوری که در «فهرست کتابخانه رضویه(ع) ۵ : ۶۳۶» نوشته؛ وی از شاگردان و خواصّ سید حجةالاسلام و حاجی کرباسی بوده و در نزد آقا سیدمحمد کربلائی هم درس خوانده، و کتب چندی تألیف کرده، از آن جمله:



«خاتَم حاجی آباده‌یی»

اول کتاب «نقودالمسائل» در فقه استدلالی بعربی و فارسی با هم(۱).

دویم کتاب «وجیزه» در مختصر «تحفةالابرار» حاج سیدمحمدباقر(۲).

و او در دقّتِ امورِ قضاوت تدابیری کافی و تدرّبی غریب داشته. و در شب شنبه نوزدهم ماه رمضان‌المبارک این سال ـ مطابق (...) حوت ماه برجی وفات کرده، چنانکه سالش در «تذکرةالقبور» و غیره مسطور، و ماه و روزش بخط مرحوم آقا سیدمحمد ۲۶ شوشتری (۱۲۱۱ ش ۱۷۳) بنظر رسید که در پشت یکی از کتابهایش نوشته بود(۳)، و در «فارسنامه» عمر او را زیاده بر نود سال نوشته، و در تخت‌پولاد دفن شد، و اینک تکیه‌ئی که محیط بر قبر او است در اوّل آن زمین برین واقع و بنام او مشهور است، چنانکه مسجدی هم که در شهر، میان محلهٔ نماورد و درب امام برای او بنا شده و خیلی باصفا و خوش وضع است؛ بنام او معروف

می‌باشد.

و دو پسر داشت بنام **آقا عبدالجواد** که بجای پدر در مسجد مذکور امامت می‌کرده، و حاجی **اِعطاءالله** که از دنیا گذشته و وارسته و ساکن نجف بوده و در آن شهر مقدس بطاعون وفات نموده، و هر دو در وادی‌السلام قریب بمقام صاحب علیه‌السلام دفن‌اند(۴).

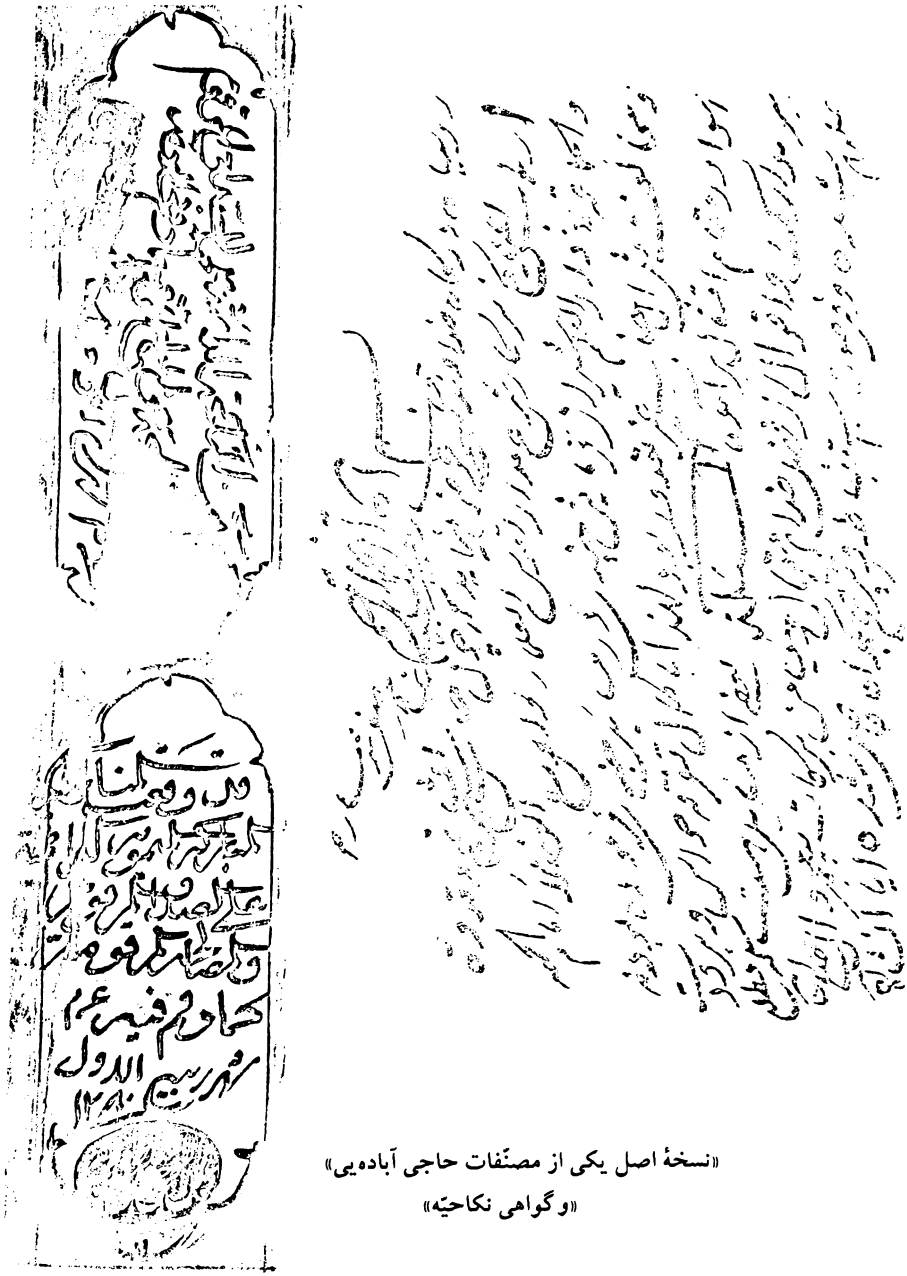
و مرحوم حاج‌ملا محمدجعفر روایت می‌کند از سید حجةالاسلام رشتی (۱۲۶۰ ج ۵ ص ۱۶۱۴ ش ۹۷۵)، و از او شیخ محمد نبیْ مؤلّف «لئالی‌الاخبار»(۵).

در کتاب «یادنامه هزاره شیخ طوسی» تألیف أعضاء دانشگاه مشهد، در قسمت «مؤلفات شیخ طوسی: ۲۵۵» یکی از کسانی را که بر «تهذیب» شیخ «فهرست» نوشته‌اند بنام **محمدجعفر بن محمد صفی فارسی** نوشته و گوید: وی از رجال قرن ۱۱ هجری است. و این عبارت «محمدجعفر بن محمد صفی فارسی» بعینه همان است که در «روضات» در آخر ترجمه حاج‌ملا محمدجعفر استرآبادی(۶) بعلاوه کلمه **آباده‌ئی** درباره این حاجی ملا محمد جعفر آبادهٔ صاحب این عنوان نوشته.

اینک این دو نفر یکی هستند و قرن ۱۱ در اینجا اشتباه بقرن ۱۳ شده یا دو نفراند؟ باید تحقیق شود(۷).

(۱) از «نقود» یک مجلد سیصد صفحه‌ئی در ۱۲۷۹ ق بحجم خشتی در «دارالطباعه حاج علیمحمد» بچاپ سنگی خوب رسیده است، حاوی مسائل خمس و زکوة و صوم. طبع بقیه کتاب شاید بعلت فوت حاجی در همان اوان متوقف گردیده، و حتی کتابخانه مهم و آثار قلمی انبوه خود آنمرحوم در انواع علوم بخصوص فقه و رجال و اصول، چندی پس از درگذشتن متفرق گردید، و برحسب اتّفاق مجلداتی و اوراقی پراکنده از تألیفات وی شامل اجزائی از «نقود» و «حاشیهٔ مفصله شرح لمعه» و «اصول فقه- و سؤال و جواب» بتدریج بدست این حقیر رسید، و تفصیل مختصات هر یک موکول بمجلدات چاپ نشده «فهرست کتب خطی» است. م.

(۲) در مقاله «مطبوعات حروفی قدیم ایران» بیان داشته‌ایم که بسال ۱۲۴۶ رساله عملیهٔ مرحوم حاجی کرباسی بنام «نخبه» در مطبعه معتمدی اصفهان چاپ و منتشر شد و چون نخستین رساله عملیهٔ فارسی بود که بطبع رسید بیکباره شهرت و عظمت و مقبولیت عام تمام یافت، لذا مقلّدین مرحوم سیّد حجةالاسلام برای طبع و نشر رسالهٔ



«نسخهٔ اصل یکی از مصنّفات حاجی آباده‌یی»
«و گواهی نکاحیّه»

آنجناب دست بکار شدند، و چون رساله فارسی مختصر و آماده‌یی مانند «نخبهٔ حاجی» حاضر نبود بسرعت چند نفر بتلخیص «تحفة‌الابرار» سیّد که خود کتاب مبسوط مهمّ محققانه‌یی بود پرداخته و مرحوم حاجی محمدجعفر آباده‌یی توانست آنرا بصورت خیلی مختصر برای چاپ آماده نماید که در همان سال و همان مطبعهٔ حروفی معتمدی طبع و منتشر گردید بنام «وجیزه» که در مجلّهٔ «کاوه ۹ : ۱۱ ط برلن» معرّفی شده است.

همچنین محمدمهدی بن محمد باقر محلاتی از شاگردان سیّد، باز در همان زمان تلخیص دیگری از «تحفة» بعمل آورد و آنرا «جواهرالمسائل» نامید و در مقدمه ستایش فراوانی از سید مرحوم نمود و نسخه آن نیز در «فهرست کتب خطی» معرّفی خواهد شد.

و هکذا «تلخیص تحفه» از ملا محمدتقی هروی (۱۲۱۷ ج ۳ ش ۲۴۲) شاگرد دیگر سید و شرحی که خودش بر آن بنام «کاشف‌الأستار» نوشته و در «الذریعه» یاد شده است.

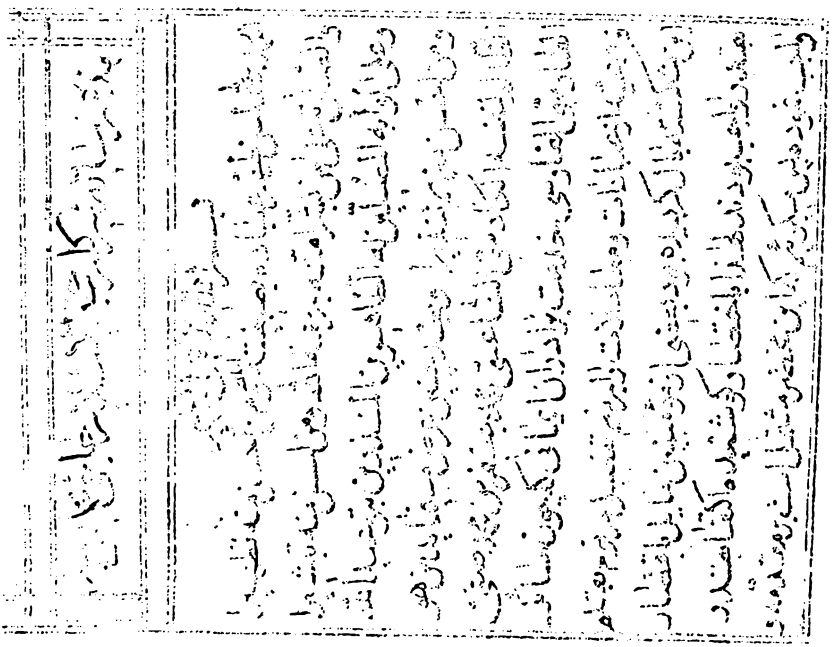
بهرجهت، این تلخیص تحفه‌ها که همانند اصل آن تنها پیرامون برخی از مسائل نماز و مقدمه‌یی مختصر در اجتهاد و تقلید است یارای مقابلهٔ با «نخبه» را که در عموم مسائل عبادیِ مورد احتیاج عامه مردم نوشته شده بود نیافت، با اینکه هر چه «نخبه» تجدید چاپ میشد «وجیزه» را نیز باصطلاح باسمه می‌کردند، چنانکه در آخر عمر مرحوم سید بسال ۱۲۶۰ و پس از آن در ۱۲۷۱ و ۱۲۷۷ که چاپ سنگی شده است. بجبران این نقیصه دست بکار چاپ «سؤال و جوابی» از سید حجة‌الاسلام «اعلی‌اللّه مقامه» شده و جلد اول آنرا یکسال بعد یعنی در ۱۲۴۷ در همان مطبعه معتمدی بچاپ حروفی رسانیدند که یکبار دیگر هم چاپ سنگی شد. با همه این کوششها، وجیزه‌ها و سؤال و جوابها و امثال آنها از بزرگانی دیگر چندان رافع حاجت نشد و متروک گردید، اما «نخبه» تا یک قرن بعد سر پا ماند و مراجع هر عصری بر آن حاشیه زدند و دست آخر هم مادرِ رساله‌های عملیهٔ متأخر گردید.

چاپ معتمدی حروفی ۱۲۴۶ «وجیزه» را مرحوم مشار و صاحب «ذریعه» نیز هر دو نوشته‌اند و آن نسخه در اصفهان بطبع رسیده چنانکه مشار نوشته نه در طهران که در «ذریعه» آمده است. از چاپ ۱۲۶۰ نسخه‌ئی در دست داریم و دو چاپ دیگر را در «ذریعه ۲۵ : ۴۶» متعرض شده‌اند با خصوصیاتی از آنها و نسخ دیگری از وجیزه در متن و حاشیه که اظهار نظر درباره آنمطالب موکول برؤیت نسخه‌ها می‌باشد.

یادآوری دیگر اینکه مرحوم مشار در «فهرست ۱ : ۱۱۹۵» گوید که «تحفة‌الابرار

محمدباقر (کذا) بسال ۱۲۴۶ در اصفهان چاپ شده است». گویا این مطلب هم از سهوالقلم‌های آن کتاب است.

تألیف دیگری نیز از حاجی محمدجعفر آباده‌یی بطبع رسیده که در مآخذ یاد شده از آن خبری نیست، و آن «رساله عملیه فارسی» آن مرحوم است مشتمل بر احکام تقلید و طهارت و صلوة و قدری از صوم که طی ۱۸۰ صفحه رقعی، اندکی پس از درگذشت سید حجةالاسلام بیدآبادی، گویا در اصفهان، بچاپ سنگی نامرغوبی رسیده و نسخه آن در دست است. دنباله این سخنان در وقایع (۱۲۸۱ ص ۲۳۵۹ ببعد) ذیل عنوان «وفات حاجی شیخ مرتضی انصاری» خواهد آمد.



(۳) هم‌چنین است تاریخ فوت حاجی بخط مؤلف در حاشیه نسخه «روضات‌الجنات» آنمرحوم و نیز در حاشیه نسخه «تذکرةالقبور: ۲۶ ط ۱» که در پاورقی چاپ دوم (ص ۳۲) بعین از آنجا نقل شده، و نیز چنین است در «گنجینه آثار تاریخی اصفهان: ۷۹۲»

لابدّ بنقل از کتاب اخیر، اما بنقل از همان مأخذ در «آثار ملی اصفهان: ۵۹۶» در یک موضع صحیح و در دو جا از متن و حاشیه «شب شنبه ۱۹ ذیحجةالحرام» چاپ شده که گویا سهوالقلم باشد، زیرا مطابق «تقویم تطبیقی» نیز تاریخ متن صحیح است، و «۹ رمضان» در «الذریعه ۲۴ : ۲۹۵» و (ظ) از آنجا در «مستدرک سفینه ۵: ۲۰۷» نیز خطای مطبعی است.

برای آگاهی از کیفیت مسجد و مزار مرحوم حاجی آباده‌یی بمواضع عدیده همین دو کتاب آثار و نیز «تاریخ اصفهان و ری: ۲۹۱ ببعد» مراجعه فرمایند.

اینک أشعاری راکه مرحوم میرزا علیرضا پرتو اصفهانی معروف بمیرزا آقاجان، در رِثاء حاجی سروده است از «بیاض أشعار مرحوم معلّم: ۱۱۵-۱۱۶ نسخه اصل» نقل می‌کنیم:

حیف از حاجی محمدجعفر آن که — گمرهان را سوی حقّ بودی بِره
مذهب جعفر«ع» ز صدقش شد بپا — صدق آری دین حقّ دارد نگه
خُفت اندر خاک و زاین غم تا بحشر — آسمان بنشست بر خاک سیه
دیده، اختر بارد از داغش که بود — بر سپهر فضل ماه چارده
پیش خاک تربت آن جانِ پاک — ناف آهو چیستی تا ارزد بِکه
ز امر حقّ خیل ملَک أطباق نور — هر شب آرندش نثار خوابگه
پادشاهی بود در اقلیم شرع — رایت فضلش کشیده سر بِمَه
اکبر و أعلم بُد او بر اهل فضل — کبریا این است نه از گنج وسپه
تا لِوای اجتهادش شد بپا — شد قویّ اسلام، و کفر از وی تبَه
کیست تا گویم چو او باشد بقدر — کی گهر همسنگ گردد با شبَه
بود اندر موقف عرض و شهود — در برش یکسان گدا با پادشه
خلق را بس داشت سرگرم ثواب — بُد بعهدش سرد بازار گنه
چرخ خم شد تا نماز آرد بر او — در نماز آن‌گه که پشتش شد دو ته
بود اندر سدّهٔ درگاه او — سائلان را بار در بیگاه و گه
هر که در چاه ضلالت شد فرو — حبل فیض او بر آوردش ز چه
جز بسوی حقّ نکردی چشم‌باز — هر که راکرد او بفضل از خود نگه
بود افضل شقّهٔ دستار او — از هزاران خسرو صاحب کُله
الغرض چون زاین سرا بر بست رخت — جُست اندر قُرب یزدان خوابگه

سال تاریخش ز پرتو شد سؤال
گفت: اللّهمّ نَوِّر مضجعَه ۱۲۸۰

اشعار مرحوم پرتو پایان یافت، و اکنون به چند مطلب دیگر اشاره کنیم:

۱ـ نسخهٔ «تلخیص الأقوال فی معرفة‌الرجال» استرآبادی که از کتابخانهٔ صاحب عنوان و دارای حواشی فراوان از آن مرحوم بوده است در کتاب «مصفّی‌المقال: ۱۱۰» ذیل عنوان «المولی محمد جعفرالفارسی الساکن فی‌النجف!» معرّفی شده است.

۲ـ نگارندهٔ «تکملهٔ نجوم‌السماء ۱: ۲۱۴ـ۲۱۵» در شرح حال حاجی تاریخ وفاتش را بدون ذکر مأخذ بسال ۱۲۸۲، هم برَقم و هم بحروف نوشته که نادرست است.

۳ـ مؤلف گرامی «بیان‌المفاخر ۱: ۲۸۸ـ۲۹۴» سخنان چند تن ار تراجم نویسان را دربارهٔ مرحوم حاجی گرد آورده، و در تازه‌ترین اثر مطبوعشان «سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان: ۴۸ـ۵۲» پیرامون تکیه آباده‌یی نیز شرحی مفید قلمی فرموده‌اند. م.

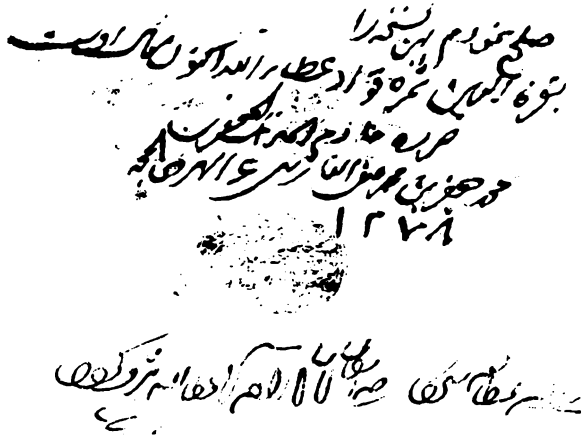
(۴) مخفی نماند که یکی از همسران مرحوم آقا جلال‌الدین نجفی فرزند آیة‌اللّه حاج شیخ محمدتقی آقای نجفی اصفهانی، خواهر حاج‌میرزا علیمحمد ابرقوئی از نوادگان مرحوم حاجی آباده‌ئی بوده است چنانکه در (۱۲۸۱ ش ۱۴۷۲) اشاره خواهد شد، و هر دو پسرانِ عالِم حاجی در «الکرام البررة» عنوان دارند. م.

(۵) لآلئ‌الأخبار و الاثار» کتاب مهمی است بعربی در تزکیه نفس و تصفیه قلب و اخلاق حسنه و آداب مرضیه و معارف حقّه، تألیف مرحوم حاج شیخ محمد نبی‌بن احمد تویسرکانی مقیم طهران که نظارت چاپ دوم آنرا خود وی در ماه ج یک ۱۳۲۰ بپایان برده و در خاتمه کتاب مذکور صورت اجازات خود را از چند تن علماءِ اصفهان مندرج داشته است از اینقرار: ۱ـ اجازه مفصل حاجی آباده‌یی بتاریخ ۱۲ حجه ۱۲۷۹ و ۲ـاجازه مرحوم آخوند ملاّحسینعلی تویسرکانی بتاریخ صفر ۱۲۷۹ و ۳ـ اجازه مرحوم حاج ملا عبدالرحیم اصفهانی بتاریخ ۹ ج ۲ـ ۱۲۷۹ و ۴ـ اجازه مرحوم سیدحبیب‌اللّه موسوی اصفهانی بتاریخ اواخر ۱۲۷۷. م.

(۶) مرحوم آیة‌اللّه‌العظمی صاحب «روضات‌الجنات» را با حاجی آباده‌یی «رضوان‌اللّه علیهما» صداقت و رفاقت و رفت و آمد بوده و این مراوده تا پایان عمر حاجی ادامه داشته است، چنانکه چند ماهی قبل از وفات، در مجلس عقد کنانِ یکی از فرزندانِ بزرگوار آن مرحوم حاضر و صیغه عقد نکاح را باتّفاقِ مرحوم صاحب روضات اجراء و خود و فرزندش آقا عبدالجواد هامش قباله نکاحیه را مزیّن و تسجیل نموده‌اند.

مع‌الوصف در روضات راجع بحاجی بیش از دو سطری آنهم ذیل شرح حال مفصّل حاج‌ملا محمدجعفر استرآبادی طهرانی متوفی ۱۲۶۳ نیامده که زمان تحریرش همان سال ۱۲۶۳ بوده، و این است اوصاف حاجی در روضات: «فاضل فقیه نَبیه معاصر، مفتی اصفهان، ادام‌اللّه تعالی ظلاله و کثّر بین‌السلسلة امثاله»، والسلام. م.

(۷) بلی، اشتباه شده و منشأ آن عدم تحقیق و دقت لازم از طرف مؤلف «فهرستِ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۸ : ۵۵۶» می‌باشد که در آنجا نگارندهٔ «فهرستِ تهذیب‌الاحکام» نسخهٔ آن کتابخانه را باشتباه شناسانده‌اند، همچنانکه در همان فهرست «ج ۵ : ۱۴۴۹» نیز «فهرست کافي» مرحوم آباده‌یی را معرفی نموده و باز مؤلفش را نشناخته‌اند. یادآوری: مؤلف «دانشمندان و سخنرایان فارس ۲ : ۸۶ ـ ۸۷ تنها شش هفت سطری را که محمدجعفر حسینی خورموجی در کتاب «آثار جعفری» درباره حاجی آباده‌یی داشته نقل کرده لکن هیچ اطلاع دیگری از آن مرحوم بدست نیاورده، و در ذیل، شرح مبسوطی پیرامون آباده نوشته است. م.



(بمطالعه سرکار خدایگانی آقای آقازاده آقا عطاء‌الله مشرف گردد)

نسخه «حاشیه محقق بهبهانی بر معالم‌الاصول» کتابخانه روضاتی و سند دیگر که در هر دو نام فرزند صاحب عنوان عطاءاللّه است نه إعطاءاللّه.

یکشنبه دوازدهم ماه شوّال المکرّم

سنه ۱۲۴۳ شمسی اوّل حَمل ماه بُرجی

☆ (وفات حاجی‌میرزا عسکری امام جمعه مشهدی) ☆

۱۴ شوال. شرح حال او در (۱۲۱۱ ش ۱۶۳) گذشت.

☆ (۱۴۳۹ ـ تولد میرزا عبدالجواد خطیب اصفهانی) ☆

وی لسان‌الدین بن شیخ عبدالله و شاعری فصیح و در علوم عربیّت باسررشته و آگاه بود، در ماه شوال‌المکرم این سال ـ مطابق (حوت ۱۲۴۲ ـ حمل ۱۲۴۳) ماه برجی ـ متولد شده، و چندین سال در اصفهان خطبه‌های مجالس و مجامع عمومی تعزیت و تهنیت را وی بزبانی فصیح و صدائی رسا اداء می‌نمود و از این رو بخطیب شهرت یافت، چنان که در شعر نیز تخلص خطیب داشت، و خط را نیز نیکو می‌نگاشت، و در بین‌الطلوعین روز سه‌شنبه بیست و یکم ماه ربیع‌المولود سنه ۱۳۵۹ هزار وسیصد وپنجاه ونه ـ مطابق ۱۰ اردی‌بهشت‌ماه باستانی ـ وفات کرد و در تخت‌پولاد در پشت تکیه کازرونی بر روی سکوئی بطرف غربی تکیه دفن شد. و فرزندان چندی از وی بازماند(۱).

(۱) برای اطلاع بیشتر از شرح حال صاحب عنوان رجوع فرمایند به «دانشمندان و بزرگان اصفهان» و «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» و «آثار ملی اصفهان». م.

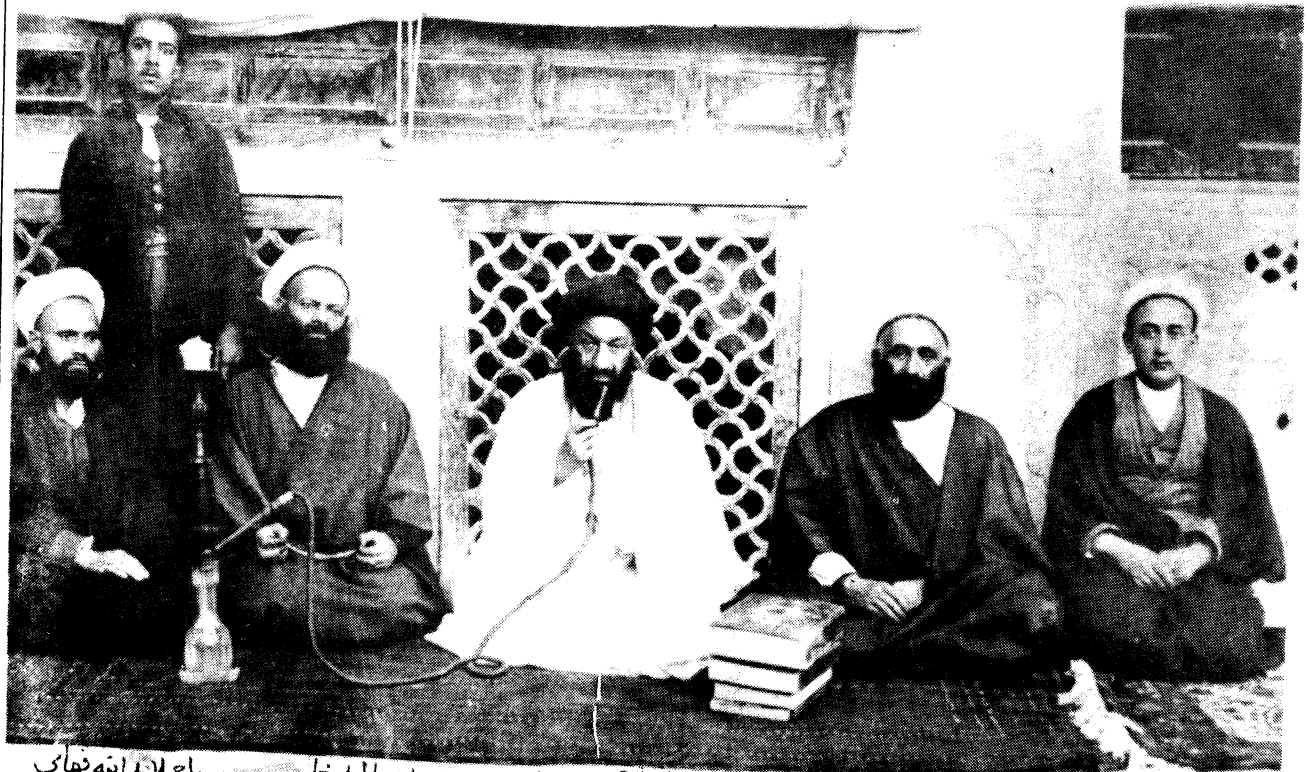
☆ (۱۴۴۰ ـ تولد میرزا عبدالجواد نحوی اصفهانی) ☆

وی فرزند مرحوم میرزا عبدالحسین خوشنویس هرندی است که در (۱۲۵۳ ج ۴ ص ۱۴۳۲ ش ۸۱۶) گذشت.

مرحوم میرزا عبدالجواد از علماء اصفهان بوده(۱)، و در ماه ذی‌القعدةالحرام این سال ـ مطابق (حمل ـ ثور) ماه برجی ـ متولد شده و در کودکی بتحصیل علوم پرداخته

میرزا عبدالجواد خطیب

۱۲۸۰ ق ۱۲۴۳ ش



حاج ملا یدالله نهاوندی — میرزا عبدالجواد خطیب — آقا سید محمد باقر مجتهد درچه‌ای — حاج عبدالحسین قزوینی — حاج آقا حسن قزوینی

- ۲۳۲۳ -

و هوش سرشار و فهمی قویّ داشته بطوری که در اندک مدتی تحصیل جُلّی از علوم نموده و خود بتدریس پرداخت، لکن افسوس که در جوانی پس از مدت بیست وچهار سال و دو ماه قمری، عمر، در ماه محرم‌الحرام سنه ۱۳۰۵ هزار وسیصد وپنج- مطابق (سنبله- میزان) ماه برجی- وفات کرد.

و فرزندش میرزا عباس نحوی در (۱۳۰۰) بیاید.

(۱) مقصود معنای لغوی کلمه است، چون معنای مصطلح علما با سنّ کمی که صاحب ترجمه در این جهان داشته است تطبیق نمی‌کند. م.

☆ (۱۴۴۱ - وفات میرزا اسحق نیریزی فارسی) ☆

میرزا اسحق از اهل علم و ادب و ملقب به **شمس‌المعالی** بوده و همهٔ خطوط خصوصًا نسخ را خوب می‌نوشته و شعر هم گفته، و در اینسال در شوشتر وفات کرد. و در احوال رکن‌الملک(۱) گذشت که او در نزد این شمس‌المعالی کسب کمالات نموده.

(۱) رجوع به (ج ۵ ص ۱۴۷۵ ش ۸۳۸) شود، و مأخذ ترجمه فوق «فارسنامه ناصری» است، چنانکه مأخذ «دانشمندان آدمیت ۳ : ۳۱۷» نیز بوده است. م.

☆ (وفات حاجی اسدالله خان بالاکفتی شیرازی) ☆

شرح احوال او در (۱۱۹۷ ش ۲۹) گذشت.

☆ (۱۴۴۲ - وفات بدرالدوله مفتی هندی) ☆

وی از اهل علم و ادب عصر خود بوده و کتابی بنام «داستان غم» در تاریخ تألیف نموده و در اینسال وفات کرده چنان که در «الذریعه ۸ : ش ۶۳» فرموده.

☆ (۱۴۴۳ - وفات مرحوم سید ابوالقاسم جعفر ۳۳ خوانساری) ☆

وی- بنابر آنچه در «الکرام‌البرره: ۶۶ ش ۱۳۱» فرموده- فرزند مرحوم سید محمدمهدی ۳۲ خوانساری است که در (۱۲۴۶ ج ۴ ص ۱۲۹۱ ش ۶۹۰) گذشت،

و خود از علما و فقها بوده و در نزد شیخ‌محسن خنفر (۱۲۷۱ ص ۱۹۸۵ ش ۱۲۱۶) و صاحب «جواهر» (۱۲۶۶ ج ۵ ص ۱۸۲۶ ش ۱۱۰۱) و شیخ‌انصاری (۱۲۱۴ ج ۲ ش ۲۰۰) درس خوانده، وکتابی مفصل در «تجارت و بیع» دارد که پر از تحقیقات است، چنان که در جزء ۷ جلد ۸ «اعیان‌الشیعه» نوشته، و در این سال وفات کرده. و فرزندش سید ابوتراب ۳۴ در (۱۲۷۱ ج ۶ ش ۱۲۱۳) گذشت. و فرزند دیگر او سیدمحمود ۳۴ است و فرزند او سیدابوالقاسم ۳۵ ریاضی (۱۳۱۳) است.

☆ (۱۴۴۴ ـ تولد سید حسین درودآبادی، ره) ☆

وی فرزند سیدمحمدتقی همدانی، و خود ـ چنانکه در کتاب «فهرست کتابخانه رضویه ۶ : ۳۲۷ ش ۳۸۲» فرموده ـ از دانایان پرهیزکار بوده و شعر هم می‌گفته، و همانا در اینسال متولد شده، و در نزد میرزای شیرازی و میرزای رشتی و ملاحسینقلی همدانی و حاجی‌میرزا حسین خلیلی درس خوانده و پرورش یافته، و «شرحی متوسط بر نود ونه نام اسماءالحُسنٰی مبارکه» تألیف کرده که انجام آن ۹ ج ۱۳۲۹ بوده، و در سال ۱۳۴۳ (یا ۱۳۴۴) در همدان وفات کرده(۱).

(۱) اسامی برخی از آثار دیگر مرحوم آقا سیدحسین درودآبادی در کتاب «بزرگان و سخنسرایان همدان ۲ : ۶۵ و ۶۶» یاد شده و نوشته‌اند که نسخ تألیفات آنمرحوم در نزد فرزندش حاج سیدابوالفضل عارفی همدانی ساکن تهران موجود و برخی از آنها بطبع رسیده است. نیز رجوع فرمایند به «مؤلّفین مشار ۲: ۷۱۳». م.

☆ (۱۴۴۵ ـ وفات حاجی میرزا خلیل طبیب طهرانی، ره) ☆

وی فرزند مرحوم ملاعلی بن ابراهیم بن علی رازی است که پدرش ملاعلی از اهل علم و مردی فقیرالحال بوده، و خود طبیبی مسیحادم و پزشکی عیسوی نفس و از حُذّاق اطباء بلکه از معاریف عُبّاد و زهّاد و صلحا و اهل زهد و تقوی و مردان راه خدا بوده.

شرح احوالش درکتاب «معجم ادباء الاطباء» تألیف نواده‌اش میرزا محمد خلیلی

«ج ۱ ص ۱۴۴ تا ۱۵۳» و بعضی از مواضع دیگر نوشته، و از آنها چنین برآید که او در سنه ۱۱۸۰ هزار وصد وهشتاد- مطابق (۱۱۴۶ یا ۱۱۴۷) شمسی- در طهران متولد شده و نخست برویّه پدرش بتحصیل علم پرداخت تا در صغارت او پدرش وفات کرد و وی در تحت کفالت مادرش در آمد و بتحصیلات علمی خود همی مشغول شد تا وقتی بمرضی سخت گرفتار گردید و پس از بهبودی با خود اندیشید که همانا علمی که انسان را از چنین مرضی خلاص کند سزاوار تحصیل است و از آن رو بتحصیل طب گرائید و در طهران نزد جمعی از بزرگان اطباء آن فن شریف را دریافت تا خود استادی کامل و طبیبی شهیر گردید و هم در طهران بمعالجت بیماران پرداخت، و سفرهای عدیده ببلاد متفرقه نمود.

و آخر در سنه ۱۲۱۵ بعراق عرب رفت و چندی در کاظمین ماند، آنگاه بکربلا رفت و بعد از مدتی بنجف انتقال نمود و در آن‌جا سکونت گزید و آن شهر مقدس را وطن همیشگی خود گردانید، و با چندین نفر از علماء بزرگ همچون میرزای قمی و آقا سیدعلی کربلائی و شیخ جعفر نجفی و آقا سید محسن کاظمینی و شیخ اسداللّه کاظمینی و سیدمحمد مجاهد و سیدعبداللّه شبّر ملاقات نمود، و بعضی از این بزرگواران را که مریض می‌شدند بحسن معالجت مداوا فرمود، و در معالجات بیماران خود هماره جنبهٔ حسن اخلاق و حسن تدبیر علمی و عملی و امانت و دیانت را مراعات و با توجه و عقیده بمبدء فیض طبابت می‌کرد و از اینرو معالجاتش همه تأثیرات عجیبه می‌بخشید.

و وقتی زنی سیدهٔ علویه را از اهل هند که مرضی سخت و متعفّن داشت و هیچ طبیبی با او ملاقات نمی‌کرد در کربلا معالجه نمود و بعد از بهبودی آن زن خودش ببیماری سختی مبتلا شد، پس آن زن بحرم مطهّر حسینی رفت و در تحت آن قبهٔ شریفه که محل استجابت دعوات است شفاء او را از خدا خواست و از شدّت گریه بخواب رفت و پس از اندک مدتی بیدار شد و بسرعت از حرم بیرون دویده و همی می‌گفت خلیل ببرکت حسین شفا یافت و بخانهٔ آن جناب آمد، و چون آنجا رسید حاجی میرزا خلیل فرمود: بشارت ترا که عوض معالجه‌ئی که برای تو کردم ببرکت حسین اداء شد و همانا

من در حال بیهوشی بوده و ملک‌الموت روبروی من ایستاده بود که ناگهان بزرگواری درآمد و بملک‌الموت فرمود: حضرت سیدالشهداء(ع) در نزد خدا شفاعت کرد بردّ روح او و تا سی سال دیگر عمر می‌کند و فرزندانی بهم می‌رساند، و من هماندم عرق کرده و بهتر شدم.

و این قصهٔ عجیبه را جماعتی از شعرا بنظم آورده‌اند از آن‌جمله شیخ محمد سماوی در کتاب «مجالی‌اللطف» در ارض طف، و غیره.

مؤلف این کتاب فقیر سراپا تقصیر محمدعلی معلّم حبیب‌آبادی- عفی‌اللّه عن جرائمه- بعرض می‌رساند که: افسوس، افسوس، اطباء سابقه همه از اهل علم و فضل و ادب و زهد و تقوی و عبادت و عقیدت بمبدء و معاد بودند، وقتی در «گاه‌نامه سیدجلال‌الدین» و غیره بمعجم منجّمین می‌نگریم و شرح احوال اهل هیئت و نجوم را می‌خوانیم می‌بینیم بسیاری از ایشان طبیب بوده‌اند، و وقتی در کتاب «معجم ادباء الاطباء» و غیره بأحوال اهل علوم ادبیه مراجعت می‌کنیم می‌بینیم چه‌قدر اطبا در میان ایشان بوده‌اند. و همچنین بسیاری از اطبا را شنیده بلکه خود نیز دیده‌ایم که اهل عبادت و تهجّد و نماز شب و قرآن و دعا بودند و عقیده بمبدء و معاد و قدرت حق و افاضت فیض از فیّاض مطلق داشتند و هماره آیت مبارک «**و ننزّل من‌القرآن ما هو شفآء و رحمة للمؤمنین**» و همچنین: «**یمحواللّه ما یشآء و یثبت و عنده امّ‌الکتاب**» را در نظر می‌آوردند و با توجّه بمضامین آنها معالجه می‌نمودند، لذا از مبدء فیض تدابیر عملیه و معالجات علمیه بقلوب پاک آنها القاء می‌گردید و دستورات آنان تأثیرات عجیبه می‌بخشید.

اما امروز طبیبان عصر حاضر همه- از اروپا و امریکا رفته و نرفته- تقلید کورکورانهٔ تمدن و طبابت جدید اروپائی را نموده و نخست چیزی که از آن یاد می‌گیرند استقلال طبیعت و نفی ماوراء آن و در مورد عمل، ترک دواهای گل و گیاه ایرانی و استعمال ادویهٔ بسیار گران‌قیمت فرنگی، و بعضی از آنها ترک نماز و روزه و تذکّر و توجّه بخدا و رسول و اسلام و ایمان و سایر مبادی دینی را یکسره می‌نمایند، و فقط اتّکال بعلم سراندر پا

غلط خود دارند.

و از این رو می‌بینیم که معالجات آنها بعد از مدتی معطّلی و مخارج کمرشکن نه فقط بهبودی نداده بلکه سوء اثر هم بخشیده، چنان که دربارهٔ خود این فقیر که یک سال ونیم است بمرضی صعب گرفتار هستم مطالب فوق بالحسّ و العیان صورت وقوع بخود گرفته، و بچندین نفر از دکترهای معروف مراجعه نموده‌ام که همه و بخصوص دو نفر آنها و از میان آن دو تن یکی از آنها نهایت حسن سلوک و حسن توجّه را مرعی داشته‌اند و هیچ بهبودی حاصل نشده.

و مبادا سوء تفاهم بهمرسد که این فقیر کشفیّات طبی طب جدید اروپائی را انکار داشته باشم، حاشا و کلاّ ! اینها چیزهائی است که قابل انکار نیست و بالحسّ و العیان مشهود است. کلام در این است که باید دکترها **اوّلا** در حین معالجه عمل خود را مستقلّ‌التأثیر ندانسته و با توجه بمشیّت و اراده حق و عقیده بمبدء و معاد و دین و آیات قرآن، دستوری بدهند. و **ثانیًا** با توجه بکشفیات جدیده گل و گیاه‌های ایرانی را هم که بر طبق فرمایش «أعطِ کلّ بدنٍ ما عوّدته» در أبدان مردم ایران تأثیری کلّی دارد قدری بکار بندند.

و بهرحال، کلام در احوال مرحوم حاجی میرزا خلیل صاحب عنوان بود که باید اینک بگوئیم: وی با همهٔ این فضائل در سرودن اشعار عربی هم قدرتی بسزا داشته و از جملهٔ اشعار او «ارجوزه‌ئی است در فضیلت علم طب» که این چند شعر از آن است :

قال‌الخلیل بن علی الرازی أحمدُ من بلطفه اعتزازی
مصلّیًا علی النبیّ الطاهر محمّد و آله الأکابر
و بعد فاسمع یا بُنیّ منّی و ارو لمن تحبّ بَعد عنّی
تحلّ بالطب ففیه للجسد و الروح منجاة اذا ما السقم جدّ
فنسبة الطبّ الی‌العلوم کنسبة البدر الی‌النجوم
فلا تقس به العلوم الباقیة و ما الذی تقیسه بالعافیة
و هل یعدّ شأنه و فضله إن صحّ جسم المرء صحّ عقله

و کـــلُّ ذی روح له محتـــاج اذکـــلُّ ذی روح له مـــزاج
یـعنی بأمـر الجسـم مـن طـفولته ثـــم یمـــاشیه الی شـــیخوخته
یـــمرّ بـــالمهد عـــلی الاطفـــال مـــرّ المسـیح فـی حـنوّ عـال
فـاشکر اذا بـلغت هـذی المرحلة نـعمة مـن ولاّک هـذی المـنزلة
فـــلا تـــلابس نـفسک الخیـانة و أدّمـــا أودعت مـــن أمـــانة

«تا آخر أرجوزه»

و آن مرحوم پس از مدت صد سال قمری عمر، در اینسال در نجف وفات کرد و هم آنجا در خانهٔ خود در محله عماره دفن شد.

و از وی پنج پسر برازنده بازمانده که اولاد و احفاد آنها طایفهٔ بزرگی بنام آل خلیل «یاخلیلی» در نجف و طهران و غیره موجود و همه بوی منسوب‌اند، بدین شرح:

اول: **میرزا محمد** که در طب مقامی سامی داشته و ساکن طهران بوده و در آن شهر و سایر نواحی ایران عَلم شهرت برافراشته و در سنه ۱۲۸۳ وفات کرده و أعقاب وی اینک در همان شهر و غیره فراوان‌اند.

دویم: مرحوم حاج ملاعلی (۱۲۲۶ ج ۳ ص ۸۲۷ ش ۳۷۲).

سیم: حاج میرزا حسین (۱۲۳۰ ج ۳ ش ۴۲۰) که این هر دو نفر از اجلاّء علما بوده‌اند.

چهارم: **میرزا حسن** که در نزد پدر خود درس طب خوانده تا از مشاهیر اطباء گردید و سالها در نجف با اخلاقی خوش و روشی نیکو طبابت می‌نمود تا در سنه ۱۳۰۸ وفات کرد و فرزندانی باز گذاشت: یکی میرزا مهدی که در سال (۱۲۹۴) بیاید، و دیگر میرزا محمود که در سال (۱۳۴۰) بیاید.

پنجم: میرزا باقر (۱۲۴۷ ج ۴ ص ۱۳۰۹ ش ۷۰۶) که وی نیز طبیب بوده.

☆ (۱۴۴۶ ـ وفات میرزا رضاء گلپایگانی، ره) ☆

وی از علماء و فقها بوده و «شرحی بر درّهٔ بحرالعلوم» نوشته، و در اینسال وفات

نموده، چنان که در «الذریعه ۸ : ۱۱۰» فرموده (۱).

(۱) رجوع به «الکرام البرره : ۵۴۴ : ۹۸۸» فرمایند. م.

☆ (۱۴۴۷ ـ تولد میرزا صادق خلیلی نجفی) ☆

وی ابوعلی فرزند میرزا باقر (۱۲۴۷ ج ۴ ص ۱۳۰۹ ش ۷۰۶) و خود از علما و فقها و حکیمی کامل و طبیبی فاضل بوده وگاهی شعر هم می‌گفته، و همانا در اینسال ـ چنان‌که در «معجم ادباء الاطبا ۱ : ۲۰۰» نوشته ـ در نجف متولد شده و هم آنجا علوم عربیت ومنطق را فرا گرفت، و در اصول و فقه در نزد حاج‌آقا رضاء همدانی و در طب و حکمت نزد پدر خود درس خواند، و هم‌چنین از محاضر بعضی از اطبای ایرانی که برای زیارت بنجف می‌آمدند در طب استفاداتی نمود تا بالاخره در این فن شریف از هر جهت کامل گردید و بمعالجه و تدریس مشغول شد، و در تدریس «قانون» تخصّصی بسزا پیدا کرد، و بسیاری ازفضلا بمجلس درس او در طب و حکمت حاضر می‌شدند، و با اینهمه در تقوی و زهد و تمسک بأمور دینیه هماره پابرجا بود، وکتب چندی تألیف نمود:

اول کتاب «التحفةالخلیلیة» در شرح بابی در أبحاث نبض از «کتاب **ابن ابی صادق**» از اطباء قرن پنجم هجری که نخست نام آن را «الرسالةالحمدیّة» در دلائل نبضیّه نهاده و پس از آن بنام فرزندش میرزا خلیل بدین نام نامیده، انجام تألیف آن سنه ۱۳۴۰، چنان‌که در «الذریعه ۳: ش ۱۵۶۴ و ۷ : ۹۱» فرموده. دویم: کتاب «الکلّیات‌الطبیّة» در شرح باب دیگری از همان کتاب در قسم نظری علم طب.

و اینک این چند شعر از او نوشته شد:

کم ابرأت مهنتی الداء العضال و قد — أفنیت عمری فی حرب مع‌الداء
لکنّ صارِم طبّی قد نبا عجزا — عن حرب داء الهوی أذفتّ أعضائی
داء یکلّ لدیه‌الطب اذ عجزت — لدی الکفاح عقاقیر الاطباء

و هم از اوست:

مشینا ضحًی بین‌الخورنق و الرمل — و عُذّا لنا عمّا نحاول فی شغل

سرقنا من‌الدهر الخؤون سُویعة تعادل عمرالدهر عند ذوی‌النّبل

و او در روز چهارشنبه هفدهم ماه جمادی‌الاخره سنه ۱۳۴۳ هزار وسیصد وچهل وسه، چنانکه در «معجم» مذکور جلد مزبور (ص ۲۰۱) نوشته- مطابق ۲۴ جدی ماه برجی- در نجف وفات کرد،

گرچه برحسب تقویم آن سال با تمام بودن جمادی‌الاولی چهارشنبه هیجدهم جمادی‌الاخره می‌شود نه هفدهم و در «معجم» اشتباه شده، و تطبیق برجی آنرا هم ما با ۱۸ که ۴شنبه باشد نمودیم نه با ۱۷. و در «الذریعه ۳ ش ۱۵۶۴» در سیم جمادی‌الاولی این سال و در «ج ۷: ۹۱» بدون تعیین ماه و روز در این سال گفته.

و بهرحال، جسد وی را پس از تشییعی عظیم در صحن مقدس نزد باب‌الفرج بطرف محله عماره دفن کردند، و مرحوم شیخ مرتضی شکر قصیده‌ئی در مرثیهٔ او گفته که در آن مادهٔ تاریخ را چنین آورده:

ما للجنان فتّحت أبوابها أرّخت: ذاللصادق ابن‌الباقر ۱۳۴۳

و پس از وی چهار نفر پسر بزرگوار از او بازماندند: اول میرزا علی. دویم میرزا خلیل (۱۳۰۸). سیم میرزا محمد مؤلف «معجم» مذکور (۱۳۱۸). چهارم میرزا جعفر.

۱- المهنة بالفتح و الکسر و کشجرة و کلمة: الحذق بالخدمة و العمل. ج: مهن بکسر المیم و ضمّها و فتح‌الهاء «ما مهنتک‌ها هنا» بالفتح و الکسر و التحریک و کسر الاول مع فتح‌الثانی. أی: عملک. ۲- الکفاح: روبرو شدن. ۳- النبل، کقفل: الذکاء و النجابة والفضل و کمال‌الجسم. منه.

☆ (۱۴۴۸ - تولد سید عبدالمحسن حلو نجفی، ره) ☆

وی فرزند سیدعلی بن سیدحسن بن سعدبن فرج‌اللّه بن علی بن سعدبن عبداللّه ابن حماد موسوی جزائری است.

در «نقباءالبشر: ۱۱۱۱ ش ۱۶۱۸» فرماید: **آل حلو** از خانواده‌های علویّه شریفه در نجف‌اشرف است که چندین نفر از علماء أعلام و فقهاء افاضل از آنها بهم رسیده، و رجال این خانواده معروف بورع و فضیلت و کمال و حسن اخلاق‌اند، و سید

عبدالحسین بن سید محمد رضاء بن سید محمد بن سید حسن بن سید سلمان بن سعد مذکور «شجره‌نامه‌ئی» برای این خانواده نوشته که تمام ذراری منتشره آنرا در آن‌جا جمع کرده. و هم‌چنین سید عبدالله بن سلمان مذکور ـ که کتابخانه بزرگی در نجف دارد ـ در پشت بعضی از کتب آن که تملک خود را نسبت بدان نوشته، نسب خود را تا حماد مذکور بهمین نحو ذکر کرده، و از جمله آن‌ها کتاب «ذکری» تألیف شهید اول است که سید عبدالله تملک خود را بدان در سنه ۱۲۶۳ نوشته و پس از وی بفرزندش سید سلمان رسیده، و این سیدسلمان اخیرًا در سنه ۱۳۱۶ بقریه دسم در چهار فرسخی نجف سکونت نموده تا در سنه ۱۳۲۳ وفات کرده، و این نسخه را من در نزد سید عبدالمحسن که صاحب این عنوان باشد دیده‌ام، و سیدعلی پدر وی از اهل علم بوده و کتابی بنام «حسن‌المقال» در علم رجال تألیف کرده چنان‌که من در «الذریعه ۷ : ۱۶» و «مصفی‌المقال: ۲۷۵» نوشته‌ام، و آنجا اشتباهی رخ داده که پدر آن‌ها سلیمان نوشته شده و حال این که او سلمان است.

و سید علی پدر صاحب عنوان را فرزندانی بوده: یکی سید عبدالرزاق که در (۱۳۳۷) بیاید. و دیگر سید عبدالمحسن صاحب این عنوان که کوچک‌تر از وی بوده و در «نقباءِ مذکور (۱۲۲۹ ش ۱۷۶۰)» عنوانی برای وی آورده و فرماید: وی از صلحاء أخیار و اهل اخلاق فاضله و نجابت و مخائل علویّه بوده و در این سال متولد شده و در نزد شیخ محمد حسین کاظمینی و شیخ محمد طه نجف و بیشتر در نزد شیخ محمد شوشتری از شاگردان شیخ انصاری(۱) درس خوانده، و «کتابی در نماز» بعنوان «شرح بر شرایع» تألیف کرده که تا مبحث نماز مسافر رسیده.

و پس از مدت شصت و هفت سال عمر، در سنه ۱۳۴۷ هزار وسیصد وچهل وهفت وفات کرده، انتهی بتغییر یسیر.

(۱) در جلد دویم در سال ۱۲۱۴ در ص ۵۰۰ تا ۵۱۴ که اسامی رُوات و شاگردان شیخ انصاری ذکر شد کسی بعنوان شیخ محمد شوشتری نوشته نشد. **یادداشت مؤلف.**

☆ (۱۴۴۹ ـ تولد عبیداللّه سهروردی) ☆

وی فرزند امین‌الدین احمد است که در اینسال ـ بنابر آن چه در «مؤلفین کتب چاپی ۴ : ۳۷» نوشته ـ متولد شده و کتابی بعنوان «دستور پارسی آموز» تألیف کرده(۱).

(۱) چنین است همین مطالب متن در «فهرست کتابهای چاپی مشار ۲ : ۲۱۲۸»، و از هر دو کتاب مرحوم مشار معلوم می‌شود که «دستور پارسی‌آموز» رساله‌ئی است ۸۵ صفحه‌ئی که در ۸۵ / ۱۸۷۷ میلادی در لکهنو، اکره، بحجم وزیری چاپ سنگی شده است. ترجمه این شخص در مآخذ موجود بنظر نرسید. م.

☆ (۱۴۵۰ ـ وفات قدرت، شاعر بهوپالی) ☆

وی شیخ قدرت‌اللّه از شعراء هندوستان و منشی حاکم بهوپال بوده و چندین کتاب بنظم و نثر تألیف نموده که نام همه را اضافه بکلمهٔ قدرت کرده، بدین شرح:

اول، کتاب «أزهار قدرت». دویم، کتاب «أکوان قدرت». سیم، کتاب «تماشای قدرت». چهارم، کتاب «حکایات قدرت». پنجم، کتاب «دیوان قدرت». ششم، کتاب «رقعات قدرت». هفتم، کتاب «عجایبات قدرت». هشتم، کتاب «کیمیای قدرت». نهم، کتاب «گلزار قدرت». دهم، کتاب «مجرای قدرت». یازدهم، کتاب «مجرّبات قدرت». و از این جمله: چهارم و ششم و هفتم و یازدهم نثر و باقی نظم است.

و او در اینسال ـ چنان که در «ریحانة‌الادب ۳ : ۲۸۱» و «الذریعه ۹ : ۸۸۷ ش ۵۸۲۹» نوشته ـ وفات کرده(۱).

(۱) مآخذ شرح‌حال قدرت در «فرهنگ سخنوران: ۴۶۸» مذکور است و باید دقت شود. م.

☆ (۱۴۵۱ ـ وفات کورتن مستشرق انگلیسی) ☆

وی از جملهٔ مبلّغین و دُعات انگلیسی است که بیشتر اشتغالش در زبان سریانی

و عربی بوده و چندین کتاب عربی را مطبوع و منتشر نموده. و در این سال وفات کرده(۱).

(۱) ولیم کورتن Cureton , William متولد ۱۸۰۸ م مطابق ۱۲۲۳ ق فارغ‌التحصیل اکسفورد در زبان عربی و سریانی و استاد سریانی در همان دانشگاه، از جمله کتبی که منتشر کرده است: «الملل و النحل» شهرستانی در دو جلد (لندن ۱۸۴۲ - ۴۶)، و عاقبت در نیمه دوم سال ۱۲۸۰ ق مطابق ۱۸۴۶ م در لندن درگذشت. برای اطلاع بیشتر به «المستشرقون ۲: ۴۷۹ ط ۳» و «فرهنگ خاورشناسان: ۱۰۸ ط ۲» مراجعه فرمایند. م.

☆ (۱۴۵۲ ـ تولد میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی) ☆

وی فرزند علیمحمد و خود از رجال دورهٔ مشروطه و مدیر مدرسهٔ اسلام است و چندین کتاب تألیف کرده: **اول** کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان(۱)». **دویم** کتاب «علائم ظهور» که در «فهرست کتابخانه رضویه ۱ : ف ۴ ص ۱۹ کتب أخبار چاپی: ۱۰۷» فرماید: در آن غثّ و سَمین هر دو هست. **سیم** روزنامه‌هائی بنام «نوروز» و «کوکب درّی». و در فهرست مذکور که در سنه ۱۳۴۵ تألیف شده گوید: دو سه سالی است وفات یافته است. و در «ج ۵ : ۲۹۰» نیز نوشته که در حدود سال ۱۳۴۰ وفات کرده(۲).

(۱) «تاریخ بیداری ایرانیان!» بیانگر یکی از مصیبتهای عظیم عمومی این قوم است و در حقیقت این نام با آن موضوع متضاد است. نود سالی از زمان آن بلای خانمانسوز می‌گذرد و در گوشه و کنار هنوز کسانی که ماجَری را کمابیش بخاطر داشته باشند زنده‌اند، هم ابناء آن عصر و هم دیگران که تاریخهای کوچک و بزرگ و رنگارنگ مشروطه را خوانده‌اند اکنون همگی بخوبی یقین کرده‌اند که آن واقعه شوم جنایتی عظیم بر مسلمین این خطّه بوده است بطرّاحی جنایتکاران فرنگی، با تذکر این مطلب که تاکنون تاریخ تحلیلی از جانب مخالفین آن فتنه نیز نوشته نشده و یا منتشر نگردیده است. تعلیقات شرح حال مؤیّد (ش ۱۴۳۳) و ظهیر (ش ۱۴۶۷) را ملاحظه فرمایید. م.

(۲) آقا سیدمحمد هاشمی کرمانی در مقدمه‌ئی که بر چاپ دوم جلد اول «تاریخ بیداری ایرانیان» نوشته است تاریخ فوت صاحب ترجمه را به بیماری آنفلونزا در اواخر صفر ۱۳۳۷ مطابق آبانماه ۱۲۷۹ و مدفنش را در مزار سید علویه در نزدیکی منزل وی در کرمان قید کرده و گوید از وی سه پسر بنامهای علی و حسین و احمد و یک دختر

باقی ماند. مقدمه یاد شده در چاپهای کامل دو جلدی کتاب نیز هست و برای اطلاع بیشتر سوای آنجا مقدمه مفصّل آقای سعیدی سیرجانی بر جلد دوم و همچنین «تاریخ جراید و مجلات ایران» تألیف مرحوم سیدمحمد صدرهاشمی در ذیل عناوین روزنامه‌های ناظم مفید خواهد بود. ناگفته نماند که بگواهی تقویم سال ۱۲۹۷ هجری شمسی در آن سال: روز آخر آبانماه (برج قوس) مطابق ۱۷ هفدهم صفر ۱۳۳۷ بوده است. م.

☆ (۱۴۵۳ ـ تولد سیدمحمد خلخالی ارمیه‌ئی) ☆

خلخال، چنانکه در«شهداءالفضیله: ۳۷۳» نوشته، شهری است در آذربایجان درمیان کوه‌ها که تاقزوین هفت روز وتا اردبیل دو روز راه می‌باشد.

و سیدمحمد صاحب عنوان فرزند مرحوم سید غفاربن سیدعبداللّه بن سیدمحمد خلخالی است که هرسه نفر پدران مرقوم او از علماء و خود هم ازعلما و فقهاء این عصر بود، و در این سال در قریهٔ هشجین خلخال متولد شده و پس از تحصیل علوم در ارمیه بریاست پرداخت تا هم در آنجا در بعدازظهر روز شنبه نوزدهم ماه رمضان‌المبارک سنه ۱۳۳۶ هزار وسیصد وسی وشش- مطابق ۸ سرطان ماه برجی- بضربت سخت فرقهٔ ارامنه شهید و پس از آن سرش را جدا نمودند. و فرزندش سید عبداللّه بعد از چند سال اعضاء متفرقهٔ او را که در خانهٔ خودش امانةً دفن کرده بودند بقم آورده و در مقبرهٔ شیخان بخاک سپرد، چنانکه در «شهداءالفضیله: ۳۷۳ تا ۳۷۵» نوشته.

☆ (۱۴۵۴ ـ وفات سید محمد یمنی، ره) ☆

وی مؤلف کتاب «مشکوةالنحو» است و در این سال وفات نموده، چنان که در «الذریعه ۶ : ۲۰۱» فرموده (۱)، و مرحوم شیخ موسی بن محمدعلی بن شیخ مراد خراسانی حائری که در حدود (۱۳۳۳) در حائر وفات کرده «شرحی» بر آن نوشته.

[شیخ موسی شوقی]

و شیخ موسی مذکور شاگرد سیدمحمد مرقوم و غیر از شرح مزبور چندین کتاب دیگر نیز تألیف کرده: اول کتاب «البتول‌العذراء» در وصف کیمیاء حمراء، و آن قصیده‌ئی

است که ظاهر الفاظش در مدح حضرت صدیقه طاهره (سلام‌اللّه‌علیها) است، و از قرار شرحی که خود ناظم بر آن نوشته باطنًا در علم کیمیا می‌باشد.

دویم کتاب «بحرالدرر» در تدبیر حجر و کیمیاء احمر. سیم کتاب «البُر غوثیة» که ظاهر الفاظش شکایت از برغوث «یعنی کیک» و باطنًا در علم کیمیا است. چهارم کتاب «الروضة» که مشتمل بر بیست وهشت قصیده است به بیست وهشت قافیه بترتیب حروف تهجی برای هر حرفی یک قصیده. پنجم «شرح مسطور بر البتول‌العذراء». ششم کتاب «صدف‌الدرر» در کیمیا. و او در علم کیمیا ماهر و مردی شاعر بوده و تخلص **شوقی** می‌نموده (۲).

(۱) رجوع به «الذریعه ۲۱ : ۶۳ : ۳۹۶۱» و پی‌گیری شود. م.

(۲) رجوع به «الذریعه ۹ : ۵۴۹ : ۳۰۳۸» شود. شوقی در نسخهٔ اصل «نقباءالبشر: ص ۱۹۲ مصوّره» ترجمهٔ نه سطری بگونهٔ متن دارد. م.

☆ (۱۴۵۵ ـ تولد مدایخ‌نگار، مُنشی تفرشی) ☆

وی محمد ابراهیم بن محمدمهدی و خود از اهل علم و فضل بوده که در این سال ـ چنانکه در «مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ۱ : ۴۳» نوشته ـ متولد شده، و از مبادی عهد شباب با برادر خود میرزا آقای مهندس بتحصیل مقدمات عربی پرداخت و پس از ده سال بمدرسهٔ دارالفنون در آمد و بریاضیات و ألسنهٔ خارجی و نقاشی مشغول شد، و در سنه ۱۳۰۱ در رکاب ناصرالدین شاه بمشهد مقدس رفت و در مراجعت؛ منشی مجدالملک وزیر وظایف و اوقاف گردید و پس از آن ملقب بمدایح نگار شد، و در سنه ۱۳۱۴ بعنوان مستوفی در مشهد مشغول خدمت شد، و چندین کتاب تألیف کرده:

اول «تذکرهٔ انجمن ناصری» در تراجم شعراء. دویم «تذکره قدسیه» هم در تراجم با عکس صاحبان آنها. سیم «تذکره مجدیه» در تراجم. چهارم کتاب «مُلستان» که شرح حال خود را در خاتمهٔ آن نوشته(۱).

و آخر، پس از مدت چهل و پنج سال قمری عمر در سنه ۱۳۲۵ هزار وسیصد وبیست وپنج وفات کرد.

(۱) رجوع فرمایند به «الذریعه ۲۲ : ۲۱۵ : ۶۷۴۷ و ۹ : ۴۴۴ : ۲۵۶۶»، و مقدمهٔ چاپ عکسی «تذکرهٔ انجمن‌ناصری و تذکرهٔ مَجدیّه. تهران ۱۳۶۳ ش». تاریخ (۱۲۹۰) که برای ولادت صاحب عنوان در جلد نهم ذریعه چاپ شده بی‌شبهه نادرست است. م.

☆ (۱۴۵۶ ـ وفات میرزا محمدتقی بن حاج میرزا عبدالله مشهدی، ره) ☆

حاج میرزا عبدالله مشهدی اصلاً از سبزوار و خواهرزادهٔ مرحوم حاج میر سیدمحمد (۱۱۹۸ ج ۱ ش ۴۲) و خود از علما و فقها بوده که در نزد خالوی خود درس خوانده و سپس مدّرِس آستان مبارک و نایب‌الصدر مشهد مقدس گردید، و در سنه ۱۲۳۹ بهفتاد وهشت سالگی وفات کرده و دوازده فرزند بر جا نهاد همه هنرور و دانشمند چنانکه در «مطلع‌الشمس ۲ : ۴۱۷» نوشته، از آن جمله **میرزا حسن** که بمنصب تدریس رسیده.

و دیگر: میرزا محمدتقی صاحب این عنوان که هم از علما و فقها بوده.

در «مطلع‌الشمس ۲ : ۴۲۰» عنوانی دارد برای مولانا محمدتقی و گوید: مولدش بلوک چولائی خانه است از أعمال مشهد، و شاگرد حاجی سیدمحمد علم‌الهدی بوده، و دو «رساله عملیه» کوچک و بزرگ و «رساله‌ئی در علم کلام» تألیف کرده.

و بیک عنوان فاصله، عنوانی دیگر در (ص ۴۲۱) دارد برای میرزا محمدتقی بن میرزا عبدالله و گوید مدرّس آستان رضوی بود و دو «منظومه» یکی در فقه و یکی در نحو از او مانده. و وفات هر دو را در سنه ۱۲۸۰ (این سال) نوشته و هم چنین در «المآثر» در (ص ۱۷۲ و ۱۷۷) دو عنوان برای آنها آورده با قریب بهمین مضامین.

و ما چون مردّد میان تعدّد و اتّحاد آنها بودیم و بهیچ طرف ظنّی نداشتیم آن‌ها را در یک عنوان آوردیم، تا پس از این چه شود.

و نیز در «المآثر: ۲۰۷» عنوانی دارد بنام میرزا **عبدالعلی** بن میرزا محمدتقی بن میرزا عبدالله، و در آن فرماید از علماء بزرگ فنّ تنجیم و بمنجّم‌باشی گری آستان رضوی قرین اعزاز و تکریم است و در اعمال موالید تألیفات نغز دارد، انتهی (۱).

(۱) رجوع به «الکرام البرره : ۲۲۰ : ۴۵۰» و إرجاعات آن شود. م.

☆ (۱۴۵۷ ـ تولد سید محمدرضاء شمس‌الادباء، ره) ☆

وی فرزند مرحوم میرزا سیدمحمد شمس‌الادبا (۱۲۵۳ ج ۴ ص ۱۴۲۰ ش ۸۰۸) و خود از عرفا و شعرا و فضلاء این عصر بود و در این سال متولد شده و علوم ادبیه و حکمت را تحصیل نموده و در شعر سرودن طبعی موزون داشت، و بطوری که در «نابغهٔ علم و عرفان: ۳۴۲» فرموده روزی در مشهد در پای منبر مرحوم حاج‌میرزا حبیب‌اللّه (۱۲۶۶ ج ۶ ص ۱۸۴۲ ش ۱۱۱۰) نشسته بود که ناگهان وی بدون مقدّمه فرمود: **نمی‌دانم چه در پیمانه کردند!** از این سخن مرحوم شمس‌الادبا که قبلاً شور عشق و طلب در سر داشت حالش دیگرگون شد، و چون نام مرحوم حاج‌ملا سلطانعلی جنابدی را شنیده بود بطور ناشناس و با لباس مبدل بگنابد حرکت کرد و بخدمت وی رسید و پس از چند روز راهنمائی شد و بأمر وی لباس سابق خود را پوشید و در مراتب فقر و فنا و سیر و سلوک در آمد و در عین حال با کمال مناعت و وقار رفتار می‌کرد(۱).

تا آخر در روز دوشنبه بیستم ماه جمادی‌الاولی سنه ۱۳۴۹ هزار وسیصد وچهل ونه ـ مطابق ۲۱ مهر ماه باستانی ـ وفات کرده و در شاه‌عبدالعظیم(ع) در مقبرهٔ طاوس‌العرفا دفن شد، چنان‌که در «نامه سخنوران: ۱۰۸» فرموده.

(۱) مرحوم معلم این گونه مطالب را در کتاب خود از کمال ساده لوحی و پلاک ظاهر و زودباوری که مخصوص خودش بود آورده والاّ اینجانب گواهی میدهم که معتقدات دینی و مذهبی آن مرحوم صحیح بود، واللّه‌العاصم. م.

☆ (۱۴۵۸ ـ وفات مرحوم حاج سیدمحمد شفیع جاپلقی، اعلی‌اللّه مقامه) ☆

وی فرزند مرحوم سید علی‌اکبر موسوی و خود از بزرگان علما و فقها بوده و در علوم معقول و منقول و حدیث و رجال براعتی تمام داشته، و در «المآثر: ۱۴۸ و ۱۴۹» شرحی کامل در بزرگواری او نگاشته، و او از نژاد سید نظام‌الدین احمد است که آن سید نظام‌الدین بطن ششم از اولاد حضرت کاظم(ع) و صاحب مزار معروف بامامزاده قاسم در نزدیکی بروجرد می‌باشد.

و مرحوم حاجی سیدمحمد شفیع اصلاً از جاپلق و ساکن بروجرد و بنصّ «قصص‌العلما: ۹۱» شاگرد شریف‌العلما بوده (۱)، و کتب چندی تألیف کرده از آن جمله:

اول: کتاب «الاصول الکربلائیّة» در اصول فقه که آنرا در کربلا تألیف نموده و فرزندش حاجی سید علی‌اکبر إلحاقاتی بر آن افزوده.

دویم: کتاب «الروضة‌البهیّة» در اجازهٔ شفیعیّه (۲)، که آن را در اجازه برای دو فرزندش حاجی سیدعلی‌اکبر و حاجی سیدعلی‌اصغر تألیف کرده و مانند «لؤلؤة‌البحرین» احوال جماعتی از علما را در آن آورده، انجام تألیف آن: ماه رمضان سنه ۱۲۷۸.

و در این سال در بروجرد وفات نموده، و فرزندانی از او ماند:

اوّل مرحوم حاج سیدعلی‌اکبر که در سال (۱۲۸۲ ش ۱۵۲۵) بیاید. دویم مرحوم حاجی سیدعلی اصغر که در (۱۳۱۳) بیاید. سیّم دختری که فرزند او حاج‌آقا رضا ابن مرحوم حاجی سیدعلیمحمدبروجردی بوده و در «الذریعه ۵ ش ۲۸۵» ذکری‌ازاو نموده.

(۱) صاحب «نخبة‌المقال ۲۳۳» در احوال حاج ملا احمد نراقی (رحمة‌اللّه علیهما) فرماید: «و قرأ علیه سیّدنا الأجلّ السیدمحمد شفیع‌الموسوی دام‌ظله»، و در خاتمه «مستدرک‌الوسائل ۳ : ۳۹۹» نیز بصاحب عنوان و یکی از طرق روایتش اشارتی شده است. برای آگاهی بیشتر از احوال آن مرحوم رجوع فرمایند به «تاریخ بروجرد ۲ : ۴۰۲ـ۴۲۷».

در اینجا مطلب مهم دیگری را بمناسبت یادآور شویم، و آن اینکه دانشمند گرامی آقای مولانای بروجردی در همان «تاریخ بروجرد ۲ : ۳۸۵ ببعد» شرح حال آیة‌اللّه حاج‌آقا منیر اصفهانی و خاندانشان را نوشته‌اند، و چون بموقع خود (ص ۱۹۲۱ ج ۶ مکارم) از تذکر این مطلب غفلت شد، اینک گوییم که: جناب ایشان را بهنگام نقل عبارت ناشیانه و مغلوط «اعیان‌الشیعه ۴۸ : ۱۲۰» لغزشی رخ داده و ضمیر [و عن خاله] را که متعلق بمرحوم آیة‌اللّه حاج شیخ محمدباقر (نیای اعلای مادری راقم این سطور و مذکور در ج ۳ : ۱۰۰۷ مکارم) است راجع بمرحوم حاج آقا منیر دانسته و حاج‌آقا منیر را که هفت سال پس از فوت مرحوم شیخ‌حسن کاشف‌الغطاء (ج ۱ ص ۱۲۱) متولد شده مجاز از او (یعنی شیخ حسن) دانسته و باضافه این نتیجه ناصواب را نیز گرفته

و گفته‌اند که: «از عبارت اعیان‌الشیعه استفاده می‌شود که مادر آقا منیرالدین از دختران شیخ جعفر کاشف‌الغطاء بوده است»!

حاشا و کلاّ! اسامی دختران گرامی جدّنا الأمجد الأعلی مرحوم کاشف‌الغطاء و اسامی همسران معظّمشان همگی مشخّص و معلوم است و هیچیک مادر حاج آقا منیرالدین نبوده‌اند، و آنچه در میان بازماندگان ایشان در اصفهان گفته می‌شود اینست که مادر آنمرحوم دخترخالهٔ پدرش بوده و زوجهٔاَش دختر مرحوم شیخ جعفر ابن آخوند ملاعلی نوری مشهور. شاید مرحوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه در «مجموعهٔ» خود که نسخه آن (بشماره ۱۲۹۳ طباطبائی ۳۱۹۹۶) در کتابخانه مجلس تهران محفوظ و رساله چهارمش در بیان احوال پدر مرحوم حاج آقا منیرالدین است مادر ایشان را نیز مشخص کرده باشد، واللّه‌العالم. م.

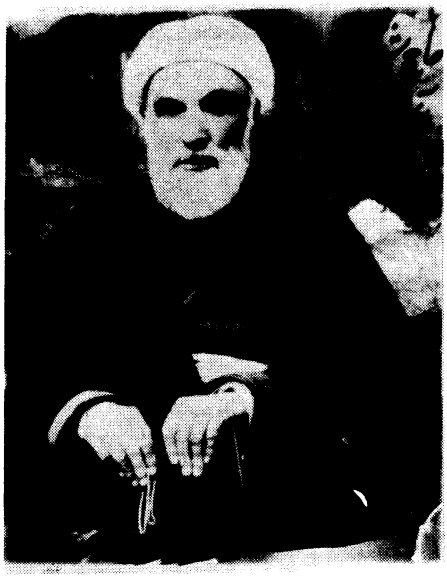
(۲) کتاب «الروضة البهیة» در حقیقت همان «لؤلؤةالبحرین» معروف است که مرحوم حاج‌سید شفیع بدون اعمال کمترین دقتی عین عبارات مغلوط نسخه چاپ سنگی آن کتاب را آورده و مطالب اندکی نیز از خود افزوده است، و برای آگاهی بیشتر از احوال آن مرحوم رجوع فرمایند بکتاب «مصفّی‌المَقال: ۱۹۵» و «الکرام‌البرره: ۶۲۵: ۱۱۲۶». م.

☆ (۱۴۵۹ ـ تولد حاجی شیخ مرتضی آشتیانی مشهدی) ☆

مرحوم حاجی شیخ مرتضی (۱) فرزند حاج‌میرزامحمد حسن آشتیانی است (۱۳۱۹).

وی از اعاظم علما و فقهاء این عصر بود، و شرح احوالش در شماره ۶۲۰۷ «روزنامه اطلاعات» صادره در ۲۶ ذی‌الحجه ۱۳۶۵ پس از گراور عکس او بطوری نوشته که با اندک تغییری چنین می‌شود که:

او در این سال(۲) در نجف متولد شده و در تهران علوم معقول و منقول را در نزد پدر بزرگوار و حکمت را در نزد میرزا ابوالحسن جلوه درس خواند، و پس از آن برای تکمیل بعتبات رفت و آنجا در محضر درس میرزا حسن یزدی ـ در روزنامه چنین است و ظاهرًا غلط و باید میرزای شیرازی باشد ـ و میرزای رشتی حاضر شده تا بدرجهٔ اجتهاد



نائل و از وجوه علما و فقهاء بزرگ گردید و بترویج شرع شریف و اداء تکلیف پرداخت، و زمانی در نجف و چندی در تهران و مدتی در مشهد بتدریس اشتغال ورزید. و بالاخره در سنه ۱۳۱۷ بتهران رفت و در مدرسهٔ خان مروی ـ که تولیت آن طبق وقف‌نامه با أعلم علماء تهران بود ـ بتشکیل حوزهٔ علمیه و سرپرستی طلاب همّت گماشت. و پس از چندی که آوازه مشروطه‌خواهی بلند شد در آن شرکت نموده و با علما بقم مهاجرت فرمود. و هم‌چنین در استبداد صغیر محمدعلی شاه در شاه‌عبدالعظیم(ع) متحصن شد. و بعد از آن که اوضاع سیاسی ایران تغییر کرد حاجی شیخ مرتضی از تهران بمشهد رفت و در آنجا ریاستی مهم بهم رسانید و از معاریف علما و رجال آن گردید و بتدریس و ترویج اشتغال ورزید.

و در سنه ۱۳۵۴ که غائله کشف حجاب در مشهد رخ داد وی بضدیّت با دولت وقت متّهم شده و بتهران تبعید گردید. و در شعبان سنه ۱۳۶۰ که پادشاه پهلوی معزول شد مجدداً بمشهد رفت و بخدمات علمی خود پرداخت. تا در این اواخر بضعف مزاج و بیماری مبتلا شد، و در دوشنبه بیست وسیم ماه ذی‌الحجةالحرام این سال هزار و سیصد وشصت وپنج ـ مطابق ۲۷ آبان ماه باستانی ـ هم در آن شهر شریف وفات کرد(۳)، و چنان که در «فهرست کتابخانه رضویه ۵: ۲۶۸ در پاورقی» نوشته در دارالسعادهٔ مبارکه دفن شد، و در تهران و غیره مجالس ترحیم عدیده برای وی برپا داشتند.

و او روایت می‌کند از پدر خود، چنان که آقای همائی در اجازه شیخ حسین آل محفوظ نوشته. و روایت می‌کنند از او چند نفر: اول آقای همائی مرقوم. دویم **حاج‌میرزا حسن اشرف‌الواعظین** ابن سیدمحمد حسینی یزدی آل‌طه، که از معاریف و أجلهٔ اهل وعظ و منبر و علم و ادب و اطلاع و تتبع و تحقیق است، و در حدود سال ۱۳۱۷ چنان‌که در «فهرست» مذکور (جلد و صفحه مرقوم) نوشته در مشهد متولد شده و از صاحب عنوان و حاج شیخ محمدباقر بیرجندی و حاج‌شیخ عباس قمی روایت نموده و چندین کتاب تألیف فرموده: اول کتاب «جواهرالکلام» در وقایع ایام. دویم کتاب «دررالسنیّه» در مواعظ عددیّه، ده باب هر بابی شامل مواعظ مرتّبه بر عدد آن باب، انجام تألیف آن ۲شنبه ۱۰ صفر سنه ۱۳۴۹(۴).

و بهرحال، فرزند بزرگوار صاحب عنوان **میرزا محمود** از علماء و بموجب مسطورات «آینهٔ دانشوران: ۱۵۱» شاگرد حاجی شیخ عبدالکریم یزدی(ره) است(۵).

و دیگر فرزندان وی: **حاج میرزا ابراهیم و میرزا اسمعیل** نیز از اهل علم و ادب‌اند، چنان‌که از شماره ۳۱ سال اول «روزنامهٔ صدای مردم» برمی‌آید، و تاریخ وفات پدرشان ـ صاحب ترجمه ـ هم از آن‌جا نقل شد(۶).

و میرزا اسمعیل بطوری که در «سخنوران نامی معاصر ۱ : ۱۳۲» نوشته از اهل شعر و ادب، و نقّاشی زبردست است و تخلص **شعله** می‌نماید و در حدود (۱۳۰۹ یا ۱۰) در طهران متولد شده(۷) و هم آنجا علوم مقدماتی را فرا گرفت و برای تکمیل بدارالفنون در آمد و بصنعت نقاشی گرائید و در نزد کمال‌الملک (۱۲۶۴ ج ۵ ص ۱۷۴۵ ش ۱۰۵۷) آنرا بدرجهٔ اعلی رسانید، و در سنه ۱۳۳۴ بدریافت دیپلم نائل گردید، و در حدود (۱۳۴۸ یا ۴۹) باروپا رفت و بازگشت، و چندین کتاب تألیف کرد:

اول «اختراع الفباء» برای خط فارسی. دویم تحشیه و تصحیح «دیوان منوچهری» و احوال ممدوحین و شعراء مذکور در آن. سیم ترجمه و تألیف دورهٔ مفصلی از «مناظر و مَرایای عملی». چهارم «منتخباتی از دواوین باباطاهر و خیام و حافظ و صائب». پنجم «سفرنامه اروپا». و اینک این اشعار از او نوشته شد:

دور شو از مردم زمانه که اینان / دور ز مردیّ و مردمی و تمیزاند
تا که بزرگی و جاه و سیم و زرت هست / پیش تو کمتر زهر غلام و کنیزاند
و ر زبلائی بسویشان بگریزی / از تو چونان که از بلا، بگریزند
گاه عمل هیچ نیستند گه حرف / بی همه چیزان نکرده خود همه چیزاند
گر که زپا افتی از تو دست بدارند / جز پی سرکوبیت ز جای نخیزند
گر بدهی جمله نان سفرهٔ خود را / نان بستانند و آبروت بریزند

دنیا چون لاشه است و مردم دنیا
در سر آن چون سگان بجنگ و ستیزند

(۱) مرحوم علاّمهٔ طهرانی در «نقباءالبشر: ص ۷۹ مصوّرهٔ نسخه اصل» چند سطری دربارهٔ صاحب عنوان نوشته‌اند که در اینجا نقل می‌کنیم:

«الشیخ العالم الجلیل والفقیه الماهر النبیل الحاج شیخ مرتضی بن العلاّمة الأجلّ الحاجّ میرزا محمد حسن الآشتیانی، نزیل طهران. کان فی‌النجف سنین متلمذًا علی شیخنا العلاّمة الحاج میرزا محمد حسین الطهرانی و رجع الی طهران حدود سنة ۱۳۱۶ و صار مرجعًا في حیٰوة والده وتمّت له المرجعیّة بعده و انتقلت إلیه الموقوفات الّتی کانت بید والده العلاّمة، مثل تولیة المدرسة الفخریّة المعروفة بمدرسة المروي. أدام اللّه تسدیده. ثمّ جاورالمشهد الرضوي فی حدود سنة ۱۳۳۳ إلی أن توفي بها»، انتهی.

برای آگاهی بیشتر از احوال آن مرحوم و دیگر رجال خاندان آشتیانی این کتابها معرّفی می‌شوند:

۱ـ «چهارده رسالهٔ فارسی، یادبود نهمین سال رحلت آیة‌اللّه حاج میرزا احمد آشتیانی» چاپ قم ۱۴۰۳. ۲ـ «فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مدرسهٔ مروی طهران: ۳۲ـ۵۰» چاپ قم ۱۳۷۱ ش. ۳ـ «مؤلّفین مشار» براهنمایی عنوان آشتیانی. ۴ـ اوائل جلد سوم «گنجینهٔ دانشمندان». م.

(۲) این که مؤلّف تولّد صاحب عنوان را در این سال (۱۲۸۰) نوشته‌اند مستنَد بروزنامهٔ یادشدهٔ در متن است، «گلزار معانی: ۱۶» نیز همین سال (۱۲۸۰) را آورده و بدون روز و ماه. امّا در «مقدّمهٔ ۱۴ رسالهٔ فارسی» آنرا یک شب پس از فوت مرحوم شیخ انصاری نوشته‌اند و در «گنجینهٔ دانشمندان ۷ : ۱۹۵ گوید: «روز وفات علاّمهٔ انصاری». إرتحال مرحوم شیخ «چنان که در (ج ۲ ش ۲۰۰) گذشت و در سال آتی هم بیاید» در نیمه شب شنبه ۱۸ ج ۲ (۱۲۸۱) در نجف اشرف بوده است. مرحوم استاد

همایی نیز اشاره بداستان کرامت‌آمیز ولادت آشتیانی بپیش‌گویی و نام‌گزاری مرحوم شیخ انصاری قبل از ولادت او نموده و گوید که آن داستان میان خاندان محترم آشتیانی معروف است: «دیوان سنا: ۱۷۰» :

حسَن، پس نَجل پاک او سمیّ شیخ انصاری که از نور کرامت گشت تابان کوکب فالش
غریق رحمت حقّ باد کز نقل روایتها مرا خطّ اجازت داد طبع فیض مِفضالش

پس باید ضبط روزنامهٔ مأخذ را اشتباه تلقّی کرد و جای این شرح حال را در سال آتی (۱۲۸۱) درست دانست، واللّه‌العالم.

ناگفته نگذاریم که یک مقالهٔ محقّقانه دربارهٔ حدیث شریف «نیّة‌المؤمن خیرٌ من عمله» بخطّ خود صاحب عنوان در کتاب «گلزار معانی: ۱۷-۲۰ ط ۲» چاپ شده و مغتنَم است. م.

(۳) در «یادداشتهای قزوینی ۸ : ۲۴۴» تاریخ فوت را مستفاد از جرایـد، یک روز دیرتر نوشته است، و گویـااز آن یـا از جرائـد در «گـلزار معـانی: ۱۶» و در هـر دو «۸/۲۸ = ۲۴ حجّه» است، مؤلّف «گنجینه ۷ : ۹۵» نیز «۲۴ حجّه» نوشته‌اند. م.

(۴) رجوع به «فهرست مؤلفین کتب چاپی ۲ : ۶۲۸» شود. یکنفر دیگر از راویـان صاحب عنوان، مرحوم شیخ محمدتقی همدانی نجفی است که در (۱۲۸۲ ش ۱۵۲۷) بیاید. م.

(۵) نقل از روزنامه «اطلاعات ۴شنبه ۲۸ قعدهٔ ۱۴۰۰ مطـابق ۱۶ مـهر ۱۳۵۹ ص ۲» باختصار:

«ساعت ۹ صبح امروز جنازهٔ فقید سعید حـضرت آیت‌اللّـه‌العـظمی مـیرزا مـحمود آشتیانی «قدس سرّه» که در سن ۹۸ سالگی دعوت حقّ را لبّیک گفت از محلّ امامزاده سیّد نصرالدین در خیابان خیّام تشییع شد .... تا برای دفن بمشهد مقدس منتقل گردد.... فقید سعید صاحب تألیفات گوناگون میباشد که از جملهٔ آنها «کتاب صلوة» «اجاره» «کتاب نکاح» و تقریرات همان بحثهای مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی است». م.

(۶) یکی از دختران صاحب عنوان زوجه مرحوم حاج سیدعلی‌اکبر طباطبائی فشارکی (ج ۴ ص ۱۴۳۷) است، و مرحوم حاج سیدعباس برادر حاج سیدعلی‌اکبر مذکور نیز داماد مرحوم حاج‌میرزا احمد آشتیانی برادر صاحب عنوان بوده است و بـموجب اعـلان مندرج در «روزنامه اطلاعات ۲۳ ج ۱/ ۱۴۰۰» مجلس ختم اقدس الشـریعه آشتیـانی زوجه مرحوم حاج سیدعباس در پنجشنبه ۲۴ در مساجد تهران برگزار شده است.

در اینجا اضافه و استدراک می‌کنیم که برای شرح حال مرحوم سید استاد «فشارکی» رجوع بکتابهای «الکلام یجرّ الکلام ۱ : ۵۴» «دانشمندان و بزرگان اصفهان ۱۶۵» «گنجینه دانشمندان ۴ : ۵۱۲ و ۶ : ۱۰۶» مفید است. م.

(۷) در تنها مقاله خوبی که راجع به استاد بی‌بدیل میرزا اسمعیل در مجله «هنر و مردم ش ۹۴ مرداد ۴۹» با تصویر خود او و چند اثر گرانبهایش چاپ شده است- همانند «گلزار معانی: ۳۷۱ ط ۲»- تاریخ تولد او را بسال ۱۲۷۱ ش نوشته‌اند که با ضبط مکارم مطابق است، و پس از نقل آخرین اثر منظوم او که در بیمارستان سروده، مقاله این‌چنین ختم شده است: «مرگ استاد در ۷۸ سالگی و با ۵۰ سال زندگی با فکر و هنر در بیمارستان اتفاق افتاد، علت مرگ بیماری قلبی بود، و برای جامعه ایران تأسف عمیقی بجا گذاشت» انتهی.

مجلّه «وحید، ش ۷۷» نیز در صفحه داخل جلد و در زیر عکس شعله ۱۲ سطر درباره او نوشته و وفاتش را در دهه اول اردیبهشت ۱۳۴۹ قید کرده، و در «گلزار معانی: ۳۷۱» همچنان زیر عکس نوشته‌اند: «ولادت ۱۲۷۱ ش در طهران، وفات روز چهارشنبه نهم اردیبهشت ۱۳۴۹، مدفن: مقبرهٔ خانوادگی واقع در صحن اصلی حضرت عبدالعظیم». چهارشنبه یادشده بیست ودوم ماه صفر یکهزار وسیصد ونود تمام بوده است.

مرحوم استاد سید کریم امیری در مقدّمهٔ دیوان أشعارش «دیوان امیری فیروزکوهی ۱: ۴۳» شرح موجزی از احوال شعله نگاشته و او را ستوده، و در همان جلد (ص ۴۷۷-۴۸۱) چگامهٔ بلندی که بسال ۱۳۴۶ ش در وصفش سروده آورده، و باز در همان جلد (ص ۴۰۶-۴۰۸) قطعهٔ دیگری است که در پائیز ۱۳۴۹ در رثای آن مرحوم گفته، و إیضاف را در هر سه موضع حقّ کمالِ دوستی با شعله را بخوبی أدا نموده است.

دانشمند گرانمایه امیری از نوادر روزگار خود بود و با دوست صمیم و همسایه هم‌پیمان قدیمش یعنی عالم فرزانه حکیم جلیل مولانا الحاج میرزا خلیل کمره‌یی، هر دو بفاصلهٔ چند ساعتی در روز پنجشنبه نیمه محرّم ۱۴۰۵ برحمت ایزدی پیوستند و، نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند!

استاد بزرگ دیگر «همایی اصفهانی» که در جمعه شب ششم ماه رمضان ۱۴۰۰ تمام وفات یافت، همچنان رثای یازده بیتی در سوک شعله سروده و گفته است: «تاریخ وفات مرحوم خلدآشیان جنّت مکان، آیت حُسن خلق و ادب، استاد فاضل نقّاش سخنگوی سخندان آقا میرزا اسمعیل آشتیانی استاد دانشگاه طهران...». و این است دو بیت تاریخ از

«دیوان سنا : ۱۷۱»:

چواسماعیل نجل مرتضای آشتیانی را که‌درکاخ هنرزیبنده باشد نقش و تمثالش
أجل‌بستر‌ددرماه‌صفرنقش‌بهین‌صورت «أجل‌بستر‌ده‌نقش‌پاک‌اسماعیل»شدسالش

در پایان این تعلیقه اشاره کنیم که اشتغال و اشتهار شعله به هنر نقّاشی ـ که حاصل آن یکصد اثر بسیار ممتاز است ـ بتقریب، سایر کمالات علمی و ادبی او را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود، و نمونه نثر و نظم و خط و ربط آن مرحوم مقالتی است در شرح حال استادش کمال‌المُلک غفاری که در (۲۸/۱۱/۱۴ ش) نوشته و عین دستخط او در کتاب «گلزار معانی ۳۷۲ـ۳۸۳» چاپ شده است..م.

☆ (۱۴۶۰ ـ وفات وپکی، مستشرق آلمانی) ☆

وپکی از جملهٔ معارف خاورشناسان و از اهل لیپزیک آلمان بوده و در علوم ریاضی عربی تخصّصی تمام داشته و چندین کتاب از این مقوله ترجمه و طبع کرده، از آن جمله «تلخیص کتاب جبر و مقابله فخری» تألیف کرخی که آن را با مقدمه‌ئی در جبر و مقابلهٔ عرب طبع و منتشر نموده، و در این سال بجوانی وفات کرده (۱).

(۱) نامش در عربی فبکه، و بلاتین Wopcke Franz، و چنانکه از «فرهنگ خاورشناسان : ۳۵۲ ط ۲» و «المستشرقون ۲ : ۶۹۸» مستفاد می‌شود وی بسال ۱۸۲۶ م (۱۲۴۱ـ۱۲۴۲ ق) در یکی از دیهات لیپزیک متولّد و در ۱۸۶۴ م (که آغازش از ماه شعبان ۱۲۸۰ بوده) درگذشته و آثار علمی متعددی را در پاریس منتشر نموده است، از جمله کتاب «خلاصة‌الحساب» تألیف مرحوم شیخ بهاءالدین عاملی. برای اطلاع بیشتر، دو مأخذ یادشده مفید است. م.

سنه ۱۲۸۱ قمری مطابق سنه ۱۲۴۳ شمسی
۲ شنبه غرّهٔ محرم‌الحرام (...) جوزا ماه بُرجی

☆ (۱۴۶۱ ـ تولد مرحوم ادیب سودائی دستگردی، ره) ☆

وی مرحوم حاجی میرزا عبدالکریم ابن ملاّعبدالرزاق، از اهل قریه دستگرد خیارِ بلوکِ جی اصفهان، و خود از شعراء و اهل علم و ادب و ملقب به **ناظم‌السهیلی** و معروف به ادیب بود، و در شعر تخلّص **سودائی** می‌نمود.

مرحوم ادیب در آغاز این سال ـ چنانکه در «نامه سخنوران : ۸۳» فرموده ـ در دستگرد متولد شده، و چندین کتاب بنظم و نثر تألیف کرده، از آن جمله: کتاب «ترجمة‌الدرر» در ترجمهٔ کلمات قصار حضرت امیر علیه‌السلام، ده هزار بیت.

و در سنه ۱۳۵۲ هزار وسیصد وپنجاه ودو وفات کرد و در قبرستان دَستگرد دفن شد.

و فرزندش میرزا ابراهیم طبیبی نیکو

ادیب اریب بارع



سودائی دستگردی اصفهانی

«عکس از مجلّه ارمغان ۱۳ : ۷ : ۵۰۰»

است و شعر هم می‌گوید و تخلص انواری می‌کند.

و خود صاحب عنوان از آقا میرزا محمدباقر چهارسوئی اجازت روایت دارد. و در «تذکرةالقبور، چاپ دویم: ۹۹ در پاورقی» وفاتش را در سنه ۱۳۵۳ نوشته(۱).

(۱) ۱۳۵۳ غلط چاپی است و آفت از اشتباه در أرقام است بهنگام حروفچینی، زیرا نویسنده گرامی آن پاورقی، خود در «تذکره شعرای معاصر اصفهان: ۲۵۰» و «دانشمندان: ۳۱۷» در شرح حال سودائی همان ۱۳۵۲ را آورده‌اند، در «الذریعه ۹:۴۷۵:۲۶۹۵» و هر دو چاپ «فرهنگ سخنوران» هم اگرچه سند دیگری نداشته‌اند اما مختارشان همان (۱۳۵۲) می‌باشد، و معتبرتر از همهٔ مدارک همانا عکس لوح قبر خود سودائی است که در مقدمه «گلزار» چاپ شده و تاریخ در آنجا «فی شهر ربیع‌الاول ۱۳۵۲» خوانده می‌شود. در «نامه سخنوران: ۱۶۴» نیز که گویا مأخذ مرحوم معلّم هم باشد گوید: «سودائی در ۱۳۵۲ مرحوم شده‌اند».

با این همه جای بسی شگفتی است که در مقدمهٔ سه کتاب مطبوع سودائی تاریخ فوت- باز بأرقام- ۱۳۵۱ است، و ما بهنگام چاپ این شرح حال از برخی بازماندگان محترم آن مرحوم در این خصوص پرسش کردیم، امّا پاسخی بدست نیامد. و اینک معرّفی آن سه کتاب:

اول: «گلزار» باین خصوصیّات: روی جلد: «دیوان گلزار و چند قصیده از سودائی دستگردی، باهتمام دکتر ابراهیم انواری». صفحهٔ عنوان: «مجموعه کامل کتاب گلزار با چند قصیده از مرحوم سودائی، انواری دستگردی اصفهانی، شرکت چاپ میهن، لاله‌زار، کوچه باربد». تاریخ پایان چاپ: اواخر سال ۱۳۳۶ ش. مقدمه «۱۶ صفحه» در کلیّات و شرح حال سودائی بامضاء «سیدعلی نوربخش آزاد» و چند تصویر، و أبیاتی از دکتر ابراهیم انواری. أشعار سودائی در مدح و منقبت و مراثی ۳۲ صفحه. غزلیات سودائی ۲۸۲ صفحه. أشعار عربی تا ۲۹۷. چند رباعی تا ۲۹۹. تا اینجا کتاب زیر نظر دکتر ابراهیم انواری بچاپ رسیده و بشرحی که فرزندش مهندس حسین انواری در ص ۳۰۰ نوشته دکتر ابراهیم در دهم بهمن همان سال «مطابق پنجشنبه نهم ماه رجب ۱۳۷۷» وفات یافته، سپس چند مرثیه و ماده تاریخ است برای آنمرحوم و سپاسگزاری از آقا سیدعلی نوربخش، و در آخر، ۷ صفحه غلطنامه کتاب. «نوربخش در ۱۳۰۶ متولد و در ۱۴۰۲ وفات یافت».

مهندس حسین انواری در «۶۷/۱۱/۲۱» نسخه‌یی از گلزار را بنگارنده این

تعلیقات اهداء نمود و پس از چندی بعارضه سکته در روز سه‌شنبه سوم ربیع یکم ۱۴۱۱ «۶۹/۸/۱» در اصفهان وفات یافت.

دوم: در سال (۱۳۵۷ ش) بهمّت والای یکی دیگر از فرزندان مرحوم دکتر ابراهیم «دیوان قصائد و مراثی، اثر طبع مرحوم سودائی دستگردی» که تمام آن در مدائح و مراثی حضرات اهل‌بیت معصومین علیهم‌السلام است در ۳۳۵ صفحه بخط نستعلیق جلیّ و خوب ناظم در تهران تکثیر شد و مقدّمه نوربخش بر «گلزار» نیز با اندکی تغییر و بانضمام رثای دکتر ابراهیم در آغاز افزوده گردید.

سوم: مرحوم مهندس حسین انواری در این اواخر بر چاپ «انوار سهیلی منظوم» و مقدمة الطبع آن همّت گماشت، و شرح حال سودائی را از اصل مکارم و برخی یادداشتهای دیگر از راقم این سطور تحصیل نمود، متأسفانه در حین اشتغال بدان مهمّ اجل موعودش گریبان گرفت و تکمیل آن خدمت بدست فرزندان گرامی و چند تن از فضلای خاندان و دوستانشان حوالت یافت، تا در همین ایّام که پائیز ۱۳۷۱ ش است مجموع مقدّمه‌ها و أصل کتاب و ضمایم آن با عنوان «انوار سهیلی، اثر منظوم... سودائی» در ۸۷۲ صفحه منتشر گردید. در مقدّمه این کتاب سخن دینشاه ایرانی را از سخنورانش که بسال ۱۳۱۳ ش در شهر بمبئی چاپ شده آورده‌اند که او تولّد سودائی را در (۱۲۷۰) ضبط کرده، و در مقدمهٔ یاد شده نه در خصوص این اشتباه و نه در باب اختلاف در تاریخ وفات آن مرحوم توضیحی داده نشده است. برخی اغلاط چاپی و غیره نیز در مقدمه‌ها و ضمائم دیده می‌شود.

اینک مطلب باقی‌مانده و خواندنی درباره صاحب عنوان را از «مجلّه ارمغان، سال ۲ ش ۷ ص ۳۵» که بسال «۱۳۴۰ ق ۱۳۰۰ ش» بقلم خود حسن وحید دستگردی مؤسس و مدیر مجلّه نوشته شده و در مقدمات کتب سه‌گانه دیده نمی‌شود نقل می‌کنیم:

«**سودائی دستگردی**» اسم شریفش حاجی ملّاعبدالکریم و تخلّصش سودائی است. این شاعر دانشور تاکنون که قریب شصت مرحله از مراحل زندگانی را طیّ کرده همواره با فقر توأم و با قناعت و مناعت همدم بوده، در آغاز جوانی با نهایت تنگدستی بتحصیل علوم عربیّه و ادبیّه در مدارس اصفهان مشغول شده و از راه کتابت معیشت خود را فراهم می‌داشته، با اینحال در فاصلهٔ چهار سال، بیش از بیست سالِ دیگران، تحصیلات خود را ترقّی داده علم و ادب و حکمت آموخت. سودائی، چنانچه شیوهٔ روحانیّین دهات است، در قریهٔ دستگرد گاهگاه افتتاح مکتبخانه نموده و بتعلیم اطفال روزگار می‌گذرانید

و نگارنده (یعنی حسن وحید) تحصیلات فارسی و مقدمات صرف و نحو را تا سنّ ۱۲ سال در خدمت این استاد معظّم تکمیل نموده... باری سودائی با آنکه در طیّ دوره زندگی همواره دچار سختی معیشت بوده و هست بوظیفهٔ شاعری خود کاملاً رفتار نموده کتب بسیار تألیف کرده و دیوان اشعار او اکنون بر بیستهزار بیت بالغ می‌شود».

سپس یک غزل و دو قطعه از آن مرحوم آورده که یکی از آن دو قطعه اینست:

راحت و عشرت و فراغت دل نشود جمع با جهان داری
روغن کنجد ار ببینی صاف یاد آور ز سنگ عصّاری

و بیت دوم مضمون این شعر عربی است که وصف‌الحال تعلیقات مکارم‌الاثار نیز هست. م:

یَری الناس دُهنًا في قَواريرَ صافيا و لم يَدرِ ما يجري على رأس سِمسم

☆ (۱۴۶۲ ـ وفات مرحوم شیخ محمدحسین قزوینی، ره) ☆

وی فرزند مرحوم علی «یا عباس‌علی» طالقانی، و خود از فحول علماء و مشاهیر فقهاء و ساکن کربلاءِ معلّی، و چنانکه در «فوائدالرضویه : ۵۲۱» نوشته شاگرد صاحب «ضوابط» و صاحب «جواهر» و شیخ انصاری بوده، و کتب چندی تألیف نموده، از آن جمله: اول کتاب «بدایع‌الاصول» در اصول. دویم کتاب «نتیجة البدایع» در شرح «شرایع» در چند جلد. سیم «رسائلی در منطق».

و در پنج‌شنبه چهارم ماه محرم‌الحرام این سال ـ مطابق (...) جوزاماه برجی ـ در کربلاء در شصت وسه سالگی وفات کرد و هم در آنجا در صحن کوچک در مقبره رکن‌الدوله، نزد قبر صاحب «ضوابط» استاد مرقوم خود دفن شد، چنانکه در جلد سیم «الذریعه» در ضمن «بدایع‌الاصول» فرموده.

و این همان است که در «المآثر: ۱۵۶» او را عنوان کرده و گوید: «نزیل حائرِ شریف و از فحول مجتهدین عصر و کبراء فقهاء زمان بود و بمزید اشتهار و ریاست عظمی امتیاز کلّی داشت»، و بعد از آن از تاریخ فوت او اظهار بی‌اطلاعی نموده.

و هم در «الذریعه» فرموده که فرزندش شیخ موسی از جملهٔ علماء بوده، انتهی.

[میرزا آقای قزوینی حائری]

و هم‌چنین خواهرزاده‌اش میرزا ابوتراب معروف به میرزا آقای قزوینی حائری از جملهٔ علماء و شاگرد صاحب «ضوابط» بوده، و ظاهرًا همان باشد که وی را در «المآثر: ۱۵۱» بعنوان حاج سید ابوتراب ذکر کرده و گوید: «از اجلّهٔ مجتهدین بود و محکمهٔ عامر داشت» انتهی، و این میرزا آقای مورد بحث ما که خواهرزادهٔ صاحب عنوان است کتب چندی تألیف نموده، از آن جمله: اول «تقریرات درس» استاد مرقومش در دو جلد: ۱ـ در قضاء، انجام آن سنه ۱۲۵۵. ۲ـ دربیع، انجام آن سنه ۱۲۶۰. دویم: «شرحی بر درّه بحرالعلوم» در نهایت بسط و بزرگی. و روایت می‌کند از او مرحوم میرزا جعفر طباطبائی کربلائی (ج ۵ سال ۱۲۵۸ ش ۹۱۶) که در سنه ۱۲۹۲ باو اجازه داده، و پس از آن قبل از ۱۳۰۰ وفات نموده، چنانکه این همه نیز مستفاد از جلد چهارم «الذریعه» می‌باشد در شماره (۱۶۰۶)، و در (ج ۱ شماره‌های ۶۳۶ و ۶۳۷) شرحی درباره وی نوشته بمفاد اینکه: او شیخ ابوتراب قزوینی حایری مدعوّ بمیرزا آقا بوده و از چندین نفر، مانند شیخ حسن‌بن شیخ جعفر و صاحب «جواهر» و حاج ملا اسدالله بروجردی و شیخ انصاری روایت نموده، و چند نفر از او روایت کرده‌اند: ۱ـ میرزا محمدباقربن زین‌العابدین‌بن حسین‌بن علی یزدی که تاریخ اجازه‌اش برای او ۲۳ ج ۲ـ۱۲۷۹ است. ۲ـ میرزا جعفر مذکور، انتهی (۱).

(۱) شرح حال صاحب عنوان و خواهرزاده یاد شده او در «الکرام البررة، شماره‌های ۸۲۶ و ۴۸» مذکور است. م.

☆ (۱۴۶۳ ـ تولد محمود میرزای پروانه قاجار) ☆

وی فرزند سبکتکین میرزای قاجاز است که در (۱۲۱۴ ش ۱۹۷) گذشت. محمود میرزا از جملهٔ شعراء و مردی نیک‌سیرت بوده، و در یکشنبه بیست و یکم ماه محرم‌الحرام این سال ـ مطابق (...) سرطان ماه برجی ـ متولد شده، و پس از تحصیل کمالات در شعرگویی به مدیحه‌سرائی ائمه علیهم‌السلام پرداخت و تخلص پروانه نمود، و بعد از مدت شصت و هفت سال و یازده ماه قمری و بیست روز عمر، در دوشنبه

یازدهم ماه‌محرم‌الحرام سنه ۱۳۴۹ هزار و سیصد و چهل و نه- مطابق ۱۹ خرداد ماه باستانی- در تهران وفات کرد (۱).

(۱) صاحب این عنوان در منابع موجود مانند «حدیقة‌الشعراء»، «الذریعه»، «فرهنگ سخنوران ط ۱ و ۲»، «تاریخ بامداد» و «نامه سخنوران» یاد نشده است، شاید مأخذ مؤلف «تاریخ سرتیپ» مذکور در مآخذ جلد اول باشد که بدان دسترسی نیست. م.

☆ (۱۴۶۴ - تولد مرحوم میرزا رجاء زفره‌ئی، رحمة‌اللّه علیه) ☆

وی مرحوم میرزا محمد علی‌بن حسن‌بن علی‌بن نعمت‌اللّه، از اهل قریهٔ زفرهٔ کوهپایهٔ اصفهان است.



تنها عکس مرحوم رجاء نزد فرزند فاضل ارجمندش استاد محمدحسن رجاء زفره‌یی

مرحوم میرزا رجاء «علیه‌الرحمة» از افاضل و رجال دانشمند بود، و شعر هم بطور متوسط می‌سرود. و او در ماه محرم‌الحرام اینسال- مطابق (جوزا- سرطان) ماه برجی- در زفره متولد شده، و در کودکی دست راستش از آبله معیوب و از کار افتاد، و وی بتحصیل علوم همت گماشته تا در فنون هیئت و نجوم قدیم و أحکام و رمل و معمّی و لغز اطلاعاتی وافی بهم رسانید، و خطی متوسط پیدا کرد، و تمام تحریرات خود را بدست چپ می‌نمود (۱).

و در شعر، تخلّص «رجاء (مقصورًا یا ممدودًا)» نهاد، و سالها این فقیر با او آشنائی داشتم، و بسیاری از علوم هیئت و نجوم قدیم و لغز و معما را از او فراگرفتم که اغلب آن بمکاتبه بود نه مشافهة.

و چندین کتاب در علوم متفرقه تألیف کرد، از آن جمله:

اول: کتاب «قواعدالنجوم» انجام تألیف آن ماه رمضان سنه ۱۳۳۴.

دویم: کتاب «متفرقةالنجوم» انجام تألیف آن ج ۲ سنه ۱۳۴۵.

سیم : کتاب «سپهراللغة» انجام تألیف آن ۲۵ ذی‌القعده سنه ۱۳۲۷.

چهارم : کتاب «منتخب‌المقدمات» در صرف و نحو، انجام تألیف آن ایضًا سنه ۱۳۲۷.

پنجم : «کتابی در إرث» انجام تألیف آن ۹ ع ۲ سنه ۱۳۵۵.

ششم : کتاب «أسهل اللغات» تألیف آن نیز سنه ۱۳۵۵.

هفتم : کتاب «عمّان الحساب» در شرح «خلاصة‌الحساب» به نظم فارسی، انجام تألیف آن اواسط ج ۱ سنه ۱۳۴۸.

هشتم : «مجالس بسیاری در تعزیه» شبیه‌خواندن، که زیاده بر پنجاه مجلس می‌شود (۲).

و آخر، در عصر روز شنبه بیست و هشتم ماه محرم‌الحرام سنه ۱۳۶۱ هزار وسیصد وشصت ویک- مطابق ۲۵ بهمن ماه باستانی- هم در زفره وفات کرد و در قبرستان عمومی آن دفن شد.

و چندین نفر فرزند ذکور و إناث از دو زن بهم رسانید، از آن جمله:

یکی: مرحوم میرزا **عبدالجواد** اختر که در هنگام طلوع صبح شب سه‌شنبه ۲۵ ماه رمضان سنه ۱۳۱۶ متولد شده و برخی از علوم را دریافته، وگاهی شعر هم می‌گفت و تخلّص «اختر» می‌نمود، و پس از مدت ۲۶ سال و ۵ ماه و ۲۲ روز عمر، در هنگام طلوع صبح صادق شب ۵شنبه ۱۷ ع ۱ سنه ۱۳۴۳ در همان زفره بجوانی وفات کرد و در قبرستان آن دفن شد.

دویم : میرزا عبدالرزّاق اخضر که در (۱۳۳۰) بیاید. و مادرِ این دو نفر زوجهٔ اوّلین او بود.

سیم : آقای میرزا حسن رجائی، از زوجهٔ دویم، که در (۱۳۴۹) بیاید.

و این رجاء زفره‌ئی غیر از رجاء نائینی است که در سال (۱۳۳۳) بیاید.

(۱) و ممّا یناسب هنا ما قاله فی مجلة «المرشد» المبارکة «السنة‌الثانیة، الجزء‌الرابع ص ۱۵۷» تحت عنوان «کشکول» المرقوم فیه مطالب متفرقة، ماصورته: ۱۲۲- **الکتابة بالیدا لیُسری** : فی مدارس الیابان یعلّم الأساتذةُ الطلبةَ ان یکتبوا بالیدا لیسری کما یکتبون

بالیمنی، علی حدّ سواء، و قصدهم من ذلک أنه اذا فقد أحدُهم إحدی یدیه فانّه یبقی قادرًا علی إنجاز أشغاله بالیدا لیسری. انتهی.

و دیگر در «الذریعة ۱۷ : ۱۸۳ : ۹۶۲» مجنون چپ‌نویس را عنوان کرده که شاعری از اهل مشهد بوده در قرن ۱۰ و منظومهٔ دارد در اوصاف خط و مرکّب و رنگهای کاغذ بنام «قواعد خط». منه، رحمه‌الله.

(۲) آنچه از آثار چاپ شدهٔ صاحب عنوان و فرزندشان اینک در دست است:

اول- «گلچین رجاء زفره‌ای» ۱۰۴ ص، اصفهان، ۱۳۴۱ ش با خاتمه‌ئی از مرحوم معلم حبیب‌آبادی.

دوم- «منتخبی از آثار رجاء زفره‌ای» ۹۶ ص، اصفهان، ۱۳۴۲ ش.

سوم- «نمونه اشعار رجاء زفره‌ای بانضمام خلاصهٔ تاریخ زفره» ۸۸ + ۲۰ ص، اصفهان، ۱۳۴۵ ش.

چهارم- «تذکرة‌الاطیاب در اسامی کتب تاریخ و انساب»، ج ۱، ۸۰ ص، اصفهان ۱۳۴۵ ش.

پنجم- «زفره، تاریخ، جغرافیا، شرح حال، آداب، ۵۶ ص، اصفهان، ۱۳۵۰ ش». م.

☆ (۱۴۶۵ ـ وفات آقا محمدصالح بهبهانی، ره) ☆

وی فرزند آقا محمد اسمعیل‌بن آقا محمدعلی بهبهانی، علیهم‌الرحمة، است که پدرش آقا محمد اسمعیل در (ج ۲ ص ۵۶۷) گذشت، و خود از علماء عصر خویش بوده، و در «المآثر» در دو جا ترجمه مختصری از وی آورده:

یکی در (ص ۱۷۶ س ۲) که در عنوانی مخصوص وی را ذکر کرده و فرماید:

«آقا محمدصالح کرمانشهانی از اجلّه علماء و مشاهیر رؤساء بود، بزرگی خاندان ایشان مشهور تمام ایران است، اعلی‌اللّه مقامه» انتهی.

و دیگر در (ص ۱۸۰ س ۲) در ترجمه حاج میرزا محمدحسین شهرستانی که آنجا از «موائد» وی تاریخ وفات او را با قبرش نوشته، و در کتاب «وحید بهبهانی ۴۶۵» وی را بعد از پدرش ترجمه کرده و همان را که در «المآثر» دربارهٔ او نوشته آورده، و آن تقریبًا زیاده بر آنچه نوشتیم این که وی در ماه محرم‌الحرام این سال وفات کرده و در

کربلا در حجره متصل بباب‌السدر دفن شده، آنگاه هفت پسر از وی بنامهای ۱ـ آقامحمد هادی پدر آقا محمد صالح و آقا محمد کریم و آقا رحیم و ۲ـ آقا بهاءالدین و ۳ـ آقامحمدعلی و ۴ـ شجاع‌الدین و ۵ـ آقا علیجان و ۶ـ آقاعلینقی، از او آورده و نام ۷ را ننوشته و از برای بعضی از اینها که نوشته شد اولاد و احفادی ذکر کرده (۱).

(۱) رجوع فرمایند به «اعیان‌الشیعة ۵۶ : ۴۰». م.

☆ (۱۴۶۶ ـ وفات مرحوم ملاّعبدالجواد خراسانی) ☆

(مدرّس کبیر، قدّس سرّه)

وی فرزند ملاّمحمد علی‌بن ملاّ احمد تونی، و خود از أجلهٔ حکماء إلهیّین بوده، و سالها در اصفهان با نَفَس عیسوی طبابت و در اقسام علوم حکمت تدریس می‌نموده چندان که ملقّب بمدرّس کبیر گردید، و شاگردان چندی در این شهر از فیض تدریس آن حکیم شهیر بهره‌مند گردیدند، از آن جمله: اول ـ مرحوم جلوه (۱۲۳۸ ج ۴ ش ۵۳۵). دویم ـ حاجی میرزاعلی انصاری (۱۳۰۵). سیم ـ ملاّ محمد کاشی (۱۳۳۳).

تا آخر در شب چهارشنبه غرّهٔ ماه صفرالخیر این سال ـ مطابق (....) سرطان ماه برجی ـ وفات کرده و در نجف دفن شد، و حاجی میرزاعلی مذکور در تاریخ وی گفته:

«مات الجواد و مات العلم والعمل ۱۲۸۱»

و او پس از خود فرزندانی برجا نهاد، از آن جمله حاجی میرزا محمدباقر حکیمباشی که در (۱۳۲۷) بیاید (۱).

(۱) مآخذ شرح حال صاحب عنوان: ۱ـ «المآثروالآثار: ۱۸۳ ط ۱۳۰۶ ق». ۲ـ عموم تألیفات تاریخی مرحوم شیخ جابری در وقایع سال (۱۲۸۱). ۳ـ «الکرام‌البررة: ۷۰۲ : ۱۲۸۵» که در این مأخذ اخیر استادان او را جدّنا‌الأمجد الأعلی صاحب «هدایة‌المسترشدین» و مرحوم حاجی کرباسی صاحب «الاشارات» دانسته، و شاگرد جلیل‌القدرش را مرحوم آقای شریعت اصفهانی نوشته که او آن استاد را بسیار می‌ستوده، و نیز در آنجاست که وی قدرتی تمام بر تدریس کتاب «القانون» ابن‌سینا داشته است. م.

☆ (۱۴۶۷ ـ تولد مرحوم علیخان ظهیرالدوله، ره) ☆

وی فرزند مرحوم حاجی محمد ناصرخان ظهیرالدولةابن محمدابراهیم‌خان‌بن جان محمدخان‌بن قراخان دوَلّو است.

محمد ابراهیم خان و آباءِ وی از امراءِ دولت قاجاریه بوده‌اند، و حاجی محمدناصرخان فرزند محمد ابراهیم خان در دولت ناصرالدین شاه مرجع خدمات مهمّه بوده، وفاتش سنه ۱۲۹۴.

فرزندش مرحوم علیخان صاحب عنوان هم از معاریف رجال ایران، و در امور دولتی مصدر کارهای بزرگ بوده، و علاوه بر آنها در تصوّف و عرفان هم وارد، و شعر هم می‌گفت.

و او در چهار ساعتی شب یک‌شنبه هفدهم ماه ربیع‌المولود اینسال ـ مطابق (...) أسد ماه برجی ـ در جمال‌آباد شمیران تهران متولد شده، و فروغ‌الدولة دختر ناصرالدین شاه (۱۲۴۷ ج ۴ ش ۶۹۳) را به زوجیّت اختیار کرد، و در سنه ۱۳۰۳ ـ چنانکه در «نابغهٔ علم و عرفان: ۴۱۵» نوشته ـ دست ارادت بمرحوم صفی‌علیشاه (۱۲۵۱ ج ۴ ش ۷۸۰) داد و در تصوّف از خدمت آنمرحوم بهره‌مند گردید، چندان که پس از وی بخلافت او نائل آمد ! و در طریقت ملقّب بصفاء علی بود (۱)، و در شعر تخلّص صفاء می‌نمود، و چندین کتاب نظمًا و نثرًا تألیف فرمود، از آن جمله: کتاب «روح‌الأرواح» در تحقیق ارواح.

و پس از مدّت شصت و یکسال و هشت ماه قمری و هفت روز عمر، در شنبه بیست و چهارم ماه ذی‌القعدةالحرام سنه ۱۳۴۲هزار و سیصد و چهل و دو ـ مطابق ۷ سرطان ماه برجی ـ وفات کرد، و در جعفرآباد شمیران دفن شد که هم اکنون مقبرهٔ وی آن‌جا معروف است، و چندین فرزند از فروغ‌الدوله ذکورًا و اناثًا بهم رسانید، از آن جمله:

ناصر قلیخان صفاء که چند سال است باصفهان آمده و هنوز زنده و بسیاری از اوقات ما او را می‌بینیم و هیچ از طریقهٔ پدر بهرهٔ ندارد!

و دیگر، چنانکه در «تاریخ مشروطهٔ ملک‌زاده ۲: ۳۰»نوشته: ظهیرالسلطان که در مقدمات مشروطه جزو کانون جوانان بود.

*

و در کتاب «نابغهٔ علم و عرفان: ۴۱۵» فرماید که او در نهایت صدق و اخلاص و از خودگذشتگی و دارای اخلاق پسندیده بود، و در اواخر خانه‌نشین شده و ترک دستگیری! نمود، و آقای میرزا علیخان نورالحکماء می‌گوید که من اجازهٔ طاوس‌العرفاء بخط رحمتعلیشاه را نزد وی بردم، چون آنرا دید و عین خط حضرت رحمت یافت قسم خورد که من بصدق در این راه قدم نهاده‌ام و از این موضوع آگاه نبودم و از این ببعد ترک دستگیری می‌نمایم، و همانطور نیز نمود. و پس از وفات او أمور پیروان قدری مختلّ شد و چندین نفر ادّعای جانشینی نمودند و آن که در خانقاه وی می‌بود مولوی هادی گیلانی (۱۳۶۹) بود. انتهی کلام «نابغه» بتغییرٍ یسیرٍ فی‌الأخر.

(۱) عقیده ظهیرالدوله درباره صفی اینست: «... آن حضرت هم گذشته را می‌داند و هم آینده را و هم می‌تواند همه کار بکند...» : «خاطرات و أسناد ظهیرالدوله: ۵۲».

و این هم عقیده جناب صفی درباره خودشان «دیوان: ۱۲۶»:

هر کس که رهی گزید رهبر نشود هر حیّه دری بدهرْ حَیدر نشود
کی گام پی صفی علی شاه! نهد تا مرد مجرّد و قلندر نشود!

برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار صاحب عنوان، دو کتاب «اسناد تاریخی وقایع مشروطهٔ ایران: نامه‌های ظهیرالدوله، به کوشش سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی، طهران ۱۳۴۸ ش» و کتاب مفصّل مصوّر «خاطرات و أسناد ظهیرالدوله، جلد اول، بکوشش ایرج افشار، طهران ۱۳۶۷ ش» و مقالهٔ «چند آگاهی دربارهٔ ظهیرالدوله» چاپ شده در «مجلّه آینده، جلد ۱۵ شماره ۶-۹ سال ۱۳۶۸ ص: ۴۵۷-۴۶۳» و مقالهٔ «صفی‌علیشاه و ظهیرالدوله» مندرج در «خاطرات و أسناد، وحیدنیا ۳: ۱۲۰-۱۲۹. طهران ۱۳۶۹» معرّفی می‌شود، و در اینجا شرحی را که ایزدگشسب گنابادی مشرب (حدود ۱۳۰۳-۱۳۶۶ ق) در کتاب «شمس‌التواریخ ۱۰۴ ط اصفهان ۱۳۳۱ ق» نوشته است می‌آوریم:

«علیخان ظهیرالدوله، صفاعلی، ابن مرحوم محمد ناصرخان قاجار. ظهیرالدوله بمُصاهَرت پادشاه مرحوم ناصرالدین شاه مفتخر شده و حکومت بسیاری از بلاد ایرانرا

نموده، ارادتمند مرحوم حاجی میرزا حسن صفی‌علی اصفهانی و جانشین اوست. جمعی کثیر در حلقهٔ ارادتش هستند، گویند عددشان بهجده هزار رسیده. شعر خوب می‌گوید، این شعر را باو نسبت می‌دهند «نظم»:

خیز ای ساقی و پُر کن ز کرم شیشهٔ ما — پیش از آنی که کند سیل اجل ریشهٔ ما
بهر یکجرعهٔ می منّت ساقی نکشیم — اشک ما بادهٔ ما دیده ما شیشهٔ ما
همچو فرهاد بود کوه‌کنی پیشهٔ ما — کوه ما سینهٔ ما ناخن ما تیشهٔ ما
عشق شیریست قوی پنجه و می‌گوید فاش — هر که از جان گذرد بگذرد از بیشهٔ ما
ما در اندیشه که‌از نخل‌قدش میوه خوریم — او در اندیشه که از تیشه کند ریشهٔ ما

دانم‌ای‌عشق جفا پیشه‌چه‌خواهی کردن
دست بردار نهٔ تا نکنی ریشهٔ ما

هنگام اغتشاش طهران و توپ بستن بمجلس، در چند سال قبل، بمنزل او بسی صدمه وارد آمد». پایان.

اینک گوییم: باین ترتیب نخستین کسی که این غزل را بسال (۱۳۳۱ ق) در احوال ظهیرالدوله امّا بقید «نسبت می‌دهند» آورد ایزد گشسب است، نه پژمان بختیاری که بیست سالی بعد آنرا با تفاوتی در «بهترین اشعار» یا بتعبیر مرحوم معلم «جُنگ بهترین اشعار» بنام ظهیرالدوله چاپ کرد، چنانکه در مقالهٔ یادشدهٔ «چند آگاهی...» نوشته‌اند، و در همان مقاله آمده است که «عدّه‌ای غزل را از ادیب نیشابوری ذکر کرده‌اند» و نویسنده، نسبت غزل را بادیب نیشابوری اشتباه دانسته و دلائلی بر آن اقامه کرده‌اند، امّا غزل راآقای عباس زرین قلم خراسانی در کتاب «لآلی مکنون، دیوان اشعار استاد بزرگوار مرحوم ادیب اریب میرزا عبدالجواد نیشابوری: ۸ و ۹ چاپ ۱۳۳۳ ش» و هم بتازگی نگارندهٔ «زندگی و اشعار ادیب نیشابوری: ۱۲۶ ط ۱۳۶۷ ش» هر دو نفر از سروده‌های ادیب نیشابوری که شرح حالش بشماره (۱۴۷۶) بیاید دانسته‌اند و در این‌باره هیچ تردید نکرده‌اند، واللّه‌العالم. ناگفته نماند که از ادیب مذکور نامی در «شمس‌التواریخ» دیده نشد، و تازه‌ترین آگاهی راجع بظهیر در مجلّهٔ «آینده، جلد ۱۸، سال ۱۳۷۱ : ۴۵۵» بچاپ رسیده است. م.

☆ (وفات حاجی شیخ مرتضی أنصاری) ☆

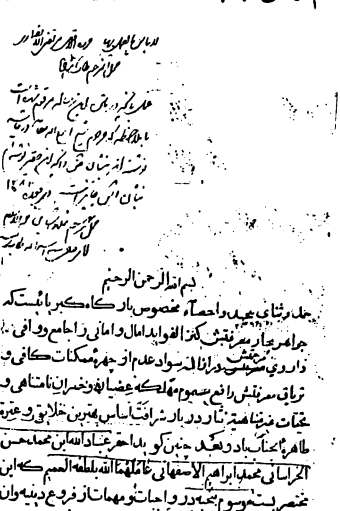
(أعلی اللّه مقامه)

شب ۱۸ ج ۲. شرح احوال او در (۱۲۱۴ ش ۲۰۰) گذشت (۱).

(۱) پس از چاپ ترجمه شیخ الطائفه انصاری در جلد دوم «مکارم‌الآثار» بسال (۱۳۴۲ ش) یعنی سی سال پیش از این تا زمان حاضر، برخی کتب و مقالات گوناگون در این زمینه نوشته شد و منتشر گردید، و باز هم در راهست، که بمناسبت دویستمین سال ولادت آن جناب در آخرین ماه سال ۱۴۱۴ ق انتشار خواهد یافت، إن‌شاءاللّه.

اکنون که بهنگام نوشتن تاریخ وفات آن مرحوم در متن کتاب فرصتی پیش آمد بنظر رسید که مطلبی را پیرامون چگونگی مرجعیّت و تألیف و نشر فتاوای آن بزرگوار در میان مقلدان فارسی زبان ایشان بنویسیم، چون تفصیل این موضوع مهم در جای دیگری تاکنون بنظر نرسیده ممکن است برای پژوهندگان مفید و راهگشا باشد، و اینک گوییم:

در شرح حال مرحوم حاجی آباده‌یی (ش ۱۴۳۸ همین جلد) شمّه‌یی دربارهٔ رساله‌های عملیّهٔ فارسی حاجی کرباسی و حجّة‌الاسلام بیدآبادی نوشته و متذکّر شدیم که رساله حاجی بنام «نُخبه» نخستین رساله فارسی است که (بسال ۱۲۴۶ ق) در مطبعهٔ معتمدی اصفهان با حروف رایج آن زمان بحجم رُقعی چاپ شد که در اینجا تصویر فشردهٔ آغاز و انجام آن ملاحظه می‌شود:



وعقل واسلام وایمان پس واجب نیست قضا بر طفل ودیوانه وبیهوش وکافر مگر انکه در ان ایام بلغ یا اسلام یا افاق صبی صادق و باشد اما حائض و نفاس واجب است بر هر یک از هشت هم چنین بر کسی که خواب رفته باشد در تمام روز و نیت نکرده باشد و کسی که در روزه را فراموش کرده باشد و کسی که ترک نموده باشد در روزه را بعد از وجوب بر او و عدم قیام عذر در روز مقام ان و کسی که فراموش نموده باشد غسل جنابت را و یکدیگر دران چند روز یا کل ماه که واجب است بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از انکه شب در روز است واجب نیست بر ان قضا و هم چنین واجب است قضا بر مرتده بملی باشد چه مطلقا و واجب نیست بر سر او فرق اعلام که محکوم بکفر مثل خوارج و غلات مگر انچه فوت شده باشد از ایشان با اخلالی رسانیده باشند بان بنا بر مذهب خود هر چند بنا بر مذهب شیعه صحیح باشد و وجوب قضا در نوری نیست و مستحب است تابع دران وترتیب دران واجب نیست چه از یکسال یکدیگر دیا بیشتر لیکن سنت است و روزه صحیح نیست از کسی که در روزه او در روزه واجب باشد مگر انکه قادر نباشد بر واجب که جایز است

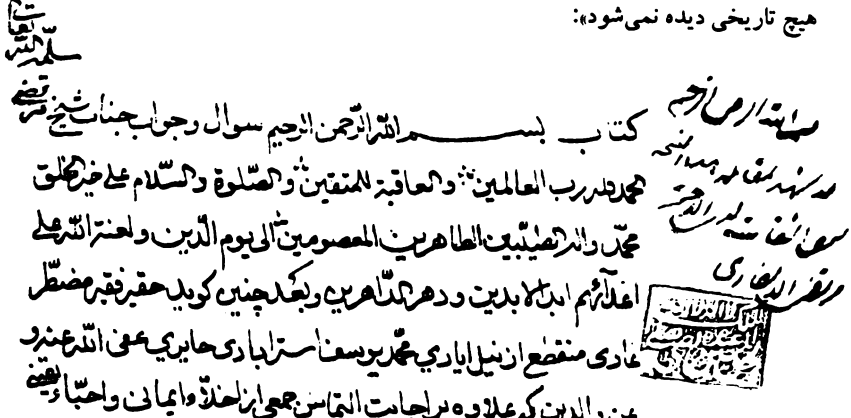
مطبوع شد این رساله که در بیان مسائل طهارة و صلوة و زکوة و خمس و صوم است بید ستر یع اقل خلق الله عبد الرزاق اصفهانی در دار السلطنه اصفهان بتاریخ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۴۶

و در این جا هم تصویر آغاز و انجام «رسالهٔ سرکار سیّد» یا «الوجیزة» است که مرحوم حاجی آبادهیی از کتاب نفیس «تحفة الابرار» سیّد حجّة الاسلام بیدآبادی حاج سید محمدباقر بن محمدنقی شفتی «رحمة الله علیهما» استخراج و تلخیص نموده است، دستور العملی برای مقلّدان سیّد. چاپ سنگی رقعی (۱۲۶۰ ق) در طهران:

سیّد حجّةالاسلام و حاجی کرباسی که دو مرجع تقلید منحصر زمان در بلاد ایران و برخی جاهای دیگر و صاحب رساله مطبوع بودند، بفاصلهٔ کمی هر دوبسنّ بالای هشتاد سال در ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ در اصفهان وفات یافتند و مقلّدانشان جمعی بر تقلید باقی ماندند و گروهی بأشهر و اعظم علماء عصر یعنی مرحوم آیةاللّه شیخ محمدحسن صاحب «جواهرالکلام» مقیم نجف اشرف (که برخی هم ایشان را اصفهانی‌الأصل می‌دانند) رجوع نمودند، کسانی نیز از مجتهدان دیگری همانند آیات عظام آقا میر سید حسن مدرّس اصفهانی (۱۲۱۰-۱۲۷۳) و همان حاجی آبادهئی (متوفی ۱۲۸۰ در حدود ۹۰ سالگی) و آقا میر سیّدمحمد شهشهانی (متوفی ۱۲۸۷ نیز در سنین بالا) و صاحب «روضات‌الجنات» (۱۲۲۶-۱۳۱۳) و حاج سیّد اسداللّه بیدآبادی (۱۲۲۷-۱۲۹۰) و حاج شیخ محمدباقر مسجدشاهی (۱۲۳۵-۱۳۰۱) که همهٔ این بزرگواران در اصفهان می‌زیستند و همچنین از برخی دیگر تقلید کردند.

مرحوم صاحب «جواهر» که مقدّم بر همه بود بسال ۱۲۶۶ در ۶۵ سالگی در نجف اشرف وفات یافت و علماء أعلام آن دیار بر مرجعیت شیخ الطائفهٔ انصاری اجماع نمودند. تا آنجاکه معلوم است مرحوم شیخ انصاری که در آن هنگام ۵۲ ساله و با مرگ زودرس صاحب «جواهر» نیز مواجه گردیده و تا آن زمان هرچه نوشته بود آثار علمی تحقیقی و همه بزبان عربی و خود رساله فارسی برای عمل ننوشته بود، اینک باید جوابگوی مسائل مقلّدان فارسی زبان صاحب «جواهر» و دیگر مجتهدان نیز باشد.

لذا عالم فاضل ایرانی حاج ملامحمدیوسف استرآبادی از شاگردان صاحب «جواهر» بملازمت شیخ انصاری درآمد و برای تهیّهٔ رسالهٔ فارسی مطابق فتاوی آنمرحوم دست بکار شد، او ابتدا «سؤال و جوابی» درست کرد و نسخه‌هایی دست‌نویس آماده و بامضاء شیخ رسانید که نمونهٔ سرآغاز یکی از آنها را در اینجا ملاحظه می‌فرمائید «در این نسخه هیچ تاریخی دیده نمی‌شود»:

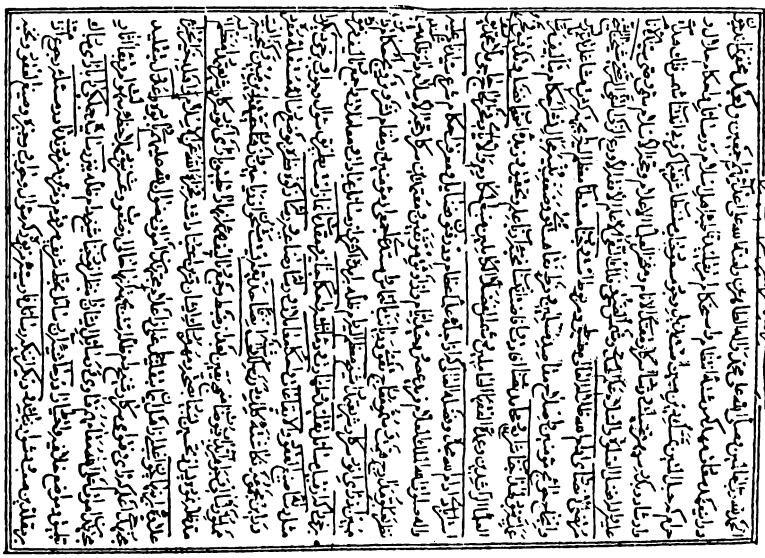


توقیع گواهی شیخ در حاشیه چنین است: «بسم... قد شهد بمقابلة هذه النسخة بعض الثقات لدی الأحقر مرتضی الأنصاری». سجع مُهر: «لاإله إلاّ اللّه الملک الحقّ المبین. عبده مرتضی الأنصاری».

فقیه استرآبادی که در ذیل احوال مرحوم آیة‌اللّه شیخ محمدصالح علاّمه مازندرانی سمنانی «از مشایخ اجازهٔ این ضعیف» در وقایع (۱۲۹۷) یاد می‌شود، بکلّی بملازمت شیخ انصاری درآمد و همهٔ توان و کوشش خود را درراه تنظیم و طبع و نشر رساله‌های فارسی بر وفق فتاوی آن جناب صرف نموده «سؤال و جواب» راکه شامل مسائل طهارت بتفصیل و نیز اندکی از مباحث صلوة بود بضمیمهٔ «تلخیص تحفة‌الأبرار» که مرحوم حاجی آباده‌یی سابق‌الذکر تهیّه نموده و ـ در مقابلِ «نخبهٔ» حاجی کرباسی ـ بعنوان «وجیزه» نامیده می‌شد و مسائل دیگری از أحکام صلوة را دربر داشت، با حواشی فتوائی شیخ؛ هر دو را بطهران فرستاد که بسان «رسالهٔ عملیّه» از همان سال اول زمامداری شیخ تا چندین سال (۱۲۶۷ ببعد) پی‌درپی به چاپ سنگی طبع و منتشر گردید «الذریعه ۱۲: ۲۵۰: ۱۶۴۷، و ۲۵: ۴۵: ۲۳۰ و پاورقی ص ۴۶» و «مؤلّفین مُشار ۶: ۱۲۹».

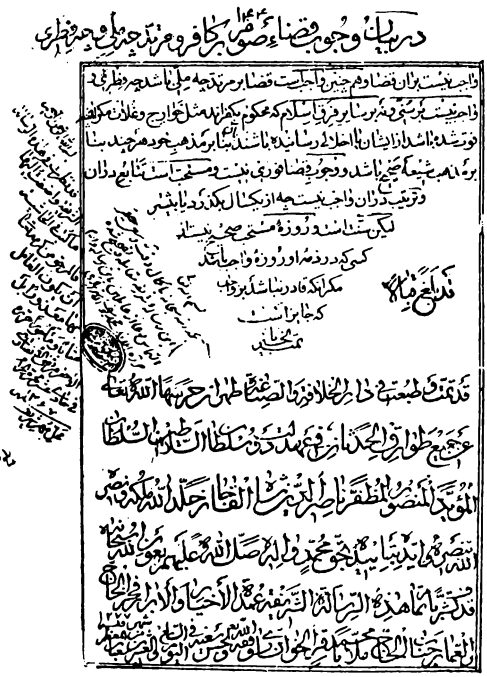
حاجی استرآبادی که مُدام در مقام تأیید و ترویج شیخ انصاری و چاپ و پخش فتاوای آن مرحوم بود، بسال ۱۲۷۷ بایران آمد و یک مجموعهٔ جامعه را بدستیاری حاج ملا محمدباقر خوانساری نویسانده و خود مباشر مقابله و تصحیح آن گردید و بقطع کوتاهتر از وزیری در طهران بچاپ سنگی رسانید، بدین‌گونه:

صفحه ۲ـ۳ مقدّمة‌الطبع «که فشردهٔ تصویر آغاز آن در اینجا دیده می‌شود:



سپس «سؤال و جواب» معهود تا صفحه ۲۲۷ نوشته شده. پس از آن رسالهٔ «وجیزه» یعنی همان مختصر «تحفة‌الأبرار» یاد شده است با مقدّمهٔ مرحوم حاج ملاّ یوسف در متن و موضوع تصحیح و مقابله در حاشیه که چندبار هم بمُهر خود «عبده محمدیوسف» رسانیده. شماره صفحات وجیزه را کاتب از (۲) شروع و به (۸۸) ختم کرده است. آراءِ شیخ انصاری را در سراسر این کتاب در حواشی نوشته‌اند همانند رسالهٔ آخرین:

سومین رسالهٔ این مجموعه مسائل «باقی نمازهای واجب و بحث خمس و زکوة و صوم» است که برای تکمیل دو رسالهٔ پیشین از «نجبهٔ» حاجی کرباسی گرفته و در این مجموعه گذارده‌اند، با گواهی و مُهر استرآبادی در پیشانی سرآغاز آن که به جای ص ۸۹ کاتب (۹۱) نوشته است. «نخبه» در صفحه (۱۴۴) خاتمه یافته و کاتب در سطر پایانی تاریخ «۲۷ ماه شعبان ۱۲۷۷» را نوشته، و در حاشیه همین صفحه نیز گواهی مرحوم شیخ انصاری را که خواندن رساله و اضافه کردن آراءِ خودش را در تاریخ ۱۱ محرم ۱۲۶۷ «آغاز مرجعّیت» میرساند، نقل کرده است که باز تصویر آن صفحه را در اینجا مشاهده می‌فرمایند:



اینک پس از گزارش چگونگی تهیه و تنظیم رساله‌های عملیّه و فتاوای شیخ‌الطائفهٔ انصاری «أعلی اللّه مقامه» دریغ است داستانی را ناگفته بگذاریم که آنرا عبدالعلی‌خان ادیب الملک (ج ۴ ش ۶۱۳ ـ متولّد ۱۲۴۳ متوفی ۱۳۰۲) درباری شیخی مسلک أعیان‌منش و برادر محمد حسنخان صنیع‌الملک معروف، در کتاب «دلیل‌الزائرین ۱۸۲ـ۱۸۵» که سفرنامهٔ عتبات عالیات اوست پیرامون دیدار خود (بسنّ ۳۰ سالگی) با مرحوم شیخ‌انصاری ۵۹ ساله در نجف اشرف «دههٔ سوم ربیع دوم ۱۲۷۳» بقلم شیوای منشیانه نمایش داده است، گوید:

«روزانهٔ چهارم: جناب شریعت انتساب حقیقت اکتساب عوارف و معارف آداب زبدة‌المجتهدین قدوة‌المحقّقین ملجأ الأنام و حجّة‌الاسلام شیخ مرتضی «سلّمه‌اللّه تعالی» برادرش را بدیدن فرستاد و بسی منّت نهاد، معذرت خواست که جناب شیخ از أحدی دیدن نمی‌کند، و راست گفت و زیاده از حد دُرهای محبّت سُفت».

تا آنجا که گوید: «نظر بإرادت ظاهر و باطن و سعادت موجود و کائن، تمنّای شرفیابی خدمت جناب فخرالمجتهدین و قدوة‌المحقّقین شیخ مرتضی «سلّمه‌اللّه تعالی» در دل افتاد و إدراک خدمت ایشان در مقام خلوت. زیاد از حد زحمتها کشیدم و برادر ایشان را دیدم تا اینکه یک شبی را معیّن فرمودند و ازین بابت درِ بَهجت بر رویم گشودند.

«چون شب معیّن رسید و آفتاب اقبالم از مشرق امید درخشان گردید، با ارباب محبّت اکتساب و طرفه خازن‌الأشعار و آقانصراللّه ارادت آثار بشرف آستانش مشرّف شدیم و بسی پاک یزدان را سپاس و شکرگذاری کردیم.

«چون داخل خانه خُلد نشانه گشتیم دیدیم راهش باریک است و از بی‌چراغی بیرونش چون دلِ بی‌خردان تاریک! فانوس جلو را در اطاق گذاشتیم و تخم ارادتش در دل کاشتیم.

«چون نشستیم دیدیم فرش حصیر است و بإعتقاد جمعی عرشش سریر! چون از اندرون برآمد شبِ انتظار سر آمد! بی‌مضایقت دستش را داد، بوسیدیم و بی‌مُمانعت در برابر رویش آرمیدیم!

«گفتم: شرفیابی خدمت شما بسی سعادت بود! گفت: راست است، لیکن بازدید کسی از من مطالبت ننمود!

«گفتم: پس کجا پس از این شرفیابی خدمت بیابم؟ گفت: من برای نماز ظهر و مغرب، بحرم می‌شتابم!

«گفتم: سرکار **حاجب‌الدوله** شما را مقلّد و از جمله بندگانست! گفت: او با ما متعهّد و از جملهٔ مخلصانست!

«گفتم: ایشان از سرکار التماس دعا دارند! گفت: خدایش أجر دهاد که از نیکان روزگارند!

«گفتم: خیلی دلم می‌خواهد که شما را زیارت کنم و ببینم! گفت: ببخشید که من بیش از این نمی‌توانم بنشینم!

«ایشان باندرون رفتند و دعای ما گفتند، بنده نیز بخدمت شافع روز جزا و شیر خدا شتافتم و عین مقصود از آن آستان یافتم».

این بود نمایش داستان دیدار ادیب‌المُلک از حضرت شیخ انصاری در بحبوحهٔ عصر مرجعیّت و اقتدار آن مرحوم، وی سپس سخنی از ناشناسی نقل کرده که در جای دیگر باید بدان پرداخت.

و حال در پایان این بحث، حُسن ختام را مناسب است چند بیتی از رثاءِ وفات شیخ که عالم فاضل شاعر زمان، حاج ملا فتح‌اللّه شوشتری متخلّص بوفائی «متوفّی در حدود ۱۳۰۳ ق» سروده و در کتب و مقالاتی که تاکنون پیرامون زندگانی شیخ چاپ شده بنظر نرسیده بیاوریم. گویا وفائی خود، آن چگامه را در مراسمی که بمناسبت درگذشت شیخ در شهر شوشتر برگزار شده بود و آیت‌اللّه حاج شیخ جعفر شوشتری (متوفّی ۱۳۰۳ ق) حضور داشت سروده و پس از تعزیت بآن مرحوم، ده بیتی نیز در مدح و منقبت ایشان در پی آورده، و این است آنچه از آن مرثیه انتخاب کردیم و تمام آنرا در «فیض‌الباری فی ترجمة‌الشیخ الأنصاری» نوشته‌ایم، بنقل از دیوان شاعر:

جهان کاخیست بس دلکش ولی سست است بنیانش
فنا و رخنه و نقص و خرابی، چار أرکانش

...

چو مردان خدا دیدند لذّاتش همه فانی
ز دنیا چشم بربستند و نعمتهای ألوانش

خصوصًا شخص کامل مرتضی آن پیر أنصاری
که بر زد پشت پایی بر جهان و عهد و پیمانش

نه مدحش باشد ارگفتم جهان ناید بچشم او
بچشمش در نمی‌آید بهشت و حور و غلمانش

شعیب‌آسا مقامی داشت انـ ر عالم معنی
که خود میل شبانی داشتی موسی‌بن عمرانش
خلیل‌آسا چنان بشکست بتهای تمنّی را
که آتش در دو گیتی گشت ریحان و گلستانش
کلیم‌آسا چنان سر بُرد در طُور عبودیت
که خطّ بندگی دادند صد فرعون و هامانش
مقام مرتضایش داد نزد مصطفی ایزد
چو اسمش با مسمّی بود، داد این قُربْ یزدانش
بأهل خویش ملحق شد، سراسر جان مطلق شد
زوالی نیست آن جانرا که پیوندد بجانانش
رسید او در مقام سرمدیّ و ملک جاویدی
ولی صد حیف کوته گشت دست ما ز دامانش
بوَد امروز ماهانه که خلقی همچو پروانه
بگرد شمع ماتم سوختند از تاب هجرانش
بماهی در عزای آفتابی نیست کم امّا
بوَد این آفتاب دین که تا حشرم عزاخوانش
عزا داری درین ماتم بماه و سال کم باشد
که باید عمر نوح و گریه کردن همچو طوفانش

پایان ابیات از رثاء وفائی در ارتحال شیخ‌الطائفهٔ انصاری «قدّس سرّهما».

شیخ احمد بن صالح بحرانی (ج ۴ ش ۷۸۲) نیز از شاگردان شیخ دو قصیده بدیع بی‌نظیر بعربی در سوگ آن مرحوم سروده است که در مجلس ختم نجف اشرف خوانده شده و مورد إعجاب و تحسین واقع گردید، یکی ضائیّه است در ۳۱ بیت و دیگری نونیّه در ۲۷ بیت، و تمام آن مراثی و مطالب دیگر در کتاب «فیض‌الباری، مخطوط» نوشته شده است.

در تکمیل این تعلیقه اضافه کنیم که چون تاکنون چاپ «الکرام‌البررة»- همانند «نقباءالبشر»- ناتمام مانده و شرح حال شیخ انصاری بقلم مصنّف گرامی «طبقات» هنوز منتشر نشده و آنچه در «مصفّی‌المَقال: ۴۵۶» بمقدار نصف صفحه‌یی بچاپ رسیده اشارتی بیش نیست، لذا اکنون اغتنام فرصت نموده مضمون آنچه راکه در ذیل عنوان

مرحوم ملاّرحمةاللّه شوشتری خادم ملازم صدیق شیخ نوشته‌اند در اینجا می‌آوریم:

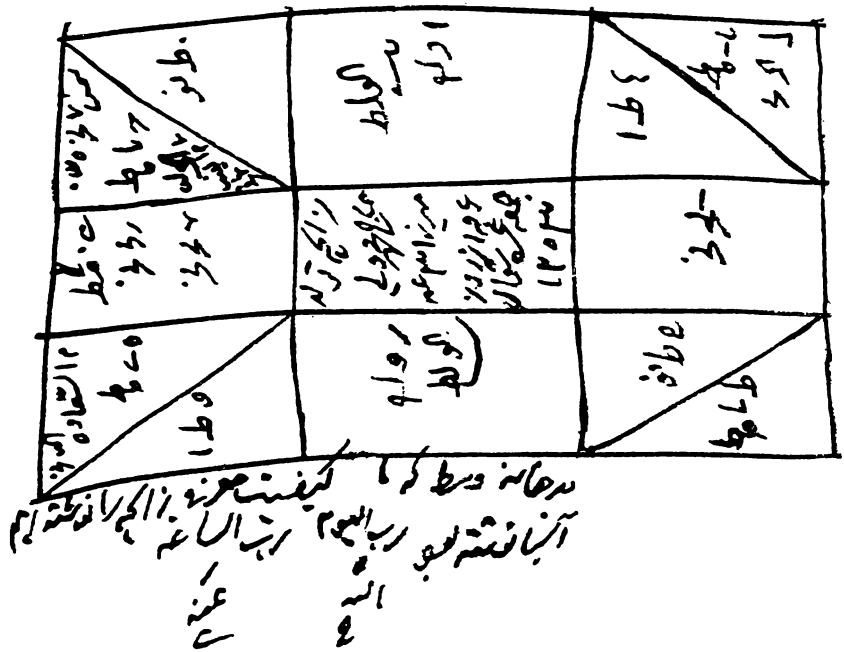
«مولی رحمةاللّه تستری متوفی ۱۲۸۲، از بندگان شایسته خدا و از پرهیزکاران مقرب و عارف حضرت احدیت بود. او در زمره علماء بحساب نمی‌آمد لکن خدمتگزار شیخ‌الطائفه ابوذر زمان شیخ مرتضای انصاری بود همان کسی که در پرهیزکاری و شایستگی ضرب‌المثل است. ملاّ رحمةاللّه همانند سایه در سفر و حضر ملازم شیخ بود و آگاه از أسرار و بسیاری از کرامات و مقامات او، همان‌گونه که در همه گفتار و کردار خود اقتدای بمخدومش کرده بود؛ بهمین جهت در أنظار مردمان شیعه و سنّی زمان مکانتی والا و مقامی ارجمند داشت، که همه او را دست‌پرورده خانه‌زاد و تربیت یافته مدرسه شیخ می‌دانستند. و چه گمان روَد بکسی که روز و شب با چنان بزرگمردی بسر می‌برد که اعلاترین نمونه تدیّن درست و ایمان بحقّ تعالی را باو مَثل می‌زنند، که روحانیت آن زعیم بزرگ و رحمت پروردگار در او کارگر بوده است. ملاّ رحمةاللّه بیش از یکسال از درگذشت آقایش زیست نکرد، او به حج خانه خدا مشرّف شد و أعمال خود را انجام داد و بسال ۱۲۸۲ در مدینه منوره درگذشت. اهل ایمان از درگذشتش غمگین شدند و بسیاری از شعراء و ادیبان زمان در سوکش مرثیه‌ها سرودند، رحمت خدا بر او باد»، **پایان**. باز در اینجا اشاره کنیم که مؤلف «تکملهٔ نجوم‌السماء ۱: ۲۱۱-۲۱۴» نیز بقدر وُسع خود شرح حالی برای شیخ‌الطائفه نوشته است. **همچنان** که آیةاللّه مامقانی هم در مقدّمهٔ شرح مکاسب استادش «غایةالآمال. ط ۱۳۱۷» دو صفحه‌یی درباره آن مرحوم نگاشته‌اند. و ناگفته نگذاریم که یکی از اعیان دربار تهران نیز در هر دو ربیع ۱۲۷۲ بزیارت شیخ نائل گردیده و در چند جای «روزنامه وقایع سفر کربلای معلاّ»چاپ شده در نخستین دفتر «میراث اسلامی ایران. قم ۱۳۷۳ ش» علوّ مقام آن جناب را بسی ستوده، و این سه اثر همه شایسته مراجعه است. م.

☆ (وفات حاجی محمد ولیّ میرزای قاجار) ☆

شب ۲۴ ج ۲. شرح احوال او در (۱۲۰۳ ش ۸۱) گذشت.

یکی از فرزندان حاجی محمد ولي میرزا مرحوم **چنگیز** بوده که از اهل علم و فضل بوده، و کتابی در اخلاق بنام «لمعات ناصری» تألیف نموده که در ۱۸ صفر سنه ۱۲۶۷ که ناصرالدینشاه بسفر اصفهان رفته بوی تقدیم کرده، چنانکه در «الذریعه ۱۸: ۳۴۷: ۴۱۹» نوشته.

«زایچهٔ تولّد حاج محمد ولي ميرزا»



این زایچه نقل از مجموعه‌ئی شد که در زایچهٔ محمدشاه (۱۲۲۲ ش ۳۱۶) نوشتیم و هر دو استخراج میرزا حسن دوستمحمد است که در (۱۲۱۱ ش ۱۶۱) احوالش نوشته شد.

☆ (۱۴٦۸ ـ تولد سیّدِ فانی یزدی اصفهانی) ☆

وی مرحوم حاجی سید محمدحسن ۲۹ بن سیدحسین ۲۸ بن سید اسمعیل ۲۷ ابن سید مرتضی ۲۶ بن محمد ۲۵ بن حاجی سیدعلی ۲۴ بن حاجی سید نصرالدین ۲۳ ابن سیدحسن ۲۲ بن سید شرف‌الدین ۲۱ بن سید رکن‌الدین ۲۰ بن سید شمس‌الدین ۱۹ ابن سید نظام‌الدین ۱۸ بن سید جبرئیل ۱۷ بن سید ابودلف ۱۶ بن حمزة ۱۵ بن

احمد ۱۴ بن مطهّر ۱۳ بن عبدالله ۱۲ بن صالح ۱۱ بن محمد ۱۰ بن عبدالله ۹ بن علی ۸ الدینوری بن الحسن ۷ بن الحسین ۶ بن الحسن ۵ الأفطس(ع) است.

سلسلهٔ این نسب را بدین‌طور آقای آقا سیدعلی ۳۰ فرزند صاحب عنوان بدین‌طور نوشته و برای این فقیر فرستاد. و ما گوئیم که: حضرت سیدحسن ۷ بن حسین ۶ بن حسن ۵ الأفطس(ع) در (۱۲۱۲ ش ۱۸۶) گذشت. و فرزندش علی ۸ الدینوری در «عمدةالطالب: ۳۳۸ چاپ نجف ۱۳۵۸» ذکر شده و آنجا دربارهٔ وی فرماید:

او صاحب علم و فضل بوده و بأمر حضرت جواد (علیه‌السلام) بدینور سکونت نموده و پس از فوتش بهشتاد و پنج سالگی تَرَکهٔ او پنجاه هزار دینار بود، انتهی.

آنگاه از أعقاب او که در عمود این نسب باشند: محمد ۱۰ بن عبدالله ۹ بن علی ۸ الدینوری را نوشته و فرزندی از این محمد بنام حمزه با أعقابی آورده مختصرًا و نامی از این صالح که در این عمود است نیاورده، و نیز فرزندی از او بنام حمزه ۹ ملحن‌التفلیسی با أعقابی مختصر ذکر کرده

و بهرحال، سید حسین ۲۸ در پیش از طلوع فجر روز آدینه ۱۰ محرم سنه ۱۳۱۰ بسنّ ۳۹ سالگی در کربلا وفات کرده و نزدیک شبکهٔ بالا سرِ حرمِ حسینی(ع) بطرف بیرون دفن شده.

فرزندش حاجی سید محمدحسن ۲۹ صاحب عنوان از معاریف اهل منبر و مردی واعظ و عالم و محدّث و شاعر بود. و در آدینه دویم ماه رجب‌الفرد این سال- مطابق (...) قوس ماه برجی- در یزد متولد شده (۱)، و چندین کتاب در اخبار و مواعظ و مَقاتل تألیف کرده، از آن جمله: اول کتاب «برهان‌المتّقین و نیران‌المُلحدین» در ردّ بابیّه، انجام تألیف آن ذی‌القعده سنه ۱۳۲۵.

دویم کتاب «اکسیرالأخبار» در احادیث در چند جلد، انجام تألیف جلد سیم سنه ۱۳۰۷.

و او معروف به فانی بود و شاید این کلمه تخلّص شعری او بوده باشد.

و پس از مدت پنجاه و شش سال و هشت ماه ونیم قمری عمر، در شب پنج‌شنبه

هفدهم ماه ربیع‌المولود سنه ۱۳۳۸ هزار وسیصد وسی وهشت- مطابق ۱۸ قوس ماه برجی- در اصفهان وفات کرد، و در تخت پولاد- در صحن تکیهٔ ملک بر تختی آجری بالای سر ملاّ محمد کاشی (۱۳۳۳) دفن شد و صندوق مختصری از چوب بر قبر او نهاده‌اند.

و اینک پنج نفر فرزند پسر از او باز مانده‌اند، بدین قرار:

اول: سید **محمدهادی** ۳۰ معروف بسیّد علاّمه که مردی محصّل علم و روضه‌خوان و ساکن اصفهان است و گاهی با او ملاقاتی واقع می‌شود.

دویم: آقا سید محمد ۳۰که در یزد ساکن و از اهل علم و ادب آنجا است.

سیم: آقا ضیاءالدین ۳۰که نیز معروف بعلاّمه و از رجال علم و ادب اصفهان و در بیانات منبری مسلّط و در تحریر قلمی نزیرالنظیر است.

چهارم: آقا سیدعلی ۳۰که چندی در اصفهان تحصیل کرده و بعد در نجف، و اینک نیز در اصفهان است و نوشتیم که نسب پدرشان را او برای ما فرستاده (۲).

پنجم: آقا سید مهدی ۳۰که نیز از اهل علم در اصفهان است.

(۱) مطلب غریبی است! اگر سیدحسین در ۱۳۱۰ بسنّ ۳۹ سالگی فوت شده باشد پس تولد او بسال ۱۲۷۱ می‌شود، و این مستلزم آنست که فرزندش صاحب عنوان را در ده سالگی خود بوجود آورده باشد! خدا رحمت کند معلم فاضل دقیق را، چگونه از این نکته غفلت نموده است؟! در کتابهای آقای مهدوی و «ریحانة‌الادب» و «نقباءالبشر» که شرح حال صاحب عنوان هست تاریخی برای سیدحسین دیده نمی‌شود و بنظر می‌رسد که مرحوم معلّم آنرا از یکی از مصنفات صاحب عنوان گرفته باشد، واللّه‌العالم. م.

(۲) آن بزرگوار آیةاللّه حاج میر سید علی علاّمه فانی «قدس‌سرّه» است که بموجب شرحی که از احوال خود بسنّ شصت سالگی برای مؤلف گرامی «گنجینهٔ دانشمندان ۲: ۲۱۰-۲۱۲» اظهار داشته‌اند، تاریخ تولّد زوال روز پنجشنبه ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ ق در اصفهان بوده و تا سال ۱۳۶۲ ق هم در این شهر از علماء و مدرّسان نامدار اصفهان بخصوص مرحوم آیةاللّه حاج میر سیدعلی نجف‌آبادی «اعلی‌اللّه مقامه» بشایستگی استفاده نموده و در ضمن بتدریس و تبلیغ و ترویج می‌پرداخته، و پس از درگذشت استاد یاد شده در همان سال بحوزه علمیّه نجف‌اشرف وارد و تا سال ۱۳۹۳ ق مدّت سی سال

در آن مکان مقدس با کمال جدّیت اشتغال بتعلّم و تعلیم داشته تا خود مجتهدی بارع و بسیار مبرّز گردید و تقریرات فقهیّه و کتب و رسائل علمیّه فراوان تألیف کرد، و بالأخره در ۱۳۹۳ بحوزه علمیّه قم منتقل گردید و آنجا مستقر و مشغول بتدریس و افاضه شد و در زمرهٔ مراجع تقلید بشمار آمد.

البته در خلال سالهای توقف در نجف اشرف و قم گهگاه به اصفهان می‌آمد و پس از چندی بازمی‌گشت، از جملهٔ آن سفرها یکی بسال ۱۳۷۰ ق بود که در آنسال با مرحوم معلّم دیدار کرد، و در همهٔ این سفرها و هم در نجف اشرف و قم با نویسنده این تعلیقات مجالستهای بسیار و الفت و مؤانست باستمرار داشت، و الحقّ که در فنون دانش و بینش بسی ممتاز بود، و در این اواخر اظهار فرمود که تفصیل شرح حال خود و استادانش را برای «مکارم‌الآثار» تحریر نموده است، امّا از سرنوشت آن نوشته آگاهی نداریم.

آیة‌اللّه علامه در ماه رمضان ۱۴۰۹ در یکی از بیمارستانهای طهران تحت عمل جراحی «پرستات» قرار گرفت لکن سودی ندید بلکه گرفتار مشقت و رنج بسیار شد، و آخر در نیمروز دوشنبه بیست وسوم شوال (۸ خرداد ۶۸ ش) در همان شهر وفات یافت و روز سه‌شنبه پیکر آن مرحوم را بقم انتقال داده و در یکی از حُجرات شرقی صحن بزرگ دفن کردند.

یکی دو روز پیش از آن نیز پیکر عالم فقیه جلیل مرحوم حاج سید مصطفی مهدوی هرستانی را از اصفهان بقم منتقل و در همان اطاق بخاک سپرده بودند، و مجالس ترحیم چندی برای آن دو بزرگوار در قم و اصفهان برگزار شد.

بسیاری از تألیفات مرحوم علامه فانی چاپ و منتشر گردیده است.

در آخرین ساعات فرصت چاپ این سطورِ ناشاد، رساله‌یی که بنام «فرازهایی از زندگی مرجع عالیقدر شیعه...» بوسیلهٔ برخی از أفاضل شاگردان محترم آن مرحوم در ۲۴ صفحه نوشته و چاپ شده بود رؤیت گردید که برای مشتاقان بسیار مفید و مغتنم است، جزاهم‌اللّه خیرًا.

ناگفته نگذاریم که از چند تن برادر دانشور یاد شده در متن کتاب، اکنون تنها سوّمین آن بزرگواران آقای حاج سیّد ضیاءالدین عالم محدّث رجالی ماهِر در اصفهان مقیمند و آثار ارزشمند چندی بتصحیح و تحقیق و اهتمام ایشان بطبع رسیده، و خود از جملهٔ مروّجین کوشای شرع انور در تمام نیم قرن اخیر می‌باشند، سلّمه‌اللّه تعالی. م

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله وصلى الله على من اصطفى

سألتم عن فدك : اعلى ملك الزهراء عليها سلام الله المغصوب، فاليكم الجواب

قال الله تعالى . وآت ذا القربى حقه والمسكين وابن السبيل ولا تبذر تبذيراً . سورة بنى اسرائيل ۱۷ الآية ۲۶ .

فى الجلد الثانى من تفسير البرهان : ابن بابويه، قال حدثنا على بن الحسين بن شاذويه المؤدب، وجعفر بن محمد بن مسرور، عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى، عن ابيه عن الريان بن الصلت عن الرضا عليه السلام) قال: قوله تعالى: «وآت ذا القربى حقه» وخصوصية خصهم الله العزيز الجبار بها واصطفاهم على الامة، قال: فلما نزلت هذه الاية على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ادعوا لى فاطمة، فدعيت له فقال يا فاطمة قالت: لبيك يا رسول الله فقال هذه فدك وهى مما لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب وهى لى خاصة دون المسلمين فقد جعلتها لك لما أمرنى الله تعالى خذيها لك ولولدك

اما السند :

(۱) الصدوق: شيخ الطائفة وصدوقها، ثقة، جليل .

(۲) على بن الحسين بن شاذويه المؤدب: روى عنه الصدوق مترضياً وصرح المجلسى الأول بانه من مشايخه .

(۳) جعفر بن محمد بن مسرور: قال المحقق الداماد: ان للصدوق أشياخا كلهم سمى واحد أسمهم قال رضى الله عنه كجعفر بن محمد بن مسرور فهؤلاء الثلاث أجلاء، والحديث بجعفهم صحيح نص عليهم التوثيق اولم ينص . اقول واجتماعهما فى نقل هذا الحديث يوجب الاطمينان بصدوره وينفى الريب عنه .

(۴) محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى: قال النجاشى كان ثقة وجهاً، كاتب صاحب الأمر .

(۵) عبد الله بن جعفر الحميرى قال الشيخ فى رجاله فى، ثقة وقال النجاشى: شيخ القميين و وجههم

(۶) الريان بن الصلت البغدادى الاشعرى القمى: قال الشيخ فى رجاله ثقة، وقال النجاشى كان ثقة صدوقاً

واما الدلالة :

فهذا الحديث يدل على ان الآية من حيث الموضوع (ذى القربى) ناظرة الى فاطمة (ع) ومن حيث المحمول (حقه) ناظرة الى فدك ويدل على تملك محمد(ص) فدك ابنته الظلومة ، وهذان الأمران يظهران مما سيأتى من الامور السبعة :

(۱) «مما لم يوجف عليها بخيل و لا ركاب» وعلى هذا ليست فدك من الاراضى المفتوحة عنوة حتى تكون ملكاً للمسلمين .

(۲) « هى لى خاصة » وهذه الجملة دالة على كون فدك من املاك النبى(ص) الخاصة به واللام الواقعة رابطة بين الاشخاص الاعيان، دالة على الملك، وتدفع الاستماع قول النحاة واللغويين - اللام للملك -

(۳) « دون المسلمين» وهذه الجملة تاصة فى عدم كون فدك من المسلمين فلا تكون موردا للصالح العامة ،فقول ابى بكر وتابعيه بانها من الصالح العامة فلا بد وان تكون داخلة فى بيت المال اجتهاد مرتب فى مقابل النص الصادر عن المعصوم(ع) أعاذنا الله من فتن المضلين.

(۴) «فقد جعلتها» والجعل المتعلق بالماليات والاعتباريات إنشاء، لا تسليط محض

(۵) «لك» اللام للملك، اذا تعلق بالاعيان الدالة للربط الملكى

(۶) لما أمرنى الله » وهذا يدل على ان تمليك فدك لفاطمة لم يكن لعاطفة ابوية أو اقتراح نبوى بل هو كان لأمر الله ، وامر الله هو سنته التشريعية و لن تجد لسنة الله تبديلا .

(۷) « خذيها لكِ و لولدكِ » دل على ملكية فدك لفاطمة ثم لولدها .

۱۵ ج ۲ / ۱۴۰۱
على الحسينى الاصفهانى
العلامة الفانى

«دستخط آية‌الله علامه فانى در باب مسئلهٔ فدک، از فوائد علميهٔ آن مرحوم»

☆ (۱۴۶۹ ـ تولد شیخ محمدجواد شبیبی) ☆

وی ابوالرضاء بن شیخ محمدبن شیخ شبیب بن شیخ ابراهیم بن صقر بطائحی نجفی است، و خود ـ چنانکه در «نقباءالبشر: ۳۳۷: ۶۹۰» و «الذریعه ۱۲: ۷۲: ۵۰۰» فرموده ـ عالم جلیل و ادیب کبیر و لغوی بارع و شیخ ادباء عراق بوده، و همانا در ۱ شعبان‌المعظم اینسال ـ مطابق جدی ماه برجی ـ از بطن دختر شیخ صادق إطیمش در بغداد متولد شده.

و تعیین سال آن بدین‌طور در «الذریعه» جلد و شمارهٔ مذکور و «نقباء» در صدر عنوان وی بدون تعیین ماه آن است، لیکن در «نقباء» پس از ورود در احوال او در سطر سیّم که آخر صفحه می‌شود در شعبان ۱۲۷۱ نوشته، و ما آن دو جا را که ۱۲۸۱ بود اختیار کردیم (۱).

و بهرحال، می‌فرماید: پس از چند روزی از تولّد وی پدرش وفات کرد و مادرش بعد از چند ماه بنجف آمد، زیرا که جماعتی از أقارب او در آن وقت در آن شهر بودند. سپس مادرش بشطره رفت، چه پدر او رئیس علمی آنجا بود و شیخ محمدجواد در تحت تربیت این جدّ مادری پرورش یافته تا قرائت و کتابت را یاد گرفت و ذوق شعر بهم رسانیده و بدان میل نمود و جدّش از آن بشگفتی آمده و همی وی را تشویق می‌کرد تا در سنه ۱۲۹۶ وفات نمود.

پس شیخ محمد [جواد] ببغداد آمده و همی به کاظمین رفت و شد می‌کرد، بعد از آن بنجف رفت و در نزد چندین نفر ـ مانند سید عبدالکریم أعرجی و شیخ احمد مشهدی و سید مهدی حکیم ـ در فقه و اصول درس خواند، الاّ این‌که هماره میل او بأدب و شعر بود و همی در اطراف لوازم آن کوشش می‌نمود، و در آن‌باره از شیخ محسن خضری و شیخ جعفر شروقی و سیّد محمدسعید حبوبی استفادت بسیار کرد، و با بسیاری دیگر از عباقرهٔ آن عصر در شعر آمیزش فرمود، و در علم لغت توسّعی بی‌غایت فراهم کرد، و در اثر این مذکورات «دیوانی در شعر» برای او حاصل شد که جامع بین کثرت و إجادت

گردیده لیکن متأسفانه آن در بعضی حوادث مفقود گردید، امّا سید محمود حبوبی ـ که خود شاعری مُبدع بوده ـ همت نموده و زیاده بر دو هزار و پانصد بیت از أشعار او را جمع کرد، و شیخ علی صغیر که نیز شاعری شهیر می‌باشد آنها را از خط حبوبی وانوشته تا دیوانی در چهارصد صفحه بقطعی کبیر گردید و آنرا بشیخ محمدرضا فرزند صاحب عنوان هدیّه نمود.

و علاوه‌بر آنچه ذکر شد شیخ محمد جوادکاتبی زبردست بوده و غیر از شهرتش بشاعری، هم ازکبارکتّاب عراق بشمار آید، وکتاب «الدرّالمنثور» بر صدور دُهورکه آنرا «مجموع‌الرسائل» نیز گویند [تألیف کرد] زیراکه شامل مراسلاتی است که آنها را بأعلام عراق عرب نوشته، و از آن إحاطت و خُبرت وی بر بسیاری از أخبار أعراب معلوم خواهد شد.

و با این همه وی زمانی دراز در اواخر عمر خود ترک نظم وکتابت را نموده، تا در سنه ۱۳۶۳ هزار وسیصد وشصت وسه (۲)، پس از مدت هشتاد و دو سال قمری عمر، در بغداد وفات کرد و نعش او را بنجف برده و در محله براق در نزدیک خانه‌اش در مقبره مخصوصی دفن کردند، و مجالس فاتحهٔ بسیاری برایش برپا داشتند، و هم برای چلّه‌اش در مدرسه صدر نجف مجلس تذکّری فراهم کردند که جماعتی از أعلام شعراء وکتّاب در آن شرکت نمودند، و هم چندین نفر برایش مرثیه و مادّه تاریخ گفتند، از آن جمله شیخ محمد سماوی (که در سال ۱۲۹۳ بیاید) قصیده‌ئی گفته که ماده آن این است:

«حلّ جوادالغُرَف ۱۳۶۳»

(۱) شرح حال صاحب عنوان را فاضل مرحوم علی خاقانی در کتاب «شعراءالغری، اوالنجفیّات ۲: ۱۷۹ـ۴۳۶ ط نجف اشرف ۱۳۷۳» با مقدار زیادی از أشعار و منشآت او آورده است اما در حرف جیم بعنوان «جواد» نه در حرف میم که «محمدجواد» ها را نوشته، و تاریخ تولّدش را ـ باستناد «الروض‌النضیر: ۲۳۵» تألیف علامهٔ مرحوم شیخ جعفر نقدی ـ بسال ۱۲۸۴ «ماه شعبان» اختیار کرده، لکن خود در «ص ۱۸۱» از «أعیان‌الشیعه ۱۷: ۱۹۴» بسال ۱۲۸۱ آورده و اظهار نظری ننموده است. صاحب «نقباء» که ۱۲۸۱ نوشته آنرا از خود شبیبی نقل کرده که در اینجا مأخذ مرحوم معلّم هم

می‌باشد، اگرچه در ۱۲۸۴ نیز در نسخه اصل مکارم باختصار عنوان شده و مؤلف در اثر فراموشی متوجّه وحدت دو عنوان نگردیده، و آن نویسنده غیر مسلمان عراقی هم که بعمد تواریخ اسلامی را همواره بمیلادی برگردانده است تولد آن مرحوم را در «معجم‌المؤلّفین‌العراقیّین ۳: ۱۲۸» بسال (۱۸۶۴ م) نوشته که موافق همان ۱۲۸۱ می‌شود. م.

(۲) در «شعراءالغری» نیز روز و ماه وفات نیامده است. م.

☆ (۱۴۷۰ ـ وفات میرزا آقاخان نوری، صدراعظم، ره) ☆

وی میرزا نصراللّه خان بن میرزا اسداللّه خان بن میرزا نصراللّه‌خان بن(۱) حاج میرزا محمد اکبر، آقا باباخان بن خواجه ابدال بیک بن حاجی میرزا محمداکبر بن خواجه بیک بن خواجه لطف‌اللّه مازندرانی از نژاد خواجه ابوالصلت هروی(ره) است(۲).

خواجه ابوالصلت هروی حضرت خواجه ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی ـ رضی‌اللّه‌عنه ـ از رجال معروف و رواة مشهور و خادم حضرت رضا علیه‌السلام بوده و در کتب رجال او را عنوان بلکه توثیق نموده‌اند، وفاتش ۷ شوال سنه ۲۰۳ قبرش در مزاری معروف در نزدیکی طُرُق دو فرسنگی مشهد، و معلوم ما نیست که اولاد او چه وقت به مازندران آمده که اکنون می‌بینیم سالها است طایفه‌ئی از شهر نور مازندران خود را از نژاد او دانسته و بمناسبت این که وی را خواجه ابوالصلت می‌گویند به **خواجگان** معروف‌اند، چنان‌که یک طایفه نیز در شهر گواشیر کرمان موجود و به **خواجگان** معروف و خود را از نسل شیخ محمود شبستری صاحب «گلشن راز» می‌دانند بطوری که در (۱۲۱۷ ش ۲۵۰) اشاره بدان نمودیم.

و بهرحال، شرح احوال میرزا آقاخان در جلد اول «فرهنگ‌نامهٔ پارسی:۲۰۱» نوشته و از آن چنین بر آید که: چون این خانواده در نور مازندران ساکن بوده‌اند پیش از سلطنت قاجاریه با آنها مربوط بوده‌اند، و روی همین اصل آقامحمد خان قاجار؛ میرزا نصراللّه‌خان جدّ صاحب عنوان را **عارض سپاه** «یعنی لشگر نویس‌باشیِ» خود قرار داد

و او تا اواسط سلطنت فتحعلیشاه بدان منصب برقرار بود.

و فرزندش میرزا اسدالله خان پدر صاحب عنوان در کارهای محمدشاه بوده و پس از وفاتش محمد شاه منصب پدر را بصاحب عنوان داد، و چون او همنام جدش بود برای احترام،نام وی را از زبان‌ها انداخته و او را **میرزا آقاخان** خواندند، که اصلاً لفظ آغاکه ترکی مغولی و به غین است و معنی خواجه و سرور را می‌دهد- چنان‌که در «ص ۱۸۲ فرهنگ» مرقوم نوشته- و بعدًا **آقا** بقاف شده یکی از معانیش این شده که چون نام کسی را بر نواده‌اش نهند برای احترام آن جدّ؛ نواده را بآن نام نخوانده و او را **آقا** می‌گویند، و نظیر این را خیلی سراغ داریم.

و بهرحال، میرزا آقاخان در همان زمانِ محمدشاه به **وزیر لشگر** معروف شد و عنوانی بهم رسانید، و بهمین جهت حاج میرزا آقاسی با او بی‌میل گشته و در ۱۴ محرم سنهٔ ۱۲۶۲ او را با دو برادرش بکاشان تبعید کرد و پس از وفاتِ محمدشاه وی برای کمک بناصرالدین شاه و رسانیدن او را بسلطنت عازم تهران شد و در ۳ شنبه ۲۰ شوال سنهٔ ۱۲۶۴ بتهران رسید.

و ناصرالدین شاه پس از جلوس بسلطنت منصب سابق وی را باو داده و پس از آن بوزارت لشگر رسید و پس از عزل امیرکبیر در ۲۵ محرم سنه ۱۲۶۸ صدراعظم و پس از چندی وزیراعظم و شخص اول ایران شد و عنوانی مخصوص و اهمیتی معروف بهم رسانید، آنگاه در ۲ شنبه ۲۰ محرم سنهٔ ۱۲۷۵ او را از همه کارها معزول و از تهران بسلطان‌آباد عراق و سپس باصفهان و قم تبعید کردند، تا در دویم ماه ذی‌الحجةالحرام این سال(۳)- مطابق (...) ثور ماه برجی- در قم وفات کرد، و جنازهٔ او را بکربلاء برده و آنجا دفن کردند، و فرزندانی چند از وی بازماند، از آن جمله:

یکی : حاج **حسینقلیخان** صدرالسلطنه که در صفر سنه ۱۲۶۵ متولد شده و در (۱۳۵۶-۱۳۵۷) وفات کرده.

و دیگر: میرزا داودخان وزیر لشگر که در «فهرست کتابخانه مدرسه سپه‌سالار ۱: ۲۳۶: ۳۰۰» نامش برده شده.

و برادر میرزا آقاخان صاحب عنوان : میرزا فضل‌اللّه وزیر نظام است که در (۱۲۸۹) بیاید.

(۱) جمله «میرزا نصراللّه بن» را مرحوم معلم در آغاز کار ننوشته و پس از مدتی آنرا در بالای سطر اضافه کرده‌اند. مؤلف «صدرالتواریخ: ۲۳۳» نیز آن نام را در پدران صاحب عنوان نیاورده است. م.

(۲) استقامت خواجه ابوالصلت هروی مورد اتفاق نیست، برای اطلاع بیشتر از احوال او رجوع به کتب رجال حدیث خاصه و عامه شود، إن‌شاءاللّه تعالی بحث مستوفی در «شرح روضات‌الجنات» خواهد بود. م.

(۳) مقصود سال (۱۲۷۹ ق ۱۲۴۲ ش) است که- چنانکه در (ج ٦، ص ۲۲۴۸) گفتیم- مرحوم معلم در آغاز شرح حال میرزا آقاخان را در آن سال ضبط کرده بود، و پس از گذشتن چندین سال از نوشتن آن شرح حال، «ماهنامه وحید» چاپ شد و بدست آنمرحوم رسید و در آنجا تاریخ وفات میرزا آقاخان را بسال ۱۲۸۱ دید، از این‌رو ترجمهٔ مختصر دیگری برای وی در این سال نوشت و بعلّت طول زمان فراموش کرده بود که خود در سوابق ایام شرح حال وی را در ۱۲۷۹ نوشته است.

چون تاریخ اخیر درست است ما آن ترجمه سابق را از ۱۲۷۹ باینجا آوردیم و با توجّه بخطای در تاریخ فوت متن، عین عبارت آن مرحوم راکه در آخر موضع دوم یعنی سال ۱۲۸۱ نوشته است نقل می‌کنیم بدین شرح:

«و در دوازدهم ماه شوال‌المکرم اینسال- چنانکه در «ماه‌نامه وحید، سال ۷ ش ۱۲ ش مسلسل ۸۴ ص ۱۴۷۲» نوشته- در قم وفات کرد، انتهی. و آن روز مطابق جمعه ۲۰ حوت ماه برجی بوده».

اضافه کنیم که تاریخ فوت میرزا آقاخان در «صدرالتواریخ» نیامده، امّا مؤلف «تاریخ رجال ایران ۴: ۳۷۹» از «یادداشتهای حاج فرهاد میرزای معتمدالدوله» چنین آورده است:

«هفت سال مستقلاً وزارت کرد از محرّم ۱۲٦۸، و ایّام مَعزولی شش سال و ده ماه بود، گاه در سلطان‌آباد بود، گاه یزد و گاه اصفهان، تا در قم مرحوم شد». نیز می‌نویسد: «میرزا آقاخان صدراعظم شب جمعه ۱۲ شوال‌المکرم سال ۱۲۸۱ چهار ساعت از شب گذشته در قم مرحوم شد، ولادت مَعزیٌ‌إلیه در ربیع‌الاول ۱۲۲۲ واقع شده، مادّهٔ تاریخ: عثمان ثانی!، ۵۹ سال و ۸ ماه از ولادت سال او گذشته بود». انتهی.

اوضاع و احوال میرزا آقاخان نوری و برادر و فرزندانش بتفصیل در چندین جا از مجلّدات «تاریخ بامداد» و «صدرالتواریخ: ۲۳۳-۲۴۸» و «حقوق‌بگیران انگلیس در ایران: ۲۴۸-۲۸۰ ط ۸» و «سیاستگران دوره قاجار ۱: ۱-۵۸» و گوشه‌ای نیز در «گنجینهٔ مقالات دکتر محمود أفشار ۲: ۶۳۹ ط تهران ۱۳۷۰» نوشته و چاپ شده است و مطالعهٔ آنها هر غیرتمندی را قرین اندوه و أسف می‌سازد.

با این همه، بنای خیری از او بنام مسجد و مدرسهٔ حاج ملاّ صادق در شهر مقدس قم بیادگار مانده که وی آنرا در ایّام صدراعظمی خود بسال ۱۲۷۲ و بپاس احترام آیةاللّه حاج ملاّ محمدصادق قمی «علیه‌الرحمة» ساخته است، بتفصیلی که در تواریخ قم و «خاطرات و اسناد، وحیدنیا ۱: ۱۸ و مآخذ آنجا» دیده می‌شود.

مقارن همان ایّام نیز باغ و عمارت مجلّلی برای نظام‌الملک فرزند خود، در طهران احداث کرد که اجمالی از وصف آن در مجلّهٔ «هنر و مردم ۱۱: ۱۹ ببعد، شهریور ۱۳۴۲» نوشته شده است.

در پایان این تعلیقه یادآور شویم که میرزا طاهر شِعْرای اصفهانی (۱۲۲۴-۱۲۷۵) چنانکه در «ج ۳ ش ۳۴۷) گذشت کتاب «گنج شایگان» را بنام میرزا آقاخان تألیف و در آن شرح حال چند تن شاعران ستایشگر او را با سروده‌هایشان گرد آورده است. برای توضیح بیشتر بکتابهای «تاریخ تذکره‌های فارسی ۲: ۷۳ ط ۲» و «مقدّمهٔ دیوان طرب: ۱۶۹» رجوع فرمایند.

افزون بر آنچه گذشت، مرحوم سعادت نوری نیز در طیّ کتاب «زندگی حاج میرزا آقاسی، ط تهران ۱۳۵۶ ش، انتشارات وحید»، بارها از نوری و کردارش سخن گفته است.

تکمله: در کتاب تازه چاپ «صدراعظمهای سلسله قاجاریّه: ۱۶۵-۱۷۹، تهران ۱۳۷۲» نیز فصلی بصاحب عنوان اختصاص دارد، والسلام. م.

تحویل شمس بحَمَل : روز ۲ شنبه ۲۲ شوّال
۱۱ ساعت و ۱۵ دقیقه و ۵۰ ثانیه از روز برآمده

سه‌شنبه بیست و سوم ماه شوّال المکرم
سنه ۱۲٤٤ شمسی اوّل حمل ماه برجی

☆ (۱۴۷۱ ـ تولّد شیخ جعفربن عبدالحسن نجفی) ☆

شیخ جعفر فرزند شیخ عبدالحسن بن شیخ راضی نجفی است که در (۱۲۹۰) بیاید، و از قراری که در جزء ۱۵ جلد ۱۶ «أعیان‌الشیعه» نوشته این شیخ جعفر عالم و فاضل و نیکو سلیقه و خوش اخلاق بوده، و در این سال متولد شده و پس از پدر در نجف بریاست رسیده، و در نزد چندین نفر درس خوانده، و هم چند تن در نزد او درس خوانده، و کتابی بنام «المبانی‌الجعفریّة»ـ چنان که در «الذریعه ۵ ش ۱۰۵۲» نوشته‌ـ تألیف کرده، و در پنج‌شنبه چهاردهم ماه ذی‌القعدةالحرام سنه ۱۳۴۴ هزار وسیصد وچهل وچهارـ مطابق ۵ خرداد ماه باستانیـ وفات کرده، و شاگرد او شیخ محمدرضاء غراوي در (۱۳۰۳) بیاید (۱).

(۱) برای آگاهی کامل از احوال و آثار صاحب عنوان و پدر بزرگوارش رجوع فرمایند بکتابهای «ماضي‌النجف و حاضرها ۲ : ۲۸٦ و ۲۹۴» و «نقباءالبشر: ۲۹۰ و ۱۰۲٦» و «الذریعه ۱۹ : ۴۵ : ۲۳۷». م.

☆ (۱۴۷۲ ـ تولد آقا جلال‌الدین جعفر اصفهانی) ☆

وی فرزند مرحوم آقا نجفی است (۱۲۶۲ ش ۹۹۷)، و خود از علماءِ اصفهان بود، و در این سال در آن شهر از دختر مرحوم ملاّمحمد صالح جویبارهٔی (۱۲۸۵) متولّد شده، در سنه ۱۳۰۰ بعتبات رفت و تا حدود (۱۳۰۷) آنجا بود و قدری از علوم شرعیه را درس خواند، و آنجا دختر شیخ مهدی بن شیخ موسی (۱۲۴۱ ش ۵۹۳) را تزویج کرده و باصفهان برگشت، و پس از برگشتن باصفهان تموُّلی تمام پیدا کرده و بفراغت بال عمری را بسر آورد، و گاهی در مسجد شاه تدریس می‌کرد، تا در شب سه‌شنبه ششم ذی‌الحجةالحرام سنه ۱۳۳۷ هزارو سیصد و سی و هفت ـ مطابق ۱۰ سنبله ماه برجی ـ هم در اصفهان وفات کرد و نعش او را پس از امانت در آن شهر بکربلاء برده و آنجا در یکی از حُجرات صحن حسینی(ع) دفن کردند که هم‌اکنون قبر وی معلوم است.

و او از یک زن دائم که دختر شیخ مهدی مرقوم است یک دختر، و از دائمه دیگر از أحفاد حاجی‌آبادهٔی (۱) دو پسر و یک دختر، و از یک منقطعهٔ که دختر سید محمدرضاءِ روضه‌خوان بوده پسری بنام حاجی میرزا عبدالحسین (۱۳۴۸) را بهم رسانید، و یکی از پسران او شیخ **محمدعلی** شوهر دختر عمّش شریعتمدار (۱۲۸۳) است، چنان که این همه از کتاب «نسبنامهٔ» آقای اُلفت استخراج شد (۲).

(۱) رجوع به شرح حال حاجی (۱۲۸۰ ش ۱۴۳۸ در تعلیقه ش ۴) شود. م.

(۲) تقوای ادبی و ادب تاریخی را مرحوم معلم بدرستی رعایت نموده و آنچه را از نظر شرع و عقل بی‌اشکال دانسته است از «دفتر نسبنامه» نقل فرموده؛ حدّ همین است سخن‌دانی و دانایی را. مرحوم حاج میرزا حسنخان شیخ جابری (۱۲۸۷ـ۱۳۷۶) که خود از نزدیک صاحب عنوان را می‌شناخت در «تاریخ اصفهان ۳ : ۵۵» دربارهٔ آن مرحوم چنین گفته است:

«۱۸۴ـ آقا جلال‌الدین نجفی فرزند مرحوم آقا نجفی، مجتهدی مبرّز و متموّل بودند، تدریس فقه و اصول می‌فرمود، وفاتشان ۱۳۳۷. آقای میرزا عبدالحسین قُدسی خوشنویس تاریخش را چنین فرموده:

قدسی آندم که برون رفت «جلال‌الدین» گفت «آیت‌اللّه بفردوس برین کرد مقام»

و بنده، جابری تاریخش را چنین گفته‌ام:

بشیری‌از بهشت آورد سَر «ب» در جمع و پس گفتا:

«جلالی یافت از علمش بآن عالم جلال دین»

پایان سخن شیخ جابری، و عکس صاحب عنوان و پدر و برادر (علیهم‌الرحمه) در (ج ۵ ص ۱۶۶۵) چاپ شد. م.

☆ (۱۴۷۳ ـ وفات میرزا شفیع ۳۳ نقیب‌الأشراف تبریزی) ☆

وی فرزند حاج میرزا علی‌اصغر ۳۲ شیخ‌الاسلام (۱۲۷۸ ج ۶ ش ۱۳۹۲)، و خود از علماءِ تبریز بوده و در اینسال ـ چنانکه در «دانشمندان آذربایجان» نوشته ـ وفات نموده. و در «شجره‌نامهٔ سادات وهّابی‌ها : ۲۳» چندین نفر فرزند از او نوشته که یکی از آنها میرزا یوسف ۳۴ نقیب‌الأشراف (۱۲۶۲ ش ۱۰۲۹) است، و دیگری میرزا سید محمدعلی ۳۴ نقیب (۱۳۰۱). و در «هدیّة لاٰل عبا: ۴۹» دربارهٔ صاحب عنوان نوشته که وی علاوه‌بر مقام فقهی در امور قضائی و کشف حقّ از باطل مهارت عجیبی داشته و از این‌رو در ماه رمضان سنه ۱۲۷۰ رئیس دیوان دولتی آذربایجان گردید. و در (ص ۵۰) فرماید وی در تبریز وفات کرده و در کوه عین علي در مقبره مخصوصی دفن شده، **انتهی** (۱).

(۱) در «کرام» و «أعیان» عنوانی برای صاحب ترجمه دیده نشد. م.

☆ (۱۴۷۴ ـ وفات شیخ صالح، ستری بحرینی) ☆

وی فرزند مرحوم شیخ ناصربن علی‌آل‌طعان بحرینی، و خود از علماء و فضلاء واهل ادب بوده، و کتابی به نام «تسلیة‌الحزین» از فقد أقارب و بنین، در تسلّي مصیبت‌زدگان تألیف نموده که آن از کتاب «مسکّن‌الفؤادِ» شهیدثانی بزرگ‌تر می‌باشد. و در اینسال در مکّه معظمه بطاعون وفات کرده، چنان که در «الذریعه ۴ ش ۸۷۷» فرموده، و در «ج ۷ : ۲۸۹» فرماید وی کتابخانه‌ئی برای خود فراهم کرده‌بود که پس از وفاتش بفرزندش شیخ أحمد (۱۲۵۱ ش ۷۸۲) و پس‌از او بفرزندش شیخ محمدصالح

(۱۳۳۳) و پس‌از او بفرزندش شیخ عبداللّه‌از علماءِ عصر در بحرین منتقل شده، انتهی (۱).

(۱) نام و نسب صاحب عنوان در «الکرام‌البررة: ٦٥٦» صالح بن ناصر بن علی است همانند «أنوارالبدرین: ۲۵۲»، و در «نقباءالبشر:۱۰۲» صالح آل‌طعان بن ناصربن علی. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و آثار یاد شدگان در متن بهمین مآخذ و مواضع بسیار «الذریعه» رجوع فرمایند. م.

☆ (۱۴۷۵ ـ تولد شیخ طاهر فرج‌اللّه حلفی، ره) ☆

در «نقباءالبشر: ۷۵۶» در ترجمه شیخ محمدرضا فرزند صاحب عنوان فرماید: حلفی نسبت است بأحلاف که قبیله‌ئی است در جنوب عراق، انتهی.

و شیخ طاهر فرزند فرج‌اللّه بن محمدرضا بن عبدالشیخ بن محاسن نجفی، و خود مردی عالم فاضل و تقی صالح و از اهل ورع و اخلاق فاضله بوده، و همانا در این سال‌ـ چنانکه در «نقباءالبشر: ۹۷۲ ش ۱۴۶۴» فرموده‌ـ در نجف متولد شده، و علوم اوّلیّات را در نزد بعضی از افاضل درس خواند، آنگاه در محضر دروس شیخ محمد طه نجف و حاجی میرزاحسین خلیلی و غیر آنها از سایر علماءِ عصر حاضر شده تا بمقامات عالیهٔ علم و عمل نائل گردید، و «مجموعه‌ئی در علوم ادبیّه» تألیف کرده، و «تعالیق و حواشی چندی بر بعضی از کتب درسی» نوشت که همه آنها در نزد فرزندش شیخ محمدرضا فرج‌اللّه موجود است.

و آخر، در شنبه غرهٔ ماه رجب‌الفرد سنه ۱۳۴۴ هزار و سیصد و چهل و چهار‌ـ مطابق ۲۶ دی ماه باستانی‌ـ وفات کرد و در صحن شریف‌ـ بناء بوصیتی که نموده بود‌ـ دفن شد، و از وی فرزندانی باز ماند:

اول: شیخ محمدرضا فرج‌اللّه مذکور که در (۱۳۱۹) بیاید.

دویم: شیخ محمد طه که از اهل علم و فضل بوده و در سنه ۱۳۴۶ وفات نموده، چنانکه در «نقباءِ» مذکور فرموده.

سیم: استادمرتضی فرج‌اللّه که‌ـ درهمانجافرماید‌ـ ازشعراءِ معروفین‌نجف‌است (۱).

(۱) رجوع فرمایند بکتاب «شعراءالغَري، أو: النجفّيات، بقلم الخاقانی ۱۱: ۲۶۸ـ ۲۹۱ ط نجف اشرف ۱۳۷۶» و «ماضی‌النجف و حاضرها ۳: ۶۰ـ۲ ط همانجا در همانسال». م.

☆ (۱۴۷۶ ـ تولّد میرزا عبدالجواد، ادیب نیشابوری) ☆

وی از شعراءِ بزرگوار بلکه عرفاءِ نامی و حکماءِ گرامی در عصر ما بود، که در حدیث و فقه و اصول و حکمت الهی و طبیعی و ریاضیات قدیم و جدید مقامی سامی داشت، و با این همه، سالک مسلک عرفان و تصوّف هم بود، و در بازی شطرنج و آس تبحّری تمام داشت! و أشعاری نیکو می‌سرائید و تخلّص خود را در مقاطیع ادیب می‌نهاد.

و شرح احوالش در چندین کتاب بنظر رسیده، همچون «سخنوران نامی معاصر ۱: ۳» و «نامهٔ سخنوران : ۲۶» و «تاریخ خراسان : ۱۵۴» و «ضمیمهٔ تاریخ علماء خراسان: ۲۴۹» و «الذریعه ۵: ۱۳۶» (۱)، و از آنها چنین برآید که: وی ـ بنصّ «سخنوران نامی» ـ فرزند ملاّحسن، و در «تاریخ خراسان» ملاّحسین و در «الذریعه» ملاّعبّاس نوشته.

و خود در این سال در قریهٔ بیژن گرد ـ از دیهات نیشابور ـ متولّد شده، و در «نامه سخنوران» در سال ۱۲۸۴ فرموده.

و بهرحال، وی علوم مقدّماتی را از صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و بدیع تا شانزده سالگی در همانجا آموخت، و در سنه ۱۲۹۷ بمشهد رفته و چندی در مدرسهٔ نوّاب و سپس در مدرسهٔ فاضل خان منزل نمود، و بمطالعهٔ کتب عربی و ادبی همچون «سبعه معلّقه» و «مقامات حریری» پرداخت.

و یک چشمش بر اثر آبله از دست رفته و از چشم دیگر هم با زحمت استفادت می‌کرد، و با اینحال هماره بتدریس و مطالعات عمیق مشغول و آنی بی‌کار نبود، و جز با معدودی با هیچ‌کس آشنائی نداشت و رفت و آمدی نمی‌کرد، و بمناعت طبع زندگی می‌نمود؛ و آفرین بر چنین عمری که بدین‌گونه بسر رسد، و چندین کتاب تألیف کرد:

اول : «أشعاری در حدود پنج هزار بیت». دویم : جزوه‌هائی در «تلخیص شرح

خطیب تبریزی بر حِماسه ابوتمام». سیم : «رساله‌ئی در جمع بین عروض فارسی و عربی». چهارم: «شرح قسمتی از سبعهٔ معلّقه».

و بالأخره، زیاده بر چهل سال در آن ارض اقدس بتدریس می‌پرداخت، تا آخر در شب جمعه پانزدهم ماه ذی‌القعدةالحرام سنه ۱۳۴۴- چنانکه در «ضمیمهٔ تاریخ علماءِ خراسان»، بدون تعیین روز هفته «که آن مأخوذ از تقویم آن سال است» فرموده- مطابق ۶ خرداد ماه باستانی- در مشهد مقدّس وفات کرد، و در دارالسیادهٔ مبارکه دفن شد، و اینک قبرش در آنجا معلوم و بر آن سنگی افتاده.

در «ضمیمه تاریخ علماء خراسان» نوشته که خود مکرّر می‌گفت: **در ذیقعده وفات خواهم یافت.** و در تاریخش شیخ احمد بهار «که در ۱۳۶۶ بیاید» فرموده:

دور أدب نپرورد بهر ادیب تالي
جای‌ادیب خالی جای‌ادیب خالی ۱۳۴۴

و همچنین شاگردش **شیخ محمدتقی راموز بهادر** (۲) که نیز معروف بأدیب نیشابوری و از اساتید و مدرّسین عصر حاضر و در فنون ادبیّه تالیِ آن استاد بزرگوار است و هم‌اکنون مدرّس آستان قدس می‌باشد، چنین گفته:

تو هم بیا و بگو بهر سال تاریخش
قدم نهاد بدارالسلام و شد مسرور ۱۳۴۴

و اینک این چند شعر- بنقل از «ضمیمه تاریخ علماءِ خراسان»- از او اینجا نوشته می‌شود (۳):

زلف تو، به‌از مشک ختا هست و خطا نیست
در خطّ تو این حکم روا هست و روا نیست
هم شور نمک دارد و هم طبع طبرزد
جان را لب لعل تو دوا هست و دوا نیست
هم آفت جان است و هم آسایش جان است
بالای تو ای دوست بلا هست و بلا نیست

چشم تو گهی جان دهد و گاه ستاند
بادام تو ای دوست شفا هست و شفا نیست

و بنقل از «سخنوران» :

باز از فراق آن بت نوشادی — چشم من است دجلهٔ بغدادی
خورشید نیکوان و بروی و موی — روز و شب سپندی و خردادی
گردون ندیده ماه بدین تابش — گیتی ندیده سرو بدین رادی
آن روز کو که بود ببزم اندر — با یک جهان جمال خدادادی
از او همه نمایش شیرینی — و ز من همه تراوش فرهادی
باشد که رام دل کنمش روزی — چون موم سازمش دل پولادی
گیرم فراز گنبد گردون است — آرمش زی نشیب، بأستادی
آید شبی که انجمن ما را — خلّخ کند بگونهٔ نوشادی
آن روز می‌رسد که کنار من — کشمر کند بقامت شمشادی
گیتی ندیده است و نخواهد دید — چونین اساس خرّمی و شادی

بزم ادیب و توشهٔ دانائی
وصل حبیب و گوشهٔ آزادی

تا چند بخلوت و خاموشی — چندی بباغ چم بقدح نوشی
ساقی کجا است کز می پیراری — از من برد خمار پرندوشی
آهوی مشک موئی و با آهو — همواره بینمت بخطا کشی
مشک اندرون نافه بوَد و اینک
مشک تو دوشیَ است و بناگوشی

مرحوم ادیب در مدّت زندگانی مجرّد زیست و زن و فرزند نداشت، لیکن اولاد روحانی او که شاگردانش باشند همه در ردیف فضلای عصر بشمار آیند، و بمراتب- برای یادگاری و بقای نام- از اولاد جسمانی برتر و بهتر می‌باشند (۴).

(۱) بامداد نیز در «تاریخ رجال ایران» او را بنامش عنوان کرده و ستوده است،

همچنان مرحوم علاّمه طهرانی در «نقباءالبشر: ۱۰۲۴ : ۱۵۳۲» با تردید در تاریخ ولادتش «۱۲۸۱-۱۲۸۴»، تاریخ وفات را نیز در (۱۲) ذی‌القعده نوشته‌اند. م.

(۲) ایشان را **ادیب ثانی** گویند و نامشان مکرّر در کتاب «زندگی و اشعار ادیب نیشابوری» بمیان آمده و تمام رثاءِ یادشده و رثاءِ بهار در آنجا دیده می‌شود، و تعبیر «راموز بهادر» از همان «ضمیمهٔ تاریخ علماءِ خراسان» است.

این بزرگوار در شب بیستم ذی‌الحجّهٔ ۱۳۹۶ «۱۳۵۵/۹/۲۱ ش» در مشهد مقدّس وفات یافت و در ایوان آخرین غرفه جنوب شرقی صحن عتیق دفن شد. تولّدش در قریهٔ خیرآباد عشق‌آباد نیشابور در حوالی (۱۳۱۵ ق) بوده است، و بسال (۱۳۶۵ ش) چند تن از شاگردان گرامیش مجموعه مقالات و رسائل ارزشمندی را بعنوان «یادنامهٔ ادیب نیشابوری: زندگانی استاد و مجموعهٔ مقالات در مباحث علمی و ادبی» بالغ بر ۴۰۰ صفحه با عکس آن مرحوم در طهران طبع و منتشر کردند، سعیشان مشکور باد. م.

(۳) پیرامون یک غزل مشتبه بنام ادیب و ظهیرالدوله بتعلیقهٔ شرح حال ظهیر (ش ۱۴۶۷) رجوع فرمایند. م.

(۴) استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در مقدمهٔ کتاب «شرح حال مولوی» که بسال (۱۳۱۵ ش) تألیف کرده است، در ضمن سرگذشت خود شمّه‌یی دربارهٔ محضر ادیب صاحب عنوان بقلم شیوا و محکم خود نوشته است که بجهت امتیازِ آن شایسته نقل است، گوید:

«... روزگاری گذشت و ایّامی بخوشی و تلخی سپری شد، تا اینکه عزیمت مشهد جزم گردید و آنجا به محضر استادم مرحوم عبدالجواد نیشابوری (۱۲۸۱-۱۳۴۴) راه یافتم و بکلّی ربودهٔ آن بیان شیرین و گفتار ملیح گردیده سر از قدم نشناختم و دل بر فراق خویشان و پیوستگان نهاده آهنگ اقامت کردم تا از محضر استاد فائده برگیرم.

«استاد مرحوم در علوم بلاغت و فنون ادب سخت توانا و بر أسرار آن نیک واقف بود و ذوقی از نسیم صبحگاه لطیف‌تر داشت و اشعار فراوان از قدماءِ شعرای عرب و ایران که انتخاب آنها از جودت فکر و لطف قریحهٔ او حکایت می‌کرد محفوظ او بود وگاه و بیگاه بقرائت و املاءِ آن ابیات مجلس افاضت و محضر درس را نمودار جنّات عدن می‌ساخت و از فرط رغبت بتکمیلِ طالبِ علمان همواره اصرار می‌کرد که آن أشعار گزیده را بنویسند و از بر کنند.

«رسم چنان بود که دانش‌آموزان روشن‌بین علاوه‌بر مجلس درس که فیض عامّ و بمنزله خوان یغما بود و نُزل دانش در کنار مستحقان و نامستحقان ریخته می‌شد صبحگاه بحجرهٔ خاصّ که مسکن شبانروزی استاد بود حاضر شوند و آنچه میسّر گردد از افاضات و معارف وی بقید کتابت درآورند و ابیات و قصائد منتخب بعربی و فارسی در دفاتر خود بنویسند و روز دیگر حفظ کرده بقصد تصحیح بر استاد فرو خوانند.

«امّا بیشتر محفوظات استاد از گفتار متقدّمان پارسی و تازی بود و بأبیات جزل و حماسیات میلی هرچه تمامتر بخرج می‌داد و از شعرهای رقیق و نازک کاری‌های متأخّرین لذّت نمی‌برد و دانش‌آموزان را هم بمذاق خود مشغولِ دیوانهای شعرای خراسان می‌کرد و از مطالعهٔ سخن دیگران بازمی‌داشت.

«بنده هم بجهت آنکه عقیدهٔ ثابتی بأُستاد داشتم و راستی آنکه بصفاءِ ذهن و لطافت قریحهٔ او مُعجِب بودم و بفضائل نفسانی وی عشق می‌ورزیدم و گاهی نیز نظمی بیسر و سامان و بیتی شکسته بسته می‌سرودم، براهنمائی آن فاضل فرشته‌خو بتتبّع و مطالعهٔ دیوانهای پیشینیان وقت صرف می‌کردم چندانکه شب و روز هنگام آسایش و حرکت از خواندن یا تکرار و حفظ «شاهنامه» و «دیوان فرخی و مسعود سعد و منوچهری» غفلت نمی‌ورزیدم و طبعًا نظر به پیروی سلیقهٔ استاد با مولانا (کذا) جلال‌الدین سر و کاری نداشتم سهلست خالی از إنکار هم نبودم».

پایان سخنان فروزانفر دربارهٔ ادیب نیشابوری.

در ختم این مقال، ناگفته نگذاریم که در کتاب جامع و دقیق «زندگی و أشعار ادیب نیشابوری» که طیّ بیش از چهارصد صفحه بسال «۱۳۶۷ ش» در تهران چاپ شد، با کمال تأسف و ملال، گهگاه خصوصیّاتی از کیفیت زندگی صاحب عنوان بچشم می‌خورد که اگر مرحوم معلّم و علاّمه طهرانی آگاه بودند آن‌چنان تجلیل و تکریم اظهار نمی‌کردند، از قبیل نسبت سودخواری و استعمال حشیش و قمار و إحضار خمر برای شاعر ملحد همدمش و بسی چیزهای دیگر و دست آخر، إعراض از دعاءِ عدیله بهنگام جان‌دادن «که داستان حمّام مَنجاب را بیاد می‌آورد»، و این‌گونه انحرافات همگانی از آثار شوم چیرگی اهریمن مشروطیت بود بر فرهنگ جامعه اسلامی که حیاء و غیرت و حمیّت و دیگر فضائل اسلامی و انسانی را آنچنان نابود کرد که تا به پس اطاقهای مدارس دینی شهر مقدّس مشهد امام معصوم علیه‌السلام، رذائل اخلاقی و مفاسد عقیدتی راه یافت. نسأل‌اللّه حُسن‌الخاتمة. م.

☆ (۱۴۷۷ ـ تولّد عارف، شاعر دزفولی) ☆

وی ملاّعبدالحسین بن محمدهادی بن بشیر معروف به **مُهرنویس** یعنی حکّاک و از رجال علم و ادب بوده که شعر هم می‌گفته و تخلّص **عارف** می‌نموده، و همانا در اینسال در دزفول متولّد شده ـ چنانکه در «الذریعه ۹: ۲۶۸: ۴۶۸۳ و ۱۸: ۲۲۵: ۱۲۲» فرموده ـ و کتابی بنام «گلشن بدایع» در اخلاق ـ نظیر «گلستان سعدی» و «پریشان قاآنی» ـ که نیز دارای جنبهٔ ادبی است و نزدیک بهزار وپانصد بیت می‌شود، در ۵ شنبه ۱۰ صفر ۱۳۱۶ تألیف فرموده، چنانکه در «الذریعه ۱۸ ص مذکوره» نوشته. و هم «دیوانی در أشعار» دارد، و کتابی بنام «نگارستان مانی» دارد که در (۱۳۶۷) از آن فارغ شده. و در اوائل سال ۱۳۷۳ مبتلا بفلج شده (۱)، و دیوانش زیاده بر شش هزار بیت است که در ۱۷ رجب سنه (۱۳۵۵) از جمع آن فارغ شده، انتهی بتغییر یسیر.

و فهرست کسانی که **عارف** تخلّص دارند در سال (۱۲۳۹ ش ۵۶۰) گذشت (۲).

(۱) در شرح حال ده سطری صاحب عنوان که در «نقباءالبشر: ۱۰۷۹: ۱۵۸۴» نوشته‌اند فرمایند که او پس از ابتلاء بسکته ناقص بهمان حال بود تا در شب چهارشنبه چهاردهم ذی‌الحجّهٔ همان سال (۱۳۷۳) وفات یافت. م.

(۲) پی‌نوشت ۲ ص ۲۱۵۴ ش ۱۳۵۴ ج ۶ و پی‌نوشت ۲ ص ۱۵۷۰ ش ۹۲۹ ج ۵ را ملاحظه فرمایند. م.

☆ (۱۴۷۸ ـ وفات شیخ عبدالحسین، آل حرزالدین نجفی) ☆

آل حِرزالدین خانواده‌ئی معروف‌اند در نجف که نژادشان منتهی می‌شود بشیخ محمود حرزالدین که از قبایل مشهور عرب‌اند، و آنها را بنی‌مسلم می‌خوانند، و جمعی از اهل فضیلت و ادب از آنها بهم رسیده‌اند.

و شیخ عبدالحسین ـ بطوری که در مقدّمهٔ جزءِ ۱ کتاب «معارف‌الرجال» بقلم ناشر آن محمدحسین حرزالدین نوشته ـ از اهل علم و ادب بوده، و کتابی بنام «أمالي در تاریخ و امامت» تألیف نموده، و در اینسال وفات کرده، و برادرش شیخ حسن در

(۱۳۰۴) بیاید (۱).

(۱) شرح حال صاحب عنوان در کتاب شریف «ماضی‌النجف و حاضرها ۲: ۱۶۵» آمده و در آنجا ولادتش را در بیستم ربیع‌الأوّل (۱۲۵۰) نوشته و مأخذ خود را غیر از «معارف‌الرجال» یاد شده، «النوادر» شیخ محمد حِرز قید فرموده؛ و از صفحه پیشین تا چند صفحه پیرامون «بیت حرز» و رجالش سخن گفته است.

ناگفته نماند که تحریر این ترجمه یکی از آخرین نوشته‌های مرحوم معلّم است، چه این‌جانب نسخه «معارف‌الرجال» را که بتازگی تهیّه کرده بودم، چند ماهی پیش از فوت آن مرحوم دراختیارش قرار دادم، و او پس از مدّتی بیماری در بعدازظهر روز سه‌شنبه ۲۲ ماه رجب ۱۳۹۶ برحمت ایزدی پیوست. م.

☆ (۱۴۷۹ ـ تولّد مرحوم سیدعلی آقا ۳۵ طباطبائی یزدی) ☆

وی فرزند مرحوم سید مرتضی ۳۴ (۱۲۱۲ ش ۱۹۰)، و خود از علماء و أعیانِ عصر خویش در طهران بوده، و در اینسال ـ چنانکه برادرزاده‌اش آقای حاج علم‌الهُدی (۱۲۹۷) می‌فرمود ـ متولد شده، و برادرزادهٔ دیگرش آقا سید محمدمهدی (۱۲۸۵) در تاریخ تولد او (البتّه سال‌ها بعد از تولّد) فرموده: **عليٌّ الطباطبائيُّ ظهَر ۱۲۸۱**.

و کتابی بنام «وسائل مظفّري» در موعظه و مصیبت بنام مظفّرالدینشاه در سنه ۱۳۱۸ تألیف کرده و جمله «**وسائل مظفّر**» را مادّه تاریخ سال تألیف نوشته، گرچه برحسب قاعده باید «وسائل» بیاء حساب شود نه همزه و در آن صورت ۱۳۲۷ خواهد بود (۱).

و بهرحال، وی از علماءِ مستبدّین محسوب، و در وقایع محمدعلیشاه با مجلس و قضیّه میدان توپخانه ـ چنانکه در «تاریخ مشروطه ملک‌زاده ۳: ۱۴۱» نوشته ـ طرفدار آن پادشاه بود، و در موقعی که فرزندش سید ضیاءالدین رئیس‌الوزراء گردیده و برحسب سیاست وقت بعضی از اشخاص را مأخوذ می‌داشت و آنها سید علی آقا را بشفاعت برمی‌انگیختند و اوبپسر أمر برعایت ایشان می‌نمود، لذا سید ضیاءالدین از پدر خواهش خروج از طهران و مهاجرت بقم را نمود که بین المَحذورَین دچار نشود، زیرا که امر پدر

واجب و رفع توقیف از بعضی با سیاست وقت مخالف بود، و سید علی آقا ناچار بقم رفت، **انتهی**.

و آخر در سنه ۱۳۵۰ هزار وسیصد وپنجاه- چنان‌که در «فهرست کتابخانه رضویّه ۵ : ۳۴۷» نوشته- وفات کرد و در شاه عبدالعظیم «علیه‌السلام» دفن شد، و فرزند مذکورش در (۱۳۰۸) بیاید.

(۱) کتاب شریف «وسائل مظفّری» که متن آن در ۴۸۰ صفحهٔ رحلی با دو صفحه «دیباچهٔ» تاریخی بچاپ حروفی و کاغذ ممتاز در «مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی» در سال ۱۳۲۰ ق بفرمان مظفّرالدینشاه قاجار در طهران انجام گرفته و برایگان میان اهل منبر پخش گردیده، در حقیقت یکی از تألیفات ارزشمند و پرفائده است بفوائد گوناگون حدیث، تاریخ، فقه و غیره، و جای آن دارد که دانشمندی محقّق و متبحّر بدست توانای خود کتاب را بصورت شایسته‌یی تحقیق و تحشیه و طبع فرماید که نفع آن عامّ و تمام خواهد بود.

دربارهٔ مخالفتهای صاحب عنوان با جریان مشروطیّت تحمیلی می‌توان بکتب تاریخ مشروطه و «خاطرات حسن إعظام قدسی» و «خاطرات و أسناد، وحیدنیا ۳: ۸۵» نگاه کرد. و در (ش ۱۶۰۴) بیاید که سیّدعلی آقای یزدی از جملهٔ استادان حاج میرزا باقر آقای طباطبائی تبریزی «رحمةاللّه علیهما» بوده است. م.

☆ (۱۴۸۰ ـ تولّد فاطمه ۴۱ أدیبةالزمان قائم‌مقامی، ره)(۱) ☆

(۱) بسال (۱۲۸۲ ش ۱۵۰۳) رجوع فرمایند. م.

☆ (۱۴۸۱ ـ وفات شیخ محمد، مشهدی نجفی) ☆

وی فرزند ابراهیم بن شیخ علی بن شیخ عبدالولی رَبَعیّ است.

ابراهیم مرقوم مشهور بمشهدی بود.

فرزندش شیخ محمد از علماء و فقهاءِ عصر خود بوده که در نجف متولّد شده، و در خدمت شیخ علی و شیخ حسن فرزندان شیخ جعفر درس خوانده، و از شیخ حسن اجازه داشته، و کتابی بنام «جواهرالأفکار» در شرح «شرایع» در چندین جلد تألیف کرده،

و در این سال وفات نموده. فرزندش شیخ احمد ، مشهدی است (۱).

(۱) تنها مأخذ مرحوم معلّم در این ترجمه کتاب «الذریعه ۵: ۲۶۳: ۱۲۶۴» است و مأخذ آنجا «تکملة‌الأمل» سیّدناالحسن صدرالدین بوده که مخطوط است، و علاّمه متبحّر مرحوم شیخ جعفر آل محبوبه شرح حال صاحب عنوان را از «تکملة» یاد شده و جلد چهارم «الحُصون المَنیعة» مرحوم کاشف‌الغطاء در «ماضی‌النجف و حاضرها ۳: ۳۵۴-۳۵۵» آورده و دربارهٔ تاریخ فوتش گوید که در «حصون» بسال ۱۲۸۰ و در «کشکول سید محمد هندی» ۱۲۸۱ نوشته‌اند. همچنین شرح حال شیخ احمد فرزند صاحب عنوان را نیز در (ص ۳۵۲-۳۵۳) ذکر فرموده و تولدش را در ۱۲۵۹ و وفاتش را در ۱۳۰۹ قید کرده است، و در (ص ۳۵۱) یک صفحهٔ تمام پیرامون معرّفی «بیت‌المشهدی» نوشته و چند تن دیگر از رجال این خاندان را نیز در صفحات بعد شناسانده است.

بیت معظّم مشهدی و رجالش در کتاب شریف «معجم رجال‌الفکر والأدب فی‌النجف: ۴۱۴ ط نجف اشرف ۱۳۸۴» نیز یاد شده‌اند، و لازم بتذکّر است که نام پدر شیخ احمد در معجم مذکور «ش ۱۷۶۴» فراموش گردیده و بجای «احمدبن‌الشیخ محمدبن الشیخ ابراهیم...» بخطاء «احمدبن الشیخ ابراهیم...» چاپ شده است. م.

☆ (۱۴۸۲ ـ تولّد میرزا محمد، عسکری طهرانی، سلّمه‌اللّه تعالی) ☆

وی فرزند رجبعلی، و خود از علماء و فقهاءِ عصر، و در احوال رجال و مشایخ اجازات و معرفت مُجیزین و مُجازینِ روایتی تتبّعی کامل و کافی و تبحّری شامل و وافی دارد، و بطوری که خود در اجازه‌های سید محمدمهدی علوی وآرده‌شیره نوشته؛ از أحفادِ علاّمهٔ مجلسی است.

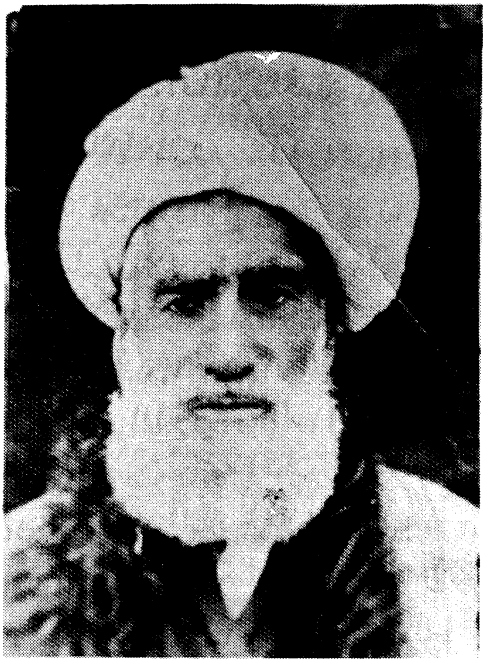
و در اینسال- چنانکه در «الذریعه ۶: ۴۰۲» نوشته- متولّد شده، و مادر او دختر سیّد ابوالقاسم طباطبائی و خواهر سید زین‌العابدین طهرانی (۱۳۰۳) می‌باشد.

و از فیض تدریس و تربیت جماعتی از علماء و اهل سیر و سلوک بدرجات عالیه نائل گردید، مانند میرزای شیرازی و حاجی نوری و ملاّ حسینقلی همدانی و حاج ملاّ فتحعلی سلطان‌آبادی و حاجی میرزا محمدتقی شیرازی «رحمهم‌اللّه».

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد وآله الطاهرین
وبعد انه کتاب کریم من العلامة الحبر البحر الفهامة سید العلماء العاملین جمال الملة
والدین السید محمد علی الرضا ایده الله تعالی احب ان یشرف بالاتصال بالروایات عن
البررة الامجاد الائمة من اهل بیته دوحات اجار السمرات ولحق لمثله ان تهدی الیه التحف
والهدایا فلذلک رفقت ما هنالک استخرت الله تعالی ناجوته ان یوفقنی من شاء
الله ان یوفقه لذلک وفقنی ما هنالک استخرت الله تعالی ناجوته ان یوفقنی من شاء
النظام اساطین الاسلام والکافی بطریق روایاته عن واحد بعد واحد العلامة الحجة فرید عصره
ووحید دهره الحاج میرزا حبیب ابن السید الصالح الحاج میرزا خلیل الطبیب الطهرانی عن شیخه
والده الحاج المرقوم عن شیخه العلامة الشیخ الاجل الشیخ جعفر صاحب الشرح علی
الشرایع عن شیخه العلامة علی الاطلاق السید مهدی بحر العلوم عن مولانا السید علی
الطباطبائی عن عمه الوحید البهبهانی عن والده الافضل محمد اکمل عن جده لامه وحید
الفضل مرات جدنا الصابر الزاهد السید ابی القاسم الزوارة عن شیخه باقر الحکیم
عن ابیه التقی المرحوم عن شیخه بهاء الملة والدین محمد العاملی عن والده السلالة
حسین بن عبد الصمد الحارثی عن شیخه زین الدین الشهید الثانی طوبی له الذکری
فما جازته الطویلة الذکری وضع اجازات البحار واخذت علیه المیثاق بما یحق من الضبط
والتحقیق لطریق النجاة فی الحق لدی العمل واسلمان لا ینساني في صوالح دعواته في نظائر
الاجلات واعقاب الصلوات کما لا انساه ان شاء الله تعالی عمته بدعوة الغائب
الیه المذنب الجانی وجعلها الطهرانی حامدا مصلیا مستغفرا عصر یوم الاثنین
الرابع عشر من شهر رجب الاصب سنة ۱۳۷۰

«دستخطّ مرحوم آیة‌الله آقا میرزا محمد عسکری «قدّس سرّه» در اجازهٔ محقق کتاب»



و پس از تحصیلات در شهر عسکر مبارک یعنی سامره ساکن شده و از این‌رو معروف بعسکری گردیده، و چندین کتاب تألیف نموده:

اول: کتاب «الصحیفة المهدویّة». دویم: کتاب «مستدرک اجازات البحار» که در آن اجازاتِ در جلدِ آخرِ بحار را تتمیم و تکمیل نموده، یعنی آنچه قبل از آن و بعد از آن نوشته شده و آنجا نیامده همه را در آن جمع کرده و کُتبی که در جمع اجازات تألیف شده بجملگی را در آن آورده و تاکنون این کتاب مبارک بچهار جلد رسیده و وی همچنان بإلحاق آن از اطلاعات جدیدهٔ خود مشغول است و از این‌رو مجموع نفیسی برای طالبین علم بأحوال علماء فراهم فرموده، و خود هم از حاج میرزا حسین خلیلی و سیّد ابوتراب خوانساری اجازت روایت دارد، و چندین نفر نیز از وی بإجازت روایت سرافرازند.

و او دختردائی خود سیّد زین‌العابدین مرقوم را تزویج نموده، و فرزندش از این مخدّره میرزا نجم‌الدین (۱۳۱۳) است.

و نوادهٔ صاحب عنوان: **آقا سید مرتضی عسکری** فرزند حاج سید ابومحمد

ساوه‌ئی (۱۳۳۳) است که در «آینهٔ دانشوران: ۱۷۷» عنوانی دارد، و آنجا فرماید: در سامره متولد شده، و در قم نزد ادیب طهرانی و آقا نجفی مرعشی و شیخ علی‌اصغر کرمانی و میرزا خلیل کمره‌ئی (۱۳۱۷) درس می‌خواند، انتهی.

مرحوم میرزا محمد در روز ۲ شنبه ۲۸ ج ۱ سنه ۱۳۷۱ـ مطابق ۵ اسفندماه باستانی ـ در سامره وفات کرد، چنانکه روز هفته و ماه قمری آنرا آقای سید محمدعلی روضاتی (۱۳۴۸) در نامه‌ئی که در ۱۵ ج ۲ به من نوشته و آنرا ضبط نموده‌ام ذکر کرده‌اند (۱).

(۱) در کتابهای «مصفّی‌المقال : ۴۴۲» و «معجم رجال‌الفکر والادب فی‌النجف: ۳۱۱» چند سطری درباره مرحوم آیة‌اللّه آقا میرزا محمد طهرانی عسکری نوشته‌اند، و درخصوص نسبتشان بعلاّمه مجلسی مولانا محمدباقر بن محمدتقی «علیهم‌الرحمة» چنانکه خود در اجازهٔ راقم این سطور متذکّر شده‌اند مرحوم سیّد ابوالقاسم زواره‌ئی پدر مادرشان ،نژادش از طرف مادری بعلاّمهٔ مجلسی می‌رسد ، و مؤلف محقّق گرامی کتاب «زندگینامهٔ علاّمهٔ مجلسی ۱: ۳۸۳ و ۲۲: ۲۹۹ـ۳۰۰ در ضمن گزارشی از احوال آن مرحوم در این‌باره نیز تتبّع شایسته فرموده‌اند.

اینک چون شرح حالی که صاحب «نقباءالبشر» برای آن عالم ربّانی نوشته‌اند هنوز چاپ نشده، لذا عین عبارت آن مرحوم راکه از روی کمال بصیرت و خبرویّت است، از نسخهٔ اصل «نقباء : ص ۱۳۰ مصوّره» نقل می‌کنیم:

«الشيخ العلاّمة الفقيه المحدّث المتتبّع الماهر مولٰينا الميرزا محمدبن رجبعلي‌بن الحسن الطهراني، نزيل سامرّاء و مجاور دار ولادة وليّ‌اللّه، الناشرلأحكام اللّه والخادم لآثار أولياءاللّه. وُلد ـ دام بقائه ـ في شعبان سنة ۱۲۸۱ و هي سنة وفاةالعلاّمةالأنصاري، و توفّي والده سنةالمجاعة بايران الّتي سافر فيها السلطان ناصرالدين شاه لزيارةالعتبات و هي سنة ۱۲۸۷، فكان في تربية خاله العلاّمة السّيد زين‌العابدين بن أبي‌القسم الطباطبائي المشهور بالسّيد آغا.

«ثمّ تشرّف معه إلى العتبات سنة ۱۲۹۰ و نزل خاله مع ساير متعلّقيه و منهم أخته العلويّة الجليلة والدة صاحب‌الترجمة في‌النجف على آيةاللّه الحاج ميرزا محمدحسن الشيرازي لمناسبات سابقة، فلمّا هاجر إلى سامرّاء لحقوا به كأحد أبنائه و ربّاه كما ربّى ولدَه، و لذا يُعرف في‌الأوائل بميرزا محمدالربيب.

«واشتغل في‌الأدبيات على بعض الأفاضل، و من سنة ثلثمائة اختصّ من آيةاللّه ببحث مخصوص له و لابنه السّيد الأجلّ الميرزا على آغا فى «المعالم» و «باب [كذا] الحاديعشر»، و بعد مدّةٍ لحِقَهما الحاج ميرزا محمد ولده الأرشد والسّيد ابراهيم الطهرانيُّ، فكان يستفيد من بحثه الخاصّ والعامّ إلى أن توفي، فانحصر استفادته في شيخناالعلاّمة الميرزا محمدتقي الشيرازى، مدّظلّه، و أخذ علوم‌الحديث عن شيخناالعلاّمة النوريّ، و برزمن قلمه الشريف «الصحيفةالمهدويّة» في أدعية صاحب‌الأمر، عليه‌السلم و عجّل‌اللّه فرجه، و «مصابيح‌الأنوار» في فهرست أبواب جميع مجلّدات «البحار» كتبه لتسهيل الأمر عليه فيما هو مشغول به الآن من «مستدرك بحارالأنوار»، و قد استدرك على كثيرٍ من أبوابه. نسئل‌اللّه توفيق اتمامه.

«و أدركه الأجل المحتوم فى‌الاثنين الثامن والعشرين من جمادى‌الاولى (۱۳۷۱) و دفن قرب والدته في رواق‌العسكريّين، عليهماالسلام، و له «الذكرالجميل» ذُكر فى حرف الذال ص ۳۴».

سخن صاحب «نقباء» در ترجمهٔ علاّمهٔ عسکری پایان یافت. و «الذكرالجميل» كتابى است كه آن مرحوم در شرح حال خليل بن احمد فراهيدى لُغوى مشهور متوفّاي ۱۷۰ تأليف كرده و در «الذريعة ۱۰ : ۳۴ : ۱۶۵» یاد شده است.

آیةاللّه آقا میرزا محمد طهرانی عسکری، ده ماهی پس از نوشتن اجازهٔ روایت راقم این سطور برحمت‌ایزدی پیوست، و ده روزی پس از فوت آن مرحوم توفیق تشرّف بعتبات عالیات نصیب گردید، و در روز جمعهٔ هفتم ماه شعبان‌المعظّم همان سال (۱۳۷۱) در سامّراء، بمعیّت فرزندان بزرگوار آن مرحوم زیارت مرقد مطهرش در جِوار روضهٔ مقدّس منوّر عسکریّین علیهماالسلام دست داد، والحمدللّه ربّ العالمین.

عکس مرحوم آیةاللّه عسکری، همانند بسیاری از تصاویر و أسناد این کتاب، نخستین بار است که چاپ و منتشر می‌شود. م.

☆ (۱۴۸۳ ـ تولّد مرحوم حاجی شیخ محمدکربلائی، ره) ☆

وی فرزند مرحوم حاجی شیخ زین‌العابدین مازندرانی (۱۲۲۷ ج ۳ ش ۳۸۴) أعلی‌اللّه مقامه است.

مرحوم حاجی شیخ محمد از جملهٔ علماء بوده، و در این سال متولد شده،

و تألیفاتی دارد، از آن جمله کتاب «بیان‌الأوزان» در تطبیق اوزان هند با عراق عرب.

و در یک‌شنبه بیستم ماه جمادی‌الأخرهٔ سنه ۱۳۵۰ هزار وسیصد وپنجاه- مطابق ۹ آبان ماه باستانی- در قم وفات کرد (۱).

(۱) کتاب «بیان‌الأوزان» در «الذریعه» نیز یاد شده، و در «نقباءالبشر : ص ۱۲۱ نسخه اصل» فرماید: «الشیخ‌الفاضل الشهیر بابن الشیخ : الحاج شیخ محمدبن الفقیه العلامة الحاج شیخ زین‌العابدین البارفروشی الحائری. کان من الأجلاّء الأفاضل، سافر الی‌الهند زمانًا، ثمّ الی طهران، و هوالیوم في طهران یقیم الوظائف الشرعیّة و یعین الدولة أوالملّة. و أتی الخبر بوفاته «ج ۲ سنة ۱۳۵۰» في بلدة قم، و بها دفن، له «بیان‌الأوزان» فی تطبیق‌الأوزان المتداولة بالهند مع أوزان‌العراق، عندالسّید شهاب‌الدین الراوي عنه، و هو یروی عن أبیه و عن‌العلاّمة النوری». پایان عبارت «نقباء»، و چنانکه ملاحظه می‌شود تاریخ تولد صاحب ترجمه در اینجا و همچنین در «ذریعه» نیست، و اکنون ما از مأخذ مرحوم معلّم آگاهی نداریم.

مرحوم مشار- باز بدون ذکر مأخذ- تولّدش را بسال ۱۲۸۳ نوشته، چنانکه در مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ۵ : ۴۹۱» گوید: «شیخ محمدبن شیخ زین‌العابدین حائری مازندرانی (۱۲۸۳ ق - ۱۳۵۰ ق): در سال ۱۳۲۹ ق رئیس دیوان عالی تمیز بوده و در یکی از اطاقهای قبرستان نو قم مدفونست. تألیفات : ۱- «دستورالعمل اصول محاکمات حقوقی، طهران، ۱۳۳۲ ق، سنگی، جیبی، باهتمام احمد آقازادهٔ نراقی مدیر مدرسهٔ شوکتیّه، ۱۶۰ ص». ۲- «رسالهٔ تمیزیّه، دستورالعمل دیوان عالی تمیز، طهران، ۱۳۲۹ ق، سنگی، رقعی، ۵۴ ص». پایان.

آگاهی دیگری که پیرامون صاحب عنوان داریم سخن دانشمند مرحوم حاج میرزا عباس فیض قمی «۱۳۲۸-۱۳۹۵» است در کتاب «انجم فروزان ۱ : ۱۰۵ ط قم ۱۳۲۲ ش» که در زمرهٔ دفن‌شدگان در جوار مزار مطهّر حضرت معصومه علیهاالسلام گوید: «و حاج شیخ محمد ابن‌الشیخ مازندرانی که در اکثر علوم مهارت داشته». انتهی. و در «الکلام یجرّ الکلام ۲ : ۲۶۸» داستانی از سیاحت هنداو آمده است. م.

☆ (۱۴۸۴ - تولّد امام جمعهٔ فیضعلي اصطهباناتی) ☆

وی مرحوم شیخ محمدبن ملاّ عبداللّه بن ملاّ علیشاه است که پدر و جدّش- هر

دو-امام جمعهٔ اصطهبانات بوده‌اند، و خود از علماء و فقهاءِ ظاهر و امام جمعهٔ وقت خود در اصطهبانات بود، و هم در عرفان و تصوّف مقامی ارجمند داشت و سالها بطریقهٔ سلسلهٔ صوفیهٔ جُنا بدیّه دلالت و دستگیری می‌نمود.

و بطوری که در «تذکرةالعارفین : ۷۹» فرموده (۱) در اینسال در اصطهبانات متولد شده، و در هفت سالگی بتحصیل پرداخت، و بعد از چندی برای تکمیل اندوخته‌های خود بشیراز رفت، و مدّتی بمسند قضاوت و دخالت موقوفات نشست و در نماز جماعت امامت کرد، و در عین‌حال، وقت خود را صرف خدمت عموم نمود، و هماره با خواهشهای نفسانی مخالفت می‌فرمود، و قلبًا جویای راه حقّ و صراط مستقیم بود، تا اینکه برفاقت معین‌الشریعه (۱۲۹۶) که با هم قرابت داشتند رهسپار کربلای معلّی و نجف اشرف شدند، و چون از علوم ظاهری مأیوس «!» و همی طالب باطن بودند در سنه ۱۳۱۶-چنانکه درکتاب «دانشمندان و سخن‌سرایان فارس ۱ : ۳۱۰» تألیف رکن‌زادهٔ آدمیّت (۲) نوشته- در کربلاء خدمت حاج شیخ عبداللّه مازندرانی رحمتعلیشاه ثانی رسیدند، و پس از مراجعت از کربلاء و ورود بوطن مورد طعن و ملامت شدند، و بعد از آن صاحب عنوان مصاحب شیخ محسن صابرعلی (۱۳۳۷) و پیر دلیل فقرائی که می‌خواستند خدمت او برسند گردید، و بعد از وفات او در سنه ۱۳۳۷ بگنابد رفت و در شنبه ۲۰ ذی‌القعده از طرف صالح علیشاه بمنصب شیخیّت ممتاز و بلقب فیضعلی سرافراز شد و با اذن و اجازت دستگیری به مملکت فارس بازآمد و روزی که بشیراز وارد شد جماعتی از درویشان او را استقبالی شایان نمودند و بپیر دلیلی نقیب‌الممالک تجدید عهد کردند.

و او هماره بهدایت و ارشاد و تهذیب اخلاق خود و نفوس دیگران می‌پرداخت، و مدرسه‌ئی که قدیمًا آباء و أجداد او در آن بودند در بازار اصطهبانات خراب کرد و بطرز مدارس جدیده بساخت و خانقاهی هم در پهلوی آن بِنا نهاد «!»، آنگاه در اواخر عمر بطهران رفت، و آخر در شب دوشنبه سیّم ماه ربیع‌المولود سنه ۱۳۶۸ هزار وسیصد وشصت وهشت- مطابق ۱۳ دی ماه باستانی- هم در طهران وفات کرده، در زاویهٔ مقبرهٔ

طاوس‌العرفاء دفن شد.

و میرزا محمدحسن کاردان این أشعار را در مرثیه و مادّهٔ تاریخ او گفته که هم بر سنگ قبرش نوشته شده:

فیّـاض ازل دست بـایجاد چـو بگشـود — آن لحظه یقین واسطهٔ فیض «علي» بـود
زان فیض مقدّس همه آفاق عیـان گشت — وز پرتو او این همه أعیان شده مـوجود
پس حق بگـرفت از هـمه پیمـان ولایش — آنکس کـه بلٰی گفت ز آفـات بیـاسود
زاین رو است که بی‌مهر علی بندگی حق — یک ذرّه در این عالم امکان ندهد سـود

در دورهٔ مـا بـود بـدوران، یکـی پـیر — کو دست و دل خود ببدی هـیچ نیـالود
سلمـان زمـان پـارسی پـاک نهـادی — پا تا بسرش لطف و صفا بـا کـرم وجـود

تا آنکه گوید:

پرسید چو از جمع «حسَن» سال وفاتش
گفتند: مراد همه این فیضعلی بود ۱۳۶۸

و او بعد از خود یک پسر بنام محمود آقا باقی نهاد که اینک در شیراز در تحت توجّه و تربیت میرزا رضاخان نور (۱۳۳۶) قرار گرفته (۳).

(۱) تذکرةالعارفین در تراجم عرفاءِ سلسلهٔ طاوسیّه تألیف هادی عرفانی فسائی در شیراز چاپ شده است: فهرست مآخذ جلد اول مکارم‌الاثار. ص ۳. شرح حالش در (۱۲۸۹) بیاید.

(۲) مرحوم رکن‌زاده در اینجا از «نابغه علم و عرفان در قرن ۱۴» نقل کرده است، و حاج شیخ عبدالله برادر حاجی شیخ محمد (ش ۱۴۸۳) است و در (۱۲۸۴) بیاید.

(۳) مرحوم رکن‌زاده پنج بیت شعر در رثاءِ صاحب عنوان از «هادی حائری» آورده که بیت نغز آخر چنین است:

گـفت هـادی بـرای تـاریخش — بـمحمّد رسـید فـیض علی ۱۳۶۸

ناگفته نماند که مادّه تاریخ در کتاب رکن‌زاده بصورت «به محمد» است که پنج سال اضافه می‌شود و غلط محض است، و این هم آفتی است که برخی نویسندگان در این چند سال اخیر حرف باء را بحدّ افراط و بناحق از کلمه بعد جدا می‌کنند!

محمدحسن کاردان شیرازی در کتاب رکن‌زاده «۱ : ۲۲۶-۲۲۹» عنوان دارد بدون تاریخ تولد، و تمام رثاءِ متن در آنجا هست و در بیت پنجم بجای «بدوران» صواب آن «بدان عهد» چاپ شده. و هادی حائری فرزند همان حاج شیخ عبدالله مازندرانی مذکور در متن است و در (۱۳۰۹) بیاید.

☆ (۱۴۸۵ ـ وفات مرحوم ملا محمدابراهیم کزّازی قمی، ره) ☆

در سال (۱۲۴۰ ش ۵۷۵) نامی از کزّاز برده شد، اینک اینجا در تکمیل آن گوئیم که: کزّاز، بدو زای بعد از کاف مفتوحه، بر وزن صیغه مبالغه، مانند بزّاز ـ چنانکه در کتاب «کزَجنامه : ۲۰۵» فرموده ـ نام بلوکی است سردسیر در طرف جنوب شهر عراق عجم که آن را سلطان‌آباد می گفتند و در این اواخر اراک می گویند، و همانا یکی ازنواحی این شهر اَستانه است که آن را سه بخش نموده‌اند و کزّاز یکی از بخشهای آن است ، و دیهی که قاعده این بخش است نیز بنام کزّاز معروف است.

در این کتاب «در ص ۱» فرموده که: اَستان، بفتح اول، همچون مستان، جای خواب و آرامگاه است، و لغت اَستانه بطور تحقیق مرکّب از دو واژه «است ـ نه» است که الف إطلاق آن دو را بهم پیوسته است. پس «است» بمعنی ناحیت و «نه» علامت نسبت است که در بسیاری از کلمات فارسی ـ چون مردانه و امثال آن ـ دیده می‌شود.

و در «ص ۲۷۶» فرموده که: عراق عجم شامل شهرهای اصفهان، گلپایگان، همدان، و اراک فعلی بوده، و این اصطلاح ـ یعنی عراق عجم ـ بیشتر در اصطلاح گویندگان و شعراء وارد گردیده است. و اراک با کلمهٔ ایران خویشاوندی مستقیم دارد، و گمان پاره‌ئی بر آن است که نزدیکترین خویشاوندان عراق، رغه یا فرگاه یعنی ری فعلی باشد و همه از اصل ایران منشأ گرفته باشند. بناءبراین میرزا آقاخان که عراق را برای اوّلین دفعه «اراک» خوانده است خیلی از موضوع بدور نیفتاده، انتهی.

و بهرحال، ملامحمد ابراهیم فرزند حاج شیخ زین‌العابدین بن حاج ملااسمعیل مازندرانی است که پدرش حاج شیخ زین‌العابدین بأمر پدر خود حاج ملااسمعیل در عتبات عالیات تحصیل می‌کرد، و چون فتنهٔ وهّابیه در آن اراضی مقدّسه روی داد

و سکنهٔ آن بأطراف و اکناف مختلفه پراکنده شدند، ملاّ زین‌العابدین نیز بطرف مازندران حرکت کرد.

در أثناءِ راه، مردم استانه مَقدم او را گرامی داشته و تقاضای توقف او را در آن سرزمین نمودند، و او اجابت نموده آنجا ماند، و هم‌ـ چنان‌که در «المآثر» است‌ـ آنجا بخاک سپرده شد. و در «احسن‌الودیعه» بنقل از «الروضة‌البهیّه» نوشته که وی در قم دفن است، انتهی.

و وی سه پسر ـ بنام ملا محمدابراهیم، ملاّ رضا، ملاّ محمد ـ داشته، و اشهَر همه **ملاّ محمدابراهیم** بوده که از علماءِ أعلام و رجال عصر خویش بشمار می‌آمده، و شرح احوالش در «المآثر والآثار: ۶۶: ۱» و «أحسن‌الودیعه ۱: ۴۷» و «کرجنامه: ۲۵» نوشته، و از آن‌ها چنین برآید که: وی تحصیلات خود را در محلّ شروع نموده و برای تکمیل آنها باصفهان و بروجرد و قم حرکت کرده و در نزد اساتید بزرگوار چون [حاج] آقا اسدالله و حاج سید شفیع جاپلقی درس خواند، و در شهر قم بدامادی حاج ملاّ محمد کزّازی مفتخِر، و هم در آن خاک پاک مقیم بوده.

و حاج ملاّ محمد مذکور هم از علماءِ آن زمان و فقهاءِ آن دوران بوده. در «المآثر: ۱۶۵: ۲» عنوانی برای او منعقد نموده و در آن فرماید: ساکن سلطان‌آباد، از نُبَهاءِ فقهاء است و بکثرت حفظ و حُسن تقریر و حدّت نظر وجودت قریحه میان أقران امتیاز دارد، **انتهی**. و در «کرجنامه: ۲۸۰» فرماید: زوجه‌اش دختر حاج ملاّ احمد نراقی بوده.

و ملا محمدابراهیم در قم تدریس می‌نموده تا در این سال وفات کرده و در بقعهٔ شیخون دفن شده.

☆ (۱۴۸۶ ـ تولّد شیخ محمدجواد، هرملی عاملی) ☆

وی فرزند شیخ موسی بن شیخ حسین محفوظ (۱۲۳۹ ش ۵۵۴)، و خود از علماء و اهل فضل و ادب بوده که شعر هم می‌گفته، و در این سال متولّد شده، و «حاشیه‌ئی بر شرح ابن‌هشام انصاری بر قطر الندای خودش در نحو» نوشته، و هم «دیوانی در أشعار»

دارد، و نسخهٔ آن هر دو نزد نواده‌اش شیخ حسین بن علی بن صاحب عنوان موجود است. و پس از مدت هفتاد و هفت سال قمری عمر، در سنه ۱۳۵۸ هزار وسیصد وپنجاه وهشت، در هرمل وفات کرده، چنانکه در «الذریعه ۶ ش ۶۸۷ و ج ۹ ش ۱۲۸۶» آورده.

و نواده‌اش شیخ حسین مرقوم هم از اهل علم و ادب عصر حاضر است که شعر هم می‌گوید و چندین دیوان در شعر تنظیم کرده هر یک باسمی خاصّ، چنانکه در «الذریعه ۹ ش ۱۵۰۸» بشرح آورده، و او چند سالی است که از کاظمین- موطن اصلی آباء و أجدادی خود- بطهران آمده و آنجا در دانشگاه تدریس می‌کند، و در ماه شوّال سنه ۱۳۷۳ باصفهان آمد و آنجا ملاقاتش دست داده و آشنائی با هم حاصل شد (۱).

(۱) صاحب عنوان در «نقباءالبشر ۳۴۲ : ۶۹۵» یک صفحه شرح حال دارد و در آنجا وفاتش در (٦ ذی‌الحجّهٔ) سال مرقوم قید شده، و نوادهٔ آن مرحوم آقای دکتر حسین علی محفوظ پس از چند سال توقّف در تهران بعراق بازگشت و در جامعهٔ بغداد مشغول تدریس شد و بطبع و نشر کتب و رسائل بسیار و مقالات مفید فراوان اقدام نمود و ارتباطش با راقم این سطور تا حوالی (۱۴۰۰ ق) برقرار بود، پس از آن خبری از ایشان نداشتیم تا مقارن این روزها «شوّال‌المکرم ۱۴۱۳ مطابق فروردینماه ۱۳۷۲» که بایران آمد و در مراسم هزاره مرحوم شیخ مفید در قم حضور یافت.

دکتر حسین محفوظ کاظمینی بسال (۷۳ ق ۳۳ ش) چند روزی در اصفهان میهمان علاّمهٔ شهیر حاج میرزا محمدباقر الفت نجفی (۱۳۰۱) بود، و آن مرحوم از نام و نسب ایشان آگاه شد، پس شرحی در «دفترنسبنامه» در این‌باره نوشت که بهمان شیوه در اینجا می‌آوریم:

«(آل محفوظ) خاندانی بسیار قدیم و معروف بعلم و تقوی از قبیلهٔ (بنی‌اسد) در شهر (حلّهٔ سیفیّه) از بلاد عظیمهٔ عراق بوده، و قدیمًا (بنووشاح) خوانده می‌شده، و در قرن هفتم که شیخ شمس‌الدین (محفوظ) از علماءِ مشهورِ (حلّه) در آن خاندان بوده، پس از وی أعقابش بنام (بنی محفوظ) خوانده شده بحدود شام و لبنان مهاجرت نموده و در اکثر آن بلاد مخصوصًا در بلدهٔ (الهِرْمِل) سکونت یافته‌اند.

«در أواخر قرن دوازدهم شیخ حسین بن الشیخ علی (متوفّی سنه ۱۲٦۲) بعراق آمده در بلدهٔ کاظمین رحل اقامت انداخته دختر سیّد صالح عاملی را- که خواهر سیّد صدرالدین بوده است- بنام (رحمة) بعقد ازدواج خود گرفته و نسل وی اولاد و أعقاب



متعدّد بیادگار گذاشته است که بدین سبب قرابت نَسبی با نگارنده دارند، و چون از نسل سید صدرالدین (ریشهٔ سوم این کتاب) نبوده‌اند لذا در این فصل جداگانه بثبت اسامی و أنساب بعضی از آنها ذیلاً می‌پردازیم».

سپس علاّمه الفت اسماءِ أعقاب شیخ حسین سردودمان آل محفوظ را از بطنِ (رحمه) دختر مرحوم سیّد صالح عاملی (ج ۱ : ۷ : ۵) تشجیر نموده و دکتر حسین محفوظ را چنین نمایانده است :

شیخ حسین محفوظ (متولد ۱۳۴۴ ق) دکتر ادبیّات فارسی فرزند شیخ علی محفوظ (متوفّی ۱۳۵۵ ق) فرزند شیخ محمد جواد فرزند شیخ موسی محفوظ فرزند شیخ حسین بن علی و رحمة. انتهی. م.

☆ (۱۴۸۷ ـ وفات حاجی محمدجواد، شاعر حایري، ره) ☆

حاجی محمد جواد از شعراءِ این عصر و مشهور به بذقت بوده، و در این سال‌ـ چنان‌که در «أعیان الشیعه ۱: ۴۰۵» (۱) نوشته‌ـ وفات نموده.

(۱) مقصود نخستین چاپ أعیان است، مطابق چاپ سوم آن (۱ : ۲ : ۲۰۷) که تنها بهنگام ذکر طبقات شعراءِ شیعه گفته است : «والحاج محمد جواد الحائري الشهیر ببذقت‌ـ ۱۲۸۱». امّا در حرف جیم (۱۷ : ۱۸۸ـ۱۹۴) ده دوازده سطری با نام پدرانش نوشته وگوید: وی در ۱۲۸۱ درگذشت چنانکه در مسوّدهٔ کتاب نوشته‌ام لکن در مجلّهٔ «الغريّ» ۱۲۸۵ گفته است. واللّه أعلم. سپس چندی از أشعارش را بنقل از «الطلیعهٔ» علاّمهٔ سماوی آورده است.

مصنّف «الکرام البررة : ۲۸۷» نیز همان‌گونه شرح حال را با تاریخ فوت ۱۲۸۵ و دفن در کربلاء بنقل از همان مأخذ، بدون أشعار، نوشته و فرماید که مرحوم سیّد جعفر خرسان نجفی (۱۲۱۶ـ۱۳۰۳) هم او را در «مجموعهٔ ادبی» خود با برخی اشعارش یاد کرده است. و نیز فرماید که «دیوان أشعار بذقت» مخطوط و همهٔ آن نیکو است، انتهی، امّا در جلد نهم «الذریعه» بنظر نرسید. باری، دور نیست که مأخذ مرحوم سماوی در تاریخ فوت همان مجموعه خرسان باشد که خود نسخهٔ آنرا داشته است، و احتمال می‌دهیم که خرسان (۱۲۸۰) بأرقام هندی و صفر را مجوّف نوشته بوده و مرحوم سماوی آنرا پنج خوانده باشد، واللّه العالم.

موسی الکرباسی مقیم عراق از أحفاد مرحوم حاجی کرباسي (۱۲۶۱ ش ۹۸۱) در

کتاب «البیوتات الأدبیّة فی کربلاء ۱ : ۱۱۳-۱۲۳ ط نجف ۱۳۸۷» «بیت بدقت- بدگت» را عنوان و دو شخصیّت ادبی را از آن بیت معرّفی کرده است، یکی صاحب عنوان و دیگری شیخ محمد حسین بدقت (۱۲۵۵-۱۳۳۵).

الکرباسی تاریخ ولادت حاج جواد را از مجلّهٔ «رسالة الشرق الکربلائیّة ۲ : ۶۲» بسال ۱۲۱۰ و تاریخ فوت او را از «مجالي‌اللطف» مرحوم سماوی سابق‌الذکر ۱۲۸۵ مطابق «جنی ریاض المقل» که سروده خود سماوی است آورده و اضافه می‌کند که حاجی جواد پس از طلوع فجر شب عید فطر آنسال درگذشته است. شاید این مطلب از همان مجموعه خرسان گرفته شده باشد.

امّا مأخذ قول بوفات آن مرحوم در ۱۲۸۱ را باید مطلب دیگری دانست که الکرباسی (در ص ۱۱۷ و ۱۲۰) یک دو بیتی از شیخ فلیح الحسون الجشعمی متوفی ۱۲۹۶ شاعر کربلائی همدل و همزبان و همدم حاج جواد نقل کرده است که او تاریخ وفات و تاریخ منظومه‌ئی از او هر دو را (غرفا) گفته است که (۱۲۸۱) می‌شود.

ناگفته نماند که از آنچه الکرباسی در احوال و اشعار حاجی جواد و شیخ فلیح آورده معلوم می‌گردد که آن دو تن از شاعران بیت حاج سید کاظم رشتی (ج ۵ ص ۱۶۰۰ مکارم) و فرزندش سید احمد (مقتول بسال ۱۲۹۵) بوده و از صلات آنان ارتزاق می‌کرده اگر چه از محبّان و مادحان اهل البیت علیهم‌السلام بوده‌اند. م.

☆ (۱۴۸۸ ـ وفات ملاّ محمد حمزه، شریعتمدار مازندرانی) ☆

وی از علماء و فقهاء و اهل حکمت و عرفانِ عصر خویش و شاگرد شیخ احمد أحسائی بوده، و در مجلس درس او در اصفهان در اندک مدّتی بغایت بهرمند شده، و برحسب وصیّت و نصیحت آن جناب، بعد از ختم تحصیل و ورود ببارفروش بتدریس شرح وی بر «عرشیّهٔ» ملاّصدرا پرداخت، و شروع در تألیف شرح مزجی مبسوطی بر آن نمود که تا نصف جلد اول شرح شیخ در سه جلد درآمد. و آخر در اینسال وفات کرد، چنانکه در کتاب «احوال شیخ احمد» تألیف آقای مدّرسی (۱۳۲۷) در «ص ۳۰» نوشته.(۱)

(۱) مرحوم آقا مرتضی مدّرسی چهاردهی، صدیق نویسنده دانشمند، که در «ج ۲ یا رجب ۱۴۰۷ مطابق اسفند ۶۵» وفات یافت، شرح حال صاحب عنوان را در «تاریخ

فلاسفهٔ اسلام: ۸۴» و «سیمای بزرگان ۱۲۷-۱۵۸» و «شیخیگری و بابیگری: ۸۹-۱۱۴» نیز بتفصیل نوشته و تولّدش را ۱۱۹۶ و درگذشتش را ۱۲۸۳ قید کرده است، بجز در «سیمای بزرگان : ۱۵۸» که گوید: «حاج ملا محمد حمزهٔ شریعتمدار در سنه ۱۲۸۱ شمسی (کذا!) فوت نمود، و اولاد متعدّد پسر و دختر از خود باقی گذاشت» انتهی.

مؤلّف بزرگوار «نقباءالبشر: ۴۴۳» نیز چهار سطری پیرامون احوال شریعتمدار- بدون ذکر تاریخ- آورده و فرماید: اصل او از «حمزه کلا» و معاصر با سعیدالعلماءِ بارفروشی است، امّا مخالف مشرب و مذاق او بود، و کتاب بزرگی بنام «أسرارالشهاده» بفارسی نوشته است که من «صاحب نقباء» نسخهٔ اصل خطّ خودش را نزد نوادهٔ او شیخ علی‌بن شیخ محمد حسن بن صاحب الترجمه دیدم و شیخ علی در «۱۳۴۴» درگذشت، انتهی.

در «سیمای بزرگان : ۱۴۳» گوید: «خوشبختانه نسخهٔ اصل خطّی کتاب «أسرارالشهاده» در خاندان شریعتمدار باقی مانده که فعلاً نزد فاضل محترم آقای شریعت‌زاده مدیر مجلّه «جلوه» نوادهٔ پسری او موجود است که مورد استفاده نگارنده «مدّرسی» قرار گرفته است، کتاب مزبور بسیار قطور و صفحات آن بقطع وزیری و شامل هزار وبیست وهشت صفحه است». انتهی. تفصیل بیشتر موکول بکتاب یاد شده است.

آقای شریعت‌زاده، محمد نجفی فرزند مرحوم شیخ علی شریعتمدار بابلی مذکور در کلام «نقباء» است و شرح حالش در کتاب «مازندران شایان ۲ : ۱۱۵» چاپ شده.

ناگفته نگذاریم که مرحوم مشار در «مؤلفین ۳ : ۴۲۰» گوید: «شریعتمدار بارفروش (رجوع شود به) محمد حمزه کلائی» انتهی. راقم این سطور نه در (حمزه)ها و نه در (محمّدین) آن کتاب چیزی نیافتم، واللّه‌العالم. م.

☆ (۱۴۸۹ ـ تولّد شیخ مهدی یزدی قمی) ☆

وی فرزند ملاّ علی‌اکبر حکمی یزدی است که در (۱۳۲۲) بیاید. و خود از علماءِ عصر است که در اینسال- چنانکه در «الذریعه ۷ : ش ۱۳۱۴» نوشته- متولد شده و در قم سکونت نموده، وکتابی بنام «خواصّ الأعمال» در آثار ظاهره از أعمال نیک یا بد از حین جان دادن تا دخول بهشت یا جهنّم تألیف کرده، و آقا نجفی تبریزی از او اجازه دارد.(۱)

(۱) متن، تنها برگرفته از «الذریعه» است، می‌افزاییم که مرحوم ناصرالشریعه شیخ

محمدحسین «۱۲۷۲ ش ـ ۱۳۳۹ ش» آخرین شرح حالی راکه در «مختار البلاد- تاریخ قم» نوشته چنین است:

«آقا شیخ مهدی (حکمی) پسر مرحوم آخوند ملاّ علی‌اکبر حکمی است، مجتهدی دانا و عالمی بینا بود، پس از تحصیلات قم بسرّ من رآی و نجف اشرف عزیمت و در نزد مرحوم آقا سید محمد فشارکی اصفهانی و مولی محمد کاظم خراسانی تحصیلات خود را تکمیل نموده مُجازًا بقم مراجعت و در قم محلّ توجّه و وثوق قاطبهٔ اهالی بود و جماعتی عظیم داشت، چند سال قبل در قم مرحوم و در مقبرهٔ مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مدفون گردید».

و سید محمّد مقدّس‌زاده در کتاب «رجال قم و بحثی در تاریخ آن: ۱۶۴ چاپ ۱۳۳۵ ش» گوید: «حاج شیخ مهدی حکمی معروف بپایین شهری از دانشمندان جلیل و حکمای پارسای قم بوده‌اند، فرزند آخوند ملا علی‌اکبر حکمی و در سال ۱۲۸۰ متولد شده است... در سال ۱۳۲۲ ق بقم مراجعت و مورد توجه عموم گردید. محضر ایشان محّل ترافع و حکومات شرعیّه بوده است، در سال ۱۳۶۰ ق در محلاّت وفات یافت». م.

☆ (۱۴۹۰ ـ وفات ملاّ مهدی قمشه‌ئی، ره) ☆

بطوری که در «الذریعه ۱۵ : ۸۱ : ۵۳۲» فرموده، وی از علماء و فقهاءِ عصر خویش بوده، و «رساله‌ئی در نماز جمعه» تألیف نموده و در آن سی دلیل بر وجوب عینی آن آورده که تا چهل وپنج هزار بیت رسیده، و حواشی چندی بخطّ خود بر آن نوشته که غلامرضاءِ اصفهانی آن‌ها را تدوین کرده، و این رساله در ذی‌القعدهٔ ۱۲۸۰ تمام شده و مُلمّع بعربی و فارسی است، و بعد از وفاتش ملاّ محمد حسین قمشه‌ئی کبیر آن را برحسب وصیّت وی وقف کرد. و بالاخره ملاّ مهدی در این سال وفات کرده، انتهی.(۱)

و حاج شیخ محمد رضاءِ جرقویه‌ئی نیز کتابی در وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت دارد، چنانکه در سال (۱۳۰۵) بیاید.

(۱) دیگر از آثار صاحب عنوان «شرح شرایع الاسلام» است که بسیار مفصّل‌تر از «جواهرالکلام» نوشته شده و شش مجلّد آن نزد صاحب الذریعه موجود بوده بتفصیلی که در جلد ۱۳ ص ۳۲۹ـ۳۳۰ فرموده و آنجاست که نام کتاب «مدارک الأحکام» است و از آن مستفاد می‌شود که ملاّ مهدی شاگرد حاجی کرباسی و سید حجّةالاسلام بیدآبادی

و صاحب جواهر بوده است. در موضع یاد شدهٔ ذریعه شمارهٔ مرسومی را برای این کتاب نگذاشته‌اند گویا بدین منظور که آنرا در حرف میم هم بنویسند و آنجا ترقیم کنند امّا فراموش کرده‌اند، و در (ص ۳۱۷) آنرا «حاوي مدارك‌الأحكام» نامیده‌اند. باز در همان موضع ذریعه گویند که از کتاب نماز جمعهٔ این عالم جلیل مستفاد می‌شود که در آن هنگام بسنّ ۷۲ سالگی اسیر دست ستمگرانی بوده که تمام اموالش را غصب کرده بودند و تاریخ نوشتن این مطلب بیستم ذی‌الحجه (۱۲۷۷) است، پس وی بتقریب متولد (۱۲۰۵) می‌باشد. م.

☆ (۱۴۹۱ ـ وفات شیخ موسی، آل محیی‌الدین، ره) ☆

وی فرزند شیخ شریف (۱۲۵۰ ش ۷۵۸)، و خود از شعراء و أهل علم و ادب بوده و قصیدهٔ «مقصورهٔ دُرَیدیّه» را «تخمیس» نموده و بمدح حضرت امیر و سبطین «علیهم‌السلام» برگردانیده، و در این سال وفات کرده، چنانکه در جلد چهارم «الذریعه ش ۳۳ و ج ۹: ۱۱۲۱ ش ۷۲۳۴» فرموده (۱).

و آل محیی‌الدین یا آل ابوجامع در (۱۲۳۷ ش ۵۲۳) گذشت.

(۱) صاحب ترجمه و پدرش و فرزندش شریف ثانی در «تکملة امل‌الآمل: شماره‌های ۳۹۹ و ۱۹۷ و ۱۹۹ تألیف سیدنا الحسن صدرالدین قدس سّره» عنوان دارند، و هر دو شریف نیز در «الکرام‌البررة: رقمهای ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸» یاد شده‌اند. همچنین در کتاب «ماضی‌النجف و حاضرها ۳: ۳۰۰-۳۵۰» که چهل و سه تن دانشمندان آل محیی‌الدین را برشمرده و در خصوص صاحب این عنوان وفاتش را در «حدود ۱۲۸۱» نوشته است، لکن مرحوم خاقانی در «شعراءالغریّ ۱۱: ۳۶۵-۴۰۳» که شرح حال و بسیاری از اشعار او را آورده همانند دیگران وفاتش را در عین سال مرقوم ضبط کرده است. م.

☆ (۱۴۹۲ ـ وفات اشک، شاعر لکهنوی) ☆

وی مولوی هادی علی بجنوری-از دیهات لکهنو-و از اهل علم و ادب بوده و شعر هم می‌گفته، و در اینسال وفات نموده و در نزد قبر فخرالدین شهید دفن شده، چنانکه در

«الذریعه ۹ : ش ۴۵۵» فرموده (۱).

(۱) مآخذ شرح حال اشک در چاپ دوم «فرهنگ سخنوران: ٦٧» بدین شرح است: تذکره «صبح گلشن» قنوجی، «قاموس‌الأعلام» سامی، «الذریعه» و «مؤلفین مشار ٦ : ۷۴۳».

مرحوم مشار گوید که «گهر منظوم» اثر شعری محمد هادی علی اشک با «رسالهٔ لامیّه» و «فصول اکبری» بسال ۱۳۲۱ ق طیّ ۱۴۰ صفحه وزیری در دهلی چاپ سنگی شده است. م.

☆ (۱۴۹۳ ـ تولّد حاجی مجتهد شهیدی برغانی) ☆

وی میرزا هدایت‌اللّه بن ملاّ صادق (۱۳۱۱)، و خود معروف به حاجی مجتهد، واز علماء و فقهاءِ عصر است، و در این سال متولد شده، و تألیفاتی دارد از آن جمله کتاب «تحفة‌الأنام» در معرفت امام علیه‌السلام.

مرحوم حاجی مجتهد یکی دو روز مانده به آخر ماه ذی‌القعدة‌الحرام سال ۱۳۶۴ـ مطابق (...) ابان ماه باستانی ـ وفات کرد، چنان که در شمارهٔ ۵۹۰۳ غرّهٔ ذی‌الحجهٔ «روزنامه اطلاعات» آگهی مجلس فاتحهٔ او در تهران برای ۲ ذی‌الحجه نوشته شده. و فرزندانی از او ماندند، از آن جمله: حاجی میرزا نصراللّه شهیدی قزوینی. (۱)

(۱) نقل از نسخه اصل «نقباءالبشر: ص ٦۴۴»:

«الشیخ‌العالم‌الفقیه الکامل‌المعروف بحاجّ مجتهد، الحاج میرزا هدایة‌اللّه بن‌الشیخ الفقیه الشیخ صادق بن الحاج مولی محمد تقی الشهید البرغانی القزوینی، دامت برکاته. من‌العلماءِ الأجلاّءِ المتمکّنین بقزوین، وله الید الطولیٰ في‌الوعظ. وُلد حدود سنة ۱۲۸۱، واشتغل عند والده و غیره الی حدود سنة ۱۲۹۸، فهاجر الی العتبات و حضر عند الشیخ محمد حسن آل یٓس بالکاظمیّة، و عندالحاج شیخ زین‌العابدین و الأردکانی بکربلاء، و عندالشیخ محمد حسین الکاظمی والمیرزاالرشتی والمولی لطف‌اللّه والایرواني في‌النجف، و رجع الی قزوین سنة ۱۳۱۰ قبل وفاة والده بسنةٍ، قائمًا بالوظائف الشرعیة من‌التدریس والامامة والوعظ في شهر رمضان. و له ستّ بنین، اکبرهم: الشیخ‌الفاضل‌الحاجّ میرزانصراللّه تلمیذ‌العلاّمة‌السیّد ابوالحسن الاصفهاني النجفی، دامت برکاته»،انتهی. م.

☆ (۱۴۹۴ ـ وفات حاجی میرزا هدایت‌الله اورسیجی، اعلی‌الله‌مقامه) ☆

مرحوم حاجی میرزا هدایت‌الله از علماء بزرگ و صاحب علوم عقلیّه و نقلیّه و مَشرب عرفان بوده، و کتب چندی تألیف نموده، از آن جمله: «شرح مبسوطی بر معالم‌الاصول». و در این سال در مکّه وفات کرده و در مقبره آل‌ابوطالب «علیه‌السلام» دفن شد (۱).

(۱) مأخذ این شرح حال «مطلع‌الشمس ۲ : ۴۲۰» است، در آنجا او را از شاگردان جدّناالأمجدالأعلی صاحب «هدایة‌المسترشدین» در منقول و از تلامذه مولانا اسمعیل در معقول برشمرده، و گوید:

زیاده از سیصد هزار بیت مؤلفات گذاشت، از آنجمله است «شرحی مبسوط بر معالم‌الاصول» و «شرحی شریف بر شرایع‌الاسلام».

ناگفته نگذاریم که اگرچه «مطلع‌الشمس» بنام محمدحسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنهٔ بعد) بچاپ رسیده و شهرت یافته است، امّا از شرحی که در هامش ص ۳۸۹ همین ج ۲ نوشته شده بخوبی معلوم می‌شود که مؤلف آن کتاب نفیس مرحوم شیخ محمد مهدی قزوینی عبدالرب‌آبادی است و این‌که او هم گرفتار حاسدان و أعداء بوده!

در مأخذ، نسبت حاجی را «اَوَرْسیجی از قرای بسطام» با حرکات نوشته، امّا در یکی از دو موضع یاد او در «الذریعه ۱۴ : ۷۲ : ۱۷۹۴» که باستناد همان مأخذ «اورسیجی» بوده، در غلطنامه‌های اخیر آنرا «اورسنجی» بنون تبدیل کرده‌اند که گویا درست نباشد، و بنظر می‌رسد این همان است که در «فرهنگ آبادیهای ایران : ۱۶» بصورت «ابرسج» از قرای شاهرود نوشته، و در «گنجینه دانشمندان ۵ : ۳۵۹» از کوه‌پایهای آنجا. م.

☆ (۱۴۹۵ ـ تولّد هوهانس خان، مُساعدالسلطنهٔ مسیحی) ☆

هوهانس که او را آوانس نیز می‌گویند از رجال معروف ایران و ادباءِ این زمان بود (۱)، و ـ چنانکه از «مجلّه یادگار ۱ : ۶ : ۴۷» برمی‌آید ـ در این سال در تهران متولد شده، و نخست در همان‌جا و سپس در پاریس تحصیل کرد و در امور دولتی کارهای

بزرگ چون وزارت مختاری و هم‌چنین نمایندگی مجلس را بارها تحمل نموده، و چندین کتاب از ادباءِ انگلیس و ایران را به زبانهای متعدد ترجمه کرد، از آن جمله کتاب «ایران و ایرانیان» تألیف مستر بنجامین آمریکائی، که آنرا از انگلیسی بفارسی ترجمه نموده.

و در آدینه نهم ماه رجب‌الفرد سنه ۱۳۵۰ هزار وسیصد وپنجاه- مطابق ۲۷ آبان‌ماه باستانی- در شهر خاربین از بلاد منچوری بعالم آخرت رو آورد و نعش او را به تهران آورده و آنجا دفن کردند (۲).

(۱) همین شخص است که کمال‌المُلک نقّاش (ج ۵ ش ۱۰۵۷ مکارم) نزد او زبان فرانسه خواند: «چون ناصرالدین شاه کشته شد بفکر مسافرت اروپا افتادم زیرا با مظفرالدین شاه افق من نگرفت، شروع بتعلیم [کذا] زبان فرانسه کردم، قدری نزد اوانس‌خان مساعدالسلطنه خواندم»: شرح حال کمال‌الملک از زبان خودش در «یادداشتهای دکتر قاسم غنی ۸ : ۳۷ ط تهران» و از آنجا در «کمال هنر: ۱۷۶». م.

(۲) مطالب متن برگزیده از مقالهٔ «نخستین رابطهٔ سیاسی بین ایران و امریکا و مختصری از احوال میرزا سعیدخان وزیر خارجه» است بقلم اقبال آشتیانی مدیر مجلّهٔ «یادگار» با عکسهای صاحب عنوان و بنجامین و سعید خان. اقبال دربارهٔ یکی از ترجمه‌های آوانس "Hovhannes Khan Massehintz" گوید: «کتاب سفرنامه برادران شرلی را هم از انگلیسی بفارسی نقل کرده و این ترجمه اخیرًا در سال ۱۳۳۰ قمری در تهران بطبع رسیده است».

اینک گوییم: چنانکه در پیشگفتار چاپ یاد شدهٔ سفرنامه، شخصی به نام احمد مشیر حضور نوشته است آن ترجمه برای ناصرالدین شاه «مقتول ۱۳۱۳ ق» انجام گرفته و پس از گذشت چندین سال حاجی علی‌قلی خان سردار اسعد مشیر حضور را مأمور چاپ آن کتاب کرد، و تاریخ آن پیشگفتار «ذیقعده ۱۳۳۰» است و تنها نامی که از مترجم در سراسر کتاب دیده می‌شود در پایان آنست که گوید: «ترجمه خانه‌زاد دولت ابد آیت (آوانس)، طهران مطبعه برادران باقراُف» ص ۱۹۲.

نسخه چاپ حروفی یاد شده، در سال ۱۳۵۷ ش نیز (بصورت افست) تکثیر و ۱۶ صفحه مقدمه در تحلیل اجمالی اصل سفرنامه بر آن افزوده شده، و همانند چاپ اصلی، بیش از یک کلمه «ترجمه آوانس» هیچ معرفی از مترجم نکرده و تنها (در ص هفت) گویند: «... شخصی بنام اوانس که محتملاً از همکاران مرحوم اعتمادالسلطنه بوده

است...». پس نویسنده آگاهی از مقاله استاد اقبال نداشته‌اند.

ترجمه «سفرنامه برادران شرلی» بار دیگر (بسال ۱۳۶۲ ش) با یک مقدمهٔ ۳۴ صفحه‌ای در ۱۶۳ صفحه باز همان‌گونه بدون شناخت مترجم، یعنی با یک کلمه «ترجمه اوانس»، همچنان در طهران چاپ حروفی تازه شد، و نویسندهٔ آن مقدمه، باقتضای حال، مطالبی را دربارهٔ تاریخ اسلام و ایران اسلامی باختصار نگاشته و در نکوهش صفویّه سخنانی از این و آن آورده و برای تضییع حیثیّت آنان دو موضوع را دستاویز قرار داده‌اند، که، خدا را، دریغمان آمد پیرامون آن سخنان لختی درنگ و تأمل نکنیم، اگرچه خارج از موضوع کتاب حاضر است:

۱ـ جنگ صفویان با ترکان عثمانی، که آنرا باعث «نفاق بین مسلمین!» و موجب تضعیف دولت عثمانی و در نهایت دست‌کشیدن آنان از تسخیر دول اروپایی دانسته‌اند.

در این‌باره باید گفت: که این گمان از ریشه خطاست، چه سلاطین مقتدر عثمانی همانند سلیم و سلیمان هرگز از اقتدار دولت نوخاستهٔ شیعی هراس آنچنانی نداشت، و بر فرض که چنین بود اگرمعیار و میزان سنجش کارها «حقّ و باطل» باشد باید پرسید مگر عثمانیان حکومتشان بر حق بود که جنگ با آنان باطل باشد؟ آنها از أتباع و أقران خلفاءِ جور و امویان و عبّاسیان بودند نه از پیروان ائمّه حق علیهم‌السلام. بإضافه اینکه این عثمانیان بودند که بدستاویز «جهاد با کفّار قزلباش» پیوسته بشهرهای ایران لشگرکشی و قتل و غارت می‌کردند، آیا دفع آنان لازم نبود؟

مگر اینکه کسی با فتنه‌گر آن زمان پسر روزبهان خُنجی «که از او در مقدمه کتاب حدیث منزلت عبقات‌الأنوار (چاپ نشر نفائس مخطوطات اصفهان) یادی کرده‌ایم» همداستان و با این بیت همزبان شود که آن ناصبی «بتعبیر قاضی شهید سیّد نورالله مرعشی» در قصیده‌یی خطاب به سلیمان قانونی سلطان یورشگر عثمانی (۹۲۶ـ۹۷۴) سروده است:

بیا از نصر دین کسر صنم کن بتخت روم مُلک فارس ضمّ کن!

تمام آن قصیده بی‌شرمانه و قصیده ترکی دیگرش در جلد اول «مُنشآت السلاطین فریدون بیک» چاپ شده است.

کسی که مجموعهٔ اسناد و مکاتبات تاریخی آن زمانها را در آن کتاب و جاهای دیگر بخواند و تأمّل کند بخوبی آگاه می‌شود که مطلب غیرازاین سخنان گزافه بوده است، ایرانیان از کیان خود و آب و ملکشان دفاع کرده‌اند، و ضعف دولت عثمانی در فساد

و تباهی سلاطینشان ریشه داشته تا بحدّی که سلطان سلیم دوم «۹۷۴-۹۸۲» را از غایت فسادش «دائم‌الخمر» لقب داده‌بودند.

۲- موضوع دوم درباره نسب صفویّه است که نویسندهٔ آن مقدّمه نفی سیادت آنان را از نگارندهٔ «شیخ صفی و تبارش» نقل کرده و بر آن مبنی صفویان را «مدّعیان دروغین سیادت» دانسته‌اند! با وجود اینکه آن نویسندهٔ مرتدّ این عبارت را گفته است: «شیخ صفی در زمان خود سیّد نمی‌بوده... پسرش صدرالدین بهوّس سیّدی افتاده..!».

گرفتم چنین باشد که عارف عارفزاده‌یی پس از اشتهار کاملِ خود و نیاکانش به «شیخ» بودن و نه «سیّد» و «هاشمی» بودن، ناگهان إدّعای سیادت کند و شجره‌نامه‌یی با اسم و رسم بسازد، و در مقابل، همگیِ «نقیبان خاندانهای سادات» و تبارشناسان أشراف عالی درجات یعنی «نسّابه‌ها» که بإقتضای ذوق فطری و إحساس تعهّد و إلتزام دینی؛ چراغ این علم شریف را در همهٔ زمانها روشن نگاه داشته و همواره مشت دروغگویان و مدّعیان بی‌بنیان را باز می‌کرده‌اند، همه و همه رویاروی ادّعای سیادتِ صدرالدین خاموشی گزیده، و مریدان طریقت و حاسدان حرفه‌یی هم در برابر چنین گزافهٔ آشکاری هیچ نگفته و ننوشته باشند؛ با چنین وضعی آیا أعقاب صدرالدین یعنی همان صفویّه، اینک پس از گذشتن صدها سال که بسیادت شناخته شده‌اند، باید بهنگام آن قیام بزرگ، خود را از کسوت سیادت آباء و أجدادی خارج می‌کردند و پشت اندر پشت پدران خود را تکذیب می‌نمودند؟ **توقّع و انتظار شگفت‌آوری است!**

آخر، اگر چنین کاری روا باشد، اوّل خود این مُهاجم مُحارب محکوم است که چگونه بدون در دست‌داشتن سند سیادت و شجره‌نامه، جابجا نام خود را مقرون بلفظ «سیّد» نوشته و نمایش داده است!

بشهادت تاریخ، سیادت صفویّه از همان روزهای نخستِ شهرتشان امری مقطوع و مسلّم بوده، و حتّی آن دشمنان خون‌آشام یعنی ترکان عثمانی نتوانسته‌اند در این‌باره سخنی بگویند، و الاّ اگر جز این بود همانند خلیفهٔ عبّاسیِ قرن ۴-۵ که برای إنکار سیادت خلفای فاطمی‌مصر بتکاپو افتاد و محضر نوشت، آنهاهم بچنین حربه‌ئی‌متوسّل شده دست از این «پیراهن عثمان» برنمی‌داشتند. شما در أسناد تاریخی آنان چنین چیزی را نمی‌یابید.

بالاتر آنکه بایزید دوم سلطان عثمانی «۸۸۶-۹۱۸» در نامه‌یی که به شاه اسماعیل سردودمان سلاطین صفوی نوشته است او را بخطاب «جناب ... **سیادت انتساب** ... شاه اسماعیل» ستوده، و پسرش سلطان سلیم جنگ‌افروزِ وقعه چالدران (۹۱۸-۹۲۶)

او را «امیراسماعیل نامدار» نوشته، و فرزند او سلطان سلیمان قانونی در دو فقره از نامه‌هایش بشاه طهماسب صفوی او را «سیادت انتساب» و در نامه مورّخ (ربیع یکم ۹۶۸): «ستاره سیّارهٔ سماءِ سیادت» و «مابَرحت نجوم حشمته فی بروج السیادة لامعةً» مخاطب ساخته است. حال آن قلمزن مُغرض هرچه خواهد نوشته باشد.

افسوس که انگیزهٔ اصلی این شخص گمراه در نوشتن کتابها و مقالاتش برای برخی از اهل قلم پنهان مانده، یا خود در مقام یافتن آن انگیزه نبوده و یا آنرا بچیزی نگرفته‌اند که در هر صورت مایهٔ تأسّف است.

نزدیک بچهل سال پیش از این، نویسندهٔ این تعلیقات در جلد اوّل «جامع‌الأنساب ۱: ۱۲۰» سند إنحراف و إلحاد این شخص را بدست داد و آشکار کرد که او در آنجا بکلّی همهٔ کیش‌ها و أدیان را بگمان جنون‌آمیز خود باطل إعلام کرده، و اینک شمّه‌یی از آنچه در «جامع‌الأنساب» نوشتیم:

این بی‌خرد... در جزوهٔ منحوس «دولت بما پاسخ دهد، صفحه دهم، چاپ تهران ۱۳۲۳ ش» دربارهٔ مذهب مقدّس شیعه گوید: «این کیش باخرد ناسازگار است، با دانش ناسازگار است، با تاریخ ناسازگار است، با خود اسلام ناسازگار است، با زندگانی ناسازگار است». و پس از چند صفحه یاوه‌سرایی بطور کامل پرده از اندیشه‌های پلیدش برداشته یکسره دشمنی خود را با همهٔ ادیان و مذاهب آشکار نموده در صفحه ۱۹ نوشت:

«این کوششها که ما پاک‌دینان! آغاز کرده‌ایم و این نبردی که با کیش شیعه و دیگر کیش‌ها می‌کنیم بهترین کوشش و ورجاوندترین نبرد است...»!

گمان نداریم که با تأمل در این سخنانِ مبنی بر إعلان حرب با همهٔ مذاهب و أدیان، دیگر نیازی بإثبات گمراهی و فساد فکری نویسنده آن تـرّهات باشد، امّا باز هم مطالعهٔ شرحی که در کتاب «رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت: ۲۲۳-۲۲۴» بقلم ناقد فاضل خبیر بصیر واقف بأحوال و آثار این شخص در تمام عمر و زندگانی او، نوشته شده است، توصیه می‌شود.

البتّه بر دانشمندان صافی ضمیر پنهان نیست که او و امثال او از گفتن و نوشتن کفریّات بجایی نرسیده‌اند، همچنان‌که از إنکار سیادت صفویّه نیز طرفی نبسته‌اند، زیرا حاکمان صفوی را جهانیان بچند کار مهم و چشمگیر آنان شناخته و خواهند شناخت، یکی ترویج کامل مذهب و إقامهٔ شعائر دین مُبین و توجّه فراوان نسبت بدانش و دانشمندان، و دیگر عمران و آبادانی سراسر مملکت و بنای مساجد و مدارس و اماکن متبرّکهٔ بقاع شریفه

و روضاتِ مقدّسهٔ امامان و امامزادگان محترم علیهم‌السلام و أنواع ابنیهٔ خیریّه بسیار، و سوم: تشکیل مملکتی پهناور، یکپارچه، آباد و آزاد، یکدل و یکزبان... و همهٔ این کارها در کمتر از یکصد و پنجاه سال!.

امّا انگیزهٔ اصلی خیالی آن نویسنده و همفکرانش در نفی سیادت صفویّه، در حقیقت تضییع حیثیّت عموم علماء و فقهاءِ گرامی چهار پنج قرن اخیر و بی‌اعتبار نشان‌دادن اقوال و افعال آنان بوده و هست، زیرا که آن بزرگواران، از أمثال جناب محقّق کرکی (متوفی ۹۴۰) و قاضی شهید سید نوراللّه مرعشی (۱۰۱۹) و شیخ بهائی (۱۰۳۰) و شیخ حسین پدر آنمرحوم (۹۸۴) و میرداماد (۱۰۴۰) گرفته تا برسد بزمان علاّمه مجلسی (۱۱۱۰) و معاصران ایشان و پس از آنان تا علماءِ متأخّر و معاصر ما، همگی صفویّه را از سلسلهٔ سادات موسوی دانسته و در کتب و آثار خود آنان را بوصف سیادت ستوده‌اند، همان‌گونه که ایشان را «مروّج شریعت محمدی و مذهب جعفری» دانسته‌اند، علاوه برآنکه در بسیاری از کتب أنساب که در این چهار پنج قرن تألیف شده نسب آنان ثبت و ضبط گردیده است، صرف‌نظر از کتاب کلان «مقالات صفوة‌الصفاء» ابن‌بزّاز «چاپ مطبع مظفّری بمبئی ۱۳۲۹ ق» و «سلسلة‌النسب صفویهٔ» پیرزادهٔ زاهدی «چاپ ایرانشهر برلین ۱۳۴۳ ق» و «تذکرهٔ شاه طهماسب، چاپ کاویانی برلین ۱۳۴۳ ق» و «روضات‌الجنان» ابن‌الکربلائی (چاپ تهران ۱۳۴۴- ۱۳۵۰ ش) که در همهٔ اینها اصل و نسب صفویان بنام و نشان وارد می‌باشد.

حال اگر در این ایّام برخی از مصنّفات علاّمهٔ مجلسی «اعلی‌اللّه مقامه‌الشریف» را چاپ کرده و دیباچه آنرا حذف نموده‌اند، آن مطلب دیگری است.

پس تشکیک در سیادت صفویّه در حقیقت ردّ برهمهٔ آن عالمانِ بزرگ و فقیهان پارسا و تکذیب آنان خواهد بود، و این همان چیزی است که منظور نظر و هدف اصلی منحرفان است و بس؛

چو عیب نقش می‌گویی بهُش باش که گویی در حقیقت عیب نقّاش!

محظور بسیار مهمّترِ غَمز در سیادت صفوّیه این است که انکار سیادت چند تن شاهان صفوی و فرزندانشان، بمُلازمه منجرّ می‌شود باینکه هزاران نفر بندگان خدا که از قرنها پیش بشاخه‌های بالای این شجره متّصل بوده و هم‌اکنون بازماندگانشان در سراسر جهان پراکنده و بسیادت نامبردارند، همانند خاندانهای حکیم سلمانی و کلانتری و جز آنان؛ بناحق هدف اتّهام و ملام و إنکار از خدا بی‌خبران واقع شوند، و این نیز خود جنایتی

دیگر است، وإلی‌اللّه‌المصیر.

یادآور می‌شویم که پیرامون عمود نسب یادشدگان اندکی در (ج ۴ ش ۵۷۱) گفتگو شد و تفصیل موکول بقسم چاپ نشدهٔ «جامع‌الأنساب» است، و آنچه مهم و پندآموز می‌باشد دوام و بقاءِ این سلسله و طائفه است، برخلاف نسل و نژاد ستمگران تاریخ که بسُنّت إلهی همه ریشه‌کن و نابود شدند، إنّ شانئک هوالأبتر.

سخن آخر پیرامون مقدّمهٔ (چاپ ۱۳۶۲) اینکه: ۱ـ چاپ سردار أسعد را «چاپ سنگی» نوشته‌اند که درست «چاپ حروفی» است، ۲ـ یک صفحهٔ پیش‌گفتار مشیر حضور را چاپ نکرده‌اند، ۳ـ در عبارت پایان مقدمهٔ اوانس تصرّف نموده و چند سطر از آن را نیز حذف کرده‌اند. ۴ـ شخص نویسندهٔ مقدمه که بنام پروردگار آغاز نکرده بجای خود، «بسم‌اللّه الرحمن الرحیمِ» مرقومِ در بالای مقدمّهٔ مترجم را هم برداشته‌اند!

بیش از این سخن متناسب این تعلیقات نیست، همچنان که اصل کتاب مورد بحث مشمول موضوع تصانیف شیعه نبوده، امّا آن را به عنوان «سفرنامهٔ شرلی» در کتاب «الذریعة الی تصانیف‌الشیعه ۱۲ : ۱۸۷ : ۱۲۶۳» إقحام فرموده‌اند!

ناگفته نگذاریم که از اوانس صاحب عنوان دو سفرنامه در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۶ : ۴۰۱۲ و ۴۰۱۴» بتفصیل شناسانده شده، و برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار او رجوع فرمایند بدفتر تازه چاپ «شورش هندوستان ۱۲۷۴ ق. مترجم : اوانس ماسئیان. بکوشش صفاءالدین تبرّائیان. با مقدّمه ایرج افشار. تهران ۱۳۷۲ ش، ۲۲۲ صفحه رقعی». م.

☆ (۱۴۹۶ ـ وفات حاجی درویش یوسفعلی سیرجانی کرمانی) ☆

از قراری که در «طرائق ۳:۱۸۸» نوشته، حاجی درویش یوسفعلی از ارادت کیشان مرحوم رحمتعلیشاه (۱۲۰۸ ش ۱۳۱) بوده، و احوالات نیکو و صفات پسندیده داشته، جز اینکه زیاده از حدِّ درویشی و قدر حاجت جمع حطام دنیوی می‌نموده! و در این سال در سیرجان وفات کرد و جسدش را به مشهد مقدّس برده آنجا دفن کردند. و محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک حاکم کرمان بسیاری از اموال او را برد.

و او را پس از وفات شش نفر پسر باز ماند:

اول : حاجی **محمد ابراهیم** معروف به درویش منوّر، که در «طرائق» فرماید: با این که با بضاعت و ثروت است ببرادرزادگان و أرحام چیزی نمی‌دهد و فرزند ذکوری ندارد.

دویم : آقا **نجفعلی** که در سنه ۱۳۰۴ وفات کرده، و فرزندش شیخ **محمد حسن** جامع کمالات غربی و شرقی و دارای خُلقی نیکو بوده، و در «طرائق» فرماید: من او را حسنعلی نام نهاده‌ام، و در تعلیم زبان فرانسه اول معلّم ایرانی است، و خطّ ملّتی را نیکو می‌نگارد، و مدّتها در گیلان به تعلیم این زبان مشغول بوده و خوب از عهده برآمده که در اندک وقتی شاگردان او قادر بر تحریر و تقریر لغت فرانسوی می‌شدند، و پس از آن به پاریس رفته و آنجا بنشان علمی و دولتی نائل گردیده، و در ایران صاحب ریش بزرگ و عمامه بوده و در فرنگ «صاحب طرائق گوید:» ندانم بر چه وضع است!

سیم : میرزا**ابوالحسن** که خطّ خوشی داشته و در سنه ۱۲۸۸ وفات کرده.

چهارم : آقا**نصرالله**. پنجم : آقا **محمد هادی**، وفاتش سنه ۱۳۱۲.

ششم : آقا **موسی**.

*

* * *

سنه ۱۲۸۲ قمری مطابق سنه ۱۲٤٤ شمسی
شنبه غرّهٔ ماه محرّم‌الحرام ۷ جوزا ماه بُرجی

☆ (۱۴۹۷ ـ تولّد ژرژ پنجم، پادشاه انگلیس) ☆

وی فرزند دویم إدوارد هفتم (۱۲۵۷ ج ۵ ش ۸۹۹)، و خود از سلاطین انگلستان است، و بطوری که در «روزنامهٔ اطلاعات ۱۰ : ۲۶۹۲ صادره در ۲۶ شوّال ۱۳۵۴» بتواریخ شُهور و سنوات مسیحی نوشته و ما خود با هجری قمری تطبیق کردیم؛ در شنبه هشتم ماه محرم‌الحرام اینسال ـ مطابق ۱۴ جوزا ماه برجی ـ متولّد شده، و مادر وی ملکه الکساندر دختر کریستیان نهم پادشاه دانمارک بوده است.

صاحب عنوان در حدود ۱۲۹۴ وارد خدمات نیروی دریائی شد، و گردشی با کشتی موسوم به پاشانت در دور دنیا نمود، و پس از فوت برادرش آلبر ویکتور «که در ۱۳ ج ۲ سنه ۱۳۰۹ بوده» وارث قانونی تاج و تخت بریتانیای کبیر گردید، و در حدود ۱۳۱۹ رسمًا بولایت عهدی رسید. و در ۲۱ ذی‌الحجّة سنه ۱۳۱۰ با پرنسس ماری اف‌تک عروسی کرد. و بعد از وفات پدر بجای وی پادشاه شد. و در ۲۴ ج ۲ سنه ۱۳۲۹ در کلیسای وستمنیستر تاج‌گذاری نمود. و در ذی‌الحجّة همین سال با زوجه خود بهند رفته و آنجا نیز در دهلی تاج‌گذاری کرد. و در ایّام جنگ بین‌المللی خدمات شایانی به مملکت نمود.

و بالأخره، در سه‌شنبه بیست و پنجم ماه شوّال‌المکرّم سنه ۱۳۵۴ هزار و سیصد و پنجاه و چهار ـ مطابق ۳۰ دی ماه باستانی ـ در لندن، پس از مدّت هفتاد و دو سال و نه ماه قمری و هفده روز عمر، و ۲۶ سال و ۶ ماه سلطنت، وفات کرد.

و چنان که در «شمارهٔ ۲۶۹۹ صادره در ۴ ذی‌القعده» نوشته، در ۳ ذی‌القعده مراسم تشییع و آداب مذهبی و دفن او در همان لندن بعمل آمد.

و پس از وی فرزندش ادوارد هشتم چند ماهی پادشاه بود. و پس از وی فرزند دیگرش ژرژ ششم (که در ۱۳۵۵ بیاید) پادشاه شد.

☆ (۱۴۹۸ ـ وفات آقا محمد اسمعیل خواجوئی اصفهانی) ☆

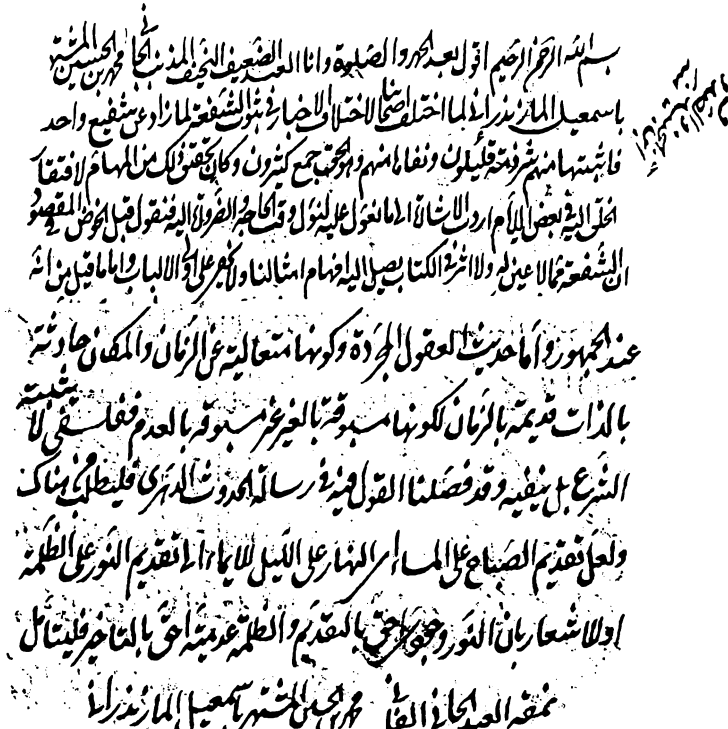
وی فرزند آقا محمد جعفربن مرحوم آخوند ملاّ محمد اسمعیل بن محمدحسین ابن محمد رضاء بن علاءالدین محمد مازندرانی است.



«دو دستخط از فاضل خاجویی»
«نیای صاحب عنوان»

۱ـ پایان «حاشیهٔ فاضل خَفری بر شرح تجرید»، ۲ـ پایان «حاشیهٔ دوانی بر شرح مطالع»، که رسالهٔ دوم و سوم یک مجموعه است و رسالهٔ نخستین «الدرّة الفاخرة» صغیر ملاّ جامی است، بانضمام فوائد و یادداشتهای پراکنده در آغاز و وسط مجموعه، و همهٔ صفحات دارای حواشی متعارف است، و تمام مجموعه بخطّ شخص مرحوم آخوند ملاّ اسمعیل است و معلوم می‌شود که آن مجموعه را بهنگام اشتغال بتحصیل اینگونه آثار کلامی که در آن عصر رواج کامل داشته استنساخ نموده است. کاتب‌گرانمایه در این هردوجا نام خود را اسمعیل وپدرش را محمدحسین نوشته. م.

مرحوم ملاّ محمد اسمعیل بن محمد حسین معروف به آخوند ملاّ اسمعیل خواجوئی «أعلی‌اللّه مقامه» از أجلّهٔ علماءِ أعلام محقّقین و عظماءِ حکماءِ متألّهین بوده، و کتب بسیاری در مواضیع متفرّقه تألیف نموده که همه در غایت دقّت و تحقیق و از نفایس تآلیف بشمار آیند، از آن جمله : کتاب «هدایة‌الفُؤاد» در معاد، انجام تألیف آن اواسط شب ۲۰ ماه رمضان سنه ۱۱۴۶ (۱).



سرآغاز «رسالهٔ شُفعه» و پایان مَقالِ «عِلم‌الباری» در یک مجموعه بخطّ مبارک فاضل خاجویی «قدّس سرّه». آن مرحوم در این هر دو جا نام خود را محمد مشتهر باسمعیل و نام پدر را حسین نوشته است. م.

وفاتش ۱۱ شعبان سنه ۱۱۷۳، قبرش در تخت پولاد، در نزدیکی‌های تکیهٔ میرزاابوالمعالی، بر روی سکویی معروف و دور آن طاقچه طاقچه است.



«بخش میانی لوح سنگی ممتاز هفت سطری. گرداگرد آن چکامهٔ دبیر که در تعلیقات می‌آوریم بخط نستعلیق نَقر شده. نوشتهٔ متن بعربی و خطّ ثُلث ممتاز در أوصاف و تاریخ فوت مرحوم فاضل خاجویی أعلی‌اللّه مقامه است».م.

نواده‌اش آقا محمد اسمعیل، صاحب عنوان، از علماءِ زمان خود بوده و یکی از کسانی است که در ماه رجب سنه ۱۲۵۶ تصدیق بر صحّت نسب میرجهان جشوقانی نوشته و صورت آن در کتاب «السبیکة البیضاء» تألیف آقای میرجهانی (که در ۱۳۱۹ بیاید) در (ص ۷۹) درج شده (۲).

و او در روز آدینه بیست و پنجم ماه ربیع‌المولود این سال- مطابق ۲۷ أسد ماه برجی- وفات کرده و در پیش روی قبر جدّش بر تخت آجری دفن شده، و برای این که نامی از این جدّ بزرگوار در این کتاب برده شود احوال او را در اینجا عنوان کردیم، چنان‌که نیز در «تاریخچهٔ محلّه خواجو» (۳) عنوانی دارد.

(۱) در «شرح روضات‌الجنّات ۱ : ۲۹۶-۳۰۷ ط اصفهان ۱۳۴۱ ش» و «فهرست کتب خطّی کتابخانه‌های اصفهان ۱ : ۹-۱۴ ط اصفهان ۱۳۴۱ ش» و أجزاءِ چاپ نشدهٔ آن دو کتاب از احوال و آثار فاضل خاجویی «علیه‌الرحمة» بتفصیل گفتگو شده، لکن در اینجا شایسته دید شرح حال مختصر آن مرحوم را که میرزا ابوالحسن غفاری «متوفی در حدود ۱۲۰۷ ق (ص ۲۴۵۷)» در «تاریخ گلشن مراد : ۳۹۱» بقلم منشیانه و بلیغ خود نگاشته نقل کنیم امّا از سخن غفاری معلوم نمی‌شود که وی بخدمت آن بزرگوار رسیده و درک محضرش نموده باشد. افسوس که نخستین چاپ این اثر گرانقدر از آفت اغلاط فراوان در أمان نمانده و اینجا چند مورد را بقیاس اصلاح کردیم:

«سالک مَسالک حق‌جویی، ملاّ اسماعیل خاجویی. ترجمانِ مقالات اهل یونان و متحتّم کمالات نوع انسان، شهباز بلندپرواز عالم نفوس و عقول، طایر فرّخ پر و بالِ منازلِ عروج و مراحل وصول، محقّق دقایق علوم و مدقّق حقایقِ رسوم، مشهور فی‌الآفاق، مَفخر أهالی فارس و عراق، زیبندهٔ مَسندِ افادت و فروزندهٔ مجلس شریعت، واقف سوابح لیل و نهار و عارف [معارفِ . ظ] هشت و چهار، مُنکرِ آثارِ تکلّف و تصلّف و مظهر انوار اشراق و تصوّف بودند،

«اگر چه آن عالی‌جناب در جمیع علوم ماهر بودند، لیکن بجهت کثرت مُمارستِ مطالبِ حِکمیّه و دقائق عقلیّه در زمرهٔ حکمای مشهور و به آن عنوان در أفواه و ألسنهٔ جمهور مذکور بودند،

«اصل آن جناب از مازندران بهشت نشان، نهایت در اوائل سنّ شریف بدارالسلطنهٔ اصفهان آمده، کسب کمالات صوری و معنوی نموده، ترقّی معقولی از برای ایشان

دست داد،

«در زهد و ورع و تقوی و اعتزال از ارباب دولت و بی‌طمعی از ملوک و اُمراء ضرب‌المثل بودند. مدّةالعمر بعد از فراغ از تحصیلِ علوم مشغول افاده می‌بوده‌اند،

«در اوائل دولت خاقان مغفور بشوق لقای جناب اقدس إلهی از دار فناء بدار بقاء ارتحال فرمودند. مزار فایض الأنوار آن جناب در قبرستان تخت فولاد اصفهان است،

«چون سنّ شریف آن جناب معلوم مسوّدِ اوراق نبود از آن جهت بذکر آن مبادرت ننمود، نهایت؛ از تلامذهٔ آن جناب و کسانی که بخدمت ایشان فائز گردیده بودند معلوم نمود: [عمر . ظ] ایشان از هشتاد متجاوز بود، والعلم عندالله.» **پایان سخن غفاری.**

صاحب «حدیقة الشعراء» نیز سخنی در مدح آخوند ملاّ اسماعیل دارد که در تعلیقهٔ پایانی همین عنوان می‌آوریم، و اینک أشعار مرحوم دبیر که در اطرافِ سنگِ قبرِ آسیب رسیدهٔ آن مرحوم نوشته شده است، بنقل از «جنگ بیاض أشعار معلّم: ۹۱-۹۲ نسخه اصل، مورّخه ۱۳۲۸ ق» و رؤیت:

تعزیه مرحوم آخوند ملاّ محمد اسمعیل خاجوئی «ره» مِن کلام دبیر «ره» :

حیف کز گردش سپهر دو رنگ — صبح عیش جهان بشام رسید
آه کز دور چرخ وارونه — گشت چون شب، سیاه روز سفید
عالِمی رخت بست از عالَم — که چو او دیدهٔ زمانه ندید
فاضلی رفت از جهان که چو او — در جهان کس ندید و کس نه‌شنید
گشت یعنی نهان ز چشم جهان — فلک اجتهاد را خورشید
کرد ملاّ محمد اسمعیل(ره) — از جهان جا بجنّت جاوید
آن که در بزم معرفت همه کس — می عرفان ز جام او نوشید

سال تاریخ او دبیر نوشت :

خانهٔ علم مُنهدِم گردید

۱۱۷۳. م.

(۲) چون اثر دیگری از صاحب عنوان در دست نداریم با درج تصویر لوح قبر او، عبارت مورد اشارهٔ در متن را نیز از مأخذ می‌آوریم که چنین است: «بسم... هُنالِکَ الوَلایَةُ لِلّهِ الحَقِّ هُوَ خیرٌ ثَوابًا وَ خَیرٌ عُقْبًا. لاریب فی صَحّة ما أجابوا فی‌الکتاب و متانة ما برز فی هامشه بقلم قدوة أُولی الألباب، أدام اللّه أیّام افاضاته، و لعَمری قد صدر من أهله و وقع فی محلّه، و حُرّر ذلک فی شهر رجب‌الأصبّ سنة ۱۲۵۶ الهجریّة، و أنا العبد الذلیل ابن



محمد جعفر بن المولی اسمعیل الخواجوئی: محمد اسمعیل». سجع مُهر: «لااله الاّ اللّه الملک الحق المبین. عبده محمد اسمعیل».

ناگفته نماند که در أصل دستخط که در «سبیکه: ۱۱۰» عکس آن دیده می‌شود در آیهٔ شریفهٔ «۴۴ سورهٔ مبارکهٔ کهف» کلمهٔ طیّبه «هو» بسهو نوشته نشده است.

«سبیکه بیضاء» کتابی است که آقای حاج میرمحمد حسن میرجهانی محمدآبادی در إثبات سیادت نیاکانش تألیف و در سال «۱۳۸۰ ق ۱۳۳۹ ش» بخطّ نسخ زیبای خود نوشت و با أسناد و مشجّراتی طیّ ۱۱۴ صفحهٔ رقعی در آن تاریخ منتشر ساخت، و پس از آن موفّق بتألیف و کتابت و طبع و نشر چندین کتاب و دیوان شعر شد. ایشان مدّت زمانی در مشهد مقدّس و تهران مقیم بود، تا آنکه ده دوازده سال پایان عمر را باصفهان خرامید و بتکمیل و طبع آثار مذهبی اشتغال ورزید، و هم بأخلاق خوش و بیانات دلکش از مشتاقان دیدارش در خانهٔ خود پذیرائی نمود. سرانجام در بعدازظهر چهارشنبه بیست و یکم جمادی‌الاُخرهٔ سال جاری ۱۴۱۳، بیست و پنجم آذر ۱۳۷۱ بدرود حیوة گفت و روز پنجشنبه با تشییع و تجلیل بمسجد جامع حمل و در ایوان پهلوی بقعهٔ متبرّک مزار مجلسیّین بخاک سپرده شد. از مرحوم میرجهانی ۱۲۸ فرزند و فرزندزاده بجا ماند. م.

(۳) تاریخ محلّه خواجوی اصفهان که صفحه عنوان آن چنین است: «مختصری از

تاریخچه محلّه خواجو و تاریخ ساختمان حمام شریف و عین وقفنامهٔ آن. جمع و تألیف سید مصلح‌الدین مهدوی. چاپ محمّدی (اصفهان)» و تاریخ یادشدهٔ در صفحه ۱۲۰ که پایان کتاب است «سوم آبان ۱۳۴۵» می‌باشد. عبارت آنجا چنین است:

ملاّ اسماعیل ثانی: آقا محمد إسماعیل بن محمد جعفر بن ملاّ اسماعیل خواجوئی، عالم فاضل ادیب حکیم، متوفی...، مادّه تاریخ وفاتش را کفّاش شاعر گفته و بر روی قبر منقور است:

حال، کفّاش بتاریخ وفاتش تو بگو: شد ز دنیا سوی بستان جِنان اسمعیل

پایان. مانند همین سخنان و أوصاف علمی در «تتمیم تذکرة القبور: ۱۹۸ : ۲۰» و «دانشمندان اصفهان: ۱۳۶ : ۱۸۷» بقلم همان مؤلّف محقّق بزرگوار دیده می‌شود. اینک توضیحی پیرامون دو سه مطلب لازم بنظر می‌رسد:

مطلب نخست: مادهٔ تاریخ بصورتی که در بالاست بهمین شکل در تصویر لوح قبر صاحب عنوان مشهود است و آن مطابق «۱۲۸۰» است، و اگر اسمعیل را هم با الف حساب کنیم باز «۱۲۸۱» و این هر دو مخالف با عبارت متن لوح است که «سنه ۱۲۸۲» بصراحت نوشته شده.

مطلب دوم: سرایندهٔ مرثیه که از او هیچ نام و نشانی در دست نداریم بجز تخلّص کفّاش که حاکی حرفهٔ او می‌باشد و اصفهانی بودن، تنها صاحب «الذریعه ۹ : ۹۱۲» نزدیک پانصد بیت اشعار او را در مراثی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در یک «بیاض» در نجف اشرف دیده‌اند و بعنوان «دیوان کفّاش اصفهانی» یاد کرده‌اند. همچنین أشعاری از او در برخی امکنه اصفهان مانند بقعهٔ مرحوم سیّد حجّة الاسلام و عمارت عالی‌قاپو در تعمیرات عهد ناصری بر کتیبه‌ها نوشته شده، و «دیوان اشعارِ» پانصد صفحه‌یی نیز از کفّاش در دست مرحوم حاج شیخ عبدالرزاق کتابچی کتابفروش معمّر اصفهانی «متوفی در اواسط ربیع یکم همین سال ۱۴۱۳» بود که با حدود دو هزار نسخه خطّی که همه آنها آثار علمی اصفهان و برخی از آنها وقف خاصّ این شهر است، در این اواخر بقم منتقل گردید. شاید با بررسی درست آن بیاض و این دیوان بتوان بنام و نشان شاعر دست یافت.

مطلب سوم: مرحوم معلّم در ابتدا چون هیچ آگاهی از مراتب علمی صاحب عنوان نداشته و تنها استنادش بسنگ مزار آن مرحوم بوده که آن هم چیزی جز این عبارت نیست که: «وفات مرحمت و غفران پناه جنّت و رضوان آرامگاه آقا محمد اسمعیل ولد

مرحوم مغفور آقا محمد جعفر ابن مرحمت و مغفرت مآب فضیلت و معارف اکتساب علاّم فهّام وحید الأیّام مقتدی الأنام آخُند ملاّ محمد اسمعیل خواجوئی» **إلخ**، بنابراین در آخر ترجمه نوشته‌اند: «و برای این که نامی از این جّد بزرگوار» **إلخ**، یعنی مقصود اصلی نوشتن چیزی دربارهٔ آن نیای گرامی است که چون وفاتش پیش از سال ۱۱۹۳ «نخستین سال شروع در وقایع کتاب» بوده، ناچار برای نواده همنامش که تاریخ وفاتش مشمول وقایع این کتاب بود عنوانی قرار داده‌اند، اگر چه نه از پایهٔ دانش او و نه از پدرش آقا محمد جعفر آگاهی در دست نیست.

سالها پس از نوشتن مطالب مورد اشاره در اصل مکارم، دو کتاب «سبیکه بیضاء» و «تاریخچه محلّه خواجو» بدست آن مرحوم رسید و آثاری از دانشمندی آقا محمد اسمعیل دید لذا جملهٔ «از علماء زمان خود بوده» **إلخ** را در حاشیهٔ نسخه اصل افزود.

اکنون ما سه نشانی دیگر یاد می‌کنیم:

۱ـ در همین کتاب «مکارم ۲ : ۳۲۴ : ۱۲۹» گذشت که مرحوم آقا میرمحمد صادق مدّرس خاتونابادی «۱۲۰۷ـ۱۲۷۲» حکمت و کلام را از آخوند ملاّ علی نوری و ملاّ محراب گیلانی و ملاّ اسمعیل خاجویی فراگرفته است. مرحوم آقای معلّم این خاجویی را نیای معظّم صاحب این عنوان دانسته و احتمال جُز او را هم نداده و لذا اصل مطلب را منکَر دانسته و منکِر شده‌اند.

چون این موضوعِ شاگردی آقا میر محمد صادق نزد یادشدگان، در وثائق خانوادگی آن مرحوم بخصوص فرزند بزرگوارش مرحوم حاج میرمحمد حسین نائب‌الصدر دیده شده لذا إنکار آن وجهی ندارد و باید گفت مقصود همین صاحب عنوان بوده است نه نیای مشهور او.

۲ـ گواهی مرحوم سیّد احمد دیوان بیکی ادیب معاصر ناصرالدین شاه قاجار که دربارهٔ مرحوم ملاّ محمد حسین ضیاء فرزند همین صاحب عنوان گوید: «پدر در پدر از فضلاء و علمای أخیار»، که تمام سخن او را در همین تعلیقه می‌آوریم.

پس باید گفت که نوشتن القاب و اوصاف روی لوح قبر صاحب عنوان برای او و پدرش انگیزه‌یی جز پاس احترام و تجلیل نیای بزرگوار آن مرحوم و اشاره بکمال وارستگی خود او نداشته و بهیچ روی نافی مقامات علمی نیست، واللّه العالم.

۳ـ دربارهٔ سه اثر تألیفی که احتمال می‌دهیم از مرحوم آقا محمداسماعیل صاحب عنوان باشد در پایان کتاب حاضر سخن خواهیم گفت.

اینک معرّفی فرزند هنرمند صاحب عنوان:

مرحوم آقا محمد اسمعیل را فرزند بانبوغی بود که بچهل و هشت سالگی درگذشت امّا یادگارهای با ارزشی از او باقی ماند، و لازم است در اینجا ابتدا شرح حال آن فرزند را که مرحوم سیّد احمد دیوان بیکی شیرازی «متولد ۱۲۴۱ یادشده در جلد ۴ بشماره ۵۹۸ مکارم» در تذکرهٔ نفیس «حدیقة الشعراء ۲ : ۱۰۷۴» در حرف ض گفته است بیاوریم، و آن چنین است:

«**ضیاءِ اصفهانی**: اسم شریفش ملامحمد حسین، پدر در پدر از فضلاء و علمای أخیار تا بمرحوم ملاّ محمد اسمعیل خواجویی معروفِ طبریّ الأصل که آن مرحوم معاصر افاغنه و نادر شاه بودند و صاحب سیصد رساله و تصنیف و در نزد علماء معروف و مشهور و صاحب کشف و کرامات بوده است، «شرح دعای صباح» و «فضل السادات» و کتب حِکمیّه و فقهیّه ایشان نزد اهل دانش اکسیر اعظم است»،

«و از طرف مادر بمیرزا مهدی خان منشی کوکب تخلّص ـ که «دُرّه نادری» و «جهانگشای» نمونهٔ فضل اوست ـ می‌رساند، و خود آن مرحوم معاصر با زمان سلطنت خاقان مغفور و شاهنشاه مبرور فتحعلیشاه و محمدشاه بوده، و در علوم ظاهری سرآمد عصر و در علم هیئت و نجوم و هندسه و حساب، اُعجوبهٔ دهر بوده، هفت خطّ او أقالیم سبعه را سیّار، شکسته را بدرستی دو اُستاد و نستعلیق را مثل رشیدا و عماد و نسخ را چون میرزای نیریزی نوشتی، علاوه‌بر کمالات صوری و معنوی؛ حالش چنان پسندیده بود که حجرهٔ آن مرحوم هرگز از ادباء و شعراء و فضلای عراق و فارس خالی نبود و از او کسب کمال و حال می‌نمودند. هرگاه شرح احوال آن مرحوم را خواهند بکتاب «**شمس‌التواریخ**» که از مصنّفات مرحوم میرزا عبدالوهّاب قطرهٔ سامانی است و بکتاب «**کنزالدرر**» که مجموعه‌یی است از شعرای سخن‌گستر رجوع فرمایند. و در سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و پنج در سنّ چهل و هشت سالگی بدرود جان در اصفهان گفت و در أرض **تخت فولاد که از أراضی متبرّکه است** مدفون گشت، و او را «دیوانی» است مبسوط، بعضی از قصائد و غزلیات و قطعات آن مرحوم را نگارش نمود...».

سپس آقا سیّد احمد بقدر دو صفحه‌یی از اشعار ضیاء را نقل کرده است، و خدایش بیامرزاد که نام چنین هنرمندی را با نوشتن آن سطور مخلّد کرد، و الاّ نه از «شمس‌التواریخ» و «کنزالدرر» ـ بجزدر همین یک مورد از «حدیقه» ـ نشانی هست و نه از «دیوان ضیاء» که گوید مبسوط است، در هیچ کتاب و فهرستی تا بحال از این سه اثر

گرانبها حتّی نامی هم دیده نمی‌شود.

آگاهیهای دیگری از مرحوم ضیاء که در سه مدایح‌نامه چاپ نشده آمده است:

۱ـ در کتاب «مآثر باقریّه» که میرزا سیّد محمد علی زواره‌یی متخلّص بوفاء، أشعاری را که در مدح و ثنای مرحوم حاج سید محمد باقر حجّةالاسلام بیدآبادی و پیرامون مسجد بزرگ سیّد سروده شده با مختصر شرح حال سرایندگان، در سال ۱۲۴۵ ق تألیف کرده و از جملهٔ آنان ضیاء است. نسخه‌های «مآثر باقریّه» در «تاریخ تذکره‌های فارسی ۲: ۱۱ـ۱۱۷» و فهارس دیگر شناسانده شده است.

۲ـ در کتاب «مدائح معتمدیّه» که میرزا محمد علی مذهّبِ اصفهانی متخلّص ببهار، چکامه‌هایی که در ستایش منوچهر خان گرجی معتمدالدوله والی اصفهان «متوفی ۱۲۶۳» سروده شده است، همچنان با ترجمه‌یی از سرایندگان، بسال ۱۲۵۹ تألیف کرده و یکی از آن جمله «ملاّ محمد حسین ضیاء اصفهانی» است.

نسخه نفیس «مدایح معتمدیّه» نخستین بار بسال ۱۳۲۰ ش در «فهرست کتابخانه مجلس ۳: ۶۸۲ـ۶۸۵ ط ۱ مطابق ۴۸۷ـ۴۹۱ ط ۲» معرّفی شد و آنجا است که نام و نشان مرحوم ضیاء بشماره ۴۷ در ص ۳۲۳ نسخه آمده است. بإستناد همان فهرست «دیوان ضیاء اصفهانی» در کتاب «الذریعه ۹: ۶۲۸: ۴۴۷۰» وارد شد، و شاید عنوان پیش از آن یعنی «دیوان ضیاء: ۶۲۷: ۴۴۶۹» نیز با همان متّحد باشد. «مدائح معتمدیّه» و نسخه‌های آن در «تاریخ تذکره‌های فارسی ۲: ۱۸۵ـ۱۹۰» شناسانده شده است.

۳ـ در «مدائح معتمدیّه» دیگر که ملاّ علی أورگانی مبارکه‌یی لنجانی اصفهانی همان کتاب میرزا محمد علی مذهّب را بشکل و ترتیب دیگری درآورده، و در «تاریخ تذکره‌های فارسی ۲: ۱۹۱ـ۲۰۱» با نسختی از آن معرّفی و ضیاء و چکامه‌اش را در صفحهٔ ۱۴۴ آن نسخه نشان داده‌اند.

همچنین در رسالهٔ بی‌نام و نشانی که بعنوان «تذکره شعرای اصفهان، در همین مأخذ ۱: ۲۷۸ ط ۲» معرّفی شده، شامل مختصر شرح حال هیجده تن شاعران عصر قاجاری است، از جمله محمدحسین ضیاء.

آگاهی دیگر: مرحوم معلّم حبیب‌آبادی «قدّس سرّه» خود در نسخهٔ اصل «کتاب أمالی: ۴۷» چنین فرموده است: «ضیاء تخلّص چند تن است: اوّل محمد حسین بن محمد اسمعیل، که در تعزیهٔ مرحوم حاجی میرزا علینقی زنجانی «ره» أشعاری دارد. دویم» إلخ.

همان مرحوم در «جُنگ بیاض أشعار: ۹۲ نسخهٔ اصل» گوید: «تعزیه و تاریخ وفات

مرحوم حاجی میرزا علینقی زنجانی «ره» مِن کلام مولانا ضیاء «ره»:

آه که‌از جور چرخ گشت نهان زیرخاک — اختر برج علوم شمع شبستان دین
سرو ریاض نبیّ، پاک‌دل و متّقی — زاد علیّ النبقی، فخر زمان و زمین
آن که به دین‌پروری بود بسی نکته‌دان — وانکه بدانشوری بود بسی خُرده بین
بود ببحر کمال، موسی دریانورد — بود بچرخ جلال، عیسی گردون نشین
تا که بماه صفر کرد سفر از جهان — گشت حُسینش انیس، شد حَسنش همنشین
رفت چو از این جهان جانب دارالأمان — گشت‌چوخلدش مکان شد چو بجنّت مکین

از پی تاریخ او کلک ضیا زد رقم
رفت بسوی جنان هادی راه یقین ۱۲۵۸

این صفحه و چند صفحه دیگر از بیاض را مرحوم معلّم بسال ۱۳۲۸ نوشته و در آن هنگام بیست ساله بوده است، پس از نیم قرنی که گذشت جلد نهم ذریعه چاپ شده بدست ایشان رسید و این چند کلمه را در حاشیه در زیر نام ضیاء نوشتند: «وی ملاّمحمد حسین‌بن محمد اسمعیل بوده، رجوع شود به الذریعه : ج ۹ ق ۲ ص ۶۲۸ ش ۴۴۷۰» انتهی. و این آقای زنجانی همانست که شرح حالش در «مکارم ۵ : ش ۹۱۵» گذشت و أشعار فوق از روی سنگ قبر آن مرحوم نقل شده است.

ناگفته نگذاریم که اتّصال نسب مرحوم ضیاء بمرحوم علاّمه بزرگ آخوند مولانا اسمعیل خاجویی تا زمان تحریر این تعلیقه نامعلوم بود و بیش از نام و نام پدرش چیزی مشخّص نبود، اینک براهنمایی «حدیقةالشعراء» شناخته شد، حال سزاوار است تا پاس زحمت دانشمند گرامی مؤلّف محترم «دانشمندان و بزرگان اصفهان : ۳۹۳» را نگاهداشته سخن ایشان نیز بیاوریم، و لِلّه دَرُّه :

«**ضیاء شاعر** : نامش حسین فرزند اسمعیل، ادیب فاضل و شاعر ماهر و از اساتید فنّ خط در قرن سیزدهم، در اصفهان می‌زیسته و جهت جمعی از فضلاءِ این شهر مادّهٔ تاریخ گفته، در ۱۲۶۵ وفات یافته قبرش نزدیک فاضلان در تخت فولاد است. خطّ سنگ قبر مادرِ شاهزاده از اوست. **تاراج** در تاریخ فوتش گوید:

ناگه زبان خامهٔ تاراج زان میان — کرد این بیان : بدیده مردم ضیا نماند

پایان عبارت دانشمندان بی‌کم و زیاد، و انصاف را که **تاراج** خوب ماده تاریخی سروده است «**بدیدهٔ مردم ضیا نماند: ۱۲۶۵**».

امّا این که فرموده‌اند خطّ سنگ قبر مادر شاهزاده در تخت فولاد اثر قلم ضیاء است،

باید توضیح دهیم که اشعار آن سنگ سرودهٔ مرحوم ضیاء و خطّ آن که نستعلیق بی‌همتا و بر روی سنگی بسیار ارزشمند نوشته شده خط محمدباقر خوشنویس است، همان‌گونه که مرحوم استاد همایی در «مقدّمهٔ دیوان طرب : ۸۸» آنرا خطّ «آقا محمدباقر سِمسُوری از أعاظم نستعلیق‌نویسان اصفهان در قرن سیزدهم» دانسته‌اند، و اینک آن اشعار آبدار را که نموداری استوار از طبع شعر و اندیشه و پندار مرحوم ضیاء نامدار است با رقم کاتب و حجّار هنرکار آن روزگار در اینجا می‌آوریم:

بـــدوران محمدشـــاه قـــاضی — که در زیر نگینش مُلک عالم
شهنشاهی که آمد پشت در پشت — جهـانبخش و جهـانبان تـا بآدم
فـریدون‌فر مـنوچهر جـم آیـین — کـه آمـد شـاه را دسـتور اعـظم
ظهیر مُلک و ملّت مـعتمد آن، — که باشد زیب بـخش مَسند جـم
خدا کیهان جهانگیری که عزمش — بـود در مـملکت گـیری مسلّم
ز سـهمش بـاز شـد هـمرازِ تـیهو — ز بیمش یار شـد بـا زنگ ضـیغم
کرم اندر ضمیرش هست مـضمر — ستم انـدر زمـانش هست مُـدغم
یکـی از چـاکـران اوست قـاآن — یکـی از بندگـان اوست حـاتم
بـدورانش اسـاس ظـلم ویـران — در ایّـامش بنـای عـدل مـحکم
ز زرافشـانی دسـتش تـهی کـان — ز گوهربخشی طبعش خـجل یـم
بشـوکت از شـه ایـران مـؤخّر — بـهمّت از دگـر شـاهان مـقدّم
ز یُمن هـمّتش کـار جهـان راست — به پیش درگهش پشت فلک خـم
بکـار خـیر بـانی هست دایـم — بأمـر نـیک ساعی هست هـردم
از آنرو خواست در گـیتی نمـاند — بعهدش کاری اندر مُـلک مُـبهم
یکـی از مَحرمـانِ پـاک طـینت — که بر فتحِ عـلی شـه بـود مَـحرم
چو در ماه صفر رخت سفر بست — بپـا شـد در صـفر شُـور مـحرّم
چو تـاریخ وفـاتش بی‌نشـان بـود — بمـاندی بی‌نشـان نـامش بعـالم
ز بعد از شـانزده سـال از وفـاتش — بـــحکم مـحکم خـان مـعظّم

ضیـــا از بـهر تـاریخش رقـم زد:

بحوران همنشینی‌کرد مریم ۱۲۴۶

کتبه محمدباقر صنّعه محمدحسین ۱۲۶۲

قبر «مادر شاهزاده» در میان بقعه رفیعه متبرّکه رضوان آیینِ مرحومین آیتین حجّتین

معظّمین الشیخ محمدتقی صاحب «هدایةالمُسترشدین» و الحاج سیّد زین‌العابدین موسوی والد ماجد امام مجدِّد صاحب «روضات‌الجنّات» (ج ۳ ش ۳۷۰ و ج ۴ ش ۷۲۴) قرار گرفته، و آن بقعهٔ رفیعه در وسط تکیهٔ مقدّسهٔ منوّره در سمت شمال تکیهٔ علاّمهٔ شهیر آقاحسین خوانساری واقع و دو تکیه متّصل بیکدیگر است.

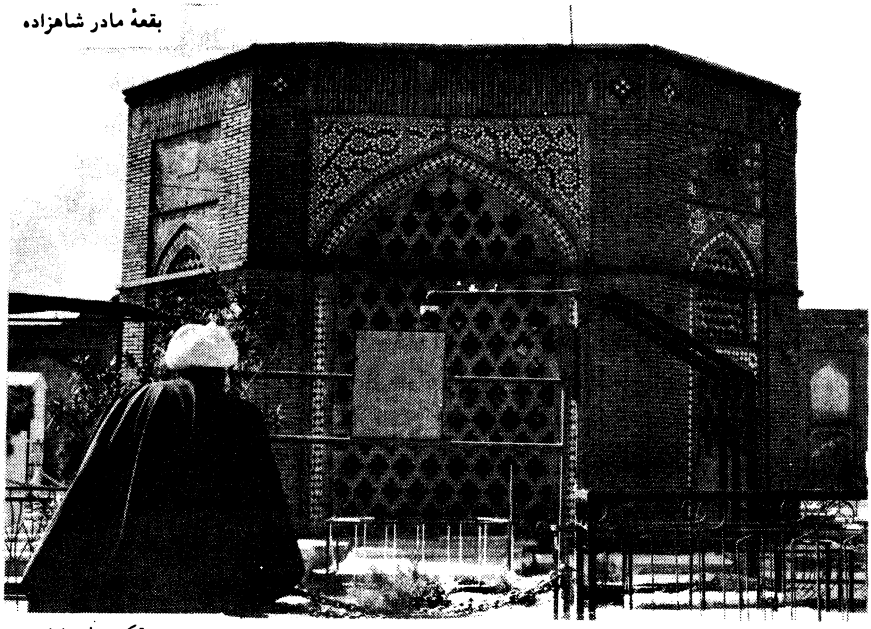
با اسف و افسوس بی‌پایان، در فاصله زمانی چاپ جلد ششم و این جلد هفتم «مکارم‌الآثار» کمر همّت بر ویران‌کردن مزارات متبرّکه تخت فولاد بسته شده و آثار قبور علماءِ عاملین و فقهاءِ راشدینِ گذشته، بخصوص مقابر لسان‌الأرض در شُرف محو و اضمحلال کامل قرار گرفته است، قبور بزرگانی همچون مرحوم فاضل اصفهانی معروف بهندی صاحب دو کتاب فقه بی‌نظیر «کشف اللّثام» و «المَناهج السویّة» در شرح کتاب «شرح لمُعه» و غیره، و همین فاضل خاجوئی یاد شده در متن و محقّق بزرگ مرحوم آخوند ملاّ علی اکبر ایژهی مصنّف کتاب عظیم‌الشأن «زبدة المعارف» و غیره، و بسیاری دیگر که همگی حقوق مسلّمه بر گردن عموم اهل دین و ایمان و فرهنگ اسلام و تشیّع دارند. و لا تحسبَنّ اللّه غافلاً عمّا یعمل الظالمون. و انّ ربّک لبالمِرصاد.

*

این که در این تعلیقه، ما بیش از حدّ متعارف، بوصف مزارات و نقل سنگ نبشته‌ها پرداختیم بهمین جهت است که اگر در آینده- خدای ناخواسته- اثری از آنهمه ذخائر و مواریث فرهنگی و دینی باقی‌نماند، دست کم تاریخچه‌یی از آنها در این کتاب ثبت و ضبط شده باشد، و اینک اشعار بلندرتبه و بسیار ممتاز مرحوم ضیاء که در سوک مرحوم آیةاللّه العظمی صاحب «هدایةالمسترشدین» سروده و بخطّ نستعلیق بی‌نظیر خود بر روی سنگ مزار آن مرحوم نوشته است:

آه که در بزم دهر، ساقی أیام ریخت — زهر أجل از جفا، فخر جهان را بجام
شیخ محمدتقی، آن که بگاه سخن — صیقل نطقش زُدود، ز آینهٔ دل ظُلام
کاشف أسرار حق، هادی راه هُدٰی — حامی شرع مُبین، وارث خیرالأنام
بود ز تقوای او خانهٔ عصیان خراب — داشت ز احکام او دین پیمبر قوام
گوهر ألفاظ او زینت گوش سخن — رشحهٔ أقلام او زیب بدیع و کلام
بوده ز علمش بمُلک، جهل چو عنقا نهان — داشته از نظم او کشور دین انتظام
بود فروع و اصول ناقص اگر پیش از این — علم فروع و اصول، فکرت او کرد تامّ
تا بأبد در جهان، زنده بوَد نام او — گرچه بزیر زمین، خاک شد او را عِظام

بقعهٔ مادر شاهزاده



سردرب تکیه مادرشاهزاده



در دل سنگ ارچه شدلعل درخشان‌نهان — لعل درخشان برون آید اگر از رُخام
زان مه برج علوم تا که بیابد نشان — پویه بگرد زمین، چرخ کند صبح و شام
دَر بَرِ فضلش‌نگفت کس زفلاطون سخن — درگه درسش نبود هیچ ز إدریس نام
او بجِنان شادمان باشد و اندر جهان — دست بسر می‌زنند از غم او خاص و عام
طایر روحش چو شد از قفس تن بری — رفت برون و نمود جای بدارالسلام
خانهٔ دین را خراب گر نه فلک خواستی — بهر خرابیِّ او از چه نمود إهتمام
اشک فشان در غمش دیدهٔ أحباب و او — گشته بصحن جِنان شاد دل اندر خرام
بس بعزایش فتاد غلغله اندر جهان — کرد کمان آسمان، کرده قیامت قیام
طایر روحش روان گشت بباغ جِنان — چون ز جِنانش رسید رایحهٔ در مَشام

از پی تاریخ آن، کلک ضیا زد رقم:

راه‌نمای اُمم کرد بجَنّت مقام ۱۲۴۸

حرّره محمدحسین المتخلّص بضیاء ابن محمّداسمعیل

صنَعه محمدرضا ابن محمدعلی حجّار ۱۲۵۸

سروده‌یی دیگر از مرحوم ضیاء :

مؤلّف گرامی «گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان : ۷۸۲» آنجا که آرامگاه مرحوم سیّد حجّةالاسلام بیدآبادی «اعلی‌اللّه مقامه» را وصف نموده، سنگاب حجّاری سرسرای بقعهٔ شریفه راکه بر اطراف لبهٔ آن شش بیت سرودهٔ مرحوم ضیاء است چنین تعریف کرده‌اند:

«کتیبه سنگاب رِواق بقعه : در وسط سرسرای رواق، جار نفیسی آویزان است و در زیر آن سنگابی قرار دارد که کتیبهٔ آن بخطّ نستعلیق برجسته شامل اشعاری است بشرح زیر».

سپس أشعار را آورده‌اند که بیت آخر در آنجا چنین است :

ضیاء شد بیدل و تاریخ بنوشت (۱۲۴۹) که گردد تشنهٔ از آب سیراب

مرحوم رفیعی مهرآبادی «متوفی در اواسط ماه صفر ۱۴۰۸ مطابق اواسط مهرماه ۱۳۶۶» پس از نقل عبارت و اشعار یادشده از همان «گنجینه» در کتاب «آثار ملّی اصفهان: ۸۰۲» دربارهٔ مصراع اخیر نوشته‌اند: «مادّهٔ تاریخ مزبور بحساب جمل مطابق است با عدد ۱۲۹۲، ... و در اصل یا در نقل اشتباه شده است».

اگرچه مرحوم رفیعی بتعمیهٔ مصراع نخست توجّهی نفرموده، اما باکسر حدّاکثر تعمیه باز هم ۱۲۴۹ بدست نمی‌آید و برای نزدیکتر شدن بحساب مورد نظر باید چنین نوشت:

ضیـــا بـــی دل شـــد و تـــاریخ بـــنوشت

که: «گردد تشنه‌ای از آب سیراب» ۱۲۴۴ = ۳۴-۱۲۷۸»

لیکن صورت نَقرشدهٔ بر سنگاب- که بروز شنبه ۲۹ شعبان‌المعظّم ۱۴۱۳ دیدیم- این‌چنین است، واللّه‌العالم:

ضیاء بیدل شد و تاریخ بنوشت (۱۲۴۹) کـه گردد تشنه از آب سیراب

ناگفته نگذاریم که سنگاب ارزشمند یادشده چندی پیش آسیب دیده، شکسته گردید و اهل خیر آنرا مرمّت کردند.

از آنچه نوشتیم دانسته شد که:

۱- مرحوم ضیاء ۱۸ بیت اشعاری که در سوک مرحوم آیةاللّه آقا شیخ محمدتقی «متوفی ۱۲۴۸» سروده خود بخطّ نستعلیق زیبایش در ۱۲۵۸ نوشته و استاد محمدرضا بن محمدعلی حجّاری کرده است.

۲- اشعاری که برای سنگ قبر مادر شاهزاده «مریم متوفیه ۱۲۴۶ و یادشده در ج ۳: ۱۳۳۰»، بسال ۱۲۶۲ سروده، خوشنویس نامدار زمان ملاّ محمدباقر سمسوری بخطّ نستعلیق بی‌مانندش نوشته و استاد محمدحسین حجّار در همان سال بر سنگ قبر نَقر کرده و آنرا ساخته است. پس این سنگ پنجسالی پس از سنگ مزار مرحوم شیخ درست شده است.

۳- شش بیت شعر برای نوشتن بر سنگاب سرسرای بقعهٔ سیّد حجّةالاسلام «قدّس سرّه» سروده و نام کاتب نوشته نیست، و تاریخ قید شده بر روی سنگ «۱۲۴۹» و مادّهٔ تاریخ بشکلی که گفتیم «۱۲۴۴» است.

۴- اشعاری که در سوک مرحوم آقای زنجانی سروده تاریخش همان (۱۲۵۸) است که سنگ مزار صاحب الهدایه را نوشته است.

*

بازپسین آگاهی که از دانشمندان خاندان فاضل خواجویی داریم مطلبی است که مرحوم علاّمهٔ میرجهانی سابق‌الذکر در همان کتاب «سبیکهٔ بیضاء: ۲۹» نوشته‌اند، باین عبارت:

«در زمان اقامت در اصفهان، در یکی از روزها که مصادف بود با روز سوم ماه شعبان‌المعظم سال یکهزار وسیصد وپنجاه وسه قمری، یکی از رفقای روحانی که در محلّه خواجو با هم همسایه و رفیق بودیم و در هفته دو روز هم مباحثهٔ فقهی بین إثنینی

با هم داشتیم، از أحفاد خلد مقام مرحوم آخوند ملاّ اسمعیل خواجویی، بنام آقای حاج میرزا حسن، شهیر بکُمیلی که از أئمّهٔ جماعت آن محلّه بودند، برای صرف ناهار بعنوان جشن روز عید ولادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام، از حقیر دعوت بمنزل خود کردند» تا آخر.

از این حاج میرزا حسن کمیلی که بگفتهٔ مرحوم آقای میرجهانی از أعقاب فاضل خواجوئی بوده و نوشتجاتی از اجداد خود بدست داشته است آگاهی دیگری نداریم، و اگر از آن مرحوم یا دیگر فروع مرحوم فاضل خواجوئی بازماندگانی باشند کسی را در زیٌ اهل علم و ادب نمی‌شناسیم، واللّه اعلم.

در پایان این تعلیقه یادآور شویم که آن سیصد أثر مرحوم فاضل بزرگوار که در سخن صاحب «حدیقةالشعراء» آمده بود یا کمتر از آن، هرچه باشد، همگی نسخه‌های اصل بخطّ خوش و خوانای شخص فاضل، بجز اندکی که دستخوش آفات گردیده، بقیّه بحال خود موجود و این حقیر بسیاری از آنها را زیارت کرده، امّا چنان‌که رسم دیرین روزگار است، بمرور ایّام، آن اجتماع، همچون بنات‌النعش، بتفرقه گراییده و هر یک یا چند نسخه از آنها نصیب کسانی یا کتابخانه‌هایی در اینجا و آنجا گردیده و پراکنده شده است.

در طول قرن سیزدهم نیز دانشمندانی، برحسب علاقه و احتیاج خود برخی از مصنّفات مرحوم فاضل را بخطّ خویش یا کاتبان دیگر، از روی نسخه‌های اصل یا بواسطه، استنساخ کرده و بخصوص رساله‌های کوتاه و مقالات و تحقیقات متفرّقه را بصورت مجموعه درآورده‌اند که چند مجلّد از مصنّفات و مجموعه‌ها با اندکی از اصول در نزد این ضعیف موجود و محفوظ است و در جاهای دیگر نیز رؤیت و زیارت شده، و سی سال پیش از این زمان هم یکی از آثار ممتّع آن مرحوم را بنام «جامع‌الشتات فی‌النوادر والمتفرّقات» در «فهرست کتب خطّی کتابخانه‌های اصفهان ۱ : ۹-۱۴ ط اصفهان ۱۳۴۱ ش» معرّفی نموده‌ایم. م.

☆ (۱۴۹۹ ـ وفات سیّد سراج‌الحسین هندی، ره) ☆

وی فرزند مرحوم سیّد محمدقلی هندی است که در (۱۲۶۰ ج ۵ ش ۹۵۶) گذشت.

مرحوم سیّد سراج‌الحسین که در جلد اول «أحسن‌الودیعه» وی را سراج‌الدین

نوشته از علماء و فضلاءِ عهد خود بوده و در علوم و ألسنهٔ غربی هم دست داشته، و در ریاضیّات تألیفاتی نگاشته. و در یکشنبه بیست و هفتم ماه ربیع‌المولود این سال ـ چنان‌که در حاشیهٔ آقا نجفی تبریزی بر «هدایة‌الأنام» قمّی (ص ۵۲) نوشته «که یک‌شنبه و مطابق ۲۹ اسد ماه برجی بوده» ـ وفات کرده، و در «احسن‌الودیعه» در حدود این سال نوشته (۱).

(۱) پیرامون این شرح حال چند توضیح لازم است:

۱ـ صاحب عنوان که نامش **سراج حسین** است، بدون الف و لام، نخستین پسر مرحوم سیّد محمدقلی مفتی است، و دومین پسر، سیّد إعجاز حسین است صاحب کتاب «کشف‌الحجب والأستار» معروف مشهور، و سومین آنان مرحوم آیة‌اللّه میرحامد حسین مؤلف کتاب عظیم‌الشأن «عبقات‌الأنوار»، أعلی‌اللّه مقاماتهم.

مأخذ مرحوم معلّم در نوشتن نام صاحب عنوان بقید الف و لام، همان حاشیهٔ «هدایة‌الأنام» بوده که مکرّر چاپ شده و در «چاپ ۱۳۶۷ ق» نیز بهمان صورت است با یک اشتباه دیگر که از عبارتِ «برادر صاحب عبقات‌الأنوار» کلمهٔ «برادر» نوشته نشده است.

بهرحال، مضاف‌الیه نام هر سه برادر بزرگوار «حسین» است نه «الحسین» و این‌گونه نامگذاری بأسماءِ مرکّبه در بلاد هند بسی رایج و شایع می‌باشد. **سراج‌الدین** هم جز در «أحسن‌الودیعه ۱: ۱۰۷ ط ۱ و ۱: ۸۷ ط ۲» در جای دیگر دیده نشد.

۲ـ نگازندهٔ «علماء معاصرین: ۱۳۴» در پایان شرح حال مرحوم میرحامد حسین گوید: «برادر مکرّم صاحب ترجمه، (مآثر و آثار، ص ۱۵۴): میرغازی حسین لکهنوی برادر میرحامد حسین است...» إلخ. لکن باید دانست که نویسندهٔ «المآثر والآثار» در نوشتن این نام خطا کرده، اضافه بر این که هیچ مطلبی هم پیرامون شرح حال او بدست نداده، مانا که چیزی دربارهٔ آن دو برادر والاگهر شنیده و یادداشت کرده است، و در ترجمهٔ مرحوم سید اعجاز حسین «ج ۴ ش ۵۶۵» گذشت که مقصود از **میرغازی حسین** کسی جز ایشان نیست.

اغتنام فرصت نموده متذکّر شویم که در آن شرح حال «در سطر ۵» **کلمهٔ منیرتهه غلط** است و درست آن **مِیْرَتْهه** می‌باشد، چنانکه بوضوح در خطبهٔ محقّق «کشف‌الحجب: ۳» إعراب گزارده‌اند.

بگذریم، بهرحال، از مؤلّف «علماء معاصرین» در شگفتیم که با وجود مراجعهٔ آن مرحوم بکتاب «احسن‌الودیعه» و نقل از آن در همان صفحه، چگونه نام و ترجمه دو

برادرِ جناب میرحامد حسین را از آن کتاب نیاورده و در این‌باره بشرحی که «المآثر» بصورت مغلوط و مبهم و مجمل و تنها درباره یک برادر نوشته بسنده کرده است!

همین قصور مرحوم واعظ خیابانی، در سی سال پیش از این زمان، ما را نیز به اشتباه انداخت تا در آخر بخش پنجم ضمائم حدیث ثقلین و سفینهٔ «عبقات‌الانوار ۶ : ۱۲۳۰، ط اصفهان، ۱۳۴۱ ش»، دریغا، تنها اعتماد بر ضبط آن مرحوم نموده و برادر مرحومین سیّد حامد حسین و سیّد إعجاز حسین را «میرغازی حسین» نوشتیم.

۳ـ نگارندهٔ «أعیان‌الشیعه» که پیشتر، کلمهٔ «سراج» را جزو نام سیّد سراج حسین نمی‌دانسته و آنرا مانند لقبی برای او تصوّر می‌فرموده؛ چند سطری در شرح حال آن مرحوم در حرف حاء و در زمرهٔ حسین نام‌ها آورده «ج ۲۷ : ۲۱۵ ط ۱»، لکن پس از وقوف بر حقیقت حال، در حرف سین آن اشتباه را جبران نموده است.

مصنّف «الکرام‌البررة : ۵۹۷ : ۱۰۷۲» نیز چند کلمه‌یی درباره سیّد سراج حسین بنقل از اصل «نجوم‌السماء» نوشته و سپس گویند: ویرا فرزندی عالم و فاضل بنام سیّدکرامت حسین بود که در حدود ۱۳۳۶ درگذشت و در «نقباءالبشر» ذکر شده است.

حال، چون بحمداللّه تصویر نسخهٔ اصل «نقباء» را در دست داریم آن مطلب را هم «از ص ۵۰۴ : ۱۵» در اینجا بیاوریم:

«السیّدالفاضل القمقام الشهیر السیدکرامة حسین ابن‌السیّد سراج حسین بن السیّد محمدقلی الکنتوری، المتوفی حدود ۱۳۳۶. له «رسالة فی‌الأمورالعامّة» و له «الدین والکون» المطبوع باللسان الاردوی و «المقدّمة فی‌الکلام» الّذی ردّ علیه‌العلاّمة السّید محمدباقر بن ابی‌الحسن الرضویُّ الکشمیري اللکهنوي المتوفی شعبان سنة ۱۳۴۶ و سمّاه «ردّ المقدّمة». ترجمه في «التجلّیات» و عدّه من تلامیذالمفتی میرعبّاس الهندی. و رأیت تقریظه مع تقریظ السّید تفضّل حسین علی «الفرائدالبهیّة» المطبوع سنة ۱۳۱۲»، پایان.

آثار سیّد کرامت حسین در «ذریعه» نیز یاد شده است.

بازگردیم بأحوال صاحب عنوان و اضافه کنیم که نویسندهٔ کتاب «نزهةالخواطر ۷ : ۱۹۵ : ۳۴۹» هم که از سنّیان هندوستانست، شرح حال کوتاهی بنقل از «تکملهٔ نجوم‌السماء» برای آن مرحوم آورده است.

«تکملهٔ نجوم‌السماء» تألیف میرزا محمدمهدی کشمیری است که بدنبالهٔ کتاب پدر خود «نجوم‌السماء» در احوال علماء و فضلاء نوشته (متأسّفانه تاریخ فوت هر دو مجهول است) و آنجا شرح حال صاحب ترجمه را بعنوان «سلطان‌الحکماء الإلٰهیّین

و تاج‌الفلاسفة الاسلامیّین جناب المولوی السّید سراج حسین...» از «ص ۲۱۶ تا ۲۲۴ ج ۱» نوشته و وفاتش را بمرض وباء در همان تاریخ متن یعنی یکشنبه ۲۷ ع ۱ با سروده‌هایی در سوک آن مرحوم آورده است. پس تفصیل احوال را بهمان تکملهٔ جلیله باید خواند.

ناگفته نگذاریم که مرحوم سیّد إعجاز حسین نیز دو رساله از آثار گرانبار این برادر بزرگوار را در «کشف‌الحجب : ش ۱۵۱۸ و ۲۵۹۷» یاد کرده و آن جناب را بسی ستوده و پیرامن آن دو أثر توضیحی مختصر داده است. م.

☆ (۱۵۰۰ ـ وفات میرزا محمدعلی تفرشی اصفهانی) ☆

در «المآثر : ۲۱۱ : ۱» شرحی دربارهٔ وی نوشته که با ملاحظهٔ بعضی از مواضع دیگر، بخلاصه این می‌شود که :

وی فرزند حاجی میرزا عبداللّه است که از اجلّه سادات تفرش بوده، و در اواسط سنّ از شیراز باصفهان آمده آنجا متوطّن گردیده، و خواهر مرحوم میرمحمدصادق منجّم خاتون‌آبادی را که در (۱۲۴۴ ش ۶۴۸) گذشت تزویج نمود و صاحب عنوان از بطن مخدّره مشار إلیها متولّد شد.

و خود در نجوم و سایر علوم مسلّط بوده، و در چهارم ماه جمادی‌الأخری اینسال وفات نموده، و در تخت پولاد، برابر درب تکیه شیخ محمدتقی، بفاصلهٔ پنجاه قدم دفن شده، و تاکنون قبرش در آنجا معلوم و سنگی نیم‌قد بر آن افتاده.

و فرزندش میرزا محمدحسن منجّم‌باشی در (۱۲۹۸) بیاید.

☆ (۱۵۰۱ ـ تولّد محمدقُلیخان، مُخبِرالمُلک تهرانی) ☆

وی فرزند علیقلیخان مخبرالدولة است که در (۱۲۴۵ ج ۴ ش ۶۵۱) گذشت، و خود از اعیان رجال عصر است که در آدینه ششم ماه جمادی‌الأخرهٔ این سال ـ مطابق ۵ عقرب ماه برجی ـ متولد شده، و در آلمان تحصیل کرده تا از فضلاءِ علوم غربی و شرقی گردید، و در أدوارِ مشروطه هم چندین مرتبه بنمایندگی و وزارتهای مختلفه رسیده،

و اینک از أعیان زمان بشمار آید.

بطوری که از «روزنامهٔ اطلاعات. س ۲۵ ش ۷۴۳۱ صادره در ۱۵ ع ۲/۱۳۷۰» برمی آید مخبرالمُلک در حدود (هفتم-هشتم) ع ۱ اینسال «۱۳۷۰»- مطابق اواخر آذرماه باستانی- وفات کرده (۱).

(۱) مخبرالملک در «تاریخ رجال ایران ۳ : ۴۷۳-۴۷۴» مختصر شرح حالی دارد، و در کتاب «دولتهای ایران در عصر مشروطیت : ۱۳۲» هفتمین کابینهٔ ایّام فترت مجلس شورای ملّی را معرّفی و همهٔ وزراء آن کابینه را «همانند دیگر کابینه‌ها در طول دوران مشروطیّت» بدون استثناء و باسم و رسم «فراماسونر» دانسته و از جمله گوید: «وزیر مالیّه محمدقلی‌خان مخبرالمُلک (هدایت) فراماسونر». تاریخ تشکیل آن کابینهٔ خائنانه «و قِس علیها فعلل و تفعلل» : سوم ربیع دوم ۱۳۳۶ ق بوده، و در کتاب یادشده ۱۳۲۶ غلط چاپی است. م.

☆ (۱۵۰۲ - وفات حاج محمدعلی، ابن کمونهٔ نجفی حایری) ☆

وی فرزند شیخ محمد کمونهٔ اسدی است که در أصل از نجف و ساکن حائر طاهر بوده، و خود از اهل علم و ادب و شعر، و با دو برادر خود حاج مهدی و شیخ محمدحسن کمونه از خدمهٔ حرم حسینی(ع) بوده‌اند.

و حاج محمدعلی «دیوانی در أشعار» دارد که آنرا فاضل بزرگوار محمدکاظم بن شیخ کاتب طریحی نجفی جمع و با مقدّمه‌ئی از خود در احوال ناظم و تغلیقاتی، در سنه ۱۳۶۷ چاپ نموده.

و ناظم بزرگوار، خود در شب یک‌شنبه از ماه جمادی‌الاخری اینسال- مطابق عقرب ماه برجی- با سنّی مُناهِز بهشتاد، بوباء وفات کرد، چنانکه این همه را- غیر از تطبیق با شمسی- در «الذریعه ۹ : ش ۱۶۳» فرموده.

و در «مجالی اللطف: ۷۷» وی را بعنوان سیّد محمد علی معروف بابن کمونه، مذکور، و وفاتش را بدون تعیین ماه و روز، هم در اینسال، و قبرش را در کربلاء نوشته.

و در «أعیان‌الشیعه ۱ : ۴۰۴» نیز وی را بعنوان شیخ محمدعلی بن محمد معروف

بابن کمونه حایری ذکر کرده، لیکن وفاتش را در سنه ۱۲۷۵ نوشته که ظاهرًا اشتباه باشد.

چنانکه هم در «الذریعه ۱۸ : ۲۶۳ : ۳۲» وفاتش را در سنه ۱۲۸۵ نوشته، و آنجا نام دیوانش را «اللآلئ المکنونة» از أشعار شیخ محمدعلی آل کمونه؛ نوشته و فرماید بعضی از أحفادش آنرا جمع کرده، انتهی.

و اینکه نواده‌اش جمع کرده بار اوّل بوده و شیخ محمدکاظم- بنصّ «الذریعهٔ» مذکور- برای بار دویم آنرا جمع نموده (۱).

(۱) برای آگاهی بیشتر دربارهٔ مرحوم حاج محمدعلی کمونهٔ صاحب عنوان، رجوع فرمایند بکتاب «البیوتات الأدبیّة فی کربلاء: ۴۵۹-۴۶۵ ط کربلاء، ۱۳۸۷» تألیف آقای موسی ابراهیم الکرباسی و «أعیان‌الشیعة ۵۶ : ۴۰» م.

☆ (۱۵۰۳ ـ تولّد فاطمه سلطان، شاعره قائم مقامی) ☆

وی دختر حاج میرزا حسین و نوادهٔ قائم مقام فراهانی است، و خود زنی شاعره و اهل کمال بوده، که در ششم ماه رجب الفرد این سال، چنانکه در «الذریعه ۹ : ۸۰۲ : ۵۴۱۱» فرموده- مطابق شنبه ۴ قوس ماه برجی- متولّد شده، و در بزرگی زبان بشعر گفتن گشوده، و از جملهٔ أشعار او «قصیده» ئی است در تقریظ کتاب «خیرات حسانِ» اعتماد السلطنه (۱).

(۱) مرحوم مؤلف، شرح حال بانوی صاحب عنوان را، تنها بإستناد «نامهٔ سخنوران» در (۱۲۸۱ ش ۱۴۸۰) نیز آورده بود، این تاریخ در مأخذ، بِرقم یعنی (۱۲۸۱) چاپ شده و در غلطنامه هم توضیحی ندارد. چون (۱۲۸۲) درست‌تر می‌نمود آنچه راکه در آنجا بود باینجا می‌آوریم، و ناگفته نگذاریم که عنوان صاحب ترجمه در «نامهٔ سخنوران» چنین است: «ادیبة الزمان فاطمه سلطان خانم شاهین قایمقامی» و در آنجا یک قطعه ۱۵ بیتی پیرامن «عزّتِ زن» از او آورده است.

مؤلّف «فرهنگ سخنوران» یکبار او را (در ص ۲۹۱ ط ۱) چنین ذکر نموده: «شاهین فراهانی. فاطمه خانم خواهر ادیب الممالک فراهانی متخلّص بأمیری» و تاریخ تولّد یا وفاتی برایش نیاورده و مأخذ خود راکتاب «زنان سخنور ۱ : ۲۸۷-۲۸۸» تألیف مشیر سلیمی و مجلّهٔ «ارمغان ۱۴ : ۶۰۳» نوشته است.

بار دیگر (در ص ۴۲۸ ط ۱) گوید: «فاطمه فراهانی. فاطمه سلطان خانم دختر حاج میرزا حَسَن نواده میرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی» و تاریخ تولّد او را ۱۲۸۲ و مأخذ خود را همان «زنان سخنور ۲ : ۲۰-۲۲» و کتاب «ریاحین‌الشریعه ۵ : ۳-۴» ذکر کرده است.

اکنون با اینکه هم مشیر سلیمی و هم خیّامپور و هم معلّم حبیب‌آبادی «ره» دو بانو فاطمه در دو جا از کتابهای خود نوشته‌اند، ما را گمان می‌رود که آن دو یکی بیش نبوده و تحقیق افزونتر موکول بهمّت اهل فنّ است.**اینک** آنچه را که مرحوم معلّم در سال (۱۲۸۱) در نسخهٔ اصل مکارم نوشته‌اند بیاوریم:

«تولد فاطمه ۴۱ أدیبة الزمان قائم مقامی، ره. وی خواهر میرزا محمد صادق ۴۱ ادیب‌الممالک فراهانی (۱۲۷۷ ج ٦ ش ۱۳۴۰) است، و خود از زنان شاعرات مشهور بود، و در این سال- چنانکه در «نامه سخنوران : ۲۷» فرموده- متولّد شده، و در ماه شعبان‌المعظّم سنه ۱۳۳۸ هزار و سیصد و سی و هشت- مطابق ثور ماه برجی- وفات کرد». انتهی. «الذریعه ۹ : ش ۲۸۲۵ و ۵۴۱۱» نیز مراجعه شود. م.

☆ (۱۵۰۴ ـ وفات ناجی، شاعر شوشتری) ☆

وی حاج علی‌رضا بن حاج محمد طاهر، نزیل بمبئی، و خود از شعرای عصر خویش بوده، و فرزندش **محمدعلی حزین** در «تحفة الأحباب» او را ترجمه نموده، و نواده‌اش عباس بن حزین قول پدر خود را دربارهٔ این جدّ در مقدّمهٔ «نالهٔ حزین» نقل نموده (۱).

و صاحب عنوان «دیوانی در أشعار» دارد، و در دهم ماه رجب‌الفرد اینسال، چنانکه در «الذریعه ۹ : ۱۱۴۶ ش ۷۳۸۵» فرموده- مطابق اوائل قوس ماه برجی- در حالی که در خواب بوده، فُجئَةً، بشصت و پنج سالگی وفات کرده، و جنازه‌اش را بنجف آورده و در باب طوسی دفن کردند. و شاگردش عبدالوهّاب تائب مرثیه‌ئی برای او گفته.

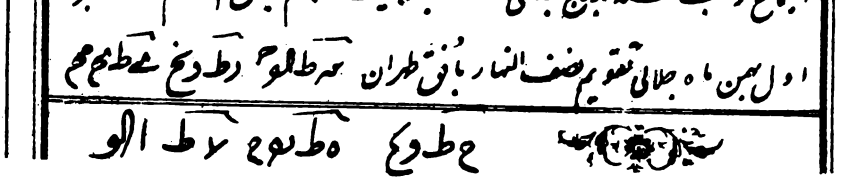
(۱) رجوع به «الذریعه ۲۴ : ۱۸ : ۹۵ نالهٔ حزین» و «مؤلّفین مشار ۳: ٦۸۵: پرفسور عباس بن محمد علی حزین، مهرین شوشتری، و ۴ : ۳۲٦ : محمدعلی بن علیرضا بن محمدطاهر شوشتری حزین» فرمایند. م.

☆ (۱۵۰۵ ـ تولّد سیّد مشکور طالقانی) ☆

در مقدّمهٔ «دیوان سید موسی طالقانی:۱۳» شرحی در احوال وی نوشته، که با ملاحظه بعضی از مواضع دیگر، بخلاصه این می‌شود که او از افاضل فقهاء وکِبارِ اُدباء بوده، که در یازدهم ماه رجب این سال ـ مطابق (...) میزان ماه (۱) برجی ـ متولّد شده، و در نزد جمعی هم، چون آخوند خراسانی و آقای شریعت و آقا سید محمدکاظم و غیره، درس خوانده و شهرت و أهمیّتی تمام بهمرسانیده (۲).

و آخر در ۵ شنبه ۲۵ ذی‌الحجه ۱۳۵۴ ـ مطابق ۲۸ اسفندماه باستانی ـ وفات کرده، و در نجف نزد قبور آباء و اجداد خود دفن شده، و از او فرزندانی بازماند، و مدّت عمرش ۷۲ سال و ۵ ماه و ۱۴ روز بوده.

(۱) چنین است بخط مرحوم معلّم، و سهو است، زیرا در شماره پیشین (۱۵۰۴) گذشت که دهم ماه رجب موافق اوائل قوس بوده است، و مطلب زیر که تصویر از کتاب «زنبیل: ۱۶۶» حاج فرهاد میرزا است نظر ما را ثابت می‌کند، با فوائد دیگر. م.



(۲) عبارت نسخهٔ اصل «نقباءالبشر : ص ۸۷» دربارهٔ صاحب عنوان چنین است :

«السیّد العالم الفاضل الورع التقیّ السیّد مشکور بن السیّد محمود بن السیّد عبدالله بن احمد بن الحسین بن الحسن الشهیر بمیر حکیم الحسینی الطالقانی النجفي، وُلدبها ۱۱ رجب (۱۲۸۱) و قرأ علی والده و عمّه السیّد میرزا بن السیّد عبدالله و الأیتین الکاظمین و شیخ الشریعة و غیرهم. وله «تقریرات» بخطّه في المسوّدة، و توفی یوم الجمعة ۲۵ ذیحجّة ۱۳۵۴. و خلف ولدین: ۱ـ السید عبدالرسول المولود (۱۳۱۷) سلّمه اللّه. ۲ـ السیّد محمدرضا، ولد ۱۳۴۳ و توفی ۱۳۶۶ : «غایة الأماني في احوال آل

الطالقانی». و رثاه السیّد محمد صادق الهندی بقصیدة و مادّة التاریخ:

أرّخ : «به وسعیه للشرع مشکور»

پایان عبارت «نقباء»، و تفصیل احوال آن مرحوم در کتاب «ذکری السیّد عبدالرسول الطالقانی: ۸۱ـ۱۰۱ ط نجف ۱۳۹۶» با دیگر رجال خاندان جلیل آل طالقانی بیان گردیده، و ذکرای یادشده برای همان فرزند صاحب عنوان ترتیب یافته و تاریخ وفاتش را (در ص ۲۵۴) نزدیک ساعت ۹ صبح جمعهٔ یازدهم شعبان المعظم ۱۳۹۴ نوشته‌اند.

ناگفته نماند که تاریخ تولد صاحب عنوان را در «ذکری: ۸۱» بروز جمعه نوشته‌اند، و این منافاتی با آنچه در شرح حال شماره (۱۵۰۳) گذشت ندارد که از آنجا پنجشنبه یازدهم مستفاد می‌شود، چه یک روز اختلاف در رؤیت هلال امری طبیعی است، مطلب دیگر اینکه سال تولّد را در «نقباء» برقم (۱۲۸۱) نوشته‌اند! م.

☆ (۱۵۰۶ ـ تولد مرحوم شیخ اسدالله زنجانی، ره) ☆

وی فرزند مرحوم میرزا علی‌اکبر بن رستم‌خان، و خود از علماءِ أعیان و فقهاءِ عصر و زمان بوده.

مختصری از احوالش در «الذریعه ۴ : ش ۱۶۱۱» و «فهرست علماء زنجان : ۳۹» نوشته و از آنها چنین برآید که: او در سه‌شنبه نوزدهم‌ماه رمضان‌المبارک این سال ـ مطابق ۱۸ دلو ماه برجی ـ متولد شده، و در ایام جوانی که نزدیک بحدود سال (۱۳۰۰) می‌شده بنجف رفت، و پس از آن بسامره هجرت کرد و بدرس **میرزای شیرازی** حاضر می‌شد، و عمده تحصیلش نزد **سید محمد فشارکی** بود.

و چندی بعد از وفات میرزا بنجف رفت و باز در حدود (هزار و سیصد و بیست واندی) بسامره بازگشت و اختصاصی تمام بمرحوم حاجی میرزا محمد تقی شیرازی بهم رسانید، و پس از فوت او زمانی در کاظمین «ع» و چندی در نجف ماند، و ضمنًا بسامره رفته و بموجب نذری که کرده بود یک سال آنجا ماند، و بعد از آن بنجف برگشت و مزاجش ضعیف شد، و در اواخر عمر زمین‌گیر گردید.

تا پس از مدت هفتاد و یک سال و نه ماه قمری و بیست روز عمر، در روز سه‌شنبه نهم ماه رجب‌الفرد سنه ۱۳۵۴ هزار و سیصد و پنجاه و چهار ـ مطابق ۱۵ مهرماه باستانی ـ

در نجف وفات کرد، و در میان صحن شمالی در پشت مقبره فاضل شرابیانی و جلو مقبرهٔ حاج معین بوشهری دفن شد.

و چندین کتاب و رساله تألیف کرده، از آن جملهٔ «تقریراتِ» دروس اساتید خود و «رسائلی مستقلّه» ؛ در طهارت و بیع و خیارات، که همه بخطّ خوش نیکوی وی در نزد فرزندش که در همه فضائل جانشین او است میرزا **علی** زنجانی ساکن کاظمین «ع» موجود است، انتهی.

و دختر وی زوجه شیخ علی‌اصغر دیزجی‌برادر شیخ علی اکبر دیزجی (۱۳۱۰) است.

و چنانکه در «احسن‌الودیعه ۲ : ۳۴» نوشته وی از مرحوم آقا میرزا محمدهاشم چهارسوئی «ره» روایت می‌کند. و سید محمدمهدی کاظمینی مؤلف «احسن‌الودیعه» در نزد او درس خوانده و هم از وی روایت می‌کند. و نیز میرزا محمدعلی اردوبادی (۱۳۱۲) از وی روایت می‌کند.

در «أعیان‌الشیعه» تولد صاحب عنوان را در ۱۹ ماه‌رمضان سنه ۱۲۷۲ نوشته، و ما در آن سال از آن نقل کردیم و پس از دیدن «الذریعه» و «فهرست علماءِ زنجان» این را أصحّ دانسته و اینجا نوشته و آنجا را خط محو کشیدیم، لکن در نسخه‌ئی که پس از این نوشته می‌شود باید آنچه را در آنجا آورده و اینجا نیاورده‌ایم اینجا آورده شود (۱).

(۱) صاحب عنوان در «نقباءالبشر: ۱۴۰ : ۳۱۶» نیز ترجمه مختصر ده سطری دارد، و آنچه مرحوم معلم در نسخه اصل در وقایع (۱۲۷۲) نوشته بود هم‌اکنون مراجعه شد، تلخیصی است از عبارت «أعیان‌الشیعه» و مطلب لازمی که در اینجا بیاوریم نداشت، دسترسی بمأخذ هم آسانست. م.

☆ (۱۵۰۷ ـ تولد میرزا عباس‌خان ۳۵ صفاءالسلطنهٔ نائینی) ☆

وی فرزند میرزا علیخان ۳۴ صفاءالسلطنه (۱۲۴۶ ش ۶۶۹)، و خود از اهل علم و ادب و رجال دولتی این عصر بود و شعر هم می‌گفت، و در احوال او نیز مانند پدرش اشتباهات و اختلافاتی بنظر رسیده، و بعضی از مدارکی که از او ذکری نموده‌اند فعلاً حاضر نیست، و اجمالاً، وی چنانکه در «تاریخ نائین ۴ : ۳۷» نوشته در طهران از زوجه

کاشانیهٔ پدرش متولد شد.

و همانا تولد وی در شب چهارشنبه بیستم ماه رمضان‌المبارک این سال- مطابق ۱۹ دلو ماه برجی- بوده، و در سنه ۱۳۱۹- بنصّ «منتخب‌التواریخ مظفری: ۵۲۶ چاپ ۲»- بعد از وفات پدرش لقب **صفاءالسلطنه** یافت، و بخدمات وزارت عدلیّه اشتغال ورزید و در حدود سال ۱۳۵۸ در سنّ یکصد و پانزده سال وفات کرد، و جنازه‌اش از طهران حمل بقم و آنجا دفن شد، چنانکه در «تاریخ نائین ۱ : ۱۷۵» نوشته.

و آنجا وی را فرزند حاج میرزا محمد، و در «ج ۴ : ۳۷» فرزند میرزا علیخان صفاءالسلطنه پسر حاج میرزا محمد نائینی نوشته، و این قول اخیر او درست است، و تاریخ تولد و تلقّب او را بصفاءالسلطنه آنجا ندارد و از کلام خود ما است.

و اما تاریخ وفات او با این مدت عمر محققًا غلط است، زیراکه مستلزم تولّد او در حدود سال ۱۲۴۳ می‌باشد و آن تقریبًا قریب بسنوات پدر او می‌باشد.

پس می‌توان گفت: مؤلف «تاریخ نائین» آنجا بنوّت حاج میرزا محمد و تولّد در ۱۲۴۰ و اندی راکه مربوط بمیرزا علیخان صفاءالسلطنه است درباره فرزندش میرزا عبّاس‌خان آورده، و در (ج ۴) بُنوَّت را درست اما باز مدّت عمر و تاریخ وفات راکه ذکر کرده آن غلط باقی مانده، واللّه‌العاصم والعالم.

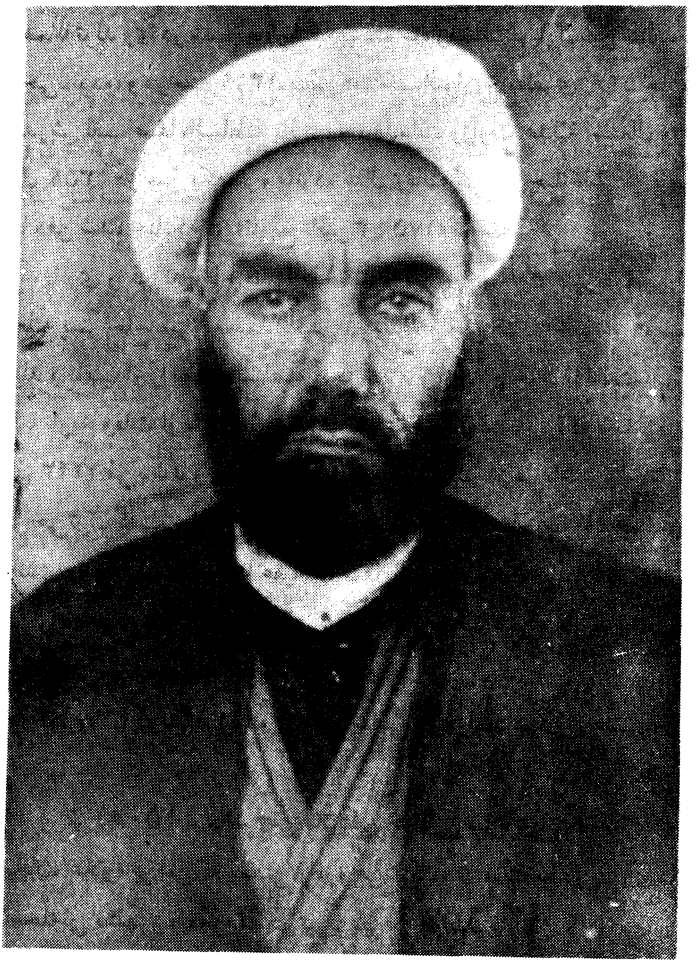
و در (ص ۳۸) گوید: فرزند وی **دکتر بقائی** در وزارت بهداری است، انتهی.

☆ (۱۵۰۸ ـ تولد حاج ملاّ علی خیابانی تبریزی، ره) ☆

خیابان، علاوه بر این که بمعنی راه‌رو فراخ مسطّح مستقیم در آبادی‌ها و بیابانها آمده، نام محلّه‌ئی مشهور و معروف در تبریز نیز می‌باشد.

و حاج ملاّ علی از مردم این محله، و فرزند عبدالعظیم، و خود عالمی مبرّز و خبیر و فاضلی متتبّع و بصیر و واعظی متبحّر و جامع و فرزانه‌ئی بر اقران خود بارع بود.

و همانا در جمعه بیست و هشتم ماه شوال‌المکرّم این سال، چنان که خود در کتاب «وقایع‌الأیّام، ج ۳» و نیز در کتاب «علماءِ معاصرین: ۴۰۶» فرموده- مطابق اواخر



ثقةالاسلام الحاجّ ملاّعلی واعظ خیابانی مؤلّف وقایع‌الأیّام
اصل این عکس را آقای محمدصادق فرزند آنمرحوم در حدود ۱۳۷۵ ق که مدتی در اصفهان شاغل بود تسلیم نمود و برادر دیگرش جناب ملاّمحمدباقر ساکن تبریز است. م.

حوت ماه برجی ـ متولد شده، و در نزد پدر خود و بسیاری دیگر از علماء درس خوانده، و سفرهای عدیده ببلاد قریبه و بعیده نموده، و در بیانات منبری شهرتی عظیم حاصل کرده، و از چند نفر اجازت روایت گرفته، و کتب کثیرهٔ مفیده تألیف نموده که أشهر همه کتاب «وقایع‌الأیّام» در مجلّدات متعدّده است که نام آن برده شد و دلالت بر طول باع و سَعَتِ اطّلاع آن عالم فاضل و جامع کامل و واعظ حاذق می‌کند:

۱ـ در وقایع رجب و شعبان، آغاز تألیف آن : نیمهٔ شعبان سنه ۱۳۲۳، ۲ـ در وقایع محرّم، ۳ـ در وقایع ماه رمضان، آغاز تألیف آن ج ۱ سنه ۱۳۴۱، انجام تألیف شب ۳شنبه آخر ماه رمضان سنه ۱۳۴۷، و این جلد دارای مطالب عالیهٔ علمیّه و فوائد جلیله در تاریخ و رجال و احوال علماء و غیره است، و بسیاری در این کتاب از آن آورده‌ایم. ۴ـ در وقایع عصر عاشورا و تتمّهٔ ماه محرم، انجام تألیف آن ۱۴ ع ۲ سنه ۱۳۵۴. و دیگر از تألیفات او کتاب «علماء معاصرین» است در شرح حال علماءِ مشهوری که معاصر مؤلف بوده و تا حین تألیف که ۱۳۶۶ باشد وفات کرده یا تا آن وقت زنده بوده‌اند (۱).

مرحوم حاج ملاّ علی در روز یکشنبه چهاردهم ماه صفرالمظفّر سنه ۱۳۶۷ هزار و سیصد و شصت و هفت ـ مطابق ۶ دی ماه باستانی ـ وفات کرد، و مدت عمرش هشتاد و چهار سال و سه ماه قمری و هفده روز بوده (۲).

(۱) کتاب «علماءِ معاصرین» در ۱۸ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۶۶ تألیف آن پایان یافت و در همان سال بخط خوش مرحوم حاج میرزا طاهر بن حاج عبدالرحمن خوشنویس مشهور در تبریز کتابت شد و بهمان سال در مطبعهٔ اسلامیّهٔ طهران بچاپ گراوری طبع و منتشر گردید، شامل ۱۶ صفحه فهرست عناوین و مطالب مهمّ ضمنی، سپس ۴۱۰ صفحه متن، و در پایان (تا ص ۴۱۸) فهرست نامهای صاحبان تراجم که ۲۹۵ نفر از علماءِ أعلام و فضلاءِ بنام شیعه در قرن ۱۳ و ۱۴ بودند و دیگر، نام مآخذ ۲۸ گانه کتاب. م.

(۲) تاریخ فوت مرحوم واعظ خیابانی بشرح متن درست است، و «روزنامه اطلاعات، ش ۶۵۳۲، پنجشنبه ۱۹ صفر ۱۳۶۷، دهم دی ۱۳۲۶» نیز مؤید می‌باشد، جز اینکه در مقدّمهٔ مرحوم حاج میرزا عباسقلی آقا، واعظ چرند ابی بر کتاب «زندگانی محمد، صلی‌اللّه علیه و آله. ص یب. ط تبریز ۱۳۷۰» چنین آمده است:

«... خطیب شهیر مرحوم حاج ملاّ علی خیابانی تبریزی، طاب ثراه، متوفای روز یکشنبه ۱۴ صفر ۱۳۶۸ هجـ مطابق ۲۶/۱۰/۶ شمسی در تبریز» که البته (۱۳۶۸) اشتباه چاپی است و درست همان (۱۳۶۷) است.

واعظ، شرح حال خوشی در «نقباءالبشر: ۱۹۸۳:۱۴۶۸» دارد و آنجا است که او در حکم‌آباد از محلاّت تبریز بدنیا آمد، سپس اسامی استادان و مشایخ اجازهٔ او را بر شمرده و مصنّفاتش را یاد کرده و صدق و صفایش را ستوده و برای آن مرحوم و خود طلب مغفرت کرده‌اند. م.

☆ (۱۵۰۹ ـ تولد سرخوش، شاعر اصفهانی) ☆

وی حاج میرزا عبدالمحمود ناظری ابن حاج محمد صادق ناظر، و خود از شعراءِ اصفهان است که در ماه شوّال‌المکرم این سال ـ مطابق (دلو ـ حوت) ماه برجی ـ متولد شده، و در شاعری سرخوش تخلص می‌نماید، و در «دانش‌نامه» غزلی به نام او نوشته شده (۱).

(۱) «دانشنامه : خاتمه : ق ۲ : آقایان شعراء اصفهان : ۲۵ : ۱۹».

تاریخ فوت سرخوش معلوم نیست. در «تذکره شعرای معاصر اصفهان: ۲۳۹» پس از ذکر نام و تولّدش فرماید: «از أعضاءِ محترم و قدیمی لنجمن ادبی شیدا بود که غزل را بطرز قدماء نیکو می‌گفت و در اغلب مسابقه‌های ادبی طهران و اصفهان شرکت می‌جست، از أشعار اوست :...» إلخ.

ایزدگشسب در «نامهٔ سخنوران: ۱۵۹ ط ۱۳۱۶ ش» تنها نام او را با دو بیت شعر از او آورده است. م.

چهارشنبه سیّم ماه ذی‌القعدة الحرام — **سنه ۱۲۴۵ شمسی اوّل حمل ماه برجی**

☆ **(۱۵۱۰ ـ تولد حاجی میرزا ابوالقاسم ۳۴ امام جمعه، رحمة‌اللّه علیه)** ☆

وی فرزند مرحوم میرزا زین‌العابدین ۳۳ امام جمعه است که در (۱۲۶۱ ج ۵ ش ۹۸۶) گذشت.

مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم از علماءِ أعیان و معاریف رجال تهران بود.

در «المآثر: ۱۶۵» وی را عنوان نموده و تولدش را در دوشنبه بیست و دویم ماه ذی‌القعدة‌الحرام این سال ـ که مطابق ۲۰ حمل ماه برجی بوده ـ بدون روز هفته و تطبیق با شمسی نوشته و گوید: در صفر سنه ۱۳۰۴ بنجف رفته و در نزد میرزای رشتی تحصیل علوم شرعیّه نموده تا از جملهٔ علماء و فقهاء گردید. و چنان که در جزء ۷ جلد ۸ «اعیان: ۱۶۱» دارد رسائلی در «تسامح در أدلّهٔ سنن» و «منجّزات مریض» و «قاعدهٔ ضرر» تألیف کرد.

و در «اطلاعات ماهانه. س ۲ ش ۵ (۱۷): ۳۳» گوید تا ۱۳۱۹ در نجف تحصیل می‌کرد و در آن سال بطهران باز آمد، و هم در حیات پدر امام مسجد شاه گردید. و پس از فوت پدر امام جمعهٔ تهران شد، و یک «رساله عملیّه» نوشته، و در حدود پانصد نفر طلبه بمجلس درس او می‌آمدند. و در سنه ۱۳۲۷ بواسطه همکاری با حاج شیخ فضل‌اللّه (۱) و مخالفت مشروطه مجبور بجلاءِ وطن گردیده و بمصر رفت و تا سنه ۱۳۳۴ آنجا بود، بعد بطهران آمد و از کارها کناره گرفته در إمامیّه ساکن بود، انتهی.

و در «فهرست کتابخانه رضویّه ۵: ۶۲۰» کتابی از او آورده بنام «مقصدالطالب» در شرح «مکاسب شیخ‌انصاری».

و او بعد از مدّت شصت و سه سال و هفت ماه قمری و چهار روز عمر، در پیش‌ازظهر بیست و ششم ماه جمادی‌الاخرای سنه ۱۳۴۶ هزار و سیصد و چهل و شش- مطابق ۲۹ آذرماه باستانی- چنان که در «سالنامهٔ پارس ۱۳۰۷ : ۲۵» نوشته، در تهران وفات کرد و نعش او را با تجلیل تمام برداشته و در نقاط عدیده مجلس فاتحه برایش گرفتند، و در «الذریعه ۴ : ش ۸۵۷» در حدود سال (۱۳۳۷) نوشته که اشتباهی واضح و آشکار است (۲).

و چون به دو سه روز بعد از او مرحوم حاج آقا نورالله اصفهانی (۱۳۴۶) نیز در قم وفات کرد، وَهنی عظیم از فقدان این دو پشت و پناه مردم تهران و اصفهان بملّت ایران وارد آمد، و دولت وقت یعنی دیو مازندران امور خودسرانهٔ خود را بسطی تمام داد.

و پس از عزل وی برادرش میرزا سید محمد ۳۴ (۱۲۹۳) امام جمعه تهران شد.

و پس از وی دکتر میر سید حسن ۳۵امامی فرزند حاجی میرزا ابوالقاسم صاحب عنوان امام جمعه طهران شد، و او چندی در نجف در نزد میرزای نائینی و آقا ضیاءِ عراقی و آقا سیدابوالحسن مدیسه‌ئی درس خوانده و با صدور اجازات بطهران مراجعت کرد، و تا حین تحریر بإمامت جمعه طهران برقرار و امام‌جمعهٔ ششم از این خانواده است و شرح احوالش در «اطلاعات ماهانه، س ۲ ش ۵ (۱۷) : ۳۳» و همچنین «روزنامه اطلاعات، س ۲۷ ش ۷۸۴۶، ۸ شوال ۱۳۷۱» و «أغصان طیّبه» که همه تقریباً مثل هم است، نوشته شده (۳).

در کتاب «تاریخ رجال ایران در سه قرن اخیر ۵۷:۱» دربارهٔ صاحب عنوان نوشته است:

در روز سیزدهم رجب ۱۳۲۷ ق که حاج شیخ فضل‌الله نوری بدار زده شد، در همین روز حاج سید ابوالقاسم با وحشت زیادی که او راگرفته بود از قلعهٔ امامیّه با شتاب هرچه تمامتر خود را بسفارت روس در زرگنده رسانیده و در آنجا متحصّن شد و پس از چندی بعد از گرفتن تأمین از دولت بوسیلهٔ سفارت رهسپار اروپا گردید. چند سالی که در اروپا بسر می‌برد اکثر ممالک و شهرهای اروپا را سیاحت نمود، و پس از چند سال توقف

در اروپا ـ با موافقت و اجازهٔ دولت ـ به ایران بازگشت، و در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در سنّ ۶۲ سالگی در تهران درگذشت» انتهی (۴).

(۱) مقصود مرحوم آیةاللّه عظمی شهید نوری «اعلی‌اللّه مقامه‌الشریف» است که إجمال شرح حالشان در «ج ۵ ش ۹۵۳) گذشت. م.

(۲) تاریخ فوت صاحب عنوان در کتاب «نقباءالبشر: ۱۵۶:۶۸» درست و همانند متن نوشته شده، و آنجا پس از نام و نسب وی فرماید:

او دانشمندی جلیل و در نجف‌اشرف از شاگردان علاّمه مرحوم میرزا حبیب‌اللّه رشتی متوفی ۱۳۱۲ بود و درسی مخصوص نزد مرحوم آقای شریعت اصفهانی متوفی ۱۳۳۹ داشت، و پس از آن بطهران بازگشت و ترقّی کرد، اما در آخر منحطّ و از امامت برکنار شد، و از جملهٔ مصنّفاتش «منجّزات مریض» و «قاعدهٔ لاضرر» و «قاعدهٔ تسامح» بسال ۱۳۴۳ در یک جلد بچاپ رسید، الخ. م.

(۳) شرح حال دکتر سیدحسن امامی در «مؤلفین مشار ۲ : ۵۱۱» بکوتاهی از «پارلمان ایران بقلم دهناد» یاد شده و آنجا تولدش را در (۱۲۸۳ ش) نوشته و برخی از مجلّدات ششگانهٔ «حقوق مدنی ایران» و «شرح قانون ثبت أسناد و أملاک» او را برشمرده است.

آگهی درگذشت ایشان در «روزنامهٔ اطلاعات شنبه ۲۸ ماه رجب ۱۳۹۹ مطابق دوم تیر ۵۸ ش» باین صورت چاپ شد: «با نهایت تأثر درگذشت پدرم دکتر سید حسن امامی را که پس از مدتی بستری‌بودن‌در بیمارستان شهر ژنو بدرود حیات گفتند باطّلاع خویشاوندان و دوستان می‌رسانم. طبق وصیّت آن مرحوم هیچگونه مراسمی برگذار نمی‌شود. حسین امامی» **پایان آگهی**.

در همان زمان مجلّه «سپید و سیاه، ش ۱۱۱۲، جمعه هشتم تیرماه» چنین نوشت: «سرنوشت آخرین امام‌جمعه تهران : دکتر سید حسن امامی امام‌جمعه تهران در رژیم گذشته، در ژنو درگذشت. دکتر سید حسن امامی که سالها در فرانسه بتحصیل حقوق پرداخته بود، اوّل کراوات می‌زد و لباس شخصی می‌پوشید، پس از درگذشت پدر خود (کذا) امام‌جمعه قبلی تهران معمّم شد و بامامت جمعهٔ تهران رسید. دکتر سید حسن امامی، که «حقوق مدنی» او از معتبرترین کتابهای حقوقی ایران است، سالها در دانشکده حقوق دانشگاه تهران و دورهٔ دکترای دانشگاه ملّی تدریس می‌کرد و یکی از نزدیکان رژیم شمرده می‌شد. او قبل از پیروزی انقلاب از ایران خارج شد و پس از انقلاب، خانهٔ او مصادره و کلیه اموالش حراج شد». پایان مقالهٔ «سپید و سیاه». م.

(۴) بامداد بمناسبت شرح حال صاحب عنوان، در ص ۵۶ بریشهٔ اصلی فتنه مشروطه اشاره کرده و در حاشیه بصراحت گفته است: «مخفی نماند که در آن ایّام، مستبدّین، آلت دست روسها، و مشروطه‌خواهان، آلت دست انگلیسها بودند.

نیز بامداد دربارهٔ یکی از کارهای «هیئت مدیرهٔ پس از برکناری محمدعلی میرزای قاجار» یعنی همان از خدا بی‌خبران که حکم اعدام شهید نوری و جمعی دیگر را امضاء کردند، گوید:

هیئت مدیره، حاج سید ابوالقاسم امام‌جمعه را معزول کرد و برادرش حاج سید محمد که معروف به امامزاده و خودش هم مشروطه‌خواه و جزءِ اعضاءِ دادگاه انقلابی بود، بجای او امام جمعه شد». م.

☆ (۱۵۱۱ ـ تولد حاج عبدالمجید، عطّار بغدادی) ☆

وی ابوعلی فرزند محمد بن امین حلّی، و خود ادیبی متضلّع و شاعری بارع بوده، و همانا در ماه ذی‌القعدةالحرام این سال، چنان که در «نقباءالبشر : ۱۲۲۶ : ۱۷۵۷» فرموده ـ مطابق «حوت ۱۲۴۴ ـ حمل ۱۲۴۵» ماه برجی ـ در بغداد متولد شده، و جدّش أمین وی را با پدرش محمد از آنجا بحلّه آورد، و بعد از وفات آنها وی دکانی در بازار عطّارها باز کرده و بفروختن دواهای یونانی پرداخت، و ضمنًا با اهل فضل و ادب نیز معاشرت، و دواوین شعراء و سایر کتب را نیز مطالعه می‌کرد.

و در آن روزگار، حلّه مجمع علماء و شعراء و اهل ادب، و هر بازاری از آن؛ گوئی بازار عُکاظِ ارباب دانش و عرفان بود. بلکه برخی از دکان‌های آن، مجالس ادبی و مدارس شعریّه شمرده میشد، و چندین نفر از شعراء مُجیدین در آن جا مجتمع بودند، همچون دو برادر شیخ صالح و شیخ حمادی کوازَین و حاج حسن قیم، و غیر آنها.

و این معنی از تفضّل علماء و ادبائی بود که در آن دکاکین رفت و آمد می‌نمودند و حاج عبدالمجید از جملهٔ آنان بود.

و وی از کسانی بود که از سماع و مطالعه بدرجهٔ علم و ادب رسیده و مردی فائق‌الذکاء و سریع‌الخاطر و حاضر جواب بود، و در نظم شعر و ترجمه براعتی تمام داشت زیرا که وی لغت فارسی و ترکی را خوانده و آن‌ها را نیک دانسته و بسیاری از

آن‌ها را ترجمه نموده، و «قصائدی در مرثیه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام» انشاء کرده، و در نظم تواریخ شعریّه تبحّری غریب به هم رسانیده بود، چنان که در تاریخ بناءِ «مقام علی» در حلّه دو بیت گفته که ۲۸ تاریخ در آن‌ها آورده، و همچنین در بناء «مقام مهدی» و وقایع دیگر از غرائب این فنّ که همه را مرتجلاً بدون اندیشه و إعمال رویّه می‌سروده و مورد استغراب اهل فنّ می‌گردید.

و بالأخره، وی در سنه ۱۳۳۴ در موقعی که اهل حلّه بر سلطنت ترکیّه شوریدند بکوفه رفت و آنجا اقامت نموده، تا در روز جمعه شانزدهم ماه ذی‌القعدةالحرام سنه ۱۳۴۲ هزار و سیصد و چهل و دو- مطابق ۳۰ جوزا ماه برجی- وفات کرد، و نعش او را بنجف آورده و آنجا دفن کردند (۱)، و شیخ‌علی بازی در تاریخ او گفته:

أبو عليٍّ قد قضى وا أسَفى و هو لأرباب النُّهى عميدُها
و نا عي المجد أسى لفقده أرّخ: يَنُحْ غادِرُها مجيدَها

و صورت حساب آن چنین است: ی ۱۰ ن ۵۰ ح ۸ غ ۱۰۰۰ أ ۱ د ۴ ر ۲۰۰ هـ ۵ أ ۱ م ۴۰ ج ۳ ی ۱۰ د ۴ هـ ۵ أ ۱ = ۱۳۴۲.

(۱) مرحوم شیخ محمدعلی یعقوبی خطیب علاّمه بارع و دوست صاحب عنوان شرح‌حال و اشعار او را در کتاب نفیس «البابلیّات ۳ : ۲ : ۶۹-۸۳ : ۱۱۷ ط نجف ۱۳۷۴» آورده و مرحوم علی خاقانی صُحفی مؤلف «شعراءالغریّ» که عمر خود را در معارضه و منافسه و تشاحّ و ایذاءِ خطیب سپری کرد، نیز او را در کتاب «شعراءالحلّه، أوالبابلیّات ۴ : ۲۸۳- ۲۹۹ ط نجف، ۱۳۷۲ اگر درست باشد!» بنام «حاج مجید عطّار» عنوان نموده و شرح حال و أشعارش را نقل کرده و بخطا تاریخ فوتش رادر دههٔ نخستین ذی‌القعده نوشته است.

خواندن و مقارنه کردن مطالب متعارض هر دو کتاب و مواضع آنان در همهٔ موارد، هم مفید و هم عبرت‌انگیز است، تجاوَز اللّه عنهُما و عنّا. م.

☆ (۱۵۱۲ - تولد حاج میرزا ابراهیم علوی سبزواری، ره) ☆

در (۱۲۶۲ ش ۱۰۱۰) شرحی از شُعب سادات علوی سبزوار نوشتیم.

و حاج میرزا ابراهیم صاحب عنوان فرزند حاجی میرزا معصوم بن سیّد ابراهیم

ابن میرزا معصوم، و خود از اهل آداب و علوم و مردی عابد و جلیل بوده که در اینسال متولّد شده، چنان که نواده‌اش سیّد محمدحسن (۱۳۴۹) در نامه‌ئی که در ۳ رجب ۱۳۷۲ باین فقیر نوشته فرموده.

و بعد از تحصیلات، از علماءِ سبزوار بشمار آمده، و فرزندی فاضل متبحّر متتبّع بزرگوار، یعنی مرحوم سید محمدمهدی علوی را بهم رسانید، ولی افسوس که این فرزند برومند بجوانی وفات کرد و داغ مصیبت وی که از کوه‌گران سخت‌تر بود بر پدر نامور وارد آورد، ولی پس از چندی چشمش بجمال علم و عمل فرزند او جناب سیّد محمدحسن مذکور روشن گردید، و وی پس از بلوغ این نوادهٔ آزاده اجازت روایت بوی عطاء فرمود.

و آخر، خود نیز در شش ساعت بعدازظهر روز سه‌شنبه شانزدهم ماه جمادی‌الاولی سنه ۱۳۶۶ هزار و سیصد و شصت و شش- مطابق ۱۸ فروردین ماه باستانی- در سبزوار وفات کرد، و روز ۱۷ نعش او را با تشییعی عظیم برداشته و آنجا در مزار حضرت امامزاده یحیی بن الامام موسی(ع)دفن کردند، چنان که در مجلّهٔ «آئین اسلام ۴ : ۱ : ۱۹، صادره در ۳ ج ۲» نوشته و فرزندش سید محمدمهدی مذکور در (۱۳۲۶) بیاید.

☆ (وفات شیخ ابراهیم قدسی، شاعر آذربایجانی) ☆

شرح احوال او در (۱۲۳۱ ش ۴۲۳) گذشت (۱).

(۱) در «فرهنگ سخنوران : ۴۶۹» تنها مأخذ این قدسی را «دانشمندان آذربایجان تربیت: ۳۰۶» نوشته است که همان کتاب مأخذ «الذریعه» نیز می‌باشد، و اینست عین عبارت تربیت:

«شیخ ابراهیم قدسی کنجوی، از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در ۱۲۳۱ تولد یافته و در ۱۲۸۲ وفات کرده است، دیوانش مرکّب از فارسی و ترکی است» پایان.

از مأخذ تربیت آگاهی نداریم. م.

☆ (۱۵۱۳ـ تولّد حاج میرزا ابوالحسن انگجی تبریزی) ☆

حاج میرزا ابوالحسن فرزند حاجی میرزا سیّد محمد آقای شیخ‌الشریعة ابن محمدعلی بن ابوالخیربن عبدالباقی بن عبدالوهّاب حسینی، و خود از أجلهٔ علماء و فقهاءِ عصر بود که در این سال متولّد شده، چنان‌که در «الذریعه ۶ : ش ۵۲۹» نوشته، و «حاشیهٔ بر ریاض‌المسائل» و «کتابی در حج» و کتابی بنام «إزاحة‌الإلتباس» از حکم مشکوک فیه لباس؛ تألیف کرده.

و در سه‌شنبه هیجدهم ماه ذی‌القعدةالحرام سنه ۱۳۵۷ هزار و سیصد و پنجاه و هفت‌ـ مطابق ۲۰ دی‌ماه باستانی‌ـ وفات کرده.

و در کتاب «رجال آذربایجان: ۱۸۱» عنوانی برای صاحب این ترجمه آورده و در آن مطالبی نوشته که با ملاحظه «آینه دانشوران: ۱۳۷» خلاصهٔ آن این می‌شود که:

انگج محلّه‌ای است در تبریز، و حاج میرزا ابوالحسن بواسطهٔ اقامت در آن محله بدین کلمه مشهور شده، و همانا پدرش از معاریف تبریز بوده، و او خود در اینسال در تبریز متولد شده، و هم آنجا نزد میرزا محمود اُصولی و سید عبدالفتاح سرابی درس خوانده. و در سنه ۱۳۰۴ بنجف رفت و شش سال آنجا ماند، و در خدمت مرحوم فاضل ایروانی و شیخ محمدحسین کاظمینی و میرزای رشتی و شیخ محمدحسن مامقانی در فقه و اصول درس خواند تا بدرجهٔ اجتهاد رسیده و بتبریز بازگشت و بوظایف شرعیّه مشغول شد.

و چون صدای مشروطه در ایران بلند شد جزو مشروطه‌خواهان درآمد، و در حدود بیست سال بعد از آن که عنوان نظام إجباری شد او با دولت وقت در این‌باره مخالفت نموده و در اثر آن از تبریز تبعید شد، و بعد از مدتّی باز بدان شهر برگشت (۱).

و او در عصر خود از اعاظم علماء و محقّقین و معارف رجال آذربایجان بوده، و در علوم ادبی اطّلاعی وافی داشته، و پس از وفات بتاریخ مرقوم، در تبریز در مقبرهٔ خانوادگی خود در آن شهر دفن شد.

و چندین فرزند از وی بازماند، اوّل: میرزا **حسن**آقا. دویم: حاج میرزا**محمدعلی** آقا. سیم: حاج میرزا **مهدی** آقا، و این سه‌نفر در قم خدمت حاج شیخ عبدالکریم درس خوانده تا در فقه و اصول بدرجهٔ اجتهاد رسیده و صاحب محراب و منبر گردیده‌اند.

و میرزا مهدی آقا در سنه ۱۳۴۷ بقم آمده و در نزد سیّد محمد حجّت نیز درس خوانده و از بزرگان علماءِ آذربایجان بشمار آید، چنانکه در «آینهٔ دانشوران: ۱۳۶» نوشته.

چهارم: دکتر **اسمعیل**. پنجم: دکتر **ابراهیم**. ششم: دکتر **محمود**، و این سه در سویس تحصیل علوم طبّ و شیمی نموده تا دیپلم دکترا بدست آورده‌اند، و هر شش تن بکلمهٔ «انگجی» مشهور شده‌اند، انتهی(۲).

(۱) مؤلفِ «علماءِ معاصرین: ۱۷۹» تأدّب نموده گوید: «و سنهٔ ۱۳۴۷ بواسطهٔ فتنهٔ تبریز از شهر حرکت کرده و بعد از توقف زمانی در خارج، موفّق بزیارت حضرت ثامن‌الأئمّه علیهم‌الصلوة‌والسلام گردیده تقریباً یکسال مجاور آن آستان مقدّس بودند، بعد از آن بخواهش دولت بتبریز مراجعت فرمود». م.

(۲) مرحوم حاجّ ملاّ علی واعظ خیابانی (ش ۱۵۰۸) همسنّ و همشهری و مصاحب صاحب عنوان، شرح حال او را در «علماءِ معاصرین: ۱۲۸-۱۲۹» نوشته، و مؤلف «ریحانة‌الأدب ۵ : ۳۹-۴۰» شاگرد آن مرحوم نیز بهمان گونه‌ها در حقّش سخن‌رانده، و صاحب «نقباءالبشر: ۴۳» دو سه خطّی بیش درباره‌اش نیاورده، و هیچ‌یک از این سه بزرگوار، بهیچ روی، از شش فرزند یاد شده در متن ذکری نکرده‌اند، لکن در جلد یکم «گنجینه دانشمندان: ۲۴۵-۲۴۶» ذیل شرح‌حال اجمالی صاحب ترجمه اسامی فرزندان گرامی را بشرح متن آورده و در «جلد سوم: ۳۰۱-۳۰۲» نیز بذکر آنان پرداخته و در «جلد چهارم: ۳۸۰-۳۸۲» شرح حالی از فرزند ارجمند سوم نگاشته و وفات آن مرحوم را در تهران بسال ۱۳۸۳ یادآور شده و اینکه جنازهٔ ایشان حمل بقم و در مسجد موزه دفن‌گردید. **مجلس ختم** دکترسیّدمحمود نیز در یکم ج ۱۴۱۴/۲ در تهران‌برگزارشد. م.

☆ (وفات میرزا ابوالحسنخان، صنیع‌المُلک کاشانی) ☆

شرح احوال او در (۱۲۲۹ ش ۳۹۶) گذشت (۱).

(۱) تاآنجاکه دانستیم شرح حال چاپ شده در «ج ۳ : ۸۶۰-۸۶۲» را مرحوم معلّم،

تنها از دو مأخذ نوشته بودند و چون اکنون ما آگاهیهای تازه‌یی یافته‌ایم توضیح می‌دهیم:

مأخذ نخست: تبارنامه، نقل از «پشت نسخه‌یی مطبوع از «فیه مافیه مولوی». این مأخذ همانست که در «کتابشناسی خاندان غفاری کاشانی» نوشته‌اند: «فیه‌مافیه... طهران، ۱۳۳۳ ق، ۲ جلد، بأمر معاون‌الدوله چاپ شده و دارای شجره‌نامهٔ خانوادهٔ غفاری است» : «فرهنگ ایران زمین ۲۰ : ۲۲۸ : ۱۲۳».

تبارنامه غفاریها در دست سهیل کاشانی هم بوده است که بسال «۸- ۱۲۸۷» در «مرآة‌القاسان: تاریخ کاشان: ۳۱۶» گوید:

«... اگر مبنای این کتاب، ایجاز و اختصار نبود رشتهٔ این طایفه را بأباذر منتهی و متّصل می‌نمودم...».

خارج از موضوع در اینجا تذکّر دهیم که سخنان سهیل را ناشر گرامی کتاب نفیس تاریخ «گلشن‌مراد» تألیف میرزا ابوالحسن اوّل غفاری در «مقدّمهٔ مصحّح بر چاپ ۱۳۶۹» نقل کرده‌اند، اما هم رسم‌الخطّ آن را دگرگون نموده و هم در میان جملهٔ «... اصل شجرهٔ...» واو بی‌موردی افزوده‌اند، شاید سهو از چاپخانه باشد.

نیز یادآور می‌شود که مرحوم معلّم نامی از «گلشن‌مراد» نبرده‌اند، چه در مأخذ شرح‌حال صنیع و مأخذ آن نیز نبوده است.

شجره‌نامهٔ مورد بحث را نظام‌الدین مهندس الممالک «مکارم ۵ : ۱۶۲۰ : ۹۵۸» از خود تا جناب ابوذر بخط‌خوش نوشته و تصویر آن در «فرهنگ ایران‌زمین ۲۰ : ۲۴۰» چاپ شده، و از قاضی مطلب تا برسد بجناب أبوذر هیچ اختلافی با آنچه در «مکارم» است ندارد. و همچنین است تبارنامه چاپ شده در ضمن مقاله یا رسالهٔ یکصد صفحه‌یی «تاریخچه و شجرهٔ خاندان غفاری کاشانی: ۱۶۵» چاپ شدهٔ در همان «فرهنگ ۲۰ : ۱۴۵-۲۴۴، تهران، ۱۳۵۳» باز بدون اختلاف.

اما دگرگونی بزرگی دربارهٔ نژاد میرزا ابوالحسن نقاش مستوفی است که باید در اینجا آشکار کنیم، و آن اینکه در «مکارم» باستناد مأخذ او را فرزند شخص قاضی مطّلب «یا عبدالمطلب» نوشته‌اند، و این درست همانند گفته‌های کمال‌المُلک نقّاش معاصر است برای دکتر غنی که عین آن را از «یادداشتهای دکتر قاسم غنی ۸:۳۲، تهران، ۱۳۶۷» اینجا می‌آوریم:

«قاضی معزّالدین، بعد قاضی احمد، بعد قاضی عبدالمطّلب که معاصر نادرشاه افشار بود و پسری داشته موسوم بمیرزا ابوالحسن که نقّاش بود و صورتی از پدر خود کشیده که

سوار بر قاطری است و قرآنی در دست دارد و می‌خواند و پسر نوشته: «صورت شمس فلک فضیلت، قاضی عبدالمطلب غفاری کاشانی که بر حسب امر نادری از متنزّهات خلخال عبور می‌نماید» که متعلّق بمن (کمال‌الملک) بود... پدر، میرزا ابوالحسن را عاقّ کرد بواسطهٔ همین که نقّاش بود... میرزا ابوالحسن تاریخی از زندیّه نوشته که نزد من بود حالا شاید نزد پسرهای من باشد... میرزا ابوالحسن دو پسر داشته موسوم بمیرزا محمد و میرزا ابوالقاسم. میرزا محمد پسری داشته موسوم بمیرزا ابوالحسن که نقّاش بود و این شخص عموی من (کمال‌الملک) است که معروف بمیرزا ابوالحسن‌خان صنیع‌الملک نقّاشباشی دولت ایران بود... میرزا ابوالحسن پسر بزرگ میرزا محمد است. پسر دیگر میرزا محمد میرزا بزرگ خان است که پدر من (کمال‌الملک) است. پسر دیگر، میرزا علیرضا بود که خود را با تریاک کشت»، تا آخر.

امّا در مقالهٔ ممتّع محققّانهٔ «میرزا ابوالحسن‌خان صنیع‌الملک غفاری مؤسس نخستین هنرستان نقّاشی در ایران» چاپ شدهٔ در مجلّهٔ «هنر و مردم: ش ۱۰ : ۱۴-۲۷، مرداد ماه ۱۳۴۲ و ش ۱۱ : ۳۳، شهریور ماه همان سال»- البته بدون آگاهی از گفته‌های کمال- میرزا ابوالحسن نقّاش مستوفی را نوادهٔ قاضی مطلب دانسته‌اند، ایدون گزیدهٔ سخنان ایشان را هم بیاوریم:

«نیای بزرگ خاندان غفاری قاضی عبدالمطّلب است و تصویر او توسط ابوالحسن المستوفی‌الغفاری یکی از **نواده‌های او** در سال ۱۲۰۹ هـ ق نقّاشی شده. یکی از فرزندان قاضی عبدالمطّلب مذکور **قاضی احمد** خوانده می‌شده، از این قاضی نیز تصویری بقلم ابوالحسن مذکور، مورّخ ۱۲۱۲ هـ ق موجود است. فرزند قاضی احمدمیرزا **معزّالدین محمد** بوده، دو تصویر آبرنگ نیز از این شخصیّت بارز خاندان غفاری بدست فرزندش **میرزا ابوالحسن مستوفی** ساخته شده که یکی رقم و تاریخ ۱۱۹۶ هـ دارد و دیگری بی‌رقم و تاریخ است. معزّالدین محمد غفاری نیز سه فرزند داشت که نخستین آنان میرزا احمد بود که او پدر میرزا مهدی پدر فرّخ‌خان غفاری امین‌الدوله است. دومی **میرزاابوالحسن** نام داشته که بشغل استیفاء و نقّاشی مشغول بوده، کتابی نیز بنام «گلشن مراد» در تاریخ زندیّه تألیف کرده است و نقّاشیهایی که در بالا شمردیم همه از او است. سومی میرزا عبدالمطّلب همنام نیای بزرگ خود دارای دو فرزند ذُکور بوده بنام میرزاابوالقاسم و میرزا محمد، که میرزا ابوالحسن‌خان **صنیع‌الملک** و میرزا بزرگ «پدر میرزا ابوتراب نقّاشباشی و میرزا محمد کمال‌الملک» و میرزا علیرضا، هر سه فرزندان میرزا محمد

مذکور بوده‌اند. آقای سیّد محمدتقی مصطفوی در مقالهٔ ممتّع خود در مجلّهٔ «نقش و نگار»ـ گویا باستناد اطلاعات آقای حسن نراقی در خصوص شجره‌نامه خاندان غفاری ـ میرزا محمد پدر ابوالحسن ثانی را بلاواسطه فرزند معزّالدین محمد دانسته‌اند که البته چنان نبوده است» تا آخر.

نخبة البیان

در

وجوه تشبیه، استعارات و محسّنات بدیعیّه

اثر خامه

خاتم الحکماء والمجتهدین

ملّا زینالعابدین محسّن

(محمد مهدی ابن ابی‌ذرّ نراقی متوفی ۱۲۰۹)

با فهرست آثار علمی مؤلّف

باهتمام: حسن نراقی

چاپ اول
سال ۱۳۳۰

جای فروش تهران:
کتابفروشی ابن سینا میدان مخبر الدوله
کتابفروشی خیام خیابان ناصرخسرو

چاپخانهٔ مجلس

چون در سخنان بالا منشأ این اشتباه- بعقیدهٔ نویسندهٔ دانشمند مقاله- اطلاعات فاضل فقید حسن نراقی «علیه‌الرحمه» بوده، برای تکمیل مطلب گوییم که آن مرحوم در پیشگفتار رساله «نخبة‌البیان» مولانا محمد مهدی نراقی، علیه الرحمه، (تهران، ۱۳۳۵: ۲) که شرح‌حال آن علاّمه بزرگ را از نسخه خطّی یگانهٔ «گلشن‌مراد» نقل کرده است گوید:

«ابوالحسن غفاری مورّخ نامبرده عموی ابوالحسن غفاری ثانی نقّاشباشی ملقّب بصنیع‌الملک بوده...».

این مسامحه در نوشته برخی از نویسندگان خود خاندان غفاری نیز بچشم می‌خورد، مانند آنچه در «فرهنگ ایران‌زمین ۲۰: ۲۱۵» نوشته‌اند: «... ابوالحسن مستوفی و برادرزاده‌اش ابوالحسن ثانی صنیع‌الملک...».

البته در (ص ۱۶۵-۱۶۶ فرهنگ) پیوند این افراد بدرستی نوشته شده، یعنی مستوفی مورّخ؛ برادر میرزا عبدالمطلب و او پدر میرزا محمد پدر صنیع معرّفی گردیده، اما در «فرهنگ: ۱۶۵» اشتباهی بهنگام چاپ رخ داده که ناروا مدّتی از عمر عزیز بر سر اصلاح آن بهدر رفت، و آن اشتباه در سطر ۱۷ است که «پسر دوم میرزا احمد» غلط است و درست آن «پسر دوم: میرزا محمد» می‌باشد، یعنی بجای احمد باید محمد چاپ می‌شد.

بهرحال، بموجب توضیحاتی که نوشتیم دو مطلب را باید در شرح‌حالی که در «مکارم ۳: ش ۳۹۶» بقلم مرحوم علاّمهٔ معلم نوشته شده است تصحیح کرد:

۱- قاضی مطّلب ۵۴ مذکور در سطرِ نخستِ آن شرح‌حال پدرِ میرزا ابوالحسن نبوده، بلکه او پدر قاضی احمد و او پدر معزّالدین محمد و او پدر میرزا ابوالحسن مستوفی مورّخ نقّاش صاحب «گلشن‌مراد» بوده است، و او خود چندین‌بار در کتاب یاد شده بنام خود و پدر و هنر خود و شغل پدر در کمال وضوح تصریح کرده است. و ریشهٔ اشتباهی که در «مکارم» واقع شده بازگشت بنوشته مرحوم خان ملک ساسانی می‌کند چنانکه خواهیم گفت، و شگفتا که کمال‌الملک نقّاش معاصر هم دچار همین خطا بوده است.

۲- نویسندهٔ «گلشن مراد» نه عموی شخص صنیع‌الملک (صاحب عنوان) بوده و نه نیای او، بلکه صنیع پسر میرزا محمد بن میرزا عبدالمطلب برادر مستوفی نویسندهٔ گلشن بوده است. پس مستوفی عموی پدر صنیع می‌شود.

در پایان این موضوع ناگفته نگذاریم که مؤلف دانشمند کتاب هنرمندانهٔ «کمال هنر،

تهران، ۱۳۶۸ ش» در احوال و آثار کمال‌الملک «مکارم ۵ ش ۱۰۵۷» تبارنامه و اسامی فروع را درست و بدور از اشتباهات یاد شده نوشته‌اند، البته بدون ذکر مأخذ، و اگر سخنی باشد در این است که نسبت را به «ابی‌ذرالغفاری **الکاشانی**» رسانیده‌اند یعنی جناب ابوذر را هم کاشانی نوشته‌اند!

مأخذ دومـ گزارش زندگانی صنیع بنقل از «تاریخ جراید و مجلاّت ایران».

مرحوم سیّد محمد صدر هاشمی «رحمةاللّه علیه» آنچه در آنجا آورده گزیدهٔ مقالهٔ مرحوم احمد، (خان ملک ساسانی) چاپ شدهٔ بعنوان «بزرگترین نقّاش عصر قاجّاریه» در مجلّهٔ «اطلاّعات ماهانه، س ۱ (۱۳۲۷) ش ۲: ۲۹ـ ۳۲» می‌باشد.

در این زمینه هم یک دشواری دیگر هست، و آن اینکه: خان ملک آگاهی دقیقی از درگذشت صنیع نداده، بلکه با یک بررسی که در آثار بازمانده از صنیع نموده گوید: پسین شمارهٔ «روزنامهٔ دولت علیّه ایران» که نام صنیع در آن دیده می‌شود بتاریخ «۸ ع ۱ـ ۱۲۸۳» چاپ شده و: «پس از این تاریخ، دیگر اسم صنیع‌الملک در روزنامه‌های آن ایّام و سایر نوشته‌های دولتی بنظر نویسندهٔ این سطور نرسیده، **شاید** در همان سال ۱۲۸۳ فوت نموده است... بعلاوه از خویشان مرحوم صنیع‌الملک نیز بتواتر شنیده شده که مشار إلیه در ۵۴ سالگی بمرض سکته وفات نموده است».

این بود سخن خان ملک و بنقل از او در «تاریخ جرائد». تاریخها نیز همه در هر دو جا برّقم است نه بحروف، و چنانکه ملاحظه می‌شود آن مرحوم هیچ آگاهی در این‌باره جز از راه حدس و تخمین نداشته است. افزون بر همهٔ اینها او سند زنده‌بودن صنیع را تا هشتم ربیع یکم ۱۲۸۳ بدست داده است.

پس اینکه مرحوم معلّم تاریخ فوت را ـ هم در جلد سوم و هم در اینجا ـ بسال ۱۲۸۲ نوشته‌اند البتّه درست نیست و باید آنرا مستند بخطای باصره دانست که در سه جای ص ۳۰۶ ج ۲ تاریخ جراید شماره «۳» را «۲» خوانده‌اند.

اینک از «مکارم» بگذریم و از دو نوشتهٔ دانشمند هنرور معاصر یاد کنیم:

۱ـ در کتاب «کارنامه بزرگان ایران، تهران، ۱۳۴۰» که ایشان، هم در سرآغاز شرح حال صنیع‌الملک و هم در پایان آن (ص ۳۴۳ـ ۳۴۴)، فوت او را بروشنی (۱۲۸۱) و در سنّ ۵۴ سالگی نوشته‌اند، بدون ذکر مأخذ.

۲ـ در «کمال هنر: ۴» که وصف آن گذشت نوشته‌اند: «در سال ۱۲۷۸ ملقّب بصنیع‌الملک گردید و در پنجاه سالگی بسال ۱۲۸۲ بمرض سکته از این جهان در

گذشت و از او سه پسر باقی ماند: اسدالله، سیف‌الله، یحیی... معتمدالدوله فرهاد میرزا «نقّاشباشی چَرسی مُرد» ۱۲۸۲ را تاریخ فوت او یافته است».

این بود سخن تازهٔ استاد سخن در «کمال هنر»، پس ایشان در سابق صنیع را متوفای (۱۲۸۱) در ۵۴ سالگی نوشته اند و در این روزها (۱۲۸۲) و در پنجاه سالگی، بماند.

ناروایی در مادّه تاریخی است که از مرحوم حاج فرهاد میرزا آورده‌اند، باز بدون ذکر مأخذ.

اینک نخست باید بگوییم که عبارت بصورتی که نقل فرموده‌اند (۱۲۸۱) می‌شود نه (۱۲۸۲) که پهلویش گذارده‌اند.

افزون بر این، مادّه تاریخ نه چنانست که ایشان آورده‌اند و انگیزهٔ آنرا نمی‌دانیم، بلکه درست چنین است که از کتاب «زنبیل: ۱۵۵» تألیف شخص حاج فرهاد میرزا، بعین عبارت؛ می‌آوریم:

«تاریخ صنیع‌المُلک نقّاشباشی میرزا ابوالحسن کاشی: **نقّاشباشی چرسی بمُرد ۱۲۸۳**».

این عبارت، بی‌کم و زیاد، مطابق یکهزار و دویست و هشتاد و سه است، و آنرا بقید رقم در زیر مادّه هم نوشته‌اند.

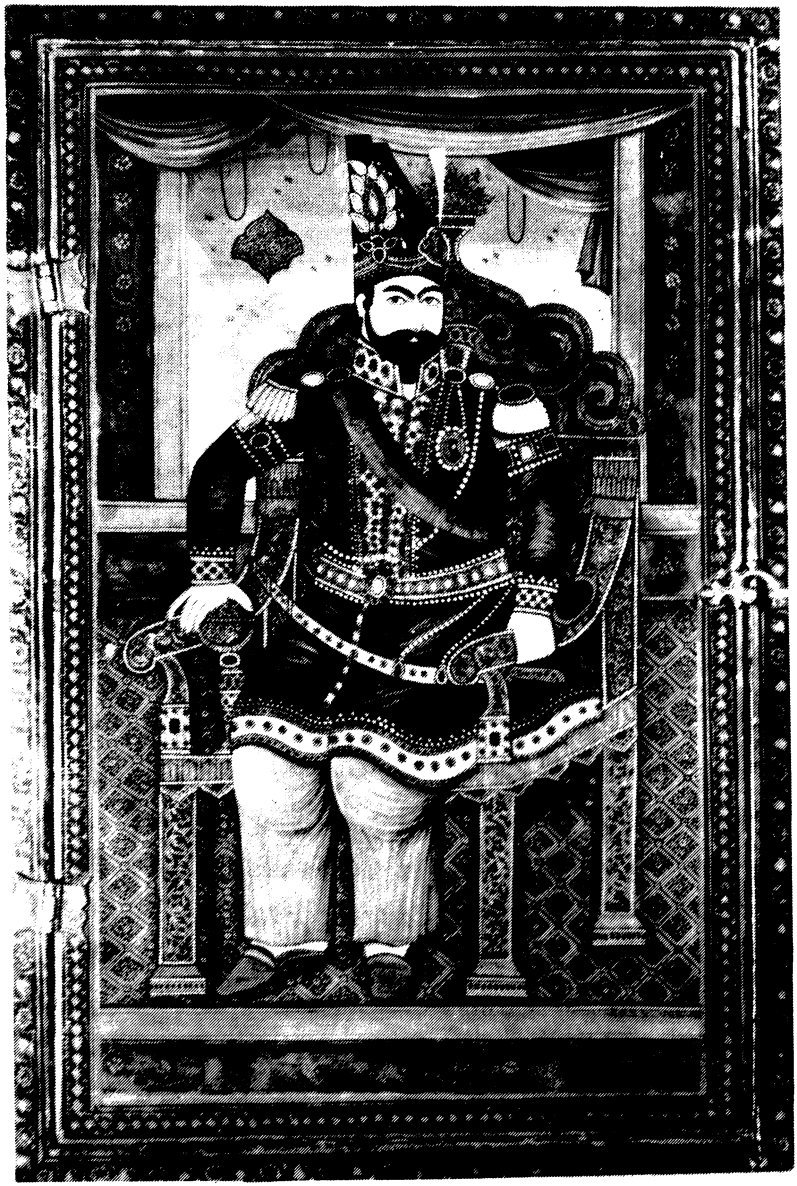
پس باین ترتیب، حدس مرحوم خان ملک ساسانی صائب بوده که مرگ صنیع را در ۱۲۸۳ دانسته است.

حال که احوال نقّاشباشی هم معلوم گردید باید برای تضییع عمر عزیز در این‌گونه کارها استغفار کنیم، و با رائهٔ اثر بی‌نظیری از او که تا بحال در هیچ‌جای دیگری چاپ نشده کم‌کم باین گفتار پایان داده و بترجمه‌های پس از این برسیم. در بالای صورت نوشته است: «السلطان محمدشاه- ۱۲۶۱» و در پایین: «رقم کمترین ابوالحسن ۱۲۶۱».

اضافه کنیم که پس از مرگ نقّاش یاد شده، نوبت بمیرزا بزرگ غفاری پدر کمال‌الملک رسید و او در «دارالطباعهٔ دولتی» تا سال ۱۳۰۳ که مُرد بهمان‌گونه کارها اشتغال جُست، و از جملهٔ آثارش نقّاشی‌های کتاب «سفرنامهٔ مشهد مقدس ناصرالدین شاه در ۱۲۸۳/۴» است که در ۱۲۸۶ بچاپ سنگی رسید و ما در پایان وقایع (۱۲۸۳ ش ۱۵۵۸) از آن یاد خواهیم کرد.

اینک نام چند مأخذ دیگر بمنظور قدردانی از نویسندگانش:

۱- مقالهٔ «پنج ابوالحسن نقّاش در یک قرن»: مجلّه «هنر و مردم، ش ۱۶۹/۱۷۰ (آذر ۱۳۵۵): ۶۱-۶۵». ۲- مجلّهٔ «راهنمای کتاب، س ۱۶ (۱۳۵۲): ۴۹۸،



و س ۱۷ (۱۳۵۳): ۳۱». ۳ـ مقالهٔ «نقّاشان عصر ناصری»: مجلّهٔ «یغما، س ۱۰ (۱۳۳۶): ۱۶۸ ببعد». ۴ـ «تاریخ رجال ایران بامداد ۱: ۴۱». ۵ـ مقدمهٔ مصحح «گلشن مراد». ۶ـ مجلّهٔ «آینده، ج ۱۵ (۱۳۶۸) ش ۱ـ ۲: ۱۰۶ و ۲۰۱» که تصویر نقّاشی منوچهر خان گرجی (بتاریخ ۱۲۶۱) اثر همین شخص در آن چاپ شد. ۷ـ مقالهٔ «کتابشناسی کمال‌الملک» در مجلّهٔ «نشر دانش ۵ (۱۳۶۴) ش ۴: ۲۹۲». م.

☆ (۱۵۱۴ـ تولّد میرزا ابوالقاسم‌خان، ناصرالملک، قراگوزلو) ☆

وی فرزند احمدخان بن میرزا محمود خان ناصرالملک فرمانفرمای قراگوزلوی همدانی است.

میرزا محمود خان از أعیان رجال زمان ناصرالدین شاه بوده (۱). و نواده‌اش میرزا ابوالقاسم‌خان هم از معاریف رجال دولت‌های وقت خود بود، و در این سال متولّد شده، و سالها تحصیل علوم نمود، و در کارهای مهم دولتی وارد شد، و کتاب «تاریخ نادرشاه» را که فریزر انگلیسی تألیف کرده بفارسی ترجمه نمود. و در سنه ۱۳۰۵ پس از وفات جدّ مرقوم خود ـ چنانکه در «منتخب‌التواریخ» خراسانی است ـ ملقّب بناصرالملک گردید (۲).

و در سنه ۱۳۲۷ ـ چنانکه در «سالنامه پارس ۱۳۰۷: ۲۴» نوشته ـ بأکثریت ۴۲ رأی از طرف مجلس شوری ملّی بنیابت سلطنت برقرار گردید. و در سنهٔ ۱۳۳۳ باروپا مهاجرت نمود، و در روز دوشنبه غرّهٔ ماه رجب‌الفرد سنه ۱۳۴۶ هزار و سیصد و چهل و شش ـ مطابق ۴ دی‌ماه باستانی ـ وفات کرد، و نعش او را با احترامات لازمه بخاک سپردند، انتهی. و در «مؤلّفین کتب چاپی ۱: ۲۷۸» تولد او را در سنه ۱۲۷۲ نوشته (۳).

(۱) اعتمادالسلطنه در «روزنامه خاطرات: ۱۳۲» در وقایع روز شنبه چهارم محرم ۱۲۹۹ گوید: «باز نصیرالدوله (عبدالوهاب) و ناصرالملک (محمود) احضار شدند، عجب حسن عقیدهٔ باین دو نادان غیر عاقل، شاه دارد!».

و در صفحهٔ بعد، ذیل دوشنبه ششم گوید: «و ناصرالملک مرد ابله بی قابلیّت و وزیر خارجه که ده سال قبل که بیست و یکساله بود وزیرخارجه بود معلومات درستی نداشت و جز بتأتّی حرف‌زدن و عبارات مغلقه گفتن یا نوشتن عربی مخلوط به ترکی دیگر هیچ نداشت، حالا که هم پیر است و هم ده سال است که از کارها عاری، خلاصه بماچه! ما در

رعیّتی ناصرالدین شاه و ملّت‌پرستی ایران جز غصّه چه توانیم داشته باشیم!».

این‌که اعتمادالسلطنه توجّه شاه را باین‌گونه اشخاص مبنی بر حسن عقیده گمان کرده است دلیل ساده‌اندیشی و ظاهربینی او است، ناصر عوامل و خودفروختگان به بیگانگان زورمند را بخوبی می‌شناخته و چاره‌یی جز مماشات و گرم‌گرفتن با آنان نداشته است، تا مگر بیگانه او را هم متمایل بخود داند!

مرحوم احمد «خان ملک ساسانی» در پایان مقدّمه جلد اول «سیاستگران دوره قاجار» گوید: «اگر شاه شخصی درست‌کار و صمیمی را بر سر کار می‌گذاشت که مصلحت خارجیان در آن نبود، از راههای مختلف برای آن شخص کارشکنی می‌کردند تا آنکه شاه ناامید شده و او را از کار برکنار می‌کرد، و اگر شخصی را بمیل خارجیان بکار می‌گماشت مدتها بسر آن کار می‌ماند و امروز باکمال وضوح می‌بینیم که چه زیانها از این طرفداران خارجی بروح و جسم این مملکت وارد شده است. خان ملک ساسانی. طهران. دیماه ۱۳۳۸»

توجّه دهیم که ناشر گرامی خاطرات گویا در اثر شتابزدگی «شصت و یکساله» را در خطّ اعتمادالسلطنه «بیست و یکساله» خوانده‌اند، یا اینکه در چاپ تحریف شده است، پس باید ناشر محقّق با رجوع بأصل، عبارت را در چاپهای دیگر تصحیح و در جایی هم تذکر دهند.

باری، شرح حال این وزیر وابستهٔ بیگانه در «تاریخ رجال ایران بامداد ۴ : ۵۴-۵۹» نیز یاد شده است. م.

(۲) اعتمادالسلطنه در «روزنامهٔ خاطرات: ۵۳۰» مورّخه جمعهٔ هشتم ربیع دوم ۱۳۰۵ نوشته است: «طلوزان... گفت: دیشب ساعت هشت ناصرالملک فرمانفرما سکته کرده فوت شد... عصر دوشان تپه رفتم، تمام امتیازات فرمانفرما، از لقب ناصرالملکی و حکومت همدان و تمثال و نشان بأبوالقاسمخان نوهٔ او مرحمت شد. می‌گویند ناصرالملک فرمانفرما دو کرور دولت دارد!».

از صفحه ۳۳۲ چهارشنبه ۱۳ ع ۲ سال ۱۳۰۲ : «امّا غریبتر از همه این است که بأبوالقاسم خان نوهٔ ناصرالملک که ۲۶ سال دارد لقب مشیر حضوری داده شد. بلی باید تمام امناء و مشیر و مشارها یکی باشد!».

از ص ۳۷۱ شنبه ۲۷ ماه رمضان همانسال : «... ابوالقاسم خان نوهٔ وزیر خارجه دیده شد، شاه فرمودند مقدّمات قانون را نوشتی؟ عرض کرد بلی!... خلاصهٔ تفصیل قانون

نوشتن ابوالقاسم‌خان از این قرار است: این جوان سی ساله اگر چهارپنج سال در لندن در وزارت و نظارت ملکم‌خان تحصیل کرده باشد شاگرد عقائد ملکم است، ملکم آنچه را که خود نتوانست اجراء نماید حالا غیرمستقیم باین واسطه اجراء می‌دارد! میخواهد قانون دولتی بنویسد و در ایران ایجاد نمایند!... این ابوالقاسم سی ساله، بعد از هزار و سیصد سال میخواهد قانون ابوالقاسم عربی(ص) مبعوث چهل ساله را بهم زند. ای شاه! ابوالقاسم همدانی ابوالقاسم هاشمی نمیشود! چنگیزخان کافر حربی رویّهٔ محمّدی را بهم نزد! ای شاه! این جوان همدانی است نه همه‌دانی!...».

در ص ۹۸۰ شنبه ۲۷ ع ۲ سال ۱۳۱۲ درباره «فتنهٔ عمل تنباکو و بهم خوردن رژی» گوید: «... بنا شد که ناصرالملک را باسلامبول و پاریس فرستند که وکالت از دولت ایران بکند و جواب کمپانی را بدهد».م.

(۳) مرحوم مشار مأخذ تاریخ یاد شده را ننوشته و دور نیست که از آفات چاپ حروفی ۸ وارونه شده باشد، زیرا بامداد نیز در «تاریخ رجال ایران ۶۶:۱» تولد ناصر را همان (۱۲۸۲) نوشته است.

اشتباه دیگر در تاریخ منقول از «سالنامه پارس» است، آن هم بهمان شکل، چه بامداد گوید: «ناصرالملک که از اواخر سال ۱۳۲۵ ق در اروپا بود، در سال ۱۳۲۸ق، بدستیاری و اشارهٔ انگلستان، از طرف مجلس شورایملّی بنیابت سلطنت ایران، بجای علیرضاخان قاجار عضدالملک متوفی در ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ ق، گزیده شد و در تاریخ ۱۲ صفر ۱۳۲۹ ق او را با سلام و صلوات بتهران وارد کردند».

دیگر اوضاع و احوال این فرنگی مآب را که بقول نویسندهٔ کتاب «دولتهای ایران در عصر مشروطیّت» از اعضاءِ فراموشخانه‌بوده، در تاریخ بامداد ومنابع او نیز می‌توان خواند.

نگارندهٔ «المآثروالآثار» در حقیقت، هنر نویسندگی خود را بنمایش گزارده است که در بیست و چند سالگی ناصرالملکِ تازه بدوران رسیده، او را چنین می‌ستاید:

«... از برآمدگان عصر جدید و پروردگان این دولت جاوید است، سالها در مدارس فرنگ بتکمیل دانش و هوش و هنگ پرداخته، و در فنون و ألسنهٔ چند مهارت کامل حاصل کرده، علی‌الخصوص، لغت انگلیسی و فرانسه که تقریبًا در این دو زبان از أفراد زمان است».

اعتمادالسلطنه در «روزنامه خاطرات: ۶۲۴» بتاریخ شنبه ۱۳ ماه رجب ۱۳۰۶ که «المآثروالآثار» تازه از چاپ در آمده و برای شاه نسخه‌یی از آنرا برده است کتاب را

تألیف خود قلمداد کرده، امّا چندی نگذشته است که آنرا موافق میل خود نیافته و لذا در (ص ۶۷۰ شنبه ۱۵ ع ۱ سال بعد) گوید: «امسال در کتاب مآثرالآثار که بدستورالعمل من شیخ مهدی نوشته و اسامی فضلاء و شعرای این عصر را ثبت نموده... خلاصه، این کتاب را امسال شیخ مهدی ضایع کرد، از طرز و موضوعی که من دستورالعمل دادم خارج کرده از هرکس تملّق و طمعی داشته تمجید زیاد نموده، از این جهت اکثر مردم را از من رنجانده است، اما در شرح حال خودش و پدرش دو ورق نوشته و بسگ آبی خودش را رسانده!».

پس شیخ مهدی عبدالرب آبادی درباره ابوالقاسمخان مسائل دیگری را هم در نظر داشته است، واللّه‌العالم. م.

☆ (۱۵۱۵ـ تولّد شیخ احمد شاهرودی، ره) ☆

وی فرزند حاج ملاّ محمدعلی شاهرودی (۱۲۹۳)، و خود از علماء و فقهاءِ عصر ما بود، که در اینسال ـ چنان که در «فهرست کتابخانهٔ رضویّه ۴: ۳۰۵» و «تاریخ قومس: ۴۱۰» نوشته ـ در شاهرود متولّد شده، و پس از تحصیلات بعتبات رفته، و بعد از مراجعت، مرجعیّت و مقبولیّت تمامی پیدا کرده، و بتدریس فقه و اصول پرداخت، و چندین کتاب تألیف فرمود:

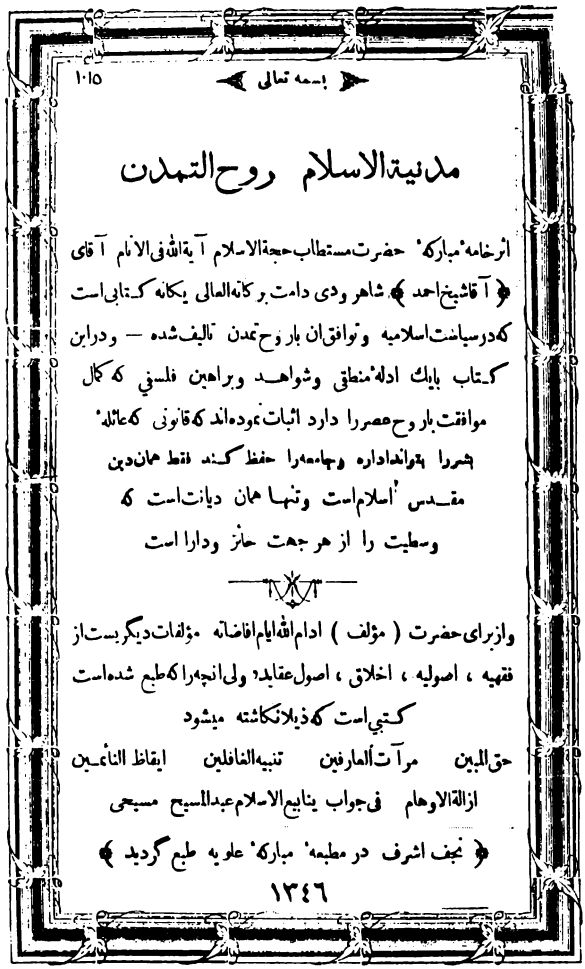
اول: کتاب «إزالة الأوهام» در جواب کتاب «ینابیع الاسلام» که آنرا یکی از نصاری در ردّ اسلام تألیف نموده. دویم: کتاب «حقّ‌المبین» در ردّ بهائیّین. سیم: کتاب «مدنیّة‌الاسلام روح‌التمدّن» در اینکه دین اسلام اصلح همهٔ نظامات اجتماعی است. انجام تألیف آن ۴شنبه ۱۱ ذی‌القعده ۱۳۴۶. چهارم: کتاب «مرآت العارفین» در دفع شبهات مبطلین، در إثبات نبوّت خاصّه و عامّه. انجام تألیف آن سنه ۱۳۳۹ در مشهد.

و جماعتی از آن جمله آقا نجفی مرعشی از او روایت می‌کنند. و او در سه‌شنبه پانزدهم ماه محرم‌الحرام سنه ۱۳۵۰ هزار و سیصد و پنجاه ـ مطابق ۱۱ خرداد ماه باستانی ـ وفات کرده، و در قم در قبرستان جدید دفن شد(۱).

(۱) صاحب عنوان در «نقباءالبشر: ۲۵۸:۱۱۵» ترجمهٔ کوتاهی دارد، از جمله اینکه او بسال ۱۳۴۶ یکسال و اندی در عتبات عالیات بسر برد. همچنین در «أعیان‌الشیعه

۸: ۴۴۲: ۱۲۹۲» نیز باختصار یاد شده و آنجا شاهرود را بعربی «مجمع الأنهُر» دانسته، و از آثار مرحوم شاهرودی کتابی در «تفسیر قرآن کریم» نام برده و گوید که ناتمام است و در آن برخی از مطالب «تفسیر طنطاوی» را ردّ کرده است.

مختصات آثار چاپشده آن مرحوم نیز در «مؤلفین مشار ۱: ۴۰۹-۴۱۰» با مسامحاتی آمده و باید با مراجعه بخود نسخه‌ها و فهارس دیگر اصلاح شود.م.


۱۰۱۵

بسمه تعالی

مدنیة الاسلام روح التمدن

ارخامه مبارکه حضرت مستطاب حجة الاسلام آیة الله فی الانام آقای
آقاشیخ احمد شاهرودی دامت برکاته العالی یکانه کتابی است
که درسیاست اسلامیه وتوافق ان بارو ح تمدن تالیف شده — ودراین
کتاب بادلهٔ منطق وشواهد وبراهین فلسفی که کمال
موافقت بارو ح عصررا دارد اثبات نموده اند که قانونی که عائله
بشررا بتوانداداره وجامعه‌را حفظ کند فقط همان دین
مقدس اسلام است وتنها همان دیانت است که
وسطیت را از هر جهت حائز ودارا است

وازبرای حضرت (مؤلف) ادام الله ایام افاضاته مؤلفات دیگریست از
فقهیه ، اصولیه ، اخلاق ، اصول عقاید ولی انچه‌را که طبع شده است
کتبی است که ذیلا نگاشته میشود
حق المبین مرآت العارفین تنبیه الغافلین ایقاظ النائمین
ازالة الاوهام فی جواب ینابیع الاسلام عبدالمسیح مسیحی

نجف اشرف در مطبعهٔ مبارکهٔ علویه طبع گردید

۱۳۴۶

☆ (۱۵۱۶ـ وفات اردشیر میرزا رکن‌الدوله قاجار) ☆

وی پسر نهم عبّاس میرزای نایب‌السلطنه، و خود بطوری که در کتاب «تاریخ رجال ایران در سه قرن اخیر ۱ : ۱۰۵» نوشته : (۱)

(۱) مرحوم مؤلف تا همینجا نوشته‌اند و گویا پس از خواندن داستان مأموریتهای این شهزادهٔ نمونهٔ دولتمردان فاسد زمان چون پایان کارش را در مأخذ دیده، در نوشتن ترجمه‌یی برای او درمانده و رها کرده‌اند.

محض عبرت، آن چند سطر پایانی را در اینجا می‌آوریم تا از عرف و عادات طبقهٔ حاکمه و زمامداران از خدا بی‌خبر آن روزگاران، گوشه‌یی نمایانده شود، بامداد گوید:

«اردشیر میرزای رکن‌الدوله چون بباده‌گساری میل مفرط و حرصی شدید داشت، در سال ۱۲۸۲ قمری در سنّ شصت و اندی بناخوشی کبدی درگذشت، و ناصرالدین شاه لقبش را در سال ۱۲۸۳ ق بمحمّدتقی میرزا برادر صلبی خود که حاکم زنجان بود داد. اردشیر میرزا شاهزاده‌یی بوده فاضل، ادیب، شاعر، ولی دائم‌الخمر، و در أشعار خود آگاه تخلّص می‌کرده، و از ممدوحین قاآنی شاعر معروف نیز بوده است، و چون از منتخَبینِ میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و میرزا تقی‌خان امیرکبیر بوده معلوم می‌شود که لیاقت هم داشته است!» پایان.

خدا را! چه کسانی زمامداران با لیاقت آن دوران بوده‌اند، فاضل، ادیب، شاعر، ممدوح شاعران و دیگر مدّاحان زمان، و هم «دائم‌الخمر!».

بد گهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راهزن

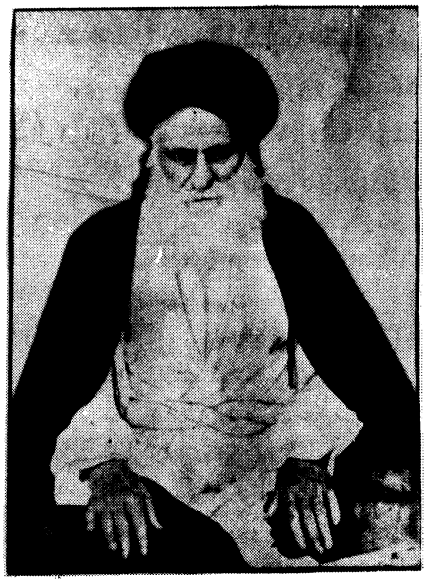
برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار آن تبه روزگار، جز کتاب بامداد، مآخذ یاد شده در «فرهنگ سخنوران : ۱۲ ط ۲» را می‌توان مراجعه کرد، خود مرحوم مؤلف نیز چند سطری راجع باین شخص، ذیل احوال پدرش در (ج ۱ ش ۸۲ ص ۱۴۷) نوشته‌اند. م.

☆ (وفات سیّد امام علیشاه سامری نقشبندی) ☆

شرح احوال او در (۱۲۱۲ ج ۲ ش ۱۷۹) گذشت.

☆ (۱۵۱۷ـ تولّد حاجی آقا حسین قمّی، سلّمه‌اللّه تعالی) ☆

جناب حاجی آقاحسین طباطبائی حُسینی قمّی- أدام اللّه أیامه- فرزند مرحوم



مرحوم آیةالله حاج آقا حسین قمی

حاج سید محمود بن محمد ابن علی طباطبائی(۱)، و خود از أجله علماءِ عصر و فقهاءِ بزرگ زمان ما است، و چنانکه در کتاب «أنجم فروزان» تألیف میرزا عباس فیض فرزند میرزا محمد فیض قمّی (۱۲۹۳) نوشته؛ وی در این سال در قم متولّد شده، و هم در آنجا علوم مقدماتی و أدبیّه را تحصیل نموده، و سپس در تهران، سطوح را بپایان رسانید، و بعد از آن بعتبات رفت و علوم نظری را در نجف‌اشرف و سامره درس خواند، تا از رؤوس أساطین محقّقین و أساتید ارباب فتوی و مجتهدین گردید. و از حاج میرزا حسین خلیلی و حاج سید مرتضی کشمیری و حاج شیخ عباس قمی اجازت روایت بهم رسانید، چنانکه میرزا محمدعلی اردوبادی-که از او اجازت روایت دارد- در اجازهٔ شیخ حسین آل محفوظ فرموده.

و در سنه ۱۳۳۱ بایران بازگشت، و بخواهش مردم مشهد مقدّس در آن زمین برین رحل اقامت افکند، و بواسطهٔ زهد و ورع و قدس و تقوٰی و تهجّد و عبادت و شجاعت و شهامت و شدّت تعصّب در إعلاءِ شعائر مذهبی و دیگر ملکات فاضله و أخلاق حسنه ریاستی تمام و مرجعیّتی کامل بهم رسانید و یکی از روحانیّون درجهٔ اوّل در مذهب شیعه گردید، و حوزهٔ علمیّه خراسان را رونقی بسزا بخشید، و چندین نفر از وجوه اهل

علم دور او جمع شدند.

در سنه ۱۳۴۹ برای دومین مرتبه بمکّه معظّمه رفت و در مدینه طیّبه، مشاهد ائمّهٔ بقیع را پس از تخریب وهّابیّه آباد نمود بلکه یک دستگاه چراغ برق هم در آنجا کشید، و از این رو فرقه شیعه را در حجاز شهرت و اهمیّتی بهم رسید.

و در ع ۲ سنه ۱۳۵۴ که بحکم دولت وقت در کشف حجاب و لبس کلاه تأکیدات شدیده می‌رفت، وی برای رفع آن بتهران رهسپار، ولدی الورود از طرف شاه سابق ممنوع از ملاقات و قریب یک ماه در باغ سراج الملکی محبوس و تحت نظر درآمد، و سپس مجبور بخروج از ایران شده و در کربلاء متوقف گردید و حوزه علمیّه آنجا را رونقی تمام بخشید.

و در سنه ۱۳۶۲ که شاه سابق از کار افتاده و تغییرات دیگری در دولت ایران بهم رسید، وی قصد این مملکت نموده بایران حرکت و در هر شهری رسید مقدمش بقبول تلقّی شده و استقبالی شایان از او بعمل آمد، تا در قم وارد شده و علماءِ آنجا نهایت احترام از وی منظور آوردند، و در ماه‌های شعبان و رمضان در تهران مانده و مطالبی راجع به مذهب و ملّت از دولت وقت درخواست، و علماءِ بزرگ دیگر قم هم بدین منظور و پشتیبانی وی بتهران آمده، تا بالاخره نخست‌وزیر وقت- میرزا علیخان سهیلی- مطالب او را انجام داده و دیگرباره بقم برگشت، و در اوائل شوّال بعتبات عالیات حرکت، و تاکنون در آن اراضی مقدّسه بسر می‌برد.

و او را اینک فرزندی است بنام حاجی آقا حسن که هم از علماءِ عصر بشمار می‌رود.

و دخترش- صفیّه خواتون- زوجه حاجی آقا سید صدرالدین کربلائی (۱۲۹۹) است.

برای تکمیل این ترجمه رجوع شود به «أمالی : ۱۸۹» و ضمیمهٔ «تاریخ علماءِ خراسان: ۲۹۴» (۲).

در «الحدیقةالرضویّه: ۲۸۴ پاورقی» تألیف شیخ محمدحسن ادیب هروی، وفات

وی را نزدیک بظهر روز ۱۴ ع ۱/ ۱۳۶۶- مطابق ۱۷ بهمن ۱۳۲۶- نوشته، و گوید بالا دست مقبرهٔ آخوند خراسانی و آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی دفن شد، در یکی از حجرات صحن نجف.

(۱) فرزند دیگر آن مرحوم، حاجی سیّد احمد است که در روزنامه «اطلاعات. س ۴۳ ش ۱۲۷۳۰ ص ۱۹ س ۱ صادره در شنبه ۱۱ آبان ۱۳۴۷» اعلان مجلس ترحیم او در مشهد برای ۱شنبه ۱۱ شعبان ۱۳۸۸ نوشته شده. **بخط مؤلّف.**

مرحوم حاج سید احمد پدر همسر مرحوم محدّث قمّی است چنانکه در پایان آخرین تعلیقهٔ این شرح حال یاد می‌شود. م.

(۲) چون «تاریخ علماءِ خراسان» مطبوع و منتشر است، تنها آنچه را که مرحوم معلّم در نسخهٔ أصل کتاب «أمالی- چاپ نشده» نوشته‌اند، در اینجا می‌آوریم:

«**در شرح احوال حاج آقا حسین قمّی- سلّمه‌اللّه**- چنان که در شمارهٔ ۶۱۹۷ سال ۲۱ روزنامهٔ «اطلاعات» صادر در ۱۴ ذی‌الحجّه سنه ۱۳۶۵ نوشته، با اندک تغییری:

«آیةاللّه آقای حاج آقا حسین قمّی، از سادات طباطبائی قم، و تا بیست و هفت واسطه بحضرت امام حسن علیه‌السلام می‌رسند، فرزند مرحوم آقای حاج سیّد محمود، که از أخیار و مردمان با تقویٰ و ملاّکین قم بوده است، می‌باشند،

«در بیست و هشتم ماه رجب سال ۱۲۸۲ هجری قمری در قم متولّد شده‌اند (۲۸ رجب آن سال یک‌شنبه بوده)، تا سنّ شانزده‌سالگی در قم تحصیل مقدّمات نموده، سپس برای ادامه تحصیل بتهران که در آن وقت دارالعلم بوده می‌آیند. هفت سال در تهران مشغول تحصیل معقول و منقول می‌شوند. معقول را نزد مرحوم آقای میرزا ابوالحسن جلوه و مرحوم آقا علی مدرّس و برخی از مدرّسین دیگر تلمّذ می‌کنند، و منقول را نزد میرزای آشتیانی و اساتید دیگر. و ضمنًا علوم ریاضی را هم از قبیل حساب و هندسه و هیئت نزد مرحوم شیخ عبدالحسین که در آن وقت استاد ریاضی بوده درس می‌خواند،

«بعد از آن در ۲۳ سالگی بعتبات مشرّف و در آن اراضی مقدّسه در نزد میرزای شیرازی و حاج آقا رضاءِ همدانی و آقا سید محمدکاظم یزدی و ملاّ علی نهاوندی و آخوند خراسانی درس خوانده و از شاگردان ممیّز آنها گردید، و مورد توجّه همه واقع شد، و بعد از آن در محضر حاج میرزا محمدتقی شیرازی، مشاورِ در فتاوی و امورِ مسلمین گشت. تا در سنه ۱۳۳۱ برای زیارت بمشهد رفت، جمعی کثیر از اهل مشهد از میرزای شیرازی مرقوم اخیر درخواست کردند که دستور دهد تا وی بمشهد بماند،

و برحسب امر وی و خواهش اهل مشهد او در آنجا ساکن شد و بتدریس و ترویج پرداخت. و چندین نفر از علماء که در آن شهر از درس او برخواسته‌اند اینک در بلاد عدیده متفرّق می‌باشند. و در همان بَدوِ ورود مرجع تقلید و در بسیاری از نقاط مقلّدین بسیار بهم رسانید،

«و در سنه ۱۳۵۴ بکربلاء رفت و در آن‌جا حوزهٔ علمیّه را تشکیل داده و مرجعیّتی تمام در تدریس و تقلید پیدا کرد. و هنگامی که آقا سیّد ابوالحسن برای معالجه ببعلبک رفت، بسیاری از علماءِ نجف از او خواهش کردند که برای سرپرستی حوزهٔ علمیّه نجف بدانجا حرکت نماید، ولی او برای احترام آقا سیّد ابوالحسن از آن استنکاف نمود، و پس از وفات وی؛ حوزه علمیّه تهران تلگرافاً از او خواهش کردند که بنجف رفته و حوزه علمیّه آنجا را اداره نماید،

«و او را فرزندان چندی است، از آن جمله سه نفر: حاج آقا مهدی، حاج آقا حسن، حاج آقا باقر؛ از علماء و هر سه بمقام اجتهاد رسیده و در کربلاء هر یک حوزه درس جداگانه دارند .**انتهی**،

«مرحوم حاج آقا حسین در ظهر ۵شنبه ۱۴ ع ۱/ ۱۳۶۶ در کاظمین وفات کرد، و شرح احوال او را نیز در شماره ۶۲۷۰ روزنامه «اطلاعات» مانند اینجا با وفات نوشته، و محتویات همه را این بنده خود تلفیق نموده و در شماره ۲۵۹۰ روزنامه «عرفان» بچاپ رسید،

«و در «مختارالبلاد: ۲۶۲» شرح‌حال او را عنوان نموده، و در «الذریعه ۶ ش ۸۱۱» حاجی سید محمود را فرزند محمد بن علی طباطبائی نوشته». **پایان مطلب «أمالي»**.

مؤلف «علماءِ معاصرین : ۱۹۴» (ش ۱۵۰۸) که خود همسنّ با صاحب عنوان معظّم بود، شرح موجز و مفیدی در اواخر عمر ایشان نوشته، و صاحب «نقباءالبشر: ۶۵۳-۶۵۵» نیز شرح حال خوبی برای آن مرحوم قلمی فرموده، جز اینکه روز درگذشت را باشتباه چهارشنبه ۱۴ نوشته با اینکه پس از آن روز دفن را بطور صحیح جمعه ۱۵ ذکر نموده‌اند.

نویسنده این تعلیقات خود در آن ایام در نجف‌اشرف حاضر بود و غوغای عام و عزای تمام را در آن مصیبت مشاهده نمود و بقید تاریخ، روز وفات و روز دفن را در یادداشتهای خود نوشت که اینک حاضر و در نظر است.

ناگفته نگذاریم که مرحوم آیةالله آقا سید ابوالحسن اصفهانی (۱۲۸۴) پس از سالها

مرجعیّت بزرگ جهان تشیّع در نهم ذی‌الحجه ۱۳۶۵ برحمت ایزدی پیوست و بی‌درنگ آن مقام عالی بمرحوم آیةالله حاج آقا حسین قمی که دو سالی هم از آن مرحوم بزرگتر بود متوجّه گردید، جز اینکه مرجع جدید در آن هنگام بسیار مریض و علیل بود و برای معالجه مدّتی در مریضخانه‌یی در بغداد بستری گردید و تحت جرّاحی قرار گرفت و هر دو پهلو را شکافتند و رنج فراوان بر ایشان وارد ساختند و با این همه هیچ سودی عائد نشد، و عاقبت پس از سه‌ماه و پنج روز از درگذشت آیةالله اصفهانی، در همان مستشفای بغداد بروز پنجشنبه چهاردهم ربیع یکم طائر روحش بشاخسار جنان پرواز نمود، و روز جمعه فردای همان روز جنازه مطهّرش را بنجف اشرف حمل نمودند و پس از یک طواف حرم اضطراری، در مقبرهٔ آیةالله شریعت اصفهانی دفن کردند. رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

در پایان، برخی دیگر از جاهایی که گزارشی از زندگانی آیةالله قمّی را، پس از درگذشت آن مرحوم، نوشته‌اند یادآور می‌شود:

۱ـ مجلّهٔ گرامی «آیین اسلام» شماره (۱۴۳) ۲۷ محرم ۱۳۶۶.

۲ـ فوق‌العادهٔ همان مجلّه، شماره (۱۵۱) ربیع یکم ۱۳۶۶.

۳ـ نشریهٔ «۲۸ هزار روز در تاریخ ایران و جهان» ضمیمهٔ روزنامه اطلاعات (ص ۷۵۷).

۴ـ مجلّهٔ شریفهٔ «نور علم» شماره (۱۳) ربیع دوم ۱۴۰۶، مبتنی بر مآخذی که برشمرده‌اند.

۵ـ «مؤلفین مشار ۲ : ۸۷۳» که حواشی «عروةالوثقی» و رساله‌های عملیّهٔ صاحب عنوان را با چند سطر شرح حال یادکرده و مأخذ خود را «فوائدالرضویّه، ص ۵۵۹» نشان داده است، که اگر مقصود کتاب مرحوم محدّث قمّی «داماد برادر آن مرحوم» باشد درست نیست.

محدّث قمّی بمناسبتی در مقدمّهٔ کتاب خود لختی قلم را در مدح صفات عالیه و ملکات سامیه و مقام والای علم و عمل آیةالله قمی و پدر بزرگوارش بجولان درآورده و در حاشیهٔ همان‌جا افزوده است که سیّد اجل عالم ورع متّقی مولاناالحاج آقا احمد قمّی «برادر معظّم صاحب عنوان» جدّ فرزندان من است از دختر گرامی علویّه‌اش. و **این بزرگوار** همانست که در نخستین تعلیقهٔ این عنوان یاد شد. ناگفته نماند که عبارت «طباطبائی حسینی» در صدر عنوان، عین نوشتهٔ مرحوم معلّم است. م.

☆ (۱۵۱۸ـ وفات دلگیر، شاعر آذربایجانی) ☆

وی کربلائی محمد عطار، و از غزل‌سرایان آذربایجان است، که در اینسال بوباء وفات کرده، و در قلّهٔ أخی سعدالدین دفن شده، چنانکه در «دانشمندان آذربایجان: ۱۵۱» فرموده(۱).

(۱) دلگیر در «فرهنگ سخنوران: ۳۴۲ ط» نیز مأخذی جز «دانشمندان» و «الذریعه» که از همانجا است ندارد. م.

☆ (۱۵۱۹ـ وفات سید رجبعلیخان جگروانی هندی) ☆

جگروان، ناحیه‌ئی است در پنجاب هند.

و رجبعلیخان از اهل علم و فضل بوده، و کتب چندی تألیف نموده، اول: کتاب «السّرالأکبر» در تفسیر سورهٔ فجر. دویم: کتاب «کشف‌الغطاء» در تفسیر سورهٔ هل أتی، بفارسی.

و در این سال وفات کرده، چنان که در «الذریعه ۱۲ : ۱۶۵ : ۱۱۰۴» آورده (۱).

(۱) مأخذ مرحوم معلم در این ترجمه تنها کتاب «الذریعه» بوده است، و ما در کتابهای «نجوم‌السماء» و «تکملهٔ نجوم‌السماء» و «نزهة‌الخواطر» و «تذکره علمای هند» و «أعیان‌الشیعه» عنوانی برای صاحب ترجمه ندیدیم، لکن در «الکرام‌البررة: ۵۳۶ : ۹۶۷» بدون ذکر مأخذ شرح‌حال مختصری نوشته‌اند بدین مضمون:

«سید رجب علی‌خان هندی، در گذشته ۱۲۸۲، فرزند علی‌بخش جگروانی هندی، عالمی خبیر و فاضلی جلیل و از أعیان عصر خود در آن بلاد و ثروتمند و مرفّه بود، همانگونه که از بهترین اهل علم و فضل و در برخی از دانشها خبیر و در تفسیر و حدیث بارع بود و آثار مهمّه‌یی همانند «السّرالأکبر» و «کشف‌الغطاء» و جز آن دو داشت». سپس باز تاریخ وفاتش را نوشته‌اند که بغلط (۱۲۷۲) چاپ شده و در غلطنامه تصحیح فرموده‌اند. در «ذریعه ۱۸:۴۶:۶۱۵» نیز تاریخ وفات بخطا (۱۲۸۶) چاپ شده است.

مرحوم مشار که نسخه‌های چاپی دو تألیف یاد شده را دیده، برخی آگاهیهای دیگر در «مؤلفین ۳ : ۱۰۶» دارد، باین عبارت:

«سیّد رجبعلی‌خان بهادر حسنی حسینی نقوی بهرکی دهلوی لاهوری ( ) :
۱ـ سرّ اکبر در تفسیر سورهٔ فجر، ط لاهور، ۱۲۶۷ق، سنگی. ۲ـ کشف‌الغطاء عن وجوه آیات هل أتی. ط لاهور، سنگی، ط هند، ۱۲۸۵ ق، سنگی، وزیری، ۱۲۵ ص».

چنانکه ملاحظه می‌شود مشار هیچ مأخذی جز دو تألیف یاد شده نداشته است.

تنهاکسی که در زمان حیات صاحب عنوان از او یاد کرده مرحوم سیّد إعجاز حسین هندی «متولد ۱۲۴۰ متوفی ۱۲۸۶» است که در «کشف‌الحجب والأستار : ۴۶۷ : ۲۶۴۰» در مدح و تعریف آن جناب و کتابش گوید:

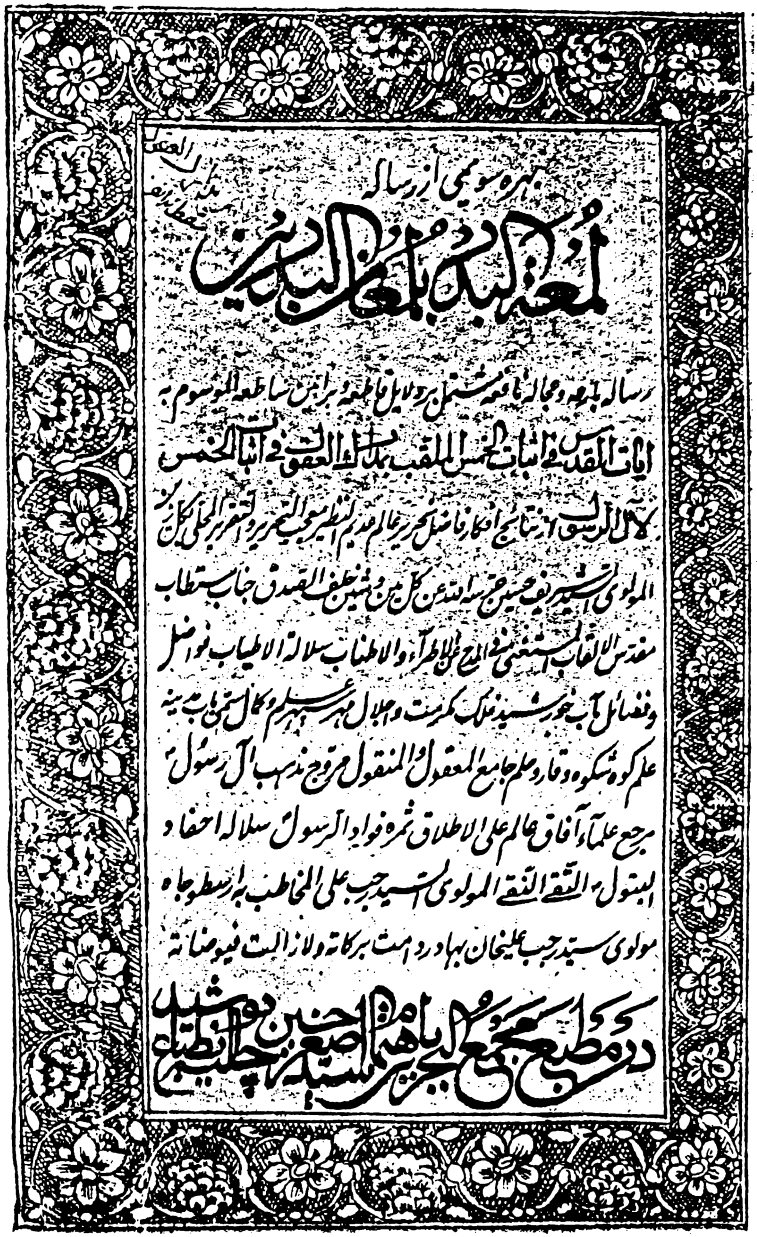
«کشف‌الغطاء فی تفسیر سورة هل أتی، بالفارسیّة، للفاضل اللّوذَعیّ والعالم‌الألمعیّ، منبع‌الجود والإحسان، قدوة‌الأعیان، صدرالزمان، المشار إلیه‌بالبنان: السیّد رجب‌علیخان، سلّمه‌اللّه الملک المنّان. سلک فیه مسلکًا غریبًا، بیّن طباقَ السورة علی واقعة کربلاء، أوّله» إلخ.

مرحوم صاحب «ذریعه» بسخن صاحب «کشف‌الحجب» نیز اشاره فرموده، و آنچه ما می‌توانیم بر مطلب فوق بیفزاییم اینست که غلام ربانی نامی از مخالفان مذهب حقّ، آن کتاب شریف را بگمان فاسد خود ردّ نموده و بعنوان «إزالة‌الخطاء فی ردّ کشف‌الغطاء» بسال ۱۲۸۴ طیّ ۱۲۲ صفحه در «مطبع محب کشور هند» چاپ کرده، و نسخه آن در «فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج‌بخش: ۳۹ـ۴۰ چاپ لاهور» معرفی شده است.

«فرزند صاحب عنوان»

مطلب دیگر این است که رساله مرغوبی در باب مسئله خُمس بفارسی با عنوان «مدارک‌العقول» اکنون در نزد این حقیر است، و آن تألیف مرحوم **سیّد شریف حسین** فرزند صاحب ترجمه و در إثبات این که خمس حقّ آل رسول علیهم‌السلام است، از طریق اهل سنّت و ردّبر ناصبیان بخصوص نویسندهٔ «تحفهٔ اثناعشریّه» که شرح حالش در «ج ۴: ش: ۵۵۶» گذشت. این رساله در ۶۲ صفحه رقعی در «مطبع مجمع‌البحرین لودیانه» چاپ سنگی شده، و پس از آن دو ملحق آمده است:

۱ـ رساله ۲۳ صفحه‌یی فارسی؛ در إثبات غصب خلافت حقّه، بقلم جناب سحبان الزمان سبحان علیخان لکهنوی متوفی ۱۲۶۴ که از آن مرحوم در «ضمائم عبقات‌الأنوار ۶: ۱۲۰۶ ط اصفهان» یادکردیم (از ص ۶۳ تا ۸۶). ۲ـ مکتوب فارسی سیّد ابوالقاسم علی‌بن علی نقوی مدعوّ بسیّد مقرّب علی صاحب، خطاب به اعلم علماءِ سنیّه مولوی


بهره سومی از رساله
لمعة البدر بالعقد البدرین
رساله باهره و مجاله فاخره مشتمل بر دلایل قاطعه و براهین ساطعه الموسوم به
ایات القدس فی اثبات الخمس الملقب بمدارک العقول فی انبات الخمس
لآل الرسول که از نتایج افکار فاضل نحریر عالم بدیع النظیر رفیع التحریر و المحرر المحلی بکل زین
المولوی السید شریف حسین حرسه الله عن کل مین و شین خلف الصدق جناب مستطاب
مقدس القاب مستغنی عن المدح عند اولی الاحراز و الالباب سلاله الاطیاب فواضل
و فضائل مآب محمود شیم ملک کرمست و اجلال مهر سپهر علم و کمال مستنیر باب مدینه
علم کوه شکوه و وقار و حلم جامع المعقول و المنقول مروج مذهب آل رسول
مرجع علمای آفاق عالم علی الاطلاق ثمره فواد الرسول سلاله احفاد
البتول، التقی النقی المولوی السید حسب علی المخاطب به ارسطو جاه
مولوی سید رجب علیخان بهادر دامت برکاته و لازالت فیوضاته
در مطبع مجمع البحرین باهتمام سید اصغر حسین و سید رجب علی طبع شد

علاءالدین (از ص ۸۷ تا ۹۵)، و تنها تاریخی که در این مجموعه هست در همین صفحه ۹۵ و آن پایان کتابت نسخه را برای چاپ می‌رساند باین عبارت: «۲۴ شهر شوّال‌المکرّم سنه ۱۲۷۵ هجری، مقام جکرا...».

باری، از شریف حسین فرزند صاحب عنوان و رسالهٔ یاد شده در هیچ یک از کتب و فهارس موجود نزد ما خبری نیست، و اینک مختصری در این‌باره می‌نویسیم:

مصنّف در سرآغاز رساله خود را «الحسین بن علی‌النقویّ‌الحسینی، الموعوّ بالشریف حسین» معرّفی نموده است، که در ضمن می‌رساند که نام پدرش در اصل علی است، و پس از چند سطر می‌نویسد: «و سمّیتها بآیات‌القدس فی إثبات‌الخمس، ملقّبًا بمدارک‌العقول فی إثبات الخُمس لآل الرسول».

در صفحه عنوان «که تصویر آن مشاهده می‌شود» نوشته‌اند: «بهرهٔ سوّمی از رسالهٔ «لُمعة البدر بلمعان‌البدرین» و سپس مدح و ثنای مؤلف است و پدربزرگوارش «المولوی السیّد رجب علی‌المخاطب بأرسطوجاه مولوی سیّد رجب علیخان بهادر».

بدلالت عنوان کلّی فوق بکتاب «الذریعه ۱۸: ۳۵۰: ۴۳۴» رجوع نمودیم و اینک آنچه در آنجا یافتیم:

«لمعة‌البدر بلمعان‌البدرین: اسمٌ لمجموعة رسائل طُبعت فی مطبعة مجمع‌البحرین في الهند. خرج منه سبعة أجزاء فی ۱۲۷۷».

این بود تمام کلام ذریعه که بسیار موجز و مختصر است و همینقدر معلوم می‌شود که گویا مؤلف بزرگوار ذریعه آن مجموعه را دیده‌اند که مشتمل بر هفت جزء بوده، و این رسالهٔ خمسِ ما سومین آنها است.

بیش از این تحقیق درباره این پدر و پسر دانشور میسّر نگردید و همین اندازه هم مغتنم است.

در اینجا ناگفته نگذاریم که بخصوص قرن سیزدهم هجری در بلاد هند بازار علم و دانش اسلام بسیار گرم بوده و علماء و دانشمندان افزون از شمار در گوشه و کنار آن دیار بتألیف و تصنیف روزگار می‌گزرانیده، و در مقابل ضدیّتهای علماءِ رسمیِ مخالفین؛ قد مردانگی علَم و با بحث و مناظره و لوح و قلم پایه‌های تحقیق علمی را در همهٔ میادین بأعلی درجات ممکن رسانیده و چیزی فروگزار نکرده‌اند، شکراللّه مساعیَهم الجمیلة. م.

☆ (۱۵۲۰ـ تولد رفیق بیک‌العظم سوریه‌ئی مصری) ☆

وی فرزند محمودبک خلیل است که مردی شاعر و ادیب و متصوّف از طایفهٔ آل‌العظم مملکت سوریّه بوده.

و خود رفیق بیک نیز از اهل علم و ادب این عصر و مردی سیاسی محسوب می‌شد، و شعر هم می‌گفت، و در این سال در دمشق متولّد شده، و کتب چندی تألیف کرده، از آن جمله:

اول: کتاب «أشهر مشاهیرالاسلام در حرب و سیاست» چهار جزء. دویم: کتاب «البیان» در تمدّن و اسباب عمران. سیم: کتاب «تنبیه‌الأفهام» بسوی مطالب حیاة اجتماعیّه در اسلام. چهارم: «الدروس الحکمیّه» برای ناشئه اسلامیه. پنجم: «کیفیّة انتشار الأدیان» و اینکه قیام دین اسلام با دعوت بوده نه با شمشیر. و اینها را در «ریحانة‌الأدب ۳: ۹۵» ذکر کرده.

و در روز چهارشنبه نهم ماه ذی‌الحجة‌الحرام «عرفه» سنه ۱۳۴۳ هزار و سیصد و چهل و سه ـ مطابق ۱۰ تیرماه باستانی ـ وفات کرد (۱).

(۱) مآخذ دیگر: «الأعلام زرکلی ۳: ۳۰» «معجم‌المؤلفین ۴: ۱۷۰ـ۱۷۱» با ذکر اختلاف در تاریخ تولّد. م.

☆ (۱۵۲۱ـ تولدصالح حمدی حماد مصری) ☆

وی بطوری که در «فهرست کتابخانه آستان قدس ۶: ۵۰۰: ۱۰۷» نوشته، از نویسندگان نامی مصر بوده که در اینسال متولّد شده، و کتابی بنام «أدب‌الاسلام» در عقاید و عبادات و علم و عمل و معاشرت و حکومت و تهذیب‌نفس تألیف کرده و آنرا بخدیو مصر عبّاس پاشای دویم إهداء نموده. و پس از مدت چهل و نه سال عمر، در سنه ۱۳۳۱ هزار و سیصد و سی و یک وفات کرده (۱).

(۱) مآخذ دیگر: «الأعلام زرکلی ۳: ۱۹۰» «معجم‌المؤلفین ۵: ۶» با ذکر اختلاف در تاریخ تولّد. م.

☆ (۱۵۲۲ـ وفات شیخ طالب بلاغی نجفی) ☆

در «دیوان سیّد موسی طالقانی : ۳۹۱» شرحی نوشته که با ملاحظهٔ بعضی از مواضع دیگر، بخلاصه این می‌شود که :

آل‌بلاغی، از خانواده‌های علمی قدیمهٔ نجف اشرف و از طوایف مشهور علم و ادب آن شهر مقدّس است.

و شیخ طالب صاحب عنوان فرزند شیخ عباس بن شیخ ابراهیم بن شیخ حسین بن شیخ عبّاس بن شیخ حسن بن شیخ عبّاس بن شیخ محمدعلی بن محمد نجفی است.

شیخ محمدعلی از علماءِ معروف عصر خود در مائه دهم بوده، و «شرحی بر اصول کافی» نوشته و در شوّال سنه ۱۰۰۰ وفات نموده و در کربلاء در حرم مقدّس دفن شده. و أعقاب مذکورین وی همه از علماءِ زمان خود بوده‌اند، از آن جمله:

نواده‌اش شیخ حسن بن عباس مذکور صاحب کتاب «تنقیح المقال» در علم رجال در دو جلد، از أعیان علماء بوده، و در رجب سنه ۱۱۰۵ از تألیف آن فارغ شده.

و فرزندش شیخ عباس بن شیخ حسن هم از علماء و فقهاء بوده و کتابی بنام «بغیة‌الطالب» در مسائل عملیّه تألیف نموده که در سنه ۱۱۷۰ از تألیف آن فارغ شده، و او را فرزندانی بوده:

یکی شیخ محمدعلی که در «الذریعه ۵: ش ۱۷۲» و «ریحانة‌الأدب ۱:۱۷۲» شرحی دربارهٔ وی نوشته‌اند، بخلاصهٔ اینکه: او از محقّقین علماء و شاگرد آقای بهبهانی و آقا سیّد محسن کاظمینی و شیخ جعفر نجفی بوده، و در حدود سی جلد کتاب در فقه و غیره تألیف نموده، از آن جمله: کتاب «جامع‌الاقوال» در فقه استدلالی، انتهی.

و دیگر: شیخ حسین که در عمود نسب صاحب عنوان است.

و صاحب عنوان یکی از مشاهیر رجال عصر خویش بوده، بطوری که از أجلاّءِ علماء و اکابر ادباء و صلحاءِ اتقیاء بشمار می‌آمده.

در «دیوان» مذکور، محل مسطور، نوشته که وی در سنه ۱۲۶۶ ناگهان بسفر رفته

و چند سال کسی از او خبر نداشت، و همی بر وی اظهار اندوه می‌نمودند، و بیشتر از همه سیّد صالح قزوینی بر او تلهّف می‌نمود، و چون برگشت، سیّد صالح «موشّحه» ئی در مدح او سرود، و باقی آنهائی که در ایّام غیبت او اظهار حسرت بر غیبت او نموده بودند، از روی آن موشّحاتی گفتند.

و بالأخره، شیخ طالب در اینسال وفات کرده و فرزندانی داشته، یکی: **شیخ حسین** که از اهل شعر و ادب بوده، و «دیوانی در أشعار» دارد، چنانکه در «الذریعه ۹: ش ۸۸۳» فرموده. و دیگر: **شیخ حسن** که فرزند او شیخ محمدجواد در (۱۳۵۲) بیاید (۱).

(۱) مرحوم شیخ طالب بلاغی در «الکرام البررة: ۶۷۶-۶۷۸» و «ماضی النجف و حاضرها ۲ : ۷۲- ۷۵» و «شعراءالغریّ ۴: ۴۱۹- ۴۳۵» شرح حال ممتعی دارد و در ماضی و کرام در آغاز و انجام عنوان، وفاتش را در همین سال (۱۲۸۲) نوشته‌اند امّا در شعراء (۱۲۸۳) برقم آورده است که گویا اشتباه چاپی است. م.

☆ (۱۵۲۳- تولد سیّد ظهور حسین، بارهوی هندی) ☆

وی از جملهٔ علماء و فضلاءِ هند بوده که در این سال متولّد شده، و در سنه ۱۳۰۲ در لکهنو سکونت نموده، و در نزد سیّد ابوالحسن دلداری (۱۲۸۸) درس خوانده، وکتب چندی تألیف فرموده، از آن جمله:

اول: کتاب «تحریرالکلام» در حکم جنب از حرام. دویم: کتاب «التقریرالحاسم» برای عروسی قاسم(ع). سیم: «کتاب التوحیدوالعدل». چهارم: کتاب «القول الشافی» در ترجمهٔ «اصول کافی».

و در شنبه اول ماه ذی‌القعدةالحرام سنه ۱۳۵۷ هزار و سیصد و پنجاه و هفت- مطابق ۳ دی ماه باستانی- در همان لکهنو وفات کرد، چنان که در جلد چهارم «الذریعه: ش ۱۵۹۸» نوشته با تولّدش در اینسال و سکونتش در (۱۳۰۲) در لکهنو. و در همین جلد «ش ۶۴۵»، در بیان «ترجمه محیط دائره» در عروض و قوافی که از تألیفات او است؛ تولّدش را در سنه ۱۳۰۲ نوشته که آن ظاهرًا اشتباه است.

و دیگر از تألیفات او که در «ج ۸ ش ۲۶۱» نوشته، این چند کتاب است که با ملاحظه چهار شماره قبل و «ترجمه محیط» ذکر می‌شود:

ششم: کتاب «الدرّالمنتظم» در حلّ جذر أصمّ. هفتم: کتاب «الصوب‌الهطّال». هشتم: «کتاب نُبُوَّت» (۱).

(۱) شرح حال صاحب ترجمه در «نقباءالبشر: ۹۷۹» بعنوان «السیّد ظهور الحسن بن السید زنده علی الیارهوی الهندی، من مشاهیر علماءِ الهند» بدون تاریخ تولّد، یاد شده و در پاورقی نوشته‌اند که نامش بصورت مرقوم در کتاب «تذکرهٔ بی‌بها: ۲۰۶» آمده، و در جاهای دیگر که ظهورالحسین نوشته‌اند اشتباهست، انتهی.

در «نزهةالخواطر ۸ : ۲۰۶ : ۱۹۱» نیز یک فاضل حنفی مذهب معاصرش را بنام «ظهورالحسن الرامپوری» عنوان کرده، و «ظهورالحسین» نام ندارد. م.

☆ (۱۵۲۴ـ تولد شیخ علی، ابیوردی) ☆

ابیورد ناحیه‌ئی است در خراسان.

و شیخ علی از اهل علم و ادب، و أصلاً از ابیورد و ساکن شیراز بوده، و شعر هم می‌گفته، و همانا در این سال در قریهٔ لاله‌گون متولّد شده، چنان‌که در «الذریعه ۹: ۷۴۸» فرموده، و در سامره نزد شاگردان میرزای شیرازی درس خوانده، و کتابی بنام «کنزالنصایح» یا «گنج سعادت» و «قصیده»ئی در تتبّع «قصیدهٔ خاقانی» در وصف ایوان کسرٰی، و «قصیده‌ئی در وصف تخت‌جمشید» که خرابه‌هایش در فارس موجود است؛ بنظم آورده، (چنانکه فرصت شیرازی نیز قصیده‌ئی در وصف خرابه‌های مذکوربنظم آورده).

و در ماه رجب‌الفرد سنه ۱۳۵۷ هزار و سیصد و پنجاه و هفت- مطابق «مرداد- شهریور» ماه باستانی- وفات کرده (۱).

(۱) مرحوم مشار در «مؤلفین کتب چاپی ۱۸۲:۴» دربارهٔ صاحب ترجمه چند سطری بعنوان: «حاج شیخ علی بن حبیب‌اللّه بن عبداللّه ابیوردی شیرازی متخلّص به حبیب» بنقل از «دانشمندان و سخن‌سرایان فارس ۲: ۲۲۱- ۲۲۸» و «شهر شیراز: ۱۸۹» آورده و تألیفات چاپ شده او را چنین ذکر نموده است:

۱ـ «دزدبگیر، ردّ بهائیّه» ۲ـ «ذخیرة‌المعاد» ۳ـ «الفرائد العلویّة» ۴ـ «کنزالنصائح» یا «گنج سعادت» بشعر. و مختصات چاپی آنها را نیز نوشته است.

مرحوم رکن‌زاده آدمیّت در کتاب یاد شده او را بعنوان «حبیب شیرازی» و نامش را مرحوم شیخعلی مجتهد ابیوردی شیرازی با نسبش بشرح بالا نوشته و گوید: «از فضلاء و شعراء و مجتهدین معاصر است، در سال ۱۲۸۲ در قریه لاله‌گون سرحدّ چهاردانگه متولّد شده» تا گوید: «بیست و چهار ساله بود که برای تکمیل تحصیلات دینی و أخذ جواز اجتهاد بعراق عرب رفت و بسامره وارد شد و در محضر درس حاج میرزا حسن مجدّد شیرازی حضور یافت و تا سال ۱۳۱۲ که مجدّد حیات داشت در خدمت او بود و استفاده می‌کرد و اجازه گرفت، پس از فوت آن مرحوم بنجف رفت و مدّتی در حوزه درس آخوند مولی محمد کاظم مجتهد خراسانی معلومات خود را... بوجه أتمّ و اکمل بپایان رسانید و حسب‌الأمر آخوند مذکور برای ترویج مشروطهٔ ایران بشیراز برگشت و مردم شیراز از او استقبال شایان کردند و... اهالی شیراز او را بوکالت انتخاب کردند و بطهران رفت و پس از پایان دوره مجلس بشیراز برگشت. ابیوردی خط نسخ و شکسته را خوش می‌نوشت و چند جلد قرآن‌مجید بخط خوش نسخ و همچنین قطعاتی بخط شکسته نوشته است. بمناسبت نام پدرش که حبیب‌اللّه بوده تخلّص خود را حبیب اختیار کرده است، ... قسمتی از اشعارش که از دستبرد زمانه محفوظ مانده و متضمّن مدح ائمّه اطهار و مثنویات اخلاقی است برادرش آقای نصراللّه قهرمانی مدوّن کرده و مرحوم آقا داداش اردبیلی مؤسس کتابفروشی احمدی آنرا بنام «کنزالنصائح» یا «گنج سعادت» بسال ۱۳۲۵ شمسی در شیراز چاپ کرده است، و مطالب مندرجه در این ترجمه هم از دیباچه دیوان مزبور اقتباس شده است... نگارنده رساله‌ای از او دیده است بنام «دزدبگیر» که سابقاً در شیراز چاپ شده و در ردّ طائفه بهائیّه است».

رکن‌زاده سپس مقداری از اشعار صاحب عنوان را نقل کرده و در پایان ترجمه گوید: «در ماه رجب سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت در شیراز وفات یافت، و شعاع‌الملک سرود:

فیلسوف زمانه شیخ علی شیعهٔ خالص علیّ ولي

گفت تاریخ او شعاع‌الملک: وای از مرگ حاج شیخ علی ۱۳۵۷»

نگارندهٔ این تعلیقات گوید: که مرحوم رکن‌زاده، حساب نکرده این شمارهٔ «۱۳۵۷» را در زیر مادّه گذارده است، در حالی که شاعر آنرا بسال شمسی سروده که ۱۳۱۷ باشد. م.

☆ (۱۵۲۵ـ وفات حاج سید علی‌اکبر جاپلقی) ☆

وی فرزند مرحوم حاج سید محمدشفیع جاپلقی است که در سال (۱۲۸۰ ش ۱۴۵۸) گذشت. و خود از علماءِ عصر خویش و به **آقا کوچک** معروف بوده، و ظاهرًا در این موارد مثلاً پدرش را آقا بزرگ و وی را آقا کوچک می‌گرفته‌اند.

و بهرحال، وی تألیفاتی دارد. اول: إلحاقاتی بر کتاب «القواعد الشریفیّة» پدرش در بعضی از مبادی لغویّه، چنانکه در کتاب «الذریعه ۱۷: ۱۸۴: ۹۷۲» فرموده. دویم: «رسالهٔ در استصحاب».

و آخر، در این‌سال وفات کرده، چنانکه در «الذریعه ۲:ش ۸۲۱ و ۱۷ ش مذکوره» فرموده، و آنرا از قول خواهرزاده‌اش **آقا رضا** نقل کرده. و در «المآثر: ۱:۲» در عنوانی مخصوص بوی، یک سال بعد از پدرش گفته. و در «أحسن الودیعه ۱:۱۴» بسالی پیش از وفات پدرش، بنقل از «المآثر» نوشته، و آن نقل اشتباه است، چنانکه هر دو کتاب اینک حاضر و در نظر است (۱).

(۱) در «أعیان‌الشیعه ۳۶: ۱۲۱ حرف ش» ذیل احوال پدر گوید: «... ولده الأکبر المتوفّی بعده‌بسنتین سنة ۱۲۸۲». پدر در «حرف میم‌اعیان ۴۵: ۲۲۴» نیز معنون‌است. م.

☆ (وفات حاجی میرزا علی‌اکبر، قوام‌الملک شیرازی) ☆

شرح احوال او در (۱۲۰۳ ش ۸۶) گذشت.

☆ (۱۵۲۶ـ وفات حاجی ملاّ میرزامحمد، اندرمانی تهرانی، رحمه‌اللّه) ☆

اندرمان دیهی است از توابع تهران.

و مرحوم حاجی ملاّ میرزا محمد از أجلّه علماءِ عصر خود در تهران بوده، و نفوذ کلمه و بسط یدی تمام داشته و در اثر آنها مدرسهٔ فخریّه مدّتها بدست وی بود، و او بر کافّهٔ علماء مقدّم، و در فصل خصومات و إغاثهٔ ملهوفین کوتاهی نمی‌کرد.

و در این سال در تهران وفات نمود، و نعش او را بهمان‌حال تر و تازه حمل بعتبات

نموده و در نجف در حجرهٔ علماء که بر طرفِ راستِ وارد شونده از درِ سلطانی «یعنی درِ غربیِ» صحن مقدّس می‌باشد، نزد آقا سیّد صدرالدین عاملی، دفن کردند، چنان‌که در جلد چهارم «الذریعه: ۴۴۶» فرموده. و در «تاریخ سرتیپ» این دو شعر را در تاریخ آن آورده:

دریغ حاجیِ ملاّ محمد آن که بوَد ز خاک آنجا، کِش باشد آب آن درمان

ز دست‌مردم ری رفت و آمدش تاریخ: بهشت دیّان جای علیمِ اندرمان ۱۲۸۲

و فرزندش شیخ **عبدالله** در سنه ۱۳۴۸ بیاید.

☆ (وفات شیخ محمد بربیر بیروتی) ☆

شرح احوالش در (۱۲۶۱ ج ۵ ش ۹۹۴) گذشت.

☆ (۱۵۲۷ـ تولد شیخ محمدتقی همدانی نجفی) ☆

وی فرزند آقا مرتضی و از جملهٔ علماء است، و در این سال متولّد شده، و کتب چندی تألیف کرده؛ از آن جمله: «کتاب اربعین» در آداب و اخلاق، بسیار مفصّل (۱).

(۱) مأخذ این مطالب تنها «الذریعه ۱ : ۴۱۳ : ۲۱۴۰» که در ۱۳۵۵ق در نجف‌اشرف چاپ شده بوده، و لکن دو سه سال بعد که «الأربعون حدیثاً» در ۲۰۳ صفحه در نجف بطبع رسید و مؤلف شرح حال خود را در مقدمهٔ آن آورد، صاحب «ذریعه» او را در «نقباءالبشر: ۲۶۹ : ۵۷۱» ترجمه نموده و تاریخ تولّدش را گویا باستناد آن مقدّمه (۱۲۸۱) نوشت، هم در عنوان و هم در آغاز شرح حال، و این که مرحوم معلّم نوشته‌اند «کتاب اربعین در آداب و اخلاق، بسیار مفصّل» اندک مسامحه‌یی دارد، چه در دو کتاب مأخذ، آنرا در أحکام و اخلاق نوشته‌اند و نه بسیار مفصّل. در پایان کتاب هم اجازات مشایخش را برای خود چاپ کرده و از جملهٔ آنان مرحوم حاج شیخ مرتضی آشتیانی است که شرح حالش در همین جلد (۱۲۸۰ ش ۱۴۵۹) گذشت.

باری، شرح‌حال صاحب عنوان طیّ یک صفحهٔ تمام در «نقباء» مذکور، و او را «شیخ محمدتقی طهرانی مقدّس» خوانده‌اند که نیاکان او همدانی و خود زادهٔ طهران و دلدادهٔ نجف‌اشرف بود، و در خلال، سی سالی در بمبئی مرجع دینی شیعیان گردید و در ۱۳۵۵

بنجف اشرف بازگشت نمود، و در ۲۹ شوال ۱۳۵۸ هزار و سیصد و پنجاه و هشت- مطابق دوشنبه ۱۹ آذر ۱۳۱۸- وفات یافت و در وادی‌السلام در صحن مزار هود و صالح بخاک سپرده شد، انتهی. م.

☆ (۱۵۲۸- تولد شیخ محمدحسین، سعادت بوشهری) ☆

وی فرزند محمدعلی، و خود از رجال علم و ادب این عصر است که در این سال- چنانکه در «الذریعه ۱۸:۲۳۴:۱۶۵» فرموده- **در نجف** متولد شده، و کتابی در «تاریخ مختصر ایران» تألیف کرده، و آخر در سنه **۱۳۵۴ هزار** و سیصد **و** پنجاه **و** چهار **وفات** نموده، انتهی.

و بناءِبراین مدت عمرش شصت و سه سال خواهد بود.

و در همین عنوان، یک نفر دیگر را بنام **حسین سعادت نوری اصفهانی** ذکر کرده و فرماید: وی کتابی دارد بنام «گلهای ادب» در تذکرهٔ شعرای معاصرین، و آنها را دو نفر دانسته، انتهی (۱).

و بطوری که در «مؤلفین کتب چاپی ۲ : ۷۵۳» نوشته [صاحب عنوان] پس از تکمیل تحصیلات فقه و ادب بطهران رفته و کتابی در «تاریخ مختصر ایران» تألیف نموده، و در سنه هزار و سیصد و پنجاه و چهار وفات نموده.

و از «دانشمندان و سخن‌سرایان فارس ۳ : ۹۵» چنین برآید که:

وی فرزند شیخ محمدعلی بن حاج شیخ عبدالکریم بن ملاّ حسن واعظ بن شیخ عبدالعلی بن عالیشاه بن قطب‌الدین است، که در این سال در نجف متولد شده، و در ۱۳۱۶ در طهران معلّم بوده، و در ۱۳۱۷ مأمور تأسیس مدرسه سعادت بوشهر گردید، و عدّه زیادی از تربیت وی دارای فضایل علمی و اخلاقی شدند. و در ۱۳۴۲ از طرف اهالی لارستان بنمایندگی مجلس شوری برگزیده شد. و در ۱۳۴۶ مدیر دبستان شعاعیّه شیراز شد. و بالاخره در شب یک‌شنبه دویم ماه شوّال‌المکرّم سنه ۱۳۵۴- مطابق ۷ دی‌ماه باستانی- در شیراز وفات کرد. و او را تألیفاتی است: اول «تاریخ خلیج فارس». دویم «کتاب مختصری در منطق». سیم «تاریخ مختصر ایران». و او با این که فاقد یک

دست بوده و ناچار برای قطع آن بهندوستان رفته، می‌توان گفت که خدماتی بمعارف ایران کرده، و امثال او از انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کند. انتهی.

(۱) گزیدهٔ شرح‌حال **حسین، سعادت نوری** در «مؤلفین مشار» بنقل از «تذکرهٔ شعرای معاصر اصفهان: ۲۴۴» با خصوصیّات هفت اثر چاپ شدهٔ او آمده است، و کتاب دیگرش بنام «ظلّ‌السلطان، جلد اول» در ۱۳۴۷ ش در تهران چاپ شد و پشت جلد آن در معرّفی نویسنده و اینکه او بسال (۱۲۸۵ ش) در اصفهان بدنیا آمده و همچنین است در «پیش‌گفتار» نهمین نوشته‌یی که از وی با عنوانِ «زندگی حاج میرزا آقاسی» در روزهای پایانی عمر او چاپ شد «از انتشارات وحید، تهران، ۳۴۷ ص، ۱۳۵۶ ش». این کتاب در واقع مجموعهٔ مقالاتی است که سعادت پیرامون شرح حال حاجی در چندین شماره از مجلّهٔ «یغما» نگاشت و دارای ارزش تاریخی بسیار می‌باشد.

در همان «پیش‌گفتار» است که «سعادت در سالهای اخیر زمینگیر و خانه‌نشین شده بود و با درد و رنج روزگار می‌گزرانید». درگذشتش را نیز همانجا در روز سوم دی‌ماه (۱۳۵۵ ش) نوشته‌اند که مطابق آدینه دوم محرّم ۱۳۹۷ است، لکن در مجلّهٔ «راهنمای کتاب ۱۹: ۱۱ و ۱۲: ۹۲۶، بهمن و اسفند ۱۳۵۵» ضمن شرح حال او تاریخ فوت را چهارم دیماه نوشته‌اند، که گویا درست همان سوم باشد، چه آگهی ترحیمش را در شنبه چهارم؛ روزنامه «اطلاعات. ش ۱۵۱۹۶» بامضاءِ تنی چند از دانشمندان زمان چاپ کرد مبنی بر انعقادِ مجلس ختم در بعدازظهر دوشنبه ٦ دی در خانقاه صوفیان تهران. بهرحال او هفتاد سالی در این جهان زیست و فرزندانی هم از خود بجا نهاد.

ناگفته نگذاریم که از حسین سعادت نوری مقالات شیوای بسیاری در مجلّه‌های «یادگار، ارمغان، یغما، وحید» و روزنامه‌های «عرفان، اخگر، اصفهان» و «نشریه وزارت امور خارجه ایران» در زمان حیاتش چاپ شده، و یکی از بهترین آنها نقدی است که پیرامن چاپ نخست کتاب «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه» در سال ۱۹ مجلّهٔ «یغما» نوشت و از آنجا در مقدّمهٔ چاپ دوم آن کتاب آورده شد، و فهرست آنچه سعادت در مجلاّت تهران نگاشته در مجلّدات کتاب گرانقدر «فهرست مقالات فارسی» دیده می‌شود، و شایسته است که همه مقالات و نوشته‌های او با تحقیق جدید گردآوری و چاپ شود. نمونه سروده‌های نوجوانی او نیز دو بیت شعر است که ایزدگشسب در «نامهٔ سخنوران: ۱۵۹ ط ۱۳۱٦ ش» با عنوان «سعادت نوری، حسین، گردآورندهٔ گلهای ادب» آورده است. م.

☆ (۱۵۲۹ـ وفات حاج سید محمدعلی ۳۰ بیدآبادی اصفهانی) ☆

وی فرزند مرحوم سیّد حجةالاسلام ۲۹ (۱۲۶۰ ش ۹۵۷)، و خود از علماء و فقهاء، و بنصّ مجلّهٔ «یادگار ۵ : ۱۰ : ۴۳» شاگرد صاحب «جواهر» بوده، و در «تذکرةالقبور: ۹۴» وی را از اهل عبادت و تقوی نوشته و فرماید که: صبح‌ها را در مسجد سیّد امامت می‌نموده، انتهی.

و او در اینسال ـ چنان که در مجلّه ذکر شده ـ وفات کرده، و بمرقومات «تذکره» در بیرون صندوق قبر پدر بزرگوار بطریق پیشِ رو دفن است.

و فرزندش میر سیّد محمدمهدی در (۱۲۷۸ ش ۱۳۹۹) گذشت (۱).

(۱) اقبال آشتیانی بسال ۱۳۲۸ ش شرح حالی از مرحوم سیّد حجةالاسلام والد ماجد صاحب این عنوان، بقلم خود نوشت و در آخرین شماره مجلّه «یادگار ۵: ۱۰: ۲۸ـ۴۳» چاپ کرد، و آنجا بساحت قدس آن یگانهٔ زمان بسی ترک ادب نمود و از إجراءِ أحکام و حدود شرعیّه‌اش بی‌باکانه بد گفت، چه خود و دیگر دست‌پرورده‌های عصر مشروطیّت از قید آیین و مذهب آزاد و بیگانه بودند و إجراءِ احکام شرعیّه و حدّ زدن می‌خواران و دیگر مجرمان را تحمّل نمی‌کردند، اتّفاق را که از باطن سیّد والامقام و عقوبت استهزاءِ بأحکام، «یادگار» بهمان شماره موقوف و گردانندهٔ آن نیز راهی دیار فرنگ شد و در غربت از دنیا رفت.

باری، اقبال در پایان آن شرح حال، مطالبی از رسالهٔ «غرقاب» میر سیّد محمدمهدی فرزند صاحب عنوان نقل کرده و از جمله آنچه را که در متن بدان اشاره شده، و این است عین عبارت نسخه خطی «غرقاب: ۷۰» که اینک تصویر آن در اختیار ما است:

«أما الوالدالماجد الورع الفاضل والعامل اللّوذعیّ الألمعیّ قدوة أرباب المجد والکمال و عمدة أرباب الزهد والإفضال الفقیه‌النبیه الحاج السید محمدعلی، اعلی‌اللّه مقامهماالعالی، و کان مجازاً من‌الشیخ محمدحسن، طاب‌اللّه ثراه، کماأشرنا الیه، و قدتوفي آخر شعبان عام‌الاثنین و ثمانین بعد المائتین، و کان عمره یومئذ خمسة و خمسین سنة، وکنت یومئذٍ ابن اربع سنین أو خمسة» انتهی بلفظه.

نویسندهٔ «غرقاب» فوت پدرش را در آخر ماه شعبان ۱۲۸۲ و عمر خودش را در آن هنگام چهار یا پنج سال نوشته، یعنی تصریح بسال ولادت خود نکرده، امّا اقبال ـ که آنچه

دربارهٔ حاج سید محمدعلی و پسرش نوشته تنها از «غرقاب» آورده ـ کلمهٔ «أوخمسة» را نادیده گرفته و بی‌محابا تاریخ ۱۲۷۸ را برای تولّد او تعیین کرده، گوید:

«و پسر حاج سیّد محمدعلی بنام سید محمدمهدی متولد سال ۱۲۷۸.... تاریخ وفات مؤلفِ رسالهٔ غرقاب بدست نیامد».

مرحوم معلّم نیز که ترجمهٔ سیّد محمدمهدی را در «ج ٦ : ۲۲۳٦ : ۱۳۹۹» نوشته‌اند تمام آن شرح چهار سطری را از نوشتهٔ اقبال گرفته‌اند نه از جای دیگر و اعتماد بر آنجا سیّد را در وقایع ۱۲۷۸ عنوان کرده‌اند، در حالی که هیچ دلیلی برعین آن سال نیست، و چون بهنگام چاپ آن موضع از «مکارم» رسالهٔ «غرقاب» حاضر نبود باین مطلب پی‌نبرده بودیم تا در حاشیه تذکّر دهیم.

مؤلف گرامی «بیان‌المفاخر ۲:۲۰۳» نیز که تاریخ تولّد سیّد محمدمهدی را همان‌گونه نوشته‌اند باید مأخذشان همان مکارم و یادگار باشد، امّا تاریخ وفات و مدفن او را که بدست آورده‌اند چنین نوشته‌اند:

«در سال ۱۲۷۸ متولّد گردیده و در ۱۲ شوّال سال ۱۳۲٦ وفات یافته در بقعهٔ تکیهٔ آقا سید أبوجعفر در تخت‌فولاد مدفون گردید».

امّا اینکه در «غرقاب» نوشته است: «کماأشرنا إلیه» بازگشت بآنست که در نیمه‌های رساله «ص ٦۲» در احوال صاحب «جواهر» گفته است:

«و غالبُ علماءِالعصر مجازٌ من قِبَل هذاالشیخ‌الأکبر، و قد أجازللسیّدین الفاضلین الورِعین عمّي حجةالاسلام و والدي العلاّم، أعلی‌اللّه في الخلد مقامهما، و قد رأیتُ الأخیرَ و قد أکثَر فیها من التجلیل والاحترام و تجاوزَ الحدَّ من المبالغة في التعظیم والإکرام المصرّح في غایة جلالة المجاز و مزید الاعتناءِ بعلمه»، انتهی.

«غرقاب» در حقیقت مجموعه مطالب چندی است مستفاد از کتاب شریف «روضات الجنّات» با اضافاتی پیرامون احوال خود و خاندان و استادانش باِختصار، و در غیر از این اضافات عموم مطالبش از «روضات» است تا بدان حدّ که تاریخ فوت جدّ امجدش سیّد حجةالاسلام را هم از آن کتاب آورده است:

«و بالجملة، کان انتقاله من دارالفاني إلی دارالباقي في عصر یوم الأحد الثاني من شهر ربیع‌الأول» إلخ: «ص ٦۹ نسخه».

در اینجا چند جمله‌یی را که آن مرحوم در اواخر زمان حیات دونیای عالیقدر ما صاحب «روضات‌الجنّات» و صاحب «مباني‌الأصول» راجع به آن دو برادر بزرگوار نوشته

است بیاوریم که چندان بی‌مناسبت نیست:

در «ص ٦٧» در زمرهٔ اسامی چند تن از حضّار مجلس درس سیّد حجةالاسلام «اعلی‌اللّه مقامه» گوید:

«والسیّد السند الفاضل المعتمد المیرزا محمدباقر **الاصفهانی** مؤلف «روضات‌الجنّات» فی‌الرجال، دام عمره و أجزل برّه». و در «ص ۷۲» که خاتمهٔ رساله است چند تن از مشاهیر علماء را که تا نزدیک سال ۱۳۲۰ ق در گذشته‌اند یاد کرده و از جمله گوید: «و في العالم الثالث‌عشر مات‌السیّد الجلیل والعالم‌النبیل المیرزا محمدباقر الموسوی مؤلف روضات‌الجنات في الرجال من اصفهان و کان عمره تسعین سنة و کان مجازًا من‌الجدّ العلاّمة حجةالاسلام، اعلی‌اللّه مقامه».

و در «ص ۷۱» که شرحی پیرامون احوال مرحوم آیةاللّه آقا میر سیّد حسن مدرّس محلّه‌نوی نوشته، دو شاگرد مجتهد بزرگ او را که آن هنگام در قید حیات بوده‌اند یاد کرده است، اول میرزای شیرازی «قدّس‌سرّه» و دوم:

«السیّد السند والرکن المعتمد أعلم علماءِ عصره و وحید أوانه و دهره **سیّدنا الأستاد** المیرزا محمدهاشم، دام إفضاله علیٰ رؤس‌العباد، فإنّ هذین العلمَین کانا شریکاً فی‌الدرس علیٰ جناب السیّد المقدّس، حتّی صارالأوّل، دام ظلّه، ملاذًا للأنام و مفتیًا للفرقة الناجیة شرقًا و غربًا عجمًا و عربًا، **والثاني** رأسًا و رئیسًا و قاضیًا و حاکمًا و مدرسًا والآن ینحصر أمرالتدریس باصفهان إلی جنابه‌المعظّم المفخّم، دامت أیام افاداته». و در **خاتمه «ص ۷۳»** گوید: «و فی شهر رمضان هذاالعام مات السید العلامة وافضل علماءِ الخاصّة والعامّة، المیرزا محمدهاشم الموسوی‌الخونساری‌الاصفهانی المنتهي نسبُه بالسیّد عبداللّه بن الامام السابع مولانا موسی بن جعفر الکاظم، صلوات‌اللّه و سلامه، بخمسةٍ و عشرین واسطة؛ من‌النجف، بعد حرکته من اصفهان بعزم زیارة الأئمة الأنام و قصد تشرّف بیت‌اللّه‌الحرام، فلم یُمهله الأجل و قصر عنه الأمل، رضوان‌اللّه علیه، ولعَمري قلّما یوجدله في بلاد العجم نظیرٌ کما یشهد له مَن شهد فضائله، و لا ینبّئُک مِثل خبیر، و قد تجاوز عمره من‌الثمانین، و قد أدرک جمًّا غفیرًا من‌الأساتید الأساطین کصاحبي «المطالع» و «الاشارات» و المیرزا سیّد حسن والسیّد صدرالدین الموسوي العاملي والحاجّ التویسرکاني والسیّد الشهشهاني و الشیخ الأنصاريّ و غیرهم من‌الأجلاّءِ، اعلی‌اللّه مقامهم».

و از «ص ۷۴ و ۷۵» که آخر رساله است معلوم می‌شود که مؤلف «غرقاب» خود، در نجف‌اشرف بمجالس درس آیات عظام مرحوم شیخ محمدحسن مامقانی و مرحوم

آخوند ملاّ محمد شربیانی و مرحوم شیخ عبداللّه مازندرانی حاضر شده و استفاده کرده و در اصفهان نزد مرحوم آیةاللّه العظمی آقا میرزا سیّد محمدهاشم مجتهد چهارسوقی و مرحوم آیةاللّه آقا شیخ مرتضی ریزی اصفهانی درس خوانده است.

چون «غرقاب» تا بحال چاپ نشده و نسخه متعدّد ندارد، ما «با وجود ضعف عربیّت مشهود آن عبارات» مبادرت بنقل مطالب فوق از آن رساله نمودیم، والعُذر عندکرام الناس مقبول.

بازگشت بأحوال صاحب عنوان :

مؤلف گرامی کتاب شریف «بیان المفاخر ۲:۱۵۹» در شرح‌حال صاحب عنوان فرموده‌اند: «مرحوم حاج سید محمدعلی دارای پنج فرزند پسر بشرح زیر بوده است :

۱ـ آقا سیّد ابوالحسن، پدر آقا سید حسن شفتی ساکن طهران و آقا سید فرج‌اللّه ساکن قم و مدفون در آنجا. ۲ـ آقا سیّدابوالقاسم، پدر آقا حسین موسوی بیدآبادی معروف بپدرجان. ۳ـ آقاسیدعلی. ۴ـ آقاسیدمهدی مؤلف کتاب «غرقاب». ۵ـ آقاسیّد محمد،

«در کتابخانهٔ آیةاللّه مرعشی نجفی در قم مجموعه‌یی بشماره ۱۹۹۵ میباشد، شامل چهار رساله از تألیفات مرحوم حاج سیّد محمدعلی صاحب عنوان بدین شرح :

۱ـ«إتلاف العبد مال‌المولی و جنایته علیه» ۲ـ«الصّلوة في مکان المغصوب» ۳ـ «شرح شرایع‌الإسلام محقّق اوّل» ۴ـ«شرح لمعهٔ دمشقیّه»،

«در ضمن این مجموعه، صورت اجازهٔ مرحوم آقا شیخ محمدحسن صاحب «جواهرالکلام» جهت مرحوم حاج سید محمدعلی نقل گردیده، و از رسالهٔ «شرح لمعه» مستفاد میشود که آنها تقریرات استادش مرحوم صاحب «جواهر» میباشد، و دو رسالهٔ دوم و سوم در سال ۱۲۶۳ در نجف‌اشرف نوشته شده است «ص ۳٦٦ پنجم فهرست کتابخانه آیةاللّه مرعشی نجفی، قم». **پایان.** برای سیّدابوالحسن و فرزندانش رجوع فرمایند به «نقباءالبشر : ۴۱ و استدراکات و تعلیقات : ۵ : ۹٦». م.

☆ (۱۵۳۰ـ وفات سیّد یحیی فدائی‌یزدی، ره) ☆

وی فرزند میرزا محمدعلی وامق بن محمدباقر بن میرزا محمد سعید بن میرزا محمدامین حسینی حسنی(ره) است.

در نامه‌یی که سیّد محمدحسین طباطبائی-از علماء قم- در ۲۵ رجب ۱۳۸۸ بآقای روضاتی نوشته، نسب میرزا محمدعلی وامق را از «آشیانه میکده» که اینک ذکر میشود،

اینطور نقل کرده :

محمدعلی «وامق» بن محمدباقر بن سیّد یحیی بن میرزا سعید بن میرزا محمدامین بن میرزا محمد کبیر بن میرزا محمد رضی بن میر محمد محسن بن غیاث‌الدین الحسینی‌الحسنی.

میرزا محمدامین از اهل علم و فضل بوده و شعر را نیکو می‌گفته.

فرزندش میرزا محمدسعید نیز مردی عارف و متموّل و شاعر و باعلم بوده و مخصوصًا در حلّ أشعار خاقانی و خمسهٔ نظامی و لغز و معمّی بصیرت تمام داشته، و زوجه‌اش دختر ۳۷ میرزا صدرای ۳۶ یزدی بوده که در (۱۳۲۹) بیاید، و این مخدّره زنی فاضله و خوش‌نویس و طبیب و شاعره بوده و تخلّص اسیری می‌نموده. و أعقاب این میرزا محمدسعید تاکنون در یزد موجود و آن‌ها را بنسبت وی میرزا سعیدی می‌گویند، و جماعتی از علماء و أعیان از آن‌ها بهم رسیده‌اند.

فرزندش سیّد محمدباقر در سنه ۱۲۵۵ وفات کرده.

فرزندش میرزا محمدعلی وامق، از فضلاء و رجال بزرگ عصر و زمان خویش بوده، و مادرش دختر میرزا محمدصادق منشی کرمانی است، (و میرزا محمدصادق مذکور نیز عالم و شاعر بوده و تخلّص بیغش می‌نموده و «دیوانی در أشعار» دارد).

و میرزا محمدعلی وامق در کرمان متولّد شده، و در کودکی بوطن اصلی خود «یزد» آمد و آنجا در مدرسهٔ مصلّی بتحصیل پرداخت، و در مابین سی و چهل سالگی بسیاحت رفته و في الجمله عراق عرب و عجم و آذربایجان و خراسان را دید، و در مشهد و غیره خدمت جماعتی از علماء و فضلاء و اهل استعداد رسید و از صحبت آنها بهره‌مند گردید، و در أشعار دیوانی ترتیب داد و تخلّص خود را وامق نهاد، و نیز کتابی بنام «می‌کده» در أحوال شعراء تألیف کرد که آنرا «تذکرهٔ منی کده» یا «آشیانه می کده» می‌گویند، وگرچه تاکنون آن را ما ندیده‌ایم لکن از منقولات آن در «آینه دانشوران قم» معلوم می‌شود که کتابی نفیس باعباراتی سلیس است، تألیف آن سنه ۱۲۵۵ تا سنه ۱۲۶۲.

وفاتش همان سال یا سال بعد «۱۲۶۳».

و در «تاریخ یزد: ۳۴۰» او را با میرزا محمدعلی مدرّسی **حیران** تخلّص (۱۳۲۹) یکی دانسته و مطالب مربوط بهر دو را مختلطاً دربارهٔ یک نفر آورده، چنان که در «آینهٔ دانشوران» نیز احوال و تواریخ این دو خانوادهٔ میرزا سعیدی و مدرّسی را بطوری مغلوط و مغشوش، در (ص ۳۵ و ص ۴۱ تا ۴۸)، نوشته که کمال اشتباه در آن بهم میرسد.

و این تواریخ که ما نوشتیم مأخوذ از جلد چهارم «الذریعه» است که مؤلف بزرگوار آن، از «آینه» بفکر ثاقب خود استخراج و اختیار نموده.

و بهرحال، سیّد یحیی فرزند میرزا محمدعلی وامق، که صاحب این عنوان است از علماء و فضلاء بوده، و کتب چندی تألیف نموده، و در مدرسه مصلّیٰ یزد بتدریس اشتغال داشته، و تخلّص در أشعار **فدائی** می‌کرده، و در أدبیّت هم کامل بوده، و در این سال بوباء وفات کرده.

و فرزندش حاجی میرزا سیّد حسین وامق در (۱۳۰۷) بیاید (۱).

(۱) برای آگاهی بیشتر از همهٔ مندرجات این عنوان بدو کتاب تذکرهٔ «حدیقةالشعراءِ» مرحوم سیّد احمد دیوان بیکی و تعلیقات آن و «تاریخ تذکره‌های فارسی. ط ۲» براهنمایی فهرست أعلام آنها مراجعه فرمایند. م.

«أمّا بنعمة ربّک فحدّث»

در خردادماه ۷۲ «حجّه ۱۴۱۳» همزمان با حروفچینی این صفحات، نسخه چاپی «تذکرهٔ میکده» باصفهان رسید که بهمّت والای فرهنگدوستی ادب پرور از خطّه یزد، همین روزها، در تهران چاپ شده است، دارای ۴۰ ص دیباچهٔ مصحّح، و از ص ۴۱ تا ۲۷۶ متن تذکره، و از ۲۷۷ تا ۳۵۲ که پایان کتاب است افادات گوناگون را در بر دارد، سعیشان مشکور باد.

امید که با پیداشدن نسخهٔ اصلی، با حفظ امانت رسم خطّ مؤلّفِ بسیار پرمایه و آوردن تمام سروده‌های او، و نیز تجلیل و احترام شایسته نسبت بنام و نشان دانشمندان که آینهٔ حق‌شناسی و آداب دانی انسان است، و همچنین تصحیح اغلاطی که از راه ضعف ادبی ناشی شده اقدام بچاپ ممتاز دیگری فرمایند، ان‌شاءاللّه. م.

سنه ۱۲۸۳ قمری مطابق سنه ۱۲۴۵ شمسی
شنبه غرّهٔ ماه محرّم‌الحرام ۷ جوزا ماه بُرجی

☆ (۱۵۳۱ ـ تولّد مرحوم آقا میرزا جلال‌الدین ۳۵ چهارسویی) ☆

وی فرزند مرحوم آقا میرزا مسیح ۳۴ چهارسویی (۱۲۵۵ ج ۵ ش ۸۵۹)، و خود از علماءِ اصفهان بود، که در شنبه (۱) بیست و یکم ماه صفرالمظفّر اینسال، چنان که در «شجره‌نامهٔ چهارسویی‌ها» نوشته ـ مطابق (...) سرطان ماه برجی ـ متولد شده و در «الذریعه ۳ : ۳۵۵ س ۱۱» اشتباهًا نام او را جمال‌الدین نوشته.

و بهرحال، او سالها در اصفهان بعلم و عمل رفتار کرد، و بخطّ خوش خویش کتب چندی استنساخ نمود، و کتابی هم در «احوال شیطان» تألیف فرمود (۲).

و بالاخره، آخر هم در اصفهان پس از مدت هفتاد و هفت سال و شش ماه قمری و بیست و پنج روز عمر، در چهارشنبه شانزدهم ماه رمضان‌المبارک سنه ۱۳۶۰ هزار و سیصد و شصت ـ مطابق ۱۶ مهرماه باستانی ـ وفات کرد، و در تخت پولاد، در بقعهٔ جدّ بزرگوار خود آقا میرزا محمدباقر، مابین قبر پدرش و عمّش آقا میرزا محمدمهدی (۱۲۵۱ ج ۴ ش ۷۸۱) دفن شد.

و در حدود چهار سال پیش از فوت بمصیبت وفات فرزند جوان عالم فاضل خود **مرحوم میرزا محمدهاشم** مبتلا گردید، که تا مدّتی پس از غرق شدن وی نگذاشتند بفهمد و پس از فهمیدن البتّه طریقه صبر و تسلیم را که شیوهٔ بزرگان دین است مراعات نمود، و بدین جهت بدرجات مقرّبین نائل آمد.

و او هفت پسر بهم رسانید، اول: میرزا کمال‌الدین ۳۶ که از مادری جدا بوده

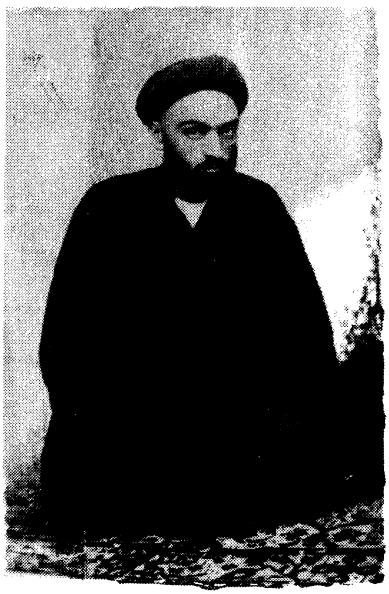


«مرحوم آیةاللّه‌العظمی آقا میرزا سیّد مسیح چهارسوقی»

و بلاعقب وفات نموده (۳). دویم: میرزا محمدباقر (۱۳۱۶). سیم: میرزا محمدهاشم مرقوم (۱۳۱۹). چهارم: میرزا مهدی، تولّدش ۱شنبه ۱۸ شعبان سنه ۱۳۲۴ پنجم: میرزا محمد، تولّدش ۳ شنبه ۲۶ ماه رمضان سنه ۱۳۲۷. ششم: میرزا سیدعلی، تولّدش ۱ شنبه ۱۱ع۲ سنه ۱۳۳۰. هفتم: میرزا محمد رضاء، تولّدش شنبه ۱۰ ع ۲ سنه ۱۳۳۵. و مادر میرزا محمدباقر نیز جدا، و پنج نفر اخیر هم از یک مادر بوده‌اند، و هر دو دختر میرزا سیدعلی‌بن میرسید محمدبن حاجی میرزا زین‌العابدین (۱۲۷۵ ج ۶ ش ۱۳۰۶) بوده، یعنی وی نخست دختری از میرزا سید علی گرفته و میرزا محمد باقر از او بهم رسیده و وفات کرده، و سپس دختری دیگر از او گرفت و آن ۵ نفر پیدا شده‌اند، و مادر این هر دو دختر که زن حاج میرسیّدعلی باشد دختر آقا میرزا محمدهاشم (۱۲۳۵ ج ۳ ش ۴۷۷) بوده. و این هفت پسر را آقامیرزااحمد ۳۷ نواده‌اش (۱۳۴۷) نقل کرد، و غیر از



«آیةاللّه آقا میرزا سیّد جلال‌الدین»



«آیةاللّه آقا میرزا سیّد محمدهاشم»

اول، شش نفر دیگر با تاریخ تولّد در «شجره‌نامه» (۲) است، و در آنجا برای برخی از اینها فرزندانی هم نوشته.

(۱) والد ماجد صاحب عنوان، مرحوم آیة‌اللّه آقامیرزاسیّدمسیح ابن‌الإمام‌المجدِّد صاحب الروضات؛ در موضعی که نام و تاریخ تولّد فرزندان گرامی خود را ضبط فرموده چنین نوشته‌اند:

«تاریخ تولّد نورچشمی محمدتقی الملقّب بجلال‌الدین المکنّیٰ بأبی‌جعفر، شب پنجشنبه ۲۱ صفر سنه هزار و دویست و هشتاد و سه، دو ساعت از شب گذشته».

پس «شنبه» که در متن دیده می‌شود از سهو قلم است. م.



(۲) نسختی از این کتاب که در دست اینجانب و بخطّ مبارک آن مرحوم است دارای ۱۶۰ برگ «۳۲۰ صفحه» بقطع $\frac{1}{8}$ و مرتّب بر ۳۱ مجلس می‌باشد و نام مؤلف در آن نیست، شاید اصل تألیف از دیگری است، و خود درروی برگ نخستین چنین نوشته‌اند:

«کتبتُه لنفسي و جعلته ذخيرةً ليوم بأسي وأناالعبد المُذنب العاصي جلال‌الدین الموسوی عفی‌عنه، فی رابع شهر ذی‌القعدة الحرام ۱۳۰۶».

مقصود اصلی از نگارش این‌گونه کتب که برخی نیز مانند یکی از أجزاءِ «مجمع‌النورین» مرحوم حاج ملاّ اسماعیل واعظ مشهور بطبع رسیده و یکی هم در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی: فلسفه عملی: ۱۶۳۹» بنام «شرح‌حال شیطان» یاد شده است همانا بیان کید و مکر شیطان و نفس امّارهٔ انسان و پند و اندرزهای اخلاقی و موعظه و ارشاد مردم و دعوت بحقّ و ترک هواپرستی است با یاد برخی قصص و حکایات.

عنوانها در متن و حواشی و بالای صفحات نسخه بسرخی نوشته شده و جابجا مطالب دیگری مناسب مقام از سوی خود کاتب بزرگوار افزوده شده است.

محض نمونه، تصویر صفحهٔ آخر مجلس ششم در صفحه بعد آورده شد. همچنین یکی از نامه‌های صدراعظم میرزا علی‌اصغرخان اتابک بتاریخ ۱۶ رمضان ۱۳۱۱ و نامه‌ای از مرحوم سیدالعلماء حاج سید عبدالعلی مرندی آتی‌الذکر بتارخ ۲۰ شوال ۱۳۵۲، هر دو بصاحب عنوان.

(۳) چون مؤلف نام کمال‌الدین را نوشته‌اند بناچار توضیحی در این‌باره می‌دهیم، اگر چه چندان فائده‌یی بر آن مترتّب نیست:

صاحب عنوان در آغاز شباب، عفیفه‌یی از خاندان معروف شیخ‌الاسلام، یعنی خواهر مرحومان میرزا محمدباقر مجدالأطبّاء و میرزاابوطالب، فرزندان مرحوم میرزامحمدجعفربن‌محمد باقربن میرزا عبداللّه شیخ‌الاسلام «مکارم‌الاثار ۴: ضمن ش ۷۳۷» را بحبالهٔ نکاح درآورده، دو فرزند پسر از او بدنیا آمد که هر دو بخردسالی درگذشتند و در پی آنان مادرشان نیز برحمت ایزدی پیوست. آقای بزرگوار، خود تاریخ بدنیا آمدن دو پسر یاد شده را در آخرین صفحهٔ کتاب سابق‌الذکر نوشته و پس از درگذشتشان هم آن نوشته‌ها را خط محو و بطلان کشیده‌اند که مُفاد آنچه خوانده می‌شود چنین است :

فرزند نخست : کمال‌الدین ابوتراب محمد، متولّد روز دوشنبه ۲۸ ربیع یکم ۱۳۰۶.

فرزند دوم: زین‌العابدین ابوالمَفاخر محمد، متولد در نخستین ساعت روز جمعه دهم ماه رجب ۱۳۰۸. این دو پسر و مادرشان پیش از (۱۳۰۹ق) درگذشتند و پدر داغدیده در پایین همان صفحه دو رباعی زیرین راکه حاکی از تأثّر و تألّم روحی است نوشته‌اند:

كتبتُ و في فؤادي نار شوقي لهـا لهبٌ و للـدمع انسكـابُ
فـلولا النـارُ بَـلّ السطر دَمعي و لولا المـاءُ لاحـترق الكتابُ

بكـيتُ علـى فـراقك بَعد بُـعد فأنـزعت الجِفـانَ من الجُفون
و لو أنـي بكـيتُ بـقدرُوُدّي لأجـريتُ العـيونَ مـن العُيون

اضافه کنیم که مادر آقا میرزامحمدجعفر شیخ‌الاسلام پس از فوت همسر خود با مرحوم حاج سیّد احمد مرندی «سر دودمان سادات مرندی و مُهاجر از مرند باصفهان» ازدواج کرده و از او فرزندانی آورد، از جمله حاج میرزا عبدالعلی مرندی «متوفی در شب سه‌شنبه ۲۱ ربیع دوم ۱۳۵۴» شوهر یکی از خواهران مجلّلهٔ صاحب عنوان، علیهم‌الرحمة‌والرضوان. پس میرزامحمدجعفر برادر مادری حاج سیدعبدالعلی بوده است.

مرحوم مجدالأطبّاء در نیمه‌های قرن ۱۴ رئیس صحّیه و مریضخانه‌یی در اصفهان بوده، از او فرزندان شایسته‌یی باقی است و یکی از دخترانش زوجهٔ مرحوم سیّد محمدتقی مرندی نوادهٔ برادر حاج سید عبدالعلی و مادر فرزندانش بوده است.

از مرحوم میرزا ابوطالب شیخ‌الاسلام نیز بازماندگانی موجودند.

...

باری، آقای صاحب عنوان، پس از گزراندن دوران مصائب و مشقّاتِ نخستین وصلتِ ناکام، تن بتجدید فراش داده و بموجب أسناد موجوده، در شب ۱۹ ذی‌الحجّهٔ ۱۳۰۹ دومین دختر والاگهر مرحوم آیةاللّه‌العظمی الحاج میرسیّدعلي (۱۲۴۷ ج ۴ ش ۶۹۶) پسر عمّ والد ماجدش را، که متولّدهٔ یکساعتی پیش از ظهر پنجشنبه ششم محرّم ۱۲۹۸ بود؛ بنکاح خود درآورد، آن علوّیه نیز با بجاگزاردن یک فرزند پسر «شمارهٔ دوم متن» در سه‌شنبه نیمه‌محرم ۱۳۱۸ بهنگام وضعِ حملِ دختری که دو روزی بعد جان داد؛ بهیجده سالگی وفات یافت و داغهای دیگری بر دل آن سیّد عالم دردآشنا نهاده شد.

ایشان بناچار سومین همسر خود راکه خواهر همسر دوم و متولّدهٔ روز دوشنبه بیستم ماه رمضان ۱۳۰۱ بود، در تاریخ شب دوم ربیع‌یکم ۱۳۱۸ بزوجیّت اختیار کرد و پیاپی پنج فرزند پسر و یک دختر از این مواصلت بوجود آمد «که اینک همه درگذشته‌اند».

علویّه عالمه صالحه عابده زاهده مادر این شش فرزند نیز پس از ۵۳ سال و ۴۰ روز عمر پرمشقّت و رنج، در هفت ساعتی شب یکشنبه غرّهٔ ذی‌القعدهٔ یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار «۵ بهمن ۱۳۱۴» دار فانی را وداع گفت و به لقاء حقّ پیوست.

مرقد این دو خواهر گرامی در شرق و جنوب داخل بقعهٔ متبرّک آیة‌اللّه‌العظمی صاحب‌الروضات واقع است.

سیّد عالم بزرگوار بسیار داغدیده که گرفتار هجران ارشد فرزندان خود نیز بود؛ شش سالی دیگر در این جهان با مصائب فراوان و امراض جانکاه دست بگریبان، و اوقات خود را بعبادت و اقامهٔ جماعت و بیان احکام و مطالعهٔ کتب و نوشتن رسائل و مجامیع و تفقّد احوال و معاشرت با یگانه برادر با جان برابر و چهار تن خواهران گرامی و فرزندان و دیگر اقارب و ارحام و علماء و دانشمندان می‌گزرانید.

نویسندهٔ این تعلیقات گوشه‌یی از احوال این نیای عظیم‌الشان را در کتاب «زندگانی آیة‌اللّه چهارسوقی. چاپ اصفهان ۱۳۳۲ش» نگاشته، و اینک چند سطری از آنجا نقل می‌شود:

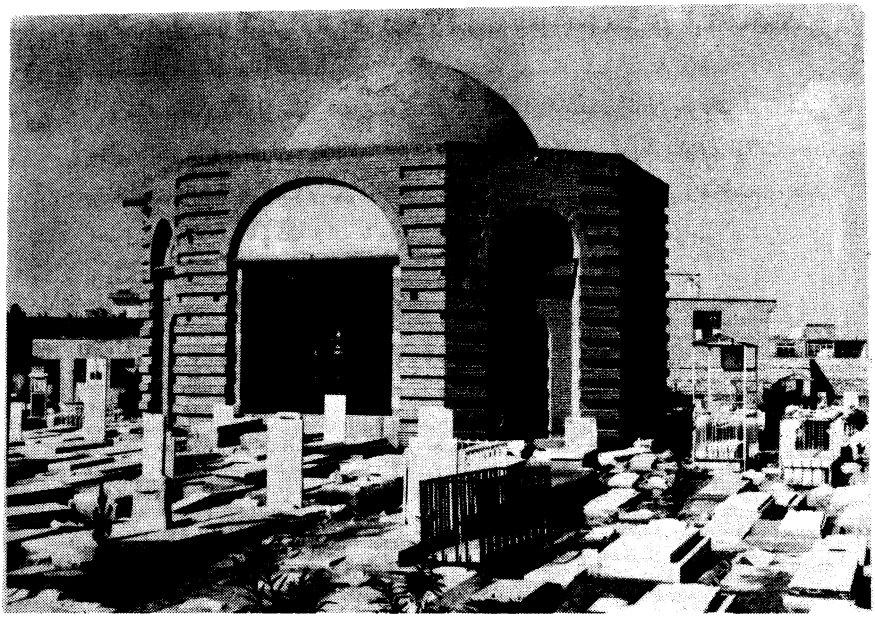
«... عاقبت از فرط اندوه و ألم- از جهت درگذشت ارشد فرزندان- بأمراضی گوناگون مبتلا گشته، چند روزی در بیمارستان بستری شد و در اثر جرّاحی مفصّل و بی‌ثمر فوت نمود... تاریخ فوت را برادر ارجمندشان آقای آیة‌اللّه چهارسوقی چنین فرمود:

یکی آمد برون و گفت چنین : شد بخلد برین جلال‌الدین»

فوت آن مرحوم بعدازظهر چهارشنبه ۱۶ مهرماه (۱۳۲۰) در بیمارستان خورشید اصفهان، دو روزی پس از عمل، رخ داده و جُثمان مطهرش تا مزار تخت‌پولاد تشییع و در بُقعهٔ متبرّک جدّ امجد بخاک سپرده شد، چنان که در متن نیز نوشته‌اند.

مخفی نماند که آن حادثه ۲۳ روزی پس از برکناری رضاخان سوادکوهی «یا بتعبیر مرحوم معلّم: دیو مازندران» و بیرون راندن او در ۲۵ شهریور از تهران اتفاق افتاد، و در عین حرج و مرج عمومی چون از فشار قوانین بدعت‌آمیز او کاسته شده بود، شادروان آیة‌اللّه چهارسوقی برادر بزرگوار آن مرحوم توانستند چندی مجلس ختم و ترحیم ایشان را در مسجد آیة‌اللّه عظمی آقا میرزا سیّدمحمدهاشم چهارسوقی «اعلی‌اللّه مقامه» برگزار نمایند. این مسجد در نیمه راه خانهٔ صاحب عنوان به فلکه چهارسو واقع است.

ناگفته نگذاریم که در طول مدّت اقامت فرزند دلبند آن مرحوم در نجف‌اشرف نامه‌های بسیاری در میانشان ردّوبدل گردید و شایسته است یکی از نامه‌های فرزند را بپدر که حاکی و مبیّن کمال ادب و احترام و تربیت و تعلیم صحیح و وظیفه‌شناسی نسبت بحقّ



«بقعهٔ متبرّک آیةاللّه‌العظمی صاحب‌الروضات»

پدر است در اینجا بیاوریم که سرمشقی است کرامند برای هر خلف صالحی:

«بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم.

جمعه ۲۴ شهر شوال ۱۳۵۵،

روحي لِتُراب نَعلك‌الفِداء، و جسمي‌لِجسمك الشريف‌الوِقاء؛ أطال اللّهُ لك البقاءَ، و أذلَّ لك الأعداءَ؛ يا سيّدي و وليَّ‌نعمتي‌في‌الشدّةوالرخاءِ! أسئل‌اللّه تعالى لحضرتك دوامَ العمر والعزّوالشرف و السعادة و حُسنَ الخاتمة،

«امید است ان شاءاللّه وجود ذیجود میمنت مسنعود شریف قرین نهایت صحّتمندی وکمال عافیت و مسرّت و خورسندی بوده باشد، و بکلّی رفع جمیع کسالات و نقاهات سابقه و لاحقه از مزاج محترم عالی گردیده باشد، و هیچگونه کلال و ملالی عارض‌خاطر عاطر نباشد، بالنّبي و آله‌الأمجاد،

«دستخط مرحمت نَمط که برسم بنده‌نوازی و ذرّه‌پروری بعنوان این عبد خاطی، در

عشر اخیر شهر شعبان‌المعظّم، ارسال فرموده بودید، عصر پنجشنبه چهارم شهر اللّه اعظم زیارت گردید. از سلامتی حالات شریفه یکدنیا فرح و مسرّت حاصل، و عبارات عالیةالمَضامین و الإشاراتش روشنی‌بخش دیدهٔ رَمَد رسیدهٔ این مهجور معترف بتقصیر و قصور گردید، خداوند ظلّ عنایت و عطوفت آن صاحب اختیار معظّم را از سر این ذرّهٔ بیمقدار و کافّهٔ ناس کوتاه نگرداند،

«از حال پُر ملال این ضعیف تفقّدی فرموده باشید، للّه‌الحمد، نعمت صحّت باقی و برقرار و بدعاگوئی و ثناجوئی و نیابت زیارت وجود شریف که وظیفهٔ دائمه و فریضهٔ لازمهٔ حقیر است، و بأمر تحصیل اشتغال داشته و دارم، و ألمی نیست سوای ألم مفارقت محضر مبارک، امید است آن هم بزودی مرتفع گردد،

«فوق‌العاده از قصور در عریضه‌نگاری بواسطهٔ ضیق مجال، و از تقصیرات سابقه و لاحقه در أداءِ حقوق واجبه و وظائف إلهیّه معذرت‌خواه و التماس عفو و درگذشت دارم، و از أنفاس قدسیّه شریفه ملتمس دعای خیر می‌باشم. البتّه معلوم است برحسب وظیفهٔ مولویّت، در مظانّ اجابت دعوات فراموشم نخواهید فرمود،

«امید است ان‌شاءاللّه اسباب تشرّفتان بأعتاب مقدّسه با نهایت سلامتی و عزّت، در أسرع اوقات فراهم و بإدراک زیارات کامله و فیوضات شامله موفقیّت حاصل فرمائید،

«البتّه قلب مبارک بهترین گواه هست براینکه هیچ‌گاه از دعای بوجود شریف و استدعای اصلاح اموردارین و سعادت نشأتین، تحت قباب مطهره، و لاسیّما هنگام تشرّف بآستان مقدّس حضرت مولی‌الموالی رئیس‌الموحّدین امیرالمؤمنین، صلوات‌اللّه و سلامه علیه، غفلت نداشته و ندارم، و سلامتی و عافیت و دوام ظلّ عنایت وجود شریف را از خداوند متعال در هرحال خواستارم...».

در اینجا دو مطلب دیگر را بیفزاییم:

۱ـ بموجب أسناد موجوده صاحب عنوان در عنفوان جوانی دو اجازهٔ روایتی از جدّ امجد خود مرحوم آیةاللّه‌العظمی صاحب «روضات‌الجنّات» و یک اجازه از عمّ پدر والامقام و نیای اعلای فرزندان گرامی خود مرحوم آیةاللّه‌العظمی آقا میرزاسید محمدهاشم صاحب «اصول آل‌الرسول» دریافت داشته که سر آغاز آنها در تصویرها دیده می‌شود. در اواخر عمر نیز شرحی بتعظیم و تکریم آن مرحوم و مشتمل بر اجازات حِسبیّه از طرف مرجع زمان و دوست دیرین و، بتقریب، همسنّ و سال خود یعنی

آیة‌اللّه‌العظمی السیّد ابوالحسن‌الموسوی‌الاصفهانی از نجف‌اشرف صادر و باصفهان ارسال شده است.

۲ـ تا جایی که می‌دانیم صاحب عنوان، یکبار باتّفاق والد ماجد و خالوی گرامی خود «آقامیرزاسیّد محمدابراهیم ۱۲۶۹ ج ٦ ش ۱۱٦۳» بعتبات عالیات مشرّف شده، با عموم علماء أعلام آن بلاد مقدّسه دیدار و از فیض حضور در مجالس علم و اُنس آن بزرگواران بهره‌ور گردیده و برخی اجازات علمیّه نیز دادوستد شده است.

در این سفر که مدّت آن از اواخر (۱۳۰۰) تا اوائل (۱۳۰۱) بود، ایشان در عنفوان شباب و ۱٦ـ۱۷ ساله بوده‌اند.

مرحوم صاحب روضات «قدّس سرّه‌الشریف» در نامه‌یی که روز عرفه «جمعه ۹ حجّه ۱۳۰۰» از اصفهان برای فرزند ارجمند خود «آیة‌اللّه‌آقا میرزا سیّد مسیح» فرستاده انداز این نوادهٔ محبوب چنین یاد کرده‌اند: «...شکوفه بوستان جمال و کمال و مَشکوفَه مائده مکرمت و اقبال، حفظهم اللّه من موجبات الملال ولاحَظهم بعین العنایة إلی یوم الوصال».

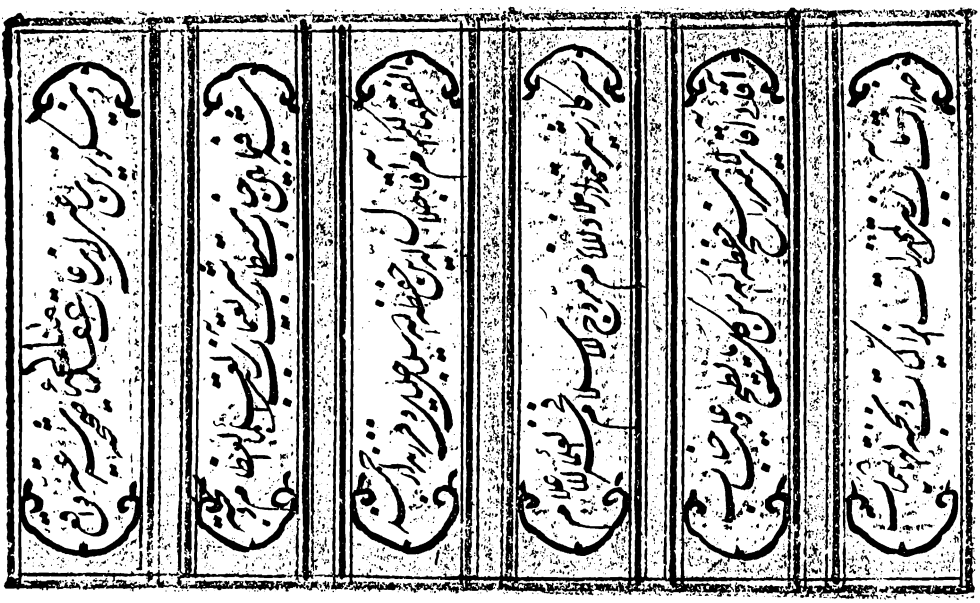
پس از رحلت پدر بزرگوار «علیه‌الرحمة» نیز بار دیگر بدیدار آن دیار مُشکبار رهسپار گردیده‌اند که بموجب ضبط برادر والاگهرشان روز چهارشنبه «دهم ربیع‌دوم ۱۳۴۴» آغاز آن سفر از اصفهان بوده است.

در این سفر که مقارن بحبوحهٔ مرجعیّت و اوج زعامت مرحوم آیة‌اللّه اصفهانی بود، نیز با علماء بزرگ آن سامان و برخی از أرحام و آشنایان ملاقات، و همچنین با مادر بسیار گرامی دو همسر اخیر خود که از (۱۳۲٦) در نجف می‌زیست و بعبادت و زیارت سرگرم و دلخوش بود؛ دیداری تازه کرد. آن مرحومه بزرگترین دختران مکرّمهٔ آیة‌اللّه العظمی صاحب «اصول آل‌الرسول» و در طول مدّت اقامت بیست و چند سالهٔ در نجف مورد کمال احترام و تجلیل علماء أعلام و مراجع عظام آن دیار بود، تا عاقبت در سه‌شنبه نوزدهم محرّم ۱۳۴۹ «۲۷ خرداد ۱۳۰۹» در همان زمین برین جان بجان‌آفرین سپرد و در بقعهٔ متبرّکه والد ماجدش در مزار وادی‌السلام دفن شد. م.

(۴) مقصود شجره‌نامه‌یی است که نویسندهٔ این تعلیقات آنرا بسال (۱۳٦۷ ق ۱۳۲٦ ش) ترتیب داد و روی یک برگ بزرگ در تهران چاپ سنگی شد و برخی از آن اوراق بضمیمهٔ چاپ دوم کتاب شریف «روضات‌الجنّات» بتصحیح و تحشیهٔ این ضعیف در همان روزها منتشر گردید و دو سالی پس از آن نیز در بغداد بضمیمهٔ کتاب «دوائرالمعارف» تجدید چاپ شد: «صورت شجرهٔ اولادوأحفاد مرحوم مبرور آیة‌اللّه علامّه کبیر قُدوة‌المجتهدین آقای حاج میرزازین‌العابدین موسوي».م.

فانه سلمه الله تعالی قد صرف شطرا من عمره فی تحصیل العلوم الدینیه حتی افاض الله علیه
روائح التوفیق فبلغ بحمدالله وحسن توفیقه ما بلغ من الاجتهاد فله العمل بما
استنبطه علی الطریقة المألوفة وعلیه مراقبة التقوی ومراطبة الاحتیاط
ویجوز له قبض الحقوق الشرعیة من الخمس بقسمیه والزکوة والمظالم وغیرها
وصرفها فی ارباب استحقاقها وارجو من جنابه ان لا ینسانی من الدعاء کما
لا انساه انشاء الله ان الله ولی التوفیق الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

«چند سطر پایانی اجازهٔ آیة‌الله اصفهانی بصاحب عنوان»



«یک صفحه از نکاحیّه‌های صاحب عنوان»

۱۲۸۷
محمد ارسلان

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب قرة العین عزیز و قرة القلب تمیز چه علت دارد که تا دوازده ماه است ترک مراسلهٔ شما کرده‌اید و هرچه کاغذ مینویسم جواب نمی‌آید و پول حواله نمیدهید زواری که می‌آیند هرکدام احوال میدهند صرف مثبت جواب سید هند متوسط ها حاصل ملاذ کاغذ نوشتم جواب نوشتید در اوایل ماه آینده اجالا گفتند که مشغول بعضی دیگر گفتند در حرم مطهر ایشان را دیدیم هر سه روز قبل مسافرتم آمده بعد دیدن کسها احوال پرسیدم اظهار داشت که ملاقات نکردم ولی گفتند که رفته‌اند باری عزیزم حال خود را نمیفهمم من یک چشم بیشتر ندارم با کمالت مزاج خود و شکستگی و پیری والدم روحاً و اجساماً چطور مفارقت شما هم سر بار و دیگری از حال ان نور چشم هم ایام و قرار از من ربوده و اسباب خندهٔ خویشان گردیده البته بوصول این نوشته اگر بوسیله نکراف هم ممکن باشد از سلامتی حالات خود مرا مسرور دارید که دیگر من از این باب سخنی ندارم همه‌اش گله دارم که چرا نمیفرستید و گرفتار غرض حبس البول که از این اوقات مبتلا بعمل زدن شده‌ام معذلک هم حواس خود را نمیفهمم بکلی از حال شما که در انجام میکشید و از مشیت چه قسم آید

سرآغاز نامه‌یی است از پدر بزرگوار که یعقوب‌وار بفرزند دلدار خود امّا پس از گذشتن ده ماهی از سانحه جان‌دادن آن جوان دانشمند ناکام در دریای خروشان کوفه نوشته و از اصفهان بوسیله پست دولتی بنجف اشرف فرستاده و مرجوع گردیده است. چنان که در متن دیده می‌شود پدر مدّتها از سرنوشت فرزند بی‌خبر نگهداشته شده بود. م.

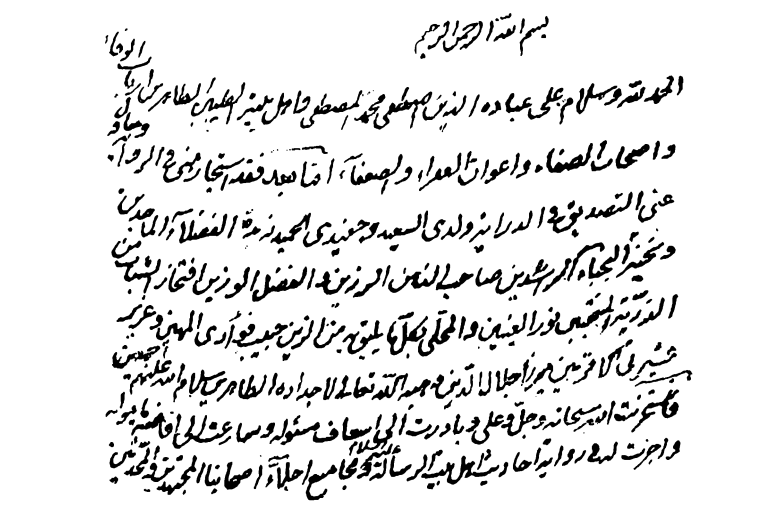
بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

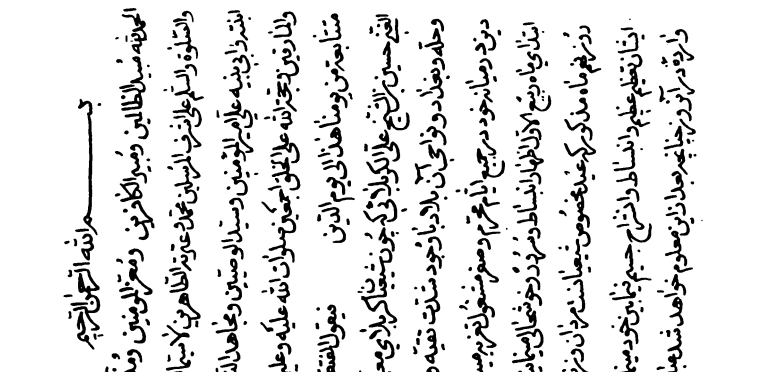
والحمد لله على كل حال والصلوة والسلام الدائمان على امام الانام
والليال على اشرف ارباب الفضل والكمال واكمل مظاهر صفات
الجلال وسمات الجمال محمد واهل بيته الطيبين الطاهرين خصوصا
اما بعد فلما طال طلب ولدي ونور قلبي وخلدي الفاضل
اللبيب الذليل جهده البالغ في تحصيل الفضائل وتحليل الرذائل
الفكر الدقيق والفهم العميق والذهن الثاقب الحدس الصائب
والادراك الذارع على مدار الافلاك والعارج الى محال
الاملاك جلال الدين محمد ابن ولدي الاجل الامجد وخلفي العزيز
الاغر الارشد المسمى في سابع ولادته بالميرزا مسيح متعنا الله
بالعيش الرغيد في الغيش الفسيح وشد عضد ايده الشديد
في اثناء الرحمة وانماء الفرصة بجنابه العزيز بالاجازة
الرواية عني لكل ما اجازني في الرواية عنه من مشايخ الاجلة
كنت قد وجدته واحمد الله سبحانه وتعالى اهلا لهذا العطية و
جديرا بهذا النحلة المرضية فاستخرت ربي المنان الى حضرته
المقدسة سلسلة الاجازات سائلا من مواهبه في حقائقه
الموهبة حسن المجازاة واحسن المكافاة واجزت له
اعلاه ان يروي عني كلما صحت روايته وصلى الله على محمد وآله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على نبينا
محمد وآله الطيبين الطاهرين وبعد
فقد وفق الله تعالى قرة عيننا وقوة
فؤادنا الفاضل التقي النقي الذكي
المؤيد الموفق المسدد صاحب الفطنة
الرفيعة المنيفة والدرجة الشريفة
ذو الذهن الثاقب والفكر الصائب
الميرزا جلال الدين ايده الله
لتحصيل الفضائل والفواضل
واحراز المكارم والمحاسن وقد

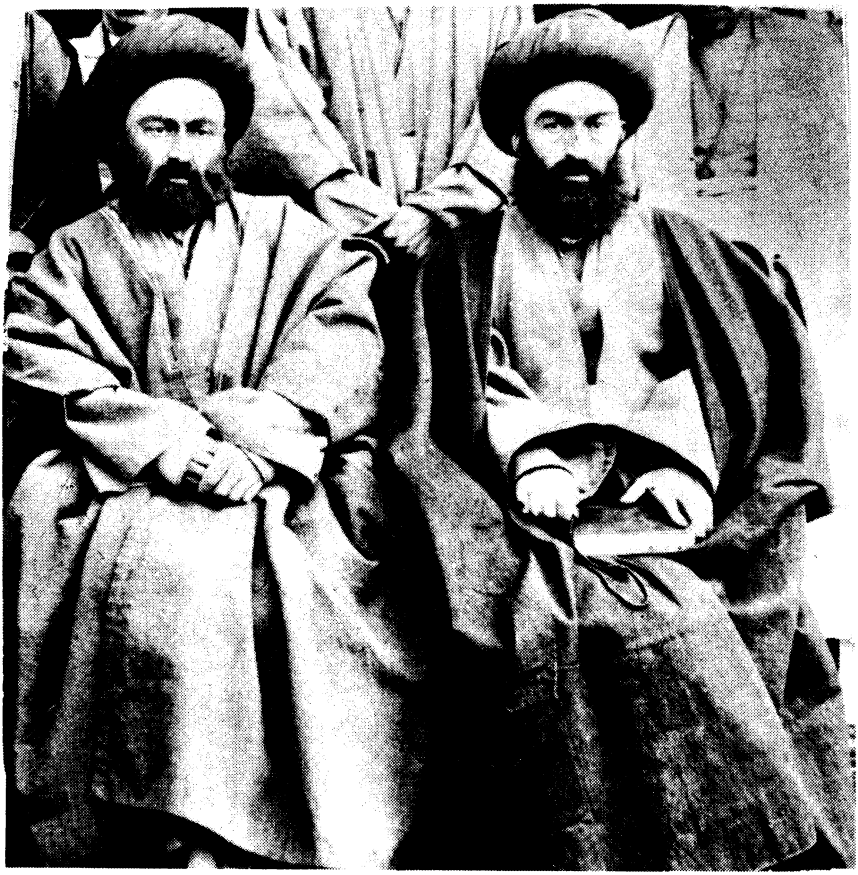
۱ـ سرآغاز نخستین اجازهٔ مرحوم آیةالله‌العظمی صاحب‌الروضات بصاحب عنوان. تاریخ اجازه «۱۷ شوّال ۱۳۰۹».
۲ـ سرآغاز اجازهٔ مرحوم آیةالله‌العظمی آقامیرزا سیّد محمدهاشم چهارسوقی بصاحب عنوان. تاریخ اجازه «۱۰ ربیع دوم ۱۳۱۳».



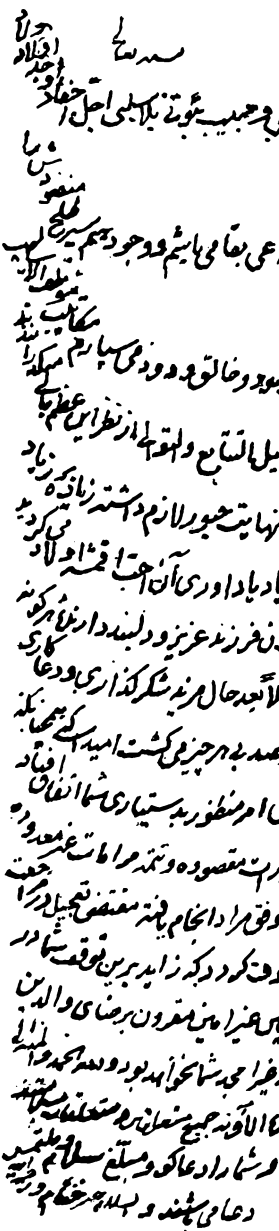
سرآغاز اجازه دیگری است بخط مبارک مرحوم آیة‌اللّه‌العظمی صاحب الروضات بتاریخ «۲ ربیع دوم ۱۳۱۳» سی و پنج روز پیش از درگذشت مُجیز بزرگوار «قدّس سرّه» بهشتاد و هفت سالگی.



نمونه‌یی از رساله‌هایی که صاحب عنوان بخط شریف خود استنساخ کرده‌اند.



مرحومین صاحب عنوان و یکی از اعمام گرامی او آیةاللّه حاج میرمحمدحسین چهارسوقی که شرح‌حال ایشان در (ج ۶ ش ۱۳۰۷) گذشت و أصل عکس جمعی در (ص۱۹۷۸) همان جلد چاپ شد.



دست خط مبارک مرحوم آیت‌الله‌العظمی صاحب‌الروضات به گرامی‌ترین نوادگان خود «صاحب عنوان» از اصفهان به تهران، در سفری که حوالی ۱۳۱۰ نشش ماهی به درازا کشید.


در سفر طهران

☆ (۱۵۳۲ ـ تولّد سیّد عدنان، غُریفی بحرانی) ☆

وی فرزند سیّد شُبّر (۱۲۸۸)، و خود از اعاظم سادات و علماء و اهل شعر و أدب در عصر حاضر بود، و بطوری که در «الذریعه ۹:۷۰۸:۴۹۰۹» و بعضی از مواضع دیگر نوشته، در غرّهٔ ماه جمادی‌الأخری این سال ـ مطابق(...) میزان ماه برجی ـ در بصره متولد شده، و در کودکی وی پدرش وفات کرد، و او در تحت تربیت و رعایت دائی خود سیّد سلمان و مادر خویش قرار گرفت، و در چهارده سالگی از شهر محمّره «که آنرا خرّم‌شهر نیز می‌گویند» مهاجرت بنجف نمود، و آنجا در نزد عمّش سیّد علی و میرزای رشتی و حاجی شیخ محمد طٰهٰ و سیّد محمد سعید حبّوبی درس خواند، و چندین کتاب نظمًا و نثرًا تألیف کرد:

اول: «ارجوزه‌ئی در حجّ». دویم: کتاب «الأنساب المشجّرة». سیم: «حاشیه العروةالوثقی». چهارم: «حاشیه قوانین». پنجم: «دیوان أشعار» که علی خاقانی در کتاب «دلیل الآثار، نسخهٔ خطّی» فرماید: من آنها را از مجامیع مختلفهٔ خطّی جمع کردم و بصد و شصت صفحه رسید و همانا در ۱۰ ذی‌القعدهٔ (۱۳۶۱) از جمع آنها فارغ شدم. ششم: کتاب «قبسةالعجلان».

و آن جناب در بصره بمرض إستسقاء مبتلا شده و برای بهبودی وی رابکاظمین(ع) آوردند و آنجا در دوشنبه پنجم ماه شعبان‌المعظّم سنه ۱۳۴۰ هزار و سیصد و چهل ـ مطابق ۱۳ حمل ماه برجی ـ وفات کرد، و همانروز وی را نقل بنجف نموده و در حجرهٔ طرف چپ آن که از در سلطانی وارد صحن مقدّس شود دفن کردند.

و شیخ حسین آل محفوظ (که در ۱۲۸۱ در عنوان جدّش شیخ محمدجواد هرملی ش ۱۴۸۶ گذشت) أشعار او را در مجلّدی بزرگ جمع کرده، و نیز کتابی بنام «النابغةالبحرانی» در أحوال او تألیف نموده.

و **سیّد حسن** فرزند صاحب عنوان در محمّره سکونت نموده (۱).

(۱) تحقیق بیشتر و کاملتر در شرح حال و آثار صاحب عنوان مستلزم رجوع بکتابهای «نقباءالبشر: ۱۲۶۲- ۱۷۸۲:۱۲۶۵» و «شعراءالغریّ ۱۷۸:۶- ۲۳۲» و «منیةالراغبین: ۵۰۸» و مآخذ یاد شده در آنهاست. م.

☆ (۱۵۳۳ ـ وفات شیخ عیسی بَنْدَنیجی سُنّی) ☆

بندنیجی، چنان که در «المسک الأذفر:۱۳۲» نوشته نسبت است ببندنیجین که شهری است از توابع بغداد بر سه منزلی آن در سرحدّات ایران و آنرا مندلی- بفتح میم و سکون نون و کسر دال- می‌گویند.

و شیخ عیسی که وی را صفاءالدین ابوالهُدٰی نوشته‌اند از علماء اهل سنّت بوده، و در عربیّت و منطق و تاریخ و تفسیر و جدل تبحُّری تمام داشته و شعر هم می‌گفته، و بسه زبان عربی و فارسی و ترکی هم می‌نوشته و هم می‌خوانده و خطّی خوب داشته، و با این همه از اهل صلاح و تقوٰی و عبادت و ذکر و فکر و تصوّف و عرفان در طریقهٔ قادریّه و نقشبندیّه بوده. و او ساکن بغداد و چندی در مدرسهٔ داودپاشا درس می‌گفته، و جمعی از مجلس درس او برخواسته‌اند، و کتب چندی تألیف کرده:

اوّل: «جواب سؤالاتی» که از لاهور بوی فرستاده بودند. دویم: «رسالهٔئی در ردّ امامیّه». سیم: «شرح نظم سراجیّهٔ» علاّمهٔ رَحَبي در فرائض چنانکه در «المسک الاذفر» گفته، لکن ما این منظومه و ناظم آنرا نشناختیم، زیرا در «کشف‌الظنون» یک جا فرماید: «فرایض رَحَبیّه» ارجوزه‌ئی است بنام «بغیةالباحث» که آنرا سیوطی و شیخ محمد سبط ماردینی شرح کرده‌اند. و جای دیگر فرماید: «فرائض سجاوندی» که آنرا «فرائض سراجیّه» گویند از سراج‌الدین محمد سجاوندی حنفی است. و چندین نفر را گوید که آنرا شرح یا مختصر یا منظوم نموده‌اند و هیچ از ناظمین رحبی را نام نمی‌برد (۱). و بهرحال؛

چهارم: «فوائد و تعلیقات متفرّقه». پنجم: «کتابی در تراجم بزرگان مدفون در بغداد و نواحی آن».

و او در شب یک‌شنبه هفدهم ماه رجب‌الفرد این سال- مطابق(...) قوس ماه

برجی- وفات کرد، و صبح هفدهم در تکیهٔ بندنیجی در حجره‌ئی نزدیک گنبد سید علی دفن شد، و چندین نفر فرزند بر جانهادکه هیچ یک از اهل علم و بر طریقهٔ پدر نبودند (۲).

(۱) اُرجوزهٔ «بغیةالباحث» مشهور به «رَحَبیّه» در فرائض، سرودهٔ محمد بن علی بن محمد بن حسن رَحَبی شافعی «متولد ۴۹۷ متوفی ۵۷۷» است و بچاپ رسیده، «الأعلام ۶ : ۲۷۹» و مآخذ دیگر. م.

(۲) برای آگاهی بیشتر از احوال این صوفی مُعاند نگاه فرمایند به «الأعلام ۵ : ۱۱۰» و «معجم‌المؤلّفین ۸ : ۳۴ - ۳۵» و مآخذ آن دو کتاب. م.

☆ (۱۵۳۴ - وفات میرزا رضا قلیخان سرابی تبریزی) ☆

میرزا رضا قلیخان، چنانکه در «الذریعه ۱۸:۲۹۶:۱۸۸» فرموده؛ فرزند حاجی مهدی قلیخان بن محمد صالح خان بن خلیفه قلی بیک بن محمد صالح بیک بن صالح محمد شقاقی، و خود از فضلاء آذربایجان و معروف به **تاریخ‌نویس** بوده، و نیابت وزارت خارجه را می‌نموده، و تألیفاتی دارد:

اول: «ترجمهٔ تاریخ پترکبیر، روسی» از فرنگی بفارسی. دویم: کتاب «لُجّةالألم» در ترجمه و شرح کتاب «الملهوف» بر کشتگان طُفوف تألیف مرحوم سیّد ابن طاوس «ره» که نسخه‌ئی از آن بنظر رسید که آنرا در سنه ۱۳۱۱ یکی از فرزندانش- که بواسطهٔ افتادن چندین ورق از آن نامش را نفهمیدیم- چاپ کرده، و مقدّمه‌یی بر آن نوشته، و از این کتاب چنین برآید که وی بعربی و فارسی و ترکی شعر هم می‌گفته، و اینک این چند شعر عربی از او نوشته شد:

اللّه أکبرُ ماذاالخَطب في اللّهج ... فقد تضرّم منه النار فی المُهَج
ماذلک‌الویل‌والویلات‌فی‌المأ ... ـــ الأعلی‌المُضَعْضَع منهاالرسل‌فی‌العرج
یا مَن بکته السما بالدماءِ و یا ... قتیل دمع فؤادی فیک منزعج
یا حجّةاللّه یا شمس الضحاءِ و قد ... قلّ العزاءُ و غاص الشمس بالعجج
لِلّه دَرُّک یا مولای من ظمأ ... اذالجؤک بقطع النحر والودَج
ماذا صنعتَ بهم یاذاالمکارم من ... دون الهدایة في الأهوال و اللّجج

صالوا و جالوا بدارٍ منک یا سنَدی کالکلب والذئب والخنزیر والهَمَج
روحي الفِدا لِشهیدٍ لامُعین له
قد قطّعوه بلاجُرم و لاحَرج

و از مقدّمه کتاب چنین برآید که وی در صبح روز نوزدهم ماه رمضان‌المبارک این سال- مطابق(...) دلو ماه برجی- بهفتاد و شش سالگی در طهران وفات کرده.

و برادرش مرحوم حاجی ملاّ **محمدکریم** هم از فضلاء و ادباءِ عهد و معروف به **ملاّباشی** بوده و بتعلیم و تدریس محمدشاه اشتغال داشته و نیز تألیفاتی دارد:

اول: کتاب «برهان جامع» در لغت فارسی، بنام فتحعلیشاه. دویم:«جُنگی در متفرّقات» که در «دانشمندان آذربایجان» فرماید آن بخطّ خودش نزد من می‌باشد.

و هم در «دانشمندان» صاحب عنوان را ذکر کرده، مانند «الذریعه ۴:۸۵».

رجوع شود به «الذریعه ۱۸:۷:۲۵» ضمن احوال فرزندش ممتحن‌الدوله میرزا مهدیخان (۱).

(۱) چنین است بخطّ مؤلف، و درست «الذریعه ۱۹ : ۷ : ۲۵» است که آنجا گوید: «**مآثرالمهدویّة**» در تواریخ ایران و جز آن از معاهده‌های دولتی، در یک مقدّمه و دو جزء، هر یک در چند باب و هر بابی در چند فصل، بفارسی، تألیف ممتحن‌الدوله میرزا مهدیخان مهندس فرزند میرزا رضا قلیخان تاریخ‌نویس فرزند حاج مهدی قلیخان تبریزی سرابی، نزیل تهران و درگذشتهٔ پس از سال ۱۳۱۱، چه در آن تاریخ مقدّمهٔ کتاب «لُجّةالالم» پدرش راکه در ۱۲۸۳ فوت شده بود نوشته است. پس درگذشتش بعد از آن زمانست. نسخه‌یی از «مآثر» در کتابخانه مجلس «بشماره ۷۸۰» موجود است که تاریخ نوشتن آن (۱۳۱۰) و نسخه‌یی دیگر نزد آقای فخرالدین نصیری در تهران هست که در (۱۳۱۲) نوشته شده و دارای حواشی مؤلف است» **پایان**.

مرحوم مشار در «مؤلفین ۳:۲۱۲- ۲۱۳» عنوانی برای صاحب ترجمه قرار داده و تنها مأخذ خود را «دانشمندان آذربایجان: ۱۵۹» یاد کرده و سپس آثار مطبوع او را برشمرده است.

. . .

از جملهٔ اتفاقات حسنه و افاضات غیبیّه و فتوحات لاریبیّه‌یی که بهنگام اشتغال بتحقیق

کتاب «مکارم‌الاثار» دست داد این که در طول چهار ماه استنساخ و نگارش وقایع این سال (۱۲۸۳) برای دیدن نسخه‌یی از «لجّة‌الألم» بسی کوشیدیم و اثری نیافتیم، تا آنکه چند ساعتی پیش از تحویل این اوراق بحروف چینی ناگهان در نیمروز شنبه ۱۲ محرّم جاری ۱۴۱۴ «۱۲ تیر ۷۲» بسته‌یی پستی از مبدأ تهران رسید و چون گشودیم با کمال شگفتی نسخه‌ی بود از چاپ تازهٔ تصویری آن کتاب شریف که آنرا دوستی دائم‌الفیض با اخلاص قویم صمیم، فاضل و کریم، از تبار اصفهانیان قدیم، اهداء و ارسال فرموده بود.

دعایش گفتیم و ثنایش خواندیم و تقارن این امر شگفت‌آور را بفال نیک گرفته، بشکرانه، توضیحی پیرامون این اثر ارزشمند که مکمّل مطالب متن هم خواهد بود، آن‌چنان که از این چاپ لوحی مستفاد شود می‌نویسیم:

صفحه دوم و سوم اصل، «مقدّمه»یی است بدون نام نویسنده، در ستایش از «میرزا مهدیخان ممتحن‌الدوله» و کتابش «مآثر مهدیّه»- بدون الف و لام- و اقدام در طبع «لُجَّة الأَلم في حجّة الأُمم» پدرش «میرزا رضا قلی‌خان تاریخ‌نویس» و یادی از «وزیر امورخارجه میرزا سعیدخان انصاری».

صفحه ۴ تا ۹ «دیباچهٔ» شخص ممتحن‌الدوله، که پس از حمد و ثنا، نام و نسب و شرح حال و تاریخ درگذشت پدرش صاحب عنوان را نوشته است.

صفحه ۱۰ و ۱۱ حاوی دو بیت شعر فارسی و اشعاری بعربی در رثاءِ حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام، همه از خود تاریخ‌نویس که هشت بیت از سرآغاز یک قصیده را مرحوم معّلم از آنجا نقل کرده‌اند، و در بیت سوم بدرستی «سماء» است بجای «السماء»، و نیز «قتل» است بجای «قتیل». گویا تصرّف نادرستی باشد.

تمام آن رثاءِ ارزشمند بیست بیت است.

از ص ۱۲ تا ۱۶۷ متن کتاب «شرح کتاب ملهوف المسمّی بلُجَّة الألم في حجّة الأُمم»- بهمین تعبیر- است، و مقصود از ملهوف همان کتاب شریفی است که بعنوان درست‌تر «اللُهُوف علیٰ قتلی‌الطفُوف»مشهور و معروف می‌باشد.

باری، این شرح بنثر و نظم و بیانی شیوا و رساست، نی کلکش از آن شکر ریز است، کاصلش از خاک پاک تبریز است، عبارات فارسی بخط نستعلیق و عربی‌ها بنَسخ برای چاپ سنگی نوشته شده و نام کاتب ندارد و در آخر کار، تاریخ «سنه ۱۳۱۱» دارد.

در این چاپ لوحی، هم در هامشِ آن موضع و هم در «سرآغاز» کتاب سال مرقوم را «برابر ۱۲۶۹ شمسی» نوشته‌اند، امّا بی‌شبهه ۱۳۱۱ در میان سالهای ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳

بوده است نه ۱۲۶۹.

خطای دیگر اینکه در اصل دیباچه «ص ۷» که تاریخ فوت صاحب عنوان بتمام حروف «یکهزار و دویست و هشتاد و سه بوده، در چاپ تازه، بالای آن (۱۲۸۲) و در حاشیه (برابر ۱۲۴۳ شمسی) نوشته‌اند. صواب آنست که در گذشت مرحوم تاریخ‌نویس- چنانکه در متن مکارم است- در ماه قبل از آخر سال ۱۲۴۵ شمسی واقع گردیده.

نادرستی دیگر در حرکات و إعراب نام کتاب است بر روی جلد و دیگر جاهای آغازین که بسی جای تأسف است.

با همهٔ این اوصاف باید از فرزند ارجمند ممتحن‌الدوله سپاسگزار بود که پس از گذشتن یکقرن از چاپ سنگی کتاب آنرا بهمّت والای خود تجدید طبع نموده و برایگان در اختیار مشتاقان قرار داده‌اند. جزاه‌اللّه تعالی خیرًا.

رجاءِواثق آن که همّتی دیگر فرموده این کتاب گران‌سنگ بی‌نظیر را بر دست عالم محقّق خبیر بصیری با سبک و اسلوب علمی و فنّی زمان، بچاپی شایسته و در خور مقام و منزلت آن برسانند. که «الإکرام بالإتمام». م.

☆ (۱۵۳۵ ـ تولّد شیخ محمدعلی جابری حچامی) ☆

این خانوادهٔ جابری حچامی غیر از خانواده جابری‌انصاری‌اند که در (ج ۲ سال ۱۲۱۴ ص ۴۹۰) گذشت. بلکه صاحب این عنوان فرزند شیخ جاسم بن محمد بن عبداللّه شریداوی و منسوب بجَوابِر است که آنها بطنی از بنی تمیم (۱) در لواءِ دیوانیّه می‌باشند، و بعضی از اجدادشان هجرت بنجف نموده و اولاد و احفادش در آنجا مانده و جماعتی از اعیان خطباء از آن‌ها بهم رسیده، و از آن جمله:

صاحب این عنوان که وی- بطوری که در «نقباءالبشر : ۱۳۶۰ : ۱۸۹۶» فرموده، با ملاحظهٔ بعضی از مواضع دیگر- خطیبی فاضل و پرهیزکاری کامل بوده، و همانا در ماه شوّال‌المکرّم اینسال- مطابق (دلو حوت) ماه برجی- در نجف متولّد شده، و پس از نشو و نمای طیّبه و فراگرفتن مبادی، علوم ادب و فقه را نزد سید مرتضی خوئی و شیخ محمد حسن سلامی و سیّد عبدالصاحب حلو و سیّد باقر هندی و شیخ محمد حسین حمَد

حلّی و غیر آنها؛ در مجالس وعظ حاج شیخ جعفر شوشتری و شیخ محمد فیخرانی حاضر شده، چندانکه نام وی مشهور و از خطباءِ اوائل نجف گردید، و وی را صوتی و حفظی قوی بوده، و شعر هم می‌گفته.

و آخر در شب چهارشنبه هشتم ماه رمضان‌المبارک سنه ۱۳۳۳ هزار و سیصد و سی و سه- مطابق ۲۹ سرطان ماه برجی- وفات نموده، و در صحن شریف دفن شد. و فرزندش شیخ مسلم در (۱۳۳۱) بیاید.

(۱) چنین است بخط مرحوم معلّم، و درست «بنی حچیم» است چنانکه هم در مأخذ و هم در «شعراء الغری ۹ : ۵۰۰-۵۰۴» که نیز شرح حال و نمونهٔ أشعار صاحب عنوان را نوشته دیده می‌شود.م.

پنجشنبه چهاردهم ذی‌القعدة‌الحرام

سنه ۱۲۴۶ شمسی اوّل حمل ماه بُرجی

☆ (۱۵۳۶ - تولّد حاج سیّد ابوالقاسم صفوی اصفهانی) ☆

وی فرزند سیّد ابراهیم بن سیّد عبدالحسین بن هادی بن ابراهیم موسوی نجفی، و خود از اهل علم و فضل این عصر و معروف **بمحرّر** بود، که در روز عید غدیر «هیجدهم ماه ذی‌الحجّة‌الحرام» اینسال، چنان که در «مؤلفین کتب چاپی ۱:۲۸۸» و «فهرست کتابخانه رضویّه ۶:۳۰۴:۲۱۲» و «نقباءالبشر:۵۹:۱۳۷» نوشته- مطابق اوایل ثور ماه برجی- متولّد شده، و در نجف بخدمت آقا سیّد محمد کاظم یزدی پیوسته و محرّر وی گردیده و بدین جهت بدین کلمه معروف شده، و چندین کتاب بخطّ وی بچاپ رسیده، و خود نیز تألیفاتی دارد:

اوّل: کتاب «أبواب‌الجِنان» در آداب و أعمال شبانروزی که آنرا بخواهش

سهم‌المُلک عراقی «متوفی در سنه ۱۳۴۵» تألیف کرده، چنانکه در «الذریعه ۱:۷۴:۳۶۶» فرموده، و آنجا بعد از ذکر این کتاب شش کتاب دیگر از دیگران بدین نام ذکر کرده که کلّیة هفت کتاب بدین نام باشد.

دویم: کتاب «جامع‌الرسائل العملیّه» که آنرا از فتاوی سیّد یزدی بزرگوار مذکور و غیره جمع کرده، ودر «الذریعه» جلد پنجم که جای ذکر آن است ذکر نشده.

حاج سیّد ابوالقاسم روایت می‌کند از مرحوم آقا میرزا محمدهاشم چهارسوئی، و خود از مشایخ سیّد مهدی غریفی بحرینی است که در (۱۳۰۰) بیاید.

و پس از مدت هشتاد و شش سال قمری و سه‌ماه و هیجده روز عمر، در بامداد روز دوشنبه ششم ماه ربیع‌الآخر سنه ۱۳۷۰ هزار و سیصد و هفتاد- مطابق ۲۵ دی ماه باستانی- وفات کرد و در نجف در حجره پیوسته بباب طوسی بطرف راست داخل شونده بصحن شریف دفن شد (۱).

(۱) آگاهی بیشتر از احوال و آثار صاحب عنوان «اعلی‌اللّه مقامه» موکول به «مؤلّفین مشار ۱ : ۲۸۸- ۲۸۹» و «دانشمندان و بزرگان اصفهان : ۴۰» است، و از جمله آثار آن مرحوم تکمیلِ «ترجمهٔ العُروةالوثقی» بنام «غایة القُصوی» چاپ شده است.

همچنین، در ۱۳۲۷ «سال شهادت آیت‌اللّه حاج شیخ فضل‌اله نوری» تعلیقات و اضافات آیت‌اللّه آقا سید محمد کاظم را بر «نعم‌الزاد لیوم المعاد» یعنی رسالهٔ علمیّهٔ مرحوم آیت‌اللّه شیخ محمد طٰهٰ نجف، داخل متن برده و با دیباچه آنرا طیّ ۷۷ صفحهٔ رقعی در بغداد بچاپ رسانید.

. . .

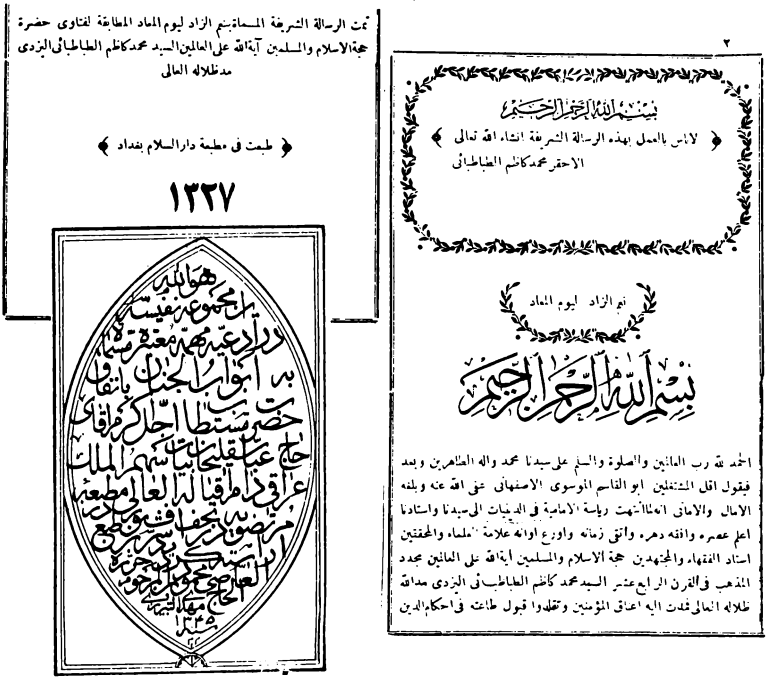
ناگفته نگذاریم که در «معجم رجال‌الفکر و الأدب فی‌النجف الأشرف ۳۴ : ۷۰» ذیل عنوان **اصفهانی** بخلاصه چنین آمده است :

«ابوالقاسم موسوی نجفی متولد ۱۳۰۴ عالم فقیه جلیل متتبّع فاضل صاحب حاشیهٔ کفایه و رساله در نحو و ابواب‌الجنان». سپس مأخذ خود را «نقباء: ۷۳» نشان داده‌اند.

در اینجا دو سهو رخ داده، یکی تاریخ تولّد که بکلّی نادرست است، و دیگر صفحه‌ای که برای نقباء نوشته‌اند؛ چه در ص ۷۲ (نه ۷۳) «سیّد ابوالقاسم **اصفهانی»** شخص دیگری است سدهی اصل ساکن تهران متوفی به سال یکهزار و **سیصد** و سی و نه، و آن هم د رنقباء به اشتباه (۱۳۲۹) چاپ شده است.

خطای بزرگتر در «اعیان الشیعه ۷: ۱۶۵: ۸۹۰» واقع گردیده که پس از عنوان مرحوم سید ابوالقاسم و یاد ابواب‌الجنانش، **بناحق** «منظومه میمیّهٔ خالی از أَلِفِ» مرحوم علّامه کبیر حاج میر ابوالقاسم موسوی متوفی ۱۱۵۸ «نیای اعلای راقم این تعلیقات» را نیز ـ از تشابُه اسمی ـ بصاحب عنوان نسبت داده‌اند، واللّه العاصم.

این هم گفته شود که مرحوم سهم‌المُلک، بانی نخستین چاپ «مصباح المتهجّد» نیز بوده و در «الذریعه» یاد شده است. م.



تمت الرسالة الشريفة المسماة بنعم الزاد ليوم المعاد المطابقة لفتاوى حضرة
حجة الاسلام والمسلمين آية الله على العالمين السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي
مدظله العالي

طبعت في مطبعة دار السلام ببغداد

١٣٢٧

٢

بسم الله الرحمن الرحيم

لا بأس بالعمل بهذه الرسالة الشريفة انشاء الله تعالى
الاحقر محمد كاظم الطباطبائي

نعم الزاد ليوم المعاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلم على سيدنا محمد واله الطاهرين وبعد
فيقول اقل المشتغلين ابو القاسم الموسوى الاصفهانى عفى الله عنه وبلغه
الامال والامانى امالا انتهت رياسة الامامية فى الديانيات الى سيدنا واستادنا
اعلم عصره وافقه دهره واتقى زمانه واورع اوانه علامة العلماء والمحققين
استاد الفقهاء والمجتهدين حجة الاسلام والمسلمين آية الله على العالمين مجدد
المذهب فى القرن الرابع عشر السيد محمد كاظم الطباطبائى اليزدى مدالله
ظلاله العالى شدت اليه اعناق المؤمنين وتقلدوا قبول طاعته فى احكام الدين

☆ (۱۵۳۷ ـ تولّد حاجی محتشم السلطنهٔ اسفندیاری) ☆

وی میرزا حسنخان فرزند میرزا محمد صدیق‌المُلک مازندرانی است.

صدیق‌الملک در (۱۳۱۷) بیاید. فرزندش حاجی محتشم‌السلطنه یکی از رجال ممتاز و بزرگ ایران بود که هم با سیاست و شَجاعت و شَهامت و امانت و دیانتی شایسته در کارهای دولتی وارد، و هم در حُسن اخلاق و ملکات ستوده انسانی و تقیّد بآداب

و أحکام شرعیّه و مراتب علمی از تفسیر و فقه و حدیث و علوم ریاضیّه و حکمت و نحو و لغت عربی و فارسی از برجسته‌ترین افراد عصر خود بود.

شرح احوال وی در شماره هشتم سال یکم مجلّهٔ «یادگار» و کتاب «مازندران ۲:۵» نوشته، و خلاصهٔ آن با ملاحظه بعضی از مواضع دیگر این که: وی در روز چهارشنبه هیجدهم ماه ذی‌الحّجة‌الحرام «عید غدیر» این سال ـ مطابق(...) ثور ماه برجی ـ در تهران متولد شده، و در «فهرست کتابخانه رضویّه ۵ : ۵۴۵» در سنه ۱۲۸۵ بدون تعیین ماه و روز گفته که آن ظاهرًا غلط است.

و بهرحال، وی در مدرسهٔ دارالفنون درس خوانده و هم از محضر دو نفر فاضل بزرگوار، مرحوم ادیب پیشاوری (۱۲۶۰ ج ۶ ش ۹۶۲) و میرزاالطفعلی صدرالأفاضل «ره» (۱۲۶۸ ج ۶ ش ۱۱۵۳) و فیض تدریس آنها در علوم حکمی و ادبی بهره‌مند گردید، و در سنه ۱۳۱۲ لقب **محتشم‌السلطنه** یافت، و چندین مرتبه بمأموریت‌های مهمّ در ممالک خارجه رفت، و در کابینه‌های عدیده بوزارت‌های مختلفه منصوب، و در أدوار متعدّدهٔ مجلس شوری بنمایندگی و چندین دوره بریاست مجلس تعیین شد، و کتب چندی تألیف نمود:

اوّل: کتاب «أخلاق محتشمی» در ترجمه و شرح دعاءِ مکارم‌الأخلاقِ «صحیفهٔ سجادیّه»، تألیف آن «شوّال ـ ذی‌القعدهٔ» سنه ۱۳۴۸. دویم: کتاب «تجارت و قضاء و شهادات» که آن را در أیّامی که در کاشان بزندان بوده از «قواعد علاّمه» ترجمه نموده، انجام تألیف آن ۴شنبه ۱۱ صفر سنه ۱۳۳۸. سیم: کتاب «علل بدبختی و علاج آن». چهارم کتاب «جُنگ» در مطالب متفرّقه، دو جلد.

و بالأخره، پس از مدّت هشتاد سال و دو ماه قمری و بیست و چهار روز عمر، در چهار ساعتی شب یکشنبه دوازدهم ماه ربیع‌المولود این سال «هزار و سیصد و شصت وچهار» ـ مطابق ۶ اسفند ماه باستانی ـ در بیمارستان رضاء نور تهران وفات کرد، و فرزندی بنام سرتیپ دکتر اسفندیاری بجا نهاد، و فرزند دیگری هم داشت بنام میرزا مهدی خان اسفندیاری نصیرالسلطنه که وی در سنه ۱۳۰۲ متولّد شده و در چندین وزارت‌خانه

بمناصب عالیه رسیده و در دوره چهارم مجلس نماینده بارفروش بود، و در «شعبان-رمضان» سنه ۱۳۵۳ وفات کرد، چنان که در «رجال مازندران:۳۷» نوشته.

و مرحوم اسفندیاری صاحب عنوان شعر هم می‌گفت، و اینک این قطعه از او نوشته شد:

عمر بوَد نعمتی، بوزن نیاید — نعمت دیگر ورا بکفّهٔ میزان
قدر چنین نعمتی هر آن که نداند — خواری باشد جزاش و اندُه و حرمان
قدر شناسد کسی که صرف نماید — عمر بکسب کمال و حکمت و عرفان
نفس چو طفلست گر ادب ننمائیش — بار نیارد مگر که ذلّت و جرمان

سخت ریاضت دهش که می‌نپذیرد
باره ناگشته رام، گردش فرمان

و بهرحال، وی شبی که وفات کرد جنازه‌اش را بمسجد سپهسالار بردند و روز یک‌شنبه از آنجا بابن‌بابویه منتقل و مدفون شد (۱).

(۱) شرح حالی از صاحب عنوان، هم با ستایش و هم با نکوهش در کتاب «تاریخ رجال ایران ۱:۳۲۱- ۳۲۲» دیده می‌شود، امّا تاریخ فوت در آنجا باشتباه «دهم ربیع‌الاوّل» چاپ شده است.

نویسندهٔ کتابهای «دولتها و دولتمردان ایران» نیز آن جناب را همانند دیگر وزرای عصر مشروطیّت، اهل فراموشخانه دانسته است، واللّه العالم.

ناگفته نماند که «جُنگ» دو جلدی محتشم‌السلطنه که مجموعه‌یی از مطالب ارزشمند گوناگون منظوم و منثور است در (۱۳۵۵ ش) بکوشش دکتر حسینعلی اسفندیاری فرزند مؤلف، از روی خطّ خود او بنام «کشکول محتشمی»در خارجه چاپ عکسی شد، و بار دیگر نیز بسال (۱۳۶۱ ش) پس از درگذشت دکتر حسینعلی بهمّت فرزند ایشان بهمانگونه در تهران تجدید چاپ گردیده و روی برخی مطالب را سیاه کرده‌اند. م.

☆ (وفات ابراهیم بک مرزوق مصری) ☆

شرح احوالش در (۱۲۳۳ ج ۳ ش ۴۵۰) گذشت.

☆ (۱۵۳۸ ـ تولّد افصح، شاعر یزدی، ره) ☆

وی سیّد ابراهیم بن سیّد حسین بن میرزا علینقی، وقت ساعتی موسوی یزدی «ره» است.

میرزا علینقی از فحول علماء و أعزّهٔ یزد بوده و آن‌جا نفوذ کلمهٔ تمامی داشته، نخست در خدمت ملاّاسماعیل عقدائی (۱۲۳۰ ج ۳ ش ۴۱۸) درس خوانده و پس از آن مقامی‌عالی در یزد بهم رسانیده و أعقاب او طایفهٔ بزرگی هستند که در بنادک سادات اقامت دارند، از آن جمله صاحب عنوان و دامادش شکوهی که اینک ذکر می‌شود و دکتر معتمد و خردمند و غیره.

نواده‌اش سیّدابراهیم صاحب عنوان از شعراء و معاریف اهل علم و ادب در یزد و مردی نیکخو بوده، و در این سال از بطن دختر نوّاب محسن میرزا متولّد شده و در کودکی مادرش وفات کرد و زن پدر مانع ترقّیاتش گردید، تا در سنّ شانزده از بنادک سادات بشهر آمده و نخست در شغل حکّاکی و سپس در خوشنویسی ماهِر شده و ضمنًا بتحصیل علم کوشید و قریحهٔ خدادادش بتحصیل علم واداشت و بسرودن أشعار مشغول شد.

و در بیست و شش سالگی باصفهان و تهران سفر کرد و در همه جا اشعارش جلوه‌گر شد، و در سی و شش سالگی بوسیلهٔ میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم بدربار مظفّرالدین شاه بار یافت و قصائدش بقبول تلقّی شده و صِلات گرانمایه بدو رسید و در اثر آنها ملقّب به **افصح المُلک** گردید، و تخلّصش در أشعار **جلال** می‌باشد.

افصح در سنه ۱۳۴۴ نیز برای معالجه بتهران رفت و در موقع جلوس رضاشاه پهلوی با شدّت مرض چکامه‌ئی غرّاء سروده و مشمول نظر وی گردیده و بأخذ مدال تمثال شاهی نایل شد، و در سنه ۱۳۴۵ به یزد بازگشت، و در پنج‌شنبه غرّهٔ ماه ربیع‌المولود همین سال هزار و سیصد و چهل و پنج ـ مطابق ۱۷ شهریور ماه باستانی ـ وفات کرد و در درون حرم امامزاده جعفر بخاک رفت، و قطعه‌ئی در مرض موت خود سروده که

برحسب وصیّت، فرزند ارشدش آنرا بر لوحهٔ قبر نقر نمود، و آن این است:

هیچ‌کس نیست که او بر خورَد از دولت عمر — یا که از مرگ رهد عاقبت از صولت عمر
عمر اگر عمر ابد هست بجز زحمت نیست — ای خوش‌آن روزکه فارغ‌شوم‌از زحمت‌عمر
رفتن و زیست نکردن همه فارغ شدن است — روز مرگ است که آن روز بود راحت عمر
عمر اگر همّت خود را همه صرف تو کند — بیشتر تا لب گورت نبرد همّت عمر
مدّت عمر بسر آمد و افسوس که هیچ — تخم نیکی نفشاندیم در این مدت عمر
عمر اگر خواهد بر من بگذارد منّت — مرگ را گو که بیا تا نکشم منّت عمر

افصح المُلک بیا و برو و راحت باش
بیش از این تا نکشی رنج و غم ومحنت عمر

و مادّه تاریخ وفات او جزئی از مصرع آخر قطعه‌ای گردید که آن را در سنه ۱۳۲۸ سروده و به خطّ خود بر چوب‌پوش سقف عمارتی که در بنادک سادات می‌ساخته نوشته و آن بهترین معرّف او در صفاءِ قلب و پاکی نهاد است، و آن این است:

دلی بود و دماغی بود و حالی — فراغی بود و عمری بود و مالی
که ما برساختیم این آشیان را — خجل کردیم اوج آسمان را
پس از ما هرکه اینجا کرد منزل — به میل جان رسید و مقصد دل

روان در بحر راحت کرد چون فُلک

بگوید: **(جات خالی أفصح المُلک)**

عبارت درون پرانتز مادّه تاریخ گردیده که آنرا دامادش شکوهی تطبیق نموده.

مطالب مرقومه در حال افصح خلاصه‌ئی است از آنچه آقای آیتی در «تاریخ یزد» در شرح احوال او نوشته و در عقب آن فرماید:

«فرزندش افصح‌زاده که نامش سید **علی** است با این که در سلک تجّار منسلک است و بمدیریّت شرکت قند و شکر یزد منصوب، گاهی از شکّر سخن؛ اهل ادب را دهن شیرین می‌سازد ولی نه بقدر پدر که شکّرشکن بود، همین قدر معلوم می‌دارد که از إرث پدر بی‌بهره نیست و اگر گاهی فراغتی جسته طبع را بکار اندازد ممکن است بازار

قند و شکر را کساد سازد، و شاید بهمین جهت کمتر بشعر می‌پردازد! او را است:

بدوش افکنده در گیسو سلاسل — که در بند آورد هر جا بوَد دل
گره‌ها می‌زند در کار از آن زلف — زبانش گرچه شد حلاّل مشکل

از او دست هوس مانده است کوتاه
و ز او پای خرد رفته است در گل»

و از جای دیگر آن چنین برآید که شکوهی مرقوم نامش سید حسن فرزند میرسیدعلی ملک السادات بنادکی از احفاد میرزا علینقی وقت و ساعتی مذکور در صدر عنوان و شعراء آن سامان و شغلش بازرسی ادارهٔ مالیّه یزد و این اشعار از او است:

در کوی عشق چون نیست‌مارابدوست راهی — اینجا نمی‌توان زیست یاران! گریزگاهی
نی اشتباه کردم، فکری تباه کردم — از دوست برنگردم، زاندیشهٔ تباهی
گر ابر فتنه بارد از هر طرف بلائی — عاشق نمی‌گریزد در گوشهٔ پناهی
آنانکه خوانده ما راازجمع و خرج خارج — البتّه کرده باشند در جمع اشتباهی
ما را و زاهد شهر دیگر خصومتی نیست — در جامعه چو ما را قدری نماند و جاهی
هر یک ز حقّ و باطل تنها رهی گرفتیم — من میروم براهی او می‌رود براهی
غیر از جبین آن ماه، کز طرف کاسکت تافت — کس دیده آفتابی در سایهٔ کلاهی!
تا از پی تواضع از سر کلاه برداشت — دیدم سیاه زنگی در برگرفته ماهی

صبری‌کن‌ای‌شکوهی‌گرچشمداشت‌داری
کان مه بچشم مهری با ما کند نگاهی

انتهی (۱).

(۱) مآخذ شرح حال صاحب عنوان و فرزندش و شکوهی، هر سه در «فرهنگ سخنوران. ط ۱ و ۲» یاد شده است.

دربارهٔ «**وقت ساعتی**» توضیح دهیم که این نسبت در مأخذ مرحوم معلّم «تاریخ یزد آیتی: ۲۷۱» بهمین صورت است، لکن در همانجا «ص ۲۹۷» هم در متن و هم در حاشیه «میرزا علینقی وقت و ساعتی» است با واو عطف، و در «ص ۱۱۴» شرحی درباره «وقت و ساعت» نوشته و از جمله گوید: «وقت و ساعت نام مدرسه و بقعه‌یی بوده است

نزدیکی محلّی که اکنون بقعهٔ (مقبره) سیّد رکن‌الدین در آنجا است، و محلّه وقت و ساعت که یکی از محلاّت معتبره یزد است بدان منسوب بوده و هست...».

از اتّفاقات نیکو اینکه بهنگام نگارش این مطالب، در روز شنبه هشتم خرداد ۱۳۷۲ «۷ حجّه ۱۴۱۳» نخستین جلد کتاب گرانبار «یزدنامه: نگارش و گردآوری ایرج افشار» را چاپاری بهدیت آورد، و از «ص ۳۷۷» آن مجموعهٔ کرامند ـ که مدرسهٔ رُکنیّهٔ جنب مسجد جامع یزد را یاد کرده‌اند ـ این توضیح بدست آمد:

«در کنار مدرسه، رَصد وقت و ساعت (ساختهٔ ۷۲۵ ق.) و بیت‌الأدویه هم موجود بود».

راجع به «شکوهی» نیز در همان کتاب نفیس در مقالهٔ «روزنامه‌های یزد» گزارشی پیرامون نشریّهٔ «باران بهار» و صاحب امتیاز و مدیر و سردبیر آن در سال ۱۳۳۸ ق، یعنی میرزا سیّد حسن شکوهی امیرالشعرای یزدی؛ نوشته، و در صفحه (۵۶۱ـ ۵۶۲) ولادت او را بسال (۱۲۷۱ش) در روستای بنادک میانکوه یزد، و درگذشتش را در یزد بتاریخ (۱۳۳۳/۸/۲۸ ش) قید کرده‌اند که این تاریخ مطابق است با آدینه بیست و دوم ربیع یکم ۱۳۷۴. م.

☆ (۱۵۳۹ ـ وفات حاجی ملاّباقر، زرگر تهرانی نجفی) ☆

وی فرزند محمدکاظم تهرانی، و خود، چنان که در جزء ۱۳ جلد ۱۴ «اعیان‌الشیعه» و «الکرام‌البرره:۱۸۷:۳۸۸» نوشته‌اند؛ از علماء و فقهاء بوده، و در اوائل امر در قزوین و سپس در اصفهان درس خوانده و پس از آن بنجف رفت و در نزد شیخ علی بن شیخ جعفر و صاحب «جواهر» و شیخ‌انصاری درس خواند، و هم از صاحب «جواهر» اجازات روایت گرفت، و شیخ انصاری همواره تعریف فضل او را می‌کرد و درس خواندن او را کافی می‌دانست.

آن‌گاه بتهران رفت و مردم تهران خواستند برای امامت وی را آنجا نگاه دارند و او قبول نکرده و فقط سه سال در غایت عزّت و اکرام در آن شهر ماند، و بعد از آن بنجف بازگشت و در آنجا اقامت نموده، تا در اینسال هم در آن مکان مقدّس وفات کرد، و مؤلفاتی در فقه و اصول باز گذاشت که هیچ یک از مسوّده برنیامد.

و اعقاب او چهار نفراند که بزرگتر ایشان شیخ موسی در سنه ۱۲۸۸ رحلت بتهران نموده و آنجا ماند تا وفات کرد. و دیگر شیخ هادی و شیخ محمدصالح پس از او وفات کردند. و دیگر شیخ **محمد** که یکی از محصّلین نجف بشمار بوده و تا ۱۳۲۶ حیوة داشته.

و در «الکرام» تولّد صاحب عنوان را در سنه ۱۲۱۸ نوشته، لکن چون آنرا از مدّت عمر و تاریخ وفاتش استنباط نموده ما احوالش را در اینسال که سال وفاتش می‌باشد آوردیم.

☆ (۱۵۴۰ ـ وفات تالاندی آذربایجانی) ☆

وی از شعراء و سخنوران معروف قصبهٔ گرگراست، و در علوم عقلی و نقلی استاد و در فنّ عروض و قافیه ماهر بوده و أشعاری بزبان ترکی سروده، و در این سال بوَباء وفات نموده؛ چنان که این همه را در کتاب «دانشمندان آذربایجان» فرموده (۱).

(۱) مأخذ تربیت در این عنوان «حدیقةالشعراء» محمد کاظم تبریزی اسرار علیشاه است که بسال (۱۲۹۵) تألیف کرده و تاکنون چاپ نشده است. وی تذکرهٔ مفصّلتری نیز بنام «بهجةالشعراء» نوشته که نسخهٔ آن هم خطّی است و بموجب فهرست اسماءِ شعراءِ آن کتاب که در «تاریخ تذکره‌های فارسی ۱۳۲:۱ ط ۲» آمده، درآنجانفر دوازدهم «تالاندی مرندی» می‌باشد. در «سخنوران آذربایجان: ۲۰۳ و ۱۰۴۵» نیز نامی از او هست. م.

☆ (۱۵۴۱ ـ تولّد جعفرخان، قاجار سعادت آبادی) ☆

سعادت آباد ـ چنان که در «الذریعه ۹ : ش ۱۲۱۳» فرموده ـ از دیهات دَرکه است.

و جعفرخان صاحب عنوان از اهل علم و عرفان و ادب این زمان است و شعر هم می‌گوید، و همانا او در اینسال ـ چنان که در جلد و شمارهٔ مرقومهٔ «الذریعه» نوشته ـ متولّد شده، و در قریهٔ سعادت آباد مذکوره سکونت نموده، و هفتاد و سه سال مسافرت و پنجاه و چهار نفر مرشد را خدمت کرده که آخر آنها شمس‌العرفاء (۱۲۸۸) است، و تألیفاتی دارد:

اول: «دیوان أشعار». دویم: «شرح دعاءِ صباح» که آنرا بأمرشمس‌العرفاء تألیف کرده. سیم: کتاب «مناظرات» که بعضی أشعار خود را در آن آورده و در آن‌ها تخلّص خود را **جعفر** نهاده، و هم او تعبیر از خود بدهقان گم نام نموده (۱).

(۱) مأخذِ «فرهنگ سخنوران ۱ : ۲۱۱ ط ۲» همان موضع «الذریعه» و دیگر «قاموس‌الأعلام تُرکی ۵ : ۳۴۰۲» تألیف شمس‌الدین سامی است، و در «ذریعه ۲۲ : ۲۸۱ : ۷۱۰۳» گویند که «مناظرات آب و خاک و رَز» مختصری است بفارسی از محمد جعفر قاجار که با «مناظرات جمال و کمال» و «مناظرات دل و دماغ» او بسال (۱۳۲۹ ش) چاپ شده است.

و در «مؤلفین مشار ۲ : ۳۳۱» تنها زیر عنوان «جعفر قاجار، دهقان گمنام» از چاپ «ترجمهٔ دعای کمیل» و «مذاکرات یا مشاجرات با آخوند ابحر رودی» و «مناظرهٔ روحی، چاپ تهران، ۱۳۱۷ ش، ۳۲ ص» خبر داده است، والسلام. م.

☆ (۱۵۴۲ ـ تولّد مرحوم سیّد حسن ۳۴ آل بحرالعلوم، ره) ☆

وی فرزند مرحوم سید ابراهیم ۳۳ آل بحرالعلوم «ره» است (۱۲۴۸ ج ۴ ش ۷۲۶).

مرحوم سید حسن از اهل علم و ادب بوده که در این سال متولّد شده، و کتابی معروف به «تاریخ منظوم» بنظم آورده که در آن نزدیک بهزار شعر در تواریخ علماء و حوادث می‌باشد، چنان که در «الذریعه ۳:۲۸۹:۱۰۶۸» نوشته، و در عصر روز شنبه نوزدهم ماه جمادی‌الاولی سنه ۱۳۵۵ هزار و سیصد و پنجاه و پنج ـ مطابق ۱۷ مردادماه باستانی ـ در نجف وفات کرد، چنان که در «شهداءالفضیله:۳۳۷» نوشته، و این‌طور برحسب رؤیت در نجف بوده و الاّ در «تقویم حاجی میرزا احمد شیرازی» شنبه را بیستم نوشته.

و فرزندش سید **محمدصادق** ۳۵ از اهل علم و ادب در عصر حاضر در نجف است و در (۱۳۱۵) بیاید. (۱).

(۱) مآخذ شرح حال صاحب عنوان «اعلی‌اللّه درجته» در «معجم رجال الفکر

والادب: ۵۷: ۱۷۲» بدین شرح است: «اعیان‌الشیعه ۲۰ : ۴۳۵» «شعراءالغری ۳:۱۲۴» «علماء معاصرین : ۶۹» «الفوائد الرضویّه : ۳۷۴» «معجم‌المؤلفین ۸ : ۱۸۳».

گویا مؤلف گرامی «معجم رجال الفکر والأدب» همانند مرحوم معلّم توجّه به از قلم افتاده‌های نخستین بخش «نقباءالبشر: ۴۶۴ : ۱۸» نفرموده‌اند، چه صاحب عنوان شرح حالش در آنجاست، لکن هم در عنوان و هم در متن تولّد آن مرحوم به رقم (۱۲۸۲) بچاپ رسیده و گویا همین درست باشد، زیرا در ترجمهٔ مفصلتری که فرزند علاّمه یاد شدهٔ آن مرحوم در مقدمّهٔ جلد اول «رجال السیّد بحرالعلوم : ۱۵۲» برای پدر خود نوشته‌اند همان‌گونه (۱۲۸۲) ضبط کرده‌اند: «ولد فی‌النجف‌الأشرف اواخر ذی‌الحجّة سنة ۱۲۸۲» امّا در عنوان، از آفت أرقام که مکرّر گفته‌ایم، (۱۳۸۲) چاپ شده است!

بهرحال، هم (۱۲۸۲) و هم (۱۲۸۳) را باید مستند بهمان مرحوم آقا سیّد محمد صادق، ـ صدیق عالم محقّق متتّبع بزرگوار ـ دانست، نه از خطای صاحبان «ذریعه» و «مکارم»، و اللّه‌العالم.

باستناد دو مأخذی که یاد کردیم، صاحب عنوان در زمرهٔ شاگردان آیات عظام: آقای شریعت اصفهانی و آقا سیدمحمدکاظم طباطبائی و آقا شیخ عبداللّه مازندرانی «علیهم‌الرحمه» بوده است.

همسرش دختر عمّش مرحوم سیّد محمدتقی بوده و فرزندانش سه پسر والاگهر: سیّد محمدباقر و سیدمحمدصادق و سیدمحمدتقی و یک دختر (همسر پسر عمّش سیّد رضا بن سیّد محمد) بوده‌اند، و شرح حال همه أعلام خاندان بحرالعلوم در مقدمّهٔ موصوفه گرد آمده است.

در اینجا بی‌مناسب نیست یادآور شویم که «**فوائد رجالیّهٔ**» سیّد بحرالعلوم «اعلی‌اللّه مقامه‌الشریف» که بنام «رجال السیّد بحرالعلوم» در چهار مجلّد، سی سالی پیش از این زمان در نجف‌اشرف بهمّت والای مرحوم آقا سیّد محمدصادق و آقا سیّد حسین بحرالعلوم چاپ شد، در حقیقت تحریر نخستین کتاب است، و خود مرحوم سیّد مؤلف؛ بعدها در آن اثر تجدیدنظر نموده و آنرا کاملتر فرموده که تحریر دومی است، چنانکه از دو سه نسخه خطّی نزد این ضعیف معلوم می‌شود.م.

☆ (۱۵۴۳ ـ تولّد شیخ خلیل، عاملی صوری) ☆

وی فرزند ابراهیم بن محمد بن حسن بن علی بن سلیمان بن حمزة بن سلیمان

عاملی صوری، و خود از علماء و فضلاءِ این عصر بود، و در این سال- چنانکه در «الذریعه ۷: ۱۲۲ : ۶۴۸» نوشته- متولّد شده، و در سنه ۱۳۰۸ از جبل عامل بعراق عرب آمد و آنجا همی تحصیل نمود تا در سنه ۱۳۲۲ آقای شریعت او را اجازه داد و حاجی میرزا حسین خلیلی وی را بکوت‌العمارة فرستاد و او در کوت‌العمارة توطّن نموده، وکتب چندی تألیف کرده:

اوّل : کتاب «أنیس‌النفوس» در موعظه و اخلاق. دویم: کتاب «حیوة‌القلوب» در مواعظ و آداب. سیم: کتاب «ینابیع‌الاحکام». چهارم: کتاب «الفوائدالخلیلیّة».

و او در سنه ۱۳۴۰ هزار و سیصد و چهل در کوت وفات نمود، چنانکه در «الذریعه» در جلد و شمارهٔ مرقوم فرموده (۱).

(۱) شرح حال صاحب عنوان اندکی گسترده‌تر از متن حاضر، در «نقباءالبشر: ۱۱۴۳:۷۰۳» بنقل از خطّ خود او آمده است، و پیرامون درگذشتش فرماید: او در شهرک «کوت» مریض شد و بنجف‌اشرف آمد و درمان نشد و بهبود نیافت و در (۱۳۴۰) وفات کرد.

مؤلف «اعیان الشیعه ۳۰ : ۴۹ : ۶۱۱۰» تاریخ ولادت صاحب عنوان را درست آورده، امّا وفاتش را برخلاف «نقباء» بسال ۱۳۴۲ در همان کوت دانسته و گوید جنازه‌اش بنجف حمل و در آنجا بخاک سپرده شد.

این سخن مؤلف اعیان مطابق است با «ذریعه ۷ : ۱۲۲» که گوید: در همان کوت بیمار شد و همانجا وفات یافت، واللّه العالم.

باری، سیّد مشایخناالأمین، در شرح حال صاحب ترجمه گویند: او در شهر صور بدنیا آمد و چندی در جبل عامل درس خواند، سپس با ما «صاحب اعیان» بسال ۱۳۰۸ برای دانش‌آموزی بنجف‌اشرف هجرت کرد، و آنجا نزد چندتن از جمله خود ما «صاحب اعیان» تحصیل کرد و ما بسال ۱۳۱۹ بدیار خود بازگشتیم اما او «شیخ خلیل» در نجف ماند، تا خبر رسید که او به «کوت‌الإمارة» کوچیده و در آنجا اقامت گزیده و بریاست و جاه و رفاه رسیده است... سپس نام شش تألیف او را نوشته و گوید ما هیچ یک را ندیده‌ایم.

این را نیز بگوییم که «کوت الإمارة» بهمین صورت، هم در «أعیان» و هم در «نقباء» بهمزه است، پس در متن که با عین آمده مسامحه‌یی رخ داده. م.

☆ **(وفات داوری، شاعر شیرازی)** ☆

شرح احوال او در (۱۲۳۸ ج ۴ ش ۵۴۶) گذشت.

☆ **(۱۵۴۴ ـ وفات دورژه فرانسه‌ئی)** ☆

شرح احوال او در (۱۲۱۹) گذشت (۱).

(۱) آن شرح حال بهنگام چاپ جلد سوم از قلم مرحوم معلّم افتاده است، اینک آنرا از نسخهٔ اصل می‌آوریم: «**تولّد دوروژهٔ خاورشناس فرانسه‌ئی**. وی از خاورشناسان و فضلاء فرانسه است که در این سال [یعنی ۱۲۱۹ ق ۱۱۸۳ ش] متولّد شده، و کتابی در «تاریخ عرب پیش از اسلام و بعد از اسلام» تألیف کرده، و پس از مدت شصت و چهار سال قمری عمر، در سنه ۱۲۸۳ هزار و دویست و هشتاد و سه وفات کرد» **پایان**.

رجوع به «فرهنگ خاورشناسان: ۱۲۲ ط ۲» فرمایند. م.

☆ **(۱۵۴۵ ـ وفات دوستمحمدخان، پادشاه افغانستان)** ☆

دوستمحمد خان از پادشاهان افغانستان است که پس از کشته شدن شاه شجاع پادشاه سابق بتخت سلطنت این مملکت نشست، و در این سال وفات کرد. و فرزندش امیرشیر علیخان در (۱۲۹۶) بیاید.

☆ **(وفات رینو فرانسه‌ئی)** ☆

شرح احوال او در (۱۲۰۹ ج ۲ ش ۱۴۳) گذشت.

☆ **(۱۵۴۶ ـ تولّد شریعتمدار حاجی آقاکمال‌الدین اصفهانی)** ☆

وی فرزند مرحوم آقا نجفی اصفهانی است (۱۲۶۲ ج ۵ ش ۹۹۷).

مرحوم شریعتمدار از علماءِ اصفهان بود که در این سال از بطن دختر مرحوم

ملاّمحمدصالح جویباره‌ئی(۱۲۸۵ ش ۱۵۹۱) متولّد شده، وپس‌از تحصیلات درنجف باصفهان آمد و سالها در زمان پدر بقضاوت اصفهان و نفوذکلمه و ریاست بسر برد، بدین شرح که: بطور مرقوم در «نسبنامهٔ الفت»، در سنه ۱۳۲۱ که پدرش بتهران رفت وی جانشین شرعی و اجتماعی اوگردید، و در سنه ۱۳۲۴ که آواز مشروطه‌خواهی بلند شد- هر چند که مخالف تمدّن جدید بود- امّا بواسطه حبّ ریاست و نفوذ امر از اقتدار پدر استفاده کرده در کارهامداخلاتی کرد، و پس از فوت پدر تا چند سال با سرمایهٔ عظمت وی در امور اجتماعی و شرعی اصفهان بخشونت طبع - برخلاف سیرهٔ پدر - تصرّفات می‌کرد، لکن چیزی نشد که بعد از جنگ بین‌المللی این بساط برچیده شد. و در سنه ۱۳۳۹ بمکّه رفت و آنجا از سرمایهٔ اموال دنیوی با شریف مکّه آمیزش بهم رسانید و آنجا «شیخ‌العجم» و رئیس شیعه نامیده شد، و در مدینه با نیروی مال کثیر، دولت حجاز را با خود موافق نمود که صحن و استخر و دستگاهی برای ائمّه بقیع بسازد، وبدین منظور و اسم، بتخریب قبور ائمّه سنّت در بقیع پرداخت، و بدین جهت خود را منفور مردمان آن دیار ساخت و عموم عشایر أعراب بمخالفت وی برخواستند و کلیّه حاجّ شیعه مورد حملات اعراب قرار گرفتند، و حکومت حجاز فقط حفظ جان وی وبستگانش را نمرده و وضع قبور بحال نخستین بازگشت و اموال فراوانی از او خرج شد تا حاجّ ایرانی توانست خود را سالمًا به بندر ینبُع برساند. و بالأخره پس از برگشتن مکّه، در حدود یکسال در نجف ماند و در سنه ۱۳۴۱ باصفهان بازگشت و هنوز اهمیّت مقام او برقرار بود که ناگهان دورهٔ پهلوی آمده، هر صاحب‌نام و نفوذی تحت تعقیب وی قرار گرفت، و از این رو چندی با وی در جنگ وگریز بود، تا آخر در سنه ۱۳۴۷ از ایران بعراق عرب تبعید و در نجف مجاورت گزید، و چون کار ایران یکطرفی و نفوذ پهلوی در آن کاملاً مستقرّ شد با قید إلتزام بعدم مداخله در امور سیاسی، در سنه ۱۳۵۱ با اجازت مخصوص باصفهان آمد، و بمرض نقرس مبتلا گردید.

و آخر در شب پنج‌شنبه دهم ماه رمضان المبارک سنه ۱۳۵۲ هزار و سیصد وپنجاه و دو- مطابق ۷ دی ماه باستانی- در اصفهان وفات کرد، و نعش او را حمل بنجف

نموده و آنجا در دالان صحن مطهّر در حجره مرحوم حاجی سید اسداللّه«ره» (۱۲۲۸ ج ۳ ش ۳۸۲) دفن کردند، و فقط یک دختر از او باز ماند، چنان که عمّش آقای الفت در کتاب اقارب و اقوام خود یعنی «نسبنامهٔ» مذکور نوشته.

☆ (۱۵۴۷ ـ تولّد میرزا عبدالحسین، فیلسوف‌الدولهٔ تبریزی) ☆

وی فرزند حاجی میرزامحمدحسن زنوزی (۱۳۱۰)، و خود از فضلاء و اطّبـاءِ عصر بوده، و در این سال ـ چنانکه در «الذریعه ۵:ش ۳۶۶» نوشته متولّد شده (۱)، وکتب چندی تألیف نموده:

اول: «رساله‌ئی در جَدَري». دویم: کتاب «مطارح الأنظار» در ترجمهٔ احوال برخی از اطبّاء و غیره، بترتیب حروف در سه جلد.

و در کتاب «رجال آذربایجان: ۱۸۲» عنوانی برای او آورده و در آنجا وفاتش را در سنه ۱۳۲۲ هزار و سیصد و بیست و دو نوشته، و بناء بر این، مدّت عمر او سی و نه سال قمری خواهد بود.

و در «ریحـانة‌الأدب ۳:۲۴۹» او را عـنوان نـموده و فرمـاید: نـخست لقب رکن‌الحکماء داشت و پس از آن بفیلسوف‌الدوله مشـهور شـد، و در نـزد سیّدالاطّبـاء (۱۲۰۲ ج ۱ ش ۷۶) طبّ علمی و عملی را یاد گرفت، و سالها در تبریز ساکن و بمداوا و معالجه قیام داشت، و چندین کتاب تألیف کرده «که اینک با ملاحظهٔ شمارهٔ دو کتاب که نوشتیم، بدین نحو ذکر می‌شود»:

سیّم: کتاب «تاریخ تبریز». چهـارم: کتـاب «الجُـذامیّه» در مـرض جـذام. پـنجم: «حاشیه بر تحریر اقلیدس». ششم: کتاب «معرفة السموم». هفتم: کتاب «مفتاح‌الأدویه».

و او در اواخر عمر قطع علاقه از تبریز نموده و بقم رحلت و آنجا اقامت نـمود. و آخـر بـمشهد مـقدّس هـجرت و آنجـا در سـنه ۱۳۶۰ هـزار و سـیصد و شـصت وفات کرد، انتهی.

و این تاریخ ظاهرًا درست و آنچه از «رجال آذربایجان» نقل کـردیم گویـا بـدون

تقیید قمری و شمسی باشد که تقریباً ۱۳۶۲ بشود، و فعلاً حاضر نیست که مراجعه شود (۲)، و این یکی از معایب و مفاسد تخلیط شمسی و قمری نوشتن تواریخ در این اواخر است، و بناءبراین مدّت عمر او هفتاد و هفت سال قمری خواهد بود.

و در «روزنامه اطلاعات، س ۱۶، ش ۴۷۵۰، صادره در ۶ دی ۱۳۲۰» وفات او را در ۳۰ آذر نوشته که مطابق یک شنبه ۲ ذی‌الحجّه ۱۳۶۰ بشود، و از فرزندان: دو دختر و سه پسر بنام دکتر نصرالله فیلسوفی و دکتر مهدی فیلسوفی و دکتر اسمعیل برایش ذکر کرده.

(۱) محقّق کتاب گوید که مؤلف، شرح حال فیلسوف‌الدوله را در نسخه اصل بتفاریق و در زمانهای مختلف یعنی هرگاه مأخذی یافته، بچند نوع قلم نوشته و بدین جهت مجموع آن یکدست نیست و ناهموار می‌نماید، چون خود آن مرحوم فرصت پاکنویس کردن نیافت ما نیز بدون تصرّف آوردیم، و اینک توضیحاتی در تکمیل مطالب متن می‌افزاییم:

از چند جای «الذریعه» مأخذ تاریخ تولّد صاحب عنوان معلوم می‌شود، **اول:** «۳ : ۲۴۲ : ۸۹۹ :تاریخ تبریز» که بدون ذکر ولادت نوشته‌اند: «نزیل قم أخیرًا... توجد نسخةالتاریخ بخطّ مؤلّفه عندالسیّد شهاب‌الدین التبریزی نزیل قمّ، کما ذکره فی مکاتبته إلینا بخطّه». **دوم:** «۵ : ۸۹ : ۳۶۶ : رسالةالجَدَری» که مأخذ مرحوم معلّم است، نوشته‌اند: «لفیلسوف‌الدولة... المولود (۱۲۸۳) مؤلف «مطارح الانظار»و ذکر السیّد شهاب‌الدین التبریزیُّ النجفیُّ القمیُّ أن النسخة بخطّ المؤلف توجد عنده».

سومین جایی که در «الذریعه» از او یاد کرده و متعرض تاریخ تولّد هم شده‌اند در «۲۱ : ۱۴۹ : ۴۳۶۴ : مطرح‌الأنظار» است که گویند: «وُلد ـ سلّمه اللّه ـ في ۱۲۸۳».

در بازپسین غلطنامه‌های ذریعه تنها این مورد اخیر را به (۱۲۷۷) تصحیح کرده‌اند، و منشأ این کار همانا شرح حال فیلسوف است که مؤلف گرامی ذریعه خود در «نقباءالبشر: ۱۰۴۳ : ۱۵۵۳» تولد و وفاتش رانخست در عنوان نوشته‌اند: (۱۲۷۷ـ بعد ۱۳۵۸)، سپس در متن بوضوح فرماید: «ولد فی سنة ۱۲۷۷ هـ کما کتبه‌لي بخطّه... و قد أهداني في سنة ۱۳۵۸ هـ نسخةً من کتابه (مطرح‌الأنظار) و کتب علیها بقلمه‌الشریف، وکان آخر عهدي به، و لاأدري ـ بالضبط ـ متیٰ توفّي»، پایان.

دیگر از جاهایی که تاریخ تولّد فیلسوف آمده کتاب «داستان دوستان:۱۷۴» است که

گوید: «مرحوم فیلسوف سال ۱۲۴۵ خورشیدی تولّد یافته و در آذرماه (۱۳۲۰) در شهر مشهد زندگیرا بدرود گفت».

این تاریخ (۱۲۴۵ش) درست و مطابق با همین سال (۱۲۸۳ق) است، امّا مرحوم مشار در «مؤلّفین ۳:۷۴۹- ۷۵۰» که مأخذش را «رجال آذربایجان، ریحانه، داستان دوستان» در شرح حال فیلسوف نشان داده تاریخ تولد و وفات را «۱۲۴۳ ش- ۱۳۲۲ ش» نوشته و سه اثر چاپ شده آن مرحوم را شناسانده است.

حال، کدام یک از این تاریخ‌ها در تولد فیلسوف درست است، خدا می‌داند. دریغ از عمر عزیز که صرف این قبیل تحقیقات! شود.

بگذریم، چون مرحوم **محمدعلی صفوت** دانشمند ادیب تبریزی «متولّد ۱۲۹۸ متوفی ۱۳۷۶ مدفون در قم» از نزدیک با صاحب عنوان آشنا بوده و در کتاب ارزشمند «داستان دوستان، یا تذکرهٔ ادباء و شعرای آذربایجان. چاپ قم، ۱۳۲۸ش، ۲۰۰ صفحه» شرح حال نیکی برای او نوشته بنظر آمد که عین آنرا در اینجا بیاوریم، زیرا نسخه‌های آن کتاب چندان در دسترس همگان نیست:

«دکتر عبدالحسین فیلسوف: شادروان فیلسوف که نخست **رکن‌الحکماء** لقب داشت کارمند انجمن ادبی بود [انجمن ادبی تبریز] و ألحقّ انجمن بوجود او می‌بالید و همواره چشم و گوش رفقای انجمن متوجّه آن رادمرد بود که از مخزن دانش و گنجینهٔ فضیلت و پرورش او بعوائد و فوائد برسند؛ تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی،

«فیلسوف مأسوف، از تیپ [کلمهٔ فرنگی ناروا] پزشکانی بوده که تحصیل از روی طبّ نوِ اروپایی کرده ولی از طبّ کهن شرقی هم آگاه بوده‌اند، گذشته از پزشکی از برخی دانشهای دیگر نیز آگاهی داشته، و یک کتابی بنام «مطرح الأنظار فی تراجم فلاسفة الأمصار و أطبّاءِ الأعصار» در سه جلد تألیف کرده و جلد اوّل آنرا در تاریخ ۱۳۳۴ قمری در تبریز با بهترین اسلوب چاپ کرده، شرح حال و تاریخ چهار صد و شش تن از حکماء و اطبّاءِ عالم است که بی‌اغراق هر چند سطح دانش و پایهٔ فرهنگ مردم بالا رود بیشتر مورد استفاده خواهد بود. مطالب بسیار علمی و تاریخی و غیره در متن و حواشی کتاب ذکر شده که بدانش و آگاهی مؤلف گواهی می‌دهد،

«جای شگفت و پرسش است که دولتهای وقت و روشن‌فکران ایران چرا درصدد إحیاء آثار متروک و مهجور او برنیامده و هیچگونه یادی از وی نمی‌کنند،

این روش در جهان بود معمول یا فقط رسم کشور عجم است!

«کتاب «معرفة‌السموم» و کتاب «مفتاح‌الأدویة» از آثار باقیهٔ آن مرحوم است که در سال ۱۳۰۹ قمری در تهران چاپ شده است،

«شادروان فیلسوف به بی‌چیزان و درماندگان دستگیری دریغ نگفتی و از بیماران آنان نه تنها مزد طبابت نگرفتی دارو نیز مجّانی دادی. این دلیل پاکدامنی و نیکخواهی اوست که پس از سالها طبابت در شهر تبریز و داشتن مراجعات بسیار اندوخته‌ای برای خود نداشت، و در آخر عمر با دست تهی و با قناعت و سختی بسرمی‌برد،

«دکتر عبدالحسین فیلسوف و دکتر محمودخان مؤیّد (مؤیّد الحُکماء) و أمثال آنها نیکمردان متدیّن و معتقد بودند، و در سایهٔ تربیت دینی اهالی آذربایجان بویژه فقیران و بیچارگان آن رادمرد را نعمت و عطای إلهی می‌شمردند، رحم‌اللّه معشرالماضین...،

«بالجمله، دکتر عبدالحسین فیلسوف یکی از پزشکان بنام تبریز و خود یک مرد نیکخواهی بود.دکتر نامبرده مدّتی در تبریز ریاست بهداری را عهده‌دار بوده، نه تنها حقوق دریافت نمی‌کرد، بلکه هزینهٔ اداری و پذیرائی ارباب رجوع و کمسیون اطبّاء راکه در زمان او معمول بود خود متکفّل بودی،

«مرحوم فیلسوف، سال ۱۲۴۵ خورشیدی تولّد یافته، و در آذرماه (۱۳۲۰) در شهر مشهد زندگی را بدرود گفت،

بهرشاخی که روید تازه برگی شود تاراجِ بادی یا تگرگی
گُل آن خوشتر که جز روزی نماند چو مانَد هیچکس قدرش نداند

بهستی خوش بوَد دامن فشاندن
گُلی زیبا شدن، یک لحظه ماندن

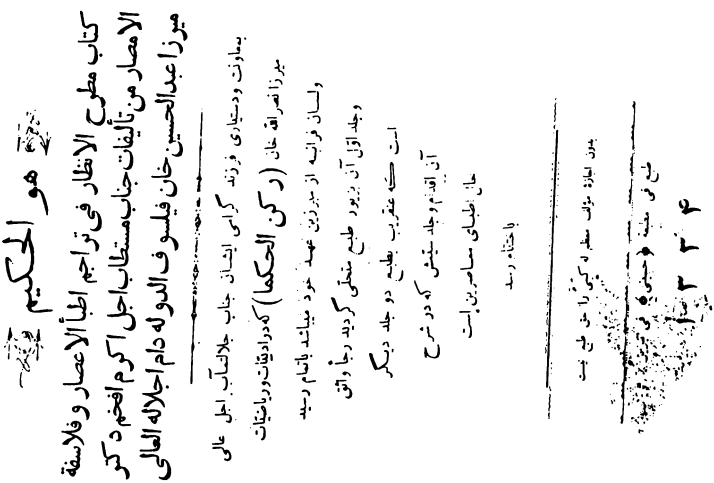
(۲) عین عبارت مأخذ چنین است: «میرزا عبدالحسین خان فیلسوف‌الدوله در تبریز متولّد، در ۱۳۲۲ درگذشت».

در اینجا باید بیفزائیم که مرحوم معلم به استناد تاریخ یاد شده، که بخطا آنرا قمری پنداشته؛ شرح حال دیگری برای فیلسوف در مستدرکات آن سال نوشته و هیچ بخاطر نداشته که او را در (۱۲۸۳) عنوان کرده است. اینک آن شرح را نیز در اینجا می‌آوریم:

«**وفات میرزا عبدالحسین فیلسوف‌الدوله تبریزی.** وی فرزند میرزا محمدحسن زنوزی است که او از علمای معتبر و موجّه تبریز بوده و اصلاً از قریهٔ زنوز «که دهی است در نزدیکی مُرند، بلکه وصل به آن میباشد» بوده است، و فرزندانی داشته، **یکی: میرزا رضی آقای مجتهد** که از علمای بزرگ تبریز و از شاگردان آخوند خراسانی و فقیهی دانشمند

و مقیم قم و مرجع تقلید عدّه‌ای در تبریز بوده و «رساله»ای دارد، و وی را تالی آقا رضی قزوینی می‌دانند. و دیگر: میرزا عبدالحسین صاحب این عنوان که از علمای معتبر و موجّه تبریز، و ـ بطوری که در «رجال آذربایجان : ۱۸۲» فرموده ـ در ادبیّات عرب و طبّ قدیم و جدید اطلاعاتی فراوان داشته، و همانا او مقدّمات علوم قدیمه و طبّ را در تبریز آموخت، آنگاه بتهران رفت و در نزد دکتر تلوزان فرانسوی تحصیل کرد، و پس از بازگشت بتبریز مطبّی برای خود تهیه و بمعالجه مشغول شد، و چون مردی متدیّن و صاحب فضل بود مورد مراجعهٔ همگانی واقع شد و مردم بدست او بطبّ جدید ایمان آوردند، و وی نخست لقب رکن‌الحکماء داشت و سپس فیلسوف‌الدوله لقب یافت و طبیب مخصوص محمدعلی شاه در زمان ولیعهدی وی در تبریز بود. و کتاب‌های چندی تألیف کرده، اوّل: کتاب «مطرح الأنظار» در احوال اطبّاء و فلاسفه در دو جلد که در تألیف آن رنج فراوان کشیده و تاریخ حیٰوة اطبّای شرق و غرب را بطور استقصاء در آن جمع کرده. دویم: کتاب «معرفة السموم» که حاوی مطالب مفید طبّی است.

متأسّفانه ـ چنان‌که نظایر آن باز هم هست ـ چون اطبّای متعدّده تحصیل کرده در فرنگ بتبریز آمدند بازار او کاسد شد و مانند حاج میرزا حسن رشدیّه بقم رفت و آنجا بود تا وفات کرد، انتهی». پایان شرح حال فیلسوف از مستدرکات مکارم. م.


هو الحکیم

کتاب مطرح الانظار فی تراجم اطبّ الاعصار و فلاسفة الامصار من تألیفات جناب مستطاب اجل اکرم افخم دکتر میرزا عبدالحسین خان فیلسوف الدوله دام اجلاله العالی

بسعادت و دستیاری فرزند گرامی ایشان جناب جلالتمآب اجل عالی میرزا نصرالله خان (رکن الحکما) کدر دولتهٔ روسیه

لسان فرانسه از میرزین عهد خود میباشد باتمام رسید

و جلد اوّل آن زیور طبع متعلق گردید رجا واثق است که عنقریب بطبع دو جلد دیگر آن الفیهٔ و جلد سیمش که در شرح

حال اطبای معاصرین است

باختتام رسد

☆ (۱۵۴۸ ـ وفات مرحوم حاجی‌سیدعلی ۲۴ شوشتری، ره) ☆

وی فرزند سیّد محمد ۲۳ است که در (ج ۳ سال ۱۲۲۰ عنوان ۲۷۳) گذشت «هر چند که در (ج ۱ ص ۳) نوشتیم که وی در این سال می‌آید».

و خود از اهل علم و عبادت و تقوی و ریاضت و کرامات و مکاشفات و محرم‌أسرار مرحوم شیخ انصاری و وصیّ او بوده، چنان که در جلد چهارم «الذریعه: ش ۷۸۶» فرموده، و شاگردش حاج شیخ عبدالرحیم شوشتری (۱۲۲۶) (۱) رساله‌ئي در ترجمهٔ احوال او و برادرش سیّداحمد ۲۴ (۱۳۳۷)نوشته، و در جلد سیّم «طرائق» فرماید که شیخ انصاری بحاجی سیّدعلی ارادت داشته و حاجی سیدعلی‌از فحول مجتهدین و عرفاءِ کاملین بوده و بعد از تحصیل علوم رسمیّه و تکمیل مراتب اجتهاد از علماءِ نجف اجازه حاصل و بوطن باز آمد و بتدریس و قضاوت مشغول شد، و بعد از آن بدستور ملاّقلی نامی ترک همه راگفت! **انتهی ملخّصًا**.

و او در این سال در نجف وفات کرد، و نواده‌اش سیّد علی‌اصغر ۲۶ در (۱۳۴۲) بیاید.

(۱) چون شرح حال حاج شیخ عبدالرحیم شوشتری متولّد (۱۲۲۶) بهنگام چاپ جلد سوم از قلم مرحوم معلّم افتاده است، بناچار آنرا در سال فوتش (۱۳۱۳) بیاوریم. و برای صاحب عنوان رجوع فرمایند به «زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری: ۱۳۵ـ ۱۳۸ ط ۲» و «شرح حال وفائی شوشتری: ۴۰ـ۴۱». م.

☆ (۱۵۴۹ ـ تولّد حاج شیخ علی قمی نجفی، ره) ☆

وی از علماء و فقهاءِ این عصر بود که در این سال متولّد شده، وکتابی مبسوط در «نماز مسافر» بطور استدلال تألیف کرده و در سنهٔ ۱۳۱۸ از آن فارغ شده، و خود در چهارشنبه بیست و دویم ماه جمادی‌الاخریِ سنه ۱۳۷۱ هزار و سیصد و هفتاد و یک‌ـ چنان که در «الذریعه ۱۵ : ۵۸ : ۳۹۲» فرموده‌ـ مطابق ۲۸ اسفند ماه باستانی **وفات نموده**. (۱).

(۱) همچنین در «ذریعه ۱۳ : ۸۲ : ۲۶۲» فرماید: «شرح أسانید الکافی» تألیف عالم پرهیزکار شیخ علی بن ملاّابراهیم قمی نجفی متوفای شب چهارشنبه ۲۲ ج ۲ سنه ۱۳۷۱ مدفون در مقبرهٔ حویزی، روبروی مقبره صاحب «جواهر». نسخه آنرا نزد خودش دیدم. انتهی.

خواهر صاحب عنوان همسر مرحوم شیخ مشکور بن محمدجواد حولاوی نجفی (۱۲۸۵-۱۳۵۳) فقیه جلیل بوده است، چنانکه در «ماضی‌النجف و حاضرها ۲:۱۷۷» فرموده، و خود نیز مادرش دختر مرحوم شیخ مشکور کبیر حولاوی (متوفی ۱۲۷۲) بوده است، چنانکه در (ج ٦ ش ۱۲۵۷) گذشت.

شیخناالعلاّمه صاحب الذریعه شرح حال مفصّلی برای مرحوم قمی در «نقباءالبشر. ش ۱۸۵۹» نوشته و حقّ‌دوستی پنجاه و چند ساله با آن مرحوم را بخوبی اداء نموده‌اند، در آنجا و لادتش را بهفتم ماه رمضان این سال در طهران قید کرده، جز اینکه برخلاف عنوان، در متن (۱۲۷۳) چاپ شده است، آفت ارقام در چاپ حروفی. شرح حال یاد شده بسیار خواندنی و بسی عبرت‌آموز می‌باشد، و در پایان آن فرماید که تألیفات کثیره او را در نزد فرزند فاضلش آقا شیخ موسی دیده است. رحم‌اللّه معشرالماضین. م.

☆ (۱۵۵۰ ـ تولّد سیّد علی حسنخان قنوجی) ☆

«مؤلفین کتب چاپی ۴ : ۵۵۶» (۱).

(۱) چنین است بخطّ مرحوم معلّم در نسخه اصل، و برای آگاهی از چند قلم کتابی که بنام این شخص در پسین دههٔ سده سیزدهم در بلاد هند بچاپ رسیده است مرجع یاد شده در متن و همچنین «تاریخ تذکره‌های فارسی ۱:۷۵٦ ط ۲» زیر عنوان «صبح گلشن»، و «تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان : ٦۰۷ـ٦۱۲» بهمان عنوان، و «مقدمهٔ ط ۲ ج ۹ ذریعه : ۹ : گلشن» معرّفی می‌شود.

نیز رجوع فرمایند به «مکارم ٦ : ۲۲۰۱ : ۱۳۷۷»، و در آنجا در سطر ٦ پاورقی نام این شخص را «محمدعلی حسن‌خان» باستناد «تاریخ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان : ٦۰۷» تألیف سید علیرضا نقوی نوشته‌ایم، لکن در دیگر مآخذ «علی حسنخان» است و باید گفت همین نام درست و «محمدعلی» اشتباهست. مؤلف «تذکره‌نویسی» یاد شده درباره صاحب عنوان می‌گوید:

«... کُنیت وی نواب صفی‌الدوله حسام‌الملک سیّد ابوالنصر و تخلّص وی سلیم است.

وی پسر کوچک نوّاب سید صدیق حسن‌خان از بطن زن اول او- دختر محمد جمال‌الدین خان دهلوی نخست‌وزیر بهوپال- بوده، و در چهارشنبه ۴ ربیع‌الاخر ۱۲۸۳ هـ بدنیا آمد...» إلخ.

عنوان «روز روشن» نیز در «تذکره‌نویسی» و «تاریخ تذکره‌ها» مراجعه شود. سیّدنقوی در تألیف کتابش بسیار زحمت کشیده و از مآخذ بی‌نام و نشان کتاب اخیر بوده است. و تاریخ درگذشت قنوجی معلوم نشد. م.

☆ (۱۵۵۱ ـ تولّد مولوی حاجی غلامعلی، بهاونگری) ☆

وی فرزند حاجی اسمعیل علی هندی و از جملهٔ علماءِ این عصر است که در اینسال متولّد شده، و کتب چندی تألیف نموده، از آن جمله:

اول: کتاب «انوار البیان» در تفسیر قرآن، سه جلد. دویم: کتاب «زاد آخرت» در مقتل بزبان گجراتی. سیم: مجلّه «راه نجات» که هم آنرا بگجراتی در کراچی صادر می‌کرد، و پس از وفاتش بفرزندش منتقل و او اینک آنرا در هند صادر می‌کند. چهارم: کتاب «اُمّهات المؤمنین» در احوال زنان حضرت رسول صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله. پنجم: کتاب «بحرالمصائب». ششم: کتاب «زادالصالحین» در أعمال سال،بگجراتی.

و او در حدود سال ۱۳۶۷ وفات نموده، چنان‌که در «الذریعه ۱۲:ش ۱۷» فرموده و در «ش ۱۶۶۰» در عین این سال نوشته (۱).

(۱) رجوع به «مقامات معنوی : ص ۲۴۱» و «نقباءالبشر : ۱۶۵۹ : ۲۲۲۵» شود.

یادداشت مؤلف.

مرحوم معلّم اگرچه صاحب عنوان را در نسخهٔ اصل «مقامات معنوی» ذیل سنه (۱۲۸۳) عنوان نموده، امّا هیچ مطلبی افزون براینجا ننوشته است جز مجرّد نام چهارده اثر از او که غیر از آنچه در متن آمده اینها است: «بحر غم» «بوستان کربلاء» «تحفة‌الأطفال» «تحفة‌الحاجّ» «تحفة‌الحاجات» «تحفة‌الزائرین» «تحفة‌الصائمین» «تحفة‌العابدین» «تحفة‌المؤمنات» و «تحفة‌الناجی».

در «نقباء» نیز مولوی را بدون ذکر مأخذ، باختصار عنوان نموده، وفاتش را در حدود ۱۳۶۷ و او را از فاضلان معاصر هند و از مجاهدان راه دین در آن دیار نوشته و اینکه تألیفاتش بالغ بر یکصد و بیست اثر و همگی بلغت گجراتی است، والسلام. م.

☆ (۱۵۵۲ ـ تولّد حاج سیّد محمد، عرب قاری مشهدی) ☆

وی ـ بطوری که در ضمیمهٔ «تاریخ علماءِ خراسان : ۲۸۸» فرموده ـ از اساتید قرائت عصر حاضر در مشهد مقدّس بوده، و همانا در این سال متولّد شده و کتابی بنام منتخب‌التجوید» تألیف کرده، و شاگردان بسیاری را بحدّ کمال رسانیده، و پس از هشتاد و یک سال عمر در سنه ۱۳۶۴ هزار و سیصد و شصت و چهار وفات کرده و در صحن جدید دفن شده.

☆ (۱۵۵۳ ـ تولّد سیّد محمدحسین نوکانوی هندی) ☆

وی فرزند سید حسین بخش حسینی از نژاد حضرت زید شهید(ع) (۱۱۹۳ ج ۱ ش ۱۲) است، و خود از فضلاءِ متتبّعین در هند بوده، که در این سال متولّد شده، و چندین کتاب تألیف کرده، از آن جمله:

اول: کتاب «تذکرهٔ بی‌بها» در احوال علماءِ هند. دویم: کتاب «دَمعِ ذَروف» در ترجمهٔ لُهوف».

و در اوّل شب جمعه بیست و دویم ماه ذی‌القعدةالحرام سنه ۱۳۵۵ هزار و سیصد و پنجاه و پنج، چنان که در «الذریعه ۸:ش ۱۱۱۴» نوشته ـ مطابق ۱۶ بهمنماه باستانی ـ وفات کرد. و فرزندی بنام سیّد محمّد مجتبی بجا نهاد که در (۱۳۲۴) بیاید (۱).

(۱) پیرامون این عنوان توضیح دهیم که: ۱ـ شرح‌حال این بزرگوار در «نقباءالبشر ۵۷۱ : ۹۹۵» بمقدار یک صفحه آمده و زادگاهش را نوکانوی هند نوشته‌اند، امّا استاد یا شاگرد و مُجیز یا مُجازی برایش ننوشته‌اند.

۲ـ نام سیزده تألیف چاپی او را یادکرده و تصریح نموده‌اند که تمامی آثارش بزبان اردو است، با این وصف یازدهمین اثر او را «المقاصدالبهیّة فی شرح الألفیّة» گویند که بفارسی است و بچاپ رسیده!

۳ـ دومین اثر او را «پیراهن یوسفی» در مصائب حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام نوشته و چنانکه در «الذریعه ۳: ۲۰۰:۷۴۵» نیز گفته‌اند بلغت اردو است و در هند چاپ شده. مرحوم مشار در هر دو کتابش چنین اثری را بملاّ محمد یوسف هندی نسبت داده

وگوید شعر است و در مطبع نولکشورلکهنو هند بچاپ سنگی رسیده و بیش از این توضیحی نداده. شاید این ترجمهٔ منظومِ آن اثر باشد، واللّه العالم.

۴ـ مرحوم مشار در کتابهایش هیچ یادی از صاحب عنوان نکرده است، چون بتصریح صاحب‌الذریعه آثار وی همه بزبان اردو بوده.

۵ـ در «نقباء» است که آن مرحوم دو فرزند پسر از خود بجای گذاشت: اول سید مظاهر حسین، و دوم سید محمد مجتبی که او تاریخ ولادت و وفات و نام برخی از آثار پدرش را برای صاحب «نقباء» گفته است، و تاریخ وفات را در «الذریعه ۸:۲۶۴» بتمام حروف نوشته‌اند که سرشب جمعهٔ بیست و دوم ذی‌القعده بوده است، امّا در «نقباء» به رقم «شب جمعه ۲ ذق» بچاپ رسیده.

اینک نمی‌دانیم که در «نقباء» گرفتار آفت چاپ شده یا بیست و دوم اشتباهست.

در تقویمهای متعدّد ایرانی نگاه کردیم، دوم قعدهٔ ۱۳۵۵ را آدینه ۲۴ دیماه ۱۳۱۵ و بیست و دوم آنرا پنجشنبه ۱۵ بهمن نوشته‌اند.

بنظر می‌رسد که همان «جمعه بیست و دوم» درست باشد که در «ذریعه» تصریح کرده‌اند، زیرا یک روز اختلاف در رؤیت هلال و آفاق گوناگون طبیعی است. پس در «نقباء» اشتباه چاپی است. والعلم عنداللّه. م.

☆ (۱۵۵۴ ـ تولّد سیّد محمدرضاءِ کمالی استرآبادی) ☆

وی سیّد أبوکمال ابن سیّد ابوالقاسم بن سیّد فتح‌اللّه بن سیّد نجم‌الدین حسینی است که جدّش سیّد نجم‌الدین ملقّب بآقابزرگ «یا میرزا آقاءِ» کمالی بوده، و فرزند او سیّد فتح‌اللّه فرزندانی داشته:

یکی: سیّد **مرتضی** که مردی طبیب بوده و هماره ساکن حلّه و در آنجا طبابت می‌نموده.

و دیگر: سیّد ابوالقاسم پدر صاحب عنوان که بمناسبت سکونت برادرش در حلّه او هم ساکن آن شهر بوده.

و صاحب عنوان، خود از اهل فضل و ادب بلکه فقه و اصول و طبّ بوده و شعر عربی را نیکو میسروده. و همانا او در اینسال در حلّه ـ چنان که در «معجم‌ادباءِ‌الأطبّاء

۱: ۱۶۸» نوشته ـ متولّد شده، و در دامن پدر و عمّ خود تربیت یافته، و پس از بزرگی شطری از مبادی علوم عربیّه را در نزد شیخ محمود آل سماکه و شیخ حمادی آل رعیده و غیر آنها از فضلاءِ حلّه درس خواند.

و بعد از آن در حدود ۱۳۰۰ بنجف رفت و آنجا علوم منطق و معانی را در نزد بعضی از بزرگان بإکمال رسانید. آن گاه سطوح اصول را در نزد سیّد محمدعلی شاه‌عبدالعظیمی خواند. و برای علم فقه نخست در حوزهٔ فاضل ایروانی و سپس بمَدرس آقا سیدمحمدکاظم یزدی رفت. و در خلال این احوال از بیانات منبری و مواعظ اخلاقی خود نیز مردمان را مستفید می‌فرمود.

و بعد از چندی در اواسط عمر خود بعنوان زیارت مشهد مقدّس بایران آمد وبعضی از شهرهای این مملکت را دید، و در أثناءِ آن شطری از علوم ریاضی را بهم رسانید، و علم طبّ قدیم را فراگرفته بطوری که متخصّص در آن فن شریف گردید، و باز بحلّه برگشت و بمعالجهٔ بیماران و بیانات منبری اشتغال ورزیده و غالبًا در خانهٔ خود بإعتزال و اقتصاد در معیشت و زهد و تقوی بسر می‌آورد. و در سنه ۱۳۲۹ بحجّ بیت‌اللّه سفر نمود، و چندین کتاب نظمًا و نثرًا تألیف فرمود.

اوّل: «ارجوزه‌ئی در علم کلام». دویم: کتاب «جُمان‌الأبحُر» که ارجوزه‌ئی است در اصول دین، انجام نظم آن: دههٔ اوّل شعبان سنه ۱۳۰۵. سیم: کتاب «الحدائق‌الزاهرة» در زاد دنیا و آخرة، در مواعظ و اخلاق. چهارم: «دیوان اشعار» که آنرا در حیٰوة خود جمع‌آوری نموده. پنجم: کتاب «الصوارم الحاسمة» در مصائب حضرت فاطمه علیهاالسلام، که در کتاب «ماضی‌النجف و حاضرها ۱: ۱۱۷» در پاورقی ذکر کرده.

ششم: کتاب «عقدالفرید» در علم تجوید. هفتم: کتاب «کنزالأفراح و مُراح الارواح» در نوادر و ادبیات. هشتم: «منظومه‌ئی در علم أعداد و حروف». نهم: کتاب «نهایة‌الأمال» در علم رجال که ارجوزه‌ئی است.

و اینک این چند شعر از او نوشته شد:

غزال اللِّوٰی بالأجرعین مزاره یشقّ علینا بُعده و انتظاره

كأن لم يكن في شرعة الحبّ والهوى لأهل الهوى والحُبّ إلاّنفاره
فكم لامَني فيه الخليُّ معنِّفًا ولاتنطفي باللّوم عنّيَ ناره
لي اللّه كم ألجمت في حلبةالهوى جواد اصطباري ثمّ يبدو عثاره
وكم من غمام الجفن أمطرت و ابلاً
على جمر قلبي فاستطار شراره

و آن جناب در دوشنبه آخر ماه ذی‌الحجّةالحرام سنه ۱۳۴۶ هزار و سیصد و چهل و شش- مطابق ۲۸ خرداد ماه باستانی- در حلّه وفات کرد، و نعش او را از آنجا بنجف آوردند. و در حیٰوة خود وصیّت کرده بود که کتب خطّی و چاپی او در نجف بکتابخانهٔ حسینیّه شوشتریّه واگذار شود، و بعد از فوتش همان‌طور کردند و وصي او مرحوم میرزای نائینی صیغهٔ وقف آنها را جاری نموده و همین مضمون را بخط خود در سنه ۱۳۴۷ مرقوم فرموده (۱).

(۱) مضمون این شرح حال در «نقباء البشر ۷۳۶ : ۱۲۱۱» نیز دیده می‌شود، و مرحوم خطیب یعقوبی در «البابلیّات ۳ : ۲ : ۸۵ : ۱۱۹» در ذیل ترجمهٔ مفضّل صاحب عنوان فرماید که استاد شیخ محمد خلیلی عین این ترجمه را از کتاب حاضر «البابلیّات» در کتابش «معجم‌ادباءِ الأطبّاء» نقل کرده است.

استاد علی خاقانی در «شعراءالحلّة أوالبابلیّات ۲:۳۹۵- ۴۰۱ ط ۱» نیز شرح حال صاحب ترجمه و نمونه‌هایی از نظم و نثر او را آورده و در پایان گفته است که نمونه‌های نثری را از کتاب «الکلم‌اللاّمع في‌الأدب‌الضایع» سیّد قاسم خطیب و شرح حال را از کتاب «الحصون المنیعة» علاّمهٔ کاشف‌الغطاء گرفته، و سپس برحسب عادت مستمرّ خود از خطیب یعقوبی «علیه‌الرحمه» نکوهش کرده و بسان دأب و دیدنِ حاسدانِ بی‌ایمان، آن مرحوم را بخیانت در امانت متّهم نموده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: الإیمان بريءٌ من الحسد، و امام صادق علیه‌السلام فرمود : اصول الکفر ثلاثة : الحرص و الإستکبار والحسد. م.

☆ (۱۵۵۵ ـ وفات مرحوم حاجی ملاّمحمدصالح برغانی، اعلی‌اللّه مقامه) ☆

وی فرزند مرحوم ملاّ محمد، و برادر مرحوم شهید ثالث (۱۲۶۳ ج ۵ ش

۱۰۳۶)، و خود از علماءِ عصر و فقهاءِ زمان خود در قزوین بوده.

شرح احوال او در «قصص‌العلماء:۷۴ چاپ طهران ۱۳۱۳» و «المآثر : ۱۸۳» و «احسن‌الودیعه ۱ : ۳۵» و «ریحانة‌الأدب ۱ : ۱۵۲» و «فوائد الرضویّه : ۲۱۰» عنوان شده و هر یک چیزی نوشته‌اند.

و نیز در «روضات‌الجّنات : ۴۱۵ چاپ اول» در ضمن احوال آقا سیّد علی کربلائی، و «قصص‌العلماء» در صفحات مختلفهٔ عناوین دیگران و «المآثر : ۱۴۴» در احوال برادرش شهید ثالث، و بعضی از جلدهای «الذریعه» فی الجمله ذکری و شرح حالی از وی نموده و نوشته‌اند (۱)؛ و آنچه از تمام آنها برمی‌آید اینکه:

وی بعد از تحصیل علوم مقدّماتی برای تکمیل باصفهان رفت و چندی آنجا در نزد مرحوم حاج سید محمدباقر حجّةالاسلام در کتاب «مطوّل» درس خواند، و در «قصص:۷۶» نوشته که وی خود گفته که: درس او مرا پسند نیفتاد (۲)، **انتهی**.

از آن پس بعتبات رفت و اندکی بدرس آقا سیدعلی کربلائی حاضر شد، و بعد از وفات او بدرس آقا سیّد محمد فرزند وی رفت (۳)، و عمدهٔ تحصیلات خود را نزد او انجام داد، و بعد از آن بقزوین رفت و بتدریس و تألیف و سایر تکالیف پرداخت و ریاست و شهرتی کامل حاصل کرد، و در آن شهر مسجدی عالی و مدرسه‌ئی وسیع مشتمل بر سه طبقه باتمام استحکام بناء نمود و بنهایت جدیّت امر بمعروف و نهی از منکر می‌فرمود، و در امور تعزیت سیّدالشهداء و بُکاء و إبکاءِ بر آن جناب اهتمامی تمام داشت، و همواره بعبادت و تضرّع و زاری بسر می‌آورد، و در أمر مصیبت نمی‌گذاشت کسی أخبار غیر معتبر ذکر کند، و خود در أخبار تتبّعی تمام داشت.

و بالأخره- چنان که در «المآثر: ۱۴۴ و ۱۸۳» نوشته- از عظماءِ علماءِ دولت قاجاریه و از أجلّه و فحول مجتهدین بود، پس اینکه در «قصص» در یکی دو جا «از ص ۷۵» قصوری از اصول و فقه و اجتهاد و تحقیق وی ذکر کرده ظاهرًا بی‌وجه باشد؛ چنان که در «احسن الودیعه ۱:۳۷ و ۳۸» فرموده.

و وی چندین کتاب تألیف کرده که بعضی در أخبار و نهایت اشتهار است (۴).

اوّل: کتاب «أعمال السنة» در أعمال ایّام سال.

دویم: کتاب «أعمال شش ماه»، و این هر دو فارسی است، و در «الذریعه، ج ۲» آنها را در دو شماره ذکر کرده و هر یک را فرماید یکی از اسباط و أحفاد وی گفته که نزد من موجود است، و بعد فرماید: شاید کتاب دویم همان نصف کتاب اول بعینه بوده باشد.

سیم: کتاب «بحرالعرفان و معدن الایمان» در تفسیر قرآن که هفده جلد است، چنان که در «الذریعه ۳:ش ۸۸» فرموده و در «ریحانة» هم متابعت نموده، و ظاهرًا همان باشد که در «قصص» آنرا هفت جلد نوشته و در «احسن‌الودیعه» هم متابعت نموده و بواسطهٔ کوچکی و بزرگی جلدها این اختلاف بهم رسیده باشد- یا شاید آن که در «قصص» ۷ **جلد** گفته تفسیر و سیط باشد که اینک می‌نویسیم- چنان که در «الذریعه» فرماید: من جلد هفدهم آنرا دیدم که از سورهٔ أعلی تا آخر قرآن بود و در رجب سنه ۱۲۶۶ از تألیف آن فارغ شده، و نیز جلد پانزدهم را دیدم که در تفسیر سورهٔ محمد تا ممتحنه است، و در این کتاب اخباری را که در تفسیر از أئمّه علیهم‌السلام در کتب اصحاب و غیره روایت شده جمع نموده، و در نسخه‌ئی از آن بعد از اتمام تفسیر سورهٔ الناس بعضی از آیاتی را که در شأن آل محمد صلوات‌اللّه علیهم نازل شده با تفسیر آنها بدان ملحق کرده، **انتهی**، و این کتاب «تفسیر کبیر» او است.

چهارم: کتابی دیگر در تفسیر در یک جلد که «تفسیر صغیر» او است.

پنجم: کتابی دیگر در تفسیر در نه جلد که «تفسیر وسیط» است، چنان که هر دو را در «الذریعه ۴: ش ۱۲۸۲» ذکر کرده، و در «ریحانه» تفسیر وسیط را در دو جلد گفته.

ششم: کتاب «الدّرة» در فوائد متفرقه، مانند «کشکول».

هفتم: کتاب «الدّرةالثمینة» در مواعظ.

هشتم: کتاب «غنیمةالمعاد» در شرح «ارشاد علاّمه» که آن شرح کبیر او بر این کتاب و چهارده جلد است چنان که در «قصص‌العلماء» فرموده، و در «احسن الودیعه» و «ریحانه» بیست و چهار جلد نوشته‌اند (۵).

نهم: کتاب «مخزن‌البُکاء» در مصیبت که فارسی و مطوّل است و در شوّال سنه

۱۲۵۶ از تألیف آن فارغ شده و در «قصص» دربارهٔ آن گوید: در اعتبار أخبارْ پست تراز کتاب «معدن‌البکاء» است، **انتهی**.

دهم: کتاب «مسالک الراشدین» در شرح «ارشاد» مرقوم که شرح صغیر او بر آن و سه جلد است، چنان‌که در «الذریعه ۱: ۵۱۱» فرموده، و در «احسن الودیعه» و «ریحانه» نیز نام آنرا «مسالک» نوشته‌اند و در اول و نیز «قصص» آنرا دو جلد گفته‌اند، چنان که در اول فرماید:

ظاهرًا آن مختصر اوّل است، و در دویم نام آنرا «مسلک» نوشته، و در «فهرست کتابخانه رضویّه ۵ : ۵۰۴» نامش را «مسلک الراشدین» در أحکام دین و در سه جلد، و مختصر از «غنیمه»نوشته. جلد اول در عبادات. جلد دویم در تجارت تا آخر وصایا، انجام تألیف آن ۱۲ صفر سنه ۱۲۴۷. جلد سیم از نکاح تا آخر دیات، انجام تألیف آن محرّم سنه ۱۲۴۹، انتهی (۶).

یازدهم: کتاب «معدن البکاء» که نیز در مصیبت و فارسی است و در «قصص» فرماید: آن در اخبار مصیبت بهتر از سایر کتب است.

دوازدهم: کتاب «مفتاح البکاء» چنان که در «الذریعه ۸:ش ۳۲۱» نوشته.

سیزدهم: کتاب «منبع‌البکاء» در مصیبت، بعربی، که در «قصص» فرماید: در این کتاب نهایت دقّت در تنقیح أخبار مصیبت کرده و روایات معتبره مذکور داشته و در آخر کتاب، بسیار از حکایات مُبکیه و قصاید عربیّه در مراثی ذکر نموده، **انتهی**.

چهاردهم: «شرح قصیدهٔ عینیّهٔ سیّد حمیری» چنان که در «الذریعه ۱۳:ش ۱۵۱۶» فرموده.

و أساتید ثلثهٔ مذکورهٔ آنجناب در (۱۲۳۱ ج ۳ ش ۴۲۳) و (۱۲۴۲ ج ۴ ش ۶۱۱) و (۱۲۶۰ ج ۵ ش ۹۵۷) گذشتند.

و در «قصص: ۷۵ و ۱۵۵» فرماید وی اجازه از آقاسیّدمحمد کربلائی و سیّد عبداللّه شبّر داشته، چنان که هم در «ص ۶۱ و ۷۵» فرماید من در نزد او چندی درس خوانده‌ام، **انتهی**. و سیّد عبداللّه مذکور در (۱۲۴۲ ج ۴ ش ۶۱۳) گذشت و مؤلف

«قصص» خود در (۱۳۰۲) بیاید.

و مرحوم حاج ملاّمحمد صالح بعد از سالها که در قزوین ماند، ترک علاقه از آن شهر نموده و بکربلاء رفت و آنجا خانه خریده و مجاورت اختیار نمود تا اینکه روزی- چنان که در «قصص: ۷۶» فرموده- بزیارت حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام مشرّف شد و پس از زیارت در بالای سر مرقد مطهّر ایستاده دعاء می‌نمود که بناگاه افتاده و او را بدوش گرفتند و بخانه بردند، بلافاصله فوت شد، **انتهی**.

و همانا وفات وی در آن زمین برین بفُجئه در این سال رخ داده، چنان که در «الذریعه ۸: ش ۳۲۱» فرماید: بدین‌طور بخطّ بعضی از فرزندان او در پشت کتاب «مفتاح‌البکاءِ» او دیدم و گوید وی در رواق حسینی طرف بالا سر دفن شد، **انتهی**.

و این مأخذی که وی در تاریخ وفات صاحب عنوان در اینسال ذکر کرده درست و مجال بحثی در اطراف آن نمی‌باشد (۷). بناءبراین، در «فوائد الرضویّه» که وفات او را در سنه ۱۲۹۴ نوشته و مادّه تاریخ را «**البرغانی**» آورده غلط است (۸). چنان که در بعضی از کتب هم، سال وفات او را بتقریب و حدود؛ ذکر کرده‌اند، مانند اینکه در «روضات» و بتبعیّت او «احسن الودیعه» وفات او و شهادت برادرش را در حدود ۱۲۷۰ نوشته‌اند، و در «الذریعه» تا این تاریخ فوق را ندیده بود بتقریب و حدود مختلفه ذکر کرده چنان که در «ج ۳» در حدود ۱۲۷۰!- که ظاهرًا بتبعیّت «روضات» بوده- فرموده، و در «ج ۲ : ش ۹۷۵ و ج ۴» در حدود ۱۲۷۵ نوشته (۹)، و در «ریحانة‌الأدب» ظاهرًا نظر او را گرفته که در حدود این هر دو سال آورده.

و بهرحال، آن جناب چندین دختر و پسر داشته، و یکی از پسران که خَلف ارشد بوده مرحوم **میرزا عبدالوهّاب** است که از اهل علم و أعیان عصر خود در قزوین بوده، و در «المآثر:۱۶۳» او را عنوان نموده و در آن فرماید: تتبّع وی در میان سلسلهٔ برغانیّه احدی را نبود، معقولاً و منقولاً با اساتید شرکت می‌کرد و خود را مجتهدی جامع‌الشرایط می‌دانست و بقزوین ریاستی معتدٌّبها داشت و نزد حکّام دیوان اعلٰی بسیار مُطاع بود.

تا اینکه فرماید: در اواخر احوال میلی مفرط بتصوّف بهم رسانیده بود، الحقّ در طلاقت زبان و ملاحت بیان و حلاوت لهجه و حُسن تفهیم او بهرحال عمومًا و بمنبر خصوصًا در تمام ایران أحدی نرسید، انتهی (۱۰).

و پسر دیگر: **حاج شیخ حسین** بوده که نواده‌اش میرزا احمد بن میرزا علی اصغر مهندس ابن حاج شیخ حسین از علماء بوده و کتابی بنام «کفایة‌الفقه» تألیف نموده و او در نجف نزد آخوند خراسانی چندی درس خوانده و بعد از سال ۱۳۳۶ بقزوین برگشته، چنانکه در «الذریعه ۱۸ : ۹۷ : ۸۴۲» و «نقباءالبشر : ۱۱۴ : ۲۵۴» نوشته.

برای توضیح و تفصیل اولاد و اعقاب این دو برادر «شهید و حاج ملامحمد صالح» باید رجوع به «نقباء ۴ : ۱۶۳۰ : ۲۱۸۰» نمود و بدقّت ملاحظه کرد، و هم چنین «ج ۱ : ۱۱۴ : ۲۵۴» و عنوانی مفصّل منعقد نمود، و **اجمالاً**:

یکی از فرزندان دیگر صاحب عنوان: **شیخ حسن** بوده، و فرزند او میرزا علینقی در (۱۳۲۰) بیاید.

و **دختران**: اوّل: امّ‌سلمه **زرّین‌تاج** خانم معروفه بقرّةالعین (۱۱). دویم: **مرضیّه** خانم که او را در «الکواکب الدرّیّه ۱: ۱۰۰» ذکر کرده و گوید: وی زوجهٔ میرزا محمدعلی ابن حاجی ملاّعبدالوهاب قزوینی (۱۲۶۴ ج ۵ ش ۱۰۵۱) بوده. سیم: **دختر** دیگری که زوجهٔ میرزا هبةاللّه قزوینی و مادر سیّد محمد بحرالعلوم مشهدی (۱۲۹۶) است.

و کلیّةً أحفاد و أسباط حاج ملاّمحمدصالح غالبًا در کربلاء توطّن داشته و هنوز هم دارند (۱۲).

(۱) صاحب عنوان در «الکرام البررة: ۶۶۰ : ۱۱۹۹» یک صفحه‌یی ترجمه دارد، و چون مرحوم معلّم این شرح حال را پیش از چاپ و نشر آن کتاب نوشته لذا از آن نامی نبرده است. م.

(۲) انصاف را، گفتن و نوشتن چنین سخنی ناپسند و بسی شرم‌آور است. م.

(۳) آقا سیّد علی در (۱۲۳۱) و آقا سیّد محمد در (۱۲۴۲) درگذشته‌اند. م.

(۴) بنوشته «مؤلّفین مشار: ۳ : ۵۱۸ـ ۵۱۹» تنها کتاب مشهور مطبوع آن مرحوم «مخزن‌البکاء» است بالغ بر سیصد صفحهٔ رحلی که چندین بار، هم در زمان خود او و هم

بعد از وفاتش در طهران چاپ سنگی شده است.

در این ده سال اخیر برخی از فضلاء خاندان صاحب عنوان همّت والای خود را مصروف طبع و نشر کتاب «غنیمة المعاد فی شرح الارشاد» فرموده چندین مجلّد از آن را با عنوان «موسوعة‌البرغانی فی فقه‌الشیعة» منتشر ساخته و در سرآغاز جلد نخست مقدّمه‌یی در ۷۴ صفحه نهاده و بتفصیل پیرامون مؤلف و دیگر رجال خاندان آن بزرگوار و آثار آنان بحث کرده‌اند. تاریخ مرقوم در پایان مقدمه «۲۴ ماه رمضان ۱۴۰۵» در قزوین است. م.

(۵) در مقدمّهٔ یاد شده «غنیمة‌المعاد» را برحسب تعیین مؤلف در چهارده مجلّد و «منهج‌الاجتهادِ» مرحوم شهید ثالث را در بیست و چهار جلد نوشته‌اند. م.

(٦) برخی جاهای دیگر «الذریعه» که از این کتاب یاد شده است:

۱ـ «مسالک الراشدین ۲۰:۳۸۰:۳۵۲۲» که گوید نسخهٔ آن در کتابخانهٔ او در کربلاست و از «تکملهٔ صدر» برمی‌آید که نامش «مسلک السداد» است.

۲ـ «مسلک السداد ۲۱:۲۳» که آنجا فرماید آن در دو جلد است و بعنوان «مسلک الراشدین» یاد شد، و نخستین مجلّد آنرا که تاریخ تألیفش ۱۲۴۷ بوده بنزد عبود بن شیخ حسن صالحی نوادهٔ مؤلف در کربلاء دیدم، انتهی. معظّم له همان ناشر «غنیمة‌المعاد» و نویسندهٔ مقدّمهٔ گستردهٔ آنند.

۳ـ «مسلک الراشدین ۲۱:۲۳:۳۷۵۹» که در این موضع، نخست وفات مؤلف را بسال ۱۲۷۱ چاپ کرده‌اند، و در پسین غلطنامه‌ها آنرا به (۱۲۸۳) تغییر داده‌اند.

(۷) مرحوم معلّم حقّ داشته‌اند که اینگونه سخن در تاریخ فوت صاحب عنوان بگویند، زیرا اعتماد کامل بر تصریح در «الذریعه ۸:۸۹:۳۲۱» داشته، و جز آن مورد هم در «ج ۱۸:۱٦۷:۱۲۲۱ کنزالمعاد» و «ج ۲۱:۱۰۵:۴۱۴۲ مصباح‌الجنان» و «ج ۲۲:۳۵۸:۷۴۲۲ منبع‌البکاء» و هم در «الکرام البرره: ٦٦۰:۱۱۹۹» تاریخ فوت همان گونه است یعنی بسال ۱۲۸۳ و بنقل از خطّ یکی از اولاد آن مرحوم در آخر (یا در ظهر) نسخهٔ «مفتاح‌البکاء».

امّا صاحب ذریعه و کرام در موارد یاد شده، تنها بکلمهٔ «بعض‌الأولاد» برگزار نموده و هیچ ننوشته‌اند که نام آن فرزند چه بوده و اگر در مأخذ؛ نامش مشخّص نبوده پس از کجا فهمیده‌اند که از اولاد آن مرحوم بوده؟ و نصّ عبارتش را نیز نیاورده‌اند. م.

(۸) آری چنین است در نسخهٔ چاپی «فوائد رضویّهٔ» محدّث قمی، امّا خود آن

مرحوم در کتاب «طبقات» ذیل وقایع سنه ۱۲۳۱ که سال فوت مرحوم صاحب «ریاض‌المسائل» بوده و شمّه‌یی از احوال ایشان را آورده؛ از جملهٔ شاگردانش دو برادر بزرگوار برغانی را یاد، و تاریخ وفات صاحب عنوان را (حدود ۱۲۷۰) نوشته، لکن از آنِ مرحوم حاج ملا محمدتقی شهید را بخطا در عین (۱۲۷۰) قید کرده است، که چنانکه در شرح حالش «ج ۵ ش ۱۰۳۶» گذشت او بسال ۱۲۶۳ شهید گردید.

امّا آن کسی که بسال ۱۲۹۴ «مطابق **البرغانی**» درگذشته او میرزا عبدالوهّاب فرزند صاحب عنوانست، چنان که در مقدمهٔ «غنیمة المعاد ۱: ۴۹» با روز و ماه «۲۵ ذی‌الحجّه» نوشته‌اند، لکن صاحب «الکرام‌البررة: ۸۰۸: ۱۵۱۰» از آن تاریخ آگاه نبوده و ارتحالش را در «حدود ۱۲۹۵» قید کرده‌اند. م.

(۹) این جاها همه را در پسین غلطنامه به (۱۲۸۳) برگردانیده‌اند، و نویسنده مقدّمهٔ «غنیمة‌المعاد ۱ : ۴۵ـ ۴۷» شرحی پیرامون درگذشت و خاکجای صاحب عنوان نوشته و با اشاره باختلافاتی که در تاریخ فوت او موجود است، گویند که نسخه‌یی از آخرین تألیف آن مرحوم یعنی «کنزالمعاد» که در ادعیه و أعمال سال است؛ بخط فرزند ارشدش میرزا عبدالوهّاب دیده‌اند و او در آن نسخه تاریخ فوت پدر را در کربلاء معلّی هنگامی که در حرم مطهّر نزدیک ضریح مبارک حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام ـ در طرف سر ـ بزیارت ایستاده بود، بهنگام غروب آفتاب روز آدینه بیست و هفتم جمادای دوم ۱۲۷۱ «مطابق کلمه **فاضل عصر**» بمرگ ناگهانی ـ مفاجاة ـ نوشته است.

پس تاریخ درست همین باید باشد، و چنانکه در پاورقی ۶ گفتیم در «الذریعه ۲۳:۲۱» هم نسخت همین تاریخ را نوشته‌اند، و شاید آن نیز مستند بضبط میرزاعبدالوهاب است.

تاریخ تولّد صاحب عنوان

جناب نویسندهٔ مقدمهٔ «غنیمة‌المعاد ۱: ۱۰» آورده‌اند که تاریخ ولادت مرحوم آخوند حاج ملاّصالح را پدر گرامیش در بیست و پنجم ذی‌القعده ۱۱۶۷ نوشته است، «موافق کلمه **مظهر ایزد**»، اما نفرموده‌اند که آن نوشته در کجاست و عبارتش چگونه است.

بنابراین ـ اگر تاریخها چنین باشد ـ مدّت عمر آن مرحوم یکصد و سه سال و هفت ماه قمری و دو روز می‌شود، واللّه‌العالم.

شگفت‌آورتر آنکه آن مرحوم بشش ماهی پیش از درگذشتش از تألیف تفسیر «مصباح‌الجنان لایضاح أسرارالقرآن» فراغت یافته و نسخهٔ اصل آن کتاب شریف نزد

نویسنده گرامی مقدمهٔ غنیمه موجود، و در تصویر آخرین صفحهٔ آن که در (ص ۷۲ مقدّمه) چاپ شده اثری از اختلال و ارتعاش دست و انگشتان در آن دیده نمی‌شود.

در پایان این تعلیقه بیفزائیم که پس از فوت سیّدالأعیان یادداشتهای پراکندهٔ آن مرحوم را دربارهٔ صاحب عنوان در سه جای «اعیان‌الشیعه ۴۵ ش ۲۲۵۴ و ۲۲۵۸ و ۲۲۶۵» چاپ کردند. پس از چندی مرحوم سیّد صالح شهرستانی شرح حالی در تکمیل و تصحیح آن سه موضع «با قید تولد به سال یکهزار و دویست تمام و تاریخ فوت مطابق ضبط مقدّمهٔ موسوعه» نوشته است که با یادداشت‌های دیگر آن مرحوم در جلد ۵۶ «اعیان‌الشیعه» چاپ شد.

همچنین آگاهیهای دیگری نیز دربارهٔ صاحب عنوان و خاندانش از «ذریعه ۱۱:۷۷: ۴۷۹ و ۲۵: ۱۰۶: ۵۸۲» بدست می‌آید. م.

(۱۰) میرزا عبدالوهاب در «الکرام‌البررة ۸۰۸: ۱۵۱۰» ترجمه دارد، و همچنین در مقدّمهٔ «غنیمة‌المعاد ۱: ۴۸- ۴۹» و در همین مقدمه است که او در ۲۵ حجّه ۱۲۹۴ «مطابق البرغانی» درگذشته، چنانکه پیشتر گفتیم، در تعلیقه شماره (۸).

دیگر أفراد علمی خاندان صاحب عنوان نیز در مقدّمهٔ یاد شده معرّفی گردیده‌اند، امّا بهیچ روی حتّی نام یک نفر از خاندان برغانی در کتاب «البُیوتات الأدبیّة فی کربلاء» تألیف آقای موسی الکرباسی دیده نشد! م.

(۱۱) نویسنده جلیلِ مقدّمهٔ «غنیمة‌المعاد» تنها بنام و شرح حال هفت پسر دانشور حاج ملاّ محمدصالح پرداخته و از دختران آن مرحوم هیچ یاد نکرده است.

با وجود اینکه اندک شبهه‌یی در إرتداد و إلحاد زرّین تاج نیست امّا شگفتا کفریّات منسوب باو را در إلحاقات «الذریعة ۲۲ : ۱۳۵ : ۶۴۱۳» یعنی کتابی که خاصّ معرّفی آثار شیعیان بوده؛ این چنین شناسانده‌اند: «مکاتیب قرّة‌العین، طاهره دختر مولی (کذا) صالح برغانی قزوینی... که بسال (۱۲۶۸ق) بقتل رسید. او بفارسی و عربی شعر خوب سروده و دیوانش بسال ۱۳۶۸ چاپ شد «یعنی از سوی فرقهٔ ضالّه». نسخه خطی دیوانش نزد دکتر احمد قاسم‌زاده «مجاهد» در طهران موجوداست شامل نود برگ کوچک» الخ. م.

(۱۲) در این‌باره در تعلیقهٔ پیشین توضیح داده شد، و اینک در پایان این تعلیقات، مطلب دیگری را شایسته تذکّر می‌بینند، و آن اینکه ناشر گرامی و نویسندهٔ مقدّمهٔ مفصّل کتاب شریف «غنیمة‌المعاد في‌شرح‌الارشاد: موسوعة‌البرغانی فی فقه الشیعة» در جابجای آن مقدّمه و همچنین در صفحه عنوان هر پنج مجلّدی که اینک از آن کتاب حاضر است،

پیوسته گوشزد فرموده‌اند که این موسوعه همان کتابی است که مرحوم صاحب «جواهرالکلام» در تألیف کتابش از آن «استعانت» جُسته است.

چون برای این ادّعاء، تنها بمسموعات خود اعتماد فرموده‌اند، شایسته بود یکی دو مورد از مطالب دو کتاب را که نشان استعانت «جواهر» از «غنیمه» در آن باشد ارائه می‌دادند و از این راه کمکی بشناخت بهتر منابع فقهی می‌نمودند و راه بدگمانی را هم می‌بستند. امید است که در چاپ دیگر، همچنین غلطهای چاپی مقدمه و أصل کتاب اصلاح و مطالب منقول در آن بطورکلّی و همگی مستند و مآخذ هر یک بصورت محقّقانه در ذیل صفحات معیّن شود. م.

☆ (۱۵۵۶ ـ تولّد مصباح، شاعر قهفرّخی) ☆

قهفرّخ، معرّب کوه فرّخ، و قریه‌ئی است در ناحیهٔ چهارمحلّ اصفهان (۱).

و مصباح صاحب عنوان، بطوری که در کتاب «تذکره شعرای معاصر اصفهان: ۴۵۳» فرموده؛ نامش علیجان و فرزند عبداللّه است، و همانا در این سال در قهفرّخ متولد شده، و این اشعار از اوست:

آنچه با فرهاد از کین تیشهٔ فولاد کرد — یار شیرین با من از سرپنجهٔ بیداد کرد

آن که هادی شد مرا اندر طریق دین حقّ — حق روانش شاد فرماید روانم شاد کرد

صرفه کی مجنون زلیلی بُرد از بیدادچرخ

تیشهٔ زال فلک بنگر چه با فرهاد کرد!

و او پس از مدّت هفتاد و پنج سال قمری عمر، در سنه ۱۳۵۸ هزار و سیصد و پنجاه و هشت وفات کرد.

(۱) برای قهفرّخ چندین وجه تسمیه در جلد دوم تاریخ چهارمحال و بختیاری «ص ۱۷۵» نوشته شده است. هر دو جلد این کتاب، بعنوان «شناخت سرزمین چهارمحال، نویسنده و گردآورنده: کریم نیکزاد امیرحسینی» در اصفهان بچاپ رسیده، جلد نخست ۶۴۸ صفحه با ۸ صفحه مقدّمه (۱۳۵۷ ش). جلد دوم ۶۳۱ صفحه و ۹ صفحه مقدّمه (حدود ۱۳۶۵ ش). پیشتر نیز کتاب «شناخت سرزمین بختیاری» در ۵۸۴ صفحه و ۸ صفحه مقدمه (بسال ۱۳۵۴ش) از همین نویسندهٔ فاضل کوشا، هم در اصفهان چاپ شد، اما از مصباح صاحب عنوان در این کتابها اثری بنظر نرسید. م.

☆ (۱۵۵۷ ـ وفات میرزامهدی، نثار، شاعر تبریزی) ☆

وی فرزند میرزا ابومحمد است که از منشیان نایب‌السلطنه عباس میرزا بوده، و نسب خود را بمقرّب درگاه باری حضرت خواجه عبداللّه انصاری ـ قدّس سرّه‌العزیز (۱)ـ می‌رسانیده.

و میرزا مهدی از شعراء عصر خود بوده که در گرمرود سراب متولّد شده و در بزرگی، لقب **بیان‌الملک** یافته، و «دیوانی از قصائد و غزلیّات» قریب بدو هزار بیت دارد، و در این سال وفات نموده، چنان که در «دانشمندان آذربایجان»نوشته (۲).

(۱) خواجه عبداللّه انصاری مشهور که ممدوح سنّیان و مقتدای صوفیانست خود، حنبلی مذهب و مخالف شیعیان بود.

ذهبی تُرکمانی مورّخ ناصبیِ بنام «۶۷۳ـ ۷۴۸» در «تذکرة‌الحفّاظ ۱۱۸۳:۱۰۲۸» او را چنین ستوده است:

«حافظ امام زاهد ابواسماعیل عبداللّه بن محمدبن علی بن محمدبن احمدبن علی بن جعفر ابن منصوربن مَتّ انصاری هروی، از ذرّیهٔ ابوایوب انصاری. ولادتش ۳۹۶، مرگش در ذی‌الحجّهٔ ۴۸۱» تا آخر.

نامهای یاد شده در تبار خواجه مطابق است با ضبط سمعانی مورّخ منحرف «۵۰۶ـ ۵۶۲» در کتاب «التحبیر ۱ : ۱۵۳ : ۸۳» در احوال فرزندش ابوعطیّه جابربن عبداللّه «قع ۴۴۴ـ پنجشنبه غرّهٔ قع ۵۲۰ مدفون در کوه گازرگاه»، همچنان که موافق است با ضبط ابوالفرج بغدادی دمشقی حنبلی «۷۳۶ـ ۷۹۵» در کتاب «الذیل علی طبقات‌الحنابلة لابن رجب ۱ : ۵۰ـ۶۸».

مطالبی که در کتابهای یاد شده و بخصوص در این مأخذ اخیر دیده می‌شود بهترین گواهست بر دوری نخستین شیخ‌الاسلام حنبلیان مُعاند یعنی جناب خواجه عبداللّه انصاری از مذهب تشیّع و دشمنی او با همهٔ مذاهب جز مذهب احمد حنبل!

از این موضع است که ایشان کتابی هم در «مناقب احمدبن‌حنبل» مقتدای خود تألیف کردند و ذهبی آن را بگوش جان در نزد استاد شنید.

ابن طاهر ابوالفضل مقدسی محمدبن طاهربن علی معروف بابن‌القیسرانی شیبانی «شوّال ۴۴۸ـ آدینه نیمه ربیع یکم ۵۰۷ در بغداد» شاگرد جناب خواجه عبداللّه است.

ذهبی گوید که ابن طاهر از خواجه بر بالای منبر این بیت شعر را شنیده:

أنا حنبليّ ما حييتُ و إن أمُت فوصيّتي للناس أن يتحنبلوا

«من (خواجه عبدالله می‌گوید:) حنبلی مذهبم تا زنده‌ام، و بهنگام رفتن وصیّتم بمردم اینست که حنبلی مذهب گردند!»

در میان انبوه مشایخ و استادان خواجه و پسرش که سمعانی و ذهبی و ابوالفرج برشمرده‌اند یک تن شیعه مذهب دیده نمی‌شود، همچنان که در میان شاگردانشان؛ بلکه همگی از مردمان عامّه‌اند.

جناب خواجه بر مبنای مذهب خود، دربارهٔ حاکم نیشابوری معروف «۳۲۱-۴۰۵» مصنّف کتاب «المستدرک علی‌الصحیحین» سخنی گفته‌اند که باز همان ابن‌طاهر- صوفی، ظاهری مذهب، إباحی مشرب - از زبان ایشان شنیده است:

ذهبی در «تذکرة‌الحفّاظ، ش ۱۰۵۳» گوید که ابن‌طاهر، نظرِابواسماعیل انصاری «یعنی خواجه عبدالله» را دربارهٔ حاکم یاد شده جویا شد، ایشان فرمودند: حاکم در نقل حدیث راستگوست، امّا او **رافضی خبیثی** است!

پس با این دلائل قاطع واضح چنین کسی را که در مذهب، مخالف و متعصّب و معاند است؛ چگونه می‌توان او را ستود! کسی که نصّ و عصمت را باور ندارد و تولّي و تبرّي نمی‌شناسد از نظر شیعه هرگز «مقرّب درگاه باری» نیست.

صوفیان و نویسندگانی که در حوزهٔ تشیّع از خواجه عبدالله باحترام و تقدیس یاد می‌کنند همگی نظر بآثار عرفانی فارسی منسوب باو دارند. امّا آیا سخنانی دلنشین با وجود انحراف مذهبی گوینده، برای کسی که دارای مذهب تشیّع باشد پذیرفتنی است؟

اضافه براین که صحّت انتساب آن آثار باین خواجه‌انصار محلّ تردید و انکار است، چنان که مصحّح محقق کتاب «اسرارالتوحید ۱ : مقدّمه : ۱۰۶ پی‌نویس ۴. تهران ۱۳۶۶» نوشته‌اند:

«آثار فارسی انصاری همگی منحول است تا چه رسد بشعرهای فارسی او. تنها بازماندهٔ چند مناجات بلهجهٔ هروی و متن «طبقات الصوفیّه» را می‌توان جزءِ آثار انصاری بفارسی دانست. بقیّهٔ رسائل که بارها بنام وی چاپ شده است غالبًا از آثار قرن ۸ و ۹ است و کوچکترین ارتباطی با زبان قرن ۵ ندارد».

در میان آثار فارسی منسوب بخواجه عبدالله انصاری سخنانی هم دیده می‌شود که حاکی از بی‌اعتنائی بعبادات است، از جمله درباره نماز، همان فریضه‌یی که اگر قبول

درگاه حق نشود هیچ‌کار نیک دیگری پذیرفته نخواهد شد.

دهخدا در «أمثال و حِکم» این سخنان را بایشان نسبت داده است: «نماز را قضاست، صحبت را قضا نیست،

نماز را بحقیقت قضا توان کردن قضای صحبت یاران نمی‌توان کردن

«نماز زیاده کردن کار پیرزنان است و روزه افزون داشتن صرفهٔ نان است و حج نمودن تماشای جهان است. نان دادن کار مردان است»!

بیش از این در این‌باره‌ها قلمفرسایی نکنیم. امید که شیعه مذهبان، در هر حال و مقال «غیرت مذهبی» را فراموش نکرده، و شکوه و فرّ نظم و نثر ناماورانی چون خواجه و عطّار و مولوی و سعدی و حافظ و جامی بر مبانی مذهبی و عقائد و شعائر دینی آنان چیره نگردد، ان‌شاءالله‌تعالی. م.

(۲) برای آگاهی بیشتر از احوال نثار گرمرودی مآخذ یاد شدهٔ در «فرهنگ سخنوران: ۵۹۴» مفید خواهد بود. م.

☆ (۱۵۵۸ ـ مسافرت ناصرالدینشاه بخراسان) ☆

در کتاب «تاریخ رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳، ۱۴» تألیف مهدی بامداد (در ص ۲۶۳ ج ۴) در احوال ناصرالدین شاه نوشته است:

«در سال ۱۲۸۳ هـ‌ق بخراسان مسافرت کرد. در این سفر که هم برای سرکشی و استفاده و هم برای زیارت بود، مهد علیا مادر، عزّت‌الدوله خواهر و عدّه‌ای از زنانش در شصت کالسکه ۶ اسبه همراه وی بودند، این مسافرت در حدود شش ماه طول کشید. از کارهایی که در این سفر نمود (کذا!) این بود که در روز ورودش بمشهد، میرزامحمدخان سپهسالار والی خراسان و متولّی‌باشی آستانقدس رضوی درگذشت، و معروف گردید که بوسیلهٔ خوراندن قهوهٔ قجری او را مسموم و کشته است» انتهی.

مؤلف گوید: در کتاب «منتخب‌التواریخ خراسانی، باب دهم: ۴۲۵ [چاپ اول سنگی. م.]» نوشته که در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار، در دهم ماه صفر، مرحوم ناصرالدینشاه بزیارت مشهد مقدّس مشرف شد، و جقّه سلطنتی را تقدیم آستانه مقدّسه نمود که فعلاً در میان حرم مطهّر، در بالای طاق بالای سر مطهّر، منصوب است، و در

هیجدهم ربیع‌المولود از مشهد مقدّس حرکت فرمود بجانب طهران، و در ایّام توقّفِ مرحوم ناصرالدینشاه مرحوم محمدخان قاجار که ملقّب بسپهسالار بود و پیشکار جلال‌الدوله بود از دنیا رفت و در صُفّه توحیدخانه مبارکه، پشت پنجره فولاد دفن شد، **انتهی**. و منافاتی بین این دو کلام نیست که مسافرت در ۱۲۸۳ یا ۱۲۸۴ بوده، چه حرکت از طهران در ۱۲۸۳ و ورود بمشهد مقدّس در۱۲۸۴ بوده (۱).

و مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار مذکور فرزند امیرخان بوده، و در هنگام نماز صبح روز هفدهم ماه صفر سنه ۱۲۸۴ وفات نموده (۲).

(۱) صاحب عنوان دوبار از طهران بمشهد مقدّس مشرف شده، و سفرنامه هر دوبار جداگانه تألیف و بسالهای ۱۲۸۶ و ۱۳۰۶ ق در طهران چاپ سنگی شده است.

سفرنامهٔ نخستین را میرزا علینقی حکیم‌الممالک (۱۳۲۰) طبیب مُلازم و همراه ناصر نوشته و «برحسب امر علیّه (!) **روزنامه حکیم‌المَمالک**» نامیده، و تصویرهای متعدّد آنرا میرزا بزرگ غفاری پدر کمال‌المُلک معروف با ذکر نام خود ترسیم کرده و برخی از آنها را هم از روی عکسی که آقا رضا عکّاسباشی برادر همان حکیم‌الممالک در همان سفر شیشه گرفته، بتصویر کشیده است، چون برای چاپ آنها راه دیگری جز ترسیم با مرکّب و کاغذ مخصوص چاپ سنگی در طهران میسّر نبود.

«روزنامه حکیم‌الممالک» یعنی «سفرنامهٔ خراسان ناصرالدین‌شاه قاجار» در پایان ج ۲ سال ۱۲۸۶ تألیف آن تمام و بخطّ نستعلیق کاتبی «علی اصغر» نام در «کارخانه سیّد سنَد آقامیرباقر طهرانی بخطّی نیکو و طرزی مطبوع، مطبوع گردید» و شمارهٔ آخرین صفحه آن (۴۸۵) است، بقطع وزیری.

باری، آغاز سفر اوّل و حرکت از طهران چنانکه حکیم در ص ۷ نوشته است «روز یکشنبه پانزدهم شهر ذیحجّة (کذا) الحرام سنه توشقان‌ئیل یکهزار و دویست و هشتاد و سه... که درین روز یکماه از عید نوروز سلطانی گذشته» بوده، و در ص ۱۷۶ ورود بشهر مشهد را در روز دوشنبه ۱۴ صفر ۱۲۸۴، و در ص ۲۹۹ خبر خروج از آن شهر را پس از ۳۴ روز اقامت، در یکشنبه ۱۸ ع ۱ همان سال نوشته است، و این تاریخها تمام همانند ضبط «منتخب‌التواریخ مظفّری:۱۲۵ ببعد، ط۲» است و هیچ اختلافی در میان نیست، همانگونه که در تاریخ «منتظم ناصری ۳: ۱۸۸۷- ۱۸۹۷ ط حروفی» نیز دیده می‌شود. «روزنامهٔ حکیم‌الممالک» با چند فهرست مفید بسال ۱۳۵۶ ش در تهران

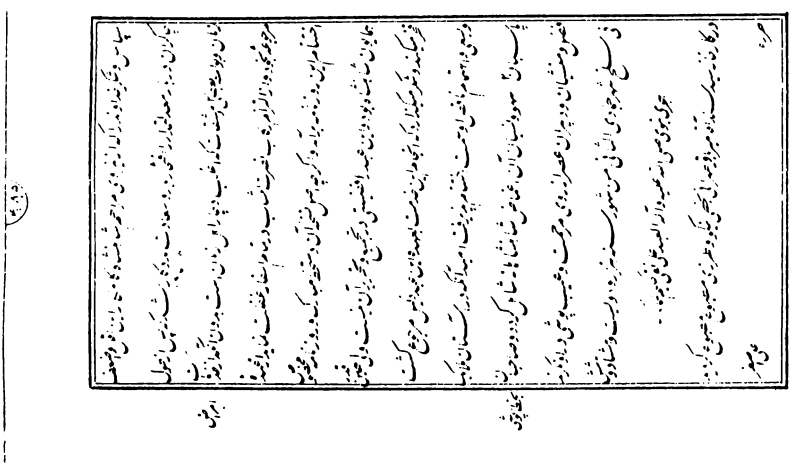
بچاپ لوحی تجدید طبع شد و از روی سهو، در یادداشت سرآغازِ آن و همچنین در یادداشتی که بسال ۱۳۶۱ ش در سرآغازِ چاپ لوحی سفرنامهٔ دوم ناصر «سفرنامه خراسان، بخط میرزا محمدرضا کلهُر» نوشته‌اند، تاریخ تألیف را که گفتیم ۱۲۸۶ بوده تاریخ اصل سفر اول پنداشته‌اند که البته چنین نیست.

سفرنامهٔ دوم، بموجب سرآغازی که اعتمادالسلطنه بر آن نوشته، بقلم خود ناصر است و آنرا میرزا محمدرضای کلهر با خطّ نستعلیق هوشربایش کتابت نموده و بسال (۱۳۰۶ق) در «دارالطباعهٔ خاصّهٔ دولتی» بطبع رسید، مرحوم مشار باشتباه (۱۳۰۰) نوشته است. سفر دوم از عصر دوشنبه پنجم شعبان‌المعظّم ۱۳۰۰ «یکهزار و سیصد تمام» آغاز و به «روز پنجشنبه هشتم ذی‌الحجّةالحرام مطابق هیجدهم میزان همان ۱۳۰۰» پایان یافت. تصویرهای این سفرنامه را میرزاابوترابخان غفاری «برادر کمال‌الملک» که پس‌از مرگ پدرش میرزا بزرگ، نقّاشباشی دربار بود ترسیم کرده است.

سفرنامهٔ دوم را چنان که گفتیم بسال «۱۳۶۱ش» در تهران با فهرستهایی در ۳۱۷ صفحه بچاپ لوحی وزیری تصغیر و تکثیر نموده‌اند، امّا چون شماره صفحات اصل را بر هم زده‌اند و فهرستها موافق اصل چاپ سنگی است لذا با این چاپ همخوانی ندارد.

دو سال بعد بار دیگر «سفرنامه دوم خراسان» مطابق اصل با تمام خصوصیّات در همان تهران همچنان چاپ لوحی رحلی شد با یک مقدّمه و ملحقات و چندگونه فهرست، البتّه این چاپ دارای امتیاز بیشتری است. م.

(۲) سپهسالار محمدخان در سال آتی (۱۲۸۴ ش ۱۵۵۹) عنوان مستقلّ دارد. م.



«صفحهٔ آخر سفرنامهٔ ۴ ـ ۱۲۸۳»

سنه ۱۲۸٤ قمری مطابق سنه ۱۲٤٦ شمسی

۲ شنبه غرّهٔ ماه محرّم‌الحرام (...) ثور ماه بُرجی

☆ (۱۵۵۹ ـ وفات میرزا محمدخان، سپهسالار قاجار مروی) ☆

وی فرزند امیرخان، و خود از معاریف زمان و متصدی مَناصب عالیه در دولت ناصرالدینشاه بوده، چنانکه در سنه ۱۲۸۱ منصب صدارت عظمی در دولت را داشته، و چندی هم پیشکار جلال‌الدوله بوده، و مدتی ایالت خراسان و سیستان را تحمّل فرموده، و در تهران مدرسه‌یی ساخته که بنام وی بمدرسه سپهسالار مشهور شده، و چون بعد از آن حاجی میرزا حسینخان سپهسالار نیز مدرسه‌یی ساخته که هم بعنوان مذکور مشهور شد، لاجرم برای تمییز هر یک از آنها از دیگری؛ این را مدرسه سپهسالار قدیم «یا مدرسهٔ خان مروی» و آنرا مدرسهٔ سپهسالار جدید «یا مطلق مدرسهٔ سپهسالار» گفتند.

و بالأخره میرزا محمدخان صاحب عنوان، هنگام نماز صبح روز هفدهم ماه صفرالمظفر اینسال ـ که همراه ناصرالدینشاه در مشهد مقدّس آمده بود ـ وفات کرد و در صفّه توحیدخانه مبارکه پشت پنجره پولاد دفن شد، چنانکه در «منتخب التواریخ، باب دهم» فرموده (۱).

(۱) «منتخب‌التواریخ خراسانی: ۴۲۵ ط ۱ و ۶۲۹ ط اسلامیّه».
صاحب عنوان در «تاریخ رجال ایران ۳:۲۲۸ـ ۲۳۲» شرح حال دارد، و از جمله گوید: «معروف است که میرزا محمدخان سپهسالار چندان معلوماتی نداشت، و از قجرهای درباری بود، و پسرانش داماد شاه بودند. نامبرده مردی متدیّن، منظّم، جدّی، و خطّش بسیار بد و لایُقرء بود». رجوع بشماره (۱۵۵۸) در همین جلد فرمایند. همچنین کتاب تازه چاپ «صدراعظمهای سلسله قاجاریّه: ۱۸۳ـ۱۹۰، تهران ۱۳۷۲». م.

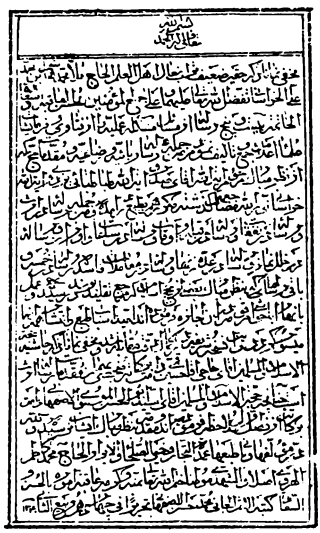
☆ (۱۵۶۰ ـ تولد مرحوم حاج ملاّهاشم خراسانی) ☆

☆ (رحمة‌الله علیه) ☆

وی فرزند ملاّ محمدعلی بن ملاّمحمدبن ملاّ آقا بابا بن محمدباقر مشهدی است.

ملاّ محمدعلی جزو خدّام آستان رضوی«ع» بوده.

فرزندش حاج ملاّهاشم «أعلی‌اللّه مقامه» از علماءِ بزرگ و فقهاءِ معروف مشهد بود، و در تواریخ و احوال علماء اطلاعی خوب داشت.



و او در ماه صفرالخیر این سال ـ مطابق (جوزا ـ سرطان) ماه برجی ـ متولد شده (۱)، و در نزد چندین نفر از علماء درس خوانده و اجازت روایت گرفت، و در مشهد با شهرت و ریاست بتدریس و ترویج مشغول بود، و چندین کتاب تألیف کرد؛ أشهر و أنفع همه کتاب «**منتخب التواریخ**» در احوال ائمة علیهم السّلم و فوائد نافعهٔ کثیرهٔ متفرقه دیگر. انجام تألیف آن ماه رمضان سنه ۱۳۴۹.

و چندین کتاب دیگر بدین نام تألیف شده:

۱ـ «منتخب التواریخ» شیخ عبدالقادر ابن ملوک شاه بداؤنی هندی که در سنه ۱۰۰۴ وفات کرده، در علماء زمان اکبرشاه (۲).

و آخر، در روز شنبه غرّهٔ ماه ذی‌الحجّةالحرام سنه ۱۳۵۲ هزار و سیصد و پنجاه و دو ـ مطابق ۲۶ اسفندماه باستانی ـ در ارض اقدس وفات کرد (۳)، و در دارالسیادة مبارکهٔ آن جا که می‌خواهند بدارالحُفّاظ بروند، در طرف راست پای دیوار دفن شد که اثری بر قبر او نیست. و فرزندی به نام آقا **محمد** از او ماند که از علماءِ مشهد به شمار آید(۴).

(۱) مرحوم مروّج «مروّج الاسلام» در شرح حال مختصری که برای صاحب عنوان

نوشته و در پایان مقدّمةالطبع «منتخب التواریخ، ط اسلامیّه» چاپ شده بتردید گوید: «ولادتش در ارض اقدس در ماه صفر سنه ۱۲۸۰ یا ۱۲۸۴ است».

نویسندهٔ «فهرست کتابخانه آستانه قدس رضوی ۵ : ۵۷۵» گوید: «متولد در پنجشنبه از ماه رمضان ۱۲۸۰».

مرحوم معلم در حاشیه نخستین صفحهٔ نسخهٔ «منتخب التواریخ» گزیدهٔ شرح حال مصنّف را در حضور خود او نوشته و تولدش را همچنان که در متن آورده قید کرده است.

لکن شخص مرحوم حاج ملاّ محمدهاشم در ذیل وقایع سال یکهزار و دویست و هشتاد و چهار «منتخب التواریخ: ۴۲۵ ط ۱ و ۶۲۹ ط اسلامیه» فرماید:

«وگویا تولد حقیرجامع این مختصر! هم در اینسال بوده» انتهی.

این عبارت کاشف از عدم اطلاع خود او از تاریخ درست ولادتش می‌باشد، واللّه العالم. م.

(۲) معلم در نخستین حاشیه‌یی که بر نسخهٔ «منتخب التواریخ» نوشته در این‌باره پس از ذکر کتاب بداونی گوید :

«۲ـ «منتخب التواریخ» تألیف محمدیوسف بن شیخ، که نیز تاریخ عمومی است، و این دو را دکتر رضازاده شفق در «تاریخ ادبیات ایران: ۵۲» ذکر کرده. ۳ـ «منتخب التواریخ» حاجی میرزا ابراهیم خان صدیق الممالک کاشانی در تاریخ سنوات». پایان حاشیه معلم، و البته کتابهای بدین نام بیش از اینهاست و در «الذریعه» و فهارس دیگر یاد شده‌اند. م.

(۳) چنین است تاریخ فوت صاحب عنوان در شرح حال جداگانه‌یی که پس از این از خط مؤلف می‌آوریم، لکن در «الذریعه ۲۲: ۳۹۰: ۷۵۷۶» مانند «نقباءالبشر، نسخه اصل» آنرا در ذی‌القعده و اواخر آن ضبط کرده‌اند که البته مبتنی بر مسموعات بوده، و در «فهرست کتابخانه آستانه قدس رضوی ۵:۵۷۵» دوم ذیحجه نوشته، و مرحوم مروّج گوید: «آن مرحوم روز یکشنبه ۳ ذی‌الحجّه ۱۳۵۲ داعی حق را اجابت نمود، و مردم در تشییع او إزدحام کرده بودند، و بین درب دارالسیاده و دارالحفّاظ در معبر زوّار دفن گردید».

شاید رقم ۳ در چاپ اشتباه شده باشد، زیرا تقویم‌های آن سال غرّه را شنبه نوشته‌اند. و در جمع بین اقوال باید گفت: درگذشت مرحوم حاج ملاّمحمدهاشم روز شنبه و تشییع

در یکشنبه بوده است. م.

(۴) مرحوم مروّج «از مشایخ روایتی این ضعیف» در شرح حال صاحب عنوان گوید: «و از او هفت فرزند: چهار پسر و سه دختر ماند. پسر ارشد ایشان شریعتمآب مروّج‌الأحکام آقا شیخ محمد، هر صبح در مسجد گوهرشاد پس از نماز جماعت مردم را مستفیض می‌فرماید».

از «ضمیمهٔ تاریخ علمای خراسان: ۲۷۸» مستفاد می‌شود که حاج شیخ محمد یاد شده بسال ۱۳۸۱ در مراجعت از سفر حج، پس از مدتی بیماری درگذشته است.

« تکمله »

مرحوم حاج ملاّمحمدهاشم را صاحب «نقباءالبشر: ۶۴۲ عکس نسخه اصل» این گونه عنوان نموده‌اند: «الشیخ الفاضل الورع التقي‌الصالح الحاج مولی هاشم بن محمدعلی‌الخراسانی المشهدی، دامت برکاته؛ من الفضلاءِ الأتقیاءِالأخیار الموجّه الموثوق به عند الخواص والعوام. یقیم الجماعة و یعلّم الأحکام بالمشهدالمقدّس الرضوی، علی مشرفه السلم».

سپس برخی آثار چاپ شده او را یاد کرده و درگذشتش را «اواخر قعدهٔ ۱۳۵۲» نوشته‌اند.

مرحوم معلم حبیب‌آبادی شصت سالی پیش به زیارت مشهد مقدس مشرف شده و دیدارهایی با صاحب عنوان داشته و در ۱۳ صفر ۱۳۵۲ «۴ شنبه ۱۷ خرداد ۱۳۱۲» نسخه‌یی از نخستین چاپ «منتخب التواریخ» را از دست مؤلف بهدیّه دریافت کرده و در همانروز و همان مکان شریف شرحی در این باره و مختصری از احوال مصنّف را در کنار صفحهٔ عنوان کتاب‌نوشته و خود مؤلف نیز چندسطری در حاشیه بالایی مرقوم‌داشته‌است.

معلم«ره» مدتی پس از بازگشت باصفهان و شنیدن خبر درگذشت مرحوم حاج‌ملاّمحمدهاشم شرح حال مفصلی برای او ترتیب داده و بسرآغاز نسخهٔ یاد شده منضم کرده‌اند که نقل آن در اینجا مفید است :

«بسم‌اللّه الرحمن الرحیم. در شرح احوال مرحوم مؤلف این کتاب، أعلی‌اللّه مقامه، چنانچه از متن و حاشیه صفحه اول همین کتاب و برخی از مواضع دیگر برمی‌آید،

«بدان که مؤلف این کتاب مستطاب، علیه‌الرحمة، جناب عالم عامل ربّانی و فاضل کامل صمدانی، مرحوم حاجی ملاّهاشم خراسانی، قدّس اللّه تعالی سرّه‌العزیز؛ است که از


هو
بسم الله الرحمن الرحیم
بعد الحمد والثناء این کتاب
مستطاب منتخب التواریخ رزیده وقایع مهمه
متعلقه بحضرت خاتم النبیین وسید ثقلین العاقب
الائمه الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین مقتضب
فوائد شتی وعظ وامثال بلیغه حکایات لطیفه مکارم اخلاق
اصول معتمد وتواریخ معتبره مدرجه مؤلفها العالم العامل
والنقه الجلیل الکامل المکمل الاسلام والمسلمین
مولانا الحاج ملا هاشم بن حاج محمد
الخراسانی المشهدی اطال الله عمرهما
وبارک طبعهما
التقی الصفی
ابن الحاج التقی الحاج محمد
ابراهیم سلمه الله الاحد الصمد آمین
الشهیر بقصاب

أجلّهٔ علماءِ عصر و أعزّهٔ فقهاءِ دهر و مشاهیر رجال خراسان و صنادید مراجع آن سامان.

«و از آنجا که بهترین معرّف برای تعرفهٔ مراتب و مقامات هر کسی کتب و کلمات و تآلیف و نوشتجات او است، لذا بموجب مطالعهٔ مطاوی همین کتاب بدرستی و راستی دانسته می‌شود که آن فقیه فاضل و نویسنده کامل در فنّ احادیث و أخبار و تواریخ و رجال تتبع و استقصائی بلیغ داشته، و پایهٔ خوش سلیقه‌گی را در تألیف و تلفیق تواریخ و روایات و تدوین قصص و حکایات به مقامی عالی گذاشته، و در اخلاص و ارادت به حضرات ائمه معصومین- صلوات اللّه علیهم اجمعین- و محبت بخاندان رسالت و ولایت همانا بی‌اختیار بوده، و خلقت طینت خود را از فاضل طینت ایشان بخوبی آشکار نموده، روانش بفردوس اعلی شاد و حشرش با همان بزرگواران باد،

«و همانا جنابش فرزند ارجمند مرحوم ملاّمحمدعلی بن ملاّمحمدبن ملاّ آقابابا ابن محمد باقر مشهدی- ره- است،

«مرحوم ملاّ محمدعلی پدرش، تقریبًا هفتاد سال در آستانه مقدّسهٔ رضویّه- علی صاحبها آلاف الثناءِ والتحیّة- بخدمت فرّاشی مشرف بوده،

«و مرحوم حاجی ملاّهاشم- رحمةاللّه علیه- خود در ماه صفرالخیر سنه ۱۲۸۴ هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری قمری- مطابق دی ماه قدیم سنه ۱۲۳۶ یزدگردی- در زمان ناصرالدینشاه متولّد شده، و پس از طی مراتب صباوت در نزد جماعتی از علماءِ ارض اقدس، چون مرحوم آقا میر سید علی یزدی و آقا شیخ اسماعیل ترشیزی و حاجی شیخ حسنعلی تهرانی و حاجی فاضل خراسانی، رضوان‌اللّه علیهم؛ تحصیل مراتب فقه و اصول و سایر مقدّمات و لوازم علوم شرعیّه و فنون دینیّه را نموده تا خود مجتهدی فرزانه و فَحل و دریای علم و فضل گردید، و در عداد علماءِ ارض اقدس و فقهاءِ مشهد مقدّس بشمار آمد،

«و در سنوات (۱۳۱۰) و (۱۳۱۹) و (۱۳۲۲) سه سفر بمکّه متبرّکه و مدینه منوّره مشرّف گردید، و غیر از آنکه در خلال آنها بزیارت ائمهٔ عراق- علیهم السلام- فیضیاب می‌شد؛ سه سفر نیز مستقلاً بنجف اشرف و کربلای معلاّ رهسپار و از زیارت قبور مطهّرهٔ آن بزرگان قرین مسرّت و افتخار آمد،

«و از چند نفر از بزرگان بفیض اجازهٔ روایت سرافراز و در سلک رُوات أخبار مفتخر و ممتاز شد، چون استادش حاجی شیخ حسنعلی مرقوم و آقا سید حسن صدر و حاجی شیخ محمدباقر بیرجندی؛ رحمةاللّه تعالی علیه، وادام اللّه ایام افاضاتهما الشریفة،

«وبالاخره، خود در مشهد مقدّس در محلّه بالا خیابان در کوچه مرحوم حاجی شیخ محمدتقی بجنوردی ـ ره ـ ساکن و بتألیف و تصنیف و إجراءِ أحکام شرعیه و لوازم نیابت عامّه اشتغال ورزید،

«**و این حقیر** در ماه صفر سنهٔ ماضیه (۱۳۵۲) که در آن زمین برین مشرّف بودم مکرّر خدمت ایشان مشرّف و از دیدار مبارکش قرین عزّت و شرف بودم،

«و هر روزه در مسجد گوهرشاد از اوایل طلوع آفتاب تا تقریبًا دو ساعت از روز برآمده مشغول مسئله گفتن بود، بدین نحو که فقط مانند مجلس درس، بر روی زمین نشسته و در حدود سی چهل نفر دور او حلقه زده و کتاب «العروة الوثقیِ» آقا سید محمدکاظم یزدی ـ اعلی اللّه مقامه ـ را عنوان نموده و از روی کتاب، عین عبارت مسئله را بعربی می‌خواند و پس از آن؛ مطلب را بفارسی گفته، و اگر از فتاوی فقهاءِ ثلثهٔ عصر حاضر: جناب آقای حاجی شیخ عبدالکریم حایری و آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقای میرزا محمدحسین نایینی ـ سلّمهم اللّه تعالی ـ چیزی با آنها اختلاف داشت از روی حواشی مدوّنهٔ آنها؛ بر آن که باز حاضر بود بعین عبارت می‌خواند و بپارسی ترجمه و بالأخره خوب تفهیم می‌کرد،

«**و مجملاً**، نسخه‌یی از این کتاب را ـ که همین ورق ضمیمهٔ آن است ـ باین حقیر مرحمت، و چنانچه ملاحظه می‌شود. بخط و خاتم شریف خود؛ پشت آنرا مزیّن فرمود. و این بنده، اجمالاً یکی دو روز در مطاوي آن سیر و با نداشتن مدارک و مآخذِ مرقوماتِ آن، **بسیاری از اغلاط و اشتباهاتی را ـ که در حاشیه نوشته‌ام ـ** ملتفت و بر آن جناب عرض کردم،

«پس در حضور خود حقیر به مدارک آنها رجوع و وقوع آنها را تصدیق فرمودند و گفتند که: ممکن است کسی مثل شما با داشتن مدارک، اشتباهاتی دیگر نیز پیدا کند «چنانچه همین طور هم شد» و پس از اینکه باصفهان رفتید و مآخذ تاریخیّه‌یی که دارید دیدید، اشتباهات آنرا همه یادداشت و در نزد خودم ارسال دارید که چون بنای تجدید چاپ این کتاب است در چاپ دویم آنها تدارک شود،

«ولی متأسفانه، این بنده را پس از ورود باصفهان و حبیب‌آباد و شروع در مطالعه و نوشتن حواشی، موانعی در کار آمد که همه روزه این امر شگرف امروز و فردا شد؛ تا در بین مطالعه و تحشیه خبر رسید که آن جناب به رحمت إلهی واصل گردیده و آن مقصدی که ما داشتیم بعمل نیامد. ای بسا آرزو که خاک شده،

«و آن جناب را تألیفات مفیده چندی است، از این قرار: ۱ـ «رساله‌یی در إرث» ۲ـ رساله‌یی در نفقات» ۳ـ «رساله‌یی در قبله و اوقات نماز یومیّه» ۴ـ «رساله‌یی در ربا» ۵ـ «رساله‌یی در رضاع» ۶ـ «رساله‌یی در مقدّمات حج» ۷ـ «رساله‌یی در شرایط معاملات» ۸ـ کتاب «وسیله الأمان» از أخطار شیطان در حال احتضار ۹ـ کتاب «غایة‌الآمال» در موجبات حُسن خواتیم أعمال ۱۰ـ کتاب «المجالس» در مطالب متفرّقه ۱۱ـ «کتابی در أخلاق» ۱۲ـ «رساله‌یی در خلل نماز» ۱۳ـ «رساله‌یی در أرکان نماز» ۱۴ـ «رساله‌یی در خمس» ۱۵ـ «رساله‌یی در أوزان» ۱۶ـ «رساله‌یی در طلاق» ۱۷ـ «رساله‌یی در تجوید» ۱۸ـ همین کتاب «منتخب التواریخ» که ملاحظه می‌فرمایید، و از حسن ترتیب و تنقیح و تهذیب محتاج به بیان نیست، و همانا مطالعه آن در تعریفش کافی است، و چند کتاب دیگر نیز بدین نام تألیف شده:

«۱ـ منتخب التواریخ ملاّعبدالقادر هندی، در علماءِ زمان اکبر شاه تیموری،

«۲ـ منتخب‌التواریخ حاجی‌میرزاابراهیم‌خان صدیق‌الممالک‌کاشانی در تاریخ‌سنوات،

«۱۹ـ رسائل متفرقه در فقه. ۲۰ـ حواشی و توضیحاتی بر بسیاری از رسائل عملیّه، چون «عروة‌الوثقی» یزدی و «نجاة‌العباد» و «منهج الرشاد» و «آداب التجارة» و غیر اینها؛ و بسیاری از این کتب تاکنون بچاپ رسیده و مشهور است،

«و از آنچه نوشتیم معلوم شد که اساتید درس یا مشایخ روایت آنجناب چند نفرند:

«اول: مرحوم حاجی شیخ حسنعلی تهرانی، رحمة‌اللّه علیه. وفاتش بامداد روز شنبه ۴ رمضان سنه ۱۳۲۵، قبرش در میان حرم مطهّر رضوی(ع) لب صفّه قوام معروف است،

«دویم: جناب آقا شیخ اسمعیل ترشیزی،

«سیم: مرحوم آقامیرسیدعلی‌یزدی، رضی‌اللّه‌عنه. وفاتش سنه ۱۳۳۰، قبرش در یزد،

«چهارم: جناب آقا سیدحسن ۳۳ صدر، سلّمه اللّه تعالی...،

«پنجم: مرحوم حاجی‌ملاّمحمدعلی فاضل خراسانی، علیه‌الرحمة. وفاتش ع ۱ سنه ۱۳۴۲، قبرش در اطاق صفّهٔ سپهسالار، در دارالسیادهٔ مبارکه، مقابل درِ دارالحفّاظ، در مشهد،

«ششم: جناب حاجی شیخ محمدباقر بن محمدحسن بن اسد اللّه بن عبداللّه بیرجندی قاینی، دام ظلّه العالی، تولدّش ع ۱ سنه ۱۲۷۶ ...،

«و آن بزرگوار در روز شنبه غرّهٔ ماه ذی‌الحجة‌الحرام سنه ۱۳۵۲ هزار و سیصد و پنجاه و دو قمری- مطابق ۱۲ آبانماه قدیم سنه ۱۳۰۳ یزدگردی- در مشهد مقدّس

وفات کرد... و نعش او را با کمال احترام و اجتماع و ازدحام از علماء و عوامّ برداشته و پس از تجهیز در آستانهٔ دارالحفّاظ مبارک، آنجا که از دارالسیاده شریفه وارد می‌شود بخاک سپردند. امید که زیارت آن تربت تابناک روزی شود،

«و این حقیر قصیده‌یی در تعزیت و تاریخ ایشان گفته‌ام که زیاد بر پنجاه شعر، و از آن جمله این چند شعر نوشته شد : ...

روز شنبه غرّهٔ ذی‌الحجّه داد او جان بجانان
دار حفّاظ شریفش مدفن اندر آستان شد

با «ادب» گفتا معلم از پی تاریخ سالش :

حاجی ملاّ هاشم عالم فراسوی جنان شد

«حرّره ناظمه أقل الفقراء محمدعلی بن زین‌العابدین معلم حبیب‌آبادی برخواری اصفهانی، در روز یکشنبه ۲۵ ماه رجب‌الفرد سنه ۱۳۵۳ (۲۹ خرداد ماه قدیم ۱۳۰۴ یزدگردی)».

پایان شرح حال صاحب عنوان که مرحوم معلم روی دو صفحه بزرگ نوشته و در سرآغاز نسخه منتخب التواریخ نهاده‌اند، با تلخیصی در سه موضع.

آن مرحوم، بتقریب در همهٔ صفحات نسخهٔ خود که ۶۰۸ صفحهٔ رحلی است حاشیه‌یی تصحیحی یا توضیحی و تکمیلی نوشته و در ذیل آخرین حاشیه (در ص ۶۰۷) گوید:

«تمام شد حواشی این حقیر محمدعلی معلّم، عفی عنه، بر این کتاب در ظهر ۴ شنبه ۲۱ رجب ۱۳۵۳...»

نخستین چاپ «منتخب التواریخ» همان است که سه سالی پیش از درگذشت مؤلف آن انجام گرفته و مؤلف در پایان کتاب نام خود را «محمدهاشم بن محمدعلی خراسانی المشهدی» و تاریخ انجام تألیف را در ماه رمضان ۱۳۴۹ نوشته و همان زمان بدست کاتب که محمدحسن نجف‌آبادی ساکن مشهد بوده سپرده و او آنرا بر روی کاغذ مخصوص چاپ سنگی بمرکّب چاپ تحریر و در ع ۱- ۱۳۵۰ تمام کرده، و بالاخره در مطبعه سنگی علمی در طهران بچاپ رسیده است.

چنانکه از فهرستهای مرحوم مشار معلوم می‌شود چاپهای دیگر «منتخب التواریخ»

همه پس از درگذشت مؤلف و بوسیله مطابع حروفی تهران بوده، و کمابیش در تصحیح و تحقیق آنها دقّت لازم نشده است.

از جمله نسخه‌یی که اینک حاضر و در نظر است و عکس مؤلف در سرآغاز آن دیده می‌شود، چاپ اسلامیّه بسال ۱۳۷۸ (۱۳۳۷ ش)، دارای مقدمة الطبع از علامهٔ مرحوم حاج میرزاابوالحسن شعرانی و سپس مختصری از احوال مؤلف بقلم ثقةالمحدّثین حاج شیخ علی اکبر مروّج‌الاسلام مشهدی، رحمةاللّه علیهم اجمعین.

دریغا که مرحوم شعرانی در پایان مقدمهٔ خود که در واقع مقاله‌یی است پیرامون درایه و انواع حدیث و خبر، سخن تندی بر زبان قلم رانده و نظر سختی دربارهٔ أخبار کتاب شریف «کافی» اظهار فرموده که منشأ آن برداشت ناروایی از «مرآةالعقول» مرحوم علاّمهٔ مجلسی و از آنجا در «الذریعه» و برخی مواضع دیگر است، و آن گونه اظهار نظر؛ کارهای ناپسندی را در پی‌داشت. این سخن بگذار تا وقت دگر. م. **عفی اللّه عنه.**

☆ (وفات آقا سید محمد، دلداری هندی) ☆

۱۲ ع ۱. شرح احوال او در (۱۱۹۹ ج ۱ ش ۴۵) گذشت.

☆ (۱۵۶۱ ـ وفات سیدعبدالرحمن، الوسی بغدادی) ☆

وی فرزند حاجی سید عبداللّه الوسی بغدادی است (۱۲۱۷ ج ۳ ش ۲۴۳).

سید عبدالرحمن از علماء و وعاظ اهل سنّت بوده، و در نزد برادر خود سیدشهاب‌الدین محمودالوسی (۱۲۱۷ ج ۳ ش ۲۴۳) درس خوانده، و همواره در مسجد جامع صندل در محلّهٔ کرخ بغداد موعظه می‌نموده، و گاهی هم در علوم عقلیّه درس می‌گفته، و کمی نیز بسرودن اشعار می‌پرداخته، و چندان بتألیف کتب اهتمام نداشته؛ الاّ این که چیزی از تقریر خود را بر حواشی برخی از کتاب‌ها نوشته.

تا آخر در ظهر روز سه‌شنبه دوازدهم ماه ربیع‌الاخر این سال ـ مطابق (...) اسد ماه برجی ـ در حدود شصت سالگی وفات کرده و در نزد برادر مرقوم خود دفن شد.

در «المسک الأذفر» سه‌شنبه را ۱۳ این ماه (ع ۲) نوشته، و در «روزنامه علمیّه

دولت ایران» تألیف اعتضادالسلطنه، غرّه این ماه را آدینه نوشته که ۳ شنبه ۱۲ بشود. و نشاید گفت: چون بغداد در غربی ایران است ممکن است بواسطهٔ اینکه قمر پس از غروب در افق آنجا در شب ۵ شنبه بیشتر در افق مانده؛ آنجا دیده شده و در ایران دیده نشده باشد، زیرا که غرّه (ع ۱) ۵ شنبه بوده و نتواند که ماه (۲۶) هلالش شب ۵ شنبه دیده شود (۱).

و بهرحال، از سیدعبدالرحمن فقط دو نفر دختر باز ماند، و محمد سعید نجفی (۲) قصیده‌ئی در مرثیهٔ وی سروده که این چند شعر از آن است :

انّما هذه الحیٰوة غرور ... فسفاهًا تغترّ فیها سفاها
کم دهتنا فوادح الدهر حتّی ... راعنا من صروفها أدهاها
إن أُمّ‌العلوم تنعی و لکن ... باسم **عبدالرحمن** کان نعاها
علم من بني لویّ لوته ... حادثات الرٰدی فشلّت یداها
قمَرٌ غاب للهُدی فلعمري ... من به العالمون تلقی اهتداها
نفس قدس لوکان یفدی لودّت ... کلّ نفس بأن تکون فداها
کان للناس مقتدًی و امامًا ... من تری بعد فقده مقتدٰیها
ندبته مدارس العلم شجوًا ... حیث مات الندب الذي أحیاها «الخ»

(۱) محامی عباس العزاوی مورخ متعصب عراقی در کتاب «ذکری ابي الثناءِ الألوسی: ۹۴ ط بغداد ۱۳۷۷» سه فرزند پسر برای پدر صاحب عنوان دانسته و دومین را گوید : «السید عبدالرحمن، و توفي ۱۳ ربیع‌الثانی سنة ۱۲۸۴، و لم یعقب».
نویسندهٔ «هدیّةالعارفین ۱:۵۵۹» تاریخ درگذشت را چنین نوشته: «المتوفی سنة ۱۲۸۳ ثلاث و ثمانین و مائتین و الف». کحّاله نیز عبارت «هدیّه» را نقل کرده است. م.

(۲) این شخص شیخ محمدسعید اسکافی است که ترجمهٔ او در (ج ۴ ش ۷۶۹) گذشت، و تفصیل شرح حال و أشعارش در «شعراءالغري ۹:۹۴-۱۴۷» موجود و تمامی مرثیهٔ یاد شده نیز در آنجا دیده می‌شود. م.

☆ (۱۵۶۲ ـ تولد مرحوم حاج ملاّعلی گنابدی) ☆

وی فرزند مرحوم حاج‌ملاّ سلطانعلی‌گنابدی است که در(۱۲۵۱ ج ۴ ش ۷۷۹) گذشت.

مرحوم حاج ملاّعلی از علماء عصر و عرفاء عهد خود بود، و شرح احوالش در «روزنامهٔ اطلاعات. س ۲۴ ش ۷۲۲۶ و ۷۲۲۷ صادره در ۲۸ و ۲۹ رجب سنه ۱۳۶۹» نوشته، و از آنها و کتاب «نابغه علم و عرفان در قرن ۱۴» چنین برآید که :

وی در یکشنبه هفدهم ماه ربیع‌الآخر این سال ـ مطابق (...) اسد ماه برجی ـ از بطن دختر حاج ملاّعلی بیدختی متولد شده، و تحصیل علوم نموده تا بدرجات علم و عرفان نائل گردید، و کتب چندی برشتهٔ تألیف کشید، از آن جمله کتاب «ذوالفقار» در حرمت تریاک کشیدن. و پس از وفات پدر بعنوان خلافت از وی دعوی ارشاد و دستگیری نمود، و جمعی از فرقهٔ صوفیّه بوی گرویدند. و در طریقت لقب نورعلیشاه داشت، و در کتاب «مؤلفین کتب چاپی ۴:۵۰۵» عنوانی بنام نورعلیشاه ثانی غیر از صاحب ترجمه دارد.

و آخر پس از مدت پنجاه و دو سال و ده ماه قمری و بیست و هشت روز عمر، در سحر شب پنج‌شنبه پانزدهم ماه ربیع‌المولود سنه ۱۳۳۷ هزار و سیصد و سی و هفت ـ مطابق ۲۷ قوس ماه‌برجی ـ در میانهٔ کهریزک و شاه عبدالعظیم«ع» وفات کرد، و در شاه‌عبدالعظیم، در حجرهٔ طاوس العرفاء (۱۲۹۳) بالا سر قبر او، طرف مایل بشمال که در واقع پشت سر بشود، دفن شد (۱).

و چندین نفر فرزند از وی بازماند از آن جمله: حاجی ملاّمحمدحسن صالح علیشاه (۱۳۰۸) از دختر حاج ملاّمحمدصالح بیدختی که دایی صاحب عنوان بوده.

(۱) صاحب عنوان در «تاریخ رجال ایران ۶:۱۶۱ ـ ۱۶۲» بقلم مهدی بامداد شرح حالی دارد، و در آنجا بصراحت ولادتش را در (۱۲۸۸ ق ۱۲۵۰ ش) و مدت عمرش ۱ چهل و نه سال نوشته است. مراجعه فرمایند. م.

☆ (۱۵۶۳ ـ تولد پروفسور اوسکامان اروپائی) ☆

اوسکامان از فضلاءِ خاورشناسان است که در پنج‌شنبه نوزدهم ماه جمادی‌الاولی

این سال-مطابق (...) سنبله ماه برجی-در برلن متولد شده وکتابی در «شعب مختلفهٔ زبان کردی» تألیف کرده، و پس از مدت پنجاه و یک سال و نه ماه قمری و یک روز عمر؛ در پنج‌شنبه بیستم ماه صفرالمظفّر سنه ۱۳۳۶ هزار و سیصد و سی و شش-مطابق ۱۴ قوس ماه برجی-بفُجئه وفات کرد (۱).

(۱) نام کامل این مستشرق **اوسکارمان oskar mann** است، و چنانکه ملاحظه می‌شود مرحوم معلم مأخذ این ترجمه را یاد نکرده‌اند.
او از دوستان همفکر و همکار تقی‌زاده در مجلّهٔ «کاوه» چاپ برلن بوده، مقالهٔ «کاوه و درفش کاویانی» بقلم او در سرآغاز نخستین شمارهٔ «کاوه: ۱۸ (ع ۱) ۱۳۳۴» چاپ شده، و تقی‌زاده در پایان مقاله از نویسنده آن بدین گونه سپاسگزاری کرده است.

ادارهٔ کاوه — مقالهٔ فوق‌را جناب پروفسور اوسکار مان برای زینت صحائف ورقهٔ ما مرقوم داشته‌اند. پروفسور محترم که علاّمهٔ زبان فارسی ولهجه‌های مختلف آن خصوصًا لغات ایران غربی است علاوه بر خدماتشان بعلم و ادب که نزد مطّلعین معروف است بواسطهٔ حسّیات دوستانهٔ ایشان بایران نیز خدمات زیادی بمقصد آزادی ایران نموده و از آنجمله مدد معنوی و تشویق مخصوصی در این روزنامهٔ محقّر ما فرموده‌اند. از توجّهات معظم‌له و مخصوصًا ازکمک قلمی ایشان تشکّر خودرا تقدیم آن دانشمند ایران‌دوست می‌نمائیم.

خبر مرگ خاورشناس را نیز در آخرین صفحهٔ شماره ۲۴ «کاوه: ۲ (ع ۲) ۱۳۳۶» که مأخذ «مکارم» هم-گویا باواسطه-بوده، این چنین نوشت :

وفات

در ۲۰ ماه صفر ۱۳۳۶ دوست عزیز و همکار محترم ما پروفسور اوسکار مان[۱] معروف این جهانرا وداع گفت.
وفات این علاّمه که وجودش بسیار مغتنم بود برای ایران و ایرانیان از ضایعات بزرگ است. مشارالیه مرحوم درتاریخ حیات خود برای ادبیات و زبان ایران خدمات عمده کرد و در سالهای آخری در سیاست ایران نیز علقهٔ مهمّی پیدا کرده بود. مخصوصاً بلیتون ایرانی در برلین در اثنای این جنگ کک زیادی نموده و تمام اوقات خودرا صرف امور ایران میکرد. کک مشارالیه بروزنامهٔ «کاوه» دلیل دیگری بتأثر اجزای این اداره از فوت آن مرحوم است. مشارالیه مرحوم در ۱۹ جمادی الاولی ۱۲۸۴ در برلین متولّد شده تحصیلات خودرا در مدرسهٔ متوسّطهٔ «فریدریک ویلهلم» و بعد در هایدلبرگ و برلین بپایان رسانیده در سنهٔ ۱۳۰۹ در مدرسهٔ عالی اشتراسبورگ در قسمت فلسفی تحصیل کرده و در سنه ۱۳۱۰ در خدمت کتابخانهٔ بادشاهی برلین داخل شد.
خدمات آنمرحوم بعالم علم بیشتر از آن است که در این مختصر بتحریر بیاید. مخصوصاً در تدقیق و تتبّع زبانهای ایرانی سعی وافی مبذول داشته بود. اختصاص مشارالیه در شعبهٔ زبان کردی از شعب علم ألسنهٔ ایرانی بود و مخصوصاً برای تحقیق این شعبه مسافرتها بایران و عثمانی نمود و سالها میان عشایر و قبایل کردهای گوران و مکری و غیره بسر برد و در نتیجهٔ تتبّعات خود کتاب مشروحی در لهجه‌های مختلف زبان کردی نوشت که بهترین یادگار آن مرحوم است.
مشارالیه مرحوم بواسطهٔ علّت مزاجی که عارض او بود از یکسال بایندطرف تا اندازهٔ از کار بازمانده بود و در این اواخر کمّ حالش رو بهبودی گذاشته بود و چنان بنظر میآمد که دیگر مرض رو بزوال است. روز پیش از وفاتش عصر شنبه ۸ بمداز ظهر در ادارهٔ «کاوه» مشغول انجام امور محصّلین ایرانی بود وشب‌را با خود ما تا ساعت ۱۱ برای تشکیل مجمع ایرانی در جایهٔ که برای این کار منعقد شده بود حاضر بود و فردای آنروز صبح با کمال تأسّف و دهشت شنیدیم که ساعت ۸ صبح بغتهٔ در گذشته.

(۱) Oskar Mann

* در بایگانهٔ کاویان در برلن چاپ شد

مرحوم ابوالقاسم سحاب در «فرهنگ خاورشناسان : ۲۴۱ ط ۲» چند سطری باختصار دربارهٔمان و مقالهٔ یاد شده او آورده است. با تشکر از گفتگوی تلفنی آقای افشار دانشمند «در شب پنجشنبه ۱۴ مرداد ۷۲» که راهگشای این تعلیقه گردید. م.

☆ **(۱۵۶۴ ـ وفات سردار محمداسمعیل خان، وکیل‌الملک نوری)** ☆

وی از رجال دولتی، لکن مردی فاضل و بزرگوار و خیرخواه، و سالها حاکم کرمان و بلوچستان بوده، و در سنه ۱۲۷۶ ملقّب بوکیل‌الملک شده، و کتابی در خلاصهٔ «تاریخ گیتی گشای» میرزا محمدصادق نامی (۱۲۰۴ ج ۱ ش ۹۸) تألیف کرده؛ چنانکه در «الذریعه ۷: ش ۱۰۵۰» فرموده.

و در شانزدهم ماه جمادی‌الاخریِ اینسال، چنانکه در «مرآت البلدان ۳: ۹۰» فرموده ـ مطابق (...) میزان ماه برجی ـ وفات کرد.

و از آثار خیریه او اینکه ثلث اموالش را برای وجوه برّیه در اختیار مرحوم حاجی سید اسدالله (۱۲۲۸ ج ۳ ش ۳۸۲) نهاد، و او آب فرات را به نجف از آن وجه در سنه ۱۲۸۶ جاری کرد، چنانکه در «المآثر: ۸۴» فرموده.

و فرزند او مرحوم **مرتضی قلی** خان وکیل‌الملک ثانی، پس از وی بلقب او و حکومت کرمان برقرار شده، و در سنه ۱۲۹۶ ـ چنانکه در «منتظم ناصری» نوشته ـ وفات کرد (۱).

و فرزند او میرزا حسینخان سردار نصرت، و فرزند او مرءاةالسلطنه؛ هر دو از عرفاء و مریدان حیرتعلیشاه نائینی ـ که در (۱۳۲۵) بیاید ـ بوده‌اند، چنانکه در «تاریخ نائین ۴: ۸۱» نوشته.

(۱) برای هر دو وکیل رجوع به «تاریخ رجال ایران ۳ : ۲۹۷ ـ ۲۹۸ و ۴ : ۶۲ ـ ۶۳» فرمایند. م.

☆ (۱۵۶۵ ـ تولد سید ناصرحسین، هندی لکهنوی) ☆

وی فرزند مرحوم میرحامدحسین هندی«ره» است (۱۳۰۶).

سیدناصرحسین از علماء بزرگوار شیعه در أقطار هند است که در نوزدهم ماه جمادی‌الاخریِ این سال، چنانکه در «أحسن‌الودیعه ۱ : ۱۰۸» نوشته ـ مطابق (...) میزان ماه برجی ـ متولد شده، و چندین کتاب تألیف کرده، از آن جمله: کتاب «نفحات‌الأزهار» در فضائل ائمة أطهار علیهم‌السلام، و دیگر «خطبی برای جمعات و أعیاد».

و او روایت می‌کند از پدرش، و از او آقا نجفی تبریزی«س».

و در ماه‌رجب سنه ۱۳۶۱ هزار و سیصد و شصت و یک ـ چنانکه در «الذریعه ج ۷ ش ۹۵۵ و ج ۹:۱۱۵۴» نوشته ـ وفات کرده (۱). و فرزندش سید محمدسعید در (۱۳۳۳) بیاید.

(۱) در شرح حالی که برای صاحب عنوان ـ أعلی اللّه مقامه ـ در ضمائم جلد حدیث ثقلین و سفینهٔ «عبقات الأنوار ٦ : ۱۲۱٦ ط اصفهان ۱۳۸۲» نوشتیم تاریخ فوت آن مرحوم را بنقل از «ریحانة‌الأدب ۴:۱۴۵» بیست و پنجم ذی‌الحجهٔ سال یاد شده آوردیم، اکنون تحقیق روز و ماه بیش از این میسّر نیست.

شرح حال آن مرحوم در مقدمة‌الطبع جزء نخست کتاب نفیسش «إفحام الأعداء والخصوم» که ده سالی پیش از این زمان در تهران چاپ شد بتفصیل آمده، و در اینجا شایسته است آنچه را که مرحوم صاحب «الذریعه» در «نقباءالبشر:٦۲۴ عکس نسخهٔ اصل» در حیات آن بزرگوار نوشته‌اند بیاوریم :

«السید العلامة‌المحدّث‌الفقیه‌المتکلّم‌المتتبع الماهر السیدناصرحسین بن السیدالعلامة الإمام المیرحامدحسین اللّکنهوریّ ـ دام ظلّه ـ القائم مقام والده العلامة في تنقیح مَباحث الإمامة بتتمیم «عبقات الأنوار» الّذي ماصُنّف نظیره في جمیع الأعصار، و هوالمَرجع العامّ والمقلَّد في‌لکهنو، ویروي عن والده و عن العلامة المفتي میرعبّاس و أروی عنهما بواسطته ـ دام ظلّه ـ لأنّي استجزته سنة تشرّفه للعتبات و هي ۱۳۳۹. وله «نفحات الأزهار» و «إثبات ردّالشمس و فضائله یوم خیبر» و «مسند فاطمة بنت‌الحسین» و «نفحات الأنس» «إسباغ النابل» «دیوان الخطب» «دیوان الشعر» «کتاب المواعظ» «کتاب الإنشاء»، **انتهی.**

همچنین دریغ است که شرح حال آن بزرگوار را از قلم همشهری معاصرش **عبدالحّي ندوی** «۱۲۸٦ ـ ۱۳۴۱» عالم سنّي مذهب لکهنو؛ نادیده بگیریم، و اینست

سخن او در کتاب «نزهة‌الخواطر و بهجة‌المسامع و النواظر ۸:۴۸۸ـ ۴۹۰.ط حیدرآباد دکن ۱۳۹۰» بهمان‌گونه که چاپ شده است، با توضیح باین که پنج سطر اخیر پس از أشعار را ابوالحسن علی‌ندوی پسر مؤلف ـ که اینک در قید حیات و مروّج طریقهٔ وهّابیان دیار خود می‌باشد ـ افزوده و تاریخ فوت را باشتباه (۱۳۶۰) نوشته است. م.

۵۱۷ – السید ناصر حسین اللکهنوی

الشیخ الفاضل ناصر حسین بن حامد حسین بن المفتی محمد قلی الحسینی الموسوی اللکهنوی، أحد علماء الشیعة الإمامیة و کُبرائهم.

ولد یوم الخمیس لتسع عشرة خلون من جُمادی الآخرة سنة أربع وثمانین ومائتین وألف ببلدة لکهنؤ، ونشأ فی مهد العلم، وقرأ نهج البلاغة علی والده سبع مرّات، وحفظ أکثره، وفی أثناء ذلک کان یختلف إلی المفتی عباس بن علی الحسینی التستری، ویأخذ عنه الفنون الأدبیة والمعارف الحکمیة، حتی برع فیها وفاق أقرانه، وکان التستری شدید الرأفة به، کثیر الحدب علیه، وقد أجازه إجازة عامة بروایة جمیع مروّیاته ومسموعاته، وکان ذلک فی آخر أیام حیاته، وأوصی إلیه بالصلاة علیه.

له مصنفات کثیرة، منها دیوان الشعر، ودیوان الخطب، و«کتاب الأثمار الشهیّة فی المنشآت العربیة»، و«اسباغ النائل بتحقیق المسائل»، و«نفحات الأزهار فی فضائل الأئمة الأطهار» فی زهاء ستة عشر مجلدا، وله رسالة مفردة فی وجوب السورة، وکتاب مفرد طویل فیما ظهر من فضائل سیدنا علی المرتضی کرم الله وجهه یوم خیبر، وهو فی صدد تکمیل عیقات الأنوار من فضائل الأئمة الأطهار لوالده.

ولـه من قصیدة یذکر النیروز فیها ویمدح محمد بن حسن العسکری:

حـان الربیـع بعـدة و عتـاد وأتی بعیـد أعظـم الأعیـاد
یوم بـه أضحی الریاض کأنهـا حلل مفوفـة من الابراد
قـد عطرت میدا لباس خریدة أدنی ملا بسها صبیغ الجـادی
قـد أطربت بورودها و زهورها و بکل غصن للصبـا میّـاد

قد صابها الوسمی ثم ولیها من بعد ما سقیت بصوب عهاد
قد وافق الأنهار مطر و إنها تجری کصب مستهام صاد
فخمائم البستان فیه هواتف و سواجع الکِمتان فیه شواد
لا غرو لو طربت وغنّت انه یوم أتی بالحظّ و لاسعاد
یوم منیر بین أیام الوری متوقّد کالکوکب الوقاد
یوم له شرف علی شامخ یسمو عن الغایات و الأبعاد
یوم أقر بفضله أهل النهی من مشرك أو مسلم منقاد

وله من قصیدة یمدح بها سیدنا علیا المرتضی و یذکر مولده:

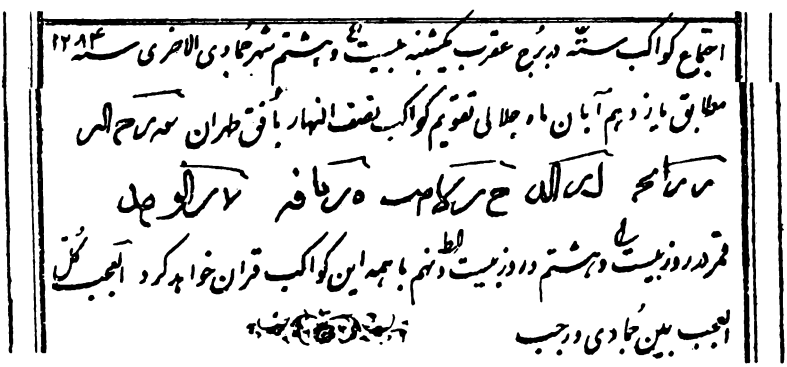
مالی أری لیلتی حُفّت بأنوار کأنها بضیاها دانت أقمار
أتلك لیلة لیلی إذ رأت قمرا فصیرته بدورا عدّ انظار
خود حصان مصان شخصها أبدا وضوء غرّتها تبریق أبصار
باتت لوامعها حتی بها ائتلفت أنجاد أرض حماها بعد أغوار
لا یعرف الحیّ مشاها و إن جهدوا إلّا بطیب شذاها الفائح السار

وله قصیدة یمدح بها سیّدنا علیا المرتضی و هی المسمّاة بالبرد المفوف:

وجف الفؤاد بلذع حب معنف من ناحل صب کئیب مدنف
کلف بخالسة القلوب خریدة ترنو بلحظ کالصوارم مرهف
فتاکة بنفوس أرباب الهوی عجالة لهم بحتف مذعف
قمراء وجها فی تحندس شعرها عفراء لونا ذات قد أهیف
أصمت له قلبا معنّی بالجوی إذ أرسلت طیفا بلیل مغضف
قد بات فیه یمص ریقا سلسلا أهنی و أشهی کاحتساء القرقف
من بعد جفوتها و طول صدودها سمحت بذاك فصار کالمترشف
حتی إذا صاح الدیوك و خفّقت زهر النجوم دری بأن لم تسعف
بل کان ذا منها لتسعر لوعة فی قلبه المصلی بنار شفشف
فمضی وهام یئنّ أنه مشتك و یضج ضجة ذی زراح مزرف

یبکی علی دار تطمس رسمها لم یبق منها غیر حقف مشرف
سارت ظعائنها فما ترکت بها غیر الها وسوی نعاف نعّف
هلا سلوت عن الصبوّ إلی الدمی و بکی الطلول تحرقة لا تنطفی
فلقد أسفت علی العلوم تأسفا یحکی زفیر المرمض المتلهف
لما رأیت ربوعها قد أقفرت عن أهلها طرّا کقاعة نقنف
درست معالمها و بادت أهلها أطلالها مُحیت بسیل مجحف
لله أهلوها الذین تحملوا عنها بتحثیث المنایا المرعف
قد ساقهم عن عقرها و فنائها قدر الإله إلی نعیم مترف
کانوا لها کالشمس یقبس نورها و الآن تکسی بالظلام المسدف
زالت دعائمها و خرّ أساسها ظلّت شرائعها کأرض حرشف

[ورث عن أبیه مکتبته الحافلة بنوادر الکتب و مخطوطات المؤلفین ، و حافظ علیها و زاد فیها ، و اشتهرت باسمه بالمکتبة الناصریة ، و أمّها العلماءُ و الباحثون من بلاد بعیدة ، مات سنة ستین و ثلاث مأة و ألف فی لکهنؤ ، و دفن فی آکره بجوار المفتی نور الله الشوستری المعروف بالشهید الثالث] . پایان عبارت «نزهة‌الخواطر» و شرح حال مرحوم میرناصرحسین. م.


اجتماع کواکب سبعه در برج عقرب یکشنبه بیست و هشتم شهر جمادی الاخری سنه ۱۲۸۴
مطابق یازدهم آبان ماه جلالی تقویم کواکب نصف النهار بافق طهران سه ربع الی
[illegible]
قمر در روز بیست و هشتم در روز بیست و نهم با همه این کواکب قران خواهد کرد العجب کل العجب بین جمادی و رجب

« بریده‌یی است از کتاب «زنبیل: ۱۶۶- ۱۶۷ تألیف حاج فرهاد میرزا، مشتمل بر فوائدی چند. م. »

☆ (۱۵٦٦ ـ تولد میرزا محمودخان، نجم‌الملک تهرانی) ☆

وی فرزند میرزا عبدالوهّاب منجّم باشی است (۱۲۵۰ ج ۴ ش ۷۶۰).

میرزا محمودخان از أجلّهٔ فضلاءِ فنون ریاضی در این عصر بود، که در چهارشنبه هفتم ماه شعبان‌المعظّم این سال ـ مطابق (...) قوس ماه برجی ـ متولد شده، و بتحصیل علوم همّت گماشته، و از هوش سرشار موروثی از پدر بزرگوار و جدّ عالی مقدار دریای مواجّی در علوم ریاضی و طبیعی و غیره گردیده، و در سنه ۱۳۱۲ لقب **نجم‌الملک** یافت.

و پس از مدت چهل و یک سال و شش ماه قمری و نوزده روز عمر، در یک‌شنبه بیست و ششم ماه صفرالخیر سنه ۱۳۲۶ هزار و سیصد و بیست و شش ـ مطابق ۹ حمل ماه برجی ـ در شهر بارفروش مازندران وفات کرد (۱).

(۱) گویا این شرح حال نیز مستفاد از همان مآخذ راجع به پدر یاد شده و جدّش ملاّ علیمحمد (ج ۲ ش ۲۲۰) باشد. مؤلف، شرح حال صاحب عنوان را مفصل‌تر از اینجا در نسخهٔ اصل «مقالات مبسوطه: ۳۵» نوشته است. م.

☆ (۱۵٦۷ ـ تولد شیخ مرتضی، آل کاشف‌الغطاء، ره) ☆

وی فرزند مرحوم شیخ عباس آل کاشف‌الغطاء است (۱۲۵۳ ج ۴ ش ۸۱۴).

مرحوم شیخ مرتضی از جملهٔ علماء و اهل ادب در عراق بود، و شعر هم می‌گفت، و در شب غرّهٔ ماه رمضان‌المبارک این سال، چنان که در «علماء معاصرین: ۱۴۸» نوشته ـ مطابق شنبه (...) جدی ماه برجی ـ متولد شده، و کتب چندی تألیف کرده، از آن جمله: کتاب «اسنَی‌التّحَف» در شرح «قصیدهٔ شیخ محمد طه نجف (۱۲۴۱ ج ۴ ش ۶۰۸)» در امامت. و «فوزالعباد» در عقائد و تقلید و طهارت و نماز. و «حاشیه مکاسب». و أشعار بسیار. و روایت می‌کند از او میرزامحمدعلی اردوبادی.

و او در ماه رمضان‌المبارک سنه ۱۳۴۹ هزار و سیصد و چهل و نه ـ مطابق بهمن ماه باستانی ـ وفات کرد (۱).

و فرزندش شیخ موسی از علماء و ادباءِ عراق عرب است (۲).

(۱) الشيخ الفاضل الأديب الماهر الشيخ مرتضى بن الشيخ العالم الشيخ عبّاس... دامت بركاته: من الأفاضل الأجلاّءِ الأدباءِ. طبعت منظومته الموسومة «الغرر الغرويّة في الأحكام الزكويّة» في آخر «العروة الوثقى»... حكى بعض تلاميذه أنّه ولد سنة ۱۲۸۴ في شهرالصيام، و توفّي فيه أيضًا في سنة ۱۳۴۹» : «نقباءالبشر: ۸۶ تصوير نسخهٔ اصل».

شرح حال و نمونهٔ أشعار صاحب عنوان در «شعراءالغريّ ۱۱: ۲۵۱- ۲۵۵» نیز هست و آنجاگوید شیخ موسی فرزندش تاریخ ولادت پدر را بسال ۱۲۸۴ بمن گفت اما شیخ هادی کاشف‌الغطاء آن را در «کشکول» خود بسال ۱۲۸۱ نوشته است.

همچنین صاحب «ماضي‌النجف و حاضرها ۳: ۱۹۷- ۱۹۹» به نیکی شرح حال وگزیدهٔ سروده‌های آن مرحوم را آورده و تولّدش را بسال ۱۲۹۱ نوشته که این شاید از آفات چاپ حروفی و در اصل ۱۲۸۱ باشد. و دربارهٔ وفاتش گوید: در شب شنبه ۲۵ ماه رمضان ۱۳۴۹ درگذشت و روز شنبه با تشییع محترمانه‌یی در مقبرهٔ خانوادگی خودشان «در نجف‌اشرف» بخاک سپرده شد، و مجلس ترحیم او در مسجد خودشان برگزار، و شعراء چندین مرثیهٔ سوزناک در سوک او سرودند، و یک فرزند پسر بنام شیخ موسی از او بازماند.

کحّاله، در «معجم المؤلّفين ۱۲ : ۲۱۶ : ۱» دو کلمه‌یی دربارهٔ صاحب ترجمه نوشته و بعلت اشتباه در تطبیق سال میلادی و هجری بدون ذکر تاریخ تولّد، وفات آن مرحوم را (۱۳۵۰) ذکر کرده است، و مأخذ خود را «علماء معاصرين: ۱۴۸- ۱۴۹» و مجلّهٔ «العرفان ۲۱ : ۲۶۰» و کتاب بروکلمن « s, I I : 803 » برشمرده است.

زرکلی، در «الأعلام ۷ : ۲۰۱» تولّد و وفات را همانند متن آورده و نام سه کتاب مطبوع آنجناب را باستناد «معجم‌المؤلفين العراقيّين ۳:۲۹۴» گرگیس عوّاد بغدادی نوشته است.

عوّاد سال گذشته (۱۹۹۲ م) درگذشت: «مجلّة مجمع‌اللغة ۶۸:۱۷۶». م.

(۲) ترجمه مرحوم شیخ موسی در «نقباءالبشر: ۱۷۲ تصویر نسخه اصل» پس از ذکر تولّدش بسال ۱۳۱۷ و وفاتش در شب جمعه سوم ربیع دوم ۱۳۸۶ چنین آمده است :

«ولد- سلّمه‌اللّه- ليلة الثالثة عشر شعبان سنة ۱۳۱۷، و قد أرّخ ولادته العلاّمة الشاعرالكبيرالشيخ جواد الشبيبيُّ بقصيدة طبعت في مجلّة «الحيرة» في‌النجف، منها :

«تبسّم ثغر الدهر عن شبل مرتضى ،

«التاريخ: منذأتىٰ موسى، قرءَالنحووالصرف على أساتذه، والمنطق والبيان على السيّد هادي‌الصايغ، اصول الفقه على السيّد محمود الحكيم و على السّيد محسن القزويني،

و حضر علی‌الشیخ آغاضیاءالعراقي و علی الحجّتین: والده والحاج میرزا حسین النائیني مدّةً تنوف علی الخمسة والعشرین سنة. ثمّ استقلّ في‌التدریس والصلوة فی جامع کاشف الغطاء. مصنّفاته : ۱ـ رسالة مسمّاة «الفلاح فـي عـقد النکـاح» ۲ـ «حـاشیة عـلی ذخـیرة الصـالحین» للسیّـد کاظـم الیـزدی، اعلی اللّه مقامه. ۳ـ «حاشیة علی کفایة الأخوند...». ۴ـ «إرشادالمسلمین في احوال النبي و الأئمّة المعصومین». ۵ـ «العنوان في بیان الإستخارة في‌القرآن». ۶ـ «رسالة في حدّ الحائر الحسـیني(ع) و مـدفن رأسـه الشـریف، و استنـان العقیقة و الأضحیة من الأنعام الثلاث». ۷ـ «أرجوزة فـی الشکـوک...». ۸ـ «شـرح دعـاءِ السمات» مختصر. ۹ـ «مسائل متفرّقة و سؤال و جواب في‌الفقه». هـذا مـاوجدناه منهـا». **انتهـی.**

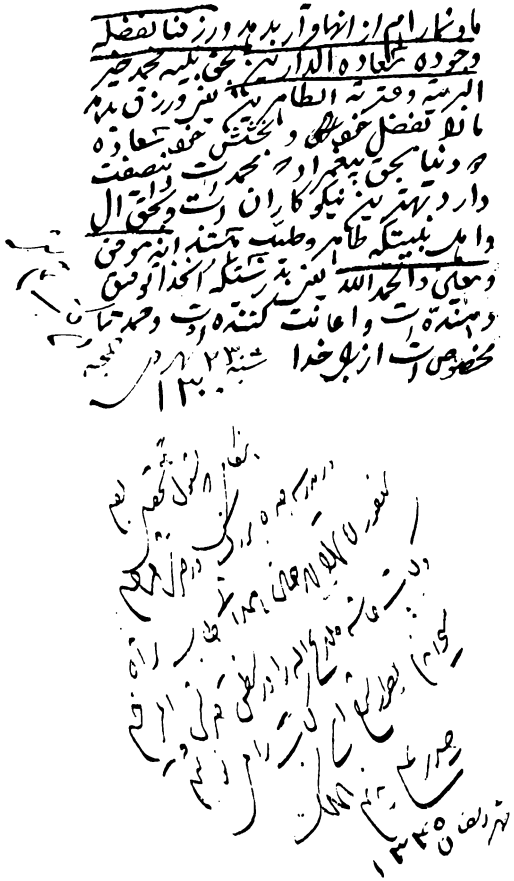
شـرح حـال و آثـار شـیخ مـوسی را در زمـان حیـاتش، خـاقانی در «شـعراءالغـریّ ۱۱ : ۵۱۹ـ ۵۲۲» و مرحوم شـیخ جـعفر آل مـحبوبه در «مـاضي‌النـجف و حـاضرها ۳ : ۲۰۵» نیز نوشته‌اند، و تاریخ وفات آن جناب تنها بخط شریف صاحب «نقباءالبشر» دیده شد که در صدر این تعلیقه نقل گردید. م.

☆ (۱۵۶۸ ـ تولد میرزا حیدرعلی، ندیم‌الملک اصفهانی) ☆

وی فرزند میرزا محمدمهدی بن ملاّهاشم مبارکه‌ئی لنجانی است.

ملاّهاشم در اواخر سلطنت محمدشاه مصدر حلّ و عقد امـور دولتـی اصفهـان بوده. فرزندش میرزا محمدمهدی در سنه ۱۳۲۲ وفات نموده. فرزندش میرزا حیدرعلی صاحب عنوان از اهل علم و ادب اصفهان است، و در شب سه‌شنبه هیجدهم ماه رمضان المبارک این سال ـ مطابق (...) جدی ماه برجی ـ متولد شده، و کتب چندی تألیف نموده، از آن جمله: کتاب مختصری در «تاریخ اصفهان» که نسخهٔ آن را بخط خودش ما نزد خود او دیدیم. و دیگر: کتاب «جُنگ» که در شرح احوال استادش میرزا محمدحسین همدانی از آن نقل میشود. و دیگر: «شرحی فارسی بر حاشیه مـعروفه مـلاّعبداللّـه بـر تـهذیب منطق» که نسخه خطی شارح در کتابخانه آقای سید محمدعلی روضاتی بـنظر رسـید، و این کتاب بدون مقدّمه و دیباچه است، و در آخر آن شارح چنین نوشته است :

«شنبه ۲۳ شهر ذی حجّه ۱۳۰۰ این کتاب تمام شده، هنگامی که مشغول تحصیل



بودم در مدرسه جدّه بزرگ، در خدمت مرحوم مغفور آقامیرزا محمدحسین همدانی «طاب ثراه» و کتاب «حاشیه ملاّعبدالله» را در منطق خدمت آن مرحوم می‌خواندم، بطور شرح این کتاب را می‌نوشتم. حیدرعلی ندیم‌الملک. شهر رمضان ۱۳۴۵» (۱).

و این میرزا محمدحسین همدانی در سال (۱۳۲۴) بیاید.

(۱) نسخه یاد شده دارای ۵۵۲ صفحهٔ مکتوب است بقطع ثُمن، و عکس صفحه

آخر آن در اینجا بچاپ می‌رسد.

از کتابچهٔ «تاریخ اصفهان» چند نسخه خطّی در دست است که سه نسخه از آنها در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۶:۴۲۲۸» شناسانده شده و متأسفانه نویسنده گرامی فهرست بمحض اینکه نام و نام پدر ندیم‌الملک را همسان با نوای شاعر شیرازی «مذکور در دانشمندان و سخن سرایان فارس ۴:۷۲۲» یافته؛ باشتباه ندیم اصفهانی را با نوای شیرازی یکی دانسته‌اند! درحالی که میرزا حیدرعلی کمالی اصفهانی (۱۲۸۸) نیز نام پدرش محمدمهدی و با آن هر دو همعصر و همروش بوده است. **اشتراک اسم و لفظ، دائم رهزن است.**

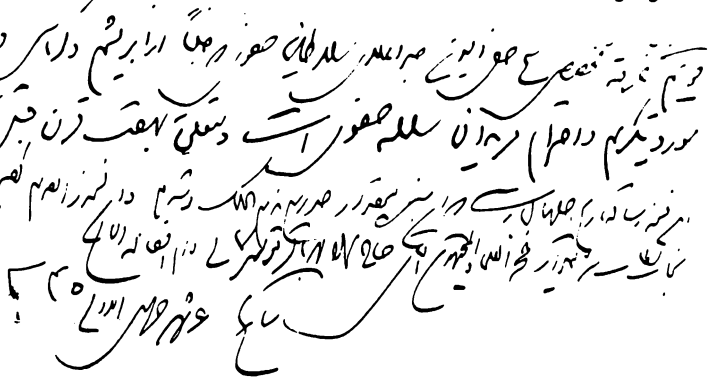
باری، آن کتابچه با عنوان «تاریخ مختصر اصفهان» تنها از روی یک نسخه در جلد دوازدهم «فرهنگ ایران زمین: ۱۴۵- ۱۷۳، تهران، ۱۳۴۴ ش» بچاپ رسید.

مرحوم ندیم در صفحه دوم تاریخ گوید که خود کتاب «مروج الذهب» مسعودی معروف مشهور را بفارسی ترجمه کرده است.

نسخه‌های خطی این کتاب هم در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۶: ۴۱۲۹- ۴۱۳۰» معرفی و باز همان خطا تکرار شده و نوشته‌اند: «ترجمه از میرزا حیدرعلی فخرالادباء متخلص به نوا! بسال (۱۳۱۶ ق) بدستور مسعود میرزا ظلّ السلطان».

تألیفات دیگری نیز از ندیم‌الملک در دست است.

او در اواخر عمر با مرحوم آقای حاج میرزا سید محمدباقر حسینی‌تویسرکانی «متوفی ۱۳۷۴» عالم جلیل القدر و امام جماعت مسجد مرحوم حاجی آباده‌یی- رحمة‌اللّه علیهم- رفت و آمد با اخلاص داشت و برخی از نسخه‌های اصل آثار قلمی خود را بایشان هدیّه کرد، از جمله «رساله در تاریخ اصفهان» سابق‌الذکر که در انجام آن این عبارت را نیز بخط خود نوشته است:



و دیگر: «تفسیر لغات مشکلهٔ قرآن کریم» بعربی و اندکی بفارسی در ۵۸ صفحه رقعی، با تاریخ ۱۳۴۳. سه دیگر: «ترجمهٔ مقامه نخستین مقامات حریری» در ۱۰ صفحه. چهارم: «شرح لامّیة‌العجم للطغرائي».

سه اثر نخستین را در شب ۲۱ صفرالحیر جاری (۱۴۱۴) آقای دکتر حاج سید احمد تویسرکانی فرزند دانشمند مرحوم آیة‌اللّه تویسرکانی بنظر اینجانب رسانیدند.

صاحب عنوان با میرزای طرب «متوفی ۱۳۳۰» پدر استاد جلال‌الدین همایی نیز دوستی و رفاقت داشته و پس از فوت آن مرحوم بطهران رفته و بدربار محمدحسن میرزا برادر احمدشاه قاجار پیوست. مرحوم همایی در مقدمهٔ «دیوان طرب: ۱۳۸» نوشته‌اند :

«در آن مدت که در طهران مُصاحب محمدحسن میرزای ولیعهد بود لقب **ندیم‌الملک** بوی داده بودند،

«مردی بسیار فاضل و ادیب و سخن‌دان و بلند طبع و کریم‌النفس بود، خطّ تحریری را خوب می‌نوشت، زبان فرانسه را هم خوب می‌دانست،

«برای عزّت نفس و بی‌اعتنائی او بمال دنیا همین بس که چند سال با نهایت تقرّب و منزلتی که در دستگاه پادشاه و ولیعهد داشت هیچ منصب و مالی را توقّع نکرد، سهل است که همهٔ اموال و املاک موروثی خود را که در اصفهان داشت بثمن بخس فروخت و خرج آبرومندی خود کرد که مبادا رایحهٔ فقر و احتیاج از وی شنیده شود، بعد از آنکه دیگر چیزی در بساط وی نماند باصفهان برگشت و تا آخر عمر در سختی و فاقه بسر برد،

«خانه‌اش در کوچه کلیمی‌ها معروف بکوچه حاج عبّاس گندلی بود. حدود هشتاد سال عمر کرد و در حوالی سنه ۱۳۵۰ قمری درگذشت،

«پدرش میرزا مهدی ملاّهاشم نام داشت،

«او را برادری بنام **حاج میرزا احمد دبیر** هم بود که نزدیک امامزاده احمد می‌نشست. عجب است که این دو برادر در تمام صفات و اخلاق و سجایا با یکدیگر مُباینت داشتند و بقول معروف نقطهٔ مقابل یکدیگر بودند.....». **إلخ.**

اینکه مرحوم همایی نوشته‌اند «... و تا آخر عمر در سختی و فاقه بسر برد» از جای دیگری تأیید نشد و گویا دور از مبالغه نیست.

مرحوم معلّم نیز خود با صاحب عنوان رفت و آمدی داشته و شرح حالی از او در «مقامات معنوی:۲۴۴ نسخه اصل» در وقایع (۱۲۸۴) نگاشته که آنچه نگفته ماند اینجا می‌آوریم :

«تولد جناب آقای نـدیم المـلک، سـلمه اللّـه تعـالی... در خـدمت مـرحـوم مـیرزا محمدحسین همدانی (رحمةاللّه علیه)ـ که در سنه ۱۳۲۴ وفات کرده و در قم دفن است. کسب فنون علوم نموده بزیور کمالات آراسته گشت، و سالها در خدمت ظلّ السلطـان بمنادمت و برخی دیگر از کارهای دولتی گذرانید، و سفرهـا بـتهران رفت، و از جـانب احمدشاه بلقب ندیم‌الملکی نایل شد،

«و این فقیر مؤلف مکـرّر در خانه مسکونی او ـ نزدیک میدان کهنهٔ اصفهان ـ خدمت او رسیده‌ام، و او را تألیفاتی باشد :

اول ـ «ترجمه مروج‌الذهب مسعودی». دویم ـ «کتاب کوچکی در «تاریخ اصفهـان». سیم ـ «جُنگی در مطالب متفرّقه» ـ که شرح احوال خود را در آن نوشته. چهارم ـ «ترجـمه و تفسیر لغات مشکله قرآن».

پایان سخن مؤلف در «مقامات معنوی»، و از اینکه نه در آنجا و نه در «مکارم» تاریخ فوت صاحب عنوان ذکر نشده معلوم می‌گردد که مؤلّف از آن واقعه خبری نیافته، اینک ما تاریخ وفات ندیم‌الملک را از دفتر یادداشتهای مرحوم آیةاللّه تویسرکانی می‌آوریم که آنرا فرزند ارجمند و دانشمندشان آقای دکتر سیّداحمد تویسرکانی چنین نقل کردند :

«جمادی الثانی ۱۳۵۷ شب پنجشنبه بیست و هشتم: فوت ندیم در مریضخانه انگـلیس. اللّهم اغفرله».

تاریخ یاد شده مطابق است با سوم شهریورماه (۱۳۱۷) شمسی.

ندیم‌الملک در تخت پولاد اصفهان دفن شده، و از بازماندگان او آگاه نیستیم، جز آنچه همچنان مرحوم آقای تویسرکانی در یادداشتهای خود نوشته‌اند باین عبارت :

«یازدهم رجب ۱۳۵۴، عصر عقد فخرالسادات، نوهٔ ندیم، جهت منصور میرزا پسر شاهزاده اردشیر». انتهی. م.

آدینه بیست و پنجم ذی القعدة **سنه ۱۲۴۷ شمسی اول حمل ماه برجی**

« تحویل ۴ ساعت و ۴۲ دقیقه از روز برآمده »

☆ (۱۵۶۹ ـ تولد احمد، ملک فؤاد اوّل، پادشاه مصر) ☆

احمد، ملک فؤاد فرزند کوچک‌تر و آخرینِ اسمعیل پاشای مصری است (۱۲۷۹ ج ۶ ش ۱۴۱۱)، و خود از سلاطین طایفهٔ خدیوی مصر بود.

شرح احوال او در شمارهٔ ۴۸ سال ۱۵ جریدهٔ «چهره‌نما» نوشته، و خلاصهٔ آن چنین می‌شود که: وی در آدینه دویم ماه ذی‌الحجةالحرام این سال ـ مطابق ۸ حمل ماه‌برجی ـ متولد شده، و در هفت سالگی بمدرسهٔ خانوادگی ملوکی خودشان رفت و تا سه سال آنجا درس خواند. پس بجنیوکه یکی از شهرهای سویسره است رفته و دو سال هم در آنجا تحصیل کرد. و بعد از آن در سایر مدارس ایتالیا علوم متعدّده را فراگرفت.

و در سنه ۱۳۰۹ باسلامبول رفت، و در سنه ۱۳۱۱ بمصر برگشت، تا پس از وفات برادر خود سلطان حسین کامل در ۲۳ ذي‌الحجّة سنه ۱۳۳۵ بتخت سلطنت مصر نشست (۱۳۳۵).

و در سه‌شنبه ششم ماه صفرالخیر سنه ۱۳۵۵ هزار و سیصد و پنجاه و پنج، چنان که در «سال نامهٔ ۱۳۱۶» نوشته ـ مطابق ۸ اردیبهشت‌ماه باستانی ـ پس از مدت هفتاد سال و دو ماه و چهار روز قمری عمر، وفات کرد. و پس از وی پسرش ملک فاروقِ اول پادشاه مصر شد (۱۳۳۸) (۱).

و دختر او **فوزیّه** خانم زن محمدرضاءِ پهلوی پادشاه ایران است، و دختری دیگر هم دارد بنام **فائزه** خانم با دو نفر دخترهای دیگر.

(۱) رجوع فرمایند به «الأعلام ۱۹۶:۱» عنوان أحمد فؤاد الأوّل، و «الأعلام ۵ : ۱۲۸» عنوان فاروق بن أحمد فؤاد. م.

☆ (۱۵۷۰ ـ وفات مرحوم حاجی رجبعلی نیلی، ره) ☆

مرحوم حاجی رجبعلی نیلی هراتی از اهل تصوّف و عرفان بوده، و از قراری که در جلد سیّم «طرائق: ۱۵۶» نوشته؛ اصلاً از مردم هرات و چون تجارت نیل می‌کرده بدین کلمه مشهور شده و عمری را در اصفهان بسر برده و دعوای ارادت خدمت مرحوم حسینعلی شاه می‌نموده (۱۲۳۴ ج ۳ ش ۴۵۷).

و پس از مدتی در مشهد مقدّس ساکن و جمعی بحلقه ارادتش درآمدند، تا بالأخره، پس از عمری دراز متجاوز از نود، در ماه ذی‌الحجّةالحرام این سال ـ مطابق (حمل ـ ثور) ماه برجی ـ هم در مشهد وفات کرد، و در مقبرهٔ مرحوم شیخ‌بهائی، در صُفّهٔ طرف دست چپ دفن شد.

☆ (وفات شیخ ابراهیم، طیّبی عاملی) ☆

شرح احوال او در (۱۲۲۱ ج ۳ ش ۲۹۴) گذشت.

☆ (۱۵۷۱ ـ تولد جناب آقا سید ابوالحسن مدیسه‌ئی اصفهانی) ☆

☆ (أدام الله أیامه) ☆

مدیسه ـ بر وزن مدینه ـ قریه‌ئی است در بلوک لنجان اصفهان.

و آقا سید ابوالحسن «سلّمه اللّه تعالی» فرزند سید محمد موسوی و خود از أجلّهٔ علماء و فقهاءِ عصر و أعزّه سادات موسوی و پشت مذهب شیعهٔ اثنی عشریه امروز بوی مستظهر و قوی است.

آن جناب، در این سال ـ چنان که در جلد اول «اعیان‌الشیعه: ۲۹۱» و «مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ۱۳۷:۱» نوشته ـ متولد شده. و پس از تحصیلات علوم عقلی و نقلی در اصفهان در سنه ۱۳۱۰ به نجف رفت و آنجا تکمیل اندوخته‌های خود را در فقه

و اصول نموده؛ چندان که از اعاظم علماءِ اصولیّین و فقهاءِ بزرگوار محقّقین گردید.(۱)

و از چندین نفر از علماء اجازت روایت بهم رسانید: اول، آقای شریعت. دویم، آقا سیدحسن صدر؛ که این هر دو را در کتاب «المنیة: ۵۹ چاپ ۷» ذکر کرده(۲).

و اینک چندین سال است که ریاست مطلقهٔ علماءِ شیعهٔ امامیه بوی برقرار، و هرجا از این مذهب کسی باشد، در ایران و هند و افغانستان و عراق عرب و غیره؛ جنابش را بأعلمیّت و مطاعیّت پذیرفتار گشته‌اند، و روی تقلید و توجّه همهٔ این فرقه بوی معطوف گردیده، و کتب چندی از او در أقطار جهان پراکنده گشته، از آن جمله :

کتاب «وسیلةالنجاة» در فقه بعربی در دو جلد. جلد اول در عبادات. جلد دویم در معاملات و أحکام تا آخر باب ارث، و حاج سید ابوالقاسم اصفهانی(۳) هر دو جلد آنرا بفارسی ترجمه نموده بنام «صراطالنجات». و مرحوم میرزای نائینی (۱۲۷۷ ج ۶ ش ۱۳۶۶) نیز کتابی به نام «وسیلةالنجاة» تألیف کرده.

و اینک در نجف ساکن، و چندین نفر از وجوه علماء همواره از محضر تدریسش بهره‌مند می‌باشد، و فرزندی دارد به نام میرزا **حسین** (۴).

مرحوم آقا سید ابوالحسن «ره» در هنگام غروب آفتاب روز ۲ شنبه ۹ ذی‌الحجة سنه ۱۳۶۵ در سامره وفات‌کرد، و در نجف در اطاق کوچکی در صحن مطهّر دفن‌شد (۵).

و یکی از فرزندان او سید **علی** است.

«شماره ۲۵۴۸ روزنامه عرفان هم ملاحظه شود با مرقومات حاشیه» (۶).

بعد از وفات آقا سید ابوالحسن «ره» یکی از شاگردانش که نام خود را ذکر نکرده کتابی در احوال او در سنه ۱۳۶۶ تألیف کرده (۷)، و از آن إجمالاً چنین برآید که :

وی فرزند مرحوم حاج سید محمد «مدفون در خوانسار» ابن سید عبدالحمید «از وجوه تلامذهٔ صاحب جواهر و مدفون در اصفهان» است، که نژادش به بیست و هشت واسطه بحضرت امام موسی‌الکاظم علیه‌السلام منتهی می‌شود، و جدّ هشتمش- امامزاده جعفر طیّار- در یکی از بقاع قریبهٔ اصفهان مدفون و آنجا مزارش معروف و محل

تبرّک است.

و خود مرحوم آقا سید ابوالحسن- بنصّ آن کتاب در ص۳۳- در سنه ۱۲۸۴ در مدیسه متولد شده و تا حدود ده سالگی همانجا علوم مقدماتی را درس خواند. آن گاه باصفهان آمد و در مدرسه محلّهٔ بیدآباد «مقصود مدرسه میرزا حسین است» منزل کرد،



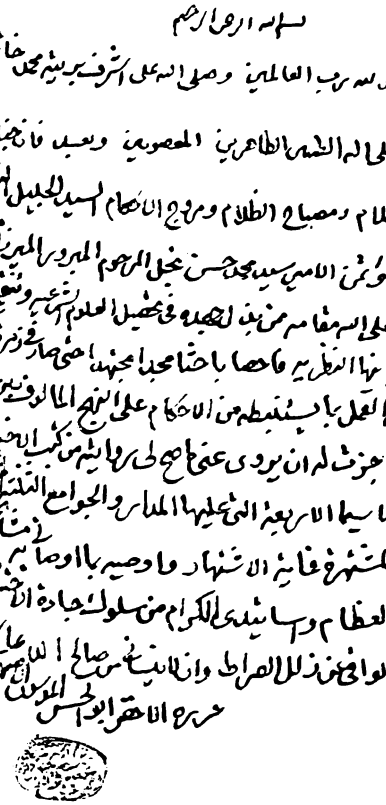


و آنجا علوم عقلیه را نزد سید محمد معروف بآخوند کاشانی-که در ۱۳۲۴ وفات کرده- درس خواند «اشتباه، و مقصود **ملاّمحمدکاشی** متوفی در عصر شنبه ۲۰ شعبان ۱۳۳۳ است». و همواره شائق مهاجرت بعتبات بود، تا در سنه ۱۳۱۰ از اصفهان بعراق عرب وارد و در نجف برای تحصیل اقامت کرد، و دو سال آنجا در نزد مرحوم **میرزای رشتی** درس خواند، و پس از وفات وی ملازم درس مرحوم **آخوند خراسانی** شده چندان که أجلِّ شاگردان او گردید و بمَحرمیّت أسرار و توجّه مخصوص در مابین سایر تلامذه او اختصاص یافت.

و پس از وفات آخوند مرجعیت تامّه عامّه مطلقه بسیّد یزدی، و پس از وی بحاج میرزا محمدتقی شیرازی و پس از او بآقای شریعت رسید، و آقا سید ابوالحسن هر روزه شهرتش بر افزون می‌شد، و میرزا محمدتقی ترویجی کامل از او نمود، و در ثورهٔ عراقیّه

با میرزا شرکت داشت، تا اینکه آقای شریعت وفات کرد.

پس از فوت او ریاست بسه نفر «وی و میرزای نائینی و شیخ احمدآل کاشف‌الغطاء» رسید، لکن از حیث مرجعیت تقلید؛ آقا سید ابوالحسن از آن دو نفر بیشتر و پیشتر بود.



«خط و خاتم شریف مرحوم آیةالله اصفهانی»
«در اجازهٔ مرحوم آیةالله چهار سوقی (۱۲۹۴)»

و چون مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی فتوی بحرمت انتخابات داد، دولت عراق او را در شب ۵شنبه ۱۳ ذی‌القعدهٔ سنه ۱۳۴۱ بایران تبعید نمود، و چندین نفر از علماء بپاس احترام او با وی همراهی کردند و پیشروِ همه آنها آقا سید ابوالحسن بود که وی با میرزای نائینی بایران آمدند و یازده ماه در آن مملکت سکونت داشتند، تا دولت عراق پی بفساد این عمل برده و حکم به برگشتن آنان صادر کرد. پس مرحوم خالصی در مشهد ماند و آقا سید ابوالحسن و میرزا در ۴شنبه ۱۸ رمضان ۱۳۴۲ بعراق عرب برگشتند (۸).

و چون در سنه ۱۳۴۴ شیخ احمد آل کاشف‌الغطاء و در سنه ۱۳۵۵ میرزای نائینی **وفات کردند**، یکباره ریاست مطلقه عامّه تامّه شیعهٔ تمام دنیا بوی رسید، و دیگر از کثرت مرجعیّت **و** أشغال فراوان نتوانست مانند سابق بتدریس بپردازد.

و او را تألیفات چندی است، بدین شرح :

۱ـ «شرح کفایهٔ» استادش در دو جلد. ۲ـ کتاب «وسیلةالنجاة» بزرگ. ۳ـ کتاب «وسیلةالنجاة» کوچک هر دو در فقه برای مقلّدین و غیره. ۴ـ کتاب «ذخیرةالعباد». ۵ـ کتاب «ذخیرةالصالحین». ۶ـ کتاب «انیس‌المقلّدین». ۷ـ کتاب «منتخب‌الرسائل». ۸ـ کتاب «صراط‌النجاة» در ترجمه وسیلةالنجاة بپارسی. ۹ـ «حاشیه بر العروةالوثقی» سید یزدی. ۱۰ـ «حاشیه بر نجاةالعباد». ۱۱ـ کتاب «مناسک حج». ۱۲ـ «حاشیه بر تبصره علامه».

و **خلاصه** آن شد که اساتید وی آخوند کاشی و میرزای رشتی و آخوند خراسانی‌اند، و با میرزا یحیی مدرس ـ که ما خود نوشته‌ایم ـ چهار نفر می‌شوند.

و مشایخ روایتش: ۱ـ آخوند خراسانی که از وی هم اجازه روایتی و هم تصدیق اجتهاد دارد. ۲ـ حاج میرزا محمدتقی شیرازی. ۳ـ آقای شریعت. ۴ـ آقا سیدحسن صدر «ره». و شاگردان او جماعتی کثیره‌اند.

و او دو زن داشت :

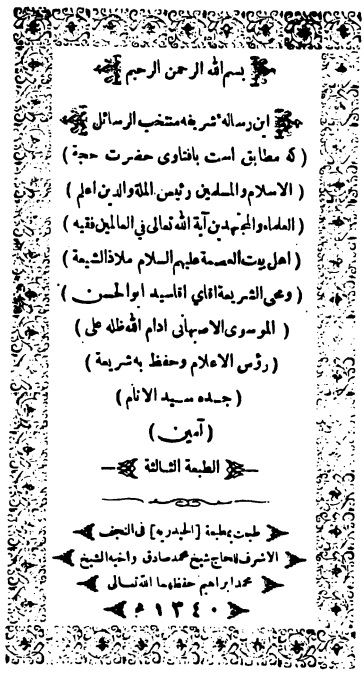
۱ـ دختر حاج ابوتراب که در نجف وفات کرد و ۴ پسر بشرح ذیل از او بهم

رسانید: ۱ـ سید حسن که در شنبه ۱۵ صفر سنه ۱۳۴۹ بتیر یکی از معاندین شهید شده در نجف و پدر بزرگوارش چنان صبری از خود ابراز داشت که مایهٔ حیرت عموم مردم گردید (۹).

۲ـ سید محمد. ۳ـ سید علی ساکن کربلاء. ۴ـ آقا سید حسین.

۲ـ دختر حاج عبدالرحیم بوشهری که از وی فرزندی نیاورد (۱۰).

«فی ۲۹ ج ۱ـ ۱۳۶۷» معلّم.

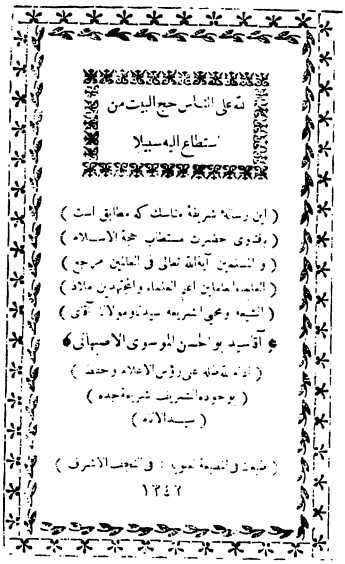

بسم الله الرحمن الرحیم

این رساله شریفه منتخب الرسائل

(که مطابق است بافتاوی حضرت حجة)
(الاسلام والمسلمین رئیس الملة والدین اعلم)
(العلماء والمجتهدین آیة الله تعالی فی العالمین فقیه)
(اهل بیت العصمة علیهم السلام ملاذ الشیعة)
(ومحی الشریعة آقای آقاسید ابوالحسن)
(الموسوی الاصبهانی ادام الله ظله علی)
(رؤس الانام وحفظ به شریعة)
(جده سید الانام)
(آمین)

الطبعة الثالثة

طبعت بمطبعة [الحیدریه] فی النجف
الاشرف لصاحبها الحاج شیخ محمد صادق واخیه الشیخ
عبدابراهیم حفظهما الله تعالی
۱۳٤۰ ه


لله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا

(این رساله شریفه مناسك که مطابق است)
(بافتوی حضرت مستطاب حجة الاسلام)
(والمسلمین آیة الله تعالی فی العالمین مرجع)
(العلماء والمجتهدین امع العلماء والمجتهدین ملاذ)
(الشیعه ومحیی الشریعه سیدنا ومولانا آقای)
آقاسید ابوالحسن الموسوی الاصبهانی
(ادام الله ظله علی رؤس الانام وحفظ)
(بوجوده الشریف شریعة جده)
(سید الانام)

(طبعت فی المطبعة العلویة فی النجف الاشرف)
۱۳٤۲

در ماه شعبان ۱۳۶۹ که حاجی میر سید علی فرزند مرحوم آقا سیدابوالحسن «که در ظَهر او را فرزند سیم و ساکن کربلاء نوشته» باصفهان آمد و در مدرسه چهارباغ چند روزی منزل کرد. آقای میرزاحسین خاتون آبادی، نسب مرحوم آقا سیدابوالحسن را از او

پرسیده و او قسمتی گفته و قسمتی هم سید محمود قرشی-که پس از این او را ذکر می‌کنیم- و بیانات ایشان هر دو بر روی هم «بطوری که آقای خاتون آبادی نقل می‌کرد» این نتیجه را می‌دهد :

آقا سید ابوالحسن ۳۳ بن حاج میرسید محمد ۳۲ بن سید عبدالحمید ۳۱ بن سیدمحمد ۳۰ ابن سید علی بخش ۲۹ بن سید محمد ۲۸ بن سید جلیل ۲۷ بن سید محمدطاهر ۲۶ بن سید اسدالله ۲۵ بن سید نصرالله ۲۴ بن سید ولیّ‌الله ۲۳ بن سیدنصرالله ۲۲ بن سیدمحمد ۲۱ بن سید جلال‌الدین ۲۰ بن سید صدرالدین ۱۹ بن سید محمود ۱۸ اطیار بن سید محمد ۱۷ بن سید طاهر ۱۶ بن سید مهدی ۱۵ بن سید عزالدین ۱۴ بن سید تاج‌الدین ۱۳ بن سیدقطب‌الدین ۱۲ بن سید ابراهیم ۱۱ بن سید موسی ۱۰ بن سید محمود ۹ بن سید رکن‌الدین ۸ بن سید ابوطاهر ۷ بن سید ابوالحسن ۶ بن سید علاءالدین ۵ بن سید مرتضی ۴ بن ابی سبحه موسی ۳ بن ابراهیم ۲ المرتضی ابن الامام موسی‌الکاظم علیه‌السلام.



نماز عید با امامت آیة‌الله اصفهانی در صحن مطهر کاظمین (ع)

و سید محمود ۳۴ قرشی مرقوم فرزند سید محمدتقی ۳۳ بن حاج میر سید محمد ۳۲ و برادرزادهٔ مرحوم آقا سیدابوالحسن ۳۳ است.

تا اینجا مستفاد از خطّ خاتون آبادی برای ما بنقل از این دو نفر است که آقا سیدابوالحسن (۳۳) بشود.

و اینک کلمات ما در اطراف این شجره با شماره‌یی که خود بر روی آن نهاده‌ایم :

۱ـ در آن ورقه ترتیب چهار نفر پسر را بدین شرح نوشته :

۱ـ حاج سیدحسن شهید. ۲ـ حاج آقا حسین. ۳ـ حاج سیدعلی. ۴ـ میر سیدمحمد.

۲ـ در مجلّه «یادگار ۳ : ۳ : ۲۸» که نوشته: وی اصلاً از سادات موسوی **بهبهان** است، و من نوشته‌ام : اگر چنین است از سلسلهٔ آقا سید عبدالله بهبهانی می‌شود؛ اینک خلاف آن معلوم شد. چه این شجره به ابراهیم الأصغر بن الامام موسی‌الکاظم علیه‌السلام و سادات بهبهانی‌ها به محمدالعابدبن الامام موسی علیه‌السلام می‌رسند.

۳ـ در آن رساله، چنانکه گذشت؛ جدّهشتم او را امامزاده جعفر طیّار و مدفون در یکی از بقاع قریبهٔ اصفهان می‌نویسد، و در اینجا اصلاً جعفر نامی در این نسب دیده نمی‌شود، و فقط محمود طیار ـ که به شماره‌یی که ما نهادیم (۱۸) می‌شود ـ دیده خواهد شد.

۴ـ ابی سبحه موسی بن ابراهیم‌المرتضی را با شماره (۸) در «مکارم‌الآثار: ج ۱ ش ۵» در أجداد آقا سید صدرالدین عاملی در سنه ۱۱۹۳ ذکر کرده‌ایم، و در «عمدة‌الطالب. چاپ نجف ۱۹۲:۱۳۵۸» عقب او را از ۸ نفر ذکر کرده، چهار مُقِلّ و چهار مُکثِر، که هیچ کدام **سید مرتضی** که اینجا نوشته شده نیستند. و از این صفحهٔ «عمده» تا «ص۲۰۵» که اعقاب این هشت نفر را اجمالاً ذکر کرده، چنین اسمائی که در عمود این نسب‌اند بنظر نرسید، والله اعلم.

«فی ۹ رمضان ۱۳۶۹»

(۱) پیرامون سال ولادت آیةالله اصفهانی و انتقال بنجف اشرف اختلافاتی هست. مؤلف در کتاب «مقامات معنوی: ۴۴۰ نسخهٔ اصل» شرح حال ایشان را در «مقام سیم» در شمار کسانی که تاریخ تولدشان معلوم نیست آورده، و «مقامات معنوی» بسال ۱۳۵۴ ق

تألیف آن پایان یافته است.

نویسندهٔ این تعلیقات در کتاب «زندگانی آیة‌اللّه چهارسوقی: ۱۲۷، ط اصفهان، ۱۳۳۲ ش» نوشت که ایشان بین سالهای (۱۲۷۶- ۱۲۸۴) در قریهٔ مدیسه متولد شده‌اند.

ایامی که آیة اللّه سید هبةالدین شهرستانی «قدّس سرّه» باصفهان آمده بودند از ایشان شنیدیم که روزی در شهر کوفه، خود آن مرحوم سال تولد را بایشان «۱۲۸۳» گفته‌اند.

در کتاب «الامام السید ابوالحسن: ۳۳» است که : آن جناب در قریهٔ مدیس- بر وزن رئیس!- بسال یکهزار و دویست و هشتاد و چهار بدنیا آمدند.

صاحب «أعیان‌الشیعه ۵۳ : ۴۷» در شرح حال آیة‌اللّه اصفهانی گوید: بسال ۱۲۸۴ در قریهٔ کوچکی از قرای اصفهان متولد شده و هنوز برادرانش در آنجا هستند و أصل ایشان از نواحی **بهبهان** است و نیایشان بدان قریه منتقل شده، و بدین گونه آن مرحوم بزبان خود برای ما تعریف کرد هنگامی که بسال ۱۳۵۳ در نجف اشرف با او دیدار کردیم، پس هر آنچه جز این «یعنی سال ۱۲۸۴» درباره تاریخ ولادتش گفته‌اند خطاست. **انتهی.**

باز در همان صفحه گوید: از اتفاقات لطیفه اینکه سال ولادت سید همان سال ولادت ما و هجرتش بعراق نیز در همان تاریخ ورود ما بعراق است بسال ۱۳۰۸. صاحب أعیان این مطلب را در سفرنامهٔ عراق و ایران خود «رحلات: ۹۲» هم تکرار نموده، و بهبهانیّ الأصل بودن سید را در عنوان سید حسن شهید «اعیان ۲۰ : ۴۴۳ : ۳۹۶۷» نیز متعرّض شده‌اند.

در «نقباءالبشر : ۴۱» آمده است که سید خود بپاسخ کسی ولادتش را در (۱۲۸۴) گفته، و صاحب «نقباء» خروج او را از اصفهان بسال (۱۳۰۷) از خود ایشان شنیده است.

نویسنده کتاب «الامام السید ابوالحسن: ۳۹ و ۴۰» گوید که مرحوم سید در نیمه سال ۱۳۱۰ به نجف اشرف رسید.

در «زندگانی آیة‌اللّه چهارسوقی : ۱۲۷» نیز همین سال ۱۳۱۰ را نوشته‌ایم.

خطای بزرگ در «معارف الرجال ۱ : ۴۷» واقع شده است که در ترجمهٔ سید مرحوم گوید او در اواخر قرن سیزدهم بنجف اشرف وارد شد، یعنی پیش از سال ۱۳۰۱، آنجا تاریخ تولدشان را مانند مشهور ۱۲۸۴ نوشته است. م.

(۲) مدتی صرف وقت شد تا کتاب مورد استناد مرحوم معلم را شناختیم، و آن رسالة

«المنیة، فی تحقیق حکم‌الشارب و اللحیة» است تألیف آیة‌اللّه حاج شیخ محمدرضا طبسی (۱۳۲۲ـ ۱۴۰۵) ط نجف‌اشرف ۱۳۷۲ ق.

این کتاب پربار و نظائر بسیار آن در بیان حکم فقهی موی صورت و شارب تألیف وچندین بار و بزبانهای چندی چاپ شده است. م.

(۳) مقصود مرحوم حاج سیدابوالقاسم صفوی اصفهانی است که شرح حالش در (۱۲۸۳ ش ۱۵۳۶) گذشت. م.

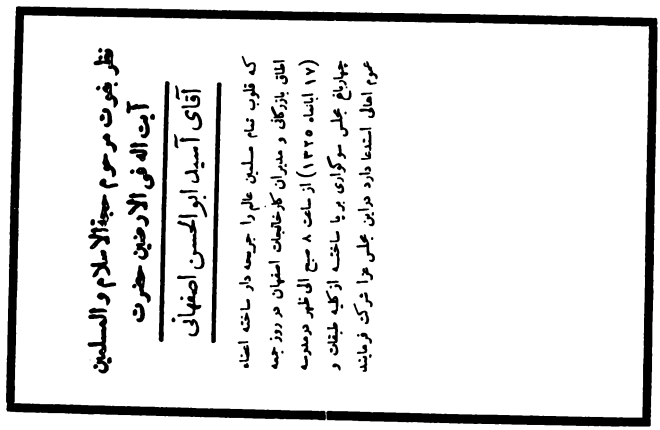
(۴) پیرامون فرزندان صاحب عنوان، پس از این در متن و تعلیقات گفتگو می‌شود. م.

(۵) مؤلف، ساعت و مکان ارتحال را بهمین صورت در مقالهٔ چاپ شده در «روزنامه عرفان» نوشته‌اند، لکن در کتاب «الامام السیدابوالحسن:۷۷» آمده است که آن جناب در ساعت هفت شب نهم ذی‌الحجه در شهر مقدس کاظمین(ع) نداءِ حق را لبیک اجابت گفت، و همین درست است و مطابق ضبط «نقباءالبشر:۴۱» و «أعیان‌الشیعه ۵۳:۵۳» و جاهای دیگر.

داستان بیماریها و حوادث اخیر مرحوم سید «اعلی اللّه مقامه» که منجر بارتحال او شد نیز در دو کتاب «الامام» و «اعیان» و جز آنها به تفصیل بیان گردیده و نیازی بنقل نیست.

مقاله و کتاب الامام را در تعلیقهٔ دیگر می‌شناسیم.

خبر درگذشت آیة‌اللّه اصفهانی در شب چهارشنبه یازدهم ذی‌الحجه بوسیله رادیو در سراسر ایران منتشر شد و از روز چهارشنبه جنبش بی‌مانند سوگواری سراسری و تعطیل همگانی آغاز و تا چهل روز در همه شهرها و دیهات ادامه داشت.


فقد فقید مرحوم حجة‌الاسلام والمسلمین
آیت الله فی الارضین حضرت
آقای آسید ابوالحسن اصفهانی
که قلوب تمام مسلمین عالم را جریحه دار ساخته اعضاء
اطاق بازرگانی و مدیران کارخانجات اصفهان در روز جمعه
(۱۷ آبانماه ۱۳۲۵) از ساعت ۸ صبح الی ظهر در مدرسه
چهارباغ علیا سوگواری برپا ساخته ازکلیه طبقات و
عموم اهالی استدعا دارد دراین مجلس جزا شرکت فرمایند

همان‌گونه که بمناسبت مراسم ایام سوک و بزرگداشت تا سالگرد آن مرحوم، چه در نجف‌اشرف و چه در بلاد و ممالک دور و نزدیک رساله‌ها و مقالات و کتب فراوانی که بیاد او اختصاص داشت بزبانهای مختلف چاپ و منتشر گردید.

در اینجا گزیده‌یی از آنچه ادارهٔ روزنامه اطلاعات بعنوان «فوق‌العاده» در ۱۵ آبان ۱۳۲۵ «یازدهم ذی‌الحجه ٦۵» چاپ کرد و بیانگر احساسات عمومی در آن زمان است می‌آوریم:

«رحلت حضرت آیةاللّه آقای سیدابوالحسن اصفهانی. در سراسر جهان تشیع مراسم عزاداری برپاست. ملت ایران و جامعهٔ شیعیان ایران ماتمزده و سوگوارند. عالم اسلام و بویژه دنیای تشیّع از فقدان تأسّف‌انگیز بزرگترین عالم روحانی زمان و مقتدا و پیشوا و مرجع تقلید کلیه شیعیان جهان اکنون قرین ماتم و تأسف است،

«مرحوم آیةاللّه اصفهانی- اعلی اللّه مقامه- یکی از شموس درخشان فضل و تقوی و یکی از بزرگان علماء و دانشمندان اسلامی در قرون اخیر و یکی از مفاخر ملی ایران بود. در مدت ۲۷ سال که ریاست روحانی عالم تشیّع و مرجعیت تقلید شیعیان با ایشان بود، با درایت و کفایت بی‌نظیری که خاص شخصیت بارز و عالیمقامی نظیر ایشان بود؛ حوزه روحانیت اسلام را در نجف اشرف و کربلای معلاّ و سامره و کاظمین بخوبی اداره می‌فرمودند، و تمام ساعات و دقایق عمر گرانبهای آن بزرگوار صرف بحث و تدریس و پرورش روحانیون و ترویج اسلام و مکارم اخلاق و حل و عقد امور شیعیان بود که از أقطار گیتی پیوسته بدیشان مراجعه می‌نمودند،

«در حوزهٔ درس اختصاصی مرحوم آیةاللّه بالغ بر هزار نفر که اغلب برتبهٔ اجتهاد رسیده بودند تلمّذ می‌کردند و از خرمن دانش و معارف اسلامی آن بزرگوار استفاده می‌نمودند،

«آیةاللّه مرحوم، که از نسل حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام بوده و با بیست و هشت واسطه بآن امام هُمام می‌رسیدند؛ کلیهٔ صفات نیک و مکارم و فضایل اخلاقی را از جدّ بزرگوار خود بمیراث برده و از هر حیث متأدب بآداب اسلامی و اهل زهد بودند، و در نتیجه همین مقام بزرگ علمی و اخلاقی، نه تنها مورد توجه و ستایش شیعیان جهان و مرجع تقلید آنان بودند، بلکه در کلیه محافل اسلامی محترم و معزّز و محبوب بودند و عموم مسلمانان گیتی بشخصیت بزرگ و عالی ایشان احترام می‌گذاشتند،

«خبر رحلت آیةاللّه العظمی... ساعت ۸ و نیم بعدازظهر پریروز «دوشنبه» رادیو بغداد

ناگهان برنامهٔ معمولی خود را متوقف ساخته و پس از اندکی سکوت، سخنگوی رادیو یک بیانیّه رسمی که از طرف دولت عراق راجع برحلت آیةالله اصفهانی تنظیم شده بود قرائت نمود،

«در این بیانیّه پس از دادن خبر ملالت اثر رحلت آیةالله در ساعت شش بعدازظهر روز دوشنبه، دولت این کشور مراتب تأثّرات وتأسّفات خود را ابراز داشته بود،

«همین رادیو ـ که بمناسبت مراسم عید اضحی که در عراق چهار روز است برنامه فوق‌العاده‌یی تنظیم کرده بود ـ در حدود ساعت ۹ و ربع دیروز نیز برنامه خود را قطع نموده و آیین تشییع جنازهٔ مرحوم آیةالله را بسمع شنوندگان رسانید».

دنباله مطالب «فوق‌العاده» پیرامون تعطیلی بازار و ادارات و کیفیت عزاداریها و سوگواریها در اثر فقدان بزرگ مرجع شیعیان است. پنج روز پس از آن، روزنامه «اطلاعات ۲۰ آبان» چنین نوشت :

«جریان تشییع جنازهٔ مرحوم آیةالله اصفهانی، بگزارش فرستادهٔ اطلاعات: با پُستِ امروز گزارش مفصّلی در خصوص مراسم تشییع جنازهٔ مرحوم آیةالله اصفهانی بما رسیده است. این گزارش حاکی است که جنازهٔ مرحوم آیةالله، شبِ روز ۱۴ آبان، پس از غسل، در حرم مطهر کاظمین گذاشته شد، و صبح روز چهاردهم آقای محسن رئیس «وزیر مختار ایران» و آقای علی‌اصغر کیوانی «مستشار سفارت ایران» و چند نفر دیگر از کارمندان سفارت در صحن کاظمین به نمایندگی از طرف دولت ایران حضور یافتند،

«حاجی آقا حسین فرزند مرحوم آیةالله اصفهانی و دیگر نزدیکان آن مرحوم با عده‌یی از علماء در صحن بودند و رئیس در بارشاهی عراق به نمایندگی از طرف ملک فیصل دوم و رئیس تشریفات سلطنتی از طرف نایب‌السلطنه و همچنین هیئت دولت عراق و جمعی از رجال و سران شیعه حضور داشتند،

«ساعت ۹ صبح جنازه روی دوش از کاظمین بطرف بغداد حمل شده، در این وقت تمام دکان‌ها در کاظمین و بغداد و کربلاء و نجف و سایر نقاط شیعه‌نشین تعطیل بود و در هر نقطه مردم آن محل جنازه را تحویل گرفته و آن را بمحل دیگر میرساندند، و باین ترتیب پنج ساعت تمام طول کشید تا جنازه بسر راه کربلا رسید،

«بعد جنازه را در اتومبیل مخصوصی گذاشتند، در تمام آبادیهای سر راه، عشایر و قبیله‌های عرب، با نوحه‌های مخصوص خود و با بیرق‌های سیاه و علم باستقبال آمده و جنازه را چند دقیقه بدوش می‌کشیدند، و باین طریق آنرا بکربلا رساندند،

«در کربلا، تمامی علمای کربلا حاضر شده جنازه را در صحن مطهّر حضرت سید الشهداء گذاشتند. صبح روز ۱۵ آبان جنازه با دوش تا خارج شهر کربلا برده شد و از آنجا در اتومبیلی قرار گرفت،

«در بین راه کربلا و نجف نیز در بعضی از نقاط، عشایر عرب جنازه را تا مسافتی بدوش می‌کشیدند. عصر آنروز بالأخره جنازه بنجف اشرف رسید و آنرا طواف داده، در مقبرهٔ خانوادگی آن مرحوم، جنب مقبرهٔ آخوند ملامحمدکاظم خراسانی بخاک سپردند».

این بود گزیده‌یی از مطالب روزنامهٔ اطلاعات، و تفصیل آن داستان بزرگ در کتاب «الامام السیدابوالحسن» بشرح آمده است. م.

عُلوّ في‌الحيٰوة و في‌المَماتِ لحقّ أنت إحدى المُعجزاتِ

(٦) روزنامهٔ «عرفان» که سالها بمدیریت مرحوم احمد عرفان در اصفهان چاپ و منتشر می‌شد، نخست در شماره (۲۵۴۴ پنجشنبه ١٦ آبان ۱۳۲۵) مطابق (۱۲ حجه ٦٥) خبر درگذشت آیةاللّه اصفهانی را با عنوان «فاجعه عظیم» چاپ کرد، چند روز بعد مرحوم معلم شرح حالی برای آن بزرگوار نوشت که در همان روزنامه (شماره ۲۵۴۸ یکشنبه ٢٦ آبان) بچاپ رسید. در آن مقاله چنین آمده است :

«تحصیلات خود را در اصفهان در خدمت علماء آن زمان از آن جمله مرحوم آقا میرمحمدصادق کتابفروش اصفهانی علیه‌الرحمه نمود،

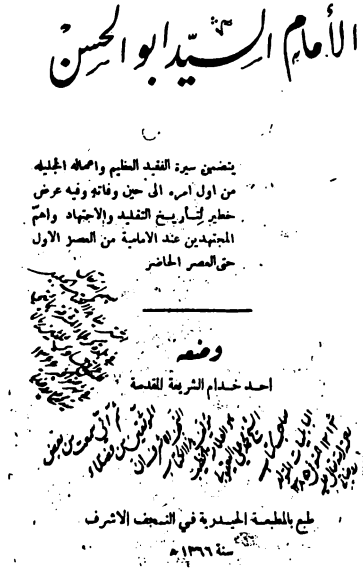
«مرحوم میرمحمدصادق کتابفروش فرزند حاج میرسید محمدحسینی اصفهانی از اعاظم علماء اصفهان بوده و در سنه ۱۳۰۳ هـق وفات کرده و در تخت‌فولاد دفن شد و اینک سادات کتابی در اصفهان از خانوادهٔ آن مرحوم معروفند».

معلم پس از گذشتن مدتی بنام استادی دیگر برای آیة اللّه اصفهانی واقف شده و این عبارت را بدستخط، کنار آن شرح حال در نسخهٔ روزنامهٔ خود افزود :

«دیگر از اساتید او مرحوم میرزا یحیی مدرس (ره) بوده، چنان‌که آقای شیخ عباسعلی ادیب می‌گفت: من در ایامی که نزد میرزا یحیی درس می‌خواندم از او شنیدم و سپس در سفر کربلاء که خدمت خود آقا سیدابوالحسن رسیدم از خود او نیز شنیدم». **انتهی.**

در «دانشمندان و بزرگان اصفهان: ۳۸» نیز آمده است که آیةاللّه اصفهانی برخی مقدمات علوم را نزد مرحوم حاج سید مهدی نحوی (۱۲۴۸- ۱۳۰۷) فراگرفته‌اند. م.

(۷) مقصود کتاب «الامام السید ابوالحسن» است که بمناسبت یکمین سالگرد ارتحال آن جناب، همچون یادنامه‌یی طیّ ۵۶ عنوان در ۱۴۰ صفحهٔ رقعی با چندین عکس در نجف‌اشرف چاپ و منتشر شد و بهنگام نشر آن کتاب نویسندهٔ این تعلیقات در عتبات عالیات مشرف بود و نسخهٔ از آنرا در کربلای معلّی بدست آورد، و یکی از علماء نجف اظهار داشتند که مؤلف آن خطیب استاد شهیر شیخ محمدعلی یعقوبی صاحب کتاب «البابلیّات» است. م.


الأمام السيد ابو الحسن

يتضمن سيرة الفقيد العظيم واعماله الجليله
من اول امره الى حين وفاته وفيه عرض
خطير لتاريخ التقليد والاجتهاد واهمّ
المجتهدين عند الامامية من العصر الاول
حتى العصر الحاضر

وضعه
احد خدام الشريعة المقدسة

طبع بالمطبعة الحيدرية في النجف الاشرف
سنة ١٣٦٦ هـ

(۸) شرح حال آقای خالصی و داستان تبعید و مهاجرت در (ج ٦ ش ۱۳۴۹) و نیز در ترجمهٔ مرحوم نایینی (ج ٦ ش ١٣٦٦) گذشت.

در اینجا بیفزاییم که خلاصهٔ تاریخ جنگ بین‌الملل و قضیّهٔ انگلیس در عراق و تبعید مرحوم آقای خالصی و دیگران و داستان مجمع بین‌الملل و مطالب مربوطهٔ دیگر همه در کتاب شریف «الکلام یجرّ الکلام ۱:٦٦- ۷۱» یاد شده، و نیز مقالهٔ مستندی در همین زمینه بعنوان «**خالصترین روزهای مبارزه**» با ذکر مآخذ معتبر در «روزنامهٔ اطلاعات: ۱۰ فروردین ۱۳۷۰ (۱۳ ماه رمضان ۱۴۱۱) ص ٦ و ۷»، و باز مقاله‌یی دیگر با عنوان «**آفتاب پنهان**» در یکصدمین شماره مجله «کیهان فرهنگی: ۱۱٦- ۱۲۱، مرداد ۷۲» چاپ شده است.

مسأله ورود علماء بزرگوار نجف‌اشرف بقم در «نقباءالبشر: ۱۱۶۰» ذیل شرح حال آیةالله حائری نیز مطرح گردیده، و **أمین الریحانی** شاعر و نویسندهٔ نصرانی عرب (متولد ۱۲۹۳ در فریکهٔ لبنان، متوفی ۱۳۵۹ در همان دهکده: **زرکلی**) در کتاب «ملوک‌العرب، ط بیروت» که سیاحتنامهٔ مصوّر بسیار دلاویز او در بلاد عرب است؛ در ص ۳۶۵ هم شرحی در این‌باره نوشته و گوید: عبدالمحسن سعدون رئیس مجلس وزراء عراق (متولد ۱۲۹۶ که در ۱۳۴۸ با گلوله خودکشی کرد: **زرکلی**) در کانون یکم ۱۳۴۱ تشکیل کابینه داد و آیةالله خالصی را به حجاز تبعید کرد و شیعیان بشدت بهیجان آمدند و علماء به ایران هجرت نمودند، و در مقابل؛ دولت ایران بسختی بعراق اعتراض کرد و در نتیجهٔ پیشرفت سیاسی دولت ایران و تظاهرات ایرانیان و تحریم مال‌التجارهٔ انگلیس؛ کابینهٔ سعدون یازده ماهی بیش دوامی نیاورد و در تشرین دوم ۱۳۴۲ ساقط شد.

میرزا محمدخان قزوینی طی مقالی مفصل وصف دلنشینی از «ملوک‌العرب» در همان زمان انتشار کتاب نوشت که در «بیست مقالهٔ قزوینی ۱ : ۱۳۴ تا ۱۶۵ ط ۲» چاپ شد، و شرح فوق از پایان همان مقاله است.

«**اعیان‌الشیعه ۵۳ : ۴۸**» در شرح حال مرحوم سید گوید که پس از جنگ جهانی اول عراق شکست خورد و شورشهایی در آن مملکت پدید آمد و حکومت انگلیسی عراق آیةالله اصفهانی و آیةالله نایینی را به تهمت دخالت در منع از تشکیل مجلس نواب به ایران تبعید کرد، **انتهی**، والله العالم. م.

(۹) سانحه شهادت آقا سیدحسن آیةالله‌زاده را مرحوم معلم «به تیر یکی از معاندین» نوشته‌اند، درست آنست که آلت قتل چاقو یا خنجر بوده است، چنانکه در کتاب «زندگانی آیةالله چهارسوقی: ۱۲۸» نوشته‌ایم.

مرحوم آیةالله چهارسوقی در هامش «سالنامه پارس ۱۳۰۹ ش» بخط خود این چنین یادداشت کرده‌اند :

«شهادت و ذبح آقا سید محمد حسن جوان بیست و هشت ساله مظلوم نَجل آقا سیدابوالحسن آیةالله مدیسه‌یی در نجف اشرف در صحن مطهر حضرت امیر علیه‌السلام، در حال نماز وصف جماعت والد ماجد خود، بدست شیخ علی طلبه‌نمای قمی سی ساله شقی خبیث‌النفس، بضرب خنجر، **وقلت فی تاریخه بالفارسیة : شهید شد بنجف در صف نماز حسن**».

و مرحوم آیةالله حاج سید احمد زنجانی در کتاب «الکلام یجرّ الکلام ۱:۲۰۷» که

تاریخ پایان تألیفش «۲۰ ج ۲ـ ۱۳۵۶» است چنین آورده‌اند:

«از جمله قتل بی‌وجه که در این اواخر اتفاق افتاد قتل مرحوم آقای آقا سید حسن فرزند آیةالله آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی دام ظلّه بود، که او در نجف اشرف در صحن مقدس حضرت امیرسلام الله علیه، در صف جماعت والد معظمش، شب شانزدهم شهر صفر ۱۳۴۹ بین دو نماز مغرب و عشاء، نشسته تعقیبات می‌خوانده، شیخ علی اردهالی، یکدفعه حمله کرده با چاقو سر او را برید. تا اینکه مردم ملتفت جنایت او بشوند همانـدم چابکی کرده خود را تسلیم مأمورین نظمیه نمود، از استنطاقش هم معلوم نشد که چه کسی او را تحریک نموده باشد، آیا جنون داشته یا همان دم حال جنون در او بروز کرده یا وجه دیگری داشته؟ معلوم نشد. بهرصورت، خود آیةالله سماحت کرده تعقیب نکرد، ولی در عدلیّه تعقیب کرده قاتل را محکوم به بیست سال حبس کردند، و حالا [سال ۱۳۵۶ ق.م] در حبس است. اما نجف ـ یکماه، چهل روز ـ عزاخانه گردید، از تمام عشایر عرب دسته دسته آمده حضور آیةالله تسلیت عرض می‌نمودند و مراثی انشاء می‌کردند و مراسم عزاداری بجا می‌آوردند،

إنّ الشهادة أبرادٌ لنا نسجت مِن صنعة اليُمن لامِن صنعة اليَمن



المغفور له الشهید السید حسن نجل آیةالله

کلمهٔ آخرش این بوده: **یا جدّا! یا حسین! یا مظ** کلمهٔ مظلوم تمام نشده مظلومیتش تمام شد. حشره اللّه مع أجداده المظلومین» پایان عبارت‌الکلام.

مرحوم آقا میرزا عباس فیض قمی مورخ دانشمند، در کتاب «بدر فروزان: ۱۲۸ ط قم ۱۳۶۴ ق» نیز داستان را باین عبارت نوشته است :

«... سال قبل در سانحهٔ جگر خراش قتل یگانه فرزند دلبند و ارجمندش فقید سعید آقای آقا سید محمدحسن آیةاللّه زادهٔ موسوی، در موقع اداءِ فریضهٔ عشائین در حالت سجود، در صحن مطهر حضرت امیر علیه‌السلام، در اثر ضربهٔ کارد و یا زخم خنجر شیخ علی نام، آرونی کاشانی، که گرگوار در لباس میش درآمده در زیّ اهل عمائم وارد شده بود؛ سید کظم غیظ فرموده، قاتل فرزند را عفو و از تعقیب و انتقام و قصاص آن جانی خونخوار یا دیوانهٔ بدون افسار درگذشت».

مرحوم فیض این مطلب را در ذیل شرح حال و گزارش محامد اوصاف و خدمات بزرگ و شرائف اعمال مرحوم آیةاللّه اصفهانی نوشته و در آخرین سال حیات آن مرحوم چاپ کرده است «از ص ۱۲۷ تا ۱۳۳».

حادثهٔ ۱۵ صفر ۱۳۴۹ زیر همین عنوان در کتاب «الامام السید ابوالحسن: ۵۲ـ ۵۴» و «معارف الرجال ۴۷:۱» باختصار، و در «هکذا عرفتهم ۱۱۱:۱ و ۱۶:۵ـ ۱۹» بتفصیل آمده است؛ چه مؤلف کتاب اخیر خود از همدرسان قدیم شهید مظلوم سید محمد حسن بوده است.

کسان دیگری هم از نویسندگان عرب و غیرعرب آن حادثهٔ جانگداز را در آثارشان متعرض شده‌اند، آنچه در این تعلیقه آوردیم نمونه‌یی بود از نوشته‌های نویسندگان این دیار، **اما** مؤلف «اعیان‌الشیعه ۳۹۶۷:۴۴۳:۲۰ ط ۱۳۶۴ دمشق» یکسالی پیش از درگذشت آیةاللّه اصفهانی، عنوانی- بتسامح- برای شهید باین صورت باز کرده است :

«السید حسن بن السید أبی الحسن بن السید محمدبن السید عبدالحمیدالموسوی البهبهانیّ الأصل‌الاصفهانی‌المسکن‌النجفیّ الهجرة والمدفن، قتل في أواخر سنة ۱۳۴۸».

نابسامانی این انتسابها و نادرستی تاریخ شهادت آشکار است، و سپس فرموده:

«کان من أهل الفضل والنجابة. **ووالدُه السید ابوالحسن فقیه الإمامیّة في عصره الرئیس الشهیر العزیز النظیر، مدّاللّه في عمره.**

پس از این سخنان، داستان شهادت را به کوتاهی آورده و این که تعزیتنامه‌یی خود بمرحوم سید نوشته و آن جناب هم جواب آنرا فرستاده‌اند. بعد بمقدار هفت صفحه

(تا ص ۴۵۱) مراثي شهید را که شعراءِ جلیل‌القدر عرب سروده‌اند نقل کرده است. م.

قسمت نگر که کشتهٔ شمشیر عشق یافت مرگی که زندگان بدعا آرزو کنند!

(۱۰) آنچه راجع بزنان و فرزندان سید صاحب عنوان در متن دیده می‌شود نیز برگرفته از کتاب «الامام السیدابوالحسن: ۷۱» است، و ما اینک از حیات و ممات آنان- جز آنچه دربارهٔ سید حسن شهید گذشت- آگاهی کامل نداریم، لکن در بخش چاپ نشدهٔ کتاب «**جامع الأنساب**» تاریخ تولد سه تن از چهار پسر مرحوم سید را در سوابق ایام این چنین نوشته‌ایم:

«میر سید محمد ۱۳۲۶. حاج سیدعلی ۱۳۳۱. حاج آقا حسین ۱۳۳۷». و برای هر یک نیز فرزندانی ذکر نموده، و سه نفر برادران خودِ مرحوم آیةالله را که مقیم سعیدآباد لنجان بودند؛ بنامهای سیدمحمدحسین، سید اسدالله و سیدمحمدتقی «متوفی ۱۳۵۹ پدر آقا سیدمحمود قرشی متولد ۱۳۳۷» با اسامی برخی از اعقاب آنان آورده‌ایم، و آن آگاهیها همه از سوی همان آقای قرشی است در حوالی سال (۱۳۷۴ ق) که سالیانی چند در اصفهان اشتغالات فرهنگی و ثبتی داشت.

« ذیـــل »

در پایان این تعلیقات، باید افزود که مرحوم علاّمهٔ امین چون ترجمهٔ معاصران را تا زنده بودند چاپ نمی‌کرد «أعیان ۵۳ : ۶۰ : ۱۱۴۸۸» بدین علت شرح حالی را که برای آیةاللّه اصفهانی نوشته بود پس از درگذشت هر دو بزرگوار در جلد ۵۳ که از مستدرکات کتاب است بشماره (۱۱۴۸۵ ص ۴۷ تا ۵۹) بچاپ رسید. آنجا مؤلف شمّه‌یی از چگونگی دیدارهایش را با آن مرحوم (در سال ۱۳۵۲ و ۵۳) گزارش نموده و در (ص ۴۸) گزران عمر خود را با وی مقایسه‌یی نه چندان شایسته کرده، و با اینکه پس از آن سید را بسیار ستوده است باز در صفحه بعد بخورده‌گیری از کیفیت مصرف حقوق بدست ایشان پرداخته، و دیگر باره سخنی در مدح آن مرحوم نوشته، و همچنان بدنبال آن گفته است که سید در اثر اشتغالات فراوانش- جز رساله‌های عملیّهٔ عبادی- حتی یک سطر تصنیف و تألیفی از خود بجا نگذاشت!

سبحان الله، در این مورد هم سخنی بجفا رفته است. اگر ما چندین اثر فقهی مطبوع آن مرحوم را که در کتاب «الامام السید ابوالحسن: ۶۵- ۶۶» و از آنجا در «مؤلفین مشار ۱:۱۳۸- ۱۳۹» بشرح آمده و آن آثار بارها چاپ شده است نادیده بگیریم، آیا تنها کتاب جامع کامل مهم «**وسیلة‌النجاة**» بزرگ که در تمامی ابواب مورد نیاز فقه- اعم از

عبادات و معاملات ـ است و بر حسب احتیاج عموم، دهها هزار نسخه از آن چاپ و منتشر شده و باز هم چاپ خواهد شد؛ برای باقیات صالحات کافی نباید دانست؟! تا چه رسد به «ذخیرة‌العباد» آن مرحوم که در آن دو مأخذ نوشته‌اند در زمان سیّد هفتاد و یکبار چاپ شد! در متن حاضر نیز نام دوازده اثر فقهی و اصولی یاد گردید.

اتفاق را، رمز موفقیت سید بزرگوار در همین مطلب بود که او ـ افزون بر عقل و خرد خدادادی فوق‌العاده ـ هرگز پای خود را از دائرهٔ فقاهت و اجتهاد بیرون نگذاشت و بدیگر فنون و شعب؛ وقت و عمر عزیز را صرف نکرد، برخلاف صاحب أعیان و دیگر مؤلفان و مصنّفان بنام زمان که متذوّق بودند و در رشته‌های گوناگون بنظم و نثر طبع آزمایی کردند، و گرچه آنها نیز همه حق گفتند و برای حق نوشتند و فیض بردند و بفیض رساندند؛ اما معیار مرجعیت و میزان پیشوایی همان التزام بفقاهت و اجتهاد محض ـ راهی که سید برگزید ـ است نه بذوفنون بودن و مصنفات فراوان داشتن.

بگذریم، صاحب «أعیان» پس از آن ایراد، چند سطری نیز دربارهٔ رسالهٔ «التنزیه لأعمال الشبیه» خود نوشته، و از این که مرحوم سید از نظریّهٔ بلوائی ایشان دفاع کرده‌اند یاد نموده است.

دربارهٔ این رسالهٔ «التنزیه» توضیح دهیم که همزمان با هنگامهٔ تخریب مزارات مطهّرهٔ بقیع در مدینهٔ منوّره و غارت موجودیهای بسیار ارزشمند آنها بدست وهّابیان حاکم بر عربستان «در هشتم شوّال ۱۳۴۴ ق» و پیامدهایی که در بلاد و ممالک شیعه‌نشین پدید آمد، بناگاه حرکتی از طرف مرحوم آقا سید محسن عاملی ـ که خود در آن ایام و در سن شصت سالگی یکی از معدود بزرگان علماء مدافع مذهب بشمار می‌رفت ـ ظاهر گردید که نحوهٔ مراسم سنتی عزاداری شیعیان را در سوک حضرت سیدالشهداء و خاندان عصمت در ایام محرم بباد انتقاد سخت گرفته و بسیاری از آن أعمال را تحریم نموده و بدعت دانست و رأی خود را در جرائد لبنان و برخی از نوشتجاتش آشکار کرد!

این حرکت، که از انگیزهٔ آن خدای آگاهست و بعنوان «حرکت اصلاحی از سوی **مصلحی کبیر شهرت داده شد؛ جمعی را بهواداری و گروهی را بمخالفت برانگیخت.**

شیعیان که از مظالم وهّابیهٔ حجاز بخشم آمده و بعزا نشسته و در اندیشهٔ چاره‌یی بودند اینک در گرماگرم آن ماتم مواجه با چنین پیشامد ناخوشایندی شدند که فاجعهٔ بسیار دردآور تخریب مزارات مقدّسه رابکلّی تحت‌الشعاع خود قرار داد ونزاعی تازه و بی‌سابقه در داخل مذهب و میان علماء سرشناس و همه خدمتگزار و بزرگوار درگرفت که مایهٔ

کدورت و نقار گردید و گرفتاری و دردسر بزرگی برای همگان بوجود آمد و آن امر عظیم یعنی فاجعهٔ حجاز رفته رفته بدست فراموشی سپرده شد. ابتدا علماء همان دیار جبل عامل بمقابله برخاستند و مرحوم شیخ عبدالحسین صادق مجتهد عاملی (۱۲۷۹ ج ٦ ش ۱۴۰۰) با تألیف کتاب «سیماءالصلحاء» بمیدان مبارزه رفت و کم‌کم غائله بنجف اشرف کشید:

«و یکفینا عن وقوع الخلاف بیننا تهاجم الأعداءِ علینا من کلّ ناحیة و مکان، و یلزم علینا الیوم أن تکون حادثة المدینة و هدم قبور أئمّة البقیع ـ سلام اللّه علیهم أجمعین ـ هي الشغل الشاغل لنا عن کلّ خلاف الداعیة لکلّ تعاضدٍ بیننا و ائتلاف».

این عبارتی است از إعلامیّهٔ فتوائی مرحوم آیةاللّه حاج شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء که اگرچه تاریخ مرقوم در آن «۱۷ صفر سنة ۴۵» است اما گویا درست (۱۳۴٦) باشد، چه بنظر می‌رسد که آن اعلامیه در پی انتشار دفتر بیست و دو صفحه‌یی «التنزیه لأعمال الشبیه» ـ بقلم آقا سید محسن امین در ردّبر کتاب «سیماء الصلحا» ـ چاپ شده باشد که تاریخ نگارش آن دفتر در بیروت هیجدهم محرم ۱۳۴٦ بوده و آنرا همان زمان مطبعهٔ «العرفان» در صیدا بچاپ رسانید و بار دیگر نیز بسال (۱۳۹۲) دارالهدایة للطباعة والنشر آنرا با تحریفی در ۳۲ صفحه تجدید طبع کرد!

مؤلف در آن رساله کار را بجاهای باریک و ناخوشایند کشانید، غضب سخت خود را نسبت بمخالفان که البته از طبقه خود بودند بخصوص شیخ عبدالحسین آشکار کرد. رسیدن نسخه‌های آن دفتر بعتبات عالیات هنگامهٔ تازه‌یی براه انداخت و دو دستگی آغاز شد، برخی از مراجع و دانشمندان بنام آن دیار بیاری علماء بلاد جبل عامل که مخالف با آن حرکت بودند برخاسته کتابها و اعلامیّه‌ها بر علیه علامه امین نوشتند و چاپ کردند، خطباء منبر حسینی جملگی در ضدّیّت کوشیدند و باسم و رسم شعارها دادند و هواداران آن حرکت را «اُموي» خواندند.

از آن طرف، برخی جوانان دانشجوی نجفی که باقتضای خوی جوانی و تحت تأثیر جراید و مجلات عصری جذب هر فکر نو و طرح تازه‌یی می‌شدند؛ با دیدن «رسالة التنزیه» بدان گِرویدند و داخل میدان مبارزه شده و بکارهای ناپسند هراسناک دست زدند، جعفرالخلیلی خود گوید که بدفاع از طرح نو مقاله‌های تند می‌نوشت و با امضاء جعلی و مستعار در جراید چاپ می‌کرد، کم‌کم جوانهای دیگری هم باین کار نامشروع پرداختند.

بسم الله الرحمن الرحيم

وله الحمد والمجد والصلاة على امنائه وحيه وامرائه امره ونهيه

صورة ما ورد من النجف الاشرف من المترى بجناب المصلح الكبير والداعية الشهير صاحب كتاب الدين والاسلام اعنى العالم الربانى والزعيم الروحانى كبير مشاهير العصر وعظيم فقهاء للصر حجة الاسلام والمسلمين وعميد الايمان والمؤمنين زعيم زعماء الحقيقة ورئيس رؤساء المذهب والطريقة وحيد دور ٣٨ وكبير نواب الدست الاسامى من العرب ورجل رجال الدعوة فى القرن الزاهر عشر

الاية الكبرى فى العالم الاسلامى الشيخ محمد الحسين الكاشف الغطا دام مجده حين سئل عن عنوان المواكب التى تندب الحسين بن على بن ابى طالب عليهما السلام فى الشوارع والطرقات وما اشتملت عليه

الى اخوانا المؤمنين وعباد الله الصالحين من السادة الاشراف والاماجد الكرام السيد هاشم الهاشم والسيد عبد الباقى الهاشم والهاشم داود النعيلة وعبد الواحد النعيلة وللاخ جعفر ادام الله حراستهم وتوفيقهم

سلام الله عليكم ورحمته وبركاته وتحياته محفوفة بالدعاء لكم بدوام الصحة والسلامة ومزيد العز والكرامة وجوابه الخير والسعادة فى الدارين ان شاء الله

وردتنا برقيتكم فارتجتنا غاية الارتياح وما كنا نظن ان الامر يبلغ الى هذه المنزلة ثم وردنا بعد ذلك كتاب من السيد الامجد السيد هاشم ادام الله عزه فى طيه الرسالة ذات الاسم النشر الهائل وكنا كتبنا فى جواب السيد الاعز السيد فخر الهاشم حفظه الله ما كنا نؤمل ان يعود محاماً لتلك الشاجرة التى هى من اضر الحوادث فى الحال الحاضر علينا معشر المؤمنين وكفينا عن وقوع اختلاف بيننا تباجم الاعداء علينا من كل ناحية وكان (ويلزم علينا اليوم ان نكون حادة الدينة وهدم قبور ائمة البقيع سلام الله عليهم هى الشغل الشاغل لنا عن كل خلاف الداعية لكل تعاضد بيننا واتلاف) اما الحكم الشرعى فى تلك المظاهرات والمواكب فلا اشكال فى ان القيام على الصفوف وضرب الطبول على الظهور وخروج الجماعات فى الشوارع والطرقات بالمشاعل والاعلام مباحة مشروعة بل راجحه مستحبه وهى وسيلة من الوسائل الحسنية وباب من ابواب سفينة النجاة واما الضرب بالطبول والأبواق وامثالها مما لا يعد من الالات اللهو والطرب فلا ريب ايضاً فى اباحتها ونشر وعيتها للاعلام والاشعار وتعظيم الشعار

واما الضرب بالسيوف والخناجر والادوات فهو كسوابقه مباح يقتضى اصل الاباحه بل راجح يقصد اعلان الشعار الاحزان المسيئة ثم الا ان يعلم بعرض عنوان ثانوى يقتضى حرمة شيء من تلك الاعمال المبذلة مثل كونه موجباً للضرر بتلف النفس اوتوقوع فى مرض مزمن اما الايذائى يزول بسرعة فلا يوجب الحرمة (وكذلك الخروج فى الشوارع اذا وجب الفساد بالمقابلة والقاتلة فهو حرام ايضاً وعند عوارض الوقتية والموارد الشخصية لا يمكن ضبطها وليس على الفقيه الا بيان الاحكام الكلية اما الجزئيات فليست من شأن الفقيه ولا من وظيفته على ان استلزامها الفساد احياناً لا يوجب تحريمها (اما الشبيه) فلا ريب ان اصل تشبه شخص بآخر مباح جائز كيف وقد الق الله سبحانه شبه نبيه عيسى عليه السلام على ابغض خلقه وهو (يهوذا الاسخريوطى) الذى تم على عيسى (ع) عند اليهود وحرضهم على قتله كما اشار اليه سبحانه وتعالى بقوله (ما قتلوه وما صلبوه بل شبه لهم به) وكان ابين الورى جبرائيل عليه السلام ينشب بدحية الكلبي اذا حضر فى السدة النبوية والملائكة تشبهت يوم بدر بغير المؤمنين صلوات الله عليه .

نعم خروج النساء سوافر محرم سواكان فى الشبيه او غيره وهذا لا يقتضى حرمة الشبيه بل ينفى ويلزم التجنب عنه بنفسه ولو ان كل راجح يستلزم محرماً او يقع فيه محرم تركناه لبطلت سنن الشريعة وقوضت دعائم الدين ولكن يلزم على امناء العلم وحملة الشريعة الامر بالمعروف والنهى عن المنكر بالموعظة الحسنة والقول اللين قالما النجح واقع فى تهذيب الاخلاق واصلاح النفوس ووصيتى ونصيحتى وبغيتى وطلبتى من كافة اخواننا المؤمنين البصريين خصوصاً ومن فى سائر الاقطار عموماً امران مهمان (الاول) تنزيه المواكب الحسينية الشريفة من كل ما يشينها ويدنسها ويخرج بها عن عنوان مظاهر الحزن والفجيعة اذ ليس الغرض من تكرار فاجعة الطف كل سنة بل كل يوم اللهو واللعب بنقصة من الاقتصاص وبحيية من الاعاجيب بل فى ذلك من الحكم السامية والاسرار المقدسة ما يقصر عنه البيان ويضيق به اللسان فاللازم تطهير تلك المواكب الشريفة عن كل ما يمس شرفها وكرامتها حتى يترتب عليها الغرض المشروعة وغايتها الشريفة التى من اجلها وفى سبيلها بذل الحسين (ارواحنا فداه) نفسه واقاذ قلبه واعز اهل بيته واصحابه حتى جرى عليه من زوابع الفجايع ما لم يجر على بشر ولا نحسبه يجرى على احد من بعده

(الامر الثانى) ولعله اهم من الاول ـ الا وهو رفض هذه الخلافات والمشاجرات التى لا تعود الا بالضرر الشديد والضعف الشامل علينا معشر المؤمنين انما اللازم المحتم علينا سيما فى مثل هذه الاعصار ان نكون يداً واحدة امام العدو الذى لا يزال يجد ويدأب فى هدم بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه ولعمر الله والحق ـ لئن استمر هذا الحال من تخاذلنا وتضارب بعضنا ببعض وتكالب الاعداء علينا من كل حدب وصوب لنذهبن ذهاب امس الدابر ولا يبقى لهذه الطائفة اثر ولا عين فالله الله يا عباد الله الصالحين فى جمع الكلمة ولم الشعث وتدارك الخطر قبل فواته ورتق الفتق قبل اتساعه ونبذ تلك الشاجرات المقرفة والمؤججة لنيران العداوة المحرقة على غير طائل كونوا اخواناً فى دين الله رحماء بينكم اشداء على اعدائكم ولا تكسر الاية فان ذلك ارجح واشجع وافضل واجمل فى الدنيا والاخرة والله سبحانه ولى التوفيق لنا ولكم والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

وارجو ان يكون هذا القدر على اختصاره يفى عن تأليف الرسالة وعسى مع سنوح الفرصة ان يوفق الله سبحانه لذلك ان شاء الله

١٧ صفر سنة ٤٥ محمد الحسين

آل كاشف الغطاء

ضبطت بالطبعة الكاظمية

خلیلی پس از گذشتن سالها، خاطرات آن زمان و ماجرای آن داستان را ابتدا برای درج در چهلمین جلد «اعیان الشیعه» که اختصاص بشرح حال مؤلف دارد نوشت که پس از ۱۰۲ صفحه شرح حال صاحب اعیان بقلم خودشان و تلخیص رساله «التنزیه»، از ص ۱۰۳ تا ۱۲۴، نوشته خلیلی چاپ شد.

او چندی بعد همان مطالب را بتفصیل در کتاب «هکذا عرفتهم ۲۰۶:۱ ببعد» نیز در شرح حال سیّد الأعیان چاپ کرد.

باری، چنان که از نوشته‌های استاد خلیلی آشکار می‌شود، مرحوم آیةالله اصفهانی در نجف اشرف، از کمال فهم و درایت خاصّ خود؛ بمنظور حراست از حریم پاک روحانیت شیعهٔ پردشمن و البته رعایت آبرو و شرافت و حفظ جان و سلامت و ایمنی آقا سید محسن که دارای سابقهٔ بس درخشان در حوزهٔ روحانیت بود بسختی از او دفاع کرد و رأی او را در خصوص تعازي تأیید و خود را بطور کامل موافق با او قلمداد نمود و از مخالفت با آراء دیگر هراسی بدل راه نداد و هرگونه آزاری را از سوی مخالفان تحمل فرمود، چنان که خود صاحب «أعیان» نیز در ترجمهٔ سید باین داستان اشاره و بدان إذعان کرده است : «**و أصابه رشاش ممّا أصابنا، کما أخبرنا بذلک حین اجتماعنا به في‌الکوفة**».

استاد خاقانی هم بتلخی در چند جا باین داستان پرداخته است «شعراء الغري ۴ : ۲۹۹ و ۵ : ۳۷۲ و ۹ : ۵۱۰ و ۱۰ : ۶۹» و جاهای دیگر. بسط بیشتر دربارهٔ آن ماجرا بهمان نوشته‌های خلیلی و خاقانی و خود آقا سید محسن و دیگر آثاری که در آن خصوص در دست است موکول می‌شود، اما در همینجا خاطرنشان کنیم که اگر چه سرتاسر آن پیشامد ناگوار- یعنی مسئله تَعازی- موجب دو دستگی و نزاع داخلی و تنافُر طرفین گردید، اما باعتبار فرمایش معصوم علیه‌السلام «**اختلاف أصحابي لکم رحمة**» که در کتاب شریف «علل‌الشرایع» است؛ آن مسئله باعث و محرک شد که مطالعات جدّی در آن موضوع از سوی علماء بزرگ بعمل آمد و چندین کتاب و رسالهٔ محقّقانه تألیف و نشر گردید و مطالب عالی علمی بسیار در آنها مطرح و بررسی شد، و شاید از همهٔ آنها نفیس‌تر کتاب «**النقدالنزیه لرسالةالتنزیه**» تألیف مرحوم آیةالله شیخ عبدالحسین مجتهد حلّی باشد که در آن بروانکاوی نیز پرداخته و برخی حالات روحی و اخلاقی سیدناالامین را آشکار فرموده، امّا تنها جزءِ اول آن طیّ ۱۶۴ صفحه بسال (۱۳۴۷ق) در مطبعةالحیدریهٔ نجف اشرف چاپ شد و جزء یا أجزاءِ دیگر آن متوقّف گردید، گویا باشارهٔ آیةالله اصفهانی و غیره، والله العالم.

(بسمه تعالی)

﴿ الجزء الأول ﴾

(من)

كتاب

﴿ النقد التزيه ﴾

﴿ رسالة التنزيه ﴾

(وهو يتضمن تأييد الشعائر الحسينية ودفع الشكوك)

(والشبهات الواردة عليها)

﴿ تأليف ﴾

(حضرة الأستاذ العلامة مؤيد الدين ورافع اعلام الحق المبين)
(المحقق المتتبع (الشيخ عبدالحسين) الحلي النجفي)
(ادام الله تأييده)

حقوق الطبع محفوظة للمؤلف

(طبع بالمطبعة ﴿ الحيدرية ﴾ في النجف الأشرف)
(سنة ١٣٤٧ هجرية)

١٦٤

ينتهي الاول منها الى هذا الحد ويليه بحول الله وطوله الجزء الثاني في امور ربما كان يأتيها هم في شرعة الدين والادب ولطائف نذكرفيه اولى (كتاب صنمي قريش) اسباب هذا التأخير والانتظار، ومن الله نستمد التوفيق ونسئله خلوص النية والصفح الغفران ولي ذلك والقادر عليه وصلى الله على محمد واله اجمعين

﴿ اعلان ﴾

وقع في هذا الجزء نقصان كلمات كثيرة واغلاط كثيرة جداً لاهمال المطبعة والمصحح مما يستوجب ذكرها صفحات عديدة، ونظراً الى كثرة الغلط وعدم ملاحظة القارئ جدول الخطأ والصواب غالباً تركناه والتزمنا بتصحيح القلم لكل نسخة



اگرچه دربارهٔ آن داستان غم‌انگیز زیاده روی شد، اما باز این سخن را بنقل کلامی از کتاب «الأعلام زرکلی ۳: ۲۷۹» پایان می‌دهیم که در ترجمهٔ بزرگ مدافع حریم تشیع مرحوم آیة‌اللّه سیدعبدالحسین شرف‌الدین عاملی (۱۲۹۰ـ ۱۳۷۷) چنین گفته است :

«وكان يُؤخَذ عليه إباحتُه للعوامّ ضربَ أجسامهم بالسّيوف والسلاسل في ذكرى سيدالشهداءِ الحسين» انتهی.

. . .

دیگر از مطالبی که صاحبَ «اعیان الشیعه» در شرح حال مرحوم آیة‌اللّه اصفهانی نوشته داستان محبتهای فراوان و الطاف خاصّه سید است در حق ایشان بهنگام سفر (۳ـ ۱۳۵۲) بعتبات عالیات، و شگفت‌آور اینکه در موضوعی بپاسخ سیّد گفت: **«أنا رجل درويش، لاأُبالي أين أنزل»**! و با اینکه در آن صفحه (ص ۵۱) سخنانی در شخصیت بزرگ عقلانی سید بر زبان قلم رانده و لکن باز خویشتن‌داری نفرموده و نقیصهٔ دیگری برای سید تراشیده قلیان کشیدن آن مرحوم را منکر دانسته و بدون رعایت جهات اخلاقی و آداب

معاشرت؛ بزرگ مرجع جهان تشیع را ـ که هنوز از داغ شهادت فرزند عزیزش در تب و تاب بود ـ در خانه خودش خجالت زده و شرمگین کرده است :

«فنهیتُه عن ذلک فکان یمتنع عن تدخینها بحضوری»!

و این در حالی است که علامه امین خود در ترجمه احوال خویش در صفحات (۴۹ و ۷۰ ج ۴۰) سخن از دخانیات دارد.



بگذریم، صاحب‌الأعیان، در خاتمه آن شرح حال شمّه‌یی نیز راجع بسفر مرحوم آیةاللّه اصفهانی بشهر بعلبک و ملاقات خود با آن مرحوم و داستان کسالتها و شکستن پا و بازگشت بعراق و حادثه فوت و مراثي چندی که برای ایشان سروده شده سخن گفته و ترجمه را پایان داده است.

. . .

یکی دیگر از کسانی که شرح حال مرحوم سید را مقارن با ایام ارتحالش بتفصیل نوشت همان استاد جعفرخلیلی عراقی سابق‌الذکر «برادر عبّاس خلیلی تهرانی نویسنده معروف و صاحب روزنامه إقدام» است که نخست آن را در جریدهٔ «الهاتف. س ۱۲ ش ۴۳۶. تشرین دوم ۱۹۴۶ میلادی: محرّم ۱۳۶۶» و سپس بسال ۱۹۶۳

(۱۳۸۲ ق) در کتاب «هکذا عرفتهم ۱ : ۹۹- ۱۲۰» در بغداد چاپ کرد. چون مجموعهٔ شش جلدی این کتاب شگفت‌آور بتازگی در قم تجدید چاپ شده و در دسترس است حاجتی بنقل مطالب آن در اینجا دیده نمی‌شود.

باز هم در پایان این شرح حال بچند مطلب اشاره می‌کنیم :

۱- از سال (۱۳۳۹ ق) که آقای شریعت‌اصفهانی مرجع تقلید وحید زمان و مورد قبول همگان درگذشت و برحمت ایزدی پیوست، بازار تألیف و طبع انواع کتب و رسائل بخصوص در نجف تا سالها بسی گرم بود. گردآوری و بررسی آن آثار و ملاحظهٔ صفحات عنوان و ألقاب و عناوین ثبت شدهٔ در آنها خود موضوع مفید و عبرت‌آمیزی است. بلکه می‌توان گفت آن وضع پس از فوت صاحب کفایه (۱۳۲۹) بوجود آمد!

۲- مرحوم حاج خانباباخان مُشار در کتابهایش نام آیةاللّه اصفهانی را همه جا «حاج میرزا سیدابوالحسن» نوشته است، امّا آن مرحوم بحج نرفته و بمیرزا نامبردار نبود.

مشار یکی از چاپهای سنگی «ذخیرةالعباد» ایشان را هم نوشته است که در بمبئی بسال (۱۳۲۷ ق) در ۱۵۹ صفحهٔ وزیری بوده، و این سخن غریبی است، چه گویا نخستین رساله‌یی که از مرحوم سید منتشر شد «منتخب الرسائل» است که پس از فوت آقای شریعت در شب ۸ ع ۲ (۱۳۳۹) در اواخر همان سال در تهران بچاپ رسید و پس از آن نیز بیش از چهل بار دیگر تجدید طبع گردید. در ۱۳۳۹ سیّد ۵۵ ساله بود.

کتابهای بزرگ و بی‌نظیر مرحوم مشار از آغاز تا انجام آنها محتاج تحقیق و بررسی همه جانبه است، و من اللّه التوفیق و علیه التُکلان.

۳- در برخی از کتب و مقالات داستانهای کرامتواره‌یی در حق مرحوم آیةاللّه اصفهانی و ارتباط با حضرت ولیّ عصر- عجّل‌اللّه تعالی فرجه الشریف- نوشته‌اند، همچنان که نظیر آن داستانها دربارهٔ دیگران نیز نوشته و گفته شده و می‌شود.

در اینجا تنها باین مطلب مهم اشاره می‌کنیم که مرحوم آیةاللّه عظمیٰ شیخ جعفر کاشف‌الغطاء بزرگ نجفی (متوفی ۱۲۲۸) در کتاب نفیس «الحقّ‌المبین: ۸۷» بردّ مدّعی رؤیت این عبارت را نوشته‌اند : **«وکأنّه لم یَرالأخبار الدالّة علی عدم وقوع الرؤیة من أحدٍ بعد الغیبة الکبری و لاتتبّع کلمات العلماءِ الدالّة علی ذلک».**

و این سخنان از بزرگواری است که در تجلیل و تأیید و ترویج و تعظیم مرحوم سیّد بحرالعلوم (متوفی ۱۲۱۲) چه در زمان حیات و چه پس از فوت او از هیچ اقدامی

کوتاهی نفرمود و تا پای جان کوشید، و داستانهای مرحوم سیّد بحرالعلوم و رؤیت بسی مشهور است، والعلم عندالله.

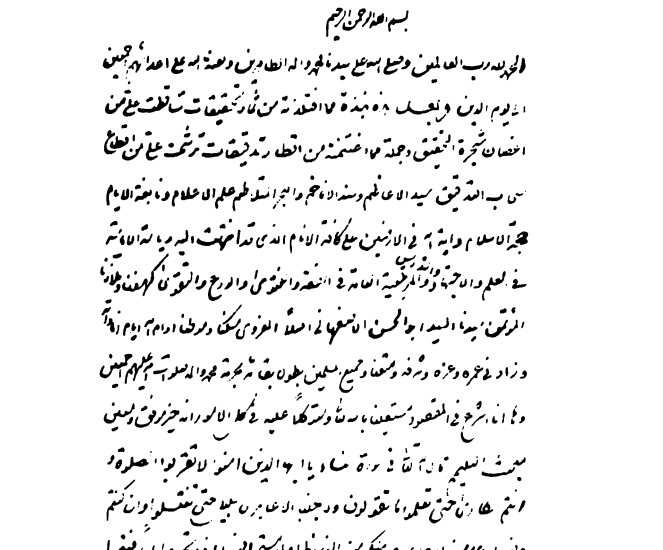
۴ـ در ماجرای مشروطیّت در جلسهٔ هفتم ماه شعبان ۱۳۲۸ مجلس، پنج تن مجتهد طراز اوّل برای نظارت در قوانین تعیین شد و یکی از آنان آیت‌اللّه اصفهانی بود که مراتب با تلگراف بایشان در نجف اشرف ابلاغ گردید. اما آن مرحوم با موافقت آیتَین خراسانی و مازندرانی از آمدن بایران و حضور در مجلس امتناع فرمود. تفصیل این اجمال در نخستین مقالهٔ «تاریخ معاصر ایران. کتاب دوم، تهران ۱۳۶۹» و جاهای دیگر بشرح آمده است.

۵ـ از جمله معاصران بزرگوار و نامدار مرحوم سیّد که دربارهٔ آن مرجع گرامی باجمال حقّ سخن را ادا فرموده همانا آیت بزرگ الهی حاج سیّد عبدالحسین شرف‌الدین موسوی عاملی (۱۲۹۰ـ ۱۳۷۷) است در کتاب شریف «بغیةالراغبین» آنجا که در بیان احوال خود سفر عراق و ایران خویش را «از غرّهٔ ذی‌الحجّهٔ ۱۳۵۵» تا بازگشت و خروج از بغداد «در ۷ ربیع یکم ۱۳۵۶» گزارش داده و مشاهیر عالمان هر یک از شهرهای عراقین را که دیدار کرده بشایستگی ستوده، همچنانکه از ستمهای ملحدانهٔ پهلویِ نخست نیز یاد نموده است. از باب نمونهٔ آنچه دربارهٔ سیّد مرحوم فرموده این چند سطر را «از ص ۲۲۹ جلد ۲ کتاب، ط بیروت ۱۴۱۱» در اینجا می‌آوریم:

«و هو ـ علی‌الإجمال ـ امام النجف الأشرف، في هٰذه المرحلة، و نظام الحوْزة العلميّة، و سيّد حوزتها، القائم بمهمّاتها أحوط مايكون على مجدها؛ و بهذا كان إمام الكلّ في الكلّ، يحمل على كاهله أثقال النجف‌الأشرف، و إن شئت فقل أثقال الأُمّة»!

ناگفته نگذاریم که محقّق محترم کتاب در همین موضع تاریخ تولّد مرحوم سیّد را (۱۲۷۱) نوشته‌اند که نادرستی آن معلوم است.

۶ـ مطلب مهمی که در خاتمه شایستهٔ ذکر است این که بنوشته مرحوم خاقانی در «شعراءالغري ۱۲ : ۵۱۵» چندی پس از درگذشت آیةاللّه عظمیٰ آقا سیدابوالحسن اصفهانی بخش عمده «یا تمام» کتابخانهٔ آن بزرگوار که شامل برخی نسخه‌های خطّی منحصر بفرد بود بکتابخانهٔ مبارکهٔ آستان قدس رضوی منتقل شد و آن گنجینهٔ گرانبها بموطن اصلی بازگشت و از دستبرد زمانه و مردم زمان مصون و محفوظ ماند، و حسَنه بزرگ دیگری بر حسنات آن مرحوم افزوده گردید. قدّس اللّه تعالی روحه الشریف. انتقال کتابخانه بمشهد مقدّس در «الضیاءاللّامع : ۱۶۳» نیز یاد شده است. م.



سرآغاز تقریرات فقه آیة اللّه اصفهانی بقلم علاّمه روضاتی میرزا سیّدمحمدهاشم غریق

☆ (۱۵۷۲ ـ وفات شیخ ابوبکر، بَنّاني مغربی) ☆

وی فرزند محمد، و خود از اهل تصوّف و عرفان بوده، و چندین کتاب تألیف نموده، اول: «شرح ابیات: تطهّر بماءالغیب، إلخ». دویم: کتاب «الفتوحات الغیبیّة» در شرح «الصلوات المشیشیّة». سیم: کتاب «مدارک (یا : مدارج) السلوک» بسوی ملک‌الملوک.

و در اینسال ـ چنان که در «معجم‌المطبوعات : ۵۹۱» نوشته ـ وفات کرده (۱).

و او فرزندی داشته بنام **شیخ فتح‌اللّه** که نیز از اهل علم و عرفان بوده وکتابی بنام «عقدالدّر و اللآلی» در فضل فقر و فقراء و فضیلت سؤال تألیف نموده (۲).

(۱) رجوع به «الأعلام ۲ : ۷۰» و «معجم المؤلّفین ۳ : ۷۳» فرمایند. کحّاله گوید: «وُلد، و توفّي برباط‌الفتح في ۱۷ جمادی‌الثانیة». کذا. م.

(۲) فتح اللّه (۱۲۸۱ ـ ۱۳۵۳) نیز در دو مأخذ یاد شده ترجمه دارد. م.

☆ (۱۵۷۳ ـ تولّد احمد زکی پاشا، مصری) ☆

وی از رجال علم و ادب و فضل و تحقیق بوده که در اینسال ـ چنانکه در «فهرست کتابخانه مبارکه رضویّه(ع) ۶ : ۵۵۵» فرموده ـ در إسکندریّه متولّد شده، و کتاب «التاج» تألیف ابوعثمان جاحظ عمروبن بحرلیثی کنانی را «که در اخلاق شاهی و آداب درباریان و ندیمان و غیره از تشریفات درباری است و مطالب آن از آداب دربار ساسانی ریشه گرفته» مورد توجّه و تحریر مقدّمه‌یی بفرانسه و حواشی و تعالیق مفصّل و ممتّع و فهارس قرار داده.

و پس از مدت شصت و نه سال عمر در سنه ۱۳۵۳ هزار و سیصد و پنجاه و سه، در قاهره وفات کرده (۱).

(۱) شرح حال و آثار صاحب عنوان مستند بـمآخذ بسیار در «الأعلام ۱ : ۱۲۷» و «معجم‌المؤلّفین ۱:۲۲۵ـ ۲۲۶» موجود و تولّدش را کحّاله در ۱۳ محرّم نوشته است. م.

☆ (۱۵۷۴ ـ وفات آقاتقی، ارموی، ره) ☆

وی ـ بطوری که در «الکرام : ۲۰۶ : ۴۲۷» مختصرًا از «المآثر: ۳۰۹» نقل کرده ـ فرزند ابوالحسن افشار، و خود فیلسوفی فاضل و منجّمی بارع بوده، و همانا از ارومیه هجرت بنجف نموده، و در نزد علماءِ آن سرزمین تحصیل کرده، تا در علوم معقول و منقول و نجوم و فلک براعتی بهم‌رسانید.

آنگاه خود را از امور بر کنار کشیده تا در اینسال وفات کرد، و در آن وقت پدرش وفات کرده بوده، انتهی.

☆ (۱۵۷۵ ـ تولد حاج آقا جمال‌الدین مسجد شاهی اصفهانی) ☆

وی فرزند حاج شیخ محمدباقر نجفی (۱۲۳۵ ج ۳ ش ۴۸۹) و خود از علماء و فقهاء بزرگوار اصفهان، و در شدائد و أهوال پناه مردم آن سامان بود، و ـ بطور مفهوم از «مقالات‌الحنفاء : ۲۴۷» ـ در اواخر عمر از عرفان راز می‌جست و ارادت خدمت مرحوم

شمس‌العرفاء داشت!

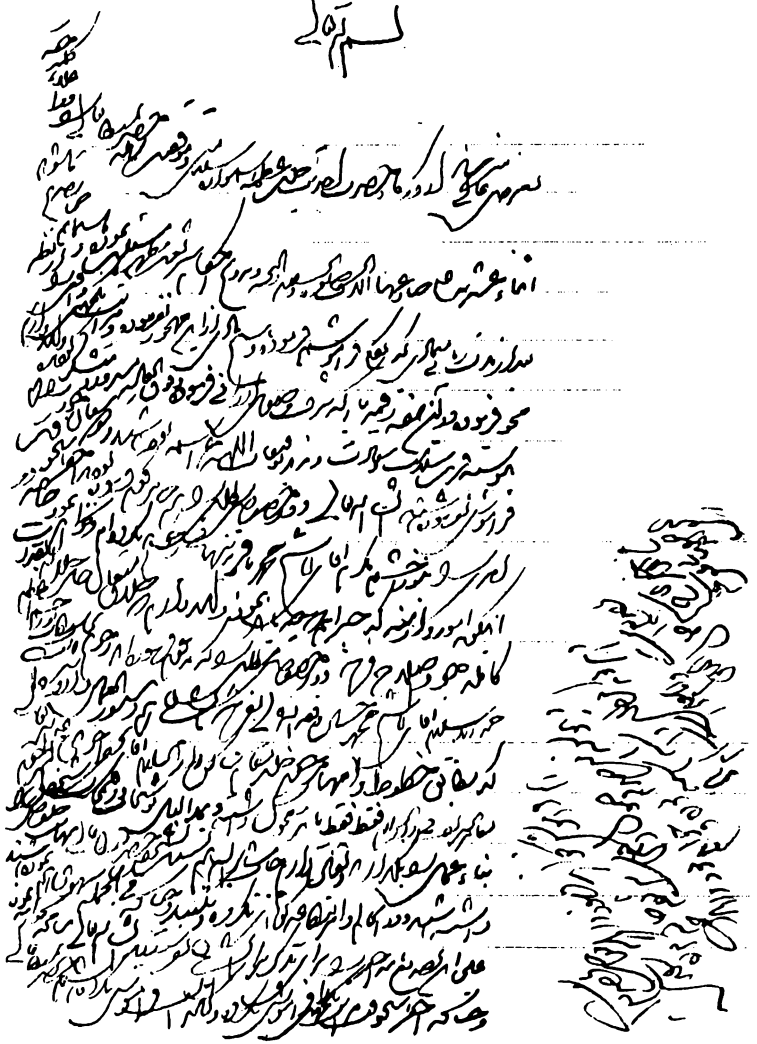
و بهرحال، وی در این سال- چنان که آقامیرزا محمدباقر صفوی (۱۲۶۴ ج ۵ ش ۱۰۶۸) می‌گفت- متولد شده، و- چنانکه از «نسبنامهٔ الفت» و برخی از مواضع دیگر برمی‌آید- در سنه ۱۳۰۸ بنجف رفت و آنجا در نزد میرزای رشتی و آخوند خراسانی درس خواند تا عالمی جلیل و فقیهی نبیل گردیده، و در حدود (۱۳۱۴) باصفهان باز آمد، و آنجا در مسجد شیخ لطف‌اللّه بامامت پرداخت، و در سنه ۱۳۱۹ بمکه رفت و باز آمد، و ریاستی مهم- خصوصًا بعد از وفات برادرش آقا نجفی- بهم رسانید.

و چیزی نگذشت که جنگ بی‌المللی بر پا و دولتین روس و انگلیس بر اصفهان مستولی شدند، و در اثر آن وی با چند تن سپاهی مسلّح تحت‌الحفظ بتهران رفت و آن جا بغایت معزّز و محترم گردید و پادشاه قاجار فرمایشاتش را اطاعت می‌کرد.

و چون دورهٔ پهلوی رسید، در نقاضت با مقاصد شوم او با برادر خود حاج آقا نوراللّه شرکت گزید، و بالأخره مقهور بیداد آن شاه مستبدّ گردید، و در نتیجه در اوائل سال ۱۳۵۲ باز باصفهان آمد و درست در خانه نشست و در بر روی آشنا و بیگانه بست، و در حقیقت تحت‌نظر سخن‌چینان بی‌شرافت منافق آن پادشاه «دیو مازندران» قرار گرفت.

تا در شب یک‌شنبه بیست و پنجم ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۵۴ هزار و سیصد و پنجاه و چهار- مطابق ۲ شهریورماه باستانی- در اصفهان روحش بملأ اعلی پیوست، و در تخت پولاد در بقعهٔ تکیهٔ جدّش شیخ محمدتقی نزد پائین پای آن مرحوم، جلو روی میرزا محمدصادق چهارسویی، دفن شد، و فقط باجازهٔ امناءِ دولت وقت چند ساعتی محدود در مسجدشاه برایش فاتحه گرفتند و دیگر هیچ‌گونه سوگواری و ترحیمی- از سوء مقرّرات دولت- برایش برپا نشد.

و او از زوجهٔ دائمه خود «عالم تاج خانم» دختر حاج آقا محسن عراقی (۱۲۴۷ ج ۴ ش ۷۱۴) چهارده نفر فرزند پسر و دختر دارد که بززرگتر از همه **شیخ محمدحسین** و اینک از علماءِ اصفهان است،



صاحب عنوان با حجّتین آیتین آقا میرزا سید جلال‌الدین (ش ۱۵۳۱) و حاج میرزا سید حسن (۱۲۹۴) روابط بسیار صمیمانه خالصانه داشته و این دستخط یکی از نامه‌های آن جناب است ببرادر بزرگتر، علیهم‌الرحمة. م.

و فرزند ششم او آقاشیخ مرتضی شوهر «عصمت خانم» دختر عمّش آقا نجفی که در سنه ۱۳۲۳ از مادر شیخ محمدجواد متولّد شده می‌باشد،

و یکی از دختران «فاطمه» زوجهٔ آقا نوراللّه ۴۰ سه دهی (۱۲۶۴ ج ۵ ش ۱۰۶۸) میباشد،

و فقط فرزندی بنام **آقارضا** از زوجه تهرانی پیدا کرده؛ که بجمله چهارده نفر می‌باشند، و از هر یک تاکنون اعقابی فراوان پیدا شده‌اند، ذکورًا و اناثًا، بشرحی که در کتاب «نسبنامهٔ الفت» نوشته (۱).

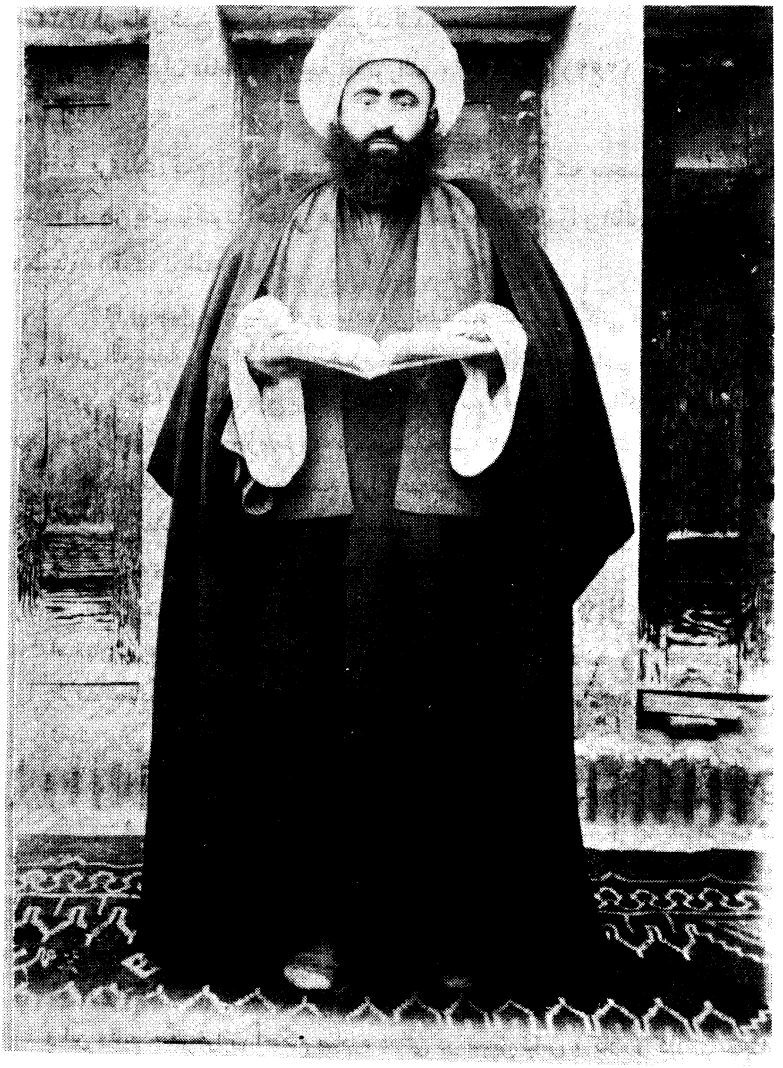
(۱) در چهل سال پیش که نویسنده این تعلیقات، کتاب «زندگانی آیةاللّه چهارسوقی» أعلی اللّه مقامه را در اصفهان بطبع رسانید؛ مرحوم معلّم حبیب‌آبادی شرح حال صاحب عنوان را جداگانه برای درج در آن کتاب تحریر نمود و آن نوشته باگزیدهٔ قصیده‌یی که خود در سوگ آن مرحوم سروده بود در صفحات (۱۵۴ـ ۱۵۵) زندگانی چاپ شد.

معلّم، در زمان حیاتِ صاحبِ عنوان هم شرح حال مختصری از ایشان در کتاب دیگرش «مقامات معنوی : ۴۵۳ نسخه اصل» نگاشته، و داستان وقایع پس از فوت را در همان روزهای تاریک؛ این چنین آورده است :

«یاللأسف که این بزرگوار در شب یکشنبه ۲۵ ماه جمادی‌الاولی سنه ۱۳۵۴ ... در اصفهان بدرجات چنان صعود نمود، و روز (۲۵) نعش او را برداشته و با قدغن‌هایی که از طرف مصادر امور دولتی در کار بود باز هم جمعیّت زیادی شده با حالت جگرخراشی در تخت پولاد برده نزد قبر جدّش مرحوم شیخ محمدتقی«ره» در پایین پای قبر آن مرحوم دفن کردند، و فقط با اجازه اُمناءِ دولت؛ چند ساعتی محدود در مسجد شاه برای او فاتحه گرفتند، و فی‌الجمله بازارها را بستند که از طرف دولت ـ با و عید و تهدید ـ امر به باز کردن بازارها شد،

«و فوت این فقید مظلوم چنان حالت تحسّر و تأثّر و تأسّف و تألّمی در قلوب عموم مردم ایجاد نمود که در فوت هیچ یک از علماء چنین نشد،

«زیرا که در این دو سه ماه اخیر، مقدّمات و گذارشاتی در ایران و خصوصًا خراسان و این وقایع جگرخراشِ أحکام صادره دولتی در تبدیل لباس و کلاه و کشف حجاب و منع بسیاری از شعائر اسلامی و اشاعهٔ رسوم چندی مخالف ملیّت ایرانی روی داد که حقیقةً باید بزرگی مانند وی که ممنوع از دفع آن بلکه معاشرت با مردمان بود و طاقت



مرحوم آیة‌الله حاج شیخ جمال‌الدین

دیدن آنرا نمی‌آورد؛ از تنگنای این فضا بیرون جهد و بجزئی کسالت دو سه روزه ظاهری با حالت مسمومی که هیچ کس جرءت ابراز آنرا ندارد؛ روی بعالم بقاء آرد. رحمة‌اللّه علیه».

پایان نقل از «مقامات معنوی». م.

مرحوم شیخ ضیاءالدین خالصی عالم محقّق کاظمینی (۱۳۱۵-۱۳۷۰) نیز شرحی راجع بصاحب عنوان نوشته و برای آیة‌اللّه حاج سیّد محسن امین عاملی بدمشق فرستاده و ایشان بسال (۱۳۶۵ ق) آنرا در پایان جزء ۲۱ «اعیان الشیعه: ۴۷۹: ۴۱۹۷» باین صورت چاپ کرده‌اند:



حاج شیخ جمال‌الدین نجفی

«آقا جمال ابن‌الشیخ محمدباقر ابن الشیخ محمدتقی صاحب «حاشیه المعالم» الاصفهاني نزيل طهران،

«توفّي سنة ۱۳۴۸ باصفهان و دفن فيها. كتب لنا ترجمته الشيخ ضياءالدين الخالصيُّ الكاظميُّ، والعهدة عليه؛ فقال:

«كان مقيمًا فى طهران و كان عالمًا و رعًا تقيًّا ناسكًا زاهدًا مدرّسًا و اعظا امامًا للجماعة خشنًا في ذات اللّه آمرًا بالمعروف ناهيًا عن المنكر،

«نفاه الشاه رضا البهلويُّ إلى بلده الأصليّ اصفهان، فمات بها بعد مدّة قليلة كمدًا ممّا يعامل‌الشاه به اهل‌العِلم من‌التحقير والإذلال والاستخفاف بالدين، فذهبت نفسه عليهم حسرات،

«كان يحدّثنا بذلك أخوه‌الشيخ اسماعيل و غيره من العلماءِ، و جاء خبر وفاته الى العراق و أخوه المذكور بالكاظميّة، فأقام له مجلس الفاتحة بها»، **پایان** و آشکار است که تاریخ فوت در اینجا اشتباه می‌باشد، و گوشه‌های دیگری از احوال آن بزرگوار ـ که خالوی جدّهٔ ماجدهٔ نویسندهٔ این تعلیقات باشد ـ در کتاب گران‌سنگ «بیان سُبل الهداية ۳ : ۶۸ـ۸۶ ط قم ۱۳۶۷ ش» یاد شده است. م.

☆ (تولد شیخ جواد، شبیبی نجفی) ☆

وی فرزند محمد بن شبیب بطائحی، و خود از شعراء و ادباءِ این عصر است که در این سال در نجف متولّد شده، و کسب کمالات و علوم نموده تا از مشاهیر شعراء و ادباء گردید، و رسائلی چند تألیف کرد، و بیشتر اشعارش در قضیّهٔ عراقیّه از بین رفت (۱).

(۱) شرح حال صاحب عنوان بشماره (۱۴۶۹) گذشت و آنجا پیرامون اختلاف در تاریخ تولدّش توضیح دادیم. این ترجمه را مرحوم معلّم بسی پیشتر از آن دیگری نوشته و مأخذش را تعیین نکرده است.

اینجا می‌افزاییم که صاحب جریدهٔ «الهاتف» عراقی در سال نهم «شماره ۳۵۰ مورّخه ۱۷ آذار ۱۹۴۴» مقالهٔ خواندنی مفصّلی بمناسبت درگذشت شیخ‌الادباء شیخ جواد شبیبی نگاشت و بیست سالی بعد نیز آنرا در کتاب «هکذا عرفتهم ۱ : ۵۵ـ ۷۸» درآورد و بچاپ رسانید. از جمله مطالب آن داستانی است که در حضور خود شبیبی گفتگو از تولّد او و چند تن دیگر در سال وفات مرحوم شیخ انصاری (۱۲۸۱) بوده است.

افسوس که این جریده‌نویس داستان‌سرا «قاصّ: معجم رجال‌الفکر : ۱۶۴»ـ همانند

بسیاری دیگر از مسلمانزادگان غربزدهٔ عموم ممالک اسلامی- بی‌پروا اهل تحرّي و تجاهر بمناهي و متهتّک، یا بتعبیر خود او «متمرّد» بوده است یا «شبه متمرّد» : «الجزء الاوّل: ۲۵۱ : ۱۵»، و اللّه العاصم. م.

☆ (۱۵۷۶ ـ وفات حاجی ملاّ شیرعلی، عارف تهرانی) ☆

در جلد سیم «طرائق الحقائق : ۲۱۲» بطوری که خلاصهٔ آن چنین می‌شود می‌نویسد که :

وی بتوسّط مرحوم حاجی سیّد محمدتقی پشت مشهدی کاشانی خدمت حاجی محمدحسن نائینی (۱۲۵۰ ج ۴ ش ۷۶۷) رسید، و تا آخر عمر جذبه‌اش بر سلوک غلبه داشت، مردی درویش و اُویسی کیش بوده، با محبّت صِرف و افتادگی بی‌ساختگی سلوک می‌نموده، و فقیر و توانگر در نظرش یکسان بوده، و در اواخر عمر در بیرون دروازهٔ شمیران تهران در شهر جدیدالبناءِ ناصری که در سنه ۱۲۸۴ تمام شده خانقاهی بناء نهاد؛ تا در این سال وفات کرده و همان جا دفن شد، و این مصراع تاریخ گردید :

« دل شیر حقّ بود شیر علی ۱۲۸۴ »

و مزارش آنجا معروف است. و سه پسر و یک دختر از او باز ماند، و پسران اول: **میرزاحسینعلی** که در (۱۲۹۸) بیاید.

دویم: میرزا **حیدرعلی** که نیکو اخلاق و خجسته سیاق بوده، و در نهایت قناعت بسر آورده و از کسی چیزی قبول نمی‌کرد.

سیم: **میرزافتح‌اللّه** که نیز بحالت قناعت در خانقاه پدر مجرّدًا زیسته، و در «طرائق» فرماید: من او را فتحعلی خواندم!

☆ (۱۵۷۷ ـ تولد شیخ عبدالقادر، مغربی) ☆

وی از فضلاء و ادباء و نویسندگان بارع عرب و از یاوران سیّد جمال‌الدین اسدآبادی بوده، که در اینسال- چنانکه در «فهرست کتابخانه مبارکه رضویّه، علی صاحبهاالسلام والتحیّة ۶ : ۵۰۰ : ۱۰۶، کتب اخلاق چاپی» فرموده- با ملاحظهٔ بعضی از

مواضع دیگر؛ در طرابلس شام متولد شده، و بسمت نایب رئیس مجمع علمی دمشق، و عضو مجمع لغوی (فرهنگستان) قاهره، و عضو مجمع علمی عربی دمشق نائل گردیده، و کتابی بنام «الأخلاق و الواجبات» در بیان جمله‌یی از آداب و وظائف دینی فردی و خانوادگی تألیف نموده که در اول شعبان سنه ۱۳۳۸ شروع بتألیف آن نموده و در اول صفر سنه ۱۳۳۹ از آن فارغ شده.

و آخر در بیست و هشتم ماه شوّال المکرّم سنه ۱۳۷۵ هزار و سیصد و هفتاد پنج- مطابق جمعه ۱۸ خرداد ماه باستانی- وفات کرده (۱).

(۱) صاحب عنوان در «الأعلام ۴:۴۷» و «معجم المؤلفین ۵:۳۰۶» شرح حال دارد با ذکر مآخذ عدیده و این که نام پدرش مصطفی است، و خود از مریدان جمال‌الدین افغانی و شیخ محمد عبده بود. م.

☆ (۱۵۷۸ ـ تولد شیخ عبدالکریم، زین عاملی) ☆

وی فرزند شیخ حسین مشهور بأبی خلیل انصاری خزرجی است.

شیخ حسین ابوخلیل در (۱۲۷۰ ج ۶ ش ۱۱۹۸) گذشت.

فرزندش شیخ عبدالکریم صاحب عنوان- بطوری که در «نقباءالبشر: ۱۱۷۰: ۱۶۹۶» فرموده- از جملهٔ أعلام این خانوادهٔ رفیع و یکی از بزرگان علمی آن بوده، و همانا او در این سال در **جُبع** متولد شده، و در آن ایام آن جا یکی از شهرهای علمی بود، و شیخ عبدالکریم در تحت تربیت پدر خویش پرورش یافته و علوم اوّلیّه و بعضی از مقدّمات را در نزد او آموخت.

آن گاه به **بنت جُبیل** رفت و آنجا مقدّمات را در نزد بعضی از فضلاءِ مدرسهٔ شیخ موسی شراره تکمیل نمود.

سپس در سنه ۱۳۰۵ بنجف اشرف مشرّف شده و در محاضر مدرّسین آن عصر، همچون آخوند خراسانی و شیخ محمد طٰه نجف و حاج آقا رضاءِ همدانی و حاجی شیخ عبداللّه مازندرانی و آقای شریعت حاضر و سالیانی بدان مواظبت داشت، تا بدرجات عالیه علم و شهرت رسید، و دانشمندان همه ببراعت او اعتراف کردند.

و خود بتدریس سطوح اشتغال ورزید، و عدّه‌یی از طلاّب ـ که خود، صیتشان بهمه جا رسیده ـ در حلقهٔ شاگردی او در آمدند، و با این همه در نظم أشعار نیز ممارست می‌نمود، و از أشعار او قصیده‌یی است در «مرثیهٔ میرزای شیرازی».

و همچنین وی خطّی خوش داشته، و از اهل صلاح و تقوی و ورع بوده.

و بالأخره، در سنه ۱۳۲۳ با اجازات عدیده از علماءِ نجف ببلاد خود برگشت، و در **جب شیث** اقامت نمود و در عداد علماءِ عظام جبل عامل در آمد و مورد احترام همگانی قرار گرفت و بوظائف امامت و هدایت و ارشاد پرداخت، و همواره بخدمت فقراء و اهل علم مشغول، و از خودنمایی و بزرگ منشی دوری می جست، و چندین کتاب تألیف کرده :

اول: «ادعیه نبیّ و ائمّه علیهم السلام». دویم: «دیوان بزرگی در أشعار». سیم: «کتاب الرحمة» در طبّ و حکمة. چهارم: «ردّ بر وهابیّة». پنجم: «رسالهٔ در اصول». ششم: «رسالهٔ در توحید». هفتم: «رسالهٔ در سُفور و حجاب». هشتم: «رسالهٔ در فقه». نهم: «رسالهٔ در مُفَوّضه و جبریّه». دهم: «شرح قصیدهٔ لامیّةالعربِ» منظوم شِنْفَرٰی. یازدهم: کتاب «مباحث المجتهدین» در ردّ بر بعضی از مسیحیّین. دوازدهم: «مواعظ اهل بیت علیهم‌السلام و حکمتهای ایشان»، و غیر اینها.

و آن جناب پس از مدت هفتاد و شش سال قمری عمر، در سنه ۱۳۶۰ هزار و سیصد و شصت وفات کرد.

و پس از وی فرزندش **شیخ حسین** قائم مقام وی گردید. در «نقباءالبشر: ۵۹۹: ۱۰۲۸» دربارهٔ وی نوشته که او از أعلام و أجلاّءِ این خانواده در عصر خود بود، و همانا او مهاجرت بنجف کرده، و چندی از مجالس دروس آن زمین برین فیضیاب گردید و سپس بجب شیث برگشته و بجای پدر خود بإرشاد و نفع مؤمنین پرداخت که تاکنون بهمان حال باقی مانده، و تألیفاتی دارد، از آن جمله : کتاب «الشیعة فی التاریخ» که تألیفی قیّم و سِفری نافع است و بعضی از فصول آن در مجلّهٔ زاهرهٔ «العرفان» منتشر شده.

و فرزندش شیخ **عبدالحلیم** در نجف بتحصیل علم مشغول است. **انتهی** (۱).

(۱) شرح حال و بخشی از سروده‌های مرحوم شیخ عبدالکریم صاحب عنوان در کتاب «شعراءالغَریّ ۵ : ۴۸۹ـ ۵۰۴» آمده است. کحّاله نیز در «معجم المؤلفین ۵ : ۳۱۵» باستناد مجلّهٔ «العرفان ۳۱:۶۵ـ ۷۰ و ۴۳:۵۲۹ـ ۵۳۳» از او یاد کرده است.

فرزند بزرگوارش علاّمهٔ شهیر شیخ محمدحسین‌الزین ـ که بسهو نامش شیخ حسین در متن آمده ـ بموجب شرح حال بسیار خوب و شایسته‌یی که از او در «شعراءالغري ۸ : ۲۱۹ـ ۲۲۸» نوشته، در شب ۲۷ ماه رجب ۱۳۱۶ در نجف اشرف متولد شده است.

کتاب نفیس «الشیعة في التاریخ» پس از نشر تدریجی در مجلّه «العرفان» بصورت مستقلّ نیز طیّ ۲۲۲ صفحه بسال (۱۳۵۷ ق) از طرف همان مجلّه و در همان مطبعه‌العرفان واقع در شهر صیدا چاپ شد و پس از آن نیز تجدید چاپ گردید، و الحقّ کتابی است بسیار مفید و ارزشمند، جز اینکه مطبعه، از راه تقیّه؛ پهلوی نام غاصبان خلافت رمز (رض) نهاده است.

از اشعاری که در «شعراءالغريّ» از جناب شیخ محمدحسین آورده معلوم می‌شود که ایشان را دو پسر بنامهای عبدالأمیر و عبدالحلیم است و در مدح دوّمی خود گوید :

«ولده الثاني الشیخ عبدالحلیم الّذي یقیم الیوم في النجف کأبرز طالبٍ دینيّ، قدورث جمیعَ مواهب أبیه».

تاریخ چاپ آن جلد شعراء (۱۳۷۴ ق) یعنی چهل سال پیش از این زمان است، و در «معجم رجال الفکر و الادب : ۲۱۶ ط ۱۳۸۴ نجف» نامی از آن دو فرزند نیست. م.

☆ (۱۵۷۹ ـ تولد مرحوم حاجی شیخ عبدالله مازندرانی، ره) ☆

وی فرزند مرحوم حاجی شیخ زین‌العابدین مازندرانی«ره» است (۱۲۲۷ ج ۳ ش ۳۸۴).

حاجی شیخ عبدالله از اهل علم و عرفان و تصوّف در این زمان بود، و او در این سال در کربلاء متولد شده، و پس از تحصیلات از مسلک پدر روگردانیده، و در سنه ۱۳۰۶ در کربلاء خدمت مرحوم حاجی ملاّ سلطانعلی گنابدی (۱۲۵۱ ج ۴ ش ۷۷۹) رسید، و بیک نظر مجذوب وی شده ارادت ورزید! و پس از آن ملقّب برحمتعلیشاه گردید، و پس از مدت‌ها در تهران شیخ این سلسله شد و همهٔ سر سپردگیهای آن فرقه

باعتبار و اختیار وی انجام می‌یافت، و در این اواخر شهرت و ریاستی شایسته برایش فراهم شد.

تا آخر، در روز پنج‌شنبه سلخ ماه ذی‌الحجّة الحرام سنه ۱۳۵۶ هزار و سیصد و پنجاه و شش ـ مطابق ۱۲ اسفندماه باستانی ـ در تهران وفات کرد، و در شاه‌عبدالعظیم«ع» در حجرهٔ طاوس العرفاء (۱۲۹۳) دفن شد (۱).

و فرزندی دارد بنام شیخ هادی (۱۳۰۹).

(۱) شرح حال حاج شیخ محمد برادر صاحب عنوان در همین جلد (ش ۱۴۸۳) گذشت و در (ش ۱۴۸۴) نامی از حاج شیخ عبدالله و فرزندش آقا شیخ هادی بمیان آمد. اینک مطالبی دربارهٔ صاحب عنوان، بنقل از چند کتاب :

۱ـ مؤلف «احسن الودیعه ۱:۱۱۹ ط بغداد ۱۳۴۸» او را سوّمین فرزند پدر نوشته: «الثالث: الشیخ عبدالله الساکن الان في طهران، و هو من کبار مشایخ الصوفیّة، فهو علی غیرطریقة أبیه و إخوته، و صار مصداق قوله إنّه لیس من اهلک إنه عمل غیرصالح؛ و کان أبوه و أخوه الآتی (آیةالله حاج شیخ حسین متوفی ۱۳۳۹) من المنکرین علیه».

۲ـ صاحب علماءِ معاصرین: ۳۹» سخنان «احسن الودیعه» را بفارسی درآورده است.

۳ـ فاضل مرحوم غلامرضا کیوان سمیعی «متوفی بصبح دوشنبه ششم ماه صفر جاری ۱۴۱۴» در صفحه هشتادم مقدّمهٔ «مفاتیح‌الإعجاز. ط تهران ۱۳۳۷ ش» گوید :

«بعقیدهٔ بنده. کتاب «سعادت‌نامه» با همه اختصاری که دارد بهترین تألیفات فارسی مرحوم حاج ملاّ سلطانعلی میباشد، و کلمات و جمله‌های آن بدون اینکه تکلّف و تصنّعی داشته باشد بسیار منشیانه و عالمانه و پرحرارت است، و بطوری که مرحوم **حاج شیخ عبدالله حائری** نقل میکرد مطالعهٔ کتاب مزبور باعث گرویدن او بتصوّف و ارادت بحاج ملاّسلطانعلی شده بود، و این اثر در کتب دیگر آن عارف دانشمند حتی در تفسیر «بیان السعادهٔ» او هم وجود ندارد.

۴ـ مرحوم مشار در «مؤلفین کتب چاپی ۳:۹۶۷» ذیل نام صاحب عنوان رساله‌یی باین شرح باو نسبت داده است :

«لایحهٔ متمّم لایحهٔ هفدهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ ق: طهران، ۱۳۳۲ ق، سنگی، جیبی، ۵۸ ص. بالایحهٔ هفدهم ربیع‌الثانی سید مجتبی قزوینی».

و در «ج ۵:۱۷۷» ذیل عنوان سیّد مجتبی بن عبد الوهّاب حسینی قزوینی طهرانی

گوید :

«لایحهٔ لیلهٔ هفدهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ ق در تصوّف: طهران، ۱۳۳۲ ق، سربی، جیبی، ۵۸ ص، با لایحهٔ متمّم بقلم شیخ عبداللّه بن زین‌العابدین مازندرانی حائری».

اثر یاد شده یعنی دو لایحهٔ صوفیانه اینک در دسترس نبود.

۵ـ در کتاب «أسرار خلقت» سرهنگ احمد اخگر، چاپ تهران، ۱۳۱۶ «قسمت سوم از دوره دوم: نظریات نویسندگان: ۷۱ـ ۷۴» مقاله‌یی است بقلم حاج شیخ عبداللّه حائری در اثبات توحید و ردّ بر ملحد، از خواندن آن مقاله که بروش خاص نوشته تا حدّی گوشه‌یی از عقائد و أفکارش روشن می‌شود.

در فهرست سرآغاز «أسرار خلقت: ص ق» تاریخ تولّد صاحب عنوان را بسال (۱۲۴۴ ش در کربلاء) نوشته‌اند، امّا چنانکه ملاحظه می‌شود بموجب ضبط «مکارم» (۱۲۴۶ یا ۷) درست است، و اللّه العالم. م.

☆ (۱۵۸۰ ـ تولد امیراتابکی تهرانی) ☆

وی سیّد عبداللّه بن میرعبدالباقی خان و نوادهٔ میرزاعبدالوهّاب نشاط معتمدالدوله اصفهانی، و خود از شعراءِ زمان خویش است که در این سال ـ چنان که «سخنوران نامی معاصر ۳ : ۲۶» نوشته ـ در تهران متولّد شده (۱).

(۱) مرحوم معلّم بیش از این ننوشته، مانده را از مأخذ می‌آوریم :

« ... و در ماه شعبان سال ۱۳۳۲ هجری قمری بمرض قلب درگذشت و در ابن بابویه مدفون گردید. امیر از اکابر رجال عصر خویش بشمار می‌رفت و علوم ادبیّت و عربیّت را نیکو میدانست. خط را عالی مینوشت و شعر را بی‌اندازه لطیف و سلیس میسرود. امیر در زمان صدارت عین‌الدوله از منشیان دستگاه او بود و بعلّت انشاءِ پسندیده و دلنشینی که داشت میرزا علی‌اصغر خان اتابک اعظم او را بسمت منشی‌گری خود فراخواند و در سلک منشیان او منظوم گشت. پس از عزل اتابک، عین‌الدوله وی را بجرم اینکه منشی **اتابک گردیده از تهران تبعید کرد و تا عین‌الدوله بر مسند صدارت برقرار بود بحال تبعید بسر میبرد، و امیر از تبعیدگاه خود قصیده‌ای در هجو عین‌الدوله ساخت و برای او فرستاد، و عین‌الدوله همینکه اشعار را خواند دستور داد پیک او را بچوب بستند، و امیر پس از** اطلاع از جریان؛ شخص مضروب را اکرام بسیار کرد، و آن اشعار اینست».

مؤلف «سخنوران» سپس هجویّه را نقل کرده و بعد مستزاد ممتاز شاعر و نیز چند غزل

و ابیاتی دیگر را، اما مأخذی برای آن شرح حال و اشعار ننوشته. **بامداد** هم عکس و شرح حال را در «تاریخ رجال ایران ۶:۱۴۵» از همان «سخنوران» آورده و هیچ اشاره بمأخذ خود نکرده است، مانند بسیاری از جاهای دیگر، تا مگر خواننده آن مطلب را از خود او بداند و باو نسبت دهد. این گونه انتحال که رواجی هم دارد کاری زیبنده نیست و بسی مایهٔ تأثّر و تأسّف است، در (ج ۵ ش ۹۴۶ ص ۱۵۸۷) نیز باین کار اشاره نمودیم.

دربارهٔ آن مستزاد ممتاز یادآور شویم که صورت منظّم و صحیحتر آن در کتاب «گلچین جهانبانی:۲۳۳ تهران ۱۳۱۶» با کسر یک بیت نقل شده و پس از آن مستزاد ارجمندی نیز از **وثوق‌الدوله** حسن وثوق آورده است.

اضافه کنیم که از صاحب عنوان یادی در جای دیگر بنظر نرسید و تنها مرجع «فرهنگ سخنوران» نیز همان «سخنوران نامی معاصر» است. م.

☆ (۱۵۸۱ ـ تولّد سید عبدالهادی، طالقانی نجفی) ☆

وی فرزند سید موسی طالقانی است که در (۱۲۳۰ ج ۳ ش ۴۱۳) گذشت، و خود عالمی بارع و ادیبی کامل بوده، و بطوری که در «نقباءالبشر:۱۲۶۱:۱۷۸۱» [نوشته] در این سال (۱) از بطن دختر سیّد عطیّهٔ رفیعی در نجف متولد شده، و در سنه ۱۲۹۸ که وی چهارده ساله بوده پدرش بطاعونی که در آن سال در عراق عرب رخ داده بود وفات نمود، و همچنین بعضی دیگر از أعمام وی و بزرگان آن طایفه از آن بَلا وفات کردند، و او در تحت کفالت برادرش سیّد یاسین قرار گرفت، و علوم مقدّماتی را در نزد چندی از افاضل درس خواند و در نزد سید محمود طالقانی علوم ادبیّه را درس خواند تا در آن فنّ و نظم شعر براعتی بهم رسانید.

آن گاه بمجالس دروس شیخ علی خاقانی و آخوند خراسانی و آقای شریعت و سیّد محمدکاظم یزدی در علوم فقه و اصول رفته و آنها را نیک یاد گرفت، تا خود در علم و فضل مقامی منیع یافت، و با حسن معاشرت وسعت اطلاع و معرفت بهمگان رفتار می‌کرد.

و بعد از آن در **بَدره** سکونت و مورد احترام موفور مردمان آن قرار گرفت. و در ایّام إحتلالِ مردمانِ انگلیس بعراق عرب، منصب قضاوت یافت، و پس از دو سال

استعفاء جُست.

و او را تألیفاتی باشد، از آن جمله: «تقریرات فقه و اصولِ» اساتید خویش و أجزائی در «تواریخ بعضی از غزوات حضرت رسول صلی‌اللّه علیه و آله» و «مجموعه‌یی در متفرّقات» مانند «کشکول» و «قصائد و مقاطیع» متفرّقه شعریّه.

و بالأخره، در روز جمعه بیست و هشتم ماه رمضان المبارک سنه ۱۳۶۴ هزار و سیصد و شصت و چهار- مطابق ۱۶ شهریور ماه باستانی- وفات کرد.

و باید دانست که در «نقباء» مذکور وفات او را بطوری که نوشتیم (یعنی جمعه ۲۸ شهر رمضان) آورده، لیکن در تقویم آن سال- با تمام بودن شعبان- غره ماه رمضان را روز جمعه نوشته که جمعه‌یی که او در آن وفات کرده بیست و نهم خواهد شد.

و بهرحال، آن جمعه- چنان که نوشتیم- ۱۶ شهریور ماه بوده، چه ۲۸ یا ۲۹ ماه رمضان باشد.

و در «نقباء» مذکور فرزندانی برای او نوشته، یکی: سیّد علی، و دیگر سیّد حسن که در حیٰوة خود وی در سنه ۱۳۶۰ وفات کرده، و پس از وفات او سیّد حسین و سیّد کاظم از او باز ماندند که بجمله چهار نفر بشوند، و اولاد و احفاد اینها در بدره و بعضی در نعمانیّه اقامت دارند.

(۱) سال تولّد صاحب این عنوان در «نقباء، چاپ ۱۳۸۴ نجف» همچنانست که مرحوم معلّم نوشته‌اند با قید بچهارده سالگی او در ۱۲۹۸، لکن در مقدّمهٔ «دیوان السیّدموسی الطالقانی:۷۷ چاپ ۱۳۷۶ نجف» سال تولد را (۱۲۹۷) یعنی سال قبل از درگذشت پدرش سیّد موسی ضبط کرده‌اند، لذا مرحوم معلّم در وقایع آن سال نیز شرح حالی مختصرتر از اینجا بنقل از آن مقدّمه آورده و بعلّت سهو و نسیان از وحدت دو عنوان غفلت کرده و در شرح حال پدرش نیز (۳:۸۸۳) تنها بهمان سال (۱۲۹۷) ارشاد نموده‌اند.

با آگاهی از اینکه امر تصحیح و طبع «نقباء» بر عهدهٔ همان نویسندهٔ گرامی «مقدّمهٔ دیوان» بوده و ایشان در کتاب تازه‌ترشان «ذکری السیّد عبدالرسول الطالقانی: ۶۱ چاپ ۱۳۹۶ نجف» بکلّی تاریخ تولّدی برای سیّد عبدالهادی ننوشته‌اند؛ اینک با عدم اطلاع از مآخذ دیگر، اظهار نظری نمی‌توانیم کرد، اگر چه ضبط «نقباء» را مقدّم میشماریم.

شگفت‌آورتر اینست که در «ذکری» وفات صاحب عنوان را بدون ماه و روز بسال ۱۳۶۱ نوشته‌اند!

پس «أهل‌البیت أدری بما فی‌البیت» در همه جا مصداق ندارد، و اللّه العالم. م.

☆ (۱۵۸۲ ـ وفات مرحوم حاج میرزا علی، مُغانی، ره) ☆

وی فرزند حاجی میرزا لطفعلی مغانی تبریزی است (۱۲۶۲ ج ۵ ش ۱۰۱۸).

مرحوم حاج میرزا علی از علماء و فقهاء بوده که در نزد شیخ انصاری (۱۲۱۴ ج ۲ ش ۲۰۰) و حاجی سید حسین ترک (۱۲۹۹) درس خوانده، و کتابی در هفت جلد در تقریرات درس این استاد اخیر در اصول و برخی از تقریرات حاجی شیخ محمدحسن مامقانی (۱۲۳۸ ج ۴ ش ۵۳۲) تألیف کرده، و در این سال ـ چنان که در جلد چهارم «الذریعه : ش ۱۶۷۳» نوشته ـ رو بعالم آخرت آورده، و در «شهداء الفضیلة» بعد از این سال ـ بدون تعیین آن که چه سالی بوده ـ نوشته.

و فرزندانش شیخ علینقی در (۱۳۱۸) و میرزا لطفعلی در (۱۳۴۰) بیایند.

☆ (۱۵۸۳ ـ تولد میرزا علیخان، اعلم الممالک تهرانی) ☆

وی فرزند شیخ عبدالجلیل بن زین‌العابدین اصفهانی است.

پدرش شیخ عبدالجلیل طبیب ناصرالدین شاه بوده و در سنه ۱۲۸۸ در رودخانه جاجرود غرق شده، چنان که در جلد ۲ «الذریعه: ش ۱۱۹۶» نوشته.

و میرزا علیخان خود از علماءِ طبّ و طبیعی بوده، و در این سال متولد شده، و «کتابی در تشریح» تألیف کرده، چنان که در جلد چهارم «الذریعه: ش ۹۲۵» نوشته. و او خواهرزادهٔ حاجی نجم‌الدوله (۱۲۵۹ ج ۵ ش ۹۴۹) و هم شاگرد او بوده، و از نخست ناصرالحکماء و سپس اعلم الممالک لقب یافته (۱).

(۱) مرحوم مشار در «مؤلفین ۴: ۲۶۱» صاحب عنوان را «ناصرالحکماء علی بن زین‌العابدین خطّاط ابن شیخ عبدالجلیل اصفهانی طهرانی متولد ۱۲۸۴» بدون تاریخ فوت نوشته و چنانکه ملاحظه می‌شود در نام پدر و جدّش تقدّم و تأخّر واقع گردیده،

سپس از مقدّمهٔ کتاب «حفظ صحّت، ط طهران، ۱۳۱۵ ق، سنگی، خشتی، خط زین‌العابدین محلاّتی، ۲۷۱ صفحه» شرح حالش را چنین آورده است:

«در حال تحریر این اوراق (۱۳۱۵) سی و یکسال از مراحل زندگانی من گذشته، و از دوازده سال قبل بمعلّمی مشغول بوده، یعنی ابتداء در دارالفنون بتدریس ریاضی اشتغال جسته تا مدت چهار سال، و شش سال دیگر در مدرسهٔ نظامی دولتی معروف بناصری معلّم طبّ و جرّاحی و کحّالی و حکمت طبیعی بوده، در ضمن تکالیف معلّمی و مشاغل طبّی؛ در علوم مزبوره کتابها نوشته و یا از ألسنهٔ خارجی ترجمه کرده، انتهی. در مقدّمهٔ «حفظ صحّت» خود را سید علی بن عبدالجلیل بن زین‌العابدین معرّفی نموده است».

پایان عبارت «مؤلّفین مشار». م.

☆ **(وفات فکولت، حکیم فرانسهٔ)** ☆

شرح احوال او در (۱۲۳۴ ج ۳ ش ۴۶۷) گذشت.

☆ (۱۵۸۴ ـ تولّد لویس معلوف یسوعی) ☆

مؤلف «المُنجِد» در لغت: «الأعلام ۶ : ۱۱۴» (۱).

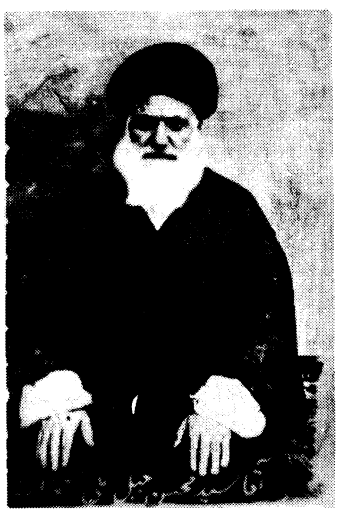
(۱) مرحوم مؤلّف بیش از این چیزی ننوشته، و مأخذشان چاپ دوم کتاب زرکلی بوده است، مطابق چاپ رحلی «الأعلام ۵ : ۲۴۷». صاحب عنوان در «معجم‌المؤلفین ۸ : ۱۶۰» نیز یاد شده و هر دو مؤلف برای خود مآخذی نوشته‌اند. مفصّلتر و دقیقتر از آنان کتاب «مصادرالدراسة الأدبیّة ۲ : ۷۲۷ـ ۷۲۹» است که تولّد لویس معلوف را (۱۸۶۳/۱۰/۱۸) در زحلهٔ لبنان، و مرگش را در (۱۹۴۷/۸/۷) ضبط کرده است بدون ذکر خاکجای. اما زرکلی و کحّاله و «المنجد في الأعلام: ۶۷۵ ط ۷» هر سه بدون روز و ماه، تولّد را در (۱۸۶۷) و مرگ را در (۱۹۴۶) «کحّاله : ۶ آب» نوشته‌اند، و زرکلی و کحّاله منطبق با (۱۲۸۴) و (۱۳۶۵). البتّه در اینجا (۱۸۶۷ م) مطابق (۱۲۸۴ ق) است و (۱۹۴۶ م) برابر (۱۳۶۵ ق). م.

☆ (۱۵۸۵ ـ تولّد جناب آقاسیّد محسن ۲۸ عاملی) ☆

* (أدام الله أیّامه) *

وی فرزند سیّد عبدالکریم ۲۷ عاملی است که در (۱۲۴۹ ج ۴ ش ۷۴۱) گذشت.

جناب آقا سید محسن، سلّمه اللّه تعالی، از اجلّهٔ علماء و فقهاءِ شیعه در بلاد شامیّه است، که در این سال ـ چنان که خود در جلد اول «اعیان الشیعه: ۳۳۳ و ۳۵۸» نوشته ـ در قریه شبرا[۱] از توابع هونین که نزدیک بیروت است متولد شده، و در سنه ۱۳۰۸ بنجف آمده، و چندین سال در عراق عرب خدمت علماءِ بزرگ آن سرزمین درس خواند، و هم در کسب اخلاق فاضله چند روزی[۲] فیض حضور ملاّ حسینقلی همدانی (۱۳۱۱) را دریافت؛ تا در علوم شرعیّه و ادبیّه و نظم شعر تبحّری تمام بهم رسانید، و مخصوصًا در تاریخ و احوال رجال بحری موّاج گردید و اطّلاعات مفیدی بهم رسانید، و در اثر آن کتاب جلیل «اعیان الشیعه» را در احوال معاریف علمی و غیرهٔ این فرقه بطرزی شگفت آور که حاکی از وسعت تتبّع تامّ غریب است تألیف فرمود که تاکنون هفده جلد از آن بنظر ما رسیده و تا مقداری از حرف جیم بیشتر نیامده، و ما از آن بسیاری در این مختصر آورده و می آوریم [۳].



اعا المؤمنون اخوة
فاصلحوا بين اخويكم
الذكر الحكيم

حق اليقين
في التأليف بين المسلمين
تأليف
سماحة العلامة الكبير
المغفور له
سيدنا السيد محسن الامين العاملي
قدس سره

مطبعة الاخلاص الادبية بمصر
سنة ١٣٧١ هـ ، ١١٠٥ميلاد الامام المنتظر وجه

و غیر از «اعیان» آنچه ما فهمیده‌ایم زیاده بر چهل جلد کتاب دیگر در مواضیع عدیده تألیف فرموده، و هم اکنون وجود مبارکش در شام ساکن و آنجا بتألیف و أداءِ تکلیف روز می‌گذارد. امید از درگاه حقّ آن که توفیق اتمام تألیف این کتاب شریف را بوی عطاء فرماید.

و از «ص ۴۱۰» جلد مذکور «اعیان» چنین برآید که تا ۳ صفر سنه ۱۳۵۴ پنج نفر فرزند بدین اسامی : ۱ـ سیدمحمدباقر ۲۹. ۲ـ سیدحسن ۲۹. ۳ـ سیدهاشم ۲۹. ۴ـ سیدجعفر ۲۹. ۵ـ سید عبدالمطّلب ۲۹ برای او بهم رسیده.

. . .

افسوس که جناب آقا سیدمحسن ـ بطوری که مستفاد از روزنامهٔ «اطلاعات ۲۳:۶۸۸۹ صادره در ۱۸ ج ۱ (۱۳۶۸) ص ۱۲» است ـ در اواسط ماه جمادی‌الاولی این سال (۱۳۶۸) ـ مطابق اواخر اسفندماه باستانی ـ وفات کرد، و در ایران در تهران و اصفهان و غیره مجالس عدیده برای تعزیت وی برپا شد.

بعد از مدتی معلوم شد که این خبر از رادیو گرفته شده و اشتباه بوده و جناب آقا سید محسن بحمداللّه زنده و سالم می‌باشند.

بعد از آن ـ طبق مندرجات همین روزنامه «۲۶ : ۷۷۷۶ : ۱ و ۸ : ۳شنبه ۵ رجب ۱۳۷۱» ـ معلوم شد که وی در اوائل رجب این سال (۱۳۷۱) ـ مطابق اوائل فروردینماه باستانی ۱۳۳۱ شمسی ـ وفات کرده، و نیز در طهران و اصفهان و غیره برای او فاتحه گرفتند.

بعد از تحریر این کلمات بمدتی، در «یادداشتهای سفر نجف آقا سیدمحمدعلی روضاتی» بنظر رسید که وی در یک‌شنبه سیم «یا چهارم» ماه رجب مذکور ـ مطابق ۱۰ فروردین‌ماه باستانی در بیروت وفات کرده و نعش او را بشام آورده و آنجا در جِوار مقبره حضرت زینب خاتون«ع» دفن کردند.

بعد از این در «الذریعه ۹:۹۷۶:۶۳۸۸» بنظر رسید که وی در روز ۱شنبه ۳ رجب

سال ۱۳۷۱ وفات کرده، و رفع همهٔ این ترديدات و تقريبات شد و بايد تاريخ وفات را همين طور دانست (۴).


بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين وسلم تسليما وبعد فانه جناب العالم العامل والمهذب الكامل المتتبع البصير والمناقد الخبير الميرزا السيد محمد علي نجله السيد الميرزا محمد هاشم لما صحبني في رحلي وسفري قد صرف عمره في تحصيل العلوم الشرعية والملكات الخلقية فقد استجازني في الرواية فاجزت له ان يروي عني جميع ما صحت لي روايته عن المشايخ العظام رضوان الله عليهم بالطرق المعروفة منهم شيخنا واستاذنا الفقيه المحقق الورع الشيخ محمد طه النجف عن شيخه الورع الجليل ابي الحسن علي نجل خليل عن العلامة الباهر قدوة علماء الاسلام ابي محمد صاحب جواهر الكلام والشيخ الجليل الزكي الجواد نجل الشيخ تقي نجل السيد الموئيد ذي المداد محمد ابن السيد العلامة الجواد والشيخ رضي الدين ابن الشيخ زين العابدين جميعاً عن السيد العمدة العلامة صاحب مفتاح الكرامة عن شيخه السيد الباهر صاحب الكرامات والبالغ في جمع المكارم ابعد الغايات العلامة المهدي المعروف ببحر العلوم الطباطبائي عن مشايخ المنظام وعن مشايخ

بالاجازة السيد الجليل الفقيه العلامة السيد محمد نجل السيد هاشم الموسوي المعروف بالهندي عن مشائخه منهم الثقة الجليل العالم النبيل الملا علي ابن الميرزا خليل الرازي عن شيخنا المبجل مرتضى الانصاري عن مشائخه وعنه عن شيخنا صاحب الجواهر والشيخ جواد ملا كتاب والشيخ رضا زين العابدين والسيد محمد ابن السيد جواد صاحب مفتاح الكرامة عن السيد جواد المذكور عن السيد مهدي بحر العلوم عن مشائخه ورووي بالاجازة ايضاً عن السيد الجليل الفقيه السيد محمد ابن السيد محمد تقي الطباطبائي صاحب السيد حاشيه المتاخمي عن شيخه صاحب الجواهر عن شيخه السيد صاحب مفتاح الكرامة عن العلامة الطباطبائي بحر العلوم بسنوه المتصل الى اهل بيت النبوة صلوات الله وسلامه عليهم

حرر في ١٢ شعبان ١٣٧٠ في ضواحي مدينة بيروت

باسمه تعالى

فيما لنبا له

محسن الأمين العاملي

الحمد لله

انه سبحانه حقيق ان أملي عليه والدي نص هذه الاجازة ثم انه افوز بلقيا صاحب العلامة المفضال في صفر له العامر في اصفهان ه و اشرف بمجلسه مستمعاً حيا منه جو هذا المجلس زكريا ٤ الاعلام منه هذه الاسرة الشريفة

اصفهان ١٥ ذي الحجة ١٣٨٥

حسن الأمين

(۱) چنین است شبرا، بباءِ ابجد، بخط مرحوم معلّم، و گویا از سهو قلم است، چه در دو موضع جزءِ اولِ «اعیان»ـ مأخذ متن ـ تنها سال تولّد دیده میشود ـ و در جزءِ چهلم که شرح حال مؤلف است بقلم خودشان و آنرا چند ماهی پیش از فوت نوشته‌اند «ص۵» گویند که در قریهٔ شقراء [بقاف، همچنان که در ج ۴ ش ۷۴۱ نیز گذشت] از بلاد جبل عامل بسال ۱۲۸۴ تولّد یافته، و اضافه کرده‌اند که همین ۱۲۸۴ درست است ـ بقرائتی که یاد نموده‌اند ـ نه ۱۲۸۲ و جز آن که در جاهای دیگر نوشته‌اند، و مقصودشان کتاب «الرحیق المختوم» خودشانست که در (۱۳۳۳) چاپ شده و آنجا (در حدود ۱۲۸۲) قید کرده‌اند چنان که در «احسن‌الودیعه ۲:۱۳۵ ط ۱» نقل شده، و نیز در کتاب «الروض الأریض» که در آن بسال (۱۲۸۳) نوشته‌اند، و جز آن جاها. ایشان داستانی هم دربارهٔ ضبط گوناگون تاریخ تولّدشان در دفاتر حکومتی در همان جزءِ «أعیان ۴۰:۳۶ـ۳۷» یاد کرده‌اند. م.

(۲) در «اعیان ۴۰:۱۴۹» گویند که همسایهٔ ایشان در نجف‌اشرف شیخ ملاّ حسین‌قلی همدانی فقیه عارف اخلاقی مشهور بوده و ایشان تنها دو روز بدرس اخلاق او رفته و ترک نموده‌اند، و بعد از ترک آن درس پشیمان شده‌اند. م.

(۳) چنانکه در «زندگانی آیة‌اللّه چهارسوقی: ۹۰» نوشته‌ایم «اعیان‌الشیعه» در حیات مؤلف تا پایان حرف سین در ۳۹ جلد چاپ و منتشر شد، و بقیّه را پس از فوت آن مرحوم فرزند وفادار و دانشمند مؤلف ـ یعنی آقای سیّد حسن‌الأمین ـ تا بآخر که جزءِ ۵۶ است چاپ کرد و بر آن ملحقات و مستدرکاتی نیز افزود. م.

(۴) در شرح حال مرحوم آیة‌اللّه اصفهانی (ش ۱۵۷۱) مطالبی دربارهٔ صاحب عنوان ـ علیهماالرحمه ـ نوشته شد، در اینجا کافی است بگوییم که گزارش زندگی و زندگانی، خاطرات و سوانح، پایه و مایهٔ علمی، قدرت شگرف قلمی، خدمات مهم مذهبی و فرهنگیِ آن مرحوم؛ بتمام معنی از سراسر مصنّفات فراوان ـ و در نهایت شیوایی و فصاحت ـ خود ایشان مستفاد و معلوم میشود، بخصوص از سفرنامه‌ها و از جمله سفرنامهٔ عراق و ایران که بنام «الرحلة‌العراقیّة‌الایرانیة» چاپ شده و همچنین از جزءِ چهلم «أعیان» که ویژه خود آن جناب است.

اما ناگفته نگذاریم که آن بزرگوار در جابجای «اعیان الشیعه» هرگاه بعبارتی در کتب تاریخی برخورده یا بمطلبی در احوال و آثار ارباب تراجم واقف شده‌اند که از نظر مبارک ایشان درست نبوده و یا با افکار عالیه‌شان تناسب و مساعدت نداشته، بسختی

برآشفته و نکوهش و نقد فرموده‌اند.

اگرچه این گونه حالات بصورتها و انگیزه‌های دیگری در آثار کرامند برخی مشایخ ایشان و همعصرانشان نیز دیده می‌شود، اما انصاف را؛ در چنین مواردی حفظ حیثیّت و آبروی اهل علم و ایمان بحکم شرع و عقل و ادب واجب و لازم است، و اگر آنچنان پرخاشها بفراوانی در میان نبود ما این سخنان را هم در اینجا نمی‌نوشتیم.

بزرگ استاد فقهاء و مجتهدان یعنی مرحوم شیخ انصاری در ذیل عنوان غیبت از «مکاسب محرّمه» فرماید:

«و قد وقع من بعض الأعلام بالنسبة إلی بعضهم ما لا بُدّ له من الحمل و التوجیه. أعوذ باللّه من الغرور و إعجابِ المرءِ بنفسه و حسدِه علی غیره و الإستیکالِ بالعلم». پس از چند صفحه سخنی برتر فرماید:

«و أمّا ماوقع من بعضِ العلماءِ بالنسبة إلی مَن تقدّم علیه منهم من الجهر بالسوءِ من القول فلم یُعرف له وجه، مع شیوعه بینهم من قدیم الأیّام».

این سخنان شیخ الطائفه ناظر بمباحثات و مناظراتِ علمی فقهاء و مجتهدان است که بازگشت بأحکام اللّه می‌کند، نه در مِثل آثار تاریخی و ادبی و سرگذشت که نزاع و مشاجره در این امور و هتک حرمتها هیچ‌گونه محمل و توجیهی ندارد، و چه بسیار اتفاق افتاده است که سخن ناقد بکلّی اشتباه و نادرست از کار در آمده و همگی حق با طرف مقابل بوده و مظلوم واقع شده است، چنان که در چند جای نخستین جلد «شرح روضات الجنّات. ط اصفهان ۱۳۸۲» ببرخی از این گونه موارد اشاره کرده‌ایم.

. . .

اینک بجاست در پی این تعلیقات شرحی که مرحوم مؤلّف «نقباءالبشر» در ترجمهٔ صاحب عنوان نوشته‌اند، بنقل از تصویر نسخهٔ اصل آن کتاب، و سپس سخنی پیرامون سفرنامه‌های صاحب عنوان و در پایان، متن سخنان استادی جلیل از دانشمندان سوریّه را در مراسم یادبود چهلمین سالگرد سیّدنا الأمین که در روز ۲۱ شوّال ۱۴۱۲ در «مکتبة الأسد» دمشق ایراد شده، بنقل از «مجلّة مجمع اللغة العربیّة بدمشق ۳:۶۷: ۴۹۵-۵۰۶» بیاوریم.

و ناگفته نگذاریم که استاد جعفر الخلیلی روزنامه‌نویس عراقی هم بقلم سحرآمیز خود خاطراتش را با صاحب عنوان بتجلیل تمام نوشته و نخست در جریدهٔ «الهاتف ۱۷:۱۱۴۳» و سپس در کتاب «هکذا عرفتهم ۱:۲۰۵-۲۲۴» چاپ کرده، امّا

در جای‌جای آن نوشته از استهزاءِ بآنچه راکه در برخی حوزه‌ها نمی‌پسندیده کوتاهی ننموده است.

اینک عین عبارت «نقباءالبشر» از بخش چاپ نشده کتاب :

«السيّد العلاّمة الفقيه المحدّث الجليل السيّد محسن بن السيّد عبدالكريم بن علي بن محمّدالأمين بن ابي الحسن موسى بن حيدر بن احمد، الحسيني‌العاملي، نزيل دمشق، دامت بركاته،

«ذكرلي شفاهًا عندورودي عليه في الشام، من ليلة السبت ۲۲ شوال سنة ۱۳۶۴، و كنت عنده ضيفًا مع‌السيّد محمدتقى و السيّد ابراهيم عدّة أيّام؛ **فقال**: ولدتُ بشقرا سنة ۱۲۸۴ و هاجرتُ الى العراق سنة ۱۳۰۸ و رجعتُ الى الشام (۱۳۱۸)، و ذكر فى (ج ۱۴۲:۲۷ [يعنى أعيان الشيعه]) أنّه رجع الى الشام (۱۳۱۹)،

«و قد تلمذ فى‌النجف سنين على شيخنا العلاّمة الشيخ محمدطٰه و العلامةالحاج ميرزا حسين الطهراني و العلاّمة الأخوندالمولى محمدكاظم الخراساني و العلاّمة الحاج آغا رضا الهمداني و العلاّمة الشيخ شريعة الاصفهاني، و استفاد من بركات شيخنا العلاّمة النوري كثيرًا، و عاد قريب العشرين الى بلاده مشتغلاً بالتأليف والتصنيف، لايفرغ آنًامن آنات عمره الشريف،

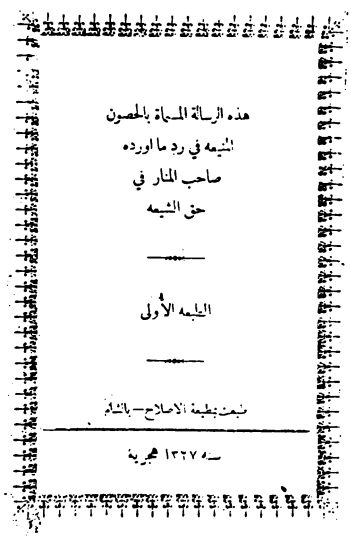
«و في آخر كتابه «الروض الأريض» له ترجمة، و فيها أنّه و لد بشقرى سنة ۱۲۸۳ و رحل إلى النجف للتحصيل و التكميل سنة ۱۳۰۸ و عاد بعد نيل المراد إلى بلاده في سنة ۱۳۱۹،

«و له من الأولاد: السيّد محمدباقر و السيّد جعفر و السيّد حسن و السيّد هاشم و السيّد عبدالمطّلب،

«و قد بر زمن قلمه ما هو مطبوع متداول، مثل : ۱ـ «الدّر الثمين، في أهّم مايجب معرفته على المسلمين» في جزئين أصول‌الدين و فروعه. ۲ـ «تحفةالأحباب، في آداب الطعام و الشراب». ۳ـ «الحُصون المَنيعة، في ردّما أورده صاحب «المَنار» فى حقّ الشيعة». ۴ـ أيضاً: «الشيعة و المنار». ۵ـ «المنيف، في علم التصريف». ۶ـ «السحر الحلال، فى، المفاخرة بين العلم و المال». ۷ـ «الدرّ النضيد، في مراثي السبط الشهيد». ۸ـ «لواعج الأشجان» في مقتل الحسين عليه‌السلام. ۹ـ «النعي» بلسان أهل الحسكة في مراثي الحسين عليه السلام. ۱۰ـ «أصدق الأخبار، فيقصّةالأخذ بالثار». ۱۱ـ «الصحيفة الخامسة السجّاديّة» على منشيها آلاف التحيّة. ۱۲ـ «كاشفة القناع، عن أحكام الرضاع» منظومة فيها.

۱۳ـ «جَناح الناهض، إلى تعلّم الفرائض» منظومة في المواريث. ۱۴ـ «الروض الأريض»، في تصرّفات المريض»،

«والغير المطبوع منها: ۱۵ـ «أساس الشريعة في الفقه. ۱۶ـ «البحر الزخّار، في شرح أحاديث الأئمّة الأطهار عليهم‌السلام. ۱۷ـ «كشف الغامض، في أحكام الفرائض». ۱۸ـ مختصره الموسوم «سفينة الخائض في بحرالفرائض». ۱۹ـ «إرشاد الجهّال، إلى مسائل الحرام و الحلال». ۲۰ـ «المسائل الدمشقيّة» في الفقه. ۲۱ـ «ضياءالعقول، في حكم المهر إذامات احد الزوجين قبل الدخول. ۲۲ـ «الدرّالمنظّم، في حكم تقليد الأعلم. ۲۳ـ «الدرّة البهيّة، في تطبيق الموازين الشرعيّة على العرفية». ۲۴ـ «البرهان على وجود صاحب‌الزمان، عليه و على آبائه آلاف التحيّة و الصلوة من الملك المنّان» قصيدة و شرحها. ۲۵ـ «معادن الجواهر». ۲۶ـ «الردّ على مجلّة الحقايق». ۲۷ـ «السعادة الأبديّة، في ذكر مصائب العترة النبويّة». ۲۸ـ «منظومةفي علاقات المجاز». ۲۹ـ «شرح الايساغوجي». ۳۰ـ «كتاب في النحو». ۳۱ـ «منظومة فى الصرف». ۳۲ـ «الحاشية على القوانين». ۳۳ـ «الرحيق المختوم في المنثور و المنظوم». ۳۴ـ «شرح غريب الصحيفة الثانية السجّادية من جمع المحدّث الحرّالعاملي». ۳۵ـ «قصّة المولد الشريف النبوى صلّى اللّه عليه و آله» «و البرهان على وجود صاحب الزمان» شرح لقصيدته في جواب «القصيدة البغداديّة» مطبوع،


هذه الرسالة المسماة بالحصون المنيعه في رد ما اورده صاحب المنار في حق الشيعه

الطبعه الأولى

طبعت بمطبعة الاصلاح — بالنجف

سنه ١٣٢٧ هجرية

الرحلة العراقية الايرانية

تأليف المرحوم

السيد محسن الأمين

الطبعة الاولى

مطبعة الانصاف – بيروت – ١٣٧٤هـ – ١٩٥٤م

«و توفّي في الأحد ثالث رجب (۱۳۷۱) و أقيمت له الفواتح في النجف و كربلا و كاظميّة [كذا] و سامرّاء. توفّي في بيروت و حمل إلى دمشق الشام،

«و ممّن رثاه السيّد محمدحسن الطالقانيُّ، آخره :

فالأمين الروح يـنعٰى أرّخـو: قد مضى من كان للدين الأمين

«و أقيمت فاتحته في مدرسة كاشف الغطاءِ و مدرسة السيّد اليزدي بنفقة السيّد محسن الحكيم و مدرسة‌البخاري بنفقة السيّد الشاهرودي و في منتدى النشر،

«و في مجلّد (۴۰) من «أعيان‌الشيعة: ۱۵۰» أنّه توفّي حوالي منتصف ليلة الأحد ۴ رابع رجب (۱۳۷۱)ـ الموافق ۳۰ آزار ۱۹۵۲ م». **پایان. عبارت «نقباء».**

« الرحلة العراقيّة الايرانيّة

علاّمه امین مرحوم آقای حاج سیّد محسن در روز شنبه ۱۳ شعبان ۱۳۵۲ «۱۱ آذر ۱۳۱۲» بقصد سفر بعراق و ایران از جبل عامل خارج و پس از چهار ماه و ده روز اقامت در عتبات عالیات، روز یکشنبه ۱۴ محرّم ۱۳۵۳ «۱۳۱۳/۲/۹» از مرز خسروی وارد ایران شده و ۲۵ روز در قم در خانهٔ مرحوم آیة‌اللّه آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری توقف نموده و در اواخر صفر ۱۳۵۳ «خرداد ۱۳۱۳» از قم بطهران رفته و در آنجا در خانهٔ «علاّمه شیخ اسحق رشتی» در محلّهٔ عربهای خیابان ناصری «ناصر خسرو» نزول اجلال نموده و چهل روزی در آن شهر بسر بردند و سپس بمشهد مقدّس عزیمت و مدّتی را نیز در آن مکان شریف ماندند، و در همه آن شهرها و دیگر شهرهای طول راهها با کمال تجلیل و احترام علماء و عامّه مردم مواجه بودند.

این مطالب همه برگرفته ازکتاب «الرحلة العراقيّة الايرانيّة» است، امّا در آنجا تاریخ خروج از مشهد مقدّس و کیفیّت بازگشت بوطن دیده نمی‌شود، جز اینکه در مقدّمه‌یی که خود سیّد بر سفرنامه نوشته و تنها در کتاب دوم چاپ شده گویند که پایان آن سفر یازده ماهه در اواخر ماه رجب ۱۳۵۳ بوده است.

کتاب «الرحلة» نخستین بار بسال ۱۳۷۴ یعنی چهل سالی پیش از این زمان باهتمام آقای سیّد حسن الأمین در بیروت چاپ شد و سرآغاز آن پیش‌گفتاری است در یازده صفحه بقلم عالم کامل مرحوم شیخ سلیمان ظاهر نباطی‌عاملی که یک ماه و چند روزی پس از سیّد بزرگوار بایران آمده و در آن سرآغاز گوشه‌یی از خاطرات خود را در آن سفر نوشته و نخستین دیدارش را در ایران با آن مرحوم بروز شنبه دهم ربیع یکم ۱۳۵۳ـ که باشتباه «در ص ٦ رحله» دو بار ۱۳۵۲ چاپ شده است ـ در خانهٔ میزبان سیّد «یعنی آقا

شیخ اسحاق رشتی مدرّس فقه و اصول مدرسهٔ سپهسالار» شرح داده، و نیز نوشته است که سیّد در بازگشت از مشهد مقدّس بطهران با رضاخان پهلوی دیدار فرمود.

یادآوری می‌شود که سالهای ۱۴-۱۳۱۳ بحبوحهٔ طغیان دیو مازندران و پیکار بی‌امان او با شعائر دینی و لباس روحانیّون و حجاب زنان بود.



کتاب دوّم : در این پانزده سال اخیر دفتری بنام «رحلات السیّد محسن الأمین في لبنان و العراق و ایران و مصر و الحجاز» بکوشش «دارالتراث الاسلامی للطباعة و النشر و التوزیع» در بیروت منتشر شد، امّا در آن هیچ نامی از شخص بانی طبع و تاریخ چاپ نیست، و مشتمل است بر سفرنامهٔ اول و دوم حجّ علاّمه امین که البتّه این دو را از جلد دوم «معادن الجواهر» مطبوع خود سیّد گرفته‌اند، و سپس همان سفرنامهٔ عراق و ایران که از چاپ نخست تجدید شده با این تفاوت که برخی مطالب اصل قلم مؤلف را ناشر در چاپ سابق نیاورده و در این چاپ آمده است، و برعکس؛ چیزهایی در دفتر اوّل هست که در

دوّمی دیده نمی‌شود. بخلاصه، سلیقه‌ها و افکار ناشر یا ناشران در هر دو چاپ سفرنامهٔ عراقی ایرانی علاّمه امین دخل و تصرّف نموده است.

توضیح دهیم که آقا شیخ اسحاق رشتی میزبان آن مرحوم، فرزند آیةالله عظمی حاج میرزا حبیب‌الله رشتی است و شرح حال او در سال تولّدش (۱۳۰۰) بیاید و درگذشتش بسال (۱۳۵۷) بوده.

و سیّد العراقین تهرانی همان است که از «۲۹ مرداد ۱۳۲۹» تا مدّتی نیابت تولیت مدرسهٔ عالی سپهسالار داشته و مرحوم ابوالقاسم سحاب «مؤلف فرهنگ خاورشناسان وکتب مفیددیگر» بأمر او «تاریخ مدرسهٔ عالی‌سپهسالار» را در بیش‌از ۲۰۰ صفحه تألیف کرد و با عکس‌ها و تفصیلاتی از سیّد نایب‌التولیه و دیگران در همان سال بچاپ رسانید.

. . .

پیرامون نخستین سفر حجّ مرحوم علاّمه امین این توضیح شایان ذکر است که بموجب نوشته خودشان در سفرنامهٔ مربوطه، ایشان روز دوشنبه ۷ ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۱ بعزم حجّ از دمشق خارج و دو روز مانده از همان ماه وارد مکّه معظّمه شده و خود هلال ذی‌الحجّه را در شب جمعه رؤیت کرده، و آن هنگام شریف عون امیر و احمد راتب پاشا والی حجاز بوده‌اند.

مرحوم سیّد پس از بجا آوردن اعمال حجّ و زیارت مدینه منوّره قصد بازگشت بوطن نموده و خود هلال محرّم ۱۳۲۲ را در شب شنبه در عسفان دیده و پس از طیّ طریق که منزل بمنزل را نوشته؛ در قطرانه با خط آهن بسوی دمشق حرکت نموده است.

این بود کیفیّت نخستین سفر حجّ صاحب‌الأعیان که مدّت آن کمتر از سه ماه شده است. حال در برخی از نوشته‌های عصری داستانهایی مبنی بر اقامت چند سال در حجاز و بروز کرامتها و تشرّف خدمت ولیّ عصر «عجّل الله تعالی فرجه» دیده می‌شود که بهیچ روی با آنچه خود در سفرنامه نوشته‌اند سازگار نیست.

در شرح حال مرحوم آیةالله اصفهانی (ش ۱۵۷۱) نیز سخنانی در باب رؤیت قلمی شد، والله العالم.

سفر حجّ دوم سیّد الأعیان بسال ۱۳۴۱-۱۳۴۲ بوده که گزارش آن هم جداگانه در «معادن الجواهر» و «رحلات» چاپ شده است.

اینک عین مقالهٔ سودمند، مندرج در مجلّه مجمع‌اللغهٔ دمشق. م.

السيد محسن الأمين العاملي
(١٢٨٤ - ١٣٧١هـ)
(١٨٦٧ - ١٩٥٢م)

الدكتور شاكر الفحام

الجانب الأدبي

إن من يتتبعُ سيرة السيد محسن الأمين وأعمالَه الخيرة ، ويتبينُ طريقته التي التزمها نهجاً في حياته ، ويطالعُ مؤلفاته ومقالاته ، وما أكثرها وما أنفعها ، لا يملك إلا أن يُكْبر هذه العبقريةَ الفذَّة التي اجتمع لها العلمُ

(*) ألقيت هذه الكلمة في الحفل الذي أقيم في مكتبة الأسد يوم ٢١ شوال ١٤١٢هـ/٢٢ نيسان ١٩٩٢م ، في الذكرى الأربعين لرحيل العلامة الكبير والأستاذ الجليل السيد محسن الأمين العاملي .

وقد تناولت فيها أدب الفقيد رحمه الله وأغدق عليه سحائب رضوانه .

(**) تجد ترجمة السيد محسن الأمين وأخباره في كتابه : الرحيق المختوم ١ : ٣٣٩ - ٤٠٧ (دمشق - ١٣٣٣هـ) ، ٢ : ١٣٩ - ١٦٢ (دمشق - ١٣٤٨هـ) ، وكتابه : أعيان الشيعة ١٠ : ٣٣٣ - ٤٤٦ (بيروت - ١٩٨٦م) ، وأحسن الوديعة في تراجم مشاهير مجتهدي الشيعة للسيد محمد مهدي الموسوي ٢ : ٢٨٠ - ٢٨١ (النجف الأشرف - ١٩٦٨م) وأحسن الأثر للشيخ صالح الكاظمي : ٣١ -٣٦ (بغداد - ١٩٣٣م) ، ومجلة المجمع العلمي العربي بدمشق ، مج١٧ : ٥٢٨ - ٥٣٤ ، ٥٥٠ - ٥٥١ ، مج٢٧ : ٦١٩ - ٦٢٣ ، مج٢٩ : ٤٤٢ - ٤٥٨ ، مج٣١ : ٤٨٣ - ٤٨٦ ، وأعيان الشيعة ٨ : ٢٩١ ، وانظر بقية المراجع في الأعلام للزركلي ٥ : ٢٨٧ ، ومعجم المؤلفين لعمر رضا كحالة ٨ : ١٨٣ - ١٨٥ .

الواسعُ الغزير والاستقامةُ في السلوك والعمل ، والانقطاعُ إلى الإصلاح والإرشاد ، ويتهدّى إلى الأسباب التي رفعت السيد الأمين ليكون منارةً هاديةً تتشوّفُ إليها الأبصار .

لقد وقف نفسه طَوال حياته يسدّد ويقوّم ، ويعلّم ويهدي ، ويدعو إلى وحدةِ القلوب واجتماعِها على المحبة والخير . لم تَعُقْه العقبات ، ولم تثنه الصعاب ، بل زادته عزماً وتصميماً على السير قدماً حتى يبلغ هدفه المأمول[1] .

إننا ونحن نجلو اليوم جوانب من سيرة هذا العالم الكبير ، والصالح المصلح لنزدادَ معرفةً به ، وتقديراً لجهوده ، وإحاطةً بالمهمة الرفيعة التي اضطلع بها ، لا يفوتنا أن نرمي إلى غرضٍ ثانٍ ، هو تقريب هذه السيرة إلى الأجيال الجديدة ، تجدُ فيها القدوة والأسوة ، فتنصرفُ إلى العلم ، تبذلُ في سبيله كل جهد مستطاع ، وتنهلُ من معينه ما يُسْعفها لترقى بالوطن درجات وترفعَ من طاقاته وقدراته ، ثم تهيبُ بها هذه السيرةُ المباركةُ أن تتمسك بالقيم والمبادئ ، وتتعلقَ بالفضائل والمُثُل ، فترنوَ بأبصارها إلى معالي الأمور ، وتتجنبَ سَفْسافها .

* * *

ولد السيد محسن الأمين في حدود سنة ١٢٨٤هـ (١٨٦٧م) بقرية شقرا التابعة لناحية هونين من أعمال مرجعيون ، وهي من قرى جبل عامل . وبدأ تعلمه في مسقط رأسه لينتقلَ من بَعدُ إلى مدارس جبل عامل ، ويقرأ على علمائها ، وقد جدَّ في التحصيل حتى لأنَ له عَصيُّ العلوم . وكان يتكئ على نفسه في قراءة العلوم حين لا يجدُ المدرسَ المسعفَ المساعد . ومما قرأه بنفسه في أواخر هذه المرحلة من التعليم شرحُ نهج

(١) أعيان الشيعة ١ : ٨٦ – ٨٧ (نصيحة مهمة) .

البـلاغة لابن أبي الحديد . وبدأ التـأليفَ في تلك المرحلة المبكرة من حياته ، وقال الشعر . ولما ملأ عِيابَه مما أخذ عن العلماء العامليين وجَّه همَّه إلى الرحلة في طلب العلم ، شـأن السـلف الصالح ، فقصد النجف الأشرف سنة ١٣٠٨هـ (١٨٩١م) ، وقرأ على علمائه الفضلاء ، فلما بلغ مراده ، ونال بغيته ، غادر النجف إلى دمشق سنة ١٣١٩هـ (١٩٠١م) ليتخذها منزلاً ومقاماً . ونصب نفسـه للتعليم والتأليف والهداية ، وأنشـأ المدرستين المحسنية واليوسفية ، إلى جانب جميعة الإحسان ، وجمعية الاهتمام بتعليم الفقراء والأيتام .

وكان ، رحمه الله ، منهوماً بالعلم ، مشغوفاً بالمطالعة ، يصف أيام مقامه بالنجف فيقول : « كنتُ فيها مكباً على المطالعة والمراجعة والقراءة والتدريس والإفادة ، والتصنيف والتأليف ، ليلي ونهاري ، معرضاً عما سوى ذلك إلا بقدر الضرورة .... موجهـاً إلى تحصيـل العـلم همةً أعلى من الضُـراح ، وعزمةً أمضى من بيض الصفـاح »[٢] وظلَّ ذلك دأبه وديدنه طَوال حياته ، وقد تحدَّث عن حبه للعلم وتبتُّله في محرابه في غير موضع من كتبه[٣] . وقال في صفة الكتاب :

رضـيتُ بـالوحـدة في منـزل ... ليس جليسي فيـه غيرَ الكتابْ[٤]
أُكْرِمْ بـه من صـاحبٍ صـادقٍ ... يَهْدي إلى نهج الهدى والصوابْ
بصحبتـي إيـاه في غـربتـي ... وموطني قـد لذَّ عيشي وطـابْ

(٢) الرحيق المختوم ١ : ٣٤٨ ، والضُـراح ، بضم الضـاد : بيت في السماء حيال الكعبة .

(٣) مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق ، مج٢٧ : ٦٢١ ـ٦٢٣ ، الرحيق المختوم ١ : ٣٥١ ، ٢ : ١٤٠ ـ ١٤١ ، أعيـان الشيعـة ١ : ١٤/ع٢ ، ١٠ : ٣٣٤/ع١ ، ٣٣٨/ع١ ، ٣٦٩/ع٢ .

(٤) الرحيق المختوم ١ : ٢٤١ .

وجعل مطلع كتابه : (معادن الجواهر) بيانَ فضل العلم والتأليف والكتابة . ووصف نفسه فقال :

أنا الذي في طلاب الـ ـعلوم أفنيتُ عمري[٥]
وليس لي من جليسٍ إلا دواتي وسِفْري
وفي يميني يَراعٌ في الطِرْس ما زال يجري

وكان ، رحمه الله ، كما وصف نفسه ، يواصل الكتابة والتأليف ، فغزر نتاجه ، وكثرت كتبه ومصنفاته . يقول عن نفسه : « له مؤلفات كثيرة ، وبعضها قد طبع مرتين أو مراراً ، وبعضها قد ترجم إلى غير العربية وطبع ، وأكثرُها يزيد على ٥٠٠ صفحة إلى ٨٠٠ صفحة . وحسبك أن يكون أعيان الشيعة يبلغ مئة مجلد .... ولو قُسِم ما كتبناه تسويداً وتبييضاً ونسخاً وغيرها على عمرنا لما نقص كل يوم عن كراس ، مع عدم المساعد والمعين غيرَ اللهِ تعالى »[٦] .

وكان يتحمل الشدائدَ والمشاقَّ ، ليبلغ مشتهاه في التحقيق والتدقيق ، ويكفي أن نشير إلى رحلاته ، ولا سيما الرحلة العراقية الإيرانية ، لنتبين مدى ما قدّم وما بذل ليصل إلى طَلِبته[٧] .

وتتجلى في مؤلفاته روحُ النَّصَفَةِ والنزاهة وحب الحقيقة . وكان حريصاً على توثيق نقوله ، وذكر مصادره ، ليكون القارئُ على بيّنة مما بين يديه . وقد بلغ عددُ المصادر التي رجع إليها في تأليف كتابه (أعيان

---

(٥) معادن الجواهر (دمشق ـ ١٣٥١هـ) ٣ : ٤٠٣ .

(٦) أعيان الشيعة ١٠ : ٣٧١ ، مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق ، مج٢٧ : ٦٢٣ .

(٧) الرحلة العراقية الإيرانية (بيروت ـ ١٩٥٤م) ، رحلات السيد محسن الأمين (بيروت ـ دار الغدير) ، معادن الجواهر ٢ : ٢٨٩ ـ ٣٤٣ ، أعيان الشيعة ١٠ : ٣٦٩ ، ٣٧٠ ، ٣٧٣ .

الشيعة) ثلاثةً وتسعين وثلاثَ مئة مصدر[٨] .

وتقديراً لمكانته العلمية السامية ، وما قام به من جليل الأعمال والمآثر فقد اختاره أعضاءُ المجمع العلمي العربي بدمشق زميلاً لهم ، فانضمّ إلى مجمع الخالدين سنة ١٣٦١هـ (١٩٤٢م) ، وشارك زملاءه في أعمال المجمع ، وآزرهم في مهمتهم ، وكان نعم العونُ والعضد ، حتى اختاره اللهُ إلى جواره سنة ١٣٧١هـ (١٩٥٢م)[٩] .

لقد كان ، رحمه الله ، من أولئك العلماء الأعلام الذين لا يقصرون جهودهم على علم واحد ، بل يمدون من آفاق معرفتهم لتشمل أنواعاً شتى من العلوم ، فبرع ، رحمه الله ، في العلوم الدينية ، واتسع في قراءة التاريخ وعلم الرجال والأدب ، وعُني باللغة وأتقن علوم العربية ، ورُزق حافظة قوية ، أسعفته في حفظ الكثير من مختار الشعر ، وبليغ النثر . وألَّف فأكثر ونوَّع . ويكفي أن نشير إلى كتاب أعيان الشيعة ليدرك القارئ دائرة المعارف الواسعة التي كان ، رحمه الله ، يجول في رحابها ، ويجني من ثمارها[١٠] .

* * *

ليس من همي أن أتقصَّى جوانب نشاط السيد الأمين ، فذلك فوق الوسع والطاقة . وإنما أنا قاصر كلمتي على الجانب الأدبي .

كان طالبُ العلم ، كما قصّ علينا السيد الأمين في سيرة حياته ، يبدأ بختم القرآن الكريم ، وتعلُّم الكتابة ، ثم يجوّد الخط ، ويقرأ كتب

---

(٨) أعيان الشيعة ١ : ٢٠٩ ـ ٢١٨ .

(٩) مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق ، مج١٧ : ٥٥٠ ـ ٥٥١ ، مج٢٩ : ٤٤٢ ـ ٤٥٨ .

(١٠) انظر ما كتبه الأستاذ سليمان ظاهر في أعيان الشيعة ٧ : ١٨٧ ، وفي مقدمة الرحلة العراقية الإيرانية (بيروت ـ ١٩٥٤م) : ٥ ـ ١٥ .

النحو متدرجاً من الآجرومية إلى شرح قطر الندى وبلّ الصدى لابن هشام ، إلى شرح ابن الناظم على ألفية ابن مالك ، إلى ما فوقها من كتب ، مثل شرح الرضي على الكافية ، والتصريح على التوضيح للشيخ خالد ، ثم يضم إلى ذلك دراسة علوم أخرى مثل قراءة المعالم في أصول الفقه ، والمطول في البلاغة ، وما يختاره المدرس من كتب الفقه والمنطق والأدب وسواها . وعمادُ الدراسة في ذلك الحفظُ غيباً في المتون خاصة .

ويحدثنا السيد الأمين أن أول ديوان شعر قرأه كان ديوان أبي فراس الحمداني ، وأنه حفظ كثيراً منه . وتدلُّنا آثار السيد الأمين على تمكنه من ناصية اللغة ، ومقدرته المبكرة على فهم أساليب العربية ، قد أوتي الحافظة القوية ، والموهبة المسعفة ، والذكاء اللمّاح . وظهر تفوقُه على أقرانه وأنداده ، وكان يتفطّن إلى ما لا يتفطن له سواه : مرّ ببيروت سنة ١٣٠٨هـ في طريقه إلى النجف ، وكان في الرابعة والعشرين من عمره ، فاطلع في مكتبة الشيخ أحمد عباس على كراسة من ديوان الشريف الرضي الذي كان يُطبع آنذاك ، فنبه على الخطأ الذي وقع في تفسير بيت الشريف :

وموقفٍ صافحت أيدي الرجال به طلى الرجال على الخرصان من كَثَبِ

ودلّ على الصواب[١١] . وطالما فعل ذلك .

ومكّنه تفوقه من التأليف المبكر ، وقول الشعر ، فكتب حاشية على المطول ، وحاشية على المعالم ، وكتاباً في النحو[١٢] . وقد ضمَّ ديوانُ الرحيق المختوم بجزأيه جُلَّ شعر السيد الأمين ، وكثيرٌ منه مما نظمه في أيام الشباب . وفيه قصائدُ قالها سنتي ١٣٠٣هـ و١٣٠٤هـ يرثي بها أقرباء وعلماء فجع بهم[١٣] .

(١١) أعيان الشيعة ١٠ : ٣٤٨ ـ ٣٤٩

(١٢) أعيان الشيعة : ١٠ : ٣٤٣/ع١ .

(١٣) الرحيق المختوم ١ : ١٨٥ ـ ١٩٠ ، ٢٠١ ـ ٢٠٤ ، ٢٠٦ ـ ٢٠٨ ، ٢٠٩ ـ ٢١٢ .

وهو يمضي في شعره على سنن السابقين من الشعراء ، يجاريهم في أغراضهم ومعانيهم وصورهم وأساليبهم . وقد نهج نهجهم فيما سلكوه من التشطير ، والتخميس ، والتوشيح ، والتذييل ، وقول القصائد المحبوكات ، والمعميات والألغاز ، وفن التأريخ ، والملح ، والمعارضة .

وتعدّدت الأغراض التي طرقها ، وقد نسقها في الجزء الأول من ديوان : الرحيق المختوم في ثمانية عشر باباً منها المديح والغزل والرثاء والحماسة والصفات والحنين إلى الأهل والأوطان .

وجلُّ مدائح السيد الأمين قالها في مدح النبي ﷺ والإمام علي رضوان الله عليه ، والعترة الطاهرين . وإذا كان السيد محسن الأمين قد أفرد قصائد للغزل والنسيب فانه قد افتتح جملة من قصائده الأخرى ولا سيّما المديح بالغزل على غرار الشعراء السابقين .

ويطالعك في غزله أحياناً شيء من نفحات حجازيات الشريف الرضي . يقول :

يا سائرين تيمموا نجدا تخِدُ المطيُّ بظعنهم وَخْدا[١٤]
حَطُّوا الرحالَ على مرابعها واستنشقوا من تربها الندّا
يا ساكني نجدٍ سألتكمُ بالعهد أن ترعَوْا لنا العهدا
سَقْياً لأيام مضين بها قد كان عيشي ناعماً رغدا
وبأيمن العلمين ريمُ فلاً قد واصل الهجرانَ والصدّا

وساير السيد الأمين شعراء العصر ، فوصف في شعره المخترعات الحديثة . يقول في مطلع قصيدة له في مدح نبيّ الرحمة محمد ﷺ يصف القطار الذي امتطاه لزيارة الرسول في المدينة ، وتخلّص من الوصف إلى المديح ، وهو ما يسمّى عند علماء البديع حسن التخلص :

---

(١٤) الرحيق المختوم ١ : ٩٧ .

سرت بنا تقطع الغيطان والأكما تسابق الريح مهما هبّ أو نسما[١٥]
بزلاء ليس لها رحل ولا قتب ولا زمام ولا شدُّوا لها حزما
من السوابق في المضمار ما حملت سرجاً ولا مضغت في دهرها اللجما
تخبُّ طوراً وطوراً سيرها رَمَلٌ وتارة تسبق السيل الذي دهما

وزاره الشيب مبكراً ، وظهر في مفرقه ولم يبلغ الثامنة عشرة من عمره ، فهاجه للقول ، فقال :

دهى مفرقي بالشيب صرفُ زماني وما تمَّ لي عشر مضت وثماني[١٦]
وأسرع فيَّ الشيبُ قبل أوانه ومن ذا الذي يبقى على الحدثان

وقال :

أرى نوب الزمان تعاورتني ونالت قصدها بالرغم مني
وشيّب مفرقي صرفُ الليالي وما أوفت على العشرين سني

والشطر الأخير مستعار من قول أبي تمام وقد دهاه ما دهى السيد الأمين فقال :

وما أوفت على العشرين سني فما عذرُ المشيب إلى عذاري

وحافظةُ السيد الأمين القوية كانت ترفده وتمده دائماً . وقد ألف أن يضمن شعره ونثره قطوفاً من أشعار السابقين ونثرهم ، ومأثور الحكم والأمثال . بله آيات الذكر الحكيم ، وأقوال الرسول الكريم .

ومما قاله في الحنين إلى دمشق :

خان الزمان وقدماً كان خوانا فشطَّ منزل من نهوى ويهوانا[١٧]
أحبابنا بدمشق لا أُغَبَّكم فيضُ السحائب هطّالاً وهتّانا

(١٥) الرحيق المختوم ١ : ٤ ـ ٥ ، وانظر أيضاً ١ : ٢٤١ ـ ٢٤٢ .
(١٦) الرحيق المختوم : ١ : ١٠٥ .
(١٧) معادن الجواهر ٣ : ٤٣٠ .

إنْ يَنْأ ربعُكم عن ربعنا فلكم في القلب ربعٌ غدوتم فيه سُكّانا
ذكراكمُ في محاني القلب ثابتةٌ فهل نسيتم لبعد العهد ذكرانا

وكان السيد الأمين يباهي بأشعاره ويفاخر ، فعل الشعراء المتقدمين ، فيقول :

إليك من غرر الأقوال قافيةً كالتبر منسبكاً والدرِّ منتظما[١٨]
تُعيي فصاحتها قُسّاً وتتركُ مِنْ ورائها كلَّ ذي نثرٍ ومن نظما

ويقول أيضاً :

في الشعر كم لي قوافٍ من كلّ غرّاء بِكْرِ[١٩]
شواردٍ سائراتٍ في كل سهل ووعر
يشدو بها الركبُ حدواً في كل بيداء قَفْر
تسري مسير الدراري في كل برّ وبحر

لقد كانت صور السيد الأمين وأخيلته ومعانيه تجول في رياض الشعر الموروث . أما أسلوبه فكان أقرب إلى الجزالة في أغراض الفخر والحماسة والمديح ، ويرقّ في غرض النسيب . وقد طاوعته العبارة ، وأسلست له قيادها ، وواتته الألفاظ لسعة محفوظه واقتداره ، تنثال عليه الكلمات يختار منها ما يروقه . وقد رضي عن مذهبه في الشعر ، وكأنما كان يردّد لنفسه :

أتيتُ بمنطق العرب الأصيلِ وكان بقدر ما عاينتُ قيلي

أما نثره فكان السهل القريب المتناول ، تقرأ سيرته التي حبّرها فتحسّ أنه قريب منك يقصّ عليك بأسلوب سلس ، لا تعمّل فيه ولا تكلف . لقد كانت غايته الأولى في كتبه ورسائله التعليم والإفهام ، فاختار العبارة الواضحة السهلة . وقد هيّأ له هذا الأسلوب انتشار كتبه وتداولها بين فئات

---

(١٨) الرحيق المختوم ١ : ٦ .

(١٩) معادن الجواهر ٣ : ٤٠٢ .

مختلفة ، كل فئة منها تجد فيها طلبتها ومرادها .

ويضطرنا ضيق المقام إلى إيجاز القول في منظوم السيد الأمين ومنثوره ، ومجال القول ذو سعة ، لننتقل إلى الحديث عن مؤلفاته الأدبية .

لقد بدأ السيد الأمين الكتابة في الأدب وعلومه في مطلع شبابه ، وكان حريصاً على اقتناص الفوائد يختارها ويجمعها . وقد أشار إلى ذلك في مطلع كتابه : معادن الجواهر ونزهة الخواطر الذي حشاه فوائد مصطفاة ، ولآلئ نفيسة تدل على الميدان الرحب من الثقافات المنوعة التي طوّف السيد في جنباتها . يجتبي ويجني الخيار منها .

وقد قصر الجزء الثالث من كتابه على الشعر والأدب ، فدل ما جمعه واختاره في هذا الجزء على ما يتمتع به من مقدرة فائقة في تذوق الكلام ونقده ، ومن اطلاع واسع ومعرفة عميقة بتراثنا الأدبي .

وتبدت طاقات السيد الأمين الأدبية ، وذوقه الناقد ، وحسه المرهف في كتابه أعيان الشيعة حين تصدى لترجمة كبار الأدباء من الشعراء والكتاب .

كان يرى فرضاً واجباً أن يحيط بأخبار الشاعر أو الكاتب الإحاطة البالغة ، فيبحث وينقّر في الكتب المطبوعة والمخطوطة ليعود بزاد وفير . ثم يعرض ما جمع على محك النقد ، فيوازن بين الأخبار ليدلّ على المتناقض منها ، وينفي المتهافت الضعيف . ويعودُ إلى ديوان الشاعر وآثار الكاتب يستعين بها في التحقق من صحة الأخبار . وينتقي بعد ذلك مختارات من رائع شعره أو بليغ قوله ، ويذكر ما أخذه النقاد عليه ، ملتزماً النَّصَفَةَ والنزاهة . وهو في كل ذلك لا يتوقف عن تصحيح المحرف وتقويم المصحّف من النصوص التي مسخها النساخ .

كان رحمه الله يطيل في تراجم الأدباء من الشعراء والكتاب منساقاً

بفطرته الأدبية ، وذوقه الناقد ، وانك لتستطيع ان تجتزئ كل ترجمة من تلك التراجم لتفردها بكتاب مستقل ، كترجمة المتنبي وأبي فراس الحمداني وأبي تمام وأبي نواس ودعبل بن علي الخزاعي والصاحب بن عباد .

كانت تلك طريقته في عمله ، يقول في مقدمة ترجمة أبي فراس : « ... وبعد فإني ذاكر في هذه الأوراق ترجمة أحوال الأمير أبي فراس الحمداني .... مما استفدته من أقوال المؤرخين ، وما استنبطته من مجرى الحوادث وقرائن الأحوال ، ومن التأمل وإعمال الفكر في أشعاره وما يستفاد من جملة منها من صفاته ومختلف حالاته ، حسبما أدى إليه بحثي وتنقيبي ، ووصل إليه فهمي ومعرفتي مما أرجو أن أكون أصبت فيه شاكلة الصواب ، مع إيراد نبذ صالحة من شعره المستحسن .... ولا سيما ما عثرت عليه زيادة على ما في ديوانه المبطوع وهو شيءٌ كثير » .

وكان يدرك أنه بذلك قد قدم ما لم يقدم سواه ، وأنه تفرد بما لم يشركه فيه غيره . يقول في مقدمة ترجمة أبي نواس : « ... وبعد فهذه سيرة الشاعر الشهير أبي نواس الحسن بن هانئ الحكمي .... تامة مستوفاة مستقصاة من جميع نواحيها بما لم يُسبق إليه . » .

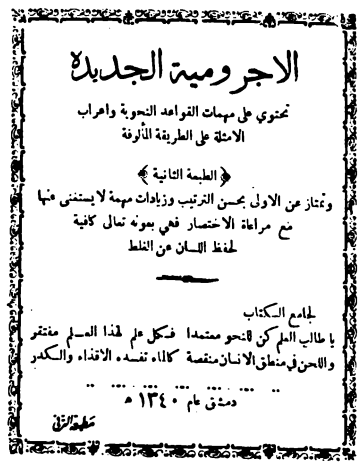
وبعد ، فلقد كنت وأنا أقرأ سيرة السيد محسن الأمين ، تطالعني صورته المحببة بعلمه الغزير ، وسعة أفقه ، وتسامحه ، ومناقبه ، وتواضعه الجم يستقبل قاصديه لا فرق بين كبير وصغير ، ويزودهم بنصحه وإرشاده ، قد نذر نفسه لخدمة مجتمعه ، وهدايته ، ورَفَعَ منارةَ العلم يبدد بها ظلمات الجهل وغشاوة التخلف ، ودعا إلى الوحدة ونبذ الخلاف ، لم يبخل بتضحية ، وعزف عن المغريات ، ولم تغرّه مظاهر الدنيا البراقة ، فكان المؤمن المتمسك بالمبدأ والقيم والمثل ، وكان القدوة الحسنة الطيبة في خلقه ومسلكه وعلمه ونزاهته .

٥٠٦ السيد محسن العاملي

لقد كنت وأنا أقرأ أردّد لنفسي قول رسول الله ﷺ : « ألا أخبركم بأحبكم إليَّ وأقربكم مني مجالسَ يوم القيامة ؟ أحاسنُكم أخلاقاً ، الموطّؤون أكنافاً ، الذين يألفون ويُؤلفون » .

رحمه الله الرحمة الواسعة ، وأسكنه فسيح جنانه ، فلقد كان الحسن الأخلاق ، الموطأ الأكناف ، يألف ويُؤلف ، فعل المؤمنين الأبرار .

«پايان مقالهٔ مجلّه مجمع اللّغة العربية». م.


الاجرومية الجديدة

تحتوي على مهمات القواعد النحوية واهراب
الامثلة على الطريقة المألوفة

﴿ الطبعة الثانية ﴾

وتمتاز عن الاولى بحسن الترتيب وزيادات مهمة لا يستغنى منها
مع مراعاة الاختصار فهي بعونه تعالى كافية
لحفظ اللسان من الغلط

لجامع الكتاب

يا طالب العلم كن للنحو معتمدا فكل علم لهذا العلم مفتقر
والاحن في منطق الانسان منقصة كالماء تفسده الاقذاء والكدر

دمشق عام ١٣٤٠ هـ

مطبعة الترقي

— ١٨٠ —

وَراجِعٌ إِلَى مَزِيدٍ اَلْمَفْعُولُ بِهِ مَنْصُوبٌ وَعَلَامَةُ نَصْبِهِ فَتْحُ
آخِرِهِ وَاَلْجُمْلَةُ خَبَرُ اَلْمُبْتَدَا وَاَلْمُبْتَدَا اَلضَّمِيرُ وَاَلْمَعْنَى
شَيْءٌ عَظِيمٌ أَحْسَنَ زَيْدًا أَيْ جَعَلَهُ حَسَنًا وَأَحْسِنْ
بِزَيْدٍ) أَحْسِنْ فِعْلُ تَعَجُّبٍ مَبْنِيٌّ عَلَى اَلسُّكُونِ
بِزَيْدٍ اَلْبَاءُ زَائِدَةٌ وَزَيْدٌ مَجْرُورٌ بِالْبَاءِ اَلزَّائِدَةِ لَفْظًا مَرْفُوعٌ
عَلَى أَنَّهُ فَاعِلٌ مَحَلًّا أَصْلُهُ أَحْسَنَ زَيْدٌ أَيْ صَارَ ذَا حُسْنٍ
فَضُمِّنَ أَحْسَنَ مَعْنَى اَلتَّعَجُّبِ وَكُسِرَ وَسَطُهُ وَسُكِّنَ
آخِرُهُ وَزِيدَتْ اَلْبَاءُ فِي فَاعِلِهِ

تمت الاجرومية الجديدة نفع الله بها كما نفع بأصولها وكان وضعها
وترتيبها بمعرفة العبد الجاني محسن الحسيني العاملي الشامي
غفر الله ذنوبه وستر عيوبه وكان ليلة الثلاثاء السابعة
والعشرين من شهر ربيع الثاني ١٣٤٠ بمدينة دمشق
الشام صانها الله من طوارق الحدثان والحمد
لله وصلى الله على سيدنا محمد وآله وسلم

«اثر ديگرى از علاّمه امين»

☆ (۱۵۸۶ ـ تولد حاج میرزا محمد ۳۴ آقای قاضی تبریزی) ☆

وی فرزند شیخ آقا ۳۳ ی (۱۲۹۴)، و خود از علماء و فقهاء بوده که در اینسال ـ چنان که در «شجره‌نامهٔ سادات وهّابی‌ها : ۳۹» [۱] و «هدیّة لآل عبا:۴۷» نوشته‌اند ـ متولّد شده، و پس از رشد و بلوغ در کمال زهد و تعبّد و سخاء و حسن سیرت بسر برده، و در ادبیات و املاء و انشاء و بیان حظّی وافر داشته، و کتب چندی تألیف نموده :

اوّل : کتاب «رشق الألحاظ» در تفسیر اصطلاحات شعری عرفاء. دویم : «رساله‌ئی در تحقیق لفظ جلاله». سیم: کتاب «مقالات سمیّه» در جمع کلمات علمیّهٔ پدرش مرحوم شیخ آقا در تحقیقات متفرقه.

و آخر، پس از مدّت چهل و شش سال قمری عمر، در سنه ۱۳۳۰ هزار و سیصد و سی وفات کرده.

و در «ص ۲۲ [شجره‌نامه]» دو نفر فرزند برای او نوشته :

یکی: حاج میرزا محمدحسین ۳۵ مؤلف «شجره‌نامهٔ» مذکوره (۱۳۲۱)،

و دیگر: **میرزا حسن آقا ۳۵ إلهی** که صاحب فضائل و فواضل و کمالات صوری و معنوی است، و بطوری که در «شجره‌نامه:۴۱» نوشته؛ در سنه ۱۳۲۵ متولد شده و با برادر مذکور خود بنجف رفته و آنجا در نزد میرزای نائینی و سیّد حسین آقا حکیم بادکوبه‌ئی و حاج میرزا علی آقا ایروانی درس خوانده، و از آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی اجازه گرفته، و در «ص ۲۲» فرزندی بنام **سیّد محمد ۳۶** از او آورده [۲].

(۱) مقصود دفتری است که مرحوم علاّمهٔ طباطبائی صاحب تفسیر «المیزان» فرزند صاحب عنوان، در بازگشت از نجف‌اشرف بتبریز تألیف نموده و در شرح حال کوتاهی که از خود نوشته‌اند و بارها چاپ شده از آن به «کتاب سلسلهٔ أنساب طباطبائیان آذربایجان» تعبیر نموده‌اند، و در برخی جاهای دیگر، مانند «یادنامهٔ مفسّر کبیر : ۵۰» بعنوان «رساله أنساب آل‌عبدالوهّاب» نیز یاد شده و از آن دفتر در این کتاب مکرّر استفاده شده است. م.

(۲) در یادنامه‌های ویژهٔ مرحوم علاّمهٔ طباطبائی صاحب «المیزان» مختصری نیز پیرامون احوال برادر بزرگوار ایشان دیده میشود. م.

☆ (۱۵۸۷ ـ تولد سیّد محمد، موسوی زنجانی) ☆

وی فرزند سیّد محسن بن سید محمدباقر بن سید کاظم بن امیر محمدحسین است، که پدرش از علماء و مردی ثقهٔ صالح بود و در ۱۰ ذی‌الحجّهٔ سنه ۱۳۱۷ وفات نموده.

و آقا سید محمد خود از علماءِ أعلام و حکماء عظام بوده، و چنان‌که در «فهرست مشاهیر علماءِ زنجان:۱۱۲» نوشته؛ در این سال متولد شده، و شطری از علوم را در زنجان تحصیل کرده، و سپس بطهران رفت و آنجا در نزد آقا علی مدرّس و میرزای جلوه در حکمت درس خواند، و بعد از آن بنجف رفت و در نزد علماءِ أعلام تحصیل کرده و بزنجان برگشت، و در آن جا مرجعیّتی بهم رسانیده و یکی از رؤساءِ روحانیّون گردید و بإفادت پرداخت، و بسی حسن‌الخلق کریم النفس متقن القول بود، و «کتابی در فقه» تألیف کرده که تمام نشد.

و آخر در روز پنج‌شنبه هشتم ماه ذی‌القعدةالحرام سنه ۱۳۵۵ هزار و سیصد و پنجاه و پنج ـ مطابق ۱ اسفندماه باستانی ـ وفات کرده، و سه پسر برگذار نمود :

اول : آقاجواد که از فضلاءِ محصّلین بشمار آید.

دویم : حاج میرزا ابوالفضل که در (۱۳۱۸) بیا[illegible]

سیّم : حاج آقا رضا که در حدود ۱۳۲۲ متولد شده و کتب متون را در زنجان خواند و سپس بقم رفته و در مجلس درس حاج شیخ عبدالکریم حاضر شده تا از علماء و فقهاء گردید، و پس از وفات وی بزنجان باز آمد و اندکی مانده و بطهران رفته و آنجا ساکن شد. (۱)

(۱) مختصر شرح حال صاحب عنوان و سوّمین از فرزندان در «گنجینه دانشمندان ۵ : ۲۵۰ـ۲۵۱» آمده، و داستانهایی نیز از مرحوم حاج سیّد محمد در کتاب شریف «الکلام ۱:۹۹ تا ۱۲۰ ط ۲ قم» نقل شده است.

خبر درگذشت آیةاللّه حاج سیّد ابوالفضل «فرزند دوم» در «روزنامهٔ اطلاعات: شنبه ۲۴ محرم ۱۴۱۳ مطابق سوم مرداد ۱۳۷۱: ص ۲» اعلام گردیده امّا وقت و روز آن مشخص نشده است.

همچنان درگذشت آیة اللّه حاج سیّد رضا فرید زنجانی «فرزند سوم» در اوائل ربیع دوم ۱۴۰۴ واقع شده و مجلس ختم آن مرحوم بنوشتهٔ همان روزنامه در روز دوشنبه ۵ ع ۲ مطابق ۱۹ دیماه ۱۳۶۲ در مسجد ارک تهران برگزار گردیده، و در ستون یادبود اطلاعات مورّخهٔ (۱۵ دی ۷۲) بمناسبت دهمین سالگرد وفاتش شرحی در تجلیل از وی بچاپ رسید. م.

☆ (۱۵۸۸ ـ تولد سید محمدباقر، هندی، ره) ☆

وی فرزند مرحوم سیّد محمد (۱۲۴۲ ج ۴ ش ۶۲۵)، و خود از اهل علم و شعر و ادب در عراق عرب در عصر ما بود، و بطوری که در «الذریعه ۹:ش ۷۶۱» نوشته؛ در اینسال در نجف متولّد شده، و تألیفاتی دارد :

اول: أشعار چندی که آنها را شیخ حسن بن علی حلّی در سنه (۱۳۳۰) جمع نموده و دیوانی شد، و یکی از أشعار قصیدهٔ غدیریّه آن این است :

کـلُّ غَـدرٍ و قـول إفکٍ و زور هـو فـرع عـن جَحدِ نَصّ الغـدیر

و نسخه‌یی هم از «دیوان» او در نزد فرزندش **سید محمدصادق هندی** در شهر بلد ـ بین سامره و بغداد ـ موجود است که مشتمل بر قریض و حَسکة، قصایدِ مدیح و مراثی است.

دویم: کتاب «دین الفطرة» در این که دین بحسب فطرت بشریّت لازم است نه بأدلّه عقلیّه که منجرّ بدور و تسلسل و غیره شود.

و در کتاب «ماضي النجف و حاضرها» [1] این سه بیت را از او در تاریخ کاشی‌کاری اخیر ایوان نجف نقل کرده :

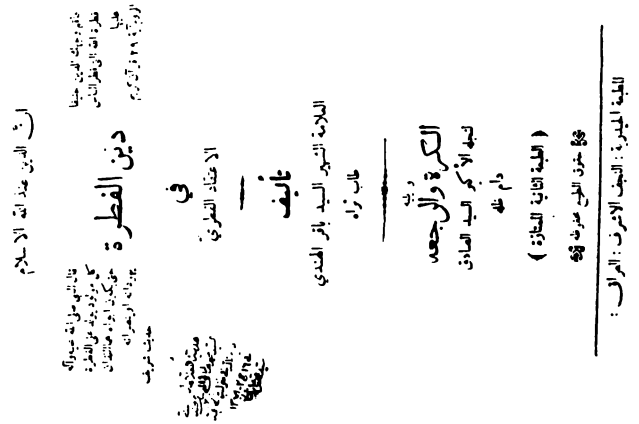
حضرة قُدسٍ قَدسما سمکُها تزدحم الأملاک في بابها

یوَدُّ جِبرائیلُ لوأنّه یُعدّ من جملة حُجّابها

البـــاب بـــاب اللّـــه، تـــاريخه :
بـــابُ عـــليّ لُذبأعتـــابها ۱۳۲۷

و آنجا وفات اورا در سنه ۱۳۲۸ نوشته که ظاهرًا غلط است، و صحیح آن که وی در سه‌شنبه غرّهٔ ماه محرّم‌الحرام سنه ۱۳۲۹ هزار و سیصد و بیست و نه، چنان کـه در «الذریعه (جلد و شمارهٔ مرقوم)» و «اعیان الشیعه ۱۳ (۱۴)» نوشته ـ مطابق ۱۲ جدی ماه برجی ـ وفات کرده.

و فرزندش سید محمدصادق مرقوم از علماءِ عصر است، و کتابی دارد بنام «الکرّة والرجعة» در اثبات رجعت ببیان عصری؛ چنانکه در «الذریعه ۱۷: ۲۹۱: ۳۵۷» فرموده [۲].


دين الفطرة
في
الاعتقاد الصحيح
بقلم
العلامة الشهير السيد باقر الهندي
طاب ثراه
الكرة والرجعة
لنجله الأكبر السيد الصادق
دام ظله
(الطبعة الثانية المنقحة)
المطبعة المصرية : الشيخ الاشرف : العراق :

(۱) این مطلب از نخستین چاپ «ماضی‌النجف و حاضرها ۱: ۶۰ـ ۶۱ صیدا ۱۳۵۳» نقل شده، و مرحوم شیخ جعفر آل محبوبه مؤلف آن کتاب گرامی پهلوی مصراع اخیر نوشته است «کذا»: **باب عليّ لُذ بأعتابها (کذا)**. م.

(۲) شرح حال و آثار صاحب عنوان در «شعراءالغري ۱: ۳۷۵ـ ۳۹۰» و همچنین «نقباءالبشر : ۲۲۲» یاد شده، و فرزندش **سیّد محمدصادق** نیز در «نقباء : ۹۰۱» معنون

است، و بسال (۱۳۷۱ ق) که نویسنده این تعلیقات بعتبات عالیات مشرف بود مکرّر بملاقات آن عالم جلیل در بلده طیّبه کاظمین نائل گردید و روزی در ضیافت بخانه خود نسختی از «دین الفطرة» پدر بزرگوارش راکه پس از آن «الکرّة و الرجعة» خود او چاپ شده بهدیّت داد، و هر دو رساله اثری مفید و ممتاز است.

در «معجم رجال‌الفکر و الادب:۴۶۹» سال درگذشت سیّد محمدصادق را (۱۳۸۴ ق) تعیین کرده‌اند.

ناگفته نماند که صاحب عنوان را فرزند دانشمند دیگری بود بنام سیّد حسین هندی نجفی که او نیز در «نقباء:۸۹۱» عنوان شده و درگذشتش را در همان «معجم:۴۶۸» بسال (۱۳۸۲ق) نوشته‌اند. رحمة‌اللّه علیهم أجمعین. م.

☆ (۱۵۸۹ ـ تولد میرزا محمدحسین‌خان، ثمر، شاعر اصفهانی) ☆

میرزا محمدحسین‌خان، ملقّب بمعزّالدین و فرزند میرزا محمدعلی مستوفی انصاری اصفهانی، و از جملهٔ شعراء و اهل علم و ادب اصفهان بود. (۱)

و او در این سال در اصفهان متولّد شده و کسب علوم و فضائل نموده و خطی خوب بهم رسانید، و در شاعری تخلّص ثمر نهاد، وکتب چندی تألیف کرد، از آن جمله: کتاب «عبرةللناظرین» در تاریخ.

و در ماه «جمادی الأُولی یا الاخری» سنه ۱۳۴۴ هزار و سیصد و چهل و چهار ـ مطابق آذرماه باستانی ـ وفات کرد، و در اطاق آخرین دست چپ تکیهٔ آقا میرزا عبدالغفّار تویسرکانی دفن شد.

(۱) مأخذ آنرا در کتاب «جعبه، ص ۱۹۵» نوشته‌ام. **یادداشت مؤلف.**

مرحوم معلّم بسال (۱۳۴۵ ق) که بخانهٔ آقا میرسیّد علی جناب مؤلف کتاب «الاصفهان» رفت و آمدی داشت، این شرح را در «جعبه:۱۹۵ نسخهٔ اصل» نوشت :

«جناب سیّد جناب ـ سلّمه اللّه تعالی ـ بناءِ بر آنچه خود فرمودند از مرحوم میرزا حسین‌خان ثمر ـ رحمه‌اللّه ـ شرح حال خود او و مرحوم حاجی میرزا محمدباقر بهاءِ شاعر را خواسته، واو شرحی نوشته که عبارت آن این است :

« میرزا حسینخان ثمر انصاری، مولدش در سال ۱۲۸۴ در اصفهان و نیاکانش از شیراز چون مرجع امور دولتی بودند در زمان شاه عباس باصفهان پایتخت ایران مهاجرت

و در آنجا سکنی گزیدند،

«از فامیل [کذا.م] مرحوم میرزا حبیب اللّه خان مشیرالملک وزیر و رئیس مالیّهٔ ولایات جنوب و غرب ایران در زمان ظلّ‌السلطان،

«و سابق، ثمر در نظام توپخانهٔ اصفهان بوده، و بعد بژنرال آجودانیِ حضور ظلّ‌السلطان منسوب [کذا.م] گشت، و اکنون که سال ۱۳۴۳ هجری است إنزواء گزیده و بتألیف تاریخ زمان «عبرةللناظرین» و وقایع‌نگاری ازمنه و قرون قدیمه و جدیده اشتغال دارد،

«و نیز چندین کتب منظومه و ترجمهٔ تواریخ خارجه و داخله از قبیل «شرق اقصی» و «جنگ ژاپون و روس» و «تاریخ فرانسه» و غیره، و کتاب « رعنا و زیبا»ی منظومه که آن فقط بطبع رسیده؛ از وی باقی است، و بقیه هنوز طبعشان در عهدهٔ تعویق مانده است،

«بعرض عالی می‌رساند: حسب‌الفرمایش [کذا.م] مختصری از تعرفهٔ خود نوشته ارسال داشت، کم و زیاد و تصحیح آن دیگر بعهدهٔ خود سرکار است،

«در خصوص **حاجی میرزا بهاء**، همین قدر چنین بنظر است که سال ۱۳۱۶ ایشان مرحوم شدند، و هشتاد چیزی کم از سنّ ایشان گذشته بود، و از روی تاریخ وفات و سنّ ایشان میتوان سال تولّد ایشان را هم بدست آورد! چون از کسان و اقوام ایشان آدمی که معروف باشد باقی نمانده است. زیاده مورث جسارت است،

«تمام شد کلام مرحوم ثمر. و خود جناب سیّد فرمودند که او در سال پیش- که ۱۳۴۴ باشد- وفات کرد، رحمةاللّه علیه،

«و او است معزّالدین بن میرزا محمدعلی مستوفی انصاری؛ ره،

«در نامهٔ دانشمندان» در مورد وفات، خودش ماه آنرا (آذر) نوشته که مطابق (ج ۱) میشود. اما وفات حاجی میرزا بها، در ۱۳۱۶، اشتباه است، زیرا که از شماره ۳ سال ۲ روز نامهٔ «ثریّا» چنین برآید که او تا (ج ۲- ۱۳۱۷) زنده بوده».

پایان مطلب منقول از «جعبه»

اینکه ثمر در نوشتهٔ خود گوید «و کتاب رعنا و زیبای منظومه که آن فقط بطبع رسیده»، گویا فراموش کرده که خود بسال (۱۳۰۴ ق) که بیست سالی بیش نداشته، بدنبال دیوان أشعار استادش میرزا آقاجان پرتو؛ نخستین دیوان اشعار خود را هم بچاپ رسانیده بود.

«رعنا و زیبا» را اگرچه مرحوم مشار در فهارس خود آورده امّا تنها گوید که در تهران

چاپ سربی شده است، بدون هیچ توضیح دیگری.

مرحوم معلّم باز شرح حال ثمر را در کتاب «مقامات معنوی: ۱۸ نسخه اصل» در وقایع (۱۳۴۴ ق) با قطعه شعری از او آورده و افزون بر آنچه گذشت این است که گوید:

«... مخصوصًا در نزد مرحوم میرزا علیرضاءِ ملقّب بمیرزا آقاجان **پرتو** بن محمدعلی، شاعر خوشنویس اشیانی لنجانی که در (ج ۱ سنه ۱۳۰۴) وفات کرده؛ شاگردی کرد، تا در علوم عدیده و خطوط متفرّقه و ألسنهٔ خارجه مهارتی بهم رسانید ...» **انتهی**.

دربارهٔ أشعار پرتو و ثمر گوییم که یک مجموعهٔ چاپ سنگی رقعی بی‌شماره صفحه، اینک در دست داریم؛ سرآغاز آن ۴ صفحه در مدح پرتو و سپاسگزاری از ثمر و مهدیقلی میرزای قاجار، بقلم «میرزا محمدحسین ادیب اصفهانی ملقّب بفروغی» که در ماه رجب ۱۳۰۴ یعنی دو ماهی پس از مرگ پرتو نوشته، امّا نمیدانیم چرا فروغی گفته است:

«و آن پیر جوان بخت که **پار** رخت از این جهان ببهشت جاودان برد»!

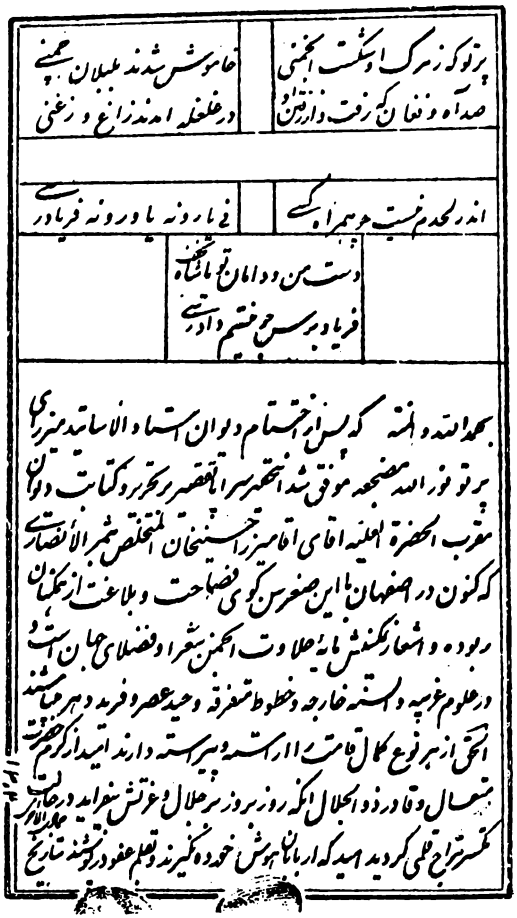
سپس «بموجب صفحه شماردستی» از ص ۵ تا ۱۴۵ غزلیّات و یک ترجیع‌بند ممتاز از پرتو، و در پایان؛ کاتب نسخه **میربرغانی** تاریخ ذی‌القعده بدون ذکر سال نوشته و این عبارت را:

«چون میرزا آقاجان پرتو استاد مقرّب الحضرت العلیّه میرزا حسینخان [یعنی ثمر] بود، الحقّ که حقّ استادی را بجای آورده، وقتی آن پیر دانشور از این دنیای فانی بدار باقی رحل اقامت افکند آن عالیجاه دامن همّت بر کمر زده دیوان آن مرحوم را بطبع رسانید، در سنه ۱۳۰۴».

از ص ۱۴۶ تا ۲۳۶ قصائد مدائح و مراثی است از پرتو، سپس رباعیات و قطعات او تا ص ۲۴۶.

پس از آن دیوان نخستین ثمر است، شامل غزلیّات و ترجیع‌بند و ساقینامه و رباعیات، از ص ۲۴۸ تا ۳۱۹ و تصویر انجام آن در اینجا دیده میشود.

ص ۳۲۰ شرحی است بزبان فرانسه بخط و امضاءِ «حسین متخلّص بثمر» و تاریخ ۱۳۰۴، مشتمل بر حمد و ثنای الهی و اینکه چاپ کتاب «در عهد شاهزاده ظلّ‌السلطان» انجام یافته و نیز عذرخواهی از دانشمندان اگر خطا و اشتباهی بیابند، و در ص ۳۲۲ که پایان کتاب است این عبارت نوشته شده:

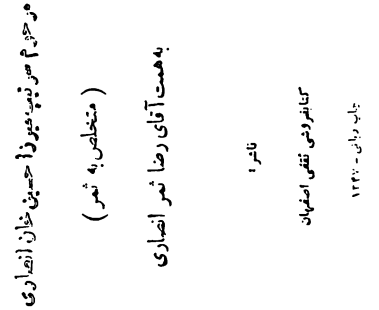


«در نهایت خوبی و صحّت و درستی بسعی و اختتام جناب محامد آداب آقا میرزا ابوالقاسم صرّاف و در دارالطباعهٔ خاصّهٔ همایونی به استادی میرزا حبیب‌الله طبع گردید».

بسال (۱۳۴۷ ش) مرحوم رضا ثمر دومین فرزند پسر میرزا حسینخان ثمر، دیوان دیگری از ثمر طیّ ۹۶ صفحهٔ وزیری در اصفهان چاپ کرد، مشتمل بر غزلیات و ترجیع‌بند و رباعیّات و بوستان راز ثمر و مدح حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه‌وآله.

دیوان ثمر

شامل قصاید و غزلیات اثر طبع میرزا حسین سرتیپ انصاری متخلص به ثمر دیوان معزالدین مرحوم میرزا حسین خان سرتیپ انصاری فرزند مرحوم میرزا محمد علی‌مستوفی انصاری متخلص به ثمر بهمت فرزند او رضا ثمر انصاری بچاپ رسیده و امیدوارم‌که بتوانم تألیفات‌عدیده آن مرحوم راکه‌دردوره‌زندگانی بخط‌خودنوشته است بچاپ رسانیده و از این راه خدمتی به‌فرهنگ‌کشور بنمایم.



مقارن با نوشتن این تعلیقات، یکی از فرزندان مرحوم رضا ثمر اظهار داشتند که صاحب عنوان دارای دو پسر بود، یکی: میرزا محمدعلیخان ثمر که در تهران سکونت داشته و حوالی سال (۱۳۴۰ ش) همانجا درگذشت.

و دیگر: رضا ثمر که مقیم اصفهان بود و در چاپ دیوان دوم اهتمام نمود و در بیست و پنجم فروردین ۱۳۵۵ «۱۴ـع ۲ـ ۱۳۹۶» وفات یافت و همانند پدر در تخت پولاد بخاک سپرده شد.

از این دو پسر و نیز دو دختر ـ فرزندان صاحب عنوان ـ اولاد متعدّد بجای مانده و آثار قلمی ثمر در نزد آنان محفوظ است. م.

☆ (۱۵۹۰ ـ وفات ملاّمحمد علی، محلاّتی شیرازی) ☆

وی فرزند ملاّ احمد بن ملاّ محمد شوشتری«ره» است.

ملاّ محمد از علماء بوده و از شوشتر بقصبهٔ محلاّت عراق عرب آمده آنجا توطّن فرمود.

فرزندش ملاّ احمد سالها بهدایت عباد می‌پرداخت.

فرزندش ملاّمحمدعلی صاحب عنوان از علماء و فقهاء بوده، و در سنه ۱۲۶۰ از محلاّت بشیراز آمد و آنجا در مسجد مولاها بامامت و تدریس و ترویج پرداخت، و رساله‌یی- چنانکه در جلد چهارم «الذریعه؛ ش ۸۱۲» نوشته- در «ترجمهٔ محمدبن سنان» نزدیک بهزار بیت تألیف کرد، که آن را شاگردش **ملاّ عبدالحمید بن عبدالوهّاب** فراهانی حایری متوفی در حدود هزار و سیصد و بیست و اندی بخط خودنوشته و در ضمن مجموعه‌یی از تألیفات دیگر صاحب عنوان، در کربلاء در مدرسه حسن خان موجود و موقوف است.

و بالأخره، ملاّمحمدعلی در این سال در شیراز وفات کرد، و چهار نفر پسر بر جا نهاد :

اول: **شیخ محمدحسین** که از بزرگان علماءِ شیراز بوده، و در سنه ۱۲۴۷ متولد شده و پس از پدر بجای وی در شیراز در مسجد مولاها تدریس می‌کرده، و پس از مدت ۶۲ سال عمر در سنه ۱۳۰۹ وفات کرد، و دو نفر پسر برگذار نمود :

شیخ **محمدحسن** که از علماء بوده و در سنه ۱۲۷۹ متولد شده،

و شیخ **محمدجعفر** که هم از اهل علم و صلاح بوده و در همین سال (۱۲۸۴) متولد شده و در روز ۵شنبه ۶ ع ۱ سنه ۱۳۵۸ وفات کرد و در شیراز در مقبرهٔ سیّد امیرعلی ۸ بن حمزة ۷ بن الامام موسی ۶ الکاظم علیه‌السلام، در بیرون دروازهٔ اصفهان دفن شد، و فرزندش شیخ **جلال‌الدین** در قم در نزد آقا نجفی مرعشی درس خوانده، چنانکه در «آینهٔ دانشوران:۱۶۷» فرموده.

دویم: **شیخ عزالدین احمد** که هم از علماء بوده و پس از شیخ محمدحسین بجای پدر و برادر امامت داشته.

سیم: میرزا ابراهیم (۱۳۳۶).

چهارم: **شیخ محسن** که در فنون علمیّه یگانه بوده.

این چهار پسر را در «فارسنامه: گفتار ۲:۲۳» برای ملاّ محمدعلی نوشته، و در

«اعیان الشیعه ۶ (۷): ۲۴۶» عنوانی برای شیخ ابوتراب بن ملامحمدعلی محلاتی آورده و فقط دارد که در سنه ۱۲۸۸ در نجف وفات کرده [۱].

(۱) همگی مطالب این عنوان برگرفته از چهار مأخذ یاد شده در متن است، و نسخهٔ «فارسنامه ناصری» مرحوم معلّم چاپ نخستین بوده که چاپ سنگی بقطع رحلی است و زیر نظر خود مؤلف آن انجام گرفته است و آن مطالب در چاپ حروفی تازه در جلد دوم (ص ۹۱۱- ۹۱۲) قرار دارد. با تأسّف بسیار، در این چاپ رعایت امانت کامل نشده و تصرّفات فراوان در کتاب نموده املاء و انشاءِ مؤلّف و اسلوب اصل را دگرگون فرموده‌اند.

باری، برخی از رجال خاندان محلاّتی در جلد دوم کتاب «آثار عجم: ۴۴۰- ۴۴۱ ط ۲ بمبئی» نیز بتجلیل یاد شده‌اند.

خود صاحب عنوان در اجزاءِ چاپ نشدهٔ «الکرام البررة» شرح حال دارد، و نخستین فرزند او شیخ محمدحسین در «نقباءالبشر: ۶۲۶ : ۱۰۵۵» بدون تاریخ ولادت و وفات، همانند شیخ جعفر بن شیخ محمدحسین «نقباء : ۲۸۷ : ۶۰۱».

این بزرگوار در «دانشمندان و سخنسرایان فارس ۲ : ۹۱-۹۳» و از آنجا در «گنجینه دانشمندان ۵ : ۴۵۷» عنوان شده است، جز اینکه در این دو کتاب تولّد ایشان (آیةاللّه آقا شیخ جعفر) را (۱۲۴۳ ش) نوشته‌اند، که مطابق (۱- ۱۲۸۰ ق) می‌شود و ضبط متن درست‌تر می‌نماید، چنان که آن هر دو کتاب تاریخ فوت را (شانزدهم اردیبهشت ۱۳۱۸) آورده‌اند، و متن ما- بموجب «تقویم پارس»- مطابق است با ششم اردیبهشت، امّا در این تقویم پنجشنبه را هفتم ربیع یکم نوشته است.

شیخ جلال‌الدین بن جعفر نیز در «گنجینه دانشمندان ۵:۴۵۸» مختصر شرح حالی دارد با ذکر تاریخ تولدشان در بیست و یکم ذی‌القعدهٔ (۱۳۳۰) در شیراز.

فرزند دیگر آن مرحوم: آیةاللّه **حاج شیخ بهاءالدین بن جعفر، مجتهد محلاّتی** «اعلی‌اللّه مقامهما» شرح حالش در «دانشمندان و سخنسرایان فارس ۱:۴۶۹- ۴۷۱» و «گنجینه دانشمندان ۵ : ۴۵۸-۴۵۹» آمده، و بموجب خبر مندرج در «روزنامه کیهان، سه‌شنبه ۱۷ شوال ۱۴۰۱ مطابق ۲۷ مرداد ۱۳۶۰» آن بزرگوار در حوالی طلوع فجر همان روز در شیراز بعارضهٔ سکته قلبی در گذشته و با تجلیل و تشییع شایسته در کنار مرقد امامزاده علی ابن حمزه بخاک سپرده شد، و در (۱۳۱۴) همین کتاب نیز بیاید.

فرزند گرامی ایشان عالم کامل بزرگوار آقای حاج شیخ مجدالدین محلاّتی خلف

صدق والد ماجدند و شرح حالشان در «گنجینه دانشمندان ۵ : ۴۵۹ ـ ۴۶۰ و ۹ : ۳۰۳ـ۳۰۶» آمده است.

پنجمین فرزند صاحب عنوان : مرحوم شیخ ابوتراب محلاتی، ترجمهٔ او در «الکرام البررة : ۲۸ : ۵۴» بنقل از «تکملهٔ أمل الأمِل» صدر، موجود، و از فرزندش عالم جلیل شیخ مرتضی نیز یاد کرده‌اند، و اینک شرح حال آن مرحوم را از نسخه اصل «نقباءالبشر : ۷۰۸ مصوّره» که هنوز بطبع نرسیده است می‌آوریم :

«الشیخ العالم الفاضل الجلیل الشیخ مرتضی بن الشیخ الورع التقي المیرزا أبي تراب ابن العلاّمة المولی محمدعلی المحلاّتي الشیرازي: من العلماءِ الأجلاّءِ القائمین بالوظائف الشرعیّة بشیراز، دامت برکاته. کان والده من العلماءِ الأتقیاءِ توفي بالنجف سنة ۱۲۸۸، و جدّه من أعلام العلماءِ بشیراز توفي سنة ۱۲۸۴. و هو اشتغل في النجف و عمدة تلمّذه علی شیخنا العلاّمة الحاج میرزا حسین الطهراني مع ابن عمّه الشیخ جعفر بن الشیخ محمدحسین بن محمدعلي» **انتهی.**

مرحوم رکن‌زادهٔ آدمیّت نیز شرح حال محترمانهٔ آقا شیخ مرتضی مجتهد محلاتی را با تصویر ایشان در «دانشمندان و سخنسرایان فارس ۴ : ۴۰۶ـ۴۰۹» آورده و در پایان گوید :

«عاقبت، این مرد حکیم و مجتهد علیم در ماه جمادی‌الأُولی سال هزار و سیصد و چهل و نه «مطابق خرداد ماه ۱۳۰۹ ش» در شصت و سه سالگی روح پرفتوحش قالب خاکی را بدرود گفت و مردم جنازهٔ او را با تجلیل فراوان در جِوار آرامگاه خواجه حافظ دفن کردند و دولت و ملّت در مسجد وکیل برای او ختم گذاشتند. رحمةاللّه علیه و علی سیرته».

پایان سخن آدمیّت، امّا همهٔ ۲۹ روز از جمادای یکم ۱۳۴۹ واقع در مهرماه ۱۳۰۹ بوده است نه در خردادماه. م.

☆ **(وفات سیّد هاشم، آل بحرالعلوم، ره)** ☆

شرح احوال او در (۱۲۵۵ ج ۵ ش ۸۷۷) گذشت.

سنه ۱۲۸۵ قمری مطابق سنه ۱۲۴۷ شمسی
شنبه غرّه محرّم الحرام (...) ثور ماه برجی

☆ (۱۵۹۱ ـ وفات ملاّمحمدصالح جویباره‌ئی اصفهانی) ☆

وی فرزند ملاّمحمدمحسن بن ملاّعبدالفتّاح بن ملاّمحمدرضاء بن ملاّمحمد بن عبدالفتّاح تنکابنی «ره» است.

مرحوم ملاّمحمدبن‌عبدالفتّاح تنکابنی «رحمه‌اللّه» از اجلّهٔ علماء و فقهاءِ عصر خود در اصفهان و معروف به **فاضل سراب** بوده و کتب چندی تألیف نموده، از آن جمله: کتاب «سفینةالنجاة» در اصول دین و خصوص امامت. وفاتش روز ۱۸ ذی‌الحجّه «عید غدیر» سنه ۱۱۲۴، قبرش در میان سکّوی بلندی از سنگ مرمر در بقعهٔ وسط تکیهٔ معروف بنام خودش در اوّل قبرستان تخت‌پولاد (۱).

فرزندش **ملاّمحمدرضاء** بعنوان رضا در «فوائدالرضویّه : ۱۸۲» ذکر شده و گوید در سنه ۱۱۳۵ وفات کرده، انتهی. و در «تذکرهٔ حزین : ۱۰۹» فرماید تولّد وی در اصفهان بوده (۲).

و مرحوم ملاّمحمدصالح از علماء و فقهاءِ معروف اصفهان بوده، و بطوری که در «فوائدالرضویّه:۵۴۵» فرموده (۳) اوّل در اصفهان تحصیل کرده و سپس بعتبات رفت و آنجا در کربلاء نزد شریف‌العلماء در اصول مشغول شد و چون شیخ موسی و شیخ علی فرزندان شیخ جعفر بواسطهٔ فتنه‌هایی که در نجف رخ داد از آنجا بکربلاء آمدند ملاّمحمدصالح در کربلاء نزد آنها در فقه هم درس خواند تا از علماء و فقهاءِ بزرگ شد و باصفهان باز آمد و دختر آقا سیّدصدرالدین را ـ که اینک ذکر می‌شود ـ تزویج کرد

و بترویج پرداخت.

و برخی از نوشتجات و کتب و جواب سؤالات متفّرقه دارد، از آن جمله: کتاب «کواشف‌الحُجب» در اصول فقه، چنانکه در «الذریعه ۱۸ : ۱۷۷ : ۱۲۷۵» فرموده. و کتابی در «اصول فقه» که در «الذریعه ۲:۲۰۵:۷۹۱» فرماید آن حاوی برخی از مباحث آن است و بگمانم پیش‌نویس یا مسوّدهٔ «کواشف» باشد، انتهی.

و در شب شنبه غرّهٔ ماه محرّم‌الحرام این سال- مطابق (...) ثور ماه برجی- وفات کرده، و در تخت‌پولاد، در تکیهٔ شیخ محمدتقی (۱۲۴۸ ج ۴ ش ۷۲۴) در پشت سرقبر مادر شاهزاده دفن شده [۴].

و زوجهٔ او مخدّرهٔ زهراءبیگم ۳۶ دختر بزرگ آقاسیّد صدرالدین ۳۵ عاملی است (۱۱۹۳ ج ۱ ش ۵) که مادر او جان‌جان خاتون دختر شیخ جعفر نجفی (۱۲۲۸ ج ۳ ش ۳۸۹) بوده، و این زهراءبیگم زنی عالمه و با معرفت بوده، و چنانکه در «فوائدالرضویّه : ۵۴۶» فرموده «تعلیقه‌یی بر شرح لمعه» نوشته [۵]، و در همین بقعه پشت سرشوهر خود دفن است، و ملاّمحمدصالح از وی چهار نفر فرزند داشته :

یکی حاجی میرزا محمدمهدی (۱۲۶۱ ج ۵ ش ۹۸۵) بوده، و سه دختر که دو تای آنها غیرمزوّجه وفات کردند، و دیگری زوجهٔ مرحوم آقانجفی (۱۲۶۲ ج ۵ ش ۹۹۷) بوده [۶].

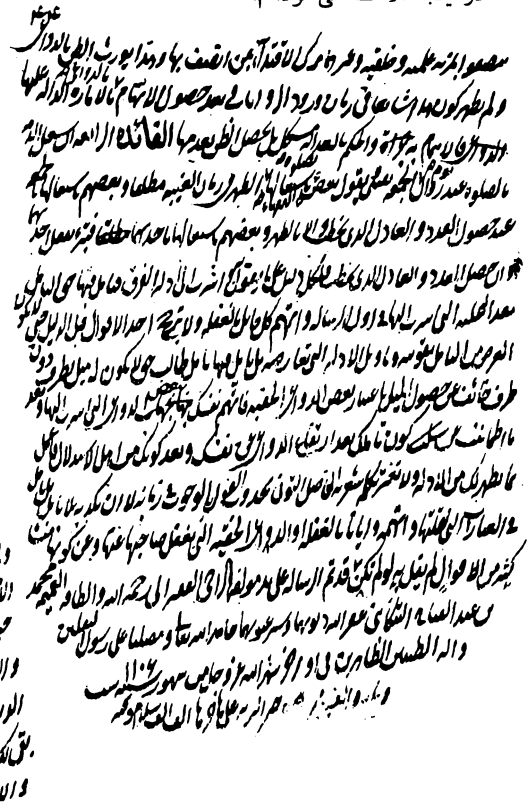
و نیز ملاّمحمدصالح از زنی دیگر که ظاهرًا منقطعه بوده چندین نفر فرزند ذکور و إناث دیگر بهم رسانیده که اولاد و احفاد آنها تاکنون در اصفهان موجوداند، چنان که این همه در «نسبنامه الفت: ۲۱۳» نوشته.

(۱) از جملهٔ مصنّفات بزرگ مرحوم فاضل سراب که بفارسی نگاشته کتاب «ضیاءالقلوب» است در اصول دین و بحث امامت مفصّل، که نسخهٔ آنرا با شرح حال و آثار مؤلّف در «فهرست کتب خطّی کتابخانه‌های اصفهان ۱ : ۱۲۳- ۱۲۶» شناسانده و پیرامون نسخه‌های رسالهٔ «نماز جمعهٔ» او و أصل مسئله و نیز دیگر آثار قلمی آن عالم جلیل در بخش چاپ نشدهٔ «فهرست» و «تکملة‌الذریعه» سخن گفته‌ایم.

شرحی هم دربارهٔ فاضل سراب و نگارشهای او در «الکواکب‌المنتثره: ۶۷۱-۶۷۳»

که چند روزی است (در ماه شعبان ۱۴۱۴) منتشر شده، مرقوم فرموده‌اند. و تاریخ فوت و مدّت عمر آن مرحوم را فرزند دانشمند دیگرش آقا محمّدصادق این‌چنین نوشته است: «تخمیناً پنج ساعات از شب دوشنبه هجدهم ذی‌الحجّةالحرام ۱۱۲۴ و سنّ شریفشان در محرم ۱۱۲۵ـ بمقتضای فرموده خودشان ـ هشتاد و پنج می‌شد»: «تراجم الرجال ۵۱۹:۱». دریغا که مؤلّف گرامی تاریخ تولّد فاضل را بجای ۱۰۴۰ بخطا ۱۰۰۶ نوشته‌اند.

تصویر پایان نسخه اصل رسالهٔ مفصّل نماز جمعهٔ فاضل سراب بخط شخص مؤلّف در اینجا ملاحظه می‌شود. م.



(۲) یکی دو سطری که در «فوائد رضویّه» آمده بنقل از «تکملهٔ أمل‌الأمل» آیةالله سیّد حسن صدر است، و در «الکواکب‌المنتثرة : ۲۶۴» فرمایند که تاریخ فوت او در

(۱۱۳۵) را مرحوم صدر از کلام حزین نتیجه گرفته‌اند، یعنی در جایی تصریح باین سال دیده نشده است. م.

(۳) تمام آنچه در «فوائد رضویّه» راجع بصاحب عنوان نوشته‌اند باز نقل از «تکملة‌الأمل» یاد شده است، همچنانکه در «اعیان‌الشیعه ۴۵ : ۲۳۵ : ۲۲۴۸» نیز عین عبارات «تکمله» را آورده‌اند، و در عنوانی دیگر «ص ۲۳۶ : ۲۲۵۳» گویند: شیخ محمدصالح اصفهانی فرزند محمدمحسن مازندرانی، او راست «رساله‌یی در مسأله صحیح و أعمّ» که نسخهٔ خطّی آن را در کرمانشاه دیدیم.

گویا این شخص مؤلّف رساله کسی جز صاحب عنوان ما نباشد.

بیفزاییم که در «الکرام‌البررة : ۶۵۱ : ۱۱۸۳» نیز ترجمهٔ آن جناب را بکوتاهی از همان «تکمله» آورده و در «ص ۶۶۰ : ۱۱۹۸» عنوان دیگری نهاده و برخی آثار فقهی و اصولی را برشمرده و احتمال داده‌اند که آنها پیش‌نویسهای همان تألیفات صاحب عنوان ما باشد، چنان که در «ذریعه» نیز فرموده و در متن یاد شد. البتّه نام پدر در این عنوان اخیر «محمدحسن» است که غلط چاپی بوده، و در «ذریعه» درست چاپ شده.

لطیفه : مرحوم حاج میرزا حسنخان شیخ جابری انصاری (۱۲۸۷ـ ۱۳۷۶) ادیب مورّخ نامدار معاصر در کتاب نفیس أمثال و حکم «جوهرالجواهر: ۲۲۵» که در سال پایانی عمر خود در اصفهان بچاپ رسانید، داستانی را ـ از زبان مردم ـ در زیر عنوان «خرت را از خرمن ما بیرون ببر» این چنین آورده‌اند :

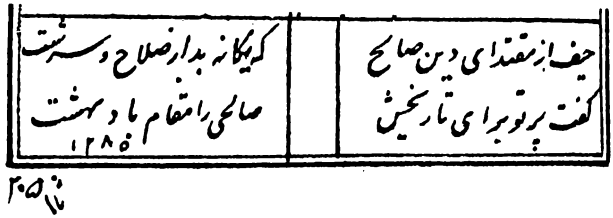
«گویند: مرحوم حجّة‌الاسلام ملاّصالح مازندرانی خواسته بودند در مزرعه‌یی که سه دانگش از مرحوم سلطان‌العلماء آقای آقا میرزاسیّد محمد ـ امام جمعهٔ بزرگ و مقتدر ـ شریک بودند وارد شوند. آقای امام برای ایشان پیغام داده :

«خرت را از خرمن ما بیرون ببر!». آن مرحوم بجواب درمانده، مرحوم علاّمه و یگانهٔ دوران آقای سیّد صدرالدین جبل‌عاملی از جانب آن مرحوم نوشته :

از برای امتثال امر آقا خواستم تا خر خود را برون در خرمن دیگر برم
لیک چون سازم که آقا خرمن عالم گرفت خرمنی دیگر نمی‌بینم که آنجا خر برم!

پایان لطیفه‌یی که مرحوم حاجی خان انصاری آورده است، واللّه‌العالم. م.

(۴) مرحوم میرزاآقاجان پرتو شاعر اصفهانی «متوفّی ۱۳۰۴» دو بیتی در مرثیه و مادّه تاریخ فوت صاحب ترجمه سروده که بدون عنوان و ناشناخته در «دیوان اشعار : ۲۰۵ چاپ سنگی ۱۳۰۴ یاد شده در ش ۱۵۸۹» این چنین دیده می‌شود :


حیف از مقتدای دین صالح
کفت پرتو برای تاریخش
کریمکانه بدار صلاح و درستی
صالحی را مقام باد بهشت
۱۲۸۵

با این که زیر مصراع (۱۲۸۵) نوشته امّا در حساب (۱۲۳۵) می‌شود. چندی باندیشهٔ اصلاح مادّه گذشت، تا آنکه بهنگام فریضهٔ نیمروز سه‌شنبه ۲۸ صفر سال کنونی (۱۴۱۴) فیض إلهی مُلهم شد که شاعر آنرا درست سروده و کاتبِ نسخه تحریف کرده و مصراع در اصل چنین بوده است :

« صالحین را مُقام باد بهشت »

در این صورت مادّه مطابق است با (۱۲۸۵) سال درگذشت مرحوم آیةاللّه آخوندملاّمحمدصالح صاحب عنوان، والحمدللّه وحده. م.

(۵) این مطلب نیز هم در «فوائد رضویّه» و هم در «اعیان ۴۵ : ۲۳۵» ذیل شرح حال صاحب عنوان و برگرفته از نسخه خطی «تکملهٔ أمل» است و در عداد محشّین «شرح لمعه» در «الذریعه» نیاورده‌اند. م.

(٦) در دفتر «نسب‌نامهٔ الفت» او را نیز «بلاعقب» نوشته‌اند.

در اینجا یادآور شویم که مرحوم آقا سیّد صدرالدین از دختر کاشف‌الغطاء چهار دختر داشته و چهارمی همسر مرحوم میرزامحمدتقی خاتونابادی از خانوادهٔ محترم سادات حسینی خاتونابادی بوده که بنوشتهٔ مرحوم آقای الفت بقریهٔ حسین‌آباد اصفهان مسکن گزیده و پیشوای مذهبی مردم آنجا بوده و از این همسر گرامی خود یک پسر و یک دختر داشته است.

در «دانشمندان و بزرگان اصفهان : ۳۸۷» دختران آقاسیّد صدرالدین را سه تن و برای صاحب عنوان از دختر آن مرحوم دو پسر نوشته‌اند که درست نیست و چنانکه در متن آمده حاجی میرزا محمّدمهدی تنها پسر آن علویّه بوده، و این مطلب در کتاب شریف «بیان سبل‌الهدایه» بدرستی نوشته شده است.

جای تأسّف بسیار است که از شومی عصر مُظلم پهلویان در بیشتر بیوتات روحانی، از جمله بیت صاحب عنوان؛ خَلف با نام و نشانی وجود ندارد. م.

☆ (۱۵۹۲ ـ تولّد سیّدمحمدباقر کشمیری، ره) ☆

وی فرزند سیّدابوالحسن کشمیری است (۱۲۶۰ ج ۵ ش ۹۷۱).

سیّدمحمدباقر از علماء و فقهاء بوده، و در شنبه هفتم ماه صفرالخیر این سال، چنان که در «الذریعه ۲:ش ۱۴۵» غیر از روز هفته نوشته ـ مطابق (...) جوزا ماه برجی ـ در لکهنو هند متولّد شده، و در «فهرست کتابخانه رضویّه(ع) ۵ : ۵۳۷» در ۱۷ صفر این سال نوشته، و در «نقباءالبشر ۱۹۲ : ۴۲۹» نیز ۷ نوشته (۱).

و بهرحال، از این دو کتاب چنین برآید که وی علوم مقدّماتی را در لکهنو دیده و بعد از آن بنجف آمد و آنجا در نزد حاج شیخ محمدحسن مامقانی و آخوند خراسانی و سیّدمحمدکاظم یزدی و آقای شریعت و حاج میرزاحسین خلیلی درس خواند، و بعد از آن بلکهنو برگشت.

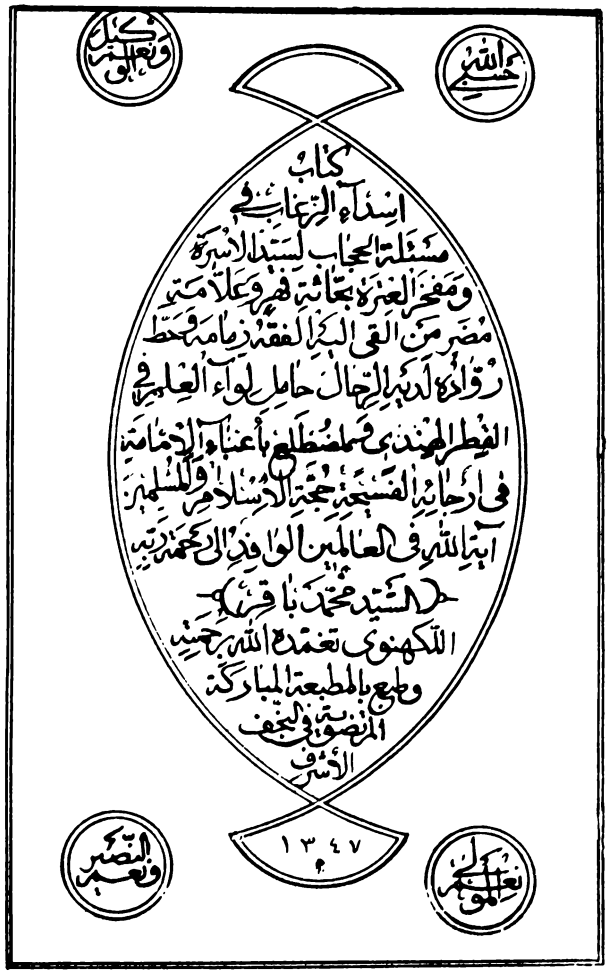
و کتب چندی تألیف نموده، از آن جمله کتاب «إسداءالرغاب» در مسئلهٔ استثناءِ رو و دو کفّ از ستر در نماز (۲).

و پس از مدّت شصت و یک سال و شش ماه قمری و نه روز عمر، در عصر روز پنج‌شنبه شانزدهم ماه شعبان‌المعظم سنه ۱۳۴۶ هزار و سیصد و چهل و شش ـ مطابق ۱۹ بهمن ماه باستانی ـ در کربلاء وفات کرد و نزد پدر خود دفن شد (۳).

(۱) اختلاف در روز تولّد بگونه‌یی است که در متن دیده می‌شود، و افزون بر آن در «نقباء» هم در عنوان و هم در متن، سال آن را ۱۲۸۶ چاپ کرده‌اند، و مرحوم معلّم نیز باین اختلاف در گوشهٔ نسخهٔ اصل اشاره نموده است. در «اعیان ۴۴ : ۱۰۲ : ۹۸۵۹» فرماید: «وُلد في صفر سنة ۱۲۸۵ فی‌لکهنو». م.

(۲) کتاب «إسداءالرغاب» تألیف بسیار ارزشمند پرفایده‌یی است بفارسی، و در آن حرمت‌نظر به أجنبیّه حتّی بوجه و کفّین و وجوب پوشاندن آن را اثبات نموده است.

دیگر تألیفات آن مرحوم در «نقباءالبشر» و «الذریعه» و «أعیان» یاد شده و از جملهٔ آنها «ردّالمقدّمه ۱۰ : ۲۲۵ : ۶۷۳» است در ردّ ناتمام «مقدّمةالکلام» سیّدکرامتحسین متوفی ۱۳۳۶. م.



(۳) سیّد محمدباقر در دو جای «اعیان‌الشیعه ۴۴ : ۹۳ : ۹۸۴۶ و ۱۰۲ : ۹۸۵۹» شرح حال محترمانه و ممتاز دارد و دو فرزند پسر بنام سیّدمحمد و سیّد علی برای او نوشته، و این دو بیت شعر را در تاریخ فوت خود او از سیّد علی نقی نقوی نقل فرموده که هم روز و ماه و هم سال آنرا تعیین کرده است :

فـي شـهر شعبـان أشجـانا بـرحـلته لمّـا مـضت سـتّة مـن بَـعد عـاشره
فقـال فـي عـامه شـجوًا مـؤرّخُه: الفـقه أشجـاه حزنًـا مـوتُ بـاقره

یادآور شویم که در سطر پایانی (ص ۹۳) سال فوت از آفت أرقام هندی بخطا (۱۳۴۳) چاپ شده، و در سطر پایانی (ص ۱۰۲) درست (۱۳۴۶) است. بهرحال، مراجعهٔ بهر دو موضع که در دو زمان نوشته شده مفید می‌باشد.

در کتاب «ذکری‌السیّدعبدالرسول الطالقانی:۱۵۱» نیز از صاحب عنوان یاد شده و داستانی در چگونگی پیشآمد فوت آن مرحوم نوشته‌اند. م.

☆ (۱۵۹۳ ـ تولّد سیّدعلی‌اکبر، خوئی، ره) ☆

وی فرزند سیّدهاشم موسوی، و خود ـ بناءِ برآنچه در «نقباءالبشر:۱۶۰۹: ۲۱۴۹» فرماید ـ عالمی ورع و فاضلی جلیل بوده، و همانا در شنبه بیست و هشتم ماه صفرالخیر اینسال ـ مطابق (جوزا ـ سرطان) ماه برجی ـ در خوی متولّد شده، و در سنه ۱۳۰۷ بعراق رفت و یک سال در نجف و دو سال در سامره ماند.

آنگـاه در سـنه ۱۳۱۰ بـاز بـنجف رفت و بمباحث فاضل شربیانی و شیخ محمدمحسن مامقانی حاضر شد، و کتابی در «تقریر» مباحث فاضل مذکور تألیف کرده، و در سنه ۱۳۱۵ بخوی برگشت، و در سنه ۱۳۲۶ باز بنجف آمد، و در سنه ۱۳۴۶ بمشهد مقدّس خراسان رفت، و در سنه ۱۳۶۷ منصوبِ بدین شد که سالی دو بار یـا سـه بـار ضریح مقدّس را از گرد و غبار پاک نماید (۱).

بالأخره، در شب سه‌شنبه هیجدهم ماه شعبان‌المعظّم سنه ۱۳۷۱ هزار و سیصد و هفتاد و یک ـ مطابق ۲۳ اردی‌بهشت‌ماه باستانی ـ که بعنوان زیارت بنجف آمده بود، در آن مقام مقدّس وفات کرد و در ایوان مقبره آقای **شریعت دفن شد.**

و فرزندش سیّد ابوالقاسم از علماء است (۲).

(۱) صاحب عنوان چند سالی پس از استقرار در مشهد مقدّس گرفتار ستمهای ملحدانه پهلوی گردید. داستان را بکوتاهی از نشریهٔ «گنجینه أسناد، فصلنامه تحقیقات تاریخی ۲ : ۱ و ۲ : ۱۰۰» می‌آوریم :

«در ۲۸ خـرداد ۱۳۱۴ [۴شـنبه ۱۷ ربـیع‌یکم ۱۳۵۴ عـید ولادت حضرت

رسول‌اکرم صلّی‌اللّه‌علیه و آله] وزارت کشور طیّ بخشنامه‌ای استفاده از کلاه پهلوی را متروک و مردم را مُلزم باستفاده از کلاه بین‌المللی شاپو (تمام لبه) کرد، که در ۲۱ تیرماه [شنبه ۱۱ ربیع دوم] با عکس‌العمل علماء و مردم و تظاهرات در مسجد گوهرشاد مواجه گردید، و عدّه‌ای از روحانیان در این مراسم علیهِ متّحدالشکل شدن (که زمینه‌سازی برای کشف حجاب بود) بسخنرانی پرداختند و مردم را باستقامت و پایداری دعوت کردند، امّا دیری نپایید که منجرّ بدرگیری مردم با نیروهای انتظامی و لشگر شرق بفرماندهی سرلشگر ایرج مطبوعی گردید،

«در این قیام قریب دو هزار نفر مقتول و مجروح شدند. روز بعد از قیام، حکومت خراسان عدّهٔ زیادی از وعّاظ و مدرّسان حوزه‌های علمیّه را از جمله آیات عظام یونس اردبیلی، آقازاده، شیخ بزرگ شاهرودی، سیّد عبداللّه شیرازی، هاشم قزوینی و سیّد علی‌اکبر خویی و سیّدعبدالحسین هندی و ... بازداشت و عدّه‌ای را نیز تبعید کرد ...».

صاحب عنوان، چندی در نظمیّهٔ تهران بازداشت بوده و سپس بشهرستان خوی تبعید و مدّتی طولانی در آنجا اقامت داشته و عائله ایشان در مشهد مقدّس بدون سرپرست بسرمی‌برده‌اند.

آن مرحوم نامه‌هایی بمنظور استخلاص خود بمرکز فرستاده و از جمله نامه‌یی برای مرحوم آیةاللّه کاشانی حاج سیّدابوالقاسم فرستاده‌اند که صورت یکی از نامه‌ها بعنوان جم رئیس‌الوزراء وقت بتاریخ (۱۳ خرداد ۱۳۱۵) و سفارشنامهٔ آیةاللّه کاشانی (در ۲۷ اردیبهشت ۱۵) مبنی بر مظلومیّت آقای خویی و تقاضای خلاصی ایشان و بازگشت بمشهد مقدّس، در همان شمارهٔ فصلنامه (ص ۹۳ـ ۹۴) چاپ شده است.

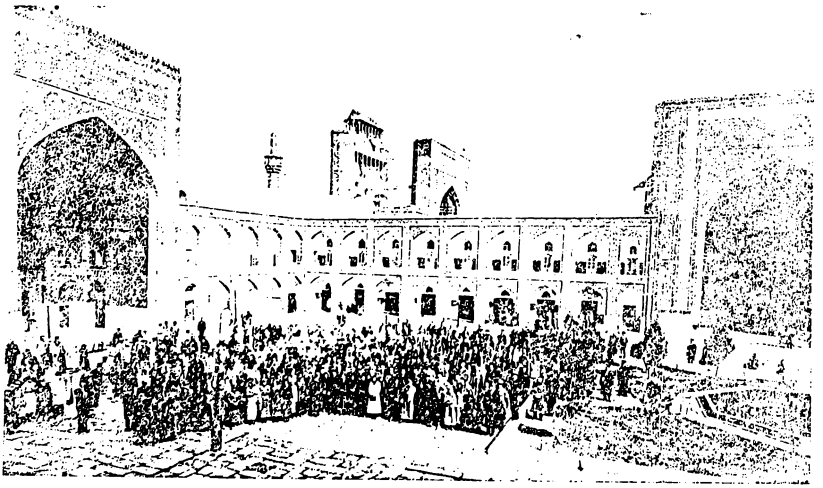
ایستادگیهای علماء أعلام و مردم مسلمان در مقابل ستمگریهای ملحدانهٔ پهلوی چندین بار در شهرهای مختلف بوقوع پیوست و داستان آن قیام‌ها بمناسبت در جایجای «مکارم‌الآثار» باختصار یا تفصیل بازگو شده است. م.

(۲) مقصود سیّدالفقهاءِ و خاتم‌المجتهدین الحاج سیّدابوالقاسم موسوی خوئی نجفی «أعلی‌اللّه‌مقامه» است که در نیمهٔ ماه رجب ۱۳۱۷ در شهر خوی آذربایجان متولد و در روز شنبه نهم صفر ۱۴۱۳ در نجف‌اشرف برحمت ایزدی پیوست.

در اینجا باید توضیح دهیم که شرح حال صاحب عنوان را مرحوم معلّم تنها از «نقباء» گرفته و چون مؤلف آن کتاب در آن موضع فقط نوشته‌اند که بدعوت فرزندش «الحجّةالسیّد ابوالقاسم» بر جنازهٔ آن مرحوم نماز خوانده‌اند، و دیگر هیچ معرّفی بیشتری

از آن بزرگوار نفرموده، باین جهت نویسنده «مکارم» فرزند گرامی را بجا نیاورده و تنها آن چند کلمه را نوشته است، امّا خود شرح حال همین بزرگوار را در وقایع (۱۳۱۷) باستناد «مؤلفین مشار» و «الذریعه» آورده ولی از مراجعهٔ به «نقباء ۱۶۴:۷۱» بکلّی غفلت کرده است.

حاصل این که مؤلّف کتاب حاضر با وجود نوشتن شرح حال هر دو پدر و فرزند ارجمند در مواضع خود، از ربط آنها با یکدیگر آگاه نشده‌است، و سبحان من لایسهو. م.



گراور فوق یکی از جشنهای نهضت بانوان مشهد را در آستان قدس نشان میدهد

این عکس از «سالنامه شرق ایران، مشهد، ۱۳۱۶ ش، تألیف عبدالباقی و قاسم طهرانیان» است که بحکم دیو مازندران (در دیماه ۱۳۱۴) زنها را بدون حجاب در صحن مقدّس و سپس بحرم مطهّر رضوی بردند. أسناد این جنایتها در دو کتاب تازه چاپ پیرامون واقعه کشف حجاب دیده می‌شود.

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات

☆ (۱۵۹۴ ـ وفات حاج علیخان، حاجب‌الدوله مراغه‌یی) ☆

وی فرزند آقا حسین بن محمد رسول بک بن عبداللّه بن جعفرخان، از نژاد بردی بک بن اورنگ خان بن جوجی خان بن چنگیزخان بن بیسوکا بهادر بن برنان بهادربن قوبُله‌خان بن تومنه خان بن بایسنغرخان بن قابدوخان بن دوتومین خان بن بوقاخان بن

بوزنجرقا آن بن آلانقوا دختر جونیه دختر یلدوزخان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش تاتار است.

تاتار که آن را تتار «بحذف الف اول» و تتر، نیز «بحذف هر دو الف» می‌نویسند؛ نام قومی معروف است در ولایت ترکستان.

و چنگیزخان از سلاطین معروف جهان و از اسلام و ایمان بی‌نشان بوده، تولّدش ۲۰ ذی‌القعده سنه ۵۴۹، وفاتش ماه رمضان سنه ۶۲۴ در مرو.

نواده‌اش اورنگ‌خان در سنه ۷۵۸ در دشت قبچاق وفات نموده.

فرزندش بردی بک که در آن وقت حاکم تبریز و مردی مسلمان و موحّد بوده پس از وفات پدر بدشت قبچاق برگشت، ولی اولادش در آذربایجان مانده و این خانواده را آنجا تشکیل داده‌اند.

و حاجی علیخان از معاریف دولت محمدشاه و ناصرالدین شاه و مقرّب درگاه شاه اخیر بوده، و نخست ملقّب به حاجب‌الدوله و بعد ضیاءالملک شده و مشهور بمقدّم بوده، چنان که فرزندش محمدحسنخان که در (۱۳۱۳) بیاید[۴] نیز بدین کلمه معروف بوده.

در کتاب «رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت:۹۵» نوشته که: وجه تسمیه این ایل بمقدّم اینکه افراد آن در مقدّمهٔ قشون شاهی جنگ می‌کردند و از آنها مردان مشهور برخاسته‌اند، از آن جمله **احمدخان مقدّم** که در فترت بین نادرشاه و فتحعلیشاه نفوذی یافته و بیگلربیکی مراغه بوده، و محمدحسن خان را گاهی **اعتماد مقدّم** می‌گویند، و خانواده اعتماد مقدم از اولاد او می‌باشند. و گویا آن‌ها این کلمه را نام خانوادگی خود نموده بودند، چنان که در این اواخر نام خانوادگی اختیار نمودن بحکم دولت در ایران معمول شده.

و بهرحال وی در سنه ۱۲۶۳ بمکّه رفته و «سفرنامه»یی دربارهٔ آن تألیف کرده، چنان که در «الذریعه ۱۲:۱۸۶:۱۲۳۰» فرموده، **و ما** بهمین جهتِ کتاب داشتن عنوانی برای او قرار دادیم [۱].

و در سنه ۱۲۶۸ پس از انجام قتل امیرکبیر در کاشان- چنانکه در روزنامهٔ هفتگی «وحید: س ۵ ش ۲ : ۱» نوشته- لقب اعتمادالسلطنه یافته.

و بالاخره، وی در وقت ۲ ساعت از دسته گذشته روز جمعه سلخ ماه ربیع‌المولود این سال، چنان که در «مرآت‌البلدان» نوشته- مطابق (سرطان- اسد) ماه برجی- در قریهٔ جماران شمیران تهران وفات کرد، و سه نفر پسر و یک دختر از چهار زن برگذار نمود، از هر زنی یکی؛ و از پسران :

اول: عبدالعلیخان ادیب‌المُلک که در سنه (۱۲۴۳ ج ۴ ش ۶۳۱) گذشت.

دویم: عبدالحسین خان که از اهل علم و فضل بوده و در مدرسهٔ دارالفنون درس خوانده، و در شب ۳شنبه سلخ شعبان ۱۲۸۸ در سنّ ۳۷ وفات کرده، چنان که هم در «مرآتِ» مذکور ذکر کرده [۳].

سیّم: محمدحسنخان اعتمادالسلطنه که در (۱۳۱۳) بیاید [۴] و از دختررضا قلیخان قجر- از اعقاب مصطفی قلیخان بن محمدحسنخان که در (ج ۱ در مقدّمه، ص ۱۵) گذشت- بوده.

(۱) «سفرنامه مکّهٔ معظّمهٔ» صاحب عنوان که تنها نسخهٔ شناخته شدهٔ آن بدستور پسرش محمدحسنخان بسال ۱۳۰۶ در ۱۰۹ برگ استنساخ شده، یادداشتهای سفر است و در کتابخانه آستان قدس رضوی(ع) نگهداری می‌شود. م.

(۲) چون در تاریخ یاد شده اشتباهی رخ داده است باید توضیح دهیم که ناصرالدین‌شاه در ماه ربیع دوم و جمادای یکم ۱۲۸۵ مدّتی بییلاقات لار سفر کرده و محمدحسنخان صنیع‌الدوله فرزند صاحب عنوان نیز همراه او بوده است، از این روی در جلد سیّم کتاب «مرآت‌البلدان ناصری : ۹۹ ط سنگی تهران ۱۲۹۶» ذیل وقایع ۱۲۸۵ گوید:

«اعتمادالسلطنه- والد مؤلّف- در سلخ ربیع‌الاوّل داعی حق را لبّیک اجابت گفت». بعد، بمقدار یک سطر و نیم بیاض افتاده و پس از آن چنین است :

«چون وقت وفات اعتمادالسلطنه، بنده- مؤلّف- در رکاب نصرت انتساب همایون بودم و برادر بزرگ مؤلّف، ادیب‌الملک پرستار پدر بود و در هر مقام از احوال او با خبر؛ بدین واسطه خود چیزی ننگاشته و موقوف باطلاعات ادیب‌الملک داشته‌ام، و تفصیل

احوالات او از قراریست که ادیب‌الملک نوشته و در ذیل ثبت است :

«نگارش ادیب‌الملک : تاریخ رحلت مرحوم حاجی علیخان اعتمادالسلطنه- غفرالله له- یوم جمعه سلخ ربیع‌الاوّل سنه ۱۲۸۵- مطابق سال لوی‌ئیل - دو ساعت از دسته گذشته است که در قریهٔ جماران شمیران در خانهٔ جناب آقا سیدمحمدباقر جمارانی بعالم باقی پیوسته، و از سنّ ایشان شصت و سه سال گذشته بود».

پس از این عبارات (تا ص ۱۰۴) تفصیل مطالبی است که باختصار و ترتیب خاصّ در متن مکارم آورده شده و نیز شرح حال خود ادیب‌الملک.

صنیع‌الدوله در «منتظم ناصری ۳ : ۹۰۳ ط حروفی» باز در وقایع ۱۲۸۵ گوید: «حاجی علی‌خان اعتمادالسلطنه- والد مؤلّف- در سلخ ربیع‌الاوّل داعی حقّ را لبّیک اجابت گفت و شرح احوال آن مرحوم مفصّلاً در جلد دویم [درست: جلد سیّم] «مرآت‌البلدان» موسوم به «مآثرالسلطان» نگارش یافته است.

پس صنیع‌الدوله هم در «منتظم» و هم ابتدا در «مرآة» مرگ پدرش را در سلخ- یعنی سی ام- ربیع یکم ۱۲۸۵ بصراحت نوشته است بدون تعیین روز هفته.

امّا برادرش ادیب‌الملک باین تاریخ، روز هفته هم افزوده و آنرا **«یوم جمعه»** تعیین کرده است، و اینست اشتباهی که در سرآغاز تعلیقه گفتیم، و مرحوم معلّم نیز همانند سایر مورّخان متوجّه این اشتباه نشده‌اند، زیرا در (ش ۱۵۹۵) بیاید که تولّد مرحوم ثقة الاسلام «یکشنبه ۱۲ ع ۲» بوده یعنی غرّهٔ ربیع دوم چهارشنبه می‌شود و درست مطابق تقویم تاریخی، پس سلخ ربیع یکم **سه‌شنبه** بوده نه **آدینه** که ادیب‌الملک نوشته است!

خطای دیگر : همان محمدحسنخان که گفتیم در دو کتابش مرگ پدر را در وقایع سال ۱۲۸۵ نوشته، در دفتر کلان «روزنامه خاطرات : ۲۰۵ ط ۳» گوید: «پدر من در سنه ۱۲۸۴ در خانهٔ سیّد جمارانی- که ییلاق رفته بود- مرحوم شد».

این ۱۲۸۴ را بامداد نیز- پیش از چاپ دفتر یاد شده- در «تاریخ رجال ایران ۲ : ۳۷۴- ۳۷۹» از نسخهٔ خطّ خود اعتماد نقل کرده است با شرح حال حاجی علیخان از آنجا و «مرآت» و غیره و با عکس تمام قدّ و یک تصویر کار ابوتراب نقاشباشی کاشانی که از «مرآت» گرفته است.

حاج علیخان- بگواهی «روزنامه سفر خراسان» و «مرآت» و «منتظم» و «منتخب‌التواریخ مظفّری»- خود و دو پسرش عبدالعلی و محمدحسن در آن سال (۱۲۸۴) جزو همراهان ناصرالدین شاه در سفر مشهد مقدس بوده و تا پایان آن سفر

و بازگشت بحوالی تهران (۲۱ جمادای یکم) از او جدا نشده است.

پس این خطای محمدحسنخان را باید از راه فراموشی دانست، چه او آن عبارت را در سال (۱۳۰۰) یادداشت می‌کرده و از تاریخ مرگ پدرش ۱۵ سال گذشته بوده است. شاید خطای ادیب هم مستند بفراموشی باشد که سه‌شنبه را آدینه نوشته، چه تألیف و طبع «مرآت» نیز ده سالی پس از مرگ حاج علیخان ترتیب یافته است، م.

(۳) در «مرآت ۳ : ۱۵۰» ذیل وقایع (۱۲۸۸) گوید : «عبدالحسین خان سرهنگ پسر مرحوم اعتمادالسلطنه در سنّ سی و هفت سالگی در شب سه‌شنبه سلخ شعبان، بمرض مطبقه و محرقه؛ برحمت ایزدی پیوست». در «منتظم ۳ : ۱۹۲۷ ط حروفی» نیز در وقایع همان سال، عین عبارت را با حذف «در شب سه‌شنبه سلخ شعبان» آورده است. م.

(۴) مؤلّف چون در سابق آگاهی از تاریخ تولّد محمدحسنخان نداشت شرح حالش را در سال فوتش (۱۳۱۳) وارد کرده بود، لکن بهنگام چاپ کتاب بتاریخ تولّدش دست یافت، از این روی ترجمهٔ او را بسال ولادتش (۱۲۵۹ ج ۵ ش ۹۴۶» منتقل نمود و در تعلیقهٔ آنجا نیز ما باین مطلب اشاره نمودیم.

اکنون باید بیفزاییم که محقّق گرامی کتاب «روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه. چاپ سوم ۱۳۵۶» در صفحه سیزدهم پیشگفتار خود، زیر عنوان «اجمالی در احوال مؤلف، با تجدیدنظر» چنین نوشته‌اند: «محمدحسن‌خان روز بیست و یکم شعبان ۱۲۵۶ قمری در تهران زاده شد (ص ۳۴۰)».

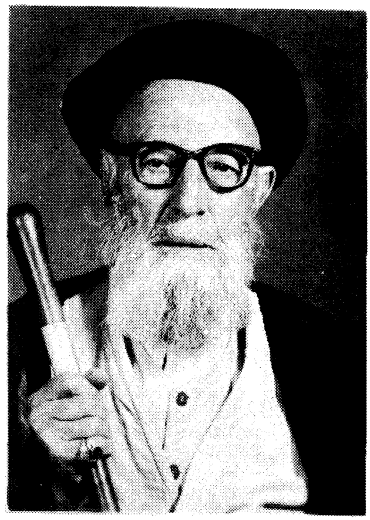
در صفحهٔ یاد شده چیزی دربارهٔ ولادت اعتماد بنظر نیامد، اما در صفحه (۳۴۵) بتاریخ چهارشنبه ۲۳ جمادای یکم (۱۳۰۲) خود را «چهل و سه ساله» نوشته است، که این البتّه با ۱۲۵۹ منطبق است نه با ۱۲۵۶، واللّه العالم. م.

☆ (۱۵۹۵ ـ تولّد آقا سیّد عبداللّه ۴۱، ثقةالاسلام اصفهانی) ☆

وی فرزند مرحوم آقا سیّدمحسن ۴۰ میرمحمدصادقی است (۱۳۲۸).

آقا سیّد عبداللّه از علماء و فقهاءِ اصفهان در عصر حاضر است، و در احوال علماء و مشایخ و رجال و تاریخ؛ در میان علماءِ این شهر امتیازی بیّن دارد.

و او در یک‌شنبه دوازدهم ماه ربیع‌الاخر [1] این سال ـ مطابق (...) اسد ماه برجی ـ



لؤلؤ الصدف

في تاريخ النجف

بقلم

عالم العامل حضرت حجة الاسلام و المسلمين ثقة الاسلام

آقای آقا سيد عبدالله

دام الله ظله العالی

چاپخانه مهران

آقای ثقةالاسلام

متولّد شده، و در اصفهان و عتبات تحصیل نموده و اینک از وجوه علماءِ اصفهان می‌باشد، و در محلّهٔ نو ساکن و در مسجد رحیم خان امامت می‌نماید، و کتب چندی تألیف کرده، از آن جمله :

کتاب «ارشادالمسلمین» بسوی اولاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در سلسلهٔ سادات میرمحمدصادقی که خود هم از آن طایفه است، انجام تألیف آن آدینه ۱۴ ع ۲ سنه ۱۳۴۵. و ما آن نسخه را از روی نسخهٔ خط مؤلّف بخط خود استنساخ نمودیم، و در این کتاب بسیاری از آن نقل نموده و می‌نماییم و فوائد چندی ـ مانند مُشافهات خود مؤلّف ـ از آن در احوال علماء برده‌ایم، لکن بسیاری از اغلاط واضحه در آن واقع شده، چنان که در حاشیهٔ که بر آن نوشته‌ایم آن‌ها را توضیح و تصحیح کرده‌ایم (۲).

و وی را اینک چندین نفر فرزند از زنهای مختلف موجود است که برخی بتحصیل علم مشغول و پارهٔ در ادارات دولتی بکاراند.

*



آقای ثقةالاسلام و برادران و فرزندان و ملازمان در اصفهان

افسوس که جناب آقای ثقةالاسلام در صبح روز ۲شنبه ششم ماه صفرالمظفّر سنه ۱۳۸۲ هجری قمری- مطابق ۱۸ تیرماه باستانی سال ۱۳۴۱ شمسی- در اصفهان وفات کرده[۳] و همان روز جسد او را در خانه خود تغسیل و تکفین و حمل بمسجد مرحوم آقامیرسیّدحسن «رحیم خان» نمودند، و آقای حاج سیّدابوالحسن شمس‌آبادی با جمعیتی کثیر بر آن نماز خواند، و سه ساعت بعدازظهر آن را با تشییعی عظیم حرکت داده و در تخت‌پولاد در حوالی تکیهٔ ملک دفن کردند، و روز سه‌شنبه در همان مسجد مجلس فاتحهٔ مهمّی برایش گرفتند، **و این فقیر** قصیده‌یی در تعزیت و تاریخ او گفته‌ام که آخر آن این است :

سادس ماه صفر روز دوشنبه چاشتگاه — روح پاکش کرد اندر عالم علوی مکان
از پی سالش **معلّم** رفت اندر انجمن — تا بپرسد از رجال علم و عرفان سال آن
ناگهان آمد یکی از انجمن بیرون و گفت : — سیّدعبدالله رفت از این جهان اندرجنان

و پس از وی از دو زن، فرزندانی چند از او ماند که ارشد آنها جناب **آقا سیّد محمدکاظم ۴۲** از زوجهٔ نخستین او است که از علماء و اینک بجای پدر بزرگوار برقرار است، و مادر او وفات کرده که پس از فوت وی آن مرحوم زوجهٔ دویم را تزویج نموده [۴].

(۱) در شرح حال با تجلیلی که در «نقباءالبشر: ۱۲۱۰ : ۱۷۳۵» برای صاحب عنوان نوشته‌اند، تولّدش را- بدون ذکر مأخذ- در (۱۲ ربیع‌الأوّل) قید کرده‌اند و سهو قلم است، بخصوص که در «مصفّی‌المقال : ۲۴۵» نیز در ترجمهٔ ایشان بدرستی «۱۲ ع ۲» آورده‌اند. م.

(۲) مرحوم معلّم در این کتاب «مکارم» شرح حال صاحب عنوان را- همانند نیّتی که در اصل تألیف برای همگان داشته- بکوتاهی نوشته، و در «مقامات معنوی : ۲۴۶-۲۵۰ نسخه اصل» برگرفته از «ارشادالمسلمین» و افادات حضوری؛ گسترده‌تر با قطعه شعری از سروده‌های آن مرحوم آورده است، در اینجا- پاس حقوق را- بهتر دیدیم که آنچه خود بسن شصت سالگی در «ارشاد : ۵۷- ۶۱ نسخهٔ یاد شده در متن» نوشته‌اند بیاوریم و آن چنین است :

«الأحقرالعاصي مؤلّف این اُرجوزه: **عبدالله** الحسيني‌النجفي می‌باشم، تولّد احقر دوازدهم ربیع‌الثاني سنه ۱۲۸۵ می‌باشد، در سنّ هفت سالگی بمکتب رفته‌ام، بعد از

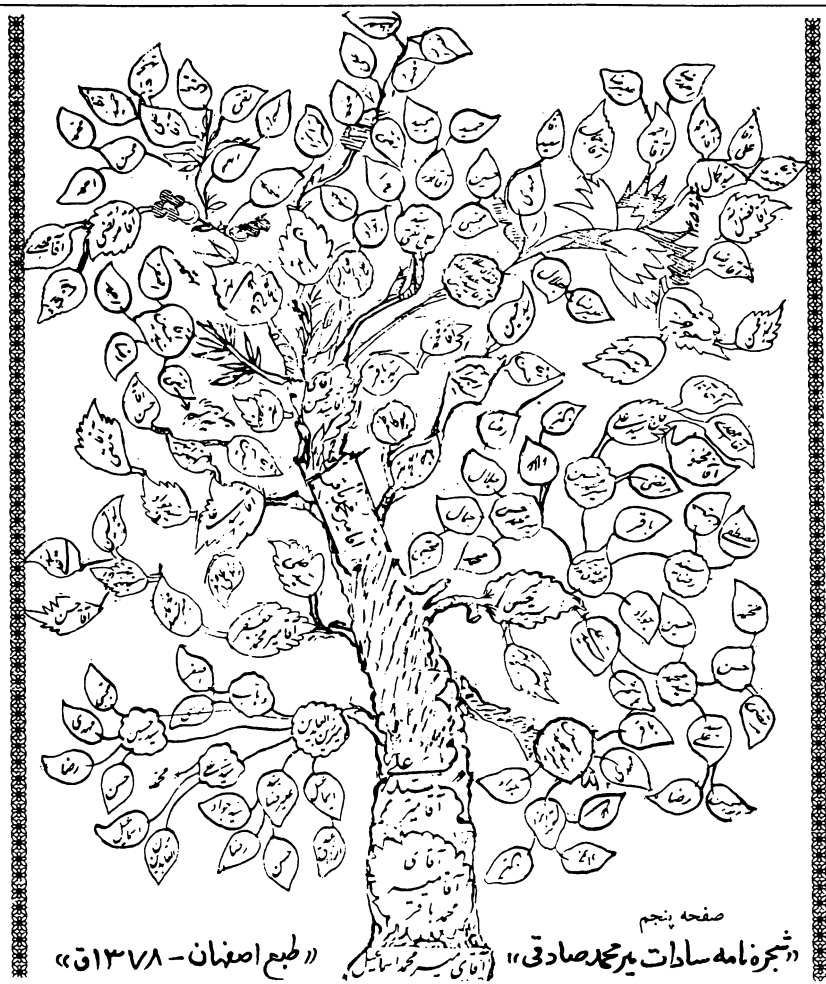


آیات‌اللّه آقای ثقةالاسلام و حاج میرزا سید حسن چهارسوقی
و حاج سید علی‌اکبر برادر ثقةالاسلام روز اربعین ۱۳۷۳ ق

تکمیل فارسی شروع بمقدّمات عربی نموده، آنچه استاد کامل در نحو و صرف و منطق و معانی بیان و هیئت د راصفهان بود بخدمت آنها مشرّف و بقدر امکان از آنها اخذ نمودم، بعد از آن شروع بفقه و اصول نزد علماءِ اصفهان نمودم،

«در سنّ هیجده سالگی تصمیم کردم که حرکت بعتبات عالیات نمایم با فراهم نبودن اسباب، در فصل زمستان، ماه ربیع‌الاوّل سنه ۱۳۰۴ با جمعی از اقارب و بنی اعمام حرکت بعتبات نمودم، با مرارت بی‌اندازه؛ اوّل ماه رجب خود را ببلدهٔ کاظمین رسانیده، بعد از فراغ از زیارت بکربلا و از آنجا بنجف مشرّف شده، چند روزی سیر درس مدرّسین و حالات آنها نموده، بنظر آمد که مرحوم عالم زاهد عابد **آقامیرزامحمدعلی رشتی** که یکی از مرتاضین علماءِ آن عصر بود اختیار کنم، چندی در خدمت آن مرحوم مشغول استفاده، بعد از آن حوزهٔ یک یک از علماءِ بزرگ و آیات اللّه و حجج‌اسلام را سَیر نمودم، هر کدام را مدّتی ملازمت کردم،

«چندی خدمت مرحوم آیةاللّه **میرزامحمدحسن شیرازی**- رحمه‌اللّه- در سُرّمَن رأی



صفحه پنجم
«شجره نامه سادات میرمحمدصادقی» «طبع اصفهان - ۱۳۷۸ق»

بودم، ولی شدّت ریاست و مرجعیّت عامّهٔ آن مرحوم مانع از افادات علمیّه بود، غالب مطالب عالیهٔ آن مرحوم را تلامذهٔ ایشان که سرّ من رأی بودند تدریس و تقریر می‌فرمودند؛ مثل مرحوم خلدمکان آقا میرزا محمدتقی شیرازی که در این اواخر مرجع شیعه گردیدند، و مثل خلد آشیان حاجی سیّد اسمعیل معروف بصدر که ایشان هم بعد از استاد خود مرجع شدند، و مثل خلد مکان آقا سیّد محمد فشارکی اصفهانی که محقّقی بی‌نظیر بود و در حال فقر مرحوم شدند،

اجازه آقای ثقةالاسلام برای محقق کتاب

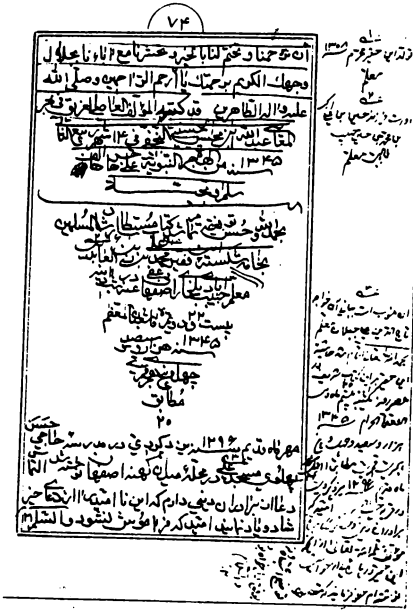
«و در نجف اشرف مدّتی در حوزهٔ علاّمةالعصر حاجی میرزا **حبیب‌الله** رشتی صاحب کتاب «بدائع‌الأُصول» و مدّتی در حوزهٔ علاّمه آقا سیّد **محمدکاظم** یزدی صاحب «حاشیهٔ مکاسب شیخ» و مصنّفات دیگر بودم، تا آنکه در این اواخر، محقّق ثالث و علاّمهٔ ثانی آخوند ملاّ**محمدکاظم** خراسانی را اختیار و از خواصّ اهل حوزهٔ آن مرحوم شدم، و در ضمن مشغول تدریس و تألیف گردیدم، یک دورهٔ اصول از مباحث ألفاظ تا آخر تعادل و تراجیح را دو مرتبه نوشتم، یک مرتبه «تقریرات اساتید»، مرتبهٔ دوم کتابی مستقل مسمّی به «خلاصة‌الأُصول [معلّم: انجام تألیف آن روز سه‌شنبه دههٔ سیّم ج ۱ سنه ۱۳۰۷]. «حاشیه بر طهارت شیخ انصاری» تا آخر غسل اموات نوشتم. «رساله‌ئی در عدالت» و «رساله‌ئی در قاعدهٔ **من ملک**» و «رساله‌ئی در تقلید اعلم» و «رساله‌ئی در لباس مشکوک» و «رساله‌ئی در قاعدهٔ میسور» تصنیف نمودم،

«کتاب «مقتصرالمقال في علم‌الرجال» را بطرزی مرغوب تألیف نمودم. کتاب «انیس العارفین» در احوال نزع و برزخ و جنّت و دوزخ، فارسی قلمی داشتم. کتاب مسمّی به «مشکول» که مُهمِل کشکول است و مطالب متفرّقه از علوم متشتّته در آن درج است و هنوز ناتمام است نوشتم. «رساله‌ئی بر طبق رسالهٔ شیخ اسمعیل مقري در وضوء» نوشتم که تمام سطر هرگاه خوانده شود مسئلهٔ وضوء است، و کلمات اوّل سطرهای هر صفحه لُغز است، و کلمات وسط سطرها هرگاه جمع شود مسئلهٔ تیمّم است، و کلمات آخر سطرها هرگاه جمع شود بیان غرض از تألیف رساله است، و کتاب «لؤلؤالصدف في تاریخ‌النجف»، و کتاب «مبکي‌المؤمنین في اندراس المذهب والدین» که در آن جمع نموده‌ام مصائب وارده بر مذهب از تفرقهٔ اهل علم و تشتّت احوال آنها و انصراف وجههٔ مردم از دیانت و غیره و غیره، و کتاب «نورالایمان في إغاصة بحرالعرفان» که ردّ کتاب «بحرالعرفان» که یکی از بهائیّه ضالّه نوشته است و در مقام اثبات مذهب بهائیّه بوده، ببیانات واضح رفع شبهات آن ملعون نموده‌ام، و «رساله‌ئی در توحید و نبوّت و امامت و عدل و معاد» بطرز اسلوب مکاتیب جدید بجهت مدارس نوشته‌ام،

«و رساله‌های کوچک و «مقالات سیاسی» بجهت رفع شبهات متجدّدین بسیار نوشته‌ام، «فهرست مشایخ اجازهٔ روایات» راکه از خود متصل بمعصوم نموده‌ام با سلوب عجیبی نوشته‌ام. تا آنکه در سنه ۱۳۳۰ بعد از فوت مرحوم آیةالله خراسانی و تشتّت اهل علم در نجف‌اشرف و انقلابات دنیا و گرفتاریهای شخصی و فوت عیال و اختلال امر معاش مضطرّ شدم و بقصد زیارت حضرت ثامن‌الأئمّه- صلوات اللّه علیه- حرکت باصفهان نمودم، و دچار مشکلات و مبتلا بعوامّ کالأنعام شدم، قناعت بتدریس و نماز جماعت در- مسجد مرحوم خلد مکان آقا میرسیّدحسن مدرّس- رحمه‌اللّه- و موعظه نمودم، و دائمًا با خود می‌گویم :

ضیّعت عمری باصفهان و همّتي عدم‌المقام بها مع الخسران
و إذاالفتی بالبؤس ضیّع عمره فمَن الکفیل له بعمرٍ ثان

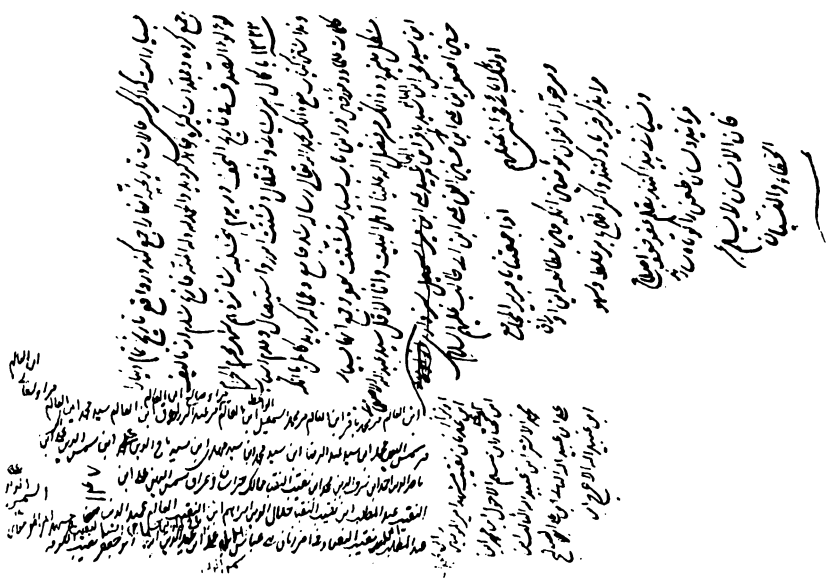
«[معلّم: مضمون این دو شعر از یکی از بزرگان دیگر و عبارت کنونی آن از خود جناب مؤلّف- سلّمه‌اللّه- است، چنانچه از خود ایشان شنیدم]،



«در این مدّت مدید که در عتبات عالیات عرش درجات بودم کرامات و خارق عادات از آن مَراقد مطهّره بسیار دیدم، و مردمان کامل از اخیار و ابرار و ابدال بسیار ملاقات نمودم که ان‌شاءاللّه اگر اجل مهلت دهد کتابی در شرح حالات و تذکرهٔ آنها خواهم نوشت، در خاتمه توصیه بأولاد و اعقاب خود می‌کنم بچند کلمه که اگر عمل بآنها نمایند صلاح دنیا و آخرت را دریابند...».

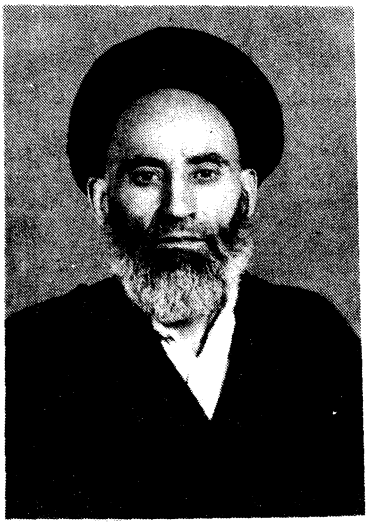
سپس وصیّتنامه‌یی است بعربی و کتاب را بآن پایان داده‌اند.

از مصنّفات مرحوم ثقةالاسلام در زمان حیاتشان «لؤلؤالصدف في تاريخ‌النجف» بسال ۱۳۷۹ و «انیس العارفین» بسال ۱۳۸۰، هر



یک در زیاده بر یکصد و پنجاه صفحهٔ رقعی در اصفهان چاپ شد، و نسخهٔ اصل «لؤلؤالصدف» بخط خود آن جناب در دست این ضعیف است و معلوم می‌شود که چند تن از علماء و فضلاءِ زمانِ مؤلّف آن نسخه شریفه را دیده و خوانده‌اند، از جمله مرحوم آیةاللّه آقاشیخ محمدرضا ابوالمجدنجفی که بر دو سه موضع آن‌نیز حاشیه‌یی نوشته‌اند. م.

(۳) تاریخ فوت صاحب ترجمه در «نقباءالبشر» هم در عنوان و هم در متن و از آنجا در «معجم رجال‌الفکر والادب : ۲۷۰» بخطا (۱۳۸۱) چاپ شده است. م.



آقا سیّد محمدکاظم مدرّس صادقی اصفهانی

(۴) از مرحوم آقای ثقةالاسلام هفت فرزند پسر و یک دختر- همه با فضیلت و عفاف- پدید آمد: مرحوم سیّد محمدکاظم و مرحوم سیّدکمال و آقاسیّد رضا از نخستین همسر در نجف‌اشرف، و مرحوم سیّدجلال و آقایان سیّدجمال و سیّدمهدی و سیّداحمد و خواهرشان از همسر دوم در اصفهان، و همگی دارای فرزندان و فرزندزادگانند، و اینک هیچیک از آنان بلکه از بازماندگان مرحوم آیةاللّه آقا سیّدمحسن- پدر صاحب عنوان- کسی در کسوت روحانیّت نیست.

آخرین فرد روحانی این خاندان ارشد فرزندان آقای ثقةالاسلام یعنی آقاسیّدمحمدکاظم مدرّس صادقی عالم زاهد مهذّب متّقی وارسته نیکوخصال بود که بتازگی در چهار ساعتی پس از نیمروز آدینه سوم ماه رجب این سال (۱۴۱۴) مطابق (۲۶ آذر ۷۲) در خانه خود در اصفهان وفات یافت و در مقبرهٔ خانوادگی جنب مسجدالرحیم دفن شد.

آن مرحوم چند کتاب و رساله بخط خود استنساخ نموده، و از دختر عمّ گرامیش مرحوم سیّدمحمدباقر سه فرزند پسر و سه دختر بجای گزارد. م.

☆ (۱۵۹۶ ـ تولّد سیّدمهدی ۳۶، حائری یزدی، ره) ☆

وی فرزند حاج سیدمحمدباقر ۳۵ (۱۲۱۲ ج ۲ ش ۱۹۰)، و خود از علماء و وعّاظ این عصر بود، و در غرّه ماه جمادی‌الاُخریِ این سال ـ چنانکه در ضمیمه «تاریخ علماءِ خراسان: ۲۸۱» فرموده ـ مطابق (...) اسد ماه برجی ـ در کاظمین(ع) متولّد شده، و در مشهد مقدّس سکونت داشت، و کتب چندی تألیف کرد، از آن جمله: کتاب «الأنفاس‌القدسیّة» در حوائج‌انسیّه.

و در شنبه دویم ماه محرّم‌الحرام سنه ۱۳۴۶ هزار و سیصد و چهل و شش ـ مطابق ۱۰ تیرماه باستانی ـ در مشهد وفات کرد.

و بطوری که پسرعمّش حاج علم‌الهدی شیرازی (۱۲۹۷) میفرمود، وی در انشاءِ مادّه تاریخ تبحّری عجیب داشته و غالبًا وقایع را بهمان طوری که نثرًا اداء می‌کنند بصورت مادّه در میآورده، چنانکه در مادّه تاریخ طلاکردن گلدستهٔ حضرت عبّاس علیه‌السلام گفته:

زهی تاریخ شایسته : **مطلاّ گشت گلدسته ۱۳۱۹**

و در تاریخ آینه‌کردن شعاع‌السلطنه حرم شاه چراغ را گفته:

در آینه‌های حرم شاه‌چراغ تاریخ‌ظریف من شنو: **تافت‌شعاع ۱۳۲۲**

انتهی [۱].

(۱) ترجمهٔ شرح حالی که در نسخهٔ اصل «نقباءالبشر: ۱۹۹» فرموده‌اند:

سیّدفاضل واعظ ادیب متبحّر ماهر مصنّف کامل **سیّدمهدی** فرزند علاّمه حاج سیّد محمدباقر بن مرتضی بن احمد بن میرحسین بن میرسامع بن میرغیاث زواره‌یی طباطبائی یزدی حائری واعظ، دامت برکاته، ولادتش بسال ۱۲۸۵، و مادرش شاهزاده تاج ماه دختر محمدمیرزا پسر حسینعلی میرزای فرمانفرما پسر فتحعلی‌شاه قاجار است،

صاحب ترجمه از افاضل بزرگوار و متبحّر در وعظ و نگارش است، و از تألیفات او «اُمّ الکتاب» است مشتمل بر چهار کتاب:

یکی کتاب «وقایع الأیّام» که تألیف آن در کربلای معلّی در ماه شعبان ۱۳۰۷ «یعنی در ۲۲ سالگی» پایان یافته و علاّمه مرحوم حاج شیخ زین‌العابدین مازندرانی حائری بر

آن تقریظ نوشته است،

دیگر از آثار او کتاب بزرگ «ودایع‌الکلام» در وقایع ایّام است که نزدیک ۱۴ هزار بیت کتابت دارد و در آن مطالبی از دویست کتاب آورده و بسال ۱۳۳۷ از آن فراغت یافت، و در سال بعد بزیارت عتبات عالیات شتافت.

دیگر از تألیفات او «انفاس قدسیّه» در حوائج انسیّه است.

برادر وی سیّدمحمد طالب‌الحقّ است که دو سال از او کوچکتر می‌باشد.

او را قریحهٔ نیکویی در مادّه تاریخ گفتن است، از جمله در تاریخ شهادت امام مظلوم حضرت سیّدالشهداءعلیه‌السلام- بنابقول ابن شهر آشوب که بسال شصتم هجرت نوشته- چنین گفت: **سردین را برید بی‌دینی**، و در تاریخ فوت میرزای شیرازی سرود :

چون پایهٔ مذهب از میان رفت بگو: **قدمات محمدحسن‌الشیرازی**

که در آن تعمیه بکار برده و از مجموع ارقام مصراع دوم که ۱۳۱۴ می‌شود باید «پ:۲» در پایهٔ مذهب را کسر کرد.

و در تاریخ فوت شهرستانی « محمد حسین متوفی ۱۳۱۵» گفت: **ألآنَ شهرستانُ دین قدهَدم**. و در تاریخ درگذشت حاج سیّدحسین کوهکمری گفت: **دخل الخُلد**: ۱۲۹۹.

و در فوت فاضل شربیانی: **یرحم اللّه جناب الفاضل**: ۱۳۲۲، و مادّه تاریخ‌های دیگری نیز دارد،

سیّد مهدی پس از سفر یاد شده بیزد رفت و سپس بمشهد مقدّس رضوی مشرّف گردید و در آن سرزمین برین بماند تا در ماه صفر ۱۳۴۴ وفات یافت.

سخن صاحب «نقباء» در ترجمهٔ سیّدمهدی طباطبائی بهمین جا پایان پذیرفته، و مرحوم حاج شیخ علی‌اکبر مروّج الاسلام مؤلّف کتاب نفیس «کرامات رضویّه» و غیره، در سفری که بعتبات عالیات مشرّف شده و در نسخهٔ اصل «نقباء» مطالعه کرده زیر عبارت تاریخ فوت مذکور نوشته است : «وفاته في ثاني محرم سنة ۴۶. مروّج».

پس بنابراین تاریخها صاحب عنوان بهنگام فوت ۶۰ سال و ۷ ماه و یک روز از عمرش گذشته بود. م.

☆ (۱۵۹۷ ـ تولّد مهاتما گاندی هندو، هندی) ☆

مهاتما بمعنی روح بزرگ است.

و گاندی از مشاهیر رجال عصر حاضر و عمدهٔ آزادی‌خواهان این زمان بود. شرح

احوالش در مجلّهٔ «یادگار : س ۴ ش ۸ : ۹ـ ۱۶» نوشته، و از آن چنین برآید که :

او در جمعه بیست و چهارم ماه جمادی الاخری اینسال ـ مطابق (...) میزان ماه برجی ـ در شهر کوچک پوربندر واقع در نواحی غربی هندوستان متولّد شده (۱)، و در ۱۹ سالگی بلندن رفت و آنجا علم حقوق را دریافت، و در حدود (۱۳۰۹) ببمبئی برگشت، و پس از چندی رئیس هندوهای هند گردید، و آنان را بآزادی و شانه از زیر ظلم خارجیان خارج کردن واداشت، و خود بکفّ نفس از لذّات، و ریاضات شاقّه پرداخت؛ بطوری که در هر چند روز روزه می‌بود، و غیر از آب چیز دیگری نمی‌خورد، و این نوع روزه داشتنش تأثیری غریب در هندوها برای پیروی او داشت.

و در این اواخر که میانه مسلمانان و هندوهای هند اختلاف درگرفت پنج روز روزه گرفت، و دو هفته بعد، در بامداد روز جمعه هیجدهم ماه ربیع‌المولود این سال سنه ۱۳۶۷ هزار و سیصد و شصت و هفت ـ مطابق ۹ دلو ماه برجی ـ بضرب گلوله یکی از دشمنان ـ چنان که در روزنامه «اطلاعات: ش ۴۵۵۴ صادره در ۱۹ ع ۱/۱۳۶۷» نوشته ـ کشته شد، و در «۲۱ ع ۱» ـ چنان که در روزنامه «عرفان: ش ۲۷۲۵ صادره در ۲۲ ع ۱» نوشته ـ جسدش را بمراسم هندوان سوزانیدند.

گاندی فرزندی داشت بنام **ما فی لعل** که او هم ـ چنان که در روزنامه «پست تهران: ش ۸۵۱: ۳۵/۱/۱۸» نوشته ـ در جمعه ۲۴ شعبان سنه ۱۳۷۵ ـ مطابق ۱۷ فروردین ماه باستانی ۱۳۳۵ شمسی ـ وفات کرد.

(۱) مؤلّف در سال تولّد گاندی بهنگام تطبیق میلادی با هجری دچار اشتباه شده، زیرا در مآخذ بسیار واز جمله مقاله مجلّهٔ مورد استناد که بقلم مرحوم حسین سعادت نوری (ش ۱۵۲۸) است و از همه معتبرتر نوشتهٔ خود گاندی در کتابی که اینک می‌شناسانیم؛ آنرا در دوم اکتوبر ۱۸۶۹ مسیحی نوشته‌اند، و این ـ بگواهی «تقویم و ستنفلد» ـ مطابق است با شنبه ۲۵ جمادای دوم سال بعد یعنی ۱۲۸۶.

کتاب یاد شده، داستان کلان «سرگذشت مهاتما گاندی، بقلم خود او، یا : تجربیّات من با سلامتی، ترجمهٔ مسعود برزین، تیرماه ۱۳۳۵» طیّ ۴۳۴ صفحه و چند پیشگفتار در تهران بچاپ رسیده است.

ناگفته نگذاریم که در کتاب «ذکری السیّدعبدالرسول الطالقاني: ۱۵۰ـ ۱۵۱ ط

نجف» حکایت دیدار صاحب یادنامه در هند با گاندی بشرح آمده است. م.

☆ (۱۵۹۸ ـ وفات حاجی میرزاباقر، مجتهد تبریزی) ☆

وی فرزند میرزا احمد مجتهد تبریزی است (۱۲۶۵ ج ۵ ش ۱۰۷۸).

حاجی میرزا باقر از علماء و فقهاءِ آذربایجان بوده و در آن ولایت امامت جمعه و ریاستی عظیم داشته، و در نزد پدرش و حاجی شیخ محمدحسن نجفی و شیخ انصاری درس خوانده، و از پدرش روایت نموده، و در پنج‌شنبه پنجم ماه رجب‌المرجّب این سال، چنان‌که در «شهداءالفضیلة : ۳۸۳» در احوال پدرش نوشته ـ مطابق (...) میزان ماه برجی ـ در تهران وفات کرده. و در «المآثر:۱۴۹» بعنوان حاج میرزامحمدباقر او را ذکر کرده و وفاتش را در سنه ۱۲۸۶ آورده (۱).

و وی را فرزندانی بوده، اول: حاج میرزا **محمود** که در نجف وفات کرده، دویم: حاج میرزا حسن (۱۳۳۸). سیّم: حاج میرزاعبدالرحیم (۱۳۰۰).

حاج میرزاباقر صاحب عنوان «رساله‌ئی در روزه» تألیف کرده که در ۵ رجب سنه ۱۲۷۸ از تألیف آن فارغ شده، چنان‌که در «فهرست کتابخانه مبارکهٔ رضویّه(ع): ۵ : ۴۴۰» فرموده.

(۱) «نقباءالبشر: ۱۶۸ : ۳۵۷» در شرح حال صاحب عنوان «شیخ میرزا محمد باقر تبریزی» فرماید که او بنوشتهٔ «المآثر و الآثار» در طهران بسال ۱۲۸۶ وفات یافت و سیّد فتّاح شاعر بخطّ خود نوشته است که او در ماه رجب آن سال رحلت کرد، پس آنچه از «تاریخ میرزاعبدالرزّاق سرتیپ» نقل شده است که او تاریخ فوت را غیر از آنچه گفتیم نوشته قابل اعتماد نیست.

این بود ترجمهٔ سخن «نقباء» لکن ـ بجز آنکه نفرموده‌اند خطّ سیّد فتّاح شاعر را در کجا دیده و ناقل از «تاریخ سرتیپ» چه کسی بوده است ـ افزون بر آنچه گذشت شرح حال صاحب عنوان در چند کتاب معتبر دیگر از دانشمندان تبریز نیز آمده است که همگی وفات را بسال (۱۲۸۵) نوشته‌اند :

۱ ـ «علماءِ معاصرین:۳۳۳» که گوید: «... علاّمهٔ شهیرحاج میرزاباقر مجتهد... در طهران ۵ رجب ۱۲۸۵ وفات کرد».

۲ـ «ریحانة‌الادب ۳ : ۴۴۵ ط ۱» : «مجتهد: حاج میرزاباقر بن میرزا احمد فوق‌الذکر [کذا!]... در پنجم رجب هزار و دویست و هشتاد و پنجم هجرت در تهران عازم جنان گردیده ...»

۳ـ «رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت: ۶۸» که همهٔ سخن نگارندهٔ آن کتاب را نقل می‌کنیم که بمصداق «أهل‌البیت أدرٰی بما فی‌البیت» گوید :

«فرزند دیگر میرزا احمد، **حاج میرزا باقر آقا** مجتهد بود که او را مجتهد (بطورمطلق) خطاب میکردند. پس از وفات پدر جانشین او شد. ببالاترین درجه نفوذ و اقتدار رسید. تغییراتی در رسوم و عادات تبریز داد. مسجد مجتهد را که از بزرگترین مساجد تبریز است بنا کرد. ناصرالدین‌شاه از نفوذ و اقتدار او خائف شد، وی را بطهران خواست، بیش از هزار مرد مسلّح حمایت از او را بعهده گرفتند. چون بیم فساد میرفت ناچار اطاعت کرد. در غربت در ۱۲۸۵ وفات یافت، مادّهٔ فوت او لفظ «غرفه» است...»

مؤلّف کتاب اخیر دانشمند فاضل دکتر مهدی مجتهدی، بگزارش مجلّهٔ «آینده ۱۲: ۵۱۶» متولّد (۱۲۹۴ ش) بود و بروز یکشنبه (۲۳ شهریور ۱۳۶۵ ش) تاسوعای حسینی ۱۴۰۷ درگذشت، و مجلس ترحیمش روز جمعه ۱۴ محرّم در مسجدالجواد تهران برگزار شد.

آن مرحوم فرزند آیةاللّه حاج میرزا مصطفی آقای مجتهد فرزند حاج میرزاحسن آقای مجتهدفرزند حاج میرزاباقر آقای صاحب عنوان است، رحمةاللّه **علیهم** اجمعین.

در پایان این تعلیقهٔ ناچار از این توضیح هستیم که تعیین روز هفته ـ یعنی پنجشنبه ـ برای وفات صاحب عنوان که در متن دیده می‌شود از طرف مرحوم معلّم است والاّ روز پنجشنبه نه در «شهداءالفضیله» نوشته شده و نه در دیگر مآخذ، و آنرا مؤلّف خود از تقویمها یا دیگر جاها بدست آورده و افزوده است، و این کار را آن مرحوم در بسیاری از موارد انجام داده که در برخی از آنها تصریح کرده است که تعیین روز هفته در مأخذ نبوده و در دیگر جاها این تذکّر را فراموش نموده، و بهرحال افزودن روز هفته بدون مأخذ کار درستی نیست و دشواری‌هایی پدید می‌آورد. سنگینی بار تحقیق این کتاب نیز بما فرصت یادآوری در همهٔ این گونه موارد را نداده است. إن‌شاءاللّه استفادهٔ کنندگان محترم از همهٔ اجزاءِ این کتاب باید این تذکر را بخاطر شریف داشته باشند. م.

☆ (۱۵۹۹ ـ تولّد میرزامحمدعلی، عبرت شاعرنائینی) ☆

وی فرزند میرزاعبدالخالق بن میرزا حبیب‌اللّه بن میرزا علی‌اکبر بن میرزا یوسف ابن حاج میرزاحسن بن حاج میرزامحمدجعفر مصاحبی نائینی است.

حاج میرزا محمدجعفر در (۱۲۷۸ ج ۶ ش ۱۳۹۶ ص ۲۲۳۰) گذشت.

نواده‌اش میرزا حبیب‌اللّه دختر حاج میرزا احمد مصاحبی مذکور در صفحهٔ مسطور را که از بنی اعمام او بوده تزویج نموده و از او پسری بنام میرزاعبدالخالق و دختری بهم رسانیده که دخترش زوجهٔ مرحوم آقامیرسیّد محمد شهشهانی (۱۲۸۷) شده، و میرزا عبدالخالق مرقوم- بطوری که در مجلّهٔ «ارمغان ۱۵ : ۷» نوشته- در سنه ۱۲۴۲ در قریه محمدیّه نائین متولّد شده و در سنه ۱۲۵۸ بهمراه دائی خود مرحوم ملاّمیرزامحمد از آنجا باصفهان آمد و سه سال پس از وفات وی دختر او را تزویج نموده، و آخر خود پس از ۶۲ سال عمر در سنه ۱۳۰۴ وفات کرد.

فرزندش مرحوم میرزامحمدعلی عبرت صاحب عنوان از رجال فاضل عصر ما در طهران و در شعر و حسن خطّ- که شیوهٔ عموم میرزایان محمدیّهٔ مصاحبی‌ها است- سرآمد أقران، و با این همه از اهل سیر و سلوک و عرفان بود، و بطوری که در مجلّهٔ مرقومه و «تاریخ نائین ۱: ۱۹۳ تا ۱۹۷ و ۳: ۱۰۶ و ۴: ۱۳۰» و «تاریخ امامی: ۸۷ و ۲۹۰» و «الذریعه ۹: ۷۰۵» نوشته؛ در ماه رمضان‌المبارک اینسال- مطابق (قوس- جدی) ماه برجی- از دختر ملاّمیرزامحمد در اصفهان متولّد شده، و در سنه ۱۳۰۴ از آنجا بیرون رفته و پس از آن بازگشته و در نزد **آخوند کاشی** و غیره درس خوانده تا بعلوم معقول و منقول نائل گردید.

آنگاه پس از وفات پدر بسیاحت پرداخته و مدّت هفده سال در أقطار جهان گردش نمود، و ضمنًا بوادی سیر و سلوک درآمده، و در سنه ۱۳۲۱ باصفهان آمده، و در نائین متزوّج شده، و آخر در سنه ۱۳۲۲ در طهران سکونت فرمود و آنجا از اعساءِ انجمن ادبی گردید، و در شعرشناسی و شعرگویی از اساتید مهم بشمار آمد، و تخلّص

خود را در أشعار **عبرت** قرار داد، و همواره بکتابت إمرار معاش نموده و مناعت نفس و قناعت را از کف نداد، و کتابی بنام «**مدینة‌الأدب**» در احوال شعراءِ عصر خود تألیف کرد که ترجمهٔ ۳۵ نفر شاعر در آن است. و در «تاریخ نائین» کتابی نیز بنام «**نامهٔ فرهنگیان**» از او نقل کرده که آنها هر دو یک کتاب بدو نام است. و هم او «دیوان حاجی سیّدعلی أخوی» را جمع کرده.

و آخر، در یک ساعتی روز شنبه دویم ماه محرّم‌الحرام سنه ۱۳۶۲ هزار و سیصد و شصت و دو- مطابق ۱۹ دی ماه باستانی- در طهران وفات کرد، و در امامزاده عبداللّه، در نزد قبر وحیددستگردی دفن شد. و در «تاریخ امامی: ۸۸» فرماید: من از اولاد او اطلاّعی ندارم (۱).

(۱) مرحوم معلّم ترجمهٔ عبرت را در «مقامات معنوی: ۲۵۱- ۲۵۲» نیز همانند متن با غزل توحیدی او آورده، و عموم مآخذ شرح حالش در «الذریعه ۹: ۷۰۵: ۴۸۹۴» و «فرهنگ سخنوران: ۳۸۳ ط ۱» یاد شده است. م.

☆ (۱۶۰۰ - تولّد برنادکارادوو، خاورشناس فرانسه‌ئی) ☆

برنادکارادوو، از مستشرقین معروف فرانسه است. شرح احوالش در کتاب «فرهنگ خاورشناسان» :۸۱» تألیف میرزاابوالقاسم سحاب نوشته، و از آن و برخی از جاهای دیگر چنین برآید که :

وی در چهارشنبه بیستم ماه شوّال‌المکرّم این سال- مطابق (...) دلو ماه برجی- در فرانسه متولّد شده (۱)، و در مدرسه سیاسی پلیتکنیک تحصیل کرده و از شاگردان قدیم آن بشمار می‌آید، و چندین کتاب ترجمه و تألیف نموده :

اول: کتاب «احوال امام غزّالی». دویم: «ترجمهٔ کتاب‌التنبیه و الإشراف» (۲) مسعودی. سیّم: «کتاب «متفکّرین اسلام». چهارم: کتاب «آویسن» در احوال شیخ‌الرئیس ابوعلی‌ابن‌سینا.

(۱) مرحوم ابوالقاسم سحاب در «فرهنگ خاورشناسان: ۸۱ ط ۱ و ۹۱ ط ۲» گوید: «برنارد کارادوو خاورشناس معروف فرانسوی، چنانکه **بخط خود** نگاشته در ۳

فوریه ۱۸۶۹ میلادی در فرانسه متولد شده...».
مرحوم معلّم این تاریخ را بدرستی بهجری قمری درآورده است، لکن در «المستشرقون ۱: ۲۶۳ ط ۳» که شرح حال او را بعنوان «البارون کارادی فو [Carra de Vaux, Bon. B.] با تفصیل بیشتر نگاشته ولادتش را بسال ۱۸۶۷ قید کرده است، و در هر دو مأخذ با ارقام چاپ شده نه با حروف. م.
(۲) در هر دو مأخذ یاد شده «الاشراق» بقاف است. م.

یک شنبه هفتم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۴۸ شمسی اول حمل ماه برجی

☆ (۱۶۰۱ ـ تولّد حاج میرزاعلی آقای ۳۵ قاضی تبریزی) ☆

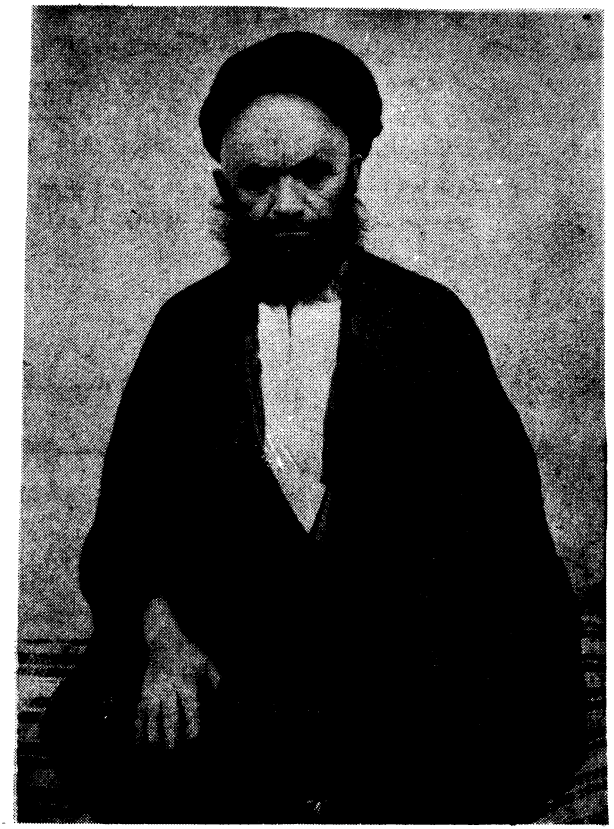
وی فرزند حاج میرزا حسین ۳۴ آقای (۱۲۵۴ ج ۵ ش ۸۳۷)، و خود از علماء و فضلاء و اهل ادب و شعر در این عصر بود (۱).

در «شجره نامهٔ سادات وهّابی‌ها: ۳۶» شرحی در احوال او نوشته که با ملاحظهٔ «نقباء: ۱۵۶۵ : ۲۰۸۰» و بعضی از مواضع دیگر بخلاصهٔ این می‌شود که:

وی عالم عامل ادیب شاعر فقیه محدّث عارف متألّه، و در لغت عربیّه و املاء و انشاء و نظم مهارت عجیبی داشته، و فقیهی ساده و محدثّی متتبّع و متضلّع بوده.

و همانا او در سیزدهم ماه ذی‌الحجّة‌الحرام اینسال ـ مطابق (...) (۲) حمل ماه برجی ـ از بطن دختر حاج میرزامحسن قاضی (۱۲۳۶ ج ۳ ش ۵۰۷) در تبریز متولّد شده، و بعد از بلوغ و رشد بتحصیل علوم ادبیّه و دینیّه مشغول گردید، و مدّتی در نزد پدر بزرگوار خود و میرزا موسی تبریزی صاحب «حاشیهٔ رسائل» و میرزا محمدعلی قراچه داغی (۳) درس خواند.

آنگاه در سنه ۱۳۱۳ بنجف‌اشرف مشرّف شد، و زمانی در خدمت مرحوم فاضل شرابیانی و شیخ محمدحسن مامقانی و آقای شریعت و آخوند خراسانی و حاجی



تصویر جمال السالک بن الإمام أبی الحسن علی بن الحسین الطباطبائی الشهیر
بالسید القاضی قدس الله سره العزیز المولود فی تبریز سنة ۱۲۸۵ والمتوفی بالنجف سنة ۱۳۶۶

میرزاحسین خلیلی درس خواند، و مخصوصًا از أجلّهٔ تلامذه این استاد اخیر بشمار آمد که در خدمت وی تهذیب اخلاق را تحصیل کرد.

و بعد از آن بطهارت أعراق اصلیّه رجوع کرده و بساط تنعّم برچید و دست از آلایش لذائذ نفسانیّه بالمرّه کشید و بکلّی از تهیّه اسباب دنیویّه منقطع گردید، و بخدمت جمعی از اکابر اولیاء رسید، و از آن جمله سالهای چند در حجر تربیت مرحوم

آقاسیّداحمد کربلائی (۱۳۳۲) آرمید و از فیض صحبت آن بزرگوار بدرجات اولیاءِ أبرار ارتقاء گزید، چندان که در تهذیب اخلاق شاگردان و مریدان و ملازمان چندی بهم رسانید، و نوشتجات و آثاری بیادگار گذاشت، از آن جمله «تفسیر»ی که از آغاز قرآن‌مجید تا آیه مبارکه «**قُل اللّه ثمَّ ذَرهم**» از سورهٔ مبارکه أنعام رسیده، چنانکه پدرش نیز «تفسیر»ی دارد.

و در «نقباء» پس از عقد عنوان وی در زیر نامش عبارت (۱۲۷۴-۱۳۶۶) نوشته که می‌رساند تولّدش در ۱۲۷۴ بوده، و چون شروع بشرح احوال او کرده تولّدش را در ۱۳ ذی‌الحجّه سنه ۱۳۸۵ نوشته، و ما آنها هر دو را اشتباه دانسته و تولدش را در ۱۲۸۵ و اینجا آوردیم، و در غلطنامه هیچ یک از اینها تدارک نشده. (۴)

و بهرحال، وی در دوشنبه چهارم ماه ربیع‌المولود سنه ۱۳۶۶ هزار و سیصد و شصت و شش- مطابق ۷ بهمن ماه باستانی- هم در نجف‌اشرف وفات کرد و در وادی‌السلام نزد پدر خود دفن شد.

و در «ص ۲۱» (۵) چندین فرزند برای او نوشته که مادرِ بعضی از آنها دختر میرزامحمدعلی قاضی دائی پدرشان صاحب عنوان بوده.

و در «نقباء» وفات او را در شب چهارشنبه ۶ ع ۱ مذکور نوشته و گوید: شیخ محمد سماوي ابیاتی در مرثیه وی دارد که ماده تاریخ آن این است: «**قضی علی‌العلم بالأعمال**».انتهی (۶).

و مدّت عمرش بناءِ بر وفات در ۴ ع ۱ هشتاد سال و دو ماه و بیست و یک روز خواهد بود.

(۱) در اینجا این توضیح لازم است که مؤلّف در شرح حال پدر صاحب عنوان تحقیقی پیرامون سال فوت آن مرحوم نموده و تاریخ یکهزار و سیصد تمام را که در «الذریعه» دیده بسیار بعید دانسته، لکن از رجوع به ترجمهٔ او در «نقباء : ۵۲۹ : ۹۵۵» غفلت ورزیده است.

در «نقباء» گویند که آن تاریخ را یکی از أعلام أرحام او نقل کرد، امّا فرزندش- العالم الصفيّ المیرزاعلی‌القاضی نزیل‌النجف- بما گفت که پدرش در

(۱۳۱۴) درگذشت.

توضیح دیگر اینکه در پایان آن شرح حال (ج ۵ ص ۱۴۷۵ س ۱) سنهٔ (۱۲۸۹) نادرست و صواب (۱۲۸۵) است. م.

(۲) چنین است بخط مؤلّف و بموجب آنچه خود در عنوان تطبیقی نوشته‌اند باید ۱۳ ذی‌الحجّه روز شنبه هفتم حمل ماه باشد. م.

(۳) شرح حال حاج میرزا موسی در (۱۳۰۷) و حاج میرزا محمدعلی در (۱۳۱۰) در نسخهٔ اصل «مکارم» نوشته شده است. حاج میرزا محمدعلی از سادات نبوده و در «نقباء: ۱۵۶۵» کلمهٔ «السیّد» اشتباه چاپی است. م.

(۴) بموجب استدراکات چاپ دوم «نقباء» مؤلّف خود متوجّه آن خطاء شده و در نسخهٔ شخصی نوشته‌اند: «ولادته ۱۲۸۵». م.

(۵) یعنی صفحه ۲۱ رسالهٔ خطّی شجره‌نامهٔ یاد شدهٔ درصدر همین عنوان و (ش ۱۶۰۴) و (ش ۱۵۸۶) و بسیار جاهای دیگر. م.

(۶) عبارت «نقباء» بتمام حروف است: «لیلةالأربعاء سادس ربیع‌الأول»، پس باید همین معتبر باشد.

در پایان این تعلیقات چند مطلب را یادآور می‌شویم:

۱ـ این که در متن بشعر و شاعری صاحب عنوان تصریح شده است بهیچ وجه از «نقباء» برنمی‌آید و در عناوین کتاب ۱۲ جلدی «شعراء الغري» نیز نامی از آن جناب دیده نمی‌شود.

۲ـ از آن بزرگوار در کتابهای «معارف الرجال»، «شهداءالفضیله»، «علماءِ معاصرین»، «رجال آذربایجان»، «أعیان الشیعه»، «ریحانةالادب» و «معجم رجال‌الفکر والأدب» یادی نشده است.

۳ـ در یادنامه‌هایی که بمناسبت درگذشت مرحوم علاّمهٔ طباطبائی صاحب تفسیر کبیر «المیزان» بچاپ رسید گوشه‌هایی از کیفیّت زندگی و زندگانی آن عالم جلیل را نیز نوشته‌اند و مکاشفات، کرامات، مقامات و خوارق عاداتی بایشان نسبت داده شده است، در حالی که مؤلّف گرامی «نقباءالبشر» با معاشرت پنجاه ساله؛ هیچ اشاره‌یی باین قبیل امور نکرده‌اند، و از بیانات مرحوم علاّمهٔ طباطبائی هم که در کتاب «لبّ‌اللباب» نقل فرموده‌اند حکایتی دیده نمی‌شود، و این است عین پرسش و پاسخ گرانقدر:

«س: دربارهٔ استاد اخلاقتان آقای قاضی مطالبی را بفرمایید.

«ج: بلی، مرحوم حاج سیّد میرزاعلی آقای قاضی تبریزی از اعجوبه‌های دهر بود، از کلمات دلنشین مرحوم قاضی این بود که «اگر انسان نصف عمر خود را در پیدا کردن انسان کامل صرف کند جا دارد»، بنده پس از اینکه بنجف‌اشرف برای تحصیل مشرّف شدم از نقطه‌نظر قرابت و خویشاوندی و رحمیّت؛ گاهگاهی بمحضر قاضی شرفیاب می‌شدم،

«یک روز در مدرسه‌یی ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آنجا عبور می‌کردند، چون بمن رسیدند دست خود را روی شانهٔ من گزاردند و گفتند: «ای فرزند، دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان»، این سخن آنقدر در من اثر کرد که از آن ببعد تازمانی که بایران مراجعت کردم پنج سال تمام در محضر مرحوم قاضی روز و شب بسرمی‌بردم و آنی از ادراک فیض ایشان دریغ نمی‌کردم، و از آن وقتی که بوطن مألوف بازگشتم تا وقت رحلت استاد؛ پیوسته را بطهٔ ما برقرار بود و مرحوم قاضی طبق روابط استاد و شاگردی دستوراتی می‌دادند، مکاتبات از طرفین برقرار بود،

«در هر حال، هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم، دربارهٔ مکاشفات ایشان حکایات بسیار نقل شده است، از جمله اینکه مرحوم قاضی دلهای شاگردان خود را با دستوراتی که مطابق موازین شرع بود آماده پذیرش إلهامات عالم غیب می‌نمود،

«خود ایشان در مسجد کوفه و سهله حجره داشتند و بعضی از شبها را بتنهایی در آن حجرات بیتوته میکردند و شاگردان خود را نیز توصیه میکردند که بعضی از شبها را بعبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته کنند». پایان بیانات علاّمه طباطبائی صاحب تفسیر «المیزان»، و اگر نامه‌هایی که اشاره فرموده‌اند گردآوری و منتشر شود چه بسا دارای ارزش فراوانی خواهد بود، واللّه العالم. م.

☆ (۱۶۰۲ ـ تولّد شیخ ابوالقاسم مامقانی، ره) ☆

وی فرزند شیخ محمدحسن مامقانی است که در (۱۲۳۸ ج ۴ ش ۵۳۲) گذشت، و خود از علماء و فقهاءِ بزرگوار بوده، و بطوری که در «الذریعه ۲۲: ۱۶: ۵۸۰۱» فرموده؛ در اینسال متولّد شده و کتابی بنام «مقباس‌الکرامة» در شرح «تبصره علاّمه» تألیف کرده که مجلّدی از اوّل طهارت تا آخر خمس بخطّ خودش در نزد فرزندش شیخ عبدالمحسن موجود است.

و پس از مدّت شصت و شش سال عمر در سنه هزار و سیصد و پنجاه و یک وفات کرده است. انتهی بتغییر یسیر [۱].

(۱) صاحب عنوان در «نقباء: ٦٥» و «معارف‌الرجال ۱ : ۵۲-۵۳» و «ماضی‌النجف ۳ : ۲۵۱-۲۵۲» شرح حال محترمانه دارد، و در «ماضی» فرماید که فرزندش شیخ محسن اهل علم و فضل است، و در حقّ او دعاء کرده است. م.

☆ **(وفات اسداللّه خان، غالب شاعر دهلوی)** ☆

شرح احوال او در سال (۱۲۱۲ ج ۲ ش ۱۷۶) گذشت.

☆ **(۱٦۰۳ ـ تولّد میرزااسمعیل، ثاقب شاعراصفهانی)** ☆

وی فرزند میرزاشهاب لاوی است (۱۲۹۱).

میرزااسمعیل از شعراءِ این عصر در اصفهان است که در این سال متولّد شده، و در سنه ۱۳۱۹ جزئی از مراثی و مجالس تعزیهٔ «دیوان» پدر خود را در اصفهان چاپ کرده.

و پس از فوت در اطاق آخری دست چپ وارد شونده در تکیهٔ میرزاعبدالغفّار تویسرکانی تخت‌پولاد دفن شد [۱].

(۱) مؤلّف در «مقامات معنوی: ۲۵۳ نسخه اصل» نیز ثاقب را بیش از این معرّفی نکرده، و در «تذکره شعرای معاصراصفهان: ۱۳۴» وفاتش را در ۲۹ محرم ۱۳٦۰ ق و از آنجا در «فرهنگ سخنوران: ۱۹۸ ط ۲» نوشته‌اند، لکن در «دانشمندان و بزرگان اصفهان: ۱۴٦» ۲۹ محرّم ۱۳٦۵ آورده‌اند، و در هر دو کتاب سال فوت برقم چاپ شده است نه بحروف، و در غلطنامه‌ها چیزی دیده نشد. م.

☆ **(وفات میرزاحسن، سامانی شاعر شیرازی)** ☆

شرح حالش در (۱۲۵۶ ج ۵ ش ۸۸۶) گذشت.

☆ (۱۶۰۴ ـ تولّد حاج میرزاباقر آقای ۳۶ قاضی تبریزی) ☆

وی فرزند میرزا محمدعلی ۳۵ قاضی (۱۲۳۶ ج ۳ ش ۵۰۷)، و خود از علماء و فقهاءِ آذربایجان و رجال معروف آن سامان است، و در عصر خویش ملجأ سلسلهٔ قضاة و مایهٔ افتخار آن طایفهٔ جلیله بوده.



شرح احوالش در چندین کتاب بنظر رسیده، از آن جمله: کتاب «علماءِمعاصرین: ۲۴۰» و بعضی از مجلّدات «الذریعه» و «شجره‌نامهٔ سادات وهّابی‌ها : ۴۷ و ۴۸» و «هدیّة لآل عبا: ۷۳ و ۷۴» و کتاب «رجال آذربایجان: ۳۹ با ملاحظهٔ ص ۲۲۱»، و آنچه از همهٔ آنها برمی‌آید اینکه :

او در جمعه شانزدهم ماه محرّم‌الحرام این سال (۱) بنصّ «رجال آذربایجان»ـ مطابق ۱۸ حمل ماه برجی ـ در تبریز متولّد شده، و در «الذریعه ۴ : ش ۱۶۱۶» و «علماءِمعاصرین» و «شجره‌نامه سادات وهّابی‌ها» در سنه ۱۲۸۵ـ بدون ذکر ماه و روزـ گفته‌اند، و این اقوال علاوه بر کثرتش، چون یکی از آنها قول «شجره‌نامه» و قضیّه **أهل‌البیت أدری بما فی‌البیت** معروف است؛ بنظر درست‌تر می‌آید، خصوصًا اینکه آنجا وی را اکبر اولاد پدرش میرزامحمدعلی و تولّد برادرش حاجی میرزااسدالله را در سنه ۱۲۸۶ نوشته (۲).

و بهرحال وی هم در تبریز مقدّمات فقه و اصول را در نزد میرزامحمود اصولی و میرزافتّاح سرابی و حاج میرزامحمدعلی قراچه‌داغی و آقاسیّدعلی یزدی (۱۲۸۱ ش ۱۴۷۹) درس خواند، آن گاه در سنه ۱۳۰۸ بعتبات عالیات رفت (۳) و در آن اراضی مقدّسه از مجالس دروس علماء أعلام چون مرحوم میرزای رشتی و فاضل شربیانی

و شیخ محمدحسن مامقانی و آقاسیّدمحمدکاظم یزدی و آقای شریعت و شیخ محمدباقر اصطهباناتی و ملاّاسمعیل قراباغی، در علوم فقه و اصول؛ و از محضر ملاّحسینقلی همدانی در تهذیب اخلاق برخوردار گردید.

و پس از آن در سنه ۱۳۲۴ بتبریز برگشته بأمور شرعیّه و تکالیف دینیّه پرداخت، و سالها در مسجد مقبرهٔ تبریز که در مرکز بازار واقع است- و بواسطهٔ این که حاج میرزا مهدی قاضی (۱۲۴۱ ج ۴ ش ۶۰۹) جدّ او در آن دفن شده بدین نام «مقبره» شهرت یافته- امامت نمود، و چندین کتاب تألیف فرمود:

اول: کتاب «مخزن‌الفوائد» در حاشیه بر «فرائد» شیخ انصاری (اعلی اللّه مقامه). دویم: «حاشیه بر فصول». سیّم: «حواشی بر مکاسب». چهارم: «کتابی در اصول» در تقریرات دروس اساتید خود. پنجم: «حاشیه بر ریاض‌المسائل». ششم: «کتاب «خیارات». هفتم: «کتاب «الدررالغرویّه» در فوائد علمیّه شامل رسائل چندی: ۱- رسالهٔ حُجّیّت خبر واحد ۲- رساله بزرگی در استصحاب ۳- رساله‌یی در بعضی از مسائل اصولیّه و مسائل بیع و مسائل توحید و اخلاق و علم إلهی و تهذیب نفس و أسرار صلوة و غیره.

و روایت می‌کند از مرحوم آقا سیّدابوالحسن مدیسه‌ئي (۱۲۸۴ ش ۱۵۷۱).

و او در تبریز بعلّت کبر سنّ و انتساب بیک خانوادهٔ قدیمی مهمّ ریاستی شایسته بهم رسانید، و در شدائد و أهوال پناه مردم آن شهر گردید، و همواره برای رفاه آنها با دوَل وقت معارضه‌ها می‌کرد؛ چنان که در سنه ۱۳۴۶ برای نظام‌وظیفه برضدّ پادشاه عصر قیام نمود، و پس از ختم غائله که بعضی از علماء از اوطان خود تبعید شدند او نیز مدّتی از تبریز دور ماند (۴).

تا بالأخره، در سه ساعت بعدازظهر روز یک‌شنبه یازدهم ماه رجب‌الفرد سنه ۱۳۶۶ هزار و سیصد و شصت و شش، چنان که در روزنامهٔ «نقش جهان. ش ۷۰۳ صادره در ۱۲ رجب آن سال» نوشته- مطابق ۱۰ خرداد ماه باستانی- پس از مدت هفتاد و هفت سال و یازده ماه قمری و بیست و پنج روز عمر، در تبریز- چنانکه در «ریحانة‌الادب

۳ : ۲۶۳» نوشته- وفات کرد، و جنازهٔ او بقم انتقال و در آن ارض شریف در مقبرهٔ بیات دفن شد.

و در «الذریعه ۸ : ش ۴۶۹» با ملاحظه غلطنامه آخر کتاب، در شنبه دهم رجب مذکور نوشته، و در «شجره‌نامه: ۴۸» نهم رجب فرموده؛ و در ص ۲۵ دو پسر برای او نوشته که یکی از آنها میرزا محمدعلی ۳۷ (۱۳۳۰) است (۵).

(۱) مقصود مؤلّف از «این سال» سال (۱۲۸۸ ق- ۱۲۵۰ ش) است که در آن موضع (یعنی ص ۷۸۱ نسخهٔ اصل مکارم)، تنها باستناد «رجال آذربایجان در عصر مشروطیّت: ۳۹ ط تهران ۱۳۲۷ ش» شرح حال صاحب عنوان را در وقایع (۱۲۸۸) نوشته، و عین عبارت مأخذ چنین است :

«حاج میرزا باقر آقا قاضی در شانزدهم محرّم ۱۲۸۸ هـ‌ق در تبریز متولّد گردید».

امّا تعیین روز هفته «جمعه» و تطبیق با شمسی هر دو از خود مرحوم معلّم و دربارهٔ (محرّم ۸۸) است.

پیرامون روزهای هفتهٔ وقایع این کتاب و همچنین «رجال آذربایجان» و مؤلّفش در همین جلد (ش ۱۵۹۸) شرحی نوشتیم.

باری، مؤلّف شرح حال صاحب عنوان را پیشتر در (۱۲۸۵ ق- ۱۲۴۸ ش) باستناد «الذریعه» در (ص ۷۴۱ نسخه اصل) نوشته و پس از دیدن «رجال آذربایجان» آنرا قلم گرفته و توضیح داده است که «در ۱۲۸۸ برده شد» و در (ج ۳ ش ۵۰۷ ص ۱۰۳۰) نیز بهمانجا ارجاع داده، و این کار تنها باعتماد آن مرحوم بر اعتبار و صحّت نسخهٔ «رجال آذربایجان» بوده، در حالی که یا از آفات چاپ حروفی، رقم آحاد (۵) به (۸) تبدیل شده و یا بکلّی مرحوم مجتهدی اشتباه کرده است.

بهرحال، با درنظر گرفتن همان مطالب متن و ضبط رقمی «نقباءالبشر: ۲۱۷»، و بتمام حروف «ریحانةالادب ۳: ۲۶۲- ۲۶۳» که گوید: «در سال هزار و دویست و هشتاد و پنجم هجرت در تبریز متولّد»؛ دیگر جایی برای آن شبهه باقی نمیماند و باید همین را درست دانست. اینک بنظر رسید آنچه را که مؤلّف گرامی «ریحانه» در بیان گوشه‌یی از حالات آن روحانی بزرگوار «علیهماالرحمه» نوشته‌اند بیاوریم :

«... و تا آخرین لحظه زندگانی خویش حبّه و دیناری از وجوهات شرعیّه صرف

نکرده، و با آن همه مراتب سامیه بسیار حلیم و متواضع بوده، و از خودآرایی و خودستایی امتناع اکید داشته و أصلاً حرفی راجع بفضل و کمال و تألیفات خود بزبان نیاوردی»!

سپس «ریحانه» نام هفت اثر فقهی و علمی آن مرحوم را برشمرده است. م.

(۲) این بزرگتر بودن صاحب عنوان از برادرش که متولد (۱۲۸۶) است در (ج ۳ ص ۱۰۳۰) تصریح شده و با این وصف، مؤلّف در اثر مرور زمان و موانع دیگر بر تاریخ رقمی «رجال آذربایجان» خط بطلان نکشیده است، امّا بگواهی مآخذ عدیده آنرا باید نادرست دانست و از تعیین روز و ماه ولادت نیز که در آنجا هست صرف‌نظر کرد، تا بعد چه شود. م.

(۳) سال ۱۳۰۸ زمان هجرت بنجف آیة‌اللّه اصفهانی (ش ۱۵۷۱) و صاحب «اعیان‌الشیعه» (ش ۱۵۸۵) و شیخ علی خُنیزی (ش ۱۶۱۵)ـ علیهم‌الرحمه ـ نیز هست. م.

(۴) بگوشه‌یی از ستمهای وارده بر علماءِ آن عصر مُظلم در تعلیقهٔ شرح حال آقای خویی (ش ۱۵۹۳) اشاره شد. م.

(۵) قاضی شهید فرزند یاد شدهٔ صاحب عنوان در مقدّمه‌یی که بتاریخ (۱۶ جمادای یکم ۱۳۷۱) بر کتاب «تنقیح‌الأصول» آقا سیّد محمدرضا طباطبائی تبریزی چاپ نجف نوشته از «رجال آذربایجان» نکوهش بسیار فرموده و از جمله گوید که نویسنده آن کتاب در شرح حال پدر ایشان دچار لغزشهایی شده، و سپس در حاشیه فرماید که آن مرحوم ـ صاحب عنوان ما ـ در دهم ماه رجب درگذشته، که این تاریخ مطابق است با ضبط «ریحانه».

همچنین نوشته‌اند که شرح حال درست آن مرحوم بقلم فاضل ألمعي سیّد محمدحسین طباطبائی فرزند حاج میرزامحمد مجتهد برادر بزرگتر صاحب «تنقیح الأُصول» در مجلّهٔ «العرفان ۳۳: ۱۰» بچاپ رسیده و شرح حالی هم که صاحب «ریحانه» نوشته‌اند درست و خالی از غلط است و اعتماد بر ترجمهٔ مشحون بأغلاط «رجال آذربایجان» نباید کرد، انتهی.

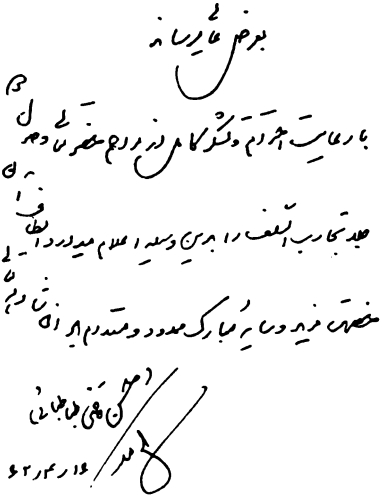
مرحوم مدرّس تبریزی صاحب «ریحانه» از مقالهٔ مذکور مجلّهٔ «العرفان ص ۱۱۹۷» نیز یاد کرده است.

در پایان این تعلیقات بدو مطلب دیگر اشاره کنیم:

۱ـ در «نقباءالبشر: ۲۱۷» سهو قلمی رخ داده است که گویند: «خبر درگذشت صاحب عنوان در سه‌شنبه ۳ رجب ۱۳۶۶ بنجف رسید». این خطا باید مانند همیشه از

آفات چاپ حروفی ارقام باشد.

۲ـ یکی از دانشمندان ادیب و مورّخ نامدار خاندان قاضی تبریز سیّدحسن قاضی طباطبائی استاد دانشگاه تبریز است که در هفتم سرطان ۱۲۹۵ (۴شنبه ۲۶ شعبان ۱۳۳۴) بدنیا آمد، و عصر یکشنبه هیجدهم اسفند ۱۳۶۴ (۲۷ جمادای دوم ۱۴۰۶) بعارضهٔ سکته درگذشت و روز بعد در «وادی رحمت» تبریز بخاک رفت.



آن مرحوم فرزند حاج میرزا علی آقا فرزند حاج میرزاهاشم فرزند حاج میرزا محمدمهدی قاضی‌القضاة تبریزی (۱۲۴۱ ج ۴ ش ۶۰۹)، و خود صاحب تألیفات و آثار ارزشمند است، از جمله «تعلیقات و حواشی بر تجارب‌السلف» که بسال (۱۳۵۱ ش) در تبریز چاپ شد، و شمارهٔ ۱۴۲ـ۱۴۳ «نشریّه دانشکده ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تبریز: بهار و تابستان ۱۳۷۱» بیادنامهٔ آن استاد فاضل اختصاص یافت. دو مقاله جداگانه نیز بمناسبت درگذشت آن مرحوم در مجلّهٔ «آینده ۱۲: ۴ـ۶: ۲۸۸» و مجلّه «نشر دانش ۶: ۳: ۸۸» بچاپ رسید. م.

☆ (۱۶۰۵ ـ تولّد سیّد جابراهوازی دورقی) ☆

دورق، بر وزن رونق ـ بطوری که در «فارسنامه: گ ۲: ۲۳۸» نوشته ـ ناحیهٔ وسیعی است از گرمسیرات فارس، میانهٔ شمال و مغرب شیراز که برای مجاورت دریا هوائی گرم و تر دارد، و آنرا در این ایّام **فلاحی** گویند (۱).

و سیّدجابر فرزند سیّدمشعل، و خود از شعراء بوده که در اینسال ـ چنانکه در «الذریعه ۹: ش ۱۱۶۷» فرموده ـ در دورق متولّد شده و در اهواز سکونت نموده، و «دیوانی در أشعار» دارد.

(۱) بامداد در «تاریخ رجال ایران ۲: ۱۱۰ در پاورقی» گوید:
بسیاری گمان برند که دورق همان فلاحیّه است، در صورتی که چنین نیست و دو دیه جدا از هم بوده نهایت نزدیک و همجوار یکدیگر بوده‌اند. پس از اینکه شیخ سلمان بآبادی فلاحیّه کوشید (۱۱۶۲ هـ‌ق) و دیه را شهر نمود دورق از رونق اولیّه افتاد و از این تاریخ رو بخرابی نهاد و از میان رفت که اکنون ویرانه‌های آن در چند میلی فلاحیّه پیداست. فلاحیّه یا فلاّحی همان است که امروزه آن را **شادگان** می‌گویند» پایان. م.

☆ (۱۶۰۶ ـ تولّد سلطان حسین‌میرزای جلال‌الدولهٔ قاجار) ☆

وی فرزند شاهزاده ظلّ‌السلطان است (۱۲۶۶ ج ۵ ش ۱۰۹۵).

جلال‌الدوله از شاهزادگان معروف خانوادهٔ قاجاریّه است که در این سال از بطن همدم‌السلطنه متوفّاة در سنه ۱۲۹۶ دختر میرزاتقی خان امیر متولّد شده، و چندین سال حکومت ولایات عدیده را نموده، و در دوشنبه نهم ماه محرّم‌الحرام سنه ۱۳۳۲ هزار و سیصد و سی و دو ـ مطابق ۱۶ قوس ماه برجی ـ وفات کرد (۱).

(۱) صاحب عنوان در کتاب «تاریخ رجال ایران ۲: ۷۷ ـ ۸۰» شرح حال و عکس دارد و در برخی اجزاءِ دیگر هم نام او دیده می‌شود. م.

☆ (وفات سیّدحسین، مظفّری کاشانی) ☆

شرح احوال او در (۱۲۱۵ ج ۲ ش ۲۱۸) گذشت.

☆ (وفات شیخ دخیل حچامی) ☆

شرح احوال او در (۱۲۴۵ ج ۴ ش ۶۵۶) گذشت.

☆ (۱۶۰۷ ـ تولد میرزازین‌العابدین، خاموش شاعراصفهانی) ☆

میرزا زین‌العابدین از شعراءِ عصر در اصفهان است که در این سال متولّد شده و در «دانش‌نامه» غزلی بنام او نوشته (۱).

(۱) مؤلّف در «مقامات معنوی: ۲۵۳ نسخه اصل» در زمان حیات شاعر بهمین گونه

سخن رانده و غزل را هم از «دانشنامه» آورده، امّا مأخذ تاریخ تولّد او را معیّن نکرده است. در «تذکرهٔ شعرای اصفهان: ۱۷۳» فرماید:

«از اعضاء قدیمی و محترم انجمن مرحوم شیدا و از مؤسسیّن اولیّهٔ آن بوده، در سال ۱۲۸۶ ق در اصفهان متولّد و در ۲۰ حجّهٔ ۱۳۵۲ ق وفات یافت. اشعار زیادی گفته و دیوانی دارد». سپس چند غزل از او آورده‌اند.

ناگفته نماند که برخلاف جاهای دیگر، مرحوم معلّم در اینجا تخلّص شاعر را خاموش با واو معدولهٔ رایج در کلمات فارسی نوشته‌اند، همانند خواجو، خواهش، خواهر و جز اینها. م.

☆ (۱۶۰۸ـ تولّد میرزا شکراللّه، منعم شاعر اصفهانی) ☆

وی فرزند میرزا علی‌محمد، مسکین اصفهانی است (۱۳۰۳).

میرزا شکراللّه از شعراءِ شیرین‌سخن اصفهان بود که در این سال متولّد شده، و بشغل زرگری اشتغال نموده، و در «دانش‌نامه» غزلی بنام او تحریر یافته، و پس از وفاتش دیوانی از وی بنام «سفره منعم» از طبع درآمده و منتشر شد.

و او در شنبه چهارم ماه جُمادی‌الاولی سنه ۱۳۶۰ هزار و سیصد و شصت‌ـ مطابق ۱۰ خردادماه باستانی‌ـ در اصفهان وفات کرده و در تخت‌پولاد، در تکیهٔ خواتون‌آبادی‌ها دفن شد. و فرزندانی از او باز ماند (۱).

(۱) مرحوم معلّم در «مقامات معنوی: ۲۵۴ نسخه اصل» که چند سطری دربارهٔ منعم دارد، مأخذ خود را در تاریخ ولادت او بسال ۱۲۸۵ «یادداشتهای آقای همائی‌ـ نامه دانشمندان» نوشته و بعد گوید که در «الذریعه ۹: ۱۱۱۱» بسال ۱۲۸۶ است.

مرحوم همائی در «مقدّمهٔ دیوان طرب: ۲۵۰» پنج سطری دربارهٔ منعم نوشته و از جمله این که: «...برادر میرزاعبدالرحیم افسر، از اساتید شعرای کهنه‌کار روزگار خود بود... ولادتش ۱۲۸۵ وفاتش ربیع‌الثانی ۱۳۶۰ واقع شد».

در «تذکره شعرای اصفهان: ۴۷۱» تولّد را ۱۲۸۶ نوشته‌اند و شرح حالش را از خطّ خود او نقل فرموده‌اند، امّا وفات را همانند استاد همائی ضبط کرده‌اند. گویا مرحوم همائی از تذکره یاد شده گرفته باشد، و تاریخ متن باید درست باشد.

مآخذ «فرهنگ سخنوران: ۵۶۹ ط ۱» نیز همین تذکره و مجلّه «ارمغان

۱۴ : ۴۳-۴۴» است، لکن در مجلّه همانند «دانشنامه» چیزی جز چند بیت شعر از منعم نیست، و «ذریعه» کلامش در اینجا و جاهای دیگری از جلد نهم که پس از نشر «فرهنگ» چاپ شده برگرفته از همانست بدون تذکّر، واللّه العالم. م.

☆ (۱۶۰۹ـ وفات مفتی صدرالدین دهلوی هندی) ☆

وی از اهل علم و ادب عصر خود، و صاحب «العینیّة الرقیقة» است، و در اینسال وفات نموده، چنان که در رسالهٔ «احوال سیّدعبدالحّی حسنی (۱۲۸۶): در ص س» فرموده [۱].

(۱) مقصود از رسالهٔ مأخذ، مقدّمهٔ نخستین جزءِ کتاب «نزهة‌الخواطر و بهجة‌المسامع و النواظر، ط حیدرآباد دکن ۱۳۶۶» است. تفصیل شرح حال صاحب عنوان در اصلِ «نزهه ۷: ۲۲۰ـ ۲۲۱: ۳۹۹» موجود، و آنجا ولادتش را بسال (۱۲۰۴) در دهلی و درگذشت و خاکجایش را نیز در همان شهر نوشته است. م.

☆ (۱۶۱۰ـ وفات عبّاس، شاعر شیرازی) ☆

عبّاس شاعر شیرازی از نژاد مرحوم ملاّمحمد **أهلی** تخلّص شاعر شیرازی است که شرح احوالش در برخی از تذکره‌ها نوشته و در سنه ۹۳۵ وفات کرده و در صحن تکیهٔ خواجه «ره» مدفون است.

و عبّاس مرقوم نیز گاهی شعر می‌گفته و تخلّص بنام خود **عبّاس** می‌نموده، و در این سال وفات کرده [۱].

و فرزندش مرحوم حاجی محمدتقی شوریده است (۱۲۷۴ ج ۶ ش ۱۳۰۲).

(۱) تنها مأخذ ترجمهٔ عباس همان چند سطری است که شوریده فرزندش برای مرحوم حاج میرزاحسنخان فسائی نوشته و او آنرا در «فارسنامهٔ ناصری ۲ : ۱۰۳ ط ۱ برابر ۲ : ۱۰۷۸ ط حروفی» آورده است، والسلام. م.

☆ (۱۶۱۱ـ وفات شیخ عبدالحسین، آل شکرنجفی) ☆

آل شکر- بطوری که در «دیوان سیّدموسی طالقانی : ۴۰۲ پاورقی» فرموده- از

خانواده‌های معروف نجف و بنام جدّشان **شکر** شهرت گرفته‌اند.

و شیخ عبدالحسین فرزند شیخ احمد بن محمد بن شکر، و از اکابر شعراء میباشد که در نزد پدر خود درس خوانده و میل بشعر گفتن نموده چندان که در فضل و ادب مُشار بالبَنان گردید، و هماره بسیاحت می‌پرداخت، چنانکه سه بار بایران سفر کرد و با بعضی از وزراء و أعیان آن آمیزش بهم‌رسانید و با ناصرالدین شاه ملاقات نموده و او را مدح گفت.

و آخر در تهران در این سال در حیٰوة پدر خود وفات کرد (۱).

و این دو بیت را در مفاخره خود گفته :

و إنْ طلبَتْ مِنّي الحَواسِدُ شاهدًا أتيتُ لها بينَ الأنام بأربع:
جَوادی و رُمحي و الصّوارم و العِدٰی شهُودٌ علیٰ ما قَد أقول وَ أدّعي

(۱) شرح حال صاحب عنوان در «شعراءالغریّ ۵ : ۱۳۳ـ ۱۵۷» با نمونه‌هایی از سروده‌هایش آمده است. همچنان که خود در «الکرام‌البرره: ۷۰۶ـ۷۰۷» و پدرش در همانجا «۸۳ـ ۸۴» و هر دو در «ماضی‌النجف و حاضرها ۳ : ۱۰۳ـ۱۰۶». و دیوان صاحب عنوان دوبار در «الذریعه ۹ : ۵۳۴ : ۲۹۶۳ و ۶۸۳ : ۴۷۶۵» بتفصیل یاد شده.

شیخ عبدالحسین «علیه‌الرحمه» در سلک بزرگانی است که بر کتاب «الدمعة‌الساکبة» مرحوم حاج ملاّ محمدباقر دهدشتی (ش ۱۶۲۰) تقریظ نوشته‌اند، و تقریظ شیخ در کمال فصاحت هم بنظم و هم بنثر می‌باشد، و تمام آن را در «شعراءالغری» نیز آورده‌اند.

مؤلّف «شعراء» ادیب صحفی علی خاقانی نجفی بسال (۱۳۹۹ ق) درگذشت، چنان که در تعلیقات «بغیة‌الراغبین ۱: ۲۳۵» نوشته‌اند. م.

☆ (۱۶۱۲ـ تولّد سیّدعبدالرسول، بزمی شاعراصفهانی) ☆

سیّدعبدالرسول از جملهٔ شعراءِاصفهان و به **شجره** معروف بود و تخلّص **بزمی** می‌نمود و در «دانش‌نامه» غزلی بنام او نوشته شده، و او در این سال بدنیا آمده، و پس از مدّت هفتاد سال قمری عمر؛ در سنه ۱۳۵۵ هزار و سیصد و پنجاه و پنج وفات کرده و در تخت‌پولاد دفن شده (۱).

و فرزندش آقا سید **حسین** نیز معروف به **شجره** و اینک در تهران از فضلاءِ زمان

و تألیف کتاب «شخصیت مولوی» بر فضیلتش بزرگ‌تر برهان است (۲).

(۱) در کتاب «تذکره شعرای معاصر اصفهان: ۸۶ـ ۸۷» نیز چند سطری درباره بزمی نوشته و سپس اشعاری از او نقل کرده‌اند، همانند اضافات «تذکرةالقبور ـ رجال اصفهان: ۲۱۹»، و از آنجا برمی‌آید که وی اهل منبر بوده است. م.

(۲) در مؤلّفین مشار ۲: ۷۶۰» چند سطری درباره سیدحسین شجره با عکس و مآخذ شرح حال او هست و سپس نام و مختصات شش کتاب از آثار چاپ شدهٔ او.

بنابآگهی مندرج در روزنامه «اطلاعات: یکشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۶۱ مطابق ۲۳ جمادای دوّم ۱۴۰۲» مجلس ختم آن مرحوم فردای آنروز از طرف دو دختر و دو خواهر او در تهران برگزار شده است.

از آنجاکه شجره در مدرسهٔ آمریکائی تحصیل کرده و بزبان خارجه مسلّط بود بیشتر آثارش ترجمه از کتب غربی است و از جمله همان «شخصیّت مولوی» که برگرفته از نوشتجات نیکلسن است پیرامون «مثنوی» دارای سخنان انحرافی و إلقاءِ تفکّرات غیراسلامی، همچنین ستایشگری مکرّر از پهلوی و پسرش براه و روش معمول زمان. م.

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائیها شکایت میکند

بخشی از گنزار ایران

شخصیت مولوی

نگارش
حسین ، شجره

روح مولوی سرچشمه الهام است

حق طبع و تقلید محفوظ است

طهران
۱۳۱۶
چاپخانه اتحادیه

☆ (۱۶۱۳ـ تولّد شیخ عبدالله گلپایگانی، ره) ☆

وی ـ بطوری که در «نقباءالبشر: ۱۱۸۷ : ۱۷۱۱» فرموده ـ عالم جلیل و فقیه متبحّر و محقّق فاضل بوده، و همانا در این سال متولّد شده و علوم مبادی را در ولایت خود درس خوانده، و آنگاه باصفهان رفت و مقدّمات علوم را تحصیل کرده تا بحدّاتقان آنها را کامل کرد.

پس بنجف رفت و آنجا با آخوند خراسانی خصوصیّت و ملازمتی بهم‌رسانید، چندان که از بزرگان شاگردان وی گردید، و هیچ وقت از خدمت او جدا نمی‌شد، و همیشه مباحث دروس او را برای بعضی از شاگردانش تقریر می‌کرد، چنان که خود نیز مجلس بحث مخصوصی داشت که عدّه‌یی از فضلاء در آن حاضر می‌شدند. و هم او را تألیفات و آثار قیّمهٔ چندی است :

اول: کتاب «التبرالمسکوک» در حکم لباس مشکوک.

دویم: «تقریرات دروس» استاد مرقومش ـ چنان که گذشت ـ فقهًا و اصولاً. سیّم: کتاب «فصل‌القضاء» برای انتصار رضا، در إنکار معانی مجازیّه (۱).

شیخ عبدالله در اواخر عمر خود بمرض سلّ مبتلا شده و برای معالجه بایران آمد، و چندان طولی نکشید که برگشت و مرضش سخت شد، تا پس از مدّت چهل و دو سال [عمر] در سنه ۱۳۲۷ هزار و سیصد و بیست و هفت بلاعقب وفات کرد، و استادش مرحوم آخوندبسی بر او اندوهناک گردید و بنیکوتر وجهی بتجهیز او پرداخته و وی را در وادی‌السلام دفن کرد، و مجلس فاتحه برایش برپا داشت. **انتهی.**

و این شیخ عبدالله همان است که در (۱۲۵۸ ج ۵ ش ۹۳۰) در عنوانی مخصوص ذکر شد، و آن جا نوشتیم که یکی از این دو سال در تولّد او اشتباه، و ظاهراً ۱۲۵۸ اشتباه و این سال ۱۲۸۵ درست باشد (۲).

(۱) در «الذریعه ۱۶ : ۲۳۴ : ۹۲۲ فصل‌القضا» فرماید: «انتصر فیه للشیخ أبی المَجدالرضا الشهیر بآقارضا الاصفهانی من إنکاره‌المجازَ رأسًا...» إلخ.

(۲) در کتاب «زندگانی آخوند خراسانی: مرگی در نور» چند جا نام و نشان صاحب عنوان دیده می‌شود، لکن در «اعیان‌الشیعه» و «معارف‌الرجال» چیزی بنظر نرسید. م.

☆ (۱۶۱۴ـ تولّد ادیب خلوت، عماد لشگر) ☆

وی علی بن اسمعیل سرمدی آشتیانی متخلّص به آشوب، و خود از اهل علم و ادب است که در اینسال- چنانکه در «مؤلّفین کتب چاپی ۴: ۲۶۶» نوشته- متولّد شده، و در رَیعْانِ جوانی درکسب فضائل جدّی کامل نموده تا باندک مدّتی حائز قصبات سبق شده در مقدّمات ادب همّت نموده و در معانی از همه درگذشت، و بأوج حکمت و منطق عروج کرد، و در علوم ریاضی از هیئت و حساب کتاب‌هاسپرد، و باندک نظر در فنون ادب و تتبّع سِیَر و اشعار عرب گوی سبقت ربود، و در سخن‌سرایی یدبیضاء نمود، و اگر نثری گفت گوهر نثار کرد، و از جانب مظفّرالدین‌شاه در ایّام ولیعهدی؛ در دارالانشاءِ تبریز بشغل انشاء اشتغال ورزید، وکتاب‌هایی برشتهٔ تألیف کشید :

اول: «تبریک‌نام» بنظم. دویم: «چهارده بند از ادب». سیم: «چهارده بند، در مصیبت حضرت سیّدالشهداءعلیه‌السلام» چهارم: «وطنیّات» بنظم، انتهی.

و درصدرعنوان اشاره بوفاتش در سنه ۱۳۳۷ هزاروسیصدوسی‌وهفت نموده [۱].

(۱) عنوان ادیب خلوت تا «آشوب» مطابق مأخذ است، و در «الذریعه ۹: ۷۶۸: ۵۱۸۹» بدون ذکر «آشوب» و بدون ذکر مأخذ نوشته‌اند: «دیوان عمادلشگر، سرمدی آشتیانی ادیب خلوت علی بن اسماعیل».

شرحی که مرحوم مشار نوشته برگرفته از مقدّمهٔ یوسف اعتصام‌الملک آشتیانی است بر «چهارده‌بند» ادیب، همچنان به «فرهنگ آذربایجان ۱ : ۱۵۱» و «داستان دوستان: ۷۴ـ۷۸» نیز اشاره نموده.

آنچه از مأخذ اخیر معلوم می‌شود اینست که «میرزاعلی خان ادیب خلوت متخلّص بآشوب» فرزند «میرزااسماعیل خان عمادلشگر» بوده، یعنی عماد لشگر را لقب پدر دانسته نه فرزند، و تفصیل شرح حال و نمونهٔ اشعار ادیب موکول بمراجعهٔ کتاب یاد شده است.

مرحوم صفوت گوید که طبع و تصحیح «شرح نهج‌البلاغهٔ» مرحوم حاج ملاّصالح برغانی و دیباچهٔ فاضلانهٔ آن بچاپ سربی مطبعهٔ محمد علی میرزای ولیعهد در تبریز (بسال ۲۰- ۱۳۲۱ق) حاصل زحمت وکوشش ادیب خلوت است.

البتّه اشتباه در نسبت «برغانی» بجای «روغنی»از همان مقدّمه ناشی شده، امّا انصاف را

که مرحوم ادیب در احیاءِ آن اثر نفیس رنج فراوان برده و در پایان کتاب نیز از سروده‌های خود پنج قصیدهٔ طولانی در مدح و منقبت حضرت امیر مؤمنان علیه‌السلام و یک قصیده در ستایش ولیعهد ـ که تمام هزینهٔ چاپ کتاب را پرداخته ـ آورده است.

اضافه کنیم که ادیب نام خود را در آن دیباچه بدین‌گونه نوشته: «علی ادیب خلوت، پسر مرحوم میرزااسماعیل عماد لشگر آشتیانی»، و در خاتمة‌الطبع که بعربی نگاشته است بدین گونه : «علی‌الاشتیانی‌الملقّب بادیب‌الخلوة ابن‌المرحوم عمادالله‌شکر». رحم‌اللّه معشرالماضین. م.

☆ (۱۶۱۵ ـ تولّد شیخ علی ابوعبدالکریم خُنیزی) ☆

وی فرزند حاج حسن علی بن حسن بن مهدی (۱۲۹۱)، و خود ـ بطوری که در کتاب «نقباءالبشر: ۱۳۹۳ : ۱۹۲۰» فرموده ـ عالمی فقیه و فاضلی جلیل بوده که در این سال متولّد شده، و در نزد شیخ محمدعلی ماحوزی چیز نوشتن را یادگرفت، و «قرآن مجید» را در نزد شیخ حسین‌آل سیف خوانده چندان که آن کتاب مبارک را حفظ کرد، و چندی بقماش‌فروشی پرداخت، سپس رغبت در طلب علم نموده، و در ذی‌القعده سنه ۱۳۰۸ هجرت بنجف‌اشرف کرد و مقدّمات را در نزد شیخ محمدعلی جشی... (۱)

(۱) مؤلّف تا همینجا نوشته است بترجمهٔ از مأخذ، در آنجا نام استادان صاحب عنوان است و اینکه او در ماه شعبان ۱۳۲۳ با اجازات مشایخ بوطن خود بازگشت و در قطیف اقامت کرد و بوظائف خود بنحواحسن قیام نمود تا آنکه در شب سه‌شنبه سوم صفر ۱۳۶۲ در بحرین وفات کرد و جنازه‌اش بقطیف انتقال یافت و در مقبرهٔ حباکه دفن شد، و بسیاری از شعراء در سوکش مراثی چندی سرودند.

سپس تألیفات او را برشمرده و از فرزندش شیخ عبدالکریم (۱۳۳۷ ـ ۱۳۶۹) یاد کرده است. صاحب عنوان در «انوارالبدرین: ۳۷۷» نیز ترجمهٔ مختصری دارد، و در حاشیه وفاتش را در همان شب سه‌شنبه امّا دوم صفر نوشته‌اند. م.

☆ (۱۶۱۶ ـ تولّد شیخ علی بهبهانی حایری، ره) ☆

در نقباءالبشر: ۱۴۹۶ : ۲۰۱۵» شرحی نوشته، بخلاصهٔ این که :

وی فرزند غلامعلی است که پدرش شاگرد شیخ زین‌العابدین مازندرانی

و برادرش شیخ محمدحسین از اهل فضل بوده.

و صاحب عنوان عالمی بارع و فاضلی کامل بوده، و همانا خود در اینسال در کربلاء متولّد شده، و هم آنجا در دامان پدر تربیت یافته و در نزد شیخ علی بفروئی‌حایری و غیره درس خوانده، و هم از او و میرزا محمدحسین شهرستانی-که هر دو از فاضل اردکانی روایت می‌کنند-روایت نموده. و بهرجهت، بهرهٔ وافری از علم یافته، و بمحمّره رفت و آنجا بوظائف شرعیّه پرداخت و ریاست و وجاهتی بهم رسانید. و سیّد عدنان محمّره‌یی و سیّد مهدی بن سیّدعلی بحرینی (که در ۱۳۴۰ بیاید) از او اجازت یافتند. و کتابی بنام «هدایةالأنام» و غیر آن نیز تألیف کرده [۱].

(۱) شرح حال پدر صاحب عنوان باختصار و بدون تاریخ ولادت و وفات در «نقباء: ۱۶۶۰ : ۲۲۲۷» و فرزند دیگرش شیخ محمدحسین (متوفی ۱۳۳۴) پدر شیخ جواد در (۶۳۴ : ۱۰۶۵) آمده است و آگاهی دیگری از آنان بدست نیامد. م.

☆ (۱۶۱۷ـ تولّد علی‌اکبر، عماد رمزی) ☆

«مؤلّفین کتب چاپی ۴: ۵۲۹» [۱].

(۱) چنین است در نسخهٔ اصل، مرحوم مشار گزیدهٔ شرح حال عماد را از «داستان دوستان: ۱۰۵» نوشته، ما نیز از آنجا می‌آوریم :

«علی‌اکبر عماد، متخلّص برمزی. از فضل و کمال بهرهٔ بسزا داشته و از اخیار زمان معاصر بشمار است. در ردیف ارادتمندان مرحوم لنکرانی و کارمندان انجمن صفا بوده و تا اینزمان زیاده از هشتاد سال عمر گزرانده است. هنوز ارباب ذوق و دانش از افادات معنوی و اخلاقی رمزی بهره‌مند هستند،

«کتاب «نگارنگ» در چهارده مجلّد از تألیفات اوست. محض تخلید نام و یاد ایّام همپایی یکرباعی و یک قطعه از آثار ادبی او در زیر نگاشته می‌شود :

چه حکمت است که مردسترنج اهل هنر در اینزمانهٔ غمخانه بی‌هنر ببرد
مدام خون جگر باغبان خورد از چیست که در نتیجه مگر منعمی ثمر ببرد»

برای اختصار قطعه شعر عماد را در اینجا نیاوردیم، و «داستان دوستان» بسال (۱۳۲۸ ش ۹ـ ۱۳۶۸ ق) در قم چاپ شده است.

تاریخ تولد و وفات صاحب عنوان را مرحوم مشار درزیر عنوان و بالای عکس او این

چنین نوشته است: (۱۲۸۵ ق- دیماه ۱۳۳۹.ش) که «دیماه ۳۹» مطابق با «رجب- شعبان ۱۳۸۰» بوده و گویا مشار آن دو تاریخ و عکس رمزی را از دو جلد چاپ شدهٔ «رنگارنگ» نقل کرده باشد که بنوشته همو جلد نخست بسال (۱۳۷۰ ق) در ۴۸۳ صفحه و جلد دوم ده سال بعد در ۵۰۳ صفحه، هر دو در تبریز بچاپ رسیده است. م.

☆ (۱۶۱۸- تولّد شیخ فیّاض، سرخه دیزجی زنجانی) ☆

سرخه دیزج قریه‌یی است در طرف مشرق زنجان بهفت فرسنگی.

و شیخ فیّاض فرزند ملاّمحمداست که وی از علماء و أجلاّء و شاگرد ملاّعلی قارپوزآبادی (۱۲۰۹ ج ۲ ش ۱۴۴) بوده.

و خود شیخ فیّاض هم از علماء و فقهاء و حکماءِ این عصر بود. و بطوری که در کتاب «علماءِ معاصرین: ۱۸۹» و «فهرست علماءِ زنجان: ۹۴» فرموده‌اند؛ در این سال در سرخه دیزج متولّد شده و علوم مقدّماتی را در نزد پدر خود یادگرفت، و بعد از آن بزنجان آمد و بعضی از متون معروفهٔ فقه و اصول را آنجا خواند، آن گاه بطهران رفت و مدّتی در خدمت میرزای جلوه و میرزای آشتیانی درس خواند، و بعد از آن بنجف رفت و مدّتی در نزد شیخ هادی طهرانی و دیگران تحصیل کرد.

پس در حدود ۱۳۲۶ بزنجان باز آمد و تا آخر عمر خود آنجا بتدریس و امامت و تألیف و هدایت پرداخت، و کتب چندی تألیف کرد:

اول: کتابی در «اجاره»، انجام تألیف آن ۲۹ صفر سنه ۱۳۳۶، چنانکه در «فهرست کتابخانه رضویّه(ع) ۵: ۵۳۴» نوشته. دویم: کتاب دیگری در «خمس». سیم: کتابی در «زکوٰة».

و آخر، در روز جمعه چهاردهم ماه ذی‌الحجّةالحرام سنه ۱۳۶۰ هزار و سیصد و شصت- مطابق ۱۲ دی ماه باستانی- در زنجان وفات کرد، و در طرف شرق آن شهر، نزدیک مقبرهٔ قارپوزآبادی مذکور دفن شد (۱).

و فرزندش آقازین‌الدین از علماءِ عصر است که در نزد سیّد حجّت و آقای بروجردی درس خوانده و کتب چندی تألیف نموده:

اول: رساله‌یی در «غیبت». دویم: رساله در «حقّ و حُکم». سیّم: کتاب «الفوائد» در مسائل متفرّقه. چهارم: کتابی در «ردّصوفیّه» در چندین جلد که یک جلد آن تمام شده.

(۱) الشیخ‌الفاضل‌الکامل الماهر **المیرزافیّاض‌الزنجانی**، دامت برکاته. تلمذ سنین فی‌النجف عندالعلاّمةالحاج شیخ هادی‌الطهرانی و رجع الی وطنه، و هو الیوم- یعنی سنة ۱۳۴۴- مرجعٌ هناک، و طبع في هذه الأیّام کتابه في «المعاملات والاجارة». و قد توفّي (ره) فی سنة ۱۳۶۰: «نقباءالبشر: ۴۹۳ مصوّرةالأصل».

تاریخ فوت صاحب عنوان در آدینه چهاردهم حجّه شصت مطابق است با «علماء معاصرین»، و در «گنجینه دانشمندان ۵ : ۲۵۱» که «روز جمعه ۱۸ ذی‌الحجّه (عید سعیدغدیر) ۱۳۶۰» نوشته‌اند نادرست است، چه تاریخ نخست موافق تقویمهای آن سال (۱۳۲۰ ش) می‌باشد و عیدغدیر سه‌شنبه ۱۶ دی بوده است.

شرح حال مرحوم آقا شیخ فیّاض و فرزند ایشان بسان متن در «گنجینه دانشمندان» موجود، و بگزارش فهارس مرحوم مشار سه اثر از صاحب عنوان در تهران چاپ شده است: ۱- «ذخائرالامامة» کتاب‌الخمس، بسال (۱۳۵۹ق) در ۲۳۹ صفحه. ۲- «کتاب الاجاره» بسال (۱۳۴۳ ق) در ۱۷۱ صفحه. ۳- «رساله عملیّه» بدون مشخّصات. م.

☆ (۱۶۱۹- تولّد سیّد آقاجان، واعظ نوربخش اصفهانی) ☆



سیّد آقاجان از اهل علم و وعّاظ واصلاً از اهل قصبهٔ ریز لنجان و ساکن اصفهان بود که در این سال متولّد شده، چنان که در شمارهٔ ۱۵۶ روزنامهٔ «اصفهان: صادره در ۲ محرم ۱۳۶۴» نوشته و آنجا دربارهٔ وی فرماید که:

مرحوم سیّدآقاجان در اصفهان وعتبات تحصیل کرده، و در وعظ و تذکّر یدی طولیٰ داشت بطوری که از زمرهٔ مشاهیر وعّاظ اصفهان بشمار می‌رفت. در

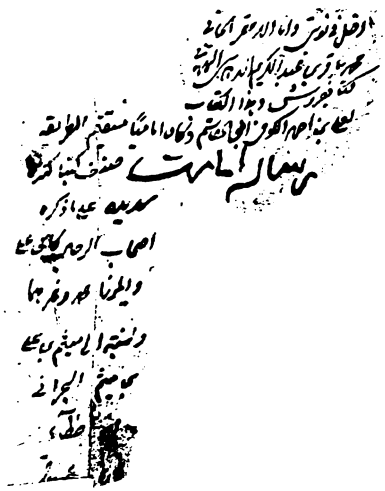
تدریس «مُغني» و «مطوّل» بگواهی عموم روحانیون اصفهان در درجهٔ اوّل و بلکه منحصر بفرد بود، و چه در تهران و چه در اصفهان جلسات تدریس داشته و همواره منبع فیض و افاده بوده، بنشر علم و حقایق مذهب اسلام می‌پرداخت، **انتهی.**

و او در حدود اذان صبح شب یک‌شنبه غرّهٔ ماه محرّم‌الحرام این سال «کنونی ۱۳۶۴» هزار و سیصد و شصت و چهار- مطابق ۲۶ آذرماه باستانی- در اصفهان وفات کرد، و نعش او را با تجلیل شایسته برداشته و در تخت‌پولاد در تکیهٔ سیّدالعراقین دفن کردند. و این فقیر مرثیه و مادّهٔ تاریخی برای او گفته‌ام.

پس از نوشتن این سطور از آقای مهدوی شنیدم که نام وی **سیّدمحمد**، و بناء بر این؛ ترتیبِ آن باید درست شود، یعنی در حرف م اینسال بیاید (۱).

(۱) بر طبق نظر مرحوم مؤلّف رفتار شد. شرح حال صاحب عنوان «علیه‌الرحمه» نزدیک بمتن در کتابهای «خلد برین، تاریخ گویندگان اسلام: ۲۸۰- ۲۸۱» و «دانشمندان و بزرگان اصفهان» نیز آمده است. م.

☆ (۱۶۲۰- وفات حاج ملاّمحمدباقر دهدشتی، ره) ☆



وی فرزند عبدالکریم بهبهانی، و خود از اهل علم و ادب در نجف‌اشرف بوده، و بطوری که در «الذریعه ۸ : ش ۱۱۱۸» نوشته؛ درکتابت قلمی سریع داشته و در اثر آن همواره بکتابت کتب برای دیگران می‌پرداخته چنان که سه دورهٔ «جواهر» را باُجرت هر دوره‌یی پنجاه تومان استنساخ نموده، و در اثر کتابت کتب و مجالست اهل علم و ادب ملکهٔ تألیف برای خودش بهم رسیده تا کتابی بنام «الدمعةالساکبه» در مصیبت راتبه و مناقب

ثاقبه و مثالب عائبه در پنج جلد تألیف کرده که سه جلد اول آن چاپ شده، و چندین نفر از علماء بر آن تقریظاتی نوشته‌اند، و خطبه و دیباچهٔ آنرا مرحوم میرزامحمد همدانی (۱۳۰۳) انشاء کرده، و مرحوم حاجی نوری در «دارالسلام» منامات و مقاماتی از او نقل کرده.

و بالأخره، وی در اینسال در نجف وفات کرده و هم آنجا- چنان که در کتاب «وحید بهبهانی: ۱۳۹» نوشته- دفن شد.

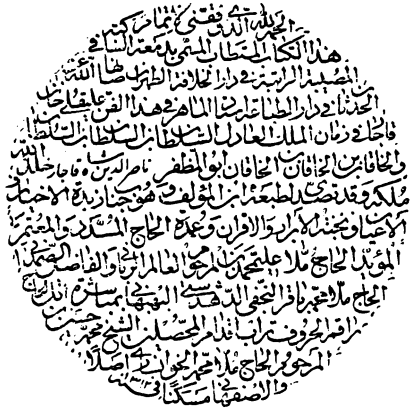
و فرزندش ملاّ**علی‌محمد** هماره در صحن علوی کتابفروشی می‌نمود، تا در حدود ۱۳۲۴ وفات کرد (۱).

(۱) مطالب متن بتقریب همسان با «الکرام‌البررة: ۱۸۴ : ۳۸۱» است، و همچنان باختصار تمام در «فوائد رضویّه: ۴۰۳»، لکن مؤلّف «علماءِ معاصرین: ۳۳۰-۳۳۱» مطالب ارزشمندی دربارهٔ صاحب عنوان از کتاب «دارالسلام» مرحوم آقاشیخ محمود مجتهد عراقی نقل کرده که عبرت‌آمیز و شگفت‌آور است، از جمله اینکه: «... در حجرهٔ کنج شرقی صحن مطهّر متّصل بسمت قبلهٔ صحن، روزها نشسته و کتاب معامله می‌نمود، و مدفن او هم- حسب‌الوصیّة- در همان مکان واقع گردید...»

صاحب «علماءِ‌معاصرین» خود گوید: «کتاب دمعة (کذا) الساکبة تا احوال امام حسن عسکری علیه‌السلام یک مرتبه سنگی و یک مرتبه سربی در تهران طبع شده و جزءِ آخر آن که مفصلاً در احوال حضرت حجّة علیه‌السلام است و کتاب کبیری است باِتمام رسیده ولی هنوز طبع نگشته، و حقیر یک نسخهٔ مصحّحه بخطّ خوبی که وقف سورنجف‌اشرفست دو مرتبه در مسافرتهای خود در آن مکان شریف دیده و اجمالی نوشته‌ام»، **انتهی**.

مرحوم مشار در «مؤلّفین ۲ : ۶۲» آورده است که آن کتاب شریف نخستین بار در (۱۳۰۶ ق) باهتمام میرزاعلیمحمد فرزند مؤلف در تهران چاپ سنگی شد، سپس بار دیگر بسال (۱۳۱۲ ق) طیّ ۶۶۸ صفحه در همانجا بهمان شکل بچاپ سنگی رسید، و سومین بار نیز در (۱۳۳۱ ق) مشتمل بر ۵۴۳ و ۱۹۷ صفحه در تبریز چاپ سنگی شد.

پیرامون چاپ سربی که مرحوم واعظ خیابانی نوشته و چاپ تبریز که مشار اشاره نموده سخنی نداریم چون آنها را ندیده‌ایم، امّا چاپ سنگی تهران که مرحوم مشار آنرا



متعدّد نوشته‌اند یعنی دو چاپ (۱۳۰۶ و ۱۳۱۲) این نادرست است و هر دو یکی است، و این گونه اشتباهات در فهرستهای آن مرحوم فراوان است و علّت آن مکرّر دیدن کتابها و چند بار یادداشت برداشتن در ظرف مدّت طولانی است، و خطای مورد بحث در «فهرست کتابهای چاپی عربی: ۳۶۸ـ ۳۶۹» تألیف همان بزرگوار نیز تکرار شده و در آنجا (۱۳۱۲ ق) هم بخطا (۱۳۱۴ ق) چاپ شده است.

نسخهٔ چاپ سنگی یاد شده که اینک حاضر و در نظر است تا صفحه ۵۳۲ آن دارای صفحه‌شمار صحیح است، امّا بعد از آنجا تا آخر کتاب را شماره صفحه ننوشته‌اند و ما چندین بار دقت کردیم تمام کتاب در (۶۷۰ صفحه) است نه (۶۶۸) که مرحوم مشار نوشته‌اند.

امّا علّت اشتباه ایشان در گمان تعدّد چاپ سنگی تهران اینست که بگواهی نسخهٔ ما **جزءِ اول** کتاب که تألیف آن در روز ۱۲ ماه رجب ۱۲۷۶ بأحوال حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام پایان یافته، کتابت آن برای چاپ سنگی بخط سیّداسمعیل بن حسن رضوی موسوی خونساری در روز پنجشنبه ۱۶ جمادای یکم ۱۳۰۴ (در ص ۲۲۶) بخاتمت گراییده، و **جزءِ دوم** که تألیف آن در ۲۶ ماه رجب ۱۲۷۷ بگزارش احوال حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام انجام پذیرفته، استنساخ آن نیز برای چاپ بخط علی‌رضا بن عباسعلی خونساری در یازدهم ماه رجب ۱۳۰۴ (در ص ۴۹۱) تمام شده، و **جزء سوم** که تألیف آن بروز شنبه بیستم قعده ۱۲۷۹ بشرح زندگانی حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام پایان پذیرفته، کتابت آن هم برای چاپ سنگی بخط همان علیرضا خونساری در ماه حجّه ۱۳۰۵ (در ص ۶۶۸) شرف کمال یافته و پس از آن تا آخر (ص ۶۷۰) تفریظهای ششگانهٔ کتاب است.

در سرآغاز نیز چهار صفحه جداگانه قرار دارد و صفحه نخستین، عنوان است که صورت آن در اینجا آورده شد و سه صفحه دیگر یازده تقریظ از دیگر بزرگان علماءِ

زمان مؤلّف میباشد که همه تقریظها تاریخی و مهمّ است.

امّا سال (۱۳۱۲) که منشأ اشتباه فهارس مرحوم مشارگردیده بدان جهت است که در بالای صفحه دوم تقریظات، شرح مستوفائی بقلم مرحوم آیةاللّه حاج میرزاابوالفضل طهرانی صاحب «شفاءالصدور» نوشته شده و تاریخ آن «سابع عشر ربیع‌الاوّل سنه ۱۳۱۲» قلمی گردیده، و همچنین در صفحهٔ عنوان تاریخ «سنه ۱۳۱۲» دیده می‌شود.

پس باید گفت که استنساخ و چاپ اجزاءِ سه‌گانه کتاب شریف و تقریظات آن از (۱۳۰۴ ق) شروع و در (۱۳۱۲ق) پایان یافته است. جزاهم اللّه جمیعًا خیرالجزاءِ.

و تواند بود که چاپ همگی اصل کتاب (در ۶۷۰ صفحه) بسال (۱۳۰۶) پایان یافته و آن چهار صفحهٔ مقدّمه در (۱۳۱۲) جداگانه نوشته و بطبع رسیده باشد و لذا برخی از نسخه‌ها فاقد آن چهار صفحه بوده و همین امر سبب دو چاپ پنداشتن شده باشد.

در اینجا لازم است یادآور شویم که در جلد ۸ کتاب «الذریعه ۲۶۴: ۱۱۱۸» که «الدمعةالساکبة» را معرّفی فرموده‌اند، گویا بهنگام چاپ از آغاز سطر ۲۲ یک کلمهٔ «والاخر» ساقط گردیده امّا در غلطنامه‌ها متعرّض نشده‌اند، واللّه‌العالم.

اضافه کنیم که ده سال پیش از این «در ۱۹ ماه شعبان ۱۴۰۴» یکی از محقّقان گرامی مقیم قم اظهار داشتند که نسخه‌یی خطّی از دو جزءِ پایانی «دمعه» را دراختیار دارند و از آن مدح و تعریف بسیار نمودند و آرزوی طبع و نشر آنرا داشتند. م.

☆ (۱۶۲۱ـ وفات میرزامحمدحسین، عضدالمُلک قزوینی، ره) ☆

وی فرزند میرزافضل‌اللّه حسینی[۱]، و خود از سادات بزرگوار و اهل علم و فضل و در امور دولتی نیز وارد بوده، و از شماره «۲» سال اول مجلّهٔ «یادگار» و برخی از کتب دیگر، مانند «طرائق» و غیره؛ چنین برآید که :

او در اوائل بمناسبت این که پدرش معلّم نایب‌السلطنه عبّاس میرزا بوده در دستگاه نایب‌السلطنه مورد توجّه شده، و وقتی نایب‌السلطنه او را بشیراز نزد حسینعلی میرزا فرستاد و پس از برگشتن در عهد محمدشاه بریاست دیوان‌خانهٔ عدلیّه برقرار و بهمین جهت **صدر دیوان‌خانه** لقب یافت، و در اثر آن تخلّص خود را در اشعار **صدر** نهاد.

و در سنه ۱۲۶۷ میرزاتقی خان امیر وی را بسفارت روسیّه فرستاد و او تا سنه

۱۲۷۰ بدان سِمت آنجا بود، و پس از برگشتن بتهران در همان سال ملقّب بعضدالملک و وزیر وظایف و اوقاف شد. و در سنه ۱۲۷۲ متولّی باشی مشهد مقدّس گردید (۲)، و در سنه ۱۲۷۷ از آن عزل شد. و در سنه ۱۲۸۲ پس از وفات حاجی میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملک مجددًا بتولیت رسید، و تا بدان کار برقرار بود تأسیسات و مقرّرات نیکو بجانهاد،و در رجب سنه ۱۲۷۶ مقداری از کتب خاصّه خود را وقف آستانه مقدّسه نمود، چنانکه در «فهرست کتابخانه ۴: یا» نوشته.

و بالأخره، وی قصاید و غزلیّات نیکو سروده، و در این سال بعالم آخرت رو آورده و در مشهد مقدّس دفن شد (۳). و پس از وی علیرضا خان قاجار عضدالملک گردید (۱۳۲۸).

و دو پسر از او باز ماند، یکی: میرزامحمدعلی صدر قزوینی (۱۳۱۹)، و دیگر میرزا **فضل‌اللّه** خان و او از اعیان زمان بود، و از آقا محمدحسن زرگر آداب سلوک فراگرفت، و چندی در بمبای کارگذار دولت ایران بود، و یگانه فرزندش میرزا **ابراهیم**خان نبیل‌السلطنه در وزارت خارجه شغلی معتبر داشته؛ چنان که در «طرائق ۳: ۲۶۰» نگاشته.

و همانا فهرست اسماءِ متولّیان مشهد در (۱۲۲۰ ج ۳ ش ۲۹۱) گذشت.

(۱) بامداد گوید: «فضل‌اللّه الحسینی پسرمیرمحمدشفیع و پدر میرزامحمدحسین عضدالملک قزوینی است. فضل‌اللّه الحسینی دو پسر داشته که یکی جدّ شیخ‌الاسلامهای قزوین بوده، و دیگری میرزامحمدحسین عضدالملک می‌باشد، و شجرهٔ وی بدین نحو ضبط شده است :

«فضل‌اللّه بن محمد شفیع بن بهاءالدین محمدالحسینی‌العاملی شیخ‌الاسلام ساکن قزوین،

«یک نسخه «**محافل‌المؤمنین**» ذیل «مجالس‌المؤمنین» تألیف محمدشفیع بخطّ همین فضل‌اللّه- پر از اغلاط و اشتباهات- در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است» : «تاریخ رجال ایران ۳ : ۹۴».

و در همان جلد (ص ۴۰۹) گوید: «میرمحمدشفیع پسر بهاءالدین محمدالحسینی‌العاملی شیخ‌الاسلام ساکن قزوین و جدّاعلای صدرالممالک‌ها

و شیخ‌الاسلامهای قزوین و مؤلّف کتاب «محافل‌المؤمنین» بوده که در حقیقت کتاب مزبور ذیل «مجالس‌المؤمنین» قاضی نوراللّه شوشتری می‌باشد،

«محافل‌المؤمنین» بخط پسرش فضل‌اللّه جزءِ کتب آستانقدس رضوی موجود است، امّا پر است از اغلاط و اشتباهات زیاد،

«میرمحمد شفیع تألیفات دیگری هم داشته و «محافل‌المؤمنین» در زمان کریم‌خان زند نوشته شده است» **پایان.**

آگاهی بیشتر از «محافل المؤمنین» موکول است به «الذریعه ۲۰ : ۱۳۰ : ۲۲۴۹» و «تکملة‌الذریعه» بقلم نگارندهٔ این تعلیقات که هنوز بچاپ نرسیده. م.

(۲) رجوع فرمایند به «تاریخ بامداد ۳ : ۱۰۶ و ۲۶۷ و ۳۸۱».

در موضع اخیر گوید که تولیت مشهد بار اول از ماه رجب ۱۲۷۲ تا محرّم ۱۲۷۸، و بار دوم از صفر ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۳ بوده است. م.

(۳) صاحب عنوان در «تاریخ بامداد ۳: ۳۸۱» چند سطری همانند متن حاضر شرح حال دارد با تصویر قلمی او، و در پایان گوید :

«میرزامحمدحسین عضدالملک مردی فاضل و معلومات قدیمهٔ او خوب بوده امّا خطش چندان تعریفی نداشته، و در سال **۱۲۸۴** هـ‌ق در تهران درگذشت».

ناگفته نماند که دربارهٔ شعر و شاعری عضدالملک چیزی در «الذریعه» و «فرهنگ سخنوران» بنظر نرسید، واللّه العالم. م.

☆ (۱۶۲۲ـ وفات آقامحمدرحیم، نایب‌الصدر افشار ارومیه‌ئی) ☆

آقا محمدرحیم از عرفاءِ عصر خویش و أشراف افشار ارومیّه بوده و بمرحوم میرزا نصراللّه صدرالممالک (۱۲۷۱ ج ۶ ش ۱۲۱۰) ارادت داشته و از طرف وی ارشاد و دستگیری می‌نموده، و «دیوانی در أشعار» دارد، و در این سال ـ چنان که در «دانشمندان آذربایجان» نوشته ـ وفات کرده و آن را نقل از «المآثر» نموده، لکن آن نقل اشتباه است، زیرا که در «المآثر» و «طرائق» **تقریبًا در این سال** نوشته‌اند. و او فرزندانی داشته :

یکی: حاجی میرزا **محمد** آقا، و دیگر: حاجی میرزا **محمدعلی** که هر دو ازسالکان عصر و خاندان فقر بوده‌اند، چنانکه در «طرائق» است. و مخصوصًا حاجی

میرزامحمدعلی نایب‌الصدر در خطّ شکسته و نستعلیق یدی طولیٰ داشته، چنانکه در «دانشمندان» است و آنجا نام او را حاج میرزاعلی نوشته. و حاج میرزامحمدعلی- چون نیاکان پاک- در را بروی خویش و بیگانه باز نهاده و در خدمت خلق اقتداءِ بپدر نموده [۱].

(۱) با وصف اینکه نگارندهٔ این تعلیقات ملتزم برعایت حیثیّت و احترام دانشمندان گرامی است، امّا گهگاه اشتباهاتی که در اثرشتاب در تألیف برای برخی از بزرگان پیش آمده بناچار قلم ضعیف را بگزارش آن گونه نااستواریها وادار می‌سازد. از جمله در مورد این شرح حال باید بگوییم که :

مؤلّف «المآثروالآثار: ۲۲۲ : ۲» عنوان آقامحمدرحیم را بخطّ جلیّ و متمایز در یک سطر جداگانه چنین آورده است :

« آقا محمدرحیم نایب‌الصدر افشار »

سپس در سطر بعد، در وصف او گوید: «عارفی معروف بود...»، یعنی عارف معروفی بود. اینک اشتباهی که رخ داده چنین است که در بخش دیوانهای «الذریعه» وصف «عارفی» را تخلّص شعری او پنداشته و بدین رو، در حرف ع جلد نهم چنین فرموده‌اند: «۴۶۹۸ : **دیوان عارفی افشار**».

و در حرف ن همان جلد نیز آمده است: «دیوان نایب‌الصدر افشار. راجع: عارفی افشار».

این اشتباه- بی‌شک به پیروی از «الذریعه»- در کتاب «فرهنگ سخنوران: ۳۶۸ ط ۱» نیز راه یافته اگرچه مأخذ خود را «مآثر» نوشته، گوید: «عارفی افشار. آقامحمدرحیم نایب‌الصدر...».

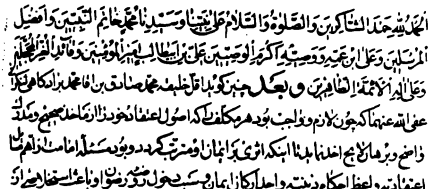
مرحوم خیّامپور (در ص ۵۹۳) این شخص را دوباره باستناد «دانشمندان آذربایجان: ۱۲» چنین عنوان کرده است:

«نایب افشار. آقامحمدرحیم نایب‌الصدر. ۱۲۸۵»

بگذریم، با اینکه در «المآثر» گوید: «دیوان غزلیّاتش مشهور است و أشعار معارف شعارش بر ألواح صدور مسطور»؛ امّا آگاهی بیشتری از اشعار و دیوان آقامحمدرحیم میسّر نگردید. م.

☆ (۱۶۲۳- وفات مرحوم شیخ محمدصادق نمینی، ره) ☆

نمین از أعمال اردبیل، و شیخ محمدصادق فرزند آقامحمد و خود از علماء

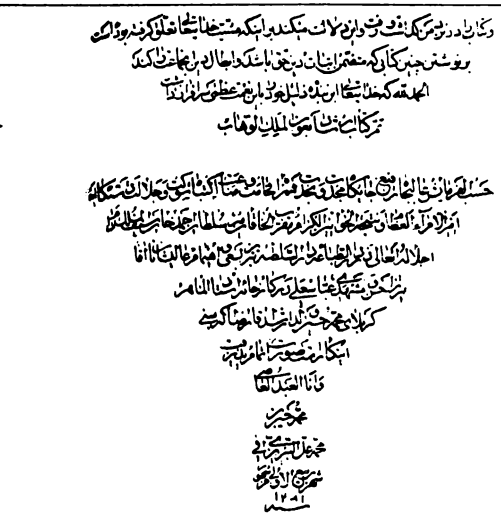


و فقهاء بوده، و در جلد اوّل «الذریعه» او را بعنوان راوکاهی [۱] لنگرانی قفقازی نوشته، و از آن جا چنین برآید که او در کربلاء در نزد مرحوم صاحب «ضوابط» (۱۲۱۴ ج ۲ ش ۲۰۱) درس خوانده، و آنجا خواهر شیخ صالح آلِ (گداعلی‌بیک) کربلائی [۲] را تزویج نمود، و پس از آن با اهل و عیال بنمین مراجعت فرمود و مرجعیّتی نیکو در آن جا برایش فراهم شد. و او را تألیفات چندی می‌باشد :

اول: کتاب «ابتلاء الأولیاء» دو جلد. دویم: کتاب «إتمام الحجّة» در اثبات وجود قائم حجّة علیه‌السلام.

و در جلد مرقوم «الذریعه» در ضمن این دو کتاب فرماید: وی کتاب «إثبات الحجّة» هم دارد، لکن در ضمن «اثبات الحجة» آن را همین «اتمام الحجّة» گفته و هر دو را یکی دانسته [۳].

و بهرحال، شیخ محمدصادق در این سال وفات کرد، چنانکه در جلد ۶ «الذریعه، شماره (۱)» نوشته [۴].



(۱) چنین است در نسخه اصل از سهوی که برای مؤلّف رخ داده، و باید **براوکاهی** نوشته باشد، چه در مأخذ یعنی «الذریعه ۱ : ٦۱ : ۳۰۰» باثبات بـاء است، همـانند «۲۰ : ۲۹۸ : ۳۰٦۴ : المراسم‌الشرعیّة» و هر دو جا بکاف عـربی، و در «٦ : ۳ : ۱ : الحائریّات» که بسطی در احوال و آثار صاحب عنوان دارد؛ بگاف پارسی است، همانند «الکرام‌البررة: ٦۴۵ : ۱۱۷۲»؛ جز اینکه در نسخهٔ چاپی «ارشاد أذهان (بـدون لا)، در امامت ائمّهٔ انام....» بروشنی **برادکاهی** است، بدال نه واو، چنانکه در تصویر دیده می‌شود.

بهرحال، این نام بهیچ صورت در کتاب «فرهنگ آبادیهای ایران» یافت نشد و گویا دهکده‌یی باشد در لنکران.

کتاب شریف «ارشاد اذهان» صاحب عنوان، طیّ ۲۴۴ صفحهٔ وزیری بسال ۱۲۸۱ در تبریز چاپ سنگی شده است. م.

(۲) شیخ محمدصالح آل گدا علی حائری از علماء و مراجع عصر خود بـوده و در (۱۲۸۸) وفات یافته و در «الکرام: ٦٦۳: ۱۲۰۲» دو صفحه‌یی شرح حال دارد. م.

(۳) در فهارس مشار «علیه‌الرحمه» است که «اتمام الحجّة، اثبات الحجّة» بزبان عربی است و بسال (۱۲۸۵) یعنی همان سال فوت مؤلّـفش در تبریز چاپ سنگی شده است. م.

(۴) ترجمهٔ گسترده‌تر صاحب عنوان در «کرام: ٦۴۵ـ ٦۴٦» موجود و آنجا فرماید که تاریخ فوت او را محمدمهدی حکیم حائری (متوفی ۱۳۳۱) ضمن شرح حالش در یکی از مجموعه‌های خود نوشته است. م.

☆ (۱۶۲۴ـ وفات میرزا محمدهاشم نوری، ره) ☆

وی فرزند نصرالله، و خود از اهل علم و ادب در مائه سیزدهم بوده و کتابی بنام «سبیل‌النّجاة» در مواعظ و آداب و عرفان تألیف نموده، و دختر میرزا محمدخان صدیق‌الملک را بزوجیّت داشته و هم از او فرزند آورده، و در اینسال ـ چنان که در «فهرست کتابخانهٔ رضویّه ۵: ۹۸» نوشته ـ وفات کرده (۱).

(۱) در مأخذ گوید که «سبیل‌النجاة» خطّ مؤلّف را آستان قدس بسال (۱۳۲۳ ش) برای کتابخانه خریده و تاریخ تحریر نسخه جمادای یکم ۱۲۸۵ است، امّا در «الذریعه ۱۲: ۱۴۱: ۹۵۳» تاریخ فراغت ۱۲۷۵ چاپ شده که گویا اشتباه چاپی است از آفت معمول ارقام. در فهرست گویند که شرح حال مؤلّف را در جایی ندیده‌اند و تاریخ فوت او از یادداشتهای صدیق‌الملک و نواده‌اش که در آغاز و انجام همان نسخه است مستفاد گشت.

بیافزاییم که در «الذریعه ۴ : ۴۸ : ۱۹۰» فرماید: کتاب «تذکرة‌المصائب» مقتل بزرگی است بزبان فارسی که درا یران چاپ شده و مؤلّف آن ملاّمحمدهاشم بن نصرالله نوری مازندرانی است.

گویا مرحوم مشار که در فهارس خود تنها بنام این کتاب و مؤلّف بدون هیچ توضیحی برگزار کرده از همان «الذریعه» گرفته است.

در «تاریخ بامداد» نامی از محمدهاشم نوری دیده نشد، امّا شرح حال صدیق‌الملک و عکس او را در جلد سوم (ص ۲۴۳ـ ۲۴۴) آورده و او پدر حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری است که بشمارهٔ (۱۵۳۷) گذشت و آنجا در متن، شرح حال پدرش به (۱۳۱۷) که سال فوت او است حوالت گردیده.

پس محتشم‌السلطنه برادر زن صاحب عنوان بوده است. م.

☆ (۱۶۲۵ـ تولّد سیّدمحمود، درب امامی اصفهانی) ☆

وی فرزند سیّدعبدالعلی موسوی، و خود از اهل منبر و موعظه در عصر ما در اصفهان بود، که در اینسال ـ چنان که در «فهرست کتابخانهٔ رضویّه ۵ : ۲۵۴» نوشته ـ متولّد شده، ولیکن خود در دیباچهٔ کتاب «ثمرات الحیات ۲ : ۳» که اینک ذکر می‌شود نوشته



مرحوم آیة الله حاج میرضا بدیع (شرح حال در سنه ۱۳۱۸ مکارم الآثار است)

که : «الیوم که سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت است عمر من تقریبًا هشتاد سال می‌شود».

و بهرحال، در «فهرست» فرماید: که: وی از مرحوم حاجی میرزابدیع درب امامی

روایت نموده، و کتابی بنام «ثمرات‌الحیات» در معارف و مواعظ و مناقب و مصائب تألیف کرده که در سنه ۱۳۵۷ از تألیف آن فارغ شده، **انتهی.**

و این کتاب را- چنان که خود در «ج ۲: ۳۴۱» نوشته- بر سه جلد مرتّب کرده: **۱-** در احوال حضرات اربعهٔ اولیٰ از خمسه طیّبه علیهم‌السلام. **۲-** در احوال حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام. **۳-** در احوال باقی ائمّه علیهم‌السلام.

و آخر، چند روزی پیش از تحریر این سطور، در شب چهارشنبه بیست و دویم ماه ذی‌الحجةالحرام سنه ماضیهٔ ۱۳۷۲ هزار و سیصد و هفتاد و دو- مطابق ۱۱ شهریور ماه باستانی- در اصفهان وفات کرد، و روز ۲۲ نعش او را بتخت‌پولاد برده و آنجا در تکیهٔ کازرونی در پهلوی میرزا محمدباقر فقیه ایمانی (۱۳۷۰) دفن کردند.

و در «فهرست» مذکور، جلد و صفحهٔ مرقوم؛ او و حاجی میرزا بدیع هر دو را- برخلاف آنچه در اصفهان دائربرألسنهٔ عموم است- **امامی** نوشته نه **درب امامی**، در حالی که این دو کلمه اندک فرقی با هم دارند، چنان که خود او هم در دیباچهٔ «ثمرات» مذکور خود را **امامی** نوشته (۱).

(۱) کتاب شریف «ثمرات‌الحیٰوة» از همان زمان تألیف و نشر در دو جلد تاکنون از کتب رایج و مورد استفاده بوده و مکرّر بطبع رسیده است. مرحوم مشار، در اثر شتابزدگی معمول در نشرآثارش، صاحب ترجمه را دوبار عنوان نموده «مؤلّفین ٦ : ۹ و ۵۳» و تولّدش را در موضع اول (۱۲۷۷ ش) و در موضع دوم (۱۲۸۵ق) نوشته است.

برای نگارندهٔ این تعلیقات آگاهی بیشتر از احوال و آثار صاحب عنوان- علیه‌الرحمة- که در عصر خود از مشاهیر محدّثان بود میسّر نگردید، و تنها اطلاعی که مقارن تحریر این تعلیقه، از بازماندگان آن مرحوم یافتیم آگهی زیر است که بامضاءِ خانواده‌های متعدّدِ منسوبان در روزنامهٔ «اطلاعات، شنبه ۱٦ شعبان ۱۴۱۴ مطابق ۹ بهمن ۷۲» چاپ شده است:

«...شادروان **سیّدمحمدامامی هاشمی** فرزند آیةاللّه حاج سیّد محمود امامی هاشمی **صدوق الواعظین** صاحب «ثمرات الحیات» بر اثر سانحهٔ رانندگی بلقاءاللّه پیوست، مراسم ختم... دهم بهمن‌ماه... در مسجدالرضا... برگزار می‌گردد...». م.



☆ (۱۶۲۶ـ تولّد یوسف‌خان، مؤدّب الملک) ☆

وی، بناءِ بمفهوم از «الذریعه ۱۸: ۶۱: ۳۲۵»؛ فرزند رضا و معروف به **ریشارخان** بوده که در اینسال متولّد شده، و کتابی بعنوان «متد فرانسه بفارسی» تألیف نموده، و در سنه ۱۳۵۴ وفات کرده [۱].

(۱) شرح حال این شخص را مرحوم مشار در «مؤلّفین کتب چاپی ٦ : ۸۹۱ـ۸۹۳» از مجلّهٔ «یادگار ۳ : ۱۰ : ۲۵» آورده و پنج اثر قلمی او را که چاپ شده برشمرده و در آنجا وفاتش بروز (یکشنبه) ۲۲ صفر ۱۳۵۴ مطابق چهارم خرداد ۱۳۱۴ قید گردیده است.

بامداد باختصار در «تاریخ رجال ایران ٦ : ۲۹٦» گوید :

«یوسف‌خان مؤدّب‌الملک پسر میرزارضاخان (ژول ریشارفرانسوی) درسال ۱۲۸۵ قمری در تهران زاده شد. او نیز مانند پدرش سالها در دارالفنون زبان فرانسه تدریس می‌کرد، و در سال ۱۳۱۴ خورشیدی (۱۳۵۴ قمری) در سنّ ٦۹ سالگی در تهران درگذشت و در شهر ری در امامزاده عبداللّه بخاک سپرده شد. نامبرده دارای کلکسیون مسکوکات نفیسی بود و اشیاءِ نفیس دیگری نیز داشت». م.

بیاری پروردگار توانا

تحریر جلد هفتم **مکارم‌الاثار** از متن و تعلیقات تا پایان سال ۱۲۸۵ قمری، در ۲۳ شعبان‌المعظّم ۱۴۱۴ «۱٦ بهمن ۷۲» و آخرین غلط گیری و تصحیح در جمادای دوم ۱۴۱۵ «آبانماه ۷۳» انجام گرفت. تعلیقات این ضعیف در همه مجلّدات با نشانهٔ **م** است.

سیّد محمّدعلی رَوضاتی

فهرست عنوانهای جلد هفتم

«مکارم‌الاثار»

آشوب، ادیب خلوت آشتیانی ۲۷۱۱
آقاجان واعظ نوربخش اصفهانی / سید ۲۷۱۵
آقاخان نوری صدراعظم / میرزا ۲۳۷۵
آیة‌الله اصفهانی آقا سیدابوالحسن ۲۵۸۵
ابراهیم افصح شاعر یزدی / سید ۲۵۲۳
ابراهیم بک مرزوق مصری / ۲۵۲۲
ابراهیم طیبی عاملی / شیخ ۲۵۸۵
ابراهیم علوی سبزواری / حاج میرزا ۲۴۲۵
ابراهیم قدسی شاعر آذربایجانی / شیخ ۲۴۵۳
ابوبکر بنانی مغربی / شیخ ۲۶۱۲
ابوتراب میرزا آقا قزوینی حائری ۲۳۵۱
ابوالحسن انگچی تبریزی / حاج میرزا ۲۴۵۴
ابوالحسنخان صنیع الملک کاشانی ۲۴۵۵
ابوالحسن مدیسه‌ئی اصفهانی / آقا سید ۲۵۸۵
ابوالقاسم امام جمعه / حاجی میرزا ۲۴۴۸
ابوالقاسم جعفرخوانساری / سید ۲۳۲۴
ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو /میرزا ۲۴۶۳
ابوالقاسم صفوی اصفهانی / حاج سید ۲۵۱۸
ابوالقاسم مامقانی / شیخ ۲۶۹۸
احمد زکی پاشا مصری ۲۶۱۳
احمد شاهرودی، شیخ ۲۴۶۶
احمدملک فؤاد اول ۲۵۸۴
ادیب خلوت عمادلشگر علی سرمدی ۲۷۱۱
ادیب سودائی دستگردی ۲۳۴۷
ادیب نیشابوری میرزاعبدالجواد ۲۳۸۳
اردشیر میرزا رکن‌الدوله قاجار ۲۴۶۸
اسحق نیریزی فارسی / میرزا ۲۳۲۴
اسدالله خان بالا کفتی شیرازی / حاجی ۲۳۲۴
اسدالله خان غالب شاعردهلوی ۲۶۹۹
اسدالله زنجانی / شیخ ۲۴۴۲
اسمعیل ثاقب شاعر اصفهانی / میرزا ۲۶۹۹

اشک شاعر لکهنوی ۲۴۰۷
افصح شاعر یزدی سید ابراهیم ۲۵۲۳
امام جمعه فیضعلی اصطهباناتی ۲۳۹۶
امامعلیشاه سامری نقشبندی ۲۴۶۸
امیر اتابکی تهرانی سید عبدالله ۲۶۲۵
اوانس خان مساعدالسلطنه مسیحی ۲۴۰۹
اوسکامان اروپائی خاورشناس ۲۵۷۰
باقرآقا، قاضی تبریزی / حاج میرزا ۲۷۰۰
باقر زرگر تهرانی نجفی / حاجی ملا ۲۵۲۶
باقر مجتهد تبریزی / حاجی میرزا ۲۶۹۰
بدرالدوله مفتی هندی ۲۳۲۴
بذقت، حاجی محمدجواد شاعر حایری ۲۴۰۳
برنارد کارادوو خاورشناس فرانسوی ۲۶۹۳
بزمی شاعر اصفهانی سید عبدالرسول ۲۷۰۸
پروانه قاجار محمودمیرزا ۲۳۵۱
تالاندی شاعر آذربایجانی ۲۵۲۷
تقی ارموی / آقا ۲۶۱۳
ثقةالاسلام اصفهانی آقا سید عبدالله ۲۶۷۷
ثمر شاعر اصفهانی / محمدحسین‌خان ۲۶۵۶
جابر اهوازی دورقی / سید ۲۷۰۴
جعفر بن عبدالحسن نجفی / شیخ ۲۳۷۹
جعفرخان قاجار سعادت‌آبادی ۲۵۲۷
جلال‌الدین جعفر اصفهانی / آقا ۲۳۸۰
جلال‌الدین چهارسوئی / آقا میرزا سیّد ۲۴۹۳
جلال‌الدین مؤیدالاسلام / سید ۲۲۹۳
جمال‌الدین مسجدشاهی / حاج آقا ۲۶۱۳
جواد شبیبی نجفی / شیخ ۲۶۱۹
چنگیز میرزای قاجار (ذیل) ۲۳۶۷
حسن آل بحرالعلوم / سید ۲۵۲۸
حسن سامانی شاعر شیرازی / میرزا ۲۶۹۹
حسنخان محتشم السلطنه / حاجی میرزا ۲۵۲۰
حسین درودآبادی / سید ۲۳۲۵
حسین سعادت نوری اصفهانی (ذیل) ۲۴۸۵
حسین شجره / سید(ذیل) ۲۷۰۸
حسین قمی / آیةالله حاجی آقا ۲۴۶۸
حسین مظفری کاشانی / سید ۲۷۰۵
حسین میرزا، جلال الدولهٔ قاجار / سلطان ۲۷۰۵
حیدرعلی ندیم‌الملک اصفهانی / میرزا ۲۵۷۹
خاموش شاعر اصفهانی میرزا زین‌العابدین ۲۷۰۵
خلیل طبیب طهرانی / حاجی میرزا ۲۳۲۵
خلیل عاملی صوری / شیخ ۲۵۲۹
داوری شاعر شیرازی ۲۵۳۱
دخیل حچامی / شیخ ۲۷۰۵
دلگیر شاعر آذربایجانی ۲۴۷۴
دورژه فرانسوی ۲۵۳۱
دوستمحمدخان پادشاه افغانستان ۲۵۳۱
رجاء زفره‌یی / میرزا ۲۳۵۲
رجبعلی‌خان جگروانی هندی / سید ۲۴۷۴
رجبعلی نیلی /حاجی ۲۵۸۵
رضا گلپایگانی / میرزا ۲۳۲۹
رضاقلیخان سرابی تبریزی / میرزا ۲۵۱۴
رفیق بیک‌العظم سوریه‌ئی مصری ۲۴۷۸
رمزی علی‌اکبر عماد ۲۷۱۳
ریشارخان ۲۷۲۹
رینو فرانسوی ۲۵۳۱

زین‌العابدین خواموش شاعر اصفهانی / میرزا ۲۷۰۵
ژرژ پنجم پادشاه انگلیس ۲۴۱۷
سراج‌الحسین هندی / سید ۲۴۳۴
سپهسالار قاجار مروی / میرزا محمدخان ۲۵۵۹
سرخوش شاعر اصفهانی ۲۴۴۷
شریعتمدار حاج آقا کمال‌الدین اصفهانی ۲۵۳۱
شریف حسین هندی / سید (ذیل) ۲۴۷۵
شفیع نقیب‌الاشراف تبریزی / میرزا ۲۳۸۱
شکرالله منعم شاعر اصفهانی / میرزا ۲۷۰۶
شمس الادباء سید محمدرضا ۲۳۳۸
شیرعلی عارف تهرانی / حاجی ملا ۲۶۲۰
صادق خلیلی نجفی / میرزا ۲۳۳۰
صالح حمدی حماد مصری ۲۴۷۸
صالح ستری بحرینی / شیخ ۲۳۸۱
صدرالدین دهلوی هندی / مفتی ۲۷۰۷
صفویّه (ذیل) ۲۴۱۱
ضیاء اصفهانی ملامحمدحسین (ذیل) ۲۴۲۶
طالب بلاغی نجفی / شیخ ۲۴۷۹
طاهر فرج الله حلفی نجفی / شیخ ۲۳۸۲
ظهور حسین بارهوی هندی / سید ۲۴۸۰
عارف شاعر دزفولی ۲۳۸۸
عباس خان صفاءالسلطنه نایینی / میرزا ۲۴۴۳
عباس شاعر شیرازی ۲۷۰۷
عبدالجواد ادیب نیشابوری / میرزا ۲۳۸۳
عبدالجواد خراسانی مدرّس کبیر / ملا ۲۳۵۵
عبدالجواد خطیب اصفهانی / میرزا ۲۳۲۲
عبدالجواد نحوی اصفهانی / میرزا ۲۳۲۲
عبدالحسین آل حرزالدین نجفی / شیخ ۲۳۸۸
عبدالحسین آل شکر نجفی / شیخ ۲۷۰۷
عبدالحسین عارف شاعر دزفولی / ملا ۲۳۸۸
عبدالحسین فیلسوف‌الدوله تبریزی / میرزا ۲۵۳۳
عبدالرحمن الوسی بغدادی / سید ۲۵۶۸
عبدالرسول بزمی شاعر اصفهانی / سید ۲۷۰۸
عبدالرسول مدنی کاشانی / ملا ۲۲۹۶
عبدالقادر مغربی / شیخ ۲۶۲۰
عبدالکریم زین عاملی / شیخ ۲۶۲۱
عبدالکریم سودائی دستگردی / حاجی میرزا ۲۳۴۷
عبدالله اتابکی امیر شاعر ۲۶۲۵
عبدالله ثقةالاسلام اصفهانی / آقا سید ۲۶۷۷
عبدالله گلپایگانی / شیخ ۲۷۱۰
عبدالله مازندرانی / حاجی شیخ ۲۶۲۳
عبداللطیف طسوجی / میرزا ۲۲۸۷
عبدالمجید عطار بغدادی / حاج ۲۴۵۱
عبدالمحسن حلونجفی / سید ۲۳۳۱
عبدالمحمود ناظری سرخوش شاعر / حاج میرزا ۲۴۴۷
عبدالهادی طالقانی نجفی / سید ۲۶۲۶
عبرت شاعر نائینی میرزا محمدعلی ۲۶۹۲
عبیدالله سهروردی ۲۳۳۳
عدنان غریفی بحرانی / سید ۲۵۱۲
عسکری امام جمعه مشهدی / حاجی میرزا ۲۳۲۲
عضدالملک قزوینی میرزا محمدحسین حسینی ۲۷۱۹

علی‌آقا طباطبائی یزدی / سید ۲۳۸۹
علی‌آقا، قاضی تبریزی /حاج میرزا ۲۶۹۴
علی ابوعبدالکریم خنیزی / شیخ ۲۷۱۲
علی ابیوردی، شیخ ۲۴۸۱
علی بهبهانی حائری / شیخ ۲۷۱۲
علیجان مصباح شاعر قهفرخی ۲۵۵۳
علیخان اعلم‌الممالک تهرانی / میرزا ۲۶۲۸
علیخان حاجب‌الدوله مراغه‌یی ۲۶۷۳
علیخان ظهیرالدوله ۲۳۵۶
علی خیابانی تبریزی / حاج ملا ۲۴۴۴
علی شوشتری / حاجی سید ۲۵۳۸
علی قمی نجفی / حاج شیخ ۲۵۳۸
علی گنابدی / حاج ملا ۲۵۷۰
علی مغانی / حاج میرزا ۲۶۲۸
علی‌اکبر جاپلقی / حاج سیّد ۲۴۸۳
علی‌اکبر خوئی / سیّد ۲۶۷۱
علی‌اکبر عمادرمزی ۲۷۱۳
علی‌اکبر قوام‌الملک شیرازی / حاج میرزا ۲۴۸۳
علی حسنخان قنوجی / سید ۲۵۳۹
علیرضا ناجی شاعر شوشتری / حاج ۲۴۴۰
عیسی بندنیجی سنّی / شیخ ۲۵۱۳
غلامعلی بکائی اصفهانی / شیخ ۲۲۹۱
غلامعلی بهاونگری / مولوی حاجی ۲۵۴۰
فاضل خاجویی آخوند ملااسمعیل (ذیل) ۲۴۱۸
فاطمه ادیبه الزمان قائم‌مقامی ۲۳۹۰
فاطمه سلطان شاعره قائم‌مقامی ۲۴۳۹
فانی یزدی اصفهانی / سیّد ۲۳۶۸
فدائی یزدی سیّد یحیی ۲۴۹۰
فکولت حکیم فرانسوی ۲۶۲۹
فؤاد اول / احمد، ملک ۲۵۸۴
فیّاض سرخه دیزجی زنجانی / شیخ ۲۷۱۴
فیلسوف‌الدوله تبریزی / میرزا عبدالحسین ۲۵۳۳
قادربخش اسدی دیری / شیخ ۲۲۶۴
قاضی تبریزی حاج‌میرزا باقرآقا ۲۷۰۰
قاضی تبریزی حاج میرزا علی‌آقا ۲۶۹۴
قاضی تبریزی حاج میرزا محمدآقا ۲۶۵۲
قاضی طباطبائی تبریزی سید حسن (ذیل) ۲۷۰۴
قدرت شاعر بهوپالی ۲۳۳۳
قوام‌الملک شیرازی حاجی میرزا علی‌اکبر ۲۴۸۳
کرامتحسین هندی / سید (ذیل) ۲۴۳۶
کمال‌الدین شریعتمدار اصفهانی / حاجی‌آقا ۲۵۳۱
کمالی استرآبادی سید محمدرضا ۲۵۴۲
کورتن مستشرق انگلیسی ۲۳۳۳
لویس معلوف یسوعی ۲۶۲۹
ماجد قطیفی عوامی / سیّد ۲۲۶۴
مجتهد شهیدی برغانی / حاجی ۲۴۰۸
محتشم‌السلطنه اسفندیاری / حاجی ۲۵۲۰
محسن عاملی / جناب‌آقا سیّد ۲۶۳۰
محمدآقا، قاضی تبریزی / حاج میرزا ۲۶۵۲
محمد امام جمعه فیضعلی اصطهباناتی / شیخ ۲۳۹۶
محمد اندرمانی تهرانی / حاجی ملاّ میرزا ۲۴۸۳
محمد ببلاوی مصری / سیّد ۲۲۶۵
محمد بربیر بیروتی / شیخ ۲۴۸۴
محمدخان سپهسالار قاجار مروی / میرزا ۲۵۵۹

محمد خلخالی ارمیه‌یی / سیّد ۲۳۳۵
محمد دلداری هندی / آقاسید ۲۵۶۸
محمد عرب قاری مشهدی / حاج سیّد ۲۵۴۱
محمد، عسکری طهرانی / میرزا ۲۳۹۱
محمد عطار دلگیر شاعر / کربلائی ۲۴۷۴
محمد کربلائی / حاجی شیخ ۲۳۹۵
محمد محضار حضرموتی / سیّد ۲۲۹۷
محمد مشهدی نجفی / شیخ ۲۳۹۰
محمد موسوی زنجانی / سیّد ۲۶۵۳
محمد ناظم الاسلام کرمانی / میرزا ۲۳۳۴
محمد یمنی / سیّد ۲۳۳۵
محمدابراهیم کزازی قمی / ملاّ ۲۳۹۹
محمدابرهیم مدایح‌نگار تفرشی ۲۳۳۶
محمداسماعیل خاجویی اصفهانی / آقا ۲۴۱۸
محمداسمعیل‌خان وکیل الملک نوری / سردار ۲۵۷۲
محمدباقرخان مشیرالملک / حاج میرزا ۲۲۶۶
محمدباقر دهدشتی بهبهانی / حاج ملاّ ۲۷۱۶
محمدباقرکشمیری / سید ۲۶۶۹
محمدباقر هندی / سید ۲۶۵۴
محمدتقی مشهدی / میرزا ۲۳۳۷
محمدتقی همدانی نجفی / شیخ ۲۴۸۴
محمد جعفر آباده‌یی / حاج ملاّ ۲۳۱۴
محمدجواد شاعر حایری / حاجی ۲۴۰۳
محمدجواد شبیبی‌نجفی / شیخ ۲۳۷۳
محمدجواد هرملی عاملی / شیخ ۲۴۰۰
محمدحسن فانی یزدی اصفهانی / حاجی سیّد ۲۳۶۸
محمدحسین‌خان ثمر شاعر اصفهانی / میرزا ۲۶۵۶
محمدحسین سعادت بوشهری / شیخ ۲۴۸۵
محمدحسین عضدالملک قزوینی / میرزا ۲۷۱۹
محمدحسین قزوینی / شیخ ۲۳۵۰
محمدحسین مجنون شاعر تویسرکانی / شیخ ۲۲۸۰
محمدحسین نوکانوی هندی / سیّد ۲۵۴۱
محمدحمزه شریعتمدار مازندرانی / ملاّ ۲۴۰۴
محمدرحیم نایب الصدر افشار / آقا ۲۷۲۱
محمدرضاء شمس الادباء / سیّد ۲۳۳۸
محمدرضا کمالی استرآبادی / سیّد ۲۵۴۲
محمدشفیع جاپلقی / حاج سیّد ۲۳۳۸
محمدشفیع میثمی عراقی / حاجی میرزا ۲۲۸۰
محمدصادق نمینی برادکاهی / شیخ ۲۷۲۲
محمّدصادق هندی حائری / سیّد (ذیل) ۲۶۵۵
محمدصالح برغانی / حاجی ملاّ ۲۵۴۴
محمدصالح بهبهانی / آقا ۲۳۵۴
محمدصالح جویباره‌ئی اصفهانی / ملاّ ۲۶۶۴
محمدطاهر تنکابنی / میرزا ۲۳۰۰
محمدعلی ابن‌کمونه نجفی حائری / حاج ۲۴۳۸
محمدعلی بیدآبادی اصفهانی / حاج سیّد ۲۴۸۷
محمدعلی تفرشی اصفهانی / میرزا ۲۴۳۷
محمدعلی جابری حچامی / شیخ ۲۵۱۷
محمدعلی رجاء زفره‌یی / میرزا ۲۳۵۲
محمدعلی شهرستانی / حاج میرزا ۲۲۹۱
محمدعلی عبرت شاعر نایینی / میرزا ۲۶۹۲
محمدعلی محلاّتی شیرازی / ملاّ ۲۶۶۰

محمدقلیخان مخبرالملک تهرانی ۲۴۳۷
محمدهاشم نوری / میرزا ۲۷۲۵
محمدولی میرزای قاجار / حاجی ۲۳۶۷
محمودخان نجم‌الملک تهرانی / میرزا ۲۵۷۷
محمود درب‌امامی اصفهانی / سیّد ۲۷۲۵
محمود میرزای پروانه قاجار ۲۳۵۱
مخبرالسلطنه تهرانی / حاجی ۲۲۹۸
مخبرالملک تهرانی محمدقلیخان ۲۴۳۷
مدایح‌نگار منشی تفرشی ۲۳۳۶
مرتضی آشتیانی مشهدی / حاجی شیخ ۲۳۴۰
مرتضی آل کاشف‌الغطاء / شیخ ۲۵۷۷
مرتضی انصاری / حاجی شیخ ۲۳۵۹
مسافرت ناصرالدینشاه به خراسان ۲۵۵۶
مشکور طالقانی / سیّد ۲۴۴۱
مشیرالملک نائینی اصفهانی / حاج ۲۲۶۶
مصباح شاعر قهفرخی / علیجان ۲۵۵۳
منعم شاعر اصفهانی میرزاشکرالله ۲۷۰۶
مهاتما گاندی هندو هندی ۲۶۸۸
مهدی جرموقی کاظمینی / شیخ ۲۲۸۰
مهدی حائری یزدی / سیّد ۲۶۸۷
مهدی قمشه‌یی /ملاّ ۲۴۰۶
مهدی مجتهدی / دکتر (ذیل) ۲۶۹۱
مهدی نثار شاعر تبریزی / میرزا ۲۵۵۴
مهدی یزدی قمی / شیخ ۲۴۰۵
مهدیقلیخان مخبرالسلطنه ۲۲۹۸
موسی آل کاشف الغطاء / شیخ (ذیل) ۲۵۷۸
موسی آل محیی‌الدین / شیخ ۲۴۰۷
موسی شوقی / شیخ ۲۳۳۵
مؤیدالاسلام مدیر روزنامه حبل‌المتین ۲۲۹۳
میرزا آقای قزوینی حائری ابوتراب ۲۳۵۱
ناجی شاعر شوشتری ۲۴۴۰
ناصرحسین هندی لکهنوی / سیّد ۲۵۷۳
ناظم‌الاسلام میرزا محمدکرمانی ۲۳۳۴
نثارشاعر تبریزی / میرزا مهدی ۲۵۵۴
نجم‌الحسین لکهنوی / سیّد ۲۲۸۱
نجم‌الملک تهرانی / میرزا محمودخان ۲۵۷۷
ندیم‌الملک اصفهانی / میرزا حیدرعلی ۲۵۷۹
نصرالله / میرزا آقاخان نوری صدراعظم ۲۳۷۵
نصرالله‌خان صبوری شاعر اصفهانی / میرزا ۲۲۸۲
هادی‌علی بجنوردی اشک شاعر / مولوی ۲۴۰۷
هاشم آل بحرالعلوم / سیّد ۲۶۶۳
هاشم خراسانی / حاج ملاّ ۲۵۶۰
هدایةالله اورسیجی / حاجی میرزا ۲۴۰۹
هدایةالله حاجی مجتهد شهیدی / میرزا ۲۴۰۸
هوهانس خان مساعدالسلطنه مسیحی ۲۴۰۹
ویکی مستشرق آلمانی ۲۳۴۶
وکیل الملک نوری ۲۵۷۲
یحیی دولت‌آبادی اصفهانی / حاج میرزا ۲۲۸۴
یحیی فدایی یزدی / سیّد ۲۴۹۰
یوسف‌آقا مجتهد تبریزی / میرزا ۲۲۸۹
یوسف خان مؤدب‌الملک ۲۷۲۹
یوسفعلی سیرجانی کرمانی / حاجی درویش ۲۴۱۵

«پایان فهرست عنوانها»

« تصحیح اغلاط جلدهای سابق »

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۴۰	۲۰	۱۲۴۱	۱۳۴۱
۴۱۰	۱۸	و در	در
۴۱۳	۱۴	ص ٦	ص ١٦
۴۱٦	آخر	بتحتک	بتحت
۷۰۰	۱۳	وفات	تولّد
۷۷٦	۵	مرحوم	تولّد مرحوم
۷۷۷	۱۲	اینسال	سال (۱۳۰۵)
۹۸٦	۱۱	۳۱۸	۲۱۸
۱۰۴۰	۳	ص ۴۴۲	ص ۴۴۰
۱۰۸۲	عنوان	۱۳۹	۱۲۳۹
۱۱۰۲	۱۱	منیرتهه	مِیْرَتهه
۱۲۰۸	٦	محمد ۴۵	محمدباقر ۴۵
۱۲۲۲	۵	علیخان	علیقلیخان
۱۳۱۹	۱	شیخ محمد	وفات شیخ محمد
۱۳۲۱	۵	بخبرت	فقیهی بخُبرت
۱۳۳۸	عنوان		۱۲۴۸ ق ۱۲۱۲ ش
۱۳۴۰	۳	در علم	در علم ادب
۱۳۴۵	۲	الحرام	الحرام اینسال
۱۳۴٦	۱	علی ۲۵	علی ۲٦
۱۳۴٦	۱۷	۱۳۴۹	۱۲۴۹

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۳۴۹	۱۷	ارداده	داده
۱۳۵۱	۱۸	عمر	(زائد)
۱۳۶۴	۱۵	دبر	**دَیْر**
۱۳۶۸	۲	و غلام	و غلام احمد
۱۳۶۹	۱۱	محلّه	محلّ
۱۳۸۲	۱۴	ابوالفتح	ابوالفتوح
۱۳۸۲	۱۸	(۱۲۶۵)	(۱۲۶۸)
۱۳۸۵	۱۹	در هلی	در دهلی
۱۳۸۶	۱۶	۲۸	شنبه ۲۸
۱۳۸۷	عنوان	**۱۳۵۱**	**۱۲۵۱**
۱۳۹۱	۱۷	بر این	برای
۱۴۰۹	۳	فاضل	أفاضل
۱۴۲۶	۱	گذشت)	گذشت بوده)
۱۴۳۳	۱۷	علم شعر	علم و شعر
۱۴۳۶	۹	وبر	ویر
۱۴۴۸	۴	شماره ۱۰۰۸ ذ	بشماره ۱۰۰۸ ذکر
۱۴۶۴	۱	سیم	سیزدهم
۱۶۳۶	عنوان	**۱۲۶۲**	**۱۲۶۱**
۱۶۷۷	۴	تنجیس	تجنیس
»	۱۳	(ص ۲۱۵)	(ش ۲۴۳)
۱۹۶۶	۱۲	این سال	سال (۱۳۴۹)
»	۱۵	**و در مدرسه**	**در مدرسه**
۲۰۱۷	آخر	چاپ شده	چاپ شد
۲۰۲۲	۸	نوشته‌اند	نوشته شده‌اند

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۰۲۶	۱۴	(۱)	(۲)
۲۰۴۱	٦	خود داود	خود و داود
۲۰۴۸	۸	داده که نشان ه	که نشان داده
۲۰۵۰	۲	وی فرزند سیّد	وی سیّد
۲۰۸٦	۲	میرمحمدمعصوم	میرمحمد[بن.م.] معصوم
»	۹	دهه اخیر	دههٔ اخیر محرّم
»	۱۴	۱۲۹۲	۱۱۹۲
۲۰۸۷	۹	۱۲۹۰	۱۱۹۰
۲۱۴۴	۲۰	داشته داشته	داشته
۲۱۵۹	۷	(۱۴۷۳	(۱۲۷۳
۲۱۸۰	۲	و ... هیچ	و در اثر سوء سیاست دولت وقت هیچ
۲۲۰۱	۸	در سال	در وقایع سال
۲۲۰۳	۱۷	سهم	ســـــمّ
۲۲۱٦	۹	اینجانب علاّمه	این جا علاّمه
۲۲۱۷	۴	بثقة الاسلام	بثقة الاسلام»
۲۲۲۴	۳	آقای بن	آقای اوّل ابن
»	آخر	است.	است».
۲۲۲۹	۲۰	بزرگان	دانشمندان
۲۲۳۳	۱٦	٦٧٦»	٦٨٦ و ٦٨٧»
۲۲۴۷	۱۹	خیراً	خیرًا. م.
۲۲۵٦	۱۴	مطالب	مضمون مطالب
۲۲۵۹	۲۱	تفتن	تفتین
۲۲٦۱	۱	۱۴۰۲	۱۴۲۰
۲۲٦۲	۱۴	ابن	این

«معرفی سه اثر تألیفی»

در (صفحه ۲۴۲۵) ذیل احوال مرحوم آقا محمد اسمعیل خواجویی اصفهانی (ش ۱۴۹۸) وعدهٔ شناسایی سه کتاب را که گمان می‌رود از همین دانشمند است داده بودیم. اینک معرّفی آنها بترتیب:

۱ـ «شرح حدیث رأس الجالوت»

در دومین دفتر «نشریّه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۱۰۷: ۱» مجموعه‌یی را شناسانده‌اند که شامل «کلمات طریفهٔ» فیض کاشانی و «مفاتیح‌الغیب» صدرای شیرازی و «شرح حدیث رأس الجالوت مع‌الامام الرضا علیه‌السلام» از **محمداسمعیل‌بن محمدجعفر سپاهانی** است. و تمام آن مجموعه بخطّ رقاع و شکستهٔ عباسقلی بن محمد زکی خان نوری سردار فارس و کرمان نوشته شده و بروز پنجشنبه ۲۸ جمادای دوم (۱۲۸۰) از آن فراغت یافته، و کاتب خود گوید که «مفاتیح‌الغیب» را نزد شارح حدیث رأس‌الجالوت خوانده است.

بیش از این چیزی از آن نشریه مستفاد نمی‌شود.

اما کاتب مجموعه که شاگرد آن مرحوم در خواندن «مفاتیح‌الغیب» بوده همانست که بامداد، عکس و شرح حالش را بدون تاریخ تولد و وفات؛ در «تاریخ رجال ایران ۲: ۲۳۲» آورده «و پدرش را در ۳: ۴۰۶ـ۴۰۸»، و گزیدهٔ آن چنین است:

«عباسقلی خان سرتیپ، پسر محمد زکی‌خان نوری وزیر و سردار فارس، و پسرعمو و برادر زن میرزا آقاخان صدر اعظم نوری [مکارم ۱۲۸۱ ش ۱۴۷۰ همین جلد ۷] بوده... در سال ۱۲۷۱ هنگامی که الکساندر دوم پسر نیکولای اول امپراطور روسیّه شد... میرزا آقاخان موقع را مغتنم شمرده خواست که یکی از قوم و خویشهای نزدیک خود را ترقّی داده او را بیکی از مناصب عالیهٔ مملکتی برساند، از این جهت این شخص را که عوام و بیسواد و از همه‌جا بی‌اطلاع بود ملقّب بسیف‌المُلک نموده با رتبهٔ

میرپنجی بمترجمیِ نظر آقا یمین‌السلطنه بسفارت پطرزبورگ روانه نمود،

«از این شخص عوام و بیسواد حکایتهای عجیب و غریبی نقل می‌کنند که چنین أعمالی از یک نفر سفیر خیلی حیرت‌انگیز و تعجب‌آور است، و در سال ۱۲۷۳ بتهران بازگشت ...،

«در ایّـامیکه مـیرزا آقـاخان نـوری در اصفهـان در حـال تـبعید بسـرمی‌برد سیف‌الملک نیز بدانجا تبعید شد...» انتهی.

در کتاب «احوال و آثار خوشنویسان، نستعلیق‌نویسـان ۲ : ۳۴۱-۳۴۲ تـهران ۱۳۴۶ ش» نیز چنین آمده است:

«عباس‌قلی نوری، ملقّب بسیف‌الملک، فرزند محمد زکی‌خان نوری است که در فارس و کرمان صاحب مناصبی بوده، و خود در پایان یکی از کتابهایی که کتابت کرده متذکّر است که مدّتها در شهرهای ایران سرگردان بوده تا باصفهان رسیده و در این شهر بتحصیل علوم پرداخته است. ترجمهٔ احوالش را نیاورده‌اند ولی ظاهرًا کاتب دستگـاه میرزا آقاخان اعتمادالدولهٔ نوری صدر اعظم ناصرالدینشاه بوده است که چند کتاب بنام وی استکتاب کرده و اکنون در کتابخانهٔ آقای دکتر مهدوی موجود است،

«این خوشنویس بخطوط نستعلیق و شکسته و رُقاع و تعلیق آشنا بوده، نستعلیق را خوش و رقـاع را عـالـی نـوشتـه اسـت، و تـاریـخ کتابت خطوط او بین سالهای ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ است» **پایان**.

پس با وجود چند سال شاگردی عباسقلی خان در نزد مرحوم آخوند ملاّ محمد اسمعیل و استنساخ چندین کتاب حکمت و آن استادی او در فنّ خوشنویسی، سخنان بامداد را در حق او باید ناروا و بی‌انصافی دانست.

چون بگـواهـی فـهرست نـامهای «روزنـامهٔ خـاطرات اعتمـادالسـلطنه» از ایـن عباسقلی‌خان در آن کتاب یادی نشده و عنوان سیف‌الملکی هم در آنجا برای دیگری بکار رفته است، باید گفت که او پیش از جمادای ۱۲۹۲ «تاریخ شروع بنگـارش آن دفتر» و چندی پس از حکومتش بسال ۱۲۸۶ در طوالش؛ وفات یافته است.

۲ـ «جَلوات ناصریّه»

این کتاب نخستین بار بسال «۱۳۶۳ ق» در «الذریعه ۵: ۱۲۷: ۵۲۳» چنین شناسانده شده که آن بفارسی است در توحید از **ملاّ محمد اسماعیل بن محمدجعفر اصفهانی** که بنام ناصرالدین شاه تألیف و نسخه بخط محمدعلی کرمانشاهی در کتابخانه سیّدمحمد مشکاة در طهران و تاریخ کتابت آن «ذی‌الحّجه ۱۲۸۷» می‌باشد، انتهی.

محمدعلی کرمانشاهی گویا همان مؤلف «مشکوة العارفین» یاد شده در «نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۲ : ۱۳۰ : ۲» باشد.

مرحوم معلّم حبیب‌آبادی «در نسخه اصل مکارم ۱۳۰۴ ص ۱۰۰۸» ذیل احوال مرحوم حاج ملاّ اسمعیل حکیم درب کوشکی (متوفی ۱۳۰۴)سخن ذریعه را آورده و سپس گوید: «و ظاهرًا مؤلف آن همین حاجی ملاّ اسمعیل می‌باشد».

نام این حکیم دربکوشکی در «مکارم» و حاشیهٔ قلمی معلّم بر «تذکرةالقبور» **حاج ملاّ اسمعیل فرزند میرزاجعفر** است، امّا بر سنگ مزار حکیم **«الحاج محمداسمعیل»** بدون ذکر نام پدر می‌باشد، و مأخذ مرحوم معلّم را اینک در این‌باره نمی‌دانیم. مرحوم استاد جلال‌الدین همایی نیز در مقاله‌یی که در «نشریّه دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان: ۱۳ و ۱۴:۲۳» چاپ شد نام پدر او را ننوشته، و شاگرد مجتهد فرزانهٔ حکیم مرحوم آقا سیّد ابوالقاسم دهکردی هم بخط شریف خود تنها او را «حکیم متألّه حاجی‌ملاّ اسمعیل حکیم ساکن در محلّه درب کوشک» نوشته‌اند.

نویسندهٔ گرامی «دانشمندان و بزرگان اصفهان : ۱۳۵ : ۱۸۵» باز تنها باستناد همان «ذریعه» صاحب «جلوات» را در عنوانی خاصّ جدای از درکوشکی و خواجویی نوشته‌اند، بدین‌گونه:

«مولی محمداسمعیل بن محمدجعفر، از علماءِ دوره ناصرالدینشاه است، کتابی بنام «جلوات ناصریّه» در توحید تألیف نموده، در ۱۲۸۷ زنده بوده است».

اما این که مصنّف جلوات در ۱۲۸۷ زنده بوده در مأخذ یعنی «ذریعه»

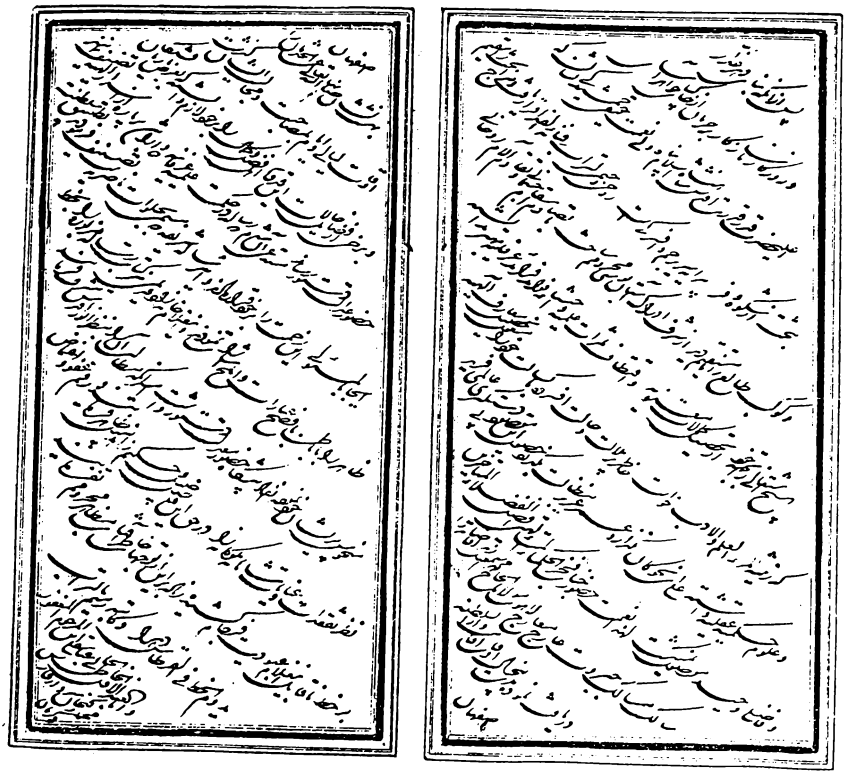
نیامده است.

در اینجا بیفزاییم که در جلد ۲۴ «الذریعه : ۲۲۴ : ۱۱۶۲ چاپ ۱۳۹۸ ق» که یک منظومهٔ ۲۵۰ بیتی در اصول فقه بنام «نظم اللآلي» از **اسمعیل بن جعفر اصفهانی قائنی** را شناسانده و خود نسخهٔ آنرا در کتابخانه مدرسه آیةاللّه بروجردی در نجف اشرف دیده و تاریخ فراغت ناظم را از آن منظومه «آدینهٔ ع ۱۴۵۱/۲ (ظ درست ۱۲۵۱ است)» نوشته‌اند، آنجا صاحب ذریعه احتمال داده‌اند که این شخص همان صاحب «جلوات ناصریّه» باشد.

اما این احتمال مشکلی را آسان نمی‌کند و چنان که خواهیم دید نگارندهٔ جلوات قائنی ناشناخته نیست.

بالجمله، پس از چاپ و انتشار «فهرست کتابخانه اهدائی آقای سیّد محمد مشکوة بکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد سوم، بخش یکم : ۲۲۳ : ۱۹۳» بسال (۱۳۳۲ ش) معلوم شد که آن نسخهٔ ۲۶ برگی با نقصی که در وسط دارد یکی از پنج رسالهٔ مجموعهٔ شماره (۷۸۰) است که بخط شکسته تعلیق محمدعلی کرمانشاهی کتابت شده و نگارنده فاضل فهرست، موضوع «جلوات» را «وحدت وجود» نوشته و دیگر رساله‌های آن مجموعه را هم در جای‌جای فهرست شناسانده‌اند.

پس از گذشت ۱۲ سالی، جلد ششم «فهرست کتابخانهٔ مجلس» تألیف مرحوم سعید نفیسی بسال (۱۳۴۴ ش) در تهران بطبع رسید و نسخهٔ دیگر «جلوات ناصریّه» بشماره (۲۰۹۲، شماره دفتر ۱۳۰۰۰) در آن فهرست (ص ۸۰ـ ۸۲) معرّفی شد، که نویسندهٔ این نسخه نفیس کامل بسیار ممتاز همان عباسقلی خان نوری نویسندهٔ «شرح حدیث رأس‌الجالوت» است، و از ویژگیهای یادشده در فهرست و دو صفحه‌یی که خود نوری نوشته و تصویر آن را در اینجا می‌آوریم معلوم می‌شود که این نسخهٔ ۵۸ صفحه‌یی را کاتب در نهایت زیبایی و نفاست بمنظور پیشکش بناصرالدینشاه استنساخ کرده، و نام مصنّف را بروشنی «مولانا الحاج محمداسمعیل» نوشته است.



استاد نفیسی در فهرست خودگزارشی از مأموریتهای عباسقلیخان- باستناد جلد دوم «مرآت البلدان ناصری» و شماره ۲۳۱ «روزنامه وقایع اتفاقیّه» که همه مُشعر بقابلیّت او بوده- آورده، اما در آنجا نیز از تاریخ تولّد و درگذشتش خبری نیست، و آخرین مأموریّت او را بنقل از «مرآة ۳ : ۱۹۶» **حکمران** طوالش بسال ۱۲۸۶ نوشته است.

سومین نسخهٔ «جلوات» در «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیّات و معارف اسلامی مشهد مقدّس ۳۹۷:۱» بسال (۱۳۹۶ ق) معرّفی شد که آن نیز در یک مجموعهٔ چهار کتابی قرار دارد و همهٔ آنها بخط عبدالجواد بن یوسفعلی خطیب در

مشهد مقدّس رضوی است، و «جلوات ناصریّه» را این چنین شناسانده‌اند:

«فارسی، در توحید، از **آخوند ملاّ محمد اسمعیل بن محمدجعفر اصفهانی** که آنرا بنام ناصرالدینشاه قاجار معنون ساخته است»، و تاریخ کتابت را (۱۹ ج ۲/۱۲۹۳) نوشته‌اند.

ناگفته نگذاریم که در «نشریّه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۲ : ۱۱۵ : ۱» نیز مجموعهٔ تزیینی نفیس دیگری را شناسانده‌اند که شامل دو کتاب از صدرای شیرازی «اکسیرالعارفین والحکمة العرشیّه» است بخط «شکسته نستعلیق عباسقلی سیف الملک نوری پسر محمد زکیخان سردار فارس...» که اوّلی را بروز آدینه ۱۸ رمضان ۱۲۸۰ و دومی را در سه‌شنبه ۱۶ شعبان همان سال نوشته است.

باز در همان نشریّه (ص ۱۲۷) مجموعهٔ سومی بخط نوری یاد شده است محتوی «الانسان‌الکامل» و «شرح اشارة الانسان الکامل» که در اواخر سال ۱۲۷۹ از استنساخ آن فراغت یافته.

پس این همه کوششهای عباسقلی نوری در نوشتن آثار عقلی و عرفانی بر علاقه و پشتکار او در تحصیل آن دانشهای والا دلالت کامل دارد و شاید آثار دیگری هم از او بجای مانده باشد که هنوز از آنها آگاه نیستیم، و توان گفت که همه یا بیشتر کوششهای تحصیلی و نوشتنی او از برکت مجلس درس و فیض مصاحبت استاد حکیم اصفهانی او در همین شهر بوده است.

۳ـ «رساله در اثبات سکون زمین»

این رساله فارسی که نسخهٔ ۱۳ برگی ناقص آن به همراه چند برگ مطالب متفرّقه در «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیة‌اللّه گلپایگانی قم ۸۴:۲: چاپ ۱۳۵۶ ش» باختصار یاد شده، نگارنده آنرا «محمد اسمعیل بن محمدجعفر اصفهانی» نوشته‌اند.

حال با معرّفی سه اثر که باید گفت بی‌شبهه همگی تألیف یک نفر است که در هر سه خود را «محمد اسمعیل بن محمدجعفر اصفهانی» نامیده، ممکن است آنها از

آقا محمد اسماعیل خاجویی صاحب عنوان (ش ۱۴۹۸) باشد، یا باحتمال دیگر از مرحوم **حاج ملاّ اسمٰعیل** حکیم در بکوشکی که شرح حالش در وقایع (۱۳۰۴) خواهد آمد، چه حکیم مدرّس دیگری از مردم سدهٔ سیزدهم این شهر که نامش محمد اسمعیل و پدرش محمدجعفر باشد نمی‌شناسیم، و اگر ما دسترسی باصل نسخه‌های موصوفه داشتیم با قرائن داخلی و خارجی آنها شاید می‌توانستیم مؤلف را بدرستی شناسایی کنیم، امّا اکنون دست ماکوتاه و خرما بر نخیل است. امید که دانش دوست صاحب همّتی روزی باین مهمّ بپردازد و بلکه مجموعهٔ آثار یاد شده را بچاپ برساند، واللّه الموفّق.

«استدراک»

در صفحه (۲۲۹۲ س ۴) گذشت که سوم ماه رجب (۱۲۸۰) دوشنبه بوده و همین درست مطابق ضبط و ستنفلد است، جز اینکه در صفحهٔ پس از آن (س ۱۹) تولّد مدیر «حبل‌المتین» از «تاریخ جراید و مجلاّت ایران» در شنبه ۱۳ رجب آمده که البتّه در نقل اشتباهی واقع نشده است. مرحوم صدر هاشمی نیز از سال دهم مجلّهٔ «ارمغان» آورده و آن نقل نیز مطابق با مجلّه می‌باشد.

پس اشتباه از مأخذ اصلی است، چه بحساب درست سیزدهم رجب آن سال پنجشنبه، و شنبه پانزدهم بوده است، واللّه‌العالم.

سید محمّدعلی روضاتی

۱۲ ج ۱۴۱۵/۲

۱۳۷۳/۸/۲۵